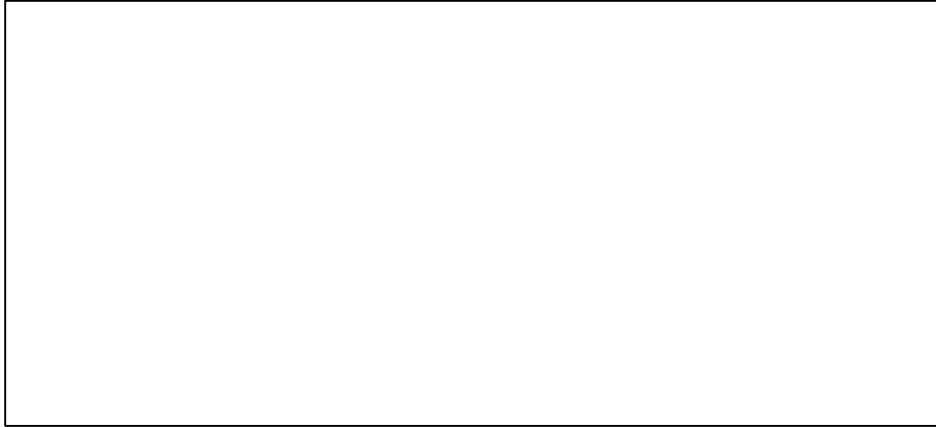


هزار و یک نکته قرآنی

پژوهش و نگارش
اکبر دهقان



شناسنامه‌ی کتاب

نام کتاب هزار و یک نکته‌ی قرآنی
پژوهش و نگارش اکبر دهقان
تنظیم و ویرایش مجید حیدری فر
شمارگان ۳۰۰۰
حروف چینی و صفحه‌آرایی خانم ذوالفقاری
ناشر مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن
چاپ
قیمت
شابک ۹۴۶-۹۰۴۰۲-۱-۸

پیشگفتار

تمجید از قرآن مجید؛ ﴿ق و القرآن المجید﴾^(۱) و تکریم از این کتاب آسمانی؛ ﴿انه لقرآن کریم﴾^(۲) و تعظیم از این وحی الهی؛ ﴿و لقد آتیناک سبعاً من المثانی و القرآن العظیم﴾^(۳)، در شأن ذات اقدس خداوندی است که این کتاب نور و هدایت؛ ﴿قد جاءکم من الله نور و کتاب مبین یهدی به الله من اتبع رضوانه سبیل السلام﴾^(۴)، را بر اساس علم بی منتهای خویش نازل کرده است؛ ﴿فالم یتجیبوا لکم فاعلموا انما أنزل بعلم الله﴾^(۵). چه بهتر که توصیف این مآدبه آسمانی؛ «القرآن مآدبه الله»^(۶) را از معلم آن که خداوند رحمن است؛ ﴿الرحمن علم القرآن﴾ بشنویم.

قرآن کریم بهترین سخن الهی است؛ ﴿الله نزل أحسن الحدیث﴾^(۷)، و مایه‌ی ذکر و یادآوری است؛ ﴿ان هو الا ذکر و قرءان مبین﴾^(۸)، و برترین موعظه و پند الهی است؛ ﴿قد جاء تکم موعظة من ربکم﴾^(۹). برای مؤمنان شفا و درمان است؛ ﴿و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین﴾^(۱۰)، همچنین جداکننده‌ی حق از باطل است؛ ﴿تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده﴾^(۱۱).

کتابی که هیچ شکی در آن نیست و مایه‌ی هدایت پرهیزکاران است؛ ﴿لا ریب

۱ - ق / ۱ .

۲ - واقعہ / ۷۷ .

۳ - حجر / ۸۷ .

۴ - مائده / ۱۵ .

۵ - هود / ۱۴ .

۶ - بحار / ج ۹۲ / ص ۱۹ .

۷ - زمر / ۲۳ .

۸ - یونس / ۵۷ .

۹ - اسراء / ۸۲ .

۱۰ - فرقان / ۱ .

۱۱ - فرقان / ۱ .

فیه هدی للمتین ﴿۱﴾

کتابی که از سنگینی خاصی برخوردار است؛ ﴿انا سنلقى عليك قولاً ثقیلاً﴾ (۲) کتابی که دارای برکت و خیر کثیر است؛ ﴿و هذا کتاب أنزلناه مبارک﴾ (۳). کتابی که هرگز باطل در آن راه پیدا نمی‌کند؛ ﴿لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه﴾ (۴) کتابی که معجزه‌ی جاوید پیامبر اکرم ﷺ است؛ ﴿قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی أن یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله﴾ (۵)

کتابی که تعلیم و تعلم و عمل به آن، انسان را عالم ربانی می‌کند؛ ﴿و لکن کونوا ربّانین بما کنتم تعلمون الکتاب﴾ (۶)

کتابی که تمسک به آن مایه‌ی صلاح و فلاح انسان است؛ ﴿و الذین یمسکون بالکتاب و أقاموا الصلوة انا لا نضیع أجر المصلحین﴾ (۷).

جای بسی تأسف است که مسلمانان به جای اخذ این کتاب؛ ﴿خذوا ماء اتیناکم بقوة﴾ (۸)، آن را مهجور کردند؛ ﴿و قال الرسول یا رب ان قومی اتخذوا هذا القرآن مهجوراً﴾ (۹)، و به جای این که کتاب الهی را امام و قائد خود بدانند؛ «علیکم بالقران فاتخذوه اماماً و قائداً» (۱۰)، آن را مأموم خود قرار دادند؛ ﴿فنبذوه وراء ظهورهم﴾ (۱۱) امیدوارم که قرآن کریم، شافی ما در دنیا؛ ﴿و ننزل من القران ما هو شفاء و

۱ - بقره / ۲.

۲ - مزمل / ۵.

۳ - انعام / ۹۲.

۴ - فصلت / ۴۳.

۵ - اسراء / ۸۸.

۶ - آل عمران / ۷۹.

۷ - اعراف / ۱۷۰.

۸ - اعراف / ۱۷۱.

۹ - فرقان / ۳۰.

۱۰ - کنز العمال / ج ۲ / ص ۲۹۰.

۱۱ - آل عمران / ۱۸۷.

رحمة ﴿^(۱)﴾ و شافع ما در قیامت باشد؛ «علیکم بالقرآن فانه شافع مشفع».^(۲)

هدف از تدوین

پس از آن که کتاب «یکصد و پنجاه موضوع از قرآن کریم» ویژه‌ی مبلغان، منتشر و مورد استقبال سروران عزیز روحانی و مبلغان دینی قرار گرفت، بعضی از دوستان چنین پیشنهاد دادند: مناسب بود در ذیل هر بحث موضوعی، نکته‌ای از قرآن کریم بیان می‌شد. در پاسخ عرض کردم که ان شاء الله کتاب جداگانه‌ای تحت عنوان «نکته‌ها» به صورت موضوعی خواهم نوشت تا دسترسی به بعضی از نکات و لطایف قرآن کریم برای دوستان فرهنگ قرآنی سهل و آسان باشد.

سرانجام تصمیم گرفتم برخی از کتب تفسیری مانند تفسیر کبیر، کشف الاسرار، نور الثقلین، المیزان، نمونه، نور و بعضی از کتب دیگر را مطالعه کرده و نکته‌های لطیف آن‌ها انتخاب و به صورت موضوعی تنظیم کنم که بحمد الله توفیق رفیق گشت و این مهم به پایان رسید.

یادآوری چند نکته

- ۱ - نکته‌های گزینش شده، نمونه‌ای از لطایف و نکته‌ها و قطره‌ای از دریاست که هرگز به عمق این بحر عمیق نتوان رسید؛ «بحراً لا یدرک قعره».^(۳)
- ۲ - نکته‌های انتخاب شده در هر موضوعی متنوع و مختلف، و مشتمل بر نکات اعتقادی،

۱ - اسراء / ۸۲

۲ - بحار الانوار / ج ۹۲ / ص .

۳ - بحار / ج ۹۲ / ص ۲۱.

اخلاقی، تربیتی، عرفانی، ادبی، سیاسی و اجتماعی است.

۳ - جهت طولانی نشدن مطالب و نکته‌ها، نوعاً از ترجمه‌ی آیات خودداری شده و در بیان

شرح بعضی از آیات و روایات، از تفسیر نمونه و ترجمه‌ی المیزان استفاده شده است.

۴ - جهت اعتماد خوانندگان عزیز، مدارک و منابع نکته‌ها در پانوشت ذکر گردیده است.

حدود یکصد نکته که مدرک آن بیان نشده، از خود مؤلف است.

۵ - غالباً در نقل نکته‌ها تصرّفی اعم از تلخیص و تکمیل صورت گرفته است.

۶ - مقصود از تفسیر موضوعی که در پاورقی به آن اشاره شده، تفسیر موضوعی استاد

گرانمایه حضرت آیت الله جوادی آملی «دامت برکاته» و منظور از محاضرات، نکته‌هایی

است که از درس معظم له استفاده شده است.

۷ - در خاتمه از استاد ارجمند جناب حجة الاسلام و المسلمین حاج آقای قرائتی که حدود

پانصد نکته‌ی این کتاب را مطالعه کرده و تذکراتی را در تکمیل بعضی از نکته‌ها به بنده

دادند و نیز مسئولیت نشر این کتاب و کتاب «یکصد و پنجاه موضوع» را عهده‌دار شدند،

کمال تقدیر و تشکر را دارم. همچنین از دوست گرامی حجة الاسلام آقای مجید

حیدری فر که تنظیم فصول و ویراستاری این اثر را پذیرفتند، تشکر می‌کنم.

اکبر دهقان - حوزه‌ی علمیه‌ی قم

۷۸ / ۵ / ۱

فصل اول: خداشناسی

ادله اثبات خداوند

- ✓ اصول سه گانه ی اعتقادی
- ✓ عدم شک در مبدأ و معاد
- ✓ فطرت خدا آشنا

اسمای الهی

- ✓ آغاز هر کار به نام خداوند
- ✓ «الله جامع ترین نام خداوند»

احواف الهی

الف- اراده و مشیت الهی

ب- وجه الهی

ج- علم الهی

د- قدرت الهی

ه- رزق الهی

ر- آفرینش جهان هستی

ز- توحید و شرک

هزار و یک نکته ۸

ادله‌ی اثبات خداوند

۱- اصول سه گانه‌ی اعتقادی

اصول سه گانه‌ی اعتقادی گاهی در یک سوره مطرح است، چنان که در سوره‌ی مبارکه‌ی (یس) آمده است؛ «نبوت» در ابتدای سوره بیان شده است؛ ﴿انك لمن المرسلين﴾ مبدأ و معاد نیز پایان آن؛ ﴿فسبحان الذي بيده ملكوت كل شيء و اليه ترجعون﴾^(۱)، گاهی نیز این سه اصل اعتقادی در یک آیه مطرح شده است؛ ﴿ءامن الرسول بما أنزل إليه من ربه و المؤمنون كل ءامن بالله و ملائكته و كتبه و رسله لا نفرق بين أحد من رسله و قالوا سمعنا و أطعنا غفرانك ربنا و إليك المصير﴾^(۲)، که جمله‌ی ﴿كل ءامن بالله﴾ ناظر به توحید و جمله‌ی ﴿لا نفرق بين أحد من رسله﴾ بیان کننده‌ی نبوت و جمله‌ی ﴿و إليك المصير﴾ اشاره به معاد است.

۲- عدم شک در مبدأ و معاد

قرآن کریم شک و ریب را از سه امر نفی کرده است: خداوند، قیامت، قرآن کریم. آنگاه، برای کسانی که احیاناً شک و تردیدی دارند، بدین شرح استدلال می‌کند:

۱- یس / ۸۳؛ تفسیر کبیر / ج ۲۶ / ص ۱۱۳ با اضافات.

۲- بقره / ۲۸۵.

۱۰ هزار و یک نکته

- ۱ - در وجود ذات خداوند متعال هیچ شکی نیست؛ ﴿أَفَى اللّٰهِ شَكٌّ﴾. زیرا او پدید آورنده‌ی نظام هستی است؛ ﴿فَاَطْرَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ﴾^(۱).
- ۲ - در معاد و روز قیامت نیز جای هیچ شکی نیست؛ ﴿رَبَّنَا اِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيْهِ﴾^(۲). زیرا خداوند انسان را از خاک آفرید؛ ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ تَرَابٍ﴾^(۳).
- ۳ - در قرآن کریم هیچ شکی نیست که از ناحیه‌ی خداست؛ ﴿لَا رَيْبَ فِيْهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِيْنَ﴾^(۴). زیرا تحدی می‌کند و می‌گوید: اگر شک دارید، سوره‌ای همانند قرآن بیاورید؛ ﴿اِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلٰی عَبْدِنَا فَأْتُوْا بِسُوْرَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ﴾^(۵).

۳- فطرت خدا آشنا

قرآن کریم انسان را دارای فطرتی خداخواه و خداشناس معرفی می‌کند؛ ﴿فِطْرَةَ اللّٰهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيْلَ لِّخَلْقِ اللّٰهِ﴾^(۶). تا فطرت او بیدار است، وی خداگرا و خداجوست، و همه‌ی هستی و دارایی‌هایش را از او می‌داند؛ لیکن گاهی بر اثر غفلت از حقیقت خویشتن، به اسباب مادی دل می‌بندد و در نتیجه، از پروردگارش غافل می‌گردد و در این صورت، اگر به سختی و مصیبتی گرفتار شود، ناامید و مضطرب خواهد شد؛ ﴿وَ اِذَا اَنْعَمْنَا عَلٰی الْاِنْسَانِ اَعْرَضَ وَ نَاءَ بْجَانِبِهٖ وَ اِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يُّوْسًا﴾^(۷).

۲ - آل عمران / ۹.

۴ - بقره / ۲.

۶ - روم / ۳۰.

۱ - ابراهیم / ۱۰.

۳ - حج / ۵.

۵ - بقره / ۲۳.

۷ - اسراء / ۸۳.

بنا بر این، انسان دو حال دارد: فطری و عادی؛ بر اساس هوشیاری فطری، چه در آسایش و رفاه، چه در سختی و بلا، دل سوی خدا دارد و بر پایه‌ی غفلت از فطرت، به نعمت‌های دنیوی مثل مال و جاه و فرزندان سرگرم است، لیکن حوادث تلخ می‌تواند او را از خواب غفلت بیدار کرده و با خدای خویش آشنا سازد؛ ﴿وَ إِذَا مَسَّكُمُ الضَّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا آيَاهُ﴾^(۱) و نیز ﴿وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضَّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ﴾^(۲)

کوتاه سخن این که: انسان دارای فطرتی خداجوست، لیکن گاهی هنگام رفاه و آسایش از خداوند غافل می‌شود، ولی زمان گرفتاری و ابتلا هوشیار می‌گردد و یگانه موجودی را صدا می‌زند که توان برطرف کردن مشکلاتش را دارد و برای سهولت دستیابی به اهدافش، وعده‌ی اطاعت و شکرگزاری می‌دهد؛ ﴿لئن أنجینا من هذه لئنكوننَّ من الشَّاكرین﴾^(۳)

پیدایش چنین ارتکازی در انسان‌ها مبتنی بر رفتار اجتماعی آنهاست که برای تأمین نیازهای خویش اقدام به معامله می‌کنند و چیزی می‌دهند و در مقابلش چیز دیگری می‌ستانند. بدین جهت، در ارتباط با خداوند سبحان نیز چنین عمل می‌کنند، در حالی که ساحت مقدسش منزله از احتیاج است.

توسل و رویکرد انسان به خدای سبحان، هر چند در حالت اضطرار و بیچارگی باشد، دلیل روشنی بر وجود فطرت خداجو و خداگرای اوست، گرچه پس از رسیدن به ساحل امن و رهایی از مصایب دوباره ناسپاسی می‌کند؛ ﴿ثم أنتم تشركون﴾^(۴)

۱ - اسراء / ۶۷. ۲ - یونس / ۱۲؛ المیزان / ج ۱۳ / ص ۱۸۶.
۳ - انعام / ۶۳. ۴ - انعام / ۶۳؛ المیزان / ج ۷ / ص ۱۳۷.

۴- شکوفایی فطرت به هنگام خطر

﴿هُوَ الَّذِي يَسِيرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ... وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أَحِيطَ بِهِمْ دَعَا اللَّهَ

مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾^(۱)

خداوند کسی است که شما را در خشکی و دریا سیر می دهد... زمانی که سرنشینان کشتی در محاصره‌ی بلا گرفتار می شوند، خداوند را با اخلاص می خوانند.

شخصی خدمت امام صادق عليه السلام عرض کرد: دلیلی بر وجود خداوند متعال بیان کنید. حضرت فرمودند: آیا هنگامی که کشتی دچار موج دریا شده، در حال سفر با آن بوده‌ای؟ گفت: آری. آنگاه پرسیدند: آیا در آن لحظه، قلب تو به جایی متوجه شد، ناله و دعا کردی؟ گفت: آری. حضرت فرمودند: خداوند همان کسی است که در آن لحظه به آن متوجه شدی.^(۲)

۵- عالم ذرّ و پیمان فطرت

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ

بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ﴾^(۳)

خداوند در آیه‌ی فوق سخن از پیمانی می آورد که به طور سربسته از فرزندان آدم گرفته شده، اما این که این پیمان چگونه بوده است، توضیحی در باره‌ی جزئیات آن در متن آیه نیامده است، لیکن مفسران با اتکا به روایات فراوان، نظرات مختلفی را بیان کرده‌اند که از همه مهمتر دو نظر است:

۲- تفسیر کبیر / ج ۱۷ / ص ۶۷.

۱- یونس / ۲۲.

۳- اعراف / ۱۷۲.

۱ - هنگامی که آدم آفریده شد، فرزندان آینده‌ی او تا آخرین فرد بشر از پشت او به صورت ذراتی بیرون آمدند (و طبق بعضی از روایات این ذرات از کل آدم بیرون آمدند)، آن‌ها دارای عقل و شعور کافی برای شنیدن سخن و پاسخ گفتن بودند. در این هنگام از طرف خداوند به آن‌ها خطاب شد: ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾؛ آیا پروردگار شما نیستیم؟ همگی در پاسخ گفتند: ﴿بلی شهدنا﴾؛ آری! بر این حقیقت همگی گواهییم.

سپس همه‌ی این ذرات به صلب آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ (یا به گل آدم) بازگشتند و به همین جهت این عالم را «عالم ذر» و این پیمان را «پیمان أَلَسْتُ» می‌نامند. بنا بر این، پیمان مزبور یک پیمان تشریحی و قرار داد خود آگاه میان انسان‌ها و پروردگارشان بوده است.

۲ - منظور از این عالم و این پیمان، همان عالم استعدادها و پیمان فطرت و تکوین و آفرینش است؛ به این ترتیب که به هنگام خروج فرزندان آدم به صورت نطفه از صلب پدران به رحم مادران که در آن هنگام ذراتی بیش نیستند، خداوند استعداد و آمادگی برای حقیقت توحید به آن‌ها داده است. هم در نهاد و فطرتشان این سرّ الهی به صورت یک حسّ درون ذاتی به ودیعه گذارده شده، هم در عقل و خردشان به صورت یک حقیقت خود آگاه.

بنا بر این، همه‌ی افراد بشر دارای روح توحیدند و سؤالی که خداوند از آن‌ها کرده به زبان تکوین و آفرینش است و پاسخ آن‌ها نیز به همین زبان است.

گفتنی است که تفسیر اول دارای اشکالاتی است که بدان‌ها اشاره می‌کنیم:

الف - در متن آیات سخن از خارج شدن ذرات از پشت فرزندان آدم است، نه خود آدم؛ ﴿مَنْ بَنَىٰ أَدَمَ - مَنْ ظَهَرَ هَمَّ - ذَرِيَّتَهُمْ﴾، در حالی که تفسیر اول از خود آدم یا از گل آدم سخن می‌گوید.

ب - اگر این پیمان با خود آگاهی کافی و عقل و شعور گرفته شده، چگونه همگان آن را فراموش کرده‌اند و هیچ کس آن را به خاطر نمی‌آورد؟

ج - هدف از چنین پیمانی چه بوده است؟ اگر هدف این بوده که پیمان گزاران با یادآوری آن در راه حق قدم بردارند و جز راه خداشناسی نپویند، باید گفت: چنین هدفی به هیچ وجه از این پیمان به دست نمی‌آید. زیرا همه آن را فراموش کرده‌اند.

بنا بر این، تفسیر دوم مناسب‌تر است که منظور از این سؤال و جواب یک پیمان فطری بوده است که الآن هم هر کس در درون جان خود آثار آن را می‌یابد؛ ﴿فطرت الله التي فطر الناس عليها﴾^(۱)

۶ - خداوند یگانه نجات بخش انسان

﴿قل من ينجيكم من ظلمات البرّ و البحر تدعون﴾^(۲)

مقصود از نجات دادن از ظلمات دریا و خشکی، رهایی از شدائدی است که انسان هنگام مسافرت‌های زمینی و دریایی با آن روبرو می‌شود، از قبیل سرمای شدید و گرمای طاقت فرسا و باران و برف و طوفان. روشن است که ابتلای به این گرفتاری‌ها در تاریکی شب رنج‌آورتر است؛ زیرا در تاریکی شب یا در ظلمتی که ابر و باد ایجاد می‌کند، اضطراب، حیرت و بیچارگی آدمی بیشتر می‌شود و کمتر می‌تواند راه چاره‌ای بیابد. بدین جهت، در آیه‌ی کریمه، نجات دادن را مقید به ظلمات کرده است، وگرنه اصل معنای آیه این است؛ «چه کسی شما را در شتاید دستگیری می‌کند؟»^(۳)

۱ - روم / ۳۰؛ نمونه / ج ۷ / ص ۶.

۲ - انعام / ۶۳.

۳ - المیزان / ج ۷ / ص ۱۳۷.

۷- قانون علیت و تأثیر و تأثر در جهان

﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾^(۱)

قرآن کریم در باره‌ی موجودات جهان، از آسمان و زمین و ستارگان و کوه‌ها و درختان و حیوان و انسان که دارای آثار و خواصی هستند و این که نسبت این آثار به موجودات، نسبت فعل به فاعل و معلول به علت است، همان نظریه‌ای را ابراز داشته که عقل و تجربه نیز آن را تأیید می‌کند.

تمامی اجزای عالم، با همه اختلافی که در هویت‌ها و انواع دارند، هر یک دارای فعل و اثری است و این همان قانون علیت عمومی در اجزای جهان است. هر موجودی که از ناحیه‌ی وجود و عدمش مانند دو کفه ترازو مساوی است؛ یعنی، ممکن است موجود شود و ممکن است نشود، چنین موجودی، اگر وجود یافت، قطعاً به وسیله‌ی علتی وجود یافته و معلول علتی غیر خودش است.

قرآن کریم این قانون را تصدیق کرده و در اثبات وجود صانع و سایر صفاتش، بدان استدلال می‌کند، و اگر این قانون صحیح نبود و عقل و تجربه‌ی ما در تشخیص آن به خطا رفته بود، استدلال به آن صحیح نبود.^(۲)

۸- برهان علیت در اثبات واجب الوجود

﴿أَمْ خَلَقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ﴾^(۳)

این آیه‌ی شریفه اشاره به برهان معروف علیت است که در فلسفه و کلام، برای اثبات

۲- المیزان / ج ۷ / ص ۳۰۹.

۱- انعام / ۱۰۲.

۳- طور / ۳۵.

۱۶ هزار و یک نکته

وجود خداوند آمده است؛ یعنی جهانی که در آن زندگی می‌کنیم، بدون شک حادث است. زیرا همواره در تحول است و آن چه در حال تغییر و دگرگونی است، در معرض و چنین چیزی قدیم و ازلی نخواهد بود.

اکنون این سؤال پیش می‌آید که موجود حادث، از پنج حال بیرون نیست:

۱ - بدون علت به وجود آمده است.

۲ - خود علت خویشتن است.

۳ - سایر معلولات جهان علت وجود آن است.

۴ - این جهان معلول علتی است که آن هم به نوبه‌ی خود معلول علت دیگری است و تا بی‌نهایت پیش می‌رود.

۵ - این جهان مخلوق خداوند واجب‌الوجود است که هستی‌اش از درون ذات پاک اوست. باطل بودن چهار احتمال نخست روشن است. زیرا اولاً: پیدایش معلول بدون علت محال است، وگرنه هر چیزی در هر شرایطی باید به وجود آید، در حالی که چنین نیست. ثانیاً: علیّت چیزی نسبت به خودش نیز محال است. چون مفهومی این است که قبل از وجودش موجود باشد و این اجتماع تقیضین است.

همچنین احتمال سوم که سایر مخلوقات، خالق انسان باشد، نیز واضح‌البطلان است. زیرا مستلزم دور است، و نیز احتمال چهارم، یعنی امتداد سلسله‌ی علل و معلول‌ها تا بی‌نهایت نیز غیر قابل قبول است. چون بی‌نهایت معلول، مخلوق است و نیاز به خالق دارد، آیا بی‌نهایت صفر عدد می‌شود؟ یا از درون ظلمت نور برمی‌خیزد؟ یا از بی‌نهایت فقر و نیاز، بی‌نیازی به وجود می‌آید؟

بنا بر این، راهی جز قبول احتمال پنجم؛ یعنی خالقیت واجب‌الوجود باقی

نمی ماند، و از آنجا که رکن اصلی این برهان، نفی احتمال اول و دوم است، قرآن مجید به همان بسنده کرده است.^(۱)

۹- برهان عام و فراگیر بر توحید

﴿فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أَحَبُّ الْآفَلِينَ﴾^(۲)
هدف حضرت ابراهیم علیه السلام از جمله‌ی ﴿لَا أَحَبُّ الْآفَلِينَ﴾ تفهیم این نکته بود: چیزی که برای انسان باقی نمی ماند و از نظر او غایب می شود، شایسته نیست که انسان به آن دل ببندد. معبود باید کسی باشد که انسان به شکل فطری او را دوست داشته باشد. بنا بر این، باید چیزی را بپرستد که دستخوش زوال نمی گردد.

این برهان به گونه‌ای است که تمامی اقشار مردم، خواص و عوام، آن را می فهمند و از سوی دیگر عام و فراگیر است. زیرا غروب یعنی زوال هر چیزی پس از وجودش، و این معنا در باره‌ی همه‌ی موجودات صادق است. پس، برهان حضرت ابراهیم علیه السلام پایه و اساس هر گونه شرک و دوگانه پرستی را منهدم می سازد.^(۳)

۱۰- برهان تمانع و اثبات توحید

اگر پروردگاران جز خدای متعال در آسمان‌ها و زمین باشند، بی تردید هستی به فساد و تباهی کشانده می شود، و چون هیچ گونه ناسازگاری در جهان خلقت به چشم نمی خورد و کمترین نارسایی در آن‌ها وجود ندارد، پس خدایانی غیر از خداوند متعال وجود ندارد.

۲- انعام / ۷۶.

۱- نمونه / ج ۲۲ / ص ۴۵۳.

۳- المیزان / ج ۷ / ص ۱۸۵.

قرآن کریم این برهان را به صورت قیاس استثنایی بیان می‌کند که یک قضیه‌ی شرطیه‌اش این آیه است: ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلَاءُ اللَّهِ لَفَسَدَتَا﴾^(۱) و قضیه‌ی دیگر آن که بطلان تالی را دربر دارد، در آیه‌ی دیگری آمده است: ﴿فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَىٰ مِنْ فُطُورٍ﴾^(۲)

۱۱ - یگانگی خداوند در زمین و آسمان

﴿هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ﴾^(۳)

ابو شاکر دیصانی که یکی از منکران توحید بود، به نظر خود برای قرآن کریم ایرادی یافته بود. روزی به هشام بن حکم گفت: در قرآن آیه‌ای وجود دارد که عقیده‌ی ما (دوگانه پرستی) را تصدیق می‌کند. هشام گفت: کدام آیه را می‌گویی؟ ابو شاکر آیه‌ی فوق را ذکر کرد که معنایش این است: «او کسی است که در آسمان خداست و در زمین نیز خداست». هشام می‌گوید من توان پلسخ دادن را نداشتم. از این رو، در آن سال به زیارت خانه‌ی کعبه مشرف شدم و نزد امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام رفتم و جریان را گفتم. امام فرمود: این، سخن فرد بی‌دینی است، هنگامی که بازگشتی از او بپرس نام تو در کوفه چیست؟ می‌گوید: فلان، بگو نام تو در بصره چیست؟ می‌گوید: فلان، پس بگو پروردگار ما نیز همین گونه است؛ نام او در آسمان «اله» است و در زمین نیز نام او «اله» است. هشام می‌گوید: هنگامی که بازگشتم، به سراغ ابو شاکر رفتم و این پاسخ را به او ارائه کردم. وی گفت: این سخن از تو نیست، به یقین پاسخ را از حجاز آورده‌ای.^(۴)

۱ - انبیاء / ۲۱.

۲ - ملک / ۳؛ مبدأ و معاد، آیه‌ی الله جوادی / ص ۱۴۲.

۳ - زخرف / ۸۴

۴ - سفینة البحار / ج ۱ / ص ۱۲۸.

۱۲- شناخت پروردگار

عموم مردم از مخلوق پی به خالق، و از مصنوع پی به صانع می‌برند، چنانکه قرآن کریم می‌فرماید: ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ... لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾^(۱)؛ اما برخی از انسان‌ها مانند انبیای الهی، خداوند را به خودش می‌شناسند، نه به غیر او، و از صانع پی به مصنوع می‌برند. همان‌گونه که قرآن کریم می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ﴾^(۲) به ما بنگر تا صنع ما بینی، نه این که به سایه بنگر تا ما را بینی. اول خداوند مطرح است، بعد مصنوع او که سایه باشد.^(۳)

۱۳- دقت و تفکر در آفرینش شتر

﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَىٰ الْأَبْلِ كَيْفَ خَلَقْت﴾^(۴)

چرا به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده است؟ این حیوان ویژگی‌های عجیبی دارد که او را از حیوانات دیگر ممتاز می‌سازد و به حق، آیتی است از آیات خدا. به برخی از آن‌ها توجه کنید:

الف - بعضی از چهارپایان تنها از گوشتشان استفاده می‌شود و بعضی دیگر غالباً از شیرشان، و بعضی دیگر تنها برای سواری سودمند است و بعضی برای باربری؛ اما شتر حیوانی است که تمام این جهات در آن جمع است.

ب - شتر نیرومندترین و مقاومترین حیوانات اهلی است. زیرا بار زیادی با خود می‌برد و عجب این که به هنگامی که خوابیده است، بار سنگینی را بر او حمل می‌کنند و او با یک

۲- فرقان / ۴۵.

۱- بقره / ۱۶۴.

۴- غاشیه / ۱۷.

۳- کشف الاسرار / ج ۱ / ص ۴۴۱.

۲۰ هزار و یک نکته

حرکت برمی خیزد و روی پای خود می ایستد، در حالی که چهارپایان دیگر قدرت چنین کاری را ندارند.

ج - شتر می تواند روزهای متوالی (حدود یک هفته الی ده روز) تشنه بماند و در مقابل گرسنگی نیز تحمل بسیاری دارد.

د - شتر توان مسافت طولانی هر روزه را داراست و می تواند از زمین های صعب العبور بگذرد.

ه - او از نظر تغذیه بسیار کم خرج است و هرگونه خار و خاشاکی رامی خورد.

و - او در شرایط نامساعد جوئی، در میان طوفان های بیابان که چشم و گوش را کور و کر می کند، با ابزار خاصی که خداوند در پلک ها و گوش ها و بینی او آفریده است، مقاومت می کند و به راه خود ادامه می دهد.

ز - شتر با تمام قدرتی که دارد، از رام ترین حیوانات است؛ به گونه ای که کودک خردسال نیز می تواند مهار یک شتر را در دست گرفته، و آن را هدایت کند.

خلاصه این که: ویژگی های این حیوان چنان است که دقت در آفرینش او، انسان را متوجه خالق بزرگی می کند که آفریننده ی چنین موجودی است. ناگفته پیداست مراد از «نظر» در جمله ی ﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ﴾ نگاه کردن عادی نیست، بلکه نگرستن با تفکر و اندیشه است. (۱)

اسمای الهی

۱۴- آغاز هر کار به نام خداوند

۱ - ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ سرآغاز کتاب الهی است، «بِسْمِ اللَّهِ» نه تنها در ابتدای قرآن، بلکه در آغاز همه‌ی کتب آسمانی بوده است.

۲ - حرکت و توقف کشتی نوح به نام خدا بود؛ ﴿بِسْمِ اللَّهِ مَجْرِيهَا وَ مَرْسِيهَا﴾^(۱)

۳ - حضرت سلیمان وقتی ملکه‌ی سبا را به ایمان به خداوند فرا خواند، دعوت‌نامه‌ی خود را با جمله‌ی ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ برای او فرستاد.

۴ - «بِسْمِ اللَّهِ» رمز آن است که در شروع کار نیاز به دلگرمی و امید و رحمت است و مبدأ و منشأ همه‌ی قدرت‌ها و امیدها و رحمت‌ها خداست. از این رو، بعد از کلمه‌ی «اللَّهُ» رحمن و رحیم به کار رفته است. پیامبر نیز رسالت خویش را با نام خدا شروع کرد؛ ﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ﴾^(۲)

۵ - پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: هر کار مهمی که بدون نام خدا شروع شود، بی‌فراجام است؛ «كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يَذْكُرْ فِيهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَهُوَ أَيْتَر»^(۳)

۶ - ابن عباس می‌گوید که از علی عَلِيٌّ پرسیدم: چرا سوره‌ی براءت «بِسْمِ اللَّهِ» ندارد؟

۲- نور / ج ۱ / ص ۱۲.

۱- هود / ۴۱.

۳- بحار / ج ۱۹ / ص ۶۰.

فرمود: «بسم الله» امان و مایه‌ی امنیت است و در سوره‌ی براءت امان وجود ندارد و فرمان جنگ داده شده است؛ «لأنها أمان و براءة، نزلت بالسيف ليس فيها أمان»^(۱).

۷ - امام صادق عليه السلام می‌فرماید: هرگز بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ را ترک نکن، گرچه بخواهی بعد از آن شعری بخوانی؛ «لا تدع بسم الله الرحمن الرحيم و ان كان بعده شعر»^(۲).

۸ - امام حسن عسگری عليه السلام می‌فرماید: گفتن بسم الله یاری خواستن از خداوند در جمیع شئون زندگی است؛ «بسم الله ای أستعين على أمورى كلها بالله»^(۳).

۹ - امام باقر عليه السلام می‌فرماید: بسم الله نزدیک‌ترین اسم به اسم اعظم خداوند است؛ «بسم الله الرحمن الرحيم أقرب الى اسم الله الأعظم من ناظر العين الى بياضها»^(۴).

۱۵ - عظمت و قداست نام الهی

نام الهی از چنان عظمت و قداستی برخوردار است که اگر به هنگام ذبح حیوان ذکر شود، آن حیوان حلال، وگرنه گوشت آن حیوان حرام می‌گردد. از این رو، قرآن کریم به صورت سلب و ایجاب آن را مطرح می‌کند. گاهی می‌فرماید: از آن حیوانی که نام خدا بر آن برده نشده، نخورید؛ ﴿و لا تأكلوا مما لم يذكر اسم الله عليه و انه لفسق﴾^(۵)، گاهی می‌فرماید: از آن حیوانی که نام خدا بر آن برده شده، بخورید؛ ﴿فكلوا مما ذكر اسم الله عليه ان كنتم بآياته مؤمنين﴾^(۶).

۱ - مستدرک الوسائل / ج ۲ / ص ۳۳. ۲ - نور الثقلین / ج ۱ / ص ۶.

۳ - نور الثقلین / ج ۱ / ص ۱۲. ۴ - نور الثقلین / ج ۱ / ص ۲۱.

۵ - انعام / ۱۲۱. ۶ - انعام / ۱۱۸؛ محاضرات.

۱۶ - «الله» جامعترین نام خداوند

هر کدام از نام‌های خدا در قرآن کریم، ناظر به برخی از صفات اوست. تنها نامی که به تمام صفات و کمالات الهی اشاره دارد و به تعبیر دیگر، جامع تمام صفات جمال و جلال است به همین دلیل، سایر اسمای خداوند غالباً صفت برای کلمه‌ی «الله» ذکر می‌شود، مانند: ﴿فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^(۱) و ﴿فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^(۲).

۱۷ - معنای الله

«الله» اسم است برای ذات واجب‌الوجود که مستجمع جمیع صفات کمال است. این نام بزرگ خداوند که اختصاص به ذات خود او دارد، در سراسر قرآن کریم دو هزار و هشتصد و دوازده بار ذکر شده است.

بعضی معتقدند که کلمه‌ی «الله» اسم وضع شده‌ای است و مشتق نیست، چنان که خلیل گفته است و برخی دیگر گویند که مشتق است و در اشتقاق آن اختلاف کرده‌اند، بعضی آن را مشتق از «اله، یاله» می‌دانند که مصدر به معنای اسم مفعول است. «اله» یعنی «معبود» و برخی آن را مشتق از «وله» به معنای تحیر و سرگردانی دانسته‌اند؛ یعنی عقول و اندیشه‌های انسان‌ها در باره‌ی او متحیر و سرگردان است.^(۳)

۱۸ - ویژگی نام مقدس الله

هر اسمی، جز کلمه‌ی «الله» هرگاه حرفی از آن کم شود، معنایش به هم می‌خورد. زیرا اگر

۲ - بقره / ۲۲۷؛ نمونه / ج ۱ / ص ۲۰.

۱ - بقره / ۲۲۶.

۳ - دایرة الفراید / ج ۲ / ص ۱.

«الف» حذف گردد، «لله» می‌شود. قرآن می‌فرماید: ﴿لِلَّهِ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾^(۱) و اگر «لام» اول حذف گردد، «له» می‌شود. قرآن می‌فرماید: ﴿لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾^(۲) اگر «لام» دوم حذف گردد، «هو» می‌شود. قرآن می‌فرماید: ﴿وَ هُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾^(۳)

۱۹ - معنای لطیف بودن پروردگار

﴿اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ﴾^(۴)

توصیف خداوند به «لطیف» بدین جهت است که لطیف از ماده‌ی «لطف» به معنای هر موضوع دقیق و ظریف و هرگونه حرکت سریع و جسم لطیف است، بنا بر این لطیف بودن خداوند اشاره به علم او نسبت به اسرار دقیق و ظریف آفرینش است.

گاه به معنای خلقت اجسام لطیف و کوچک و ذره‌بینی و مافوق ذره‌بینی نیز آمده است. امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «این که می‌گوییم خدا لطیف است، به دلیل آن است که مخلوقات را لطیف آفریده و از اشیای لطیف و ظریف آگاه است. آیا آثار صنع او را در گیاهان نمی‌بینی؟ همچنین در موجودات و حیوانات کوچک و حشرات ریز و چیزهایی که از آن هم کوچک‌تر است. هنگامی که به این موجودات می‌نگریم، در می‌یابیم که خالق آن‌ها لطیف است.»^(۵)

۲ - طه / ۶

۱ - جاثیه / ۲۷

۳ - قصص / ۷۰؛ روح البیان / ج ۱ / ص ۳۹۸

۴ - شوری / ۱۹

۵ - اصول کافی / ج ۱ / ص ۹۳؛ نمونه / ج ۵ / ص ۳۸۶

اصناف الهی

الف - اراده و مشیت الهی

۲۰ - معنای اراده‌ی الهی

﴿إِذَا أَرَادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^(۱)

آیه‌ی شریفه‌ی فوق، از آیات برجسته‌ی قرآن کریم است که معنای ایجاد را تبیین می‌کند و می‌فرماید: خداوند در ایجاد هر چیزی که اراده‌اش به آن تعلق گیرد، به غیر از ذات مقدس خود، به هیچ سبب دیگری محتاج نیست.

تعبیرات قرآن کریم در این زمینه مختلف است؛ گاهی با تعبیر امر؛ ﴿إِذَا أَرَادَ شَيْئاً﴾ و گاهی با تعبیر قول؛ ﴿إِذَا قَوْلُنَا لَشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^(۲) و در جای دیگر تعبیر به قضا کرده است؛ ﴿وَإِذَا قَضَىٰ أَمراً فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^(۳)

گفتنی است که منظور از کلمه‌ی امر و قول و قضا در آیات شریفه، بیان کردن شأن الهی در هنگام اراده خلقت است، نه این که خداوند متعال وقتی می‌خواهد چیزی را

۲ - نحل / ۴۰.

۱ - یس / ۸۲.

۳ - بقره / ۱۱۷.

بیافریند، این کلام را می‌گوید و «کن» می‌گوید، وگرنه تسلسل لازم می‌آید. به دلیل این که خود تلفظ هم چیزی است که بعد از اراده کردن، تلفظ دیگری می‌خواهد، باز آن تلفظ هم چیزی از چیزهاست که محتاج به اراده و تلفظ دیگری است.^(۱)

۲۱- خواست الهی

الف - اگر خداوند بخواهد اشرف مخلوقات، (پیامبر اکرم ﷺ) را با «أوهن البيوت» و تار عنكبوت حفظ می‌کند؛ ﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ﴾.^(۲)

ب - اگر خدا بخواهد فرعون صاحب قدرت را؛ ﴿و فرعون ذی الأوتاد﴾^(۳) به وسیله‌ی آب که به آن می‌نازید؛ ﴿و هذه الأنهار تجري من تحتي﴾^(۴) غرق می‌کند؛ ﴿حتى إذا أدركه الغرق﴾.^(۵)

ج - اگر خدا بخواهد درخت خشک، میوه‌دار می‌شود؛ ﴿و هزى إليك بجذع النخلة تساقط عليك رطباً جنياً﴾.^(۶)

د - اگر خدا بخواهد از یک علت، دو معلول متفاوت به وجود می‌آید. گاهی حضرت موسی عصا را به سنگ می‌زند، چشمه‌ی آب می‌جوشد؛ ﴿أن اضرب بعصاك الحجر فانبجست منه اثنتا عشرة عينا﴾.^(۷) گاهی نیز عصا را به دریا می‌زند، قسمتی از آب دریا خشک می‌شود؛ ﴿أن اضرب بعصاك البحر﴾.^(۸)

۲ - توبه / ۴۰.

۱ - المیزان / ج ۱۷ / ص ۱۱۴.

۴ - زخرف / ۵۱.

۳ - فجر / ۱۰.

۶ - مریم / ۲۵.

۵ - یونس / ۹۰.

۸ - شعراء / ۶۳.

۷ - اعراف / ۱۶۰.

هـ - اگر خدا بخواهد زن بی شوهر بچه دار می شود؛ ﴿فحملته فانتبذت به مکاناً قصیاً﴾ (۱)

و - اگر خدا بخواهد کلاغ معلم انسان می شود و دفن کردن مرده را به او می آموزد؛ ﴿فبعث الله غراباً یبحث فی الأرض﴾ (۲)

۲۲ - تنها ذات دارای حیات حقیقی

مرحوم علامه طباطبایی رحمته الله علیه بعد از بیان اقسام حیات دنیوی و ذکر یک سلسله از آیات کریمه چنین می گوید: توضیح و تفسیر همه ی این آیات در قرآن آمده که می فرماید: ﴿و ما الحیوة الدنیا الا لهو و لعب و ان الدار الاخرة لهی الحیوان لو كانوا یعلمون﴾ (۳)

زندگی دنیا واجد حقیقت و کمال حیات نیست، به عکس حیات آخرت که دارای حقیقت و کمال حیات است، که مرگ در آن راه ندارد؛ ﴿امنین لا یدوقون فیها الموت الا الموتة الاولى﴾ ولی همین حیات اخروی چنان که از آیات زیادی استفاده می شود از طرف پروردگار متعال افاضه می شود و اوست که انسان را در آخرت زنده می کند و زمام همه ی امور به دست اوست. بنا بر این، حیات اخروی نیز مملوک و مستخر قدرت الهی است، نه این که مطلق و رها باشد؛ یعنی کسی که به این حیات زنده می شود، خاصیت آن را به واسطه ی خداوند مالک می شود، نه خود به خود.

پس، حیات حقیقی باید به گونه ای باشد که عروض مرگ بر آن محال باشد و این تصور نمی شود، مگر در صورتی که حیات، عین ذات صاحب آن باشد، نه عارضی و

دریافت شده از دیگری. خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ﴾^(۱) بنا بر این، حیات حقیقی همان حیات خدایی است که وجود خدا بالذات دارای علم و قدرت است.^(۲)

۲۳- از نظر قرآن کریم اصل خلقت حیات به دست خداست؛ ﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ﴾^(۳) و زنده کردن موجودات نیز به دست خداست؛ ﴿إِنَّهُ أَمَاتٌ وَأَحْيِيٌّ﴾^(۴) و زنده بودن دیگران با مرگ همراه است؛ ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾^(۵) و خداوند زنده‌ای است که مرگ و فنا در او راه ندارد؛ ﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ﴾^(۶) بنا بر این روشن می‌شود که حیات بالاصالة مربوط به ذات خداوند است و حیات و قوام دیگران به او بستگی دارد؛ ﴿هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾^(۷)

۲۴- استفاضه‌ی عموم مردم

در جهان هستی اموری وجود دارد که عموم انسان‌ها می‌توانند از آن فیض و بهره ببرند و اختصاص به هیچ طایفه و نژاد خاصی ندارد. از جمله:

الف - رحمت الهی؛ ﴿إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾^(۸)

ب - رسالت پیامبر اکرم ﷺ؛ ﴿وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا﴾^(۹)

ج - قبله و خانه‌ی کعبه؛ ﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا﴾^(۱۰)

| | |
|---------------------|----------------------------|
| ۱ - فرقان / ۵۸. | ۲ - المیزان / ج ۲ / ص ۳۲۹. |
| ۳ - ملک / ۲. | ۴ - نجم / ۴۴. |
| ۵ - آل عمران / ۱۸۵. | ۶ - فرقان / ۵۸. |
| ۷ - محاضرات. | ۸ - حج / ۶۵. |
| ۹ - نساء / ۷۹. | ۱۰ - آل عمران / ۹۶. |

د - قرآن کریم: ﴿شهر رمضان الذي أنزل فيه القرآن هدى للناس﴾ (۱)
ه - عاشورای امام حسین علیه السلام: «و بذل مهجته فيك ليستنقذ عبادك من الجهالة و حيرة الضلالة» (۲)

۲۵ - خداشناسی و تحوّل جهان هستی

تفکّر و فرض تغییر و تحوّل در نعمت‌های خداوند یکی از راه‌های خداشناسی و نعمت‌شناسی است.

- الف - اگر درختان سبز نشوند؛ ﴿لو نشاء لجعلناه حطاماً﴾
- ب - اگر آب‌ها تلخ و شور شوند؛ ﴿لو نشاء لجعلناه أجاجاً﴾
- ج - اگر آب‌ها به زمین فروروند؛ ﴿قل ان أصبح ماءكم غوراً فمن يأتیکم بماء معین﴾
- د - اگر شب یاروز همیشگی باشد چه می‌شود؛ ﴿ان جعل اللیل علیکم سرمداً﴾
- ه - اگر خداوند نعمت گوش و چشم را از شما بگیرد؛ ﴿قل أرأیتم ان أخذ الله سمعکم و أبصارکم و ختم علی قلوبکم من إله غیر الله یأتیکم به﴾ (۳)

ب - وجه الهی

۲۶ - مفهوم وجه الهی

﴿یریدون وجهه﴾ (۴)

وجه یاروی به مناسبتی که میان صورت و سطح بیرونی هر چیزی هست، به طور مجاز بر

۲ - زیارت اربعین.

۱ - بقره / ۱۸۵.

۴ - انعام / ۵۲.

۳ - نور / ج ۳ / ص ۲۸۰.

۳۰ هزار و یک نکته

همان سطح بیرونی آن هم اطلاق می‌شود. ذات چیزی برای چیز دیگری هیچ وقت ظهور نمی‌کند و تنها ظاهر و سطح بیرونی و اسما و صفات است که برای موجود دیگری جلوه می‌کند.

به ذات خدای تعالی نیز نمی‌توان پی برد. زیرا به طور کلی علم و معرفت، نوعی تحدید فکری است و ذات مقدس او بی‌نهایت است. از آنجا که وجه یا روی هر چیزی همان قسمتی است که دیگران با آن مواجه می‌شوند، از این جهت می‌توان گفت: از هر چیزی آن قسمتی که به آن اشاره می‌شود، نیز وجه آن چیز است.

به این اعتبار نیز می‌توان گفت: اعمال صالحه وجه خدای تعالی است، همچنان که کارهای زشت وجه شیطان است. چنانکه صفاتی را که خدای سبحان با آن صفت با بندگان خود روبرو می‌شود، نظیر رحمت و خلق و رزق و هدایت، از صفات فعلیه، بلکه صفات ذاتیه را هم که به وسیله‌ی آن مخلوقات، خدای خود را تا حدی می‌شناسند، مانند علم و قدرت، همه را می‌توان وجه خدا دانست. زیرا خداوند متعال به وسیله همین صفات با مخلوقات خود روبرو می‌شود و آفریدگان نیز به وسیله‌ی آن به جانب خدا رو می‌کنند.^(۱)

۲۷ - معنای وجه الله

وجه در لغت به معنای صورت است و گاهی به معنای ذات به کار می‌رود. بنا بر این «وجه‌الله» یعنی ذات خدا. پس ذکر کلمه‌ی «وجه» در آیه‌ی انفاق و مانند آن متضمن نوعی تأکید است. زیرا هنگامی که گفته می‌شود «برای ذات خدا»، تأکید آن از «برای خدا» بیشتر است؛ یعنی حتماً برای خدا باشد، نه دیگری.

افزون بر آن، معمولاً صورت انسان شریف‌ترین قسمت ظاهری بدن اوست. زیرا اعضای مهم بینایی، شنوایی و گویایی در آن قرار گرفته‌اند. به همین دلیل هنگامی که کلمه‌ی «وجه» به کار برده می‌شود، شرافت و اهمیت را می‌رساند. در اینجا هم (به طور کنایه) که در مورد خداوند به کار برده شده است، در واقع نوعی احترام و اهمیت از آن فهمیده می‌شود. بدیهی است که نه خداوند جسم است و نه صورت دارد.^(۱)

۲۸- مفهوم بقای وجه الهی و فنای جنّ و انس

﴿كُلٌّ مِنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ﴾^(۲)

هر موجود دارای شعوری که بر روی زمین است، به زودی فانی خواهد شد و عمرش پایان می‌پذیرد و حقیقت این فنا، انتقال از دنیا به آخرت است. زیرا زندگی دنیا حیات مقدمی است و زندگی حقیقی در آخرت است. منظور از این فنا، فناى مطلق و هیچ و پوچ شدن نیست، ولی پروردگار متعال با همه‌ی جلال و اکرامش باقی می‌ماند، بدون این که فنای موجودات، اثری در خود او یا دیگرگونی در جلال و اکرام او باقی بگذارد.

بنا بر این که مراد از وجه خدا هر چیزی باشد که دیگران به آن رو دارند، قهراً مصداقش عبارت است از تمامی چیزهایی که به خداوند منسوبند و مورد نظر هر خداجویی واقع می‌گردد، مانند انبیا و اولیای خدا و دین او و ثواب و قرب او و سایر چیزهایی که از این قبیل هستند.^(۳)

۱ - مجمع البیان / ج ۲ / ص ۲۶۳؛ نمونه / ج ۲ / ص ۶۶۴.

۲ - الرحمن / ۲۷. ۳ - میزان / ج ۱۹ / ص ۱۰۲.

ج- علم الهی

۲۹- گستردگی علم الهی

﴿و لو أنّما فی الأرض من شجرة أقلام والبحر يمده من بعده سبعة أبحر ما نفدت

کلمات الله﴾^(۱)

این آیه در باره‌ی وسعت و گستردگی علم الهی است، اگر تمامی درختان روی زمین درختان قلم شوند و آب دریاها جوهر گردد و هفت دریا نیز به آن افزوده شود، این‌ها همه تمام می‌شوند، اما کلمات و علم الهی تمام نخواهد شد.

گاهی از ساقه و شاخه‌های یک درخت تنومند، هزاران بلکه میلیون‌ها قلم به وجود می‌آید و با در نظر گرفتن حجم عظیم درختان روی زمین و جنگل‌هایی که بسیاری از کوه‌ها و دشت‌ها را پوشانیده است و تعداد قلم‌هایی که از آن پدید می‌آید و همچنین اگر تمام اقیانوس‌های روی زمین که تقریباً سه چهارم کره‌ی زمین را با عمق زیادی پوشانیده است، جوهر شوند، چه وضع عجیبی برای نوشتن ایجاد می‌کند؛ به ویژه با توجه به افزوده شدن هفت دریای دیگر به آن که هرکدام از آن‌ها معادل تمام اقیانوس‌های روی زمین باشد، آیا ترسیمی جالبتر از این برای توصیف بی‌نهایت به نظر می‌رسد؟

جالب این که «شجره» به صورت مفرد و کلمه «اقلام» به صورت جمع آمده تا بیانگر تعداد فراوان قلم‌هایی باشد که از یک درخت با تمام ساقه و شاخه‌هایش به وجود می‌آید و نیز تعبیر «البحر» به صورت مفرد و الف و لام جنس برای آن است که تمام اقیانوس‌های روی زمین را شامل شود، و کلمه‌ی «سبعة» اشاره به کثرت دریاها دارد.^(۲)

۱- لقمان / ۲۷.

۲- نمونه / ج ۱۷ / ص ۷۶؛ تفسیر کبیر / ج ۲۵ / ص ۱۵۷.

۳۰- مراد از علم خلق و امر

﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾^(۱)

در این که منظور از «خلق» و «امر» چیست، میان مفسران گفتگوست، اما با توجه به قرائنی که در این آیه و آیات دیگر قرآن موجود است، استفاده می‌شود که منظور از «خلق» آفرینش نخستین و منظور از «امر» قوانین و نظاماتی است که به فرمان پروردگار در عالم هستی حکومت می‌کند و آن‌ها را در مسیر خود رهبری می‌کند. این تعبیر در حقیقت پاسخی است به آن‌ها که چنین می‌پندارند که خداوند جهان را آفریده و آن را به حال خود واگذارده و کناری نشسته است. به تعبیر دیگر عالم هستی در ایجادش نیازمند به خدا است، اما در بقا و ادامه حیات نیازی ندارد.

این جمله می‌گوید: همان گونه که جهان در حدویش نیازمند به اوست، در تدبیر و ادامه‌ی حیات و اداره‌اش نیز وابسته به اوست و اگر لحظه‌ای خدا از آن گرفته شود، نظامش به کلی از هم گسسته و نابود می‌گردد.^(۲)

علم غیب

﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ

مَازَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ﴾^(۳)

۳۱- سؤال: چرا فرمود: ﴿مَا فِي الْأَرْحَامِ﴾ و نفرمود: «من فی الأرحام»؟

پاسخ: در این صورت افاده عموم نمی‌کرد؛ یعنی فقط نشانه‌ی عالم بودن خدا به پسر یا

۲- نمونه / ج ۶ / ص ۲۰۶.

۱- اعراف / ۵۴.

۳- لقمان / ۳۴.

دختر بودن موجود در رحم است و در این صورت اشکالی پیش نمی‌آید که هر متخصص جنین‌شناسی می‌تواند آن را بداند یا به وسیله‌ی اشعه‌ی برق، ممکن است پسر و دختر بودن را تشخیص داد، ولی حالا که «ما» فرموده، نه تنها نر و ماده بودن جنین از آن فهمیده می‌شود، بلکه همه خصوصیات او را شامل می‌شود؛ زشتی و زیبایی و سعادت و شقاوت و طولانی بودن عمر و کوتاهی آن، زیادی رزق و کم بودن آن و خصوصیات اخلاقی او، که همه این‌ها از همان وقتی که جنین در شکم مادر است، تعیین می‌گردد و کیست که بتواند از مشاهده‌ی جنین جنینی از خصوصیات آن آگاه‌گردد.^(۱)

۳۲- سؤال: چرا خداوند علم قیامت و نزول باران و آنچه را در ارحام است، به خود نسبت داد و علم دو چیز (روزی و مرگ) را از بندگان نفی کرد و به خودش اسناد نداد؟
پاسخ: آن سه چیز را به جهت بزرگداشت به خود نسبت داد، اما آن دو که از صفات مخلوقات است، از خودشان نفی کرد تا بدانند آنچه را مربوط به خودشان است، توان آگاهی از آن را ندارند، پس آن سه چیز دیگری که اصلاً ارتباطی به آن‌ها ندارد، بی‌تردید از علم به آن عاجز و ناتوان هستند.^(۲)

د- قدرت الهی

۳۳- قدرت خداوند

﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمَلِكِ تَوْتَى الْمَلِكِ مِنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمَلِكِ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تَعَزُّ مِنْ تَشَاءُ وَ تَذَلُّ مِنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * تَوَلَّجَ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ

۱ - نکته‌هایی از قرآن / ج ۲ / ص ۴۸۵. ۲ - نکته‌هایی از قرآن / ج ۲ / ص ۴۸۵.

و تُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ تَخْرُجُ الْحَيِّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ تَخْرُجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ تَرْزُقُ

مِن تَشَاءٍ بغير حساب ﴿١﴾

در این دو آیه ۱۲ مرتبه از قدرت خداوند نام برده شده است تا روح توحید را در انسان شکوفا کند:

۱ - خداوندا مالک حکومت‌ها تو هستی.

۲ - به هر کس بخواهی (طبق مصلحت خود) حکومت می‌دهی.

۳ - از هر کس بخواهی می‌گیری.

۴ - هر کس را بخواهی عزیز می‌کنی.

۵ - هر کس را بخواهی ذلیل می‌کنی.

۶ - خیر، تنها به دست توست.

۷ - تو بر هر چیزی قدرت داری

۸ - شب را در روز داخل می‌کنی.

۹ - روز را در شب داخل می‌کنی.

۱۰ - موجود زنده را از مرده خارج می‌سازی.

۱۱ - موجود مرده را از زنده خارج می‌سازی.

۱۲ - به هر کس بخواهی بدون حساب روزی می‌دهی. ﴿٢﴾

۳۴- عدم تعلق قدرت الهی به ممتنع

﴿إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ...﴾^(۱)

شخصی از امیر المؤمنین سؤال کرد: آیا خداوند قدرت دارد که دنیا را در تخم مرغ قرار دهد، بدون این که دنیا کوچک و تخم مرغ بزرگ شود؟ حضرت فرمودند: به خدا نسبت عجز و ناتوانی داده نمی‌شود، اما آن چیزی که تو سؤال کردی امکان ندارد؛ یعنی قدرت به امر ممتنع تعلق نمی‌گیرد؛ «قيل لأمير المؤمنين عليه السلام هل يقدر ربك أن يدخل الدنيا في بيضة من غير أن تصغر الدنيا أو تكبر البيضة؟ قال: إن الله تبارك و تعالی لا ينسب إلى العجز و الذي سئلتني لا يكون»^(۲)

شخصی خدمت حضرت رضا عليه السلام آمد و همین سؤال را کرد؛ حضرت در پاسخ او فرمودند: آری! خداوند این کار را در کوچکتر از تخم مرغ انجام داده و آن چشم توست که تمام زمین و آسمان و مابین آن دو را می‌بینی؛ «جاء رجل إلى الرضا عليه السلام فقال له: هل يقدر ربك أن يجعل السموات و الأرض و ما بينهما في بيضة؟ فقال: «نعم، و في أصغر من البيضة، قد جعلها في عينك و هو أقل من البيضة، لأنك اذا فتحتها عاينت السماء و الأرض و ما بينهما»^(۳)

۳۵- قلمرو اذن تکوینی خدا

﴿ما أصاب من مصيبة إلا باذن الله﴾^(۴)

کلمه‌ی «مصیبت» به معنای صفت یا حالتی در انسان است که بر اثر برخورد با هر حادثه

۱ - طلاق / ۱۲. ۲ - نور الثقلین / ج ۱ / ص ۳۹.

۳ - نور الثقلین / ج ۱ / ص ۳۹؛ این دو پاسخ با یکدیگر منافاتی ندارد. زیرا سؤال کنندگان از نظر علم و استعداد در درجات و مراتب مختلفی بودند و امام (ع) طبق اختلاف فهم و درک آن‌ها پاسخ دادند.

۴ - تغابن / ۱۱.

به او دست می‌دهد و غالباً در مورد حوادث ناگوار استعمال می‌شود. کلمه‌ی «اذن» به معنای اعلام رخصت و رفع مانع است و همواره ملازم با علم و آگاهی اذن دهنده نسبت به عملی است که اجازه آن را صادر می‌کند.

بنا بر این، اذن در آیه‌ی شریفه، اذن لفظی یا تشریحی نیست، بلکه اذن تکوینی است که همان به کار انداختن اسباب و برداشتن موانعی است که سر راه سببی از اسباب قرار می‌گیرد. مثلاً آتش اقتضای حرارت و سوزاندن را دارد و اذن خداوند در سوزاندن آتش، برطرف کردن رطوبت از میان پنبه و آتش است تا این که آتش بتواند پنبه را بسوزاند و در عرف عام معمول بوده که کلمه‌ی اذن را در مورد ذوی العقول به کار ببرند. می‌گفتند: من به فلانی اذن دادم که چنین و چنان کند و هرگز نمی‌گفتند: من به آتش اذن دادم که پنبه را بسوزاند. چون فکر می‌کردند که آتش شعور ندارد و نمی‌شود چیزی را به آن اعلام نکرد.

ولی قرآن کریم اذن را در این موارد نیز استعمال کرده است. در مورد عقلا فرمود: ﴿و ما أرسلنا من رسول الا ليطاع باذن الله﴾^(۱) و در غیر عقلا فرمود: ﴿و البلد الطیب یخرج نباته باذن ربّه﴾^(۲). شاید این تعمیم بر این اساس باشد که قرآن کریم علم و ادراک را مختص به ذوی العقول نمی‌داند، بلکه تمامی موجودات را دارای درک و شعور می‌شمارد.^(۳)

۳۶- خداوند اختیار در امور تشریحی و تکوینی

از نظر قرآن کریم خداوند متعال صاحب اختیار در امور تکوینی و تشریحی است. خدای

۲- اعراف / ۵۸.

۱- نساء / ۶۴.

۳- المیزان / ج ۱۹ / ص ۳۰۳.

سبحان در امور تکوینی هر چه را بخواهد می‌آفریند و برمی‌گزیند و از دیگران کاری ساخته نیست؛ ﴿و رَبِّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾^(۱) و در امور تشریحی هر که را بخواهد، برای منصب نبوت و رسالت اختیار می‌کند؛ ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾^(۲) چه این که منصب امامت نیز به اراده و انتخاب اوست و دیگران حق انتخاب ندارند؛ ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾^(۳)

چنانکه امور دیگری از قبیل مرگ و حیات و رزق و شفاعت و مانند آن نیز به اختیار اوست؛ ﴿إِنَّهُ أَمَاتٌ وَ أَحْيِي﴾^(۴) ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ﴾^(۵)

ذ- رزق الهی

۳۷- مفهوم رزق در قرآن

﴿وَ تَرْزُقُ مِنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾^(۶)

رزق معنای معروفی دارد و آنچه از موارد استعمال آن به دست می‌آید، معنای عطا و بخشش در آن موجود است. رزق در نظر ابتدایی به خوردنی‌ها اطلاق شده و غیر آن از پوشیدنی‌ها و امثال آن را شامل نبوده است. سپس در معنای آن توسعه داده شده و شامل تمام چیزهایی گشته که به آدمی می‌رسد و انسان از آن بهره‌مند می‌گردد چون مال جاه، مقام، فامیل، علم و امثال آن.

۱ - قصص / ۶۸
۲ - انعام / ۱۲۴
۳ - بقره / ۱۲۴
۴ - نجم / ۴۴
۵ - ذاریات / ۵۸
۶ - آل عمران / ۲۷

آنچه از آیه‌ی شریفه‌ی ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ﴾^(۱) که در مقام حصر وارد شده استفاده می‌شود، چند چیز است:

الف - گرچه رزق در ظاهر ممکن است به غیر خداوند نسبتی پیدا کند، چنان که از امثال ﴿وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾^(۲) که وجود رازق‌های دیگر را تصدیق کرده، خداوند را بهترین آن‌ها معرفی کرده است و همچنین از آیه‌ی ﴿وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ﴾^(۳) استفاده می‌شود، لیکن در حقیقت جز به خداوند متعال منسوب نیست، رزق هم مانند عزت و ملک است که در حقیقت مخصوص خداست و دیگران به واسطه‌ی اعطا و بخشش خداوند از آن نصیبی گرفته‌اند.

ب - آنچه مخلوقات به آن منتفع شده و از خیر آن بهره‌مند می‌شوند، رزق آنان بوده و خداوند هم رازق آن است. این مطلب گذشته از آیاتی که در باره‌ی رزق وارد شده، از آیات دیگری هم که خلق و امر و حکم و ملک و مشیت و تدبیر و خیر را مخصوص خداوند دانسته، فهمیده می‌شود.

ج - آنچه آدمی مورد استفاده قرار می‌دهد، ولی از نوع حرام است، از نظر معصیت منسوب به خداوند نیست. زیرا خداوند نسبت معصیت را از نظر تشریح از خود نفی کرده است، چنان که آیه‌ی شریفه‌ی ﴿قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ﴾ بدان دلالت دارد.^(۴)

۱ - ذاریات / ۵۸.

۲ - جمعه / ۱۱.

۳ - نساء / ۵.

۴ - میزان / ج ۳ / ص ۱۳۷.

۳۸- خداوند رازق مردم

﴿نحن قسمنا بينهم معيشتهم في الحياة الدنيا﴾^(۱)

اختیار رزق فقط به دست خداوند است، نه به دست انسان. دلیل بر آن، اختلاف در ثروت و فقر و عاقبت و صحت و اولاد و سایر اموری است که رزق شمرده می‌شود. با این که هر فردی از افراد بشر می‌خواهد از نهایت درجه‌ی ارزاق را که دیگر بیش از آن تصور ندارد، دارا باشد؛ اما روشن است که هیچ کس به چنین آرزویی نمی‌رسد و به همه‌ی آنچه دوست دارد، دست نمی‌یابد. پس می‌فهمیم که ارزاق به دست انسان نیست، وگرنه هیچ فردی فقیر و نیازمند به هیچ یک از مصادیق رزق نمی‌شد.^(۲)

۳۹- برتری رزق معنوی بر رزق مادی

حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام وقتی مقام امامت را برای ذریه‌ی خویش طلب می‌کند؛ ﴿وَمَنْ ذُرِّيَّتِي﴾، خداوند در جواب می‌فرماید: این مقام به افراد ستمگر نمی‌رسد؛ ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾؛ اما وقتی طلب رزق برای مردم می‌کند، تنها برای مؤمنان تقاضا می‌کند؛ ﴿وَارزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ ءَامَنَ مِنْهُمْ﴾، خداوند در پاسخ او می‌گوید: رزق مادی را هم به مؤمنان می‌دهیم، هم به کافران؛ ﴿قَالَ وَ مَنْ كَفَرَ فَأُمْتَعَهُ قَلِيلًا﴾. از اینجا روشن می‌شود که رزق مادی خیلی مهم نیست، از این رو به اهل و نااهل داده می‌شود، اما مقامات معنوی و اجتماعی و رهبری مردم به هر کسی واگذار نمی‌شود.^(۳)

۲- المیزان / ج ۱۸ / ص ۹۹.

۱- زخرف / ۳۲.

۳- نور / ج ۱ / ص ۲۵۸.

۴۰- ضامن رزق همه‌ی موجودات

﴿و ما من دابّة فی الأرض الاّ علی الله رزقها﴾^(۱)

هیچ جنبنده‌ای در روی زمین نیست، مگر این که روزی آن بر خداست. روزی رساندن خداوند به موجودات مختلف بسیار حیرت انگیز است؛ از جنینی که در شکم مادر قرار گرفته تا حشرات گوناگونی که در اعماق تاریک زمین هستند یا در لابه‌لای درختان و بر فراز کوه‌ها و در قعر دره‌ها زندگی می‌کنند، از دیدگاه علم خداوند هرگز مخفی و پنهان نیست.

رزق بعضی از انواع پرندگان در لابه‌لای دندان‌های پاره‌ای از حیوانات عظیم الجثّه‌ی دریا نهفته شده‌است. این حیوانات که پس از تغذیه از حیوانات دریایی، دندان‌هایشان احتیاج به خلال کردن دارد، به ساحل می‌آیند، دهانشان را که بی‌شباهت به غار کوچکی نیست، باز نگه می‌دارند، گروهی از پرندگان بدون هیچ‌گونه وحشت و اضطراب وارد این غار می‌شوند و به جستجوی روزی خویش در لابه‌لای دندان‌های حیوان غول پیکر می‌پردازند، هم شکمی از عزا در می‌آورند و هم حیوان را از این مواد مزاحم راحت می‌سازند و هنگامی که برنامه‌ی هر دو پایان پذیرفت و آن‌ها به خارج پرواز کردند، حیوان با احساس آرامش دهانش را می‌بندد و به اعماق آب فرو می‌رود.^(۲)

ر- آفرینش جهان هستی

۴۱- هدف از خلقت

در آیات مختلف قرآن، به هدف آفرینش انسان یا مجموعه‌ی جهان هستی اشاراتی شده

است که در بدو امر ممکن است مختلف به نظر برسد، ولی با دقت می‌بینیم همه به یک حقیقت بازمی‌گردد.

الف - عبادت و بندگی؛ ﴿و ما خلقت الجنّ و الإنس إلاّ ليعبدون﴾^(۱)

ب - علم و آگاهی از صفات خداوند؛ ﴿الله الذی خلق سبع سموات و من الأرض

مثلهنّ یتنزّل الأمر بینهنّ لتعلموا أنّ الله علی کلّ شیء قدير﴾^(۲)

ج - آزمایش بشر؛ ﴿و هو الذی خلق السموات و الأرض فی ستة ایام و کان عرشه

علی الماء لیبلوکم ایتکم أحسن عملاً﴾^(۳)

د - رحمت الهی؛ ﴿ولذلك خلقهم...﴾^(۴)

کمی دقت در این آیات نشان می‌دهد که بعضی مقدمه برای بعضی دیگر است. آگاهی و معرفت، مقدمه‌ای برای آزمون و تربیت بشر و آن هم مقدمه‌ای برای بهره‌گیری از رحمت خداوند است.^(۵)

﴿و هو الذی خلق السموات و الأرض ... لیبلوکم ایتکم أحسن عملاً﴾^(۶)

۴۲ - سؤال: این آیه‌ی شریفه هدف خلقت را آزمایش انسان می‌داند؛ «لیبلوکم»، ولی در

سایر آیات اهداف دیگری بیان شده‌است. جمع میان این آیات چگونه است؟

پاسخ: هدف‌ها در طول یکدیگر و به صورت مرحله‌ای است، چنانکه شخم زمین برای

کشت است و کشت برای دستیابی به گندم و گندم برای پخت نان و نان برای تغذیه‌ی

انسان. آیات قرآن نیز مراحل را برای هدف خلقت انسان بیان کرده‌است:

۱ - ذاریات / ۵۶ . ۲ - طلاق / ۱۲ .

۳ - هود / ۷ . ۴ - هود / ۱۱۹ .

۵ - نمونه / ج ۲۴ / ص ۲۶۳ . ۶ - هود / ۷ .

- الف - آفرینش برای آزمایش؛ ﴿لِيَلْوَكُم﴾.
- ب - آزمایش برای جدا کردن خوبان از بدان است؛ ﴿لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ﴾. (۱)
- ج - جدا کردن خوبان از بدان برای جزا و کیفر متناسب است؛ ﴿لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ﴾. (۲)
- د - جزا و کیفر متناسب، برای عمل به وعده است؛ ﴿وَعَدَّا عَلَيْنَا﴾. (۳)

آفرینش جهان در شش روز

﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾ (۴)

۴۳ - بحث از آفرینش جهان در شش روز، در هفت مورد از آیات قرآن کریم آمده است. با توجه به سخن دانشمندان که میلیاردها سال طول کشیده تا زمین و آسمان به وضع کنونی درآمده است، مقصود از خلقت آسمان و زمین در شش روز چیست؟

پاسخ: منظور از شش روز در آیه‌ی شریفه اشاره به شش مرحله است. زیرا در ابتدای خلقت، آسمان و زمینی وجود نداشت تا شب و روزی وجود داشته باشد. در قرآن کریم صدها بار کلمه‌ی یوم و ایام به کار رفته است و در بسیاری از موارد به معنای شبانه‌روز معمولی نیست، مثلاً تعبیر از عالم رستاخیز به ﴿يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ نشان می‌دهد که از مجموعه رستاخیز که دوران بسیار طولانی است، با تعبیر «روز قیامت» یاد شده است.

در بعضی از آیات می‌خوانیم که محاسبه‌ی اعمال بعضی مردم در روز قیامت

۲ - جاثیه / ۲۲.

۱ - انفال / ۳۷.

۴ - هود / ۷.

۳ - انبیاء / ۱۰۴؛ نور / ج ۵ / ص ۲۷۳.

پنجاه هزار سال طول می‌کشد؛ ﴿فی یوم کان مقداره خمسين ألف سنة﴾^(۱) در روایات نیز کلمه «یوم» به معنای دوران آمده است. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «الدهر لك یومان یوم لك و یوم عليك». دنیا برای تو دو روز است، روزی به سود تو و روزی به زیان تو. امام علیه السلام در ذیل آیه‌ی شریفه‌ی ﴿فی ستة ایام﴾ می‌فرماید: «فی ستة أوقات»^(۲).

۴۴ - قرآن مجید در آیات نهم تا دوازدهم سوره‌ی فصلت، آفرینش زمین را در دو روز و کوه‌ها و برکات و غذاها را در چهار روز و در پایان، آفرینش آسمان‌ها را نیز در دو روز ذکر می‌کند که مجموعاً هشت روز می‌شود، در حالی که در آیات فراوانی از قرآن کریم، آفرینش آسمان‌ها و زمین را مجموعاً در شش روز یا به تعبیر دیگر در شش دوران بیان شده است، در اینجا این سؤال مطرح است که جمع میان این آیات چگونه است؟
مفسران در پاسخ این سؤال دو راه انتخاب کرده‌اند:

الف - مشهور معتقد است که مراد از ﴿أربعة ایام﴾ تتمه‌ی چهار روز است. به این ترتیب که در دو روز اول از این چهار روز زمین آفریده شد و در دو روز بعد، سایر خصوصیات زمین، و خلقت آسمان‌ها نیز در دو روز که مجموعاً شش روز (شش دوران) می‌شود. طبق این تفسیر، آیه تقدیری دارد به این صورت «و قدر منها اقواتها فی تتمه أربعة ایام» و یا تعبیری که در تفسیر کشاف آمده؛ «کل ذلك فی أربعة ایام».

ب - تعداد کمی از مفسران بر آنند که «أربعة ایام» مربوط به آغاز خلقت نیست، بلکه اشاره به فصول چهارگانه‌ی سال است که مبدأ پیدایش ارزاق و پرورش مواد غذایی انسان‌ها و حیوانات است. حدیثی نیز به این مضمون در تفسیر علی بن ابراهیم آمده

است. (۱)

ز- توحید و شرک

۴۵- توحید خالص

هنگامی که زن عزیز مصر، حضرت یوسف عليه السلام را به آلودگی فراخواند، وی با قاطعیت بی نظیر از او اعراض کرد و به خدا پناه برد؛ **﴿قال معاذ الله﴾** (۲) او هیچ عامل دیگری را بازدارنده‌ی خویش معرفی نکرد، مثلاً نفرمود: از عزیز مصر می ترسیدم یا به وی خیانت نمی کنم یا از عذاب خدا می ترسم یا به ثواب الهی امیدوارم یا ... اگر حضرت یوسف عليه السلام به چیزی جز خدا دلبستگی داشت، در آن هنگام بروز می کرد و پاسخ کوتاه و جالب او حاکی از توحید خالصی است که همه چیز را کنار گذاشت و به عروة الوثقی الهی چنگ زد. آری! او حتی خودش را نیز در این صحنه فراموش کرده بود. زیرا نگفت: «أعوذ بالله منك». پس روشن می شود که میان سخن وی و جناب مریم (س) فاصله فراوان است؛ **﴿إني أعوذ بالرحمن منك إن كنت تقياً﴾** (۳)

۴۶- توحید ربوبی

﴿الحمد لله رب العالمين﴾

تمام تلاش انبیا عليهم السلام برای دستیابی مردم به توحید ربوبی بوده است و در موضوع ربوبیت، با انسان ها همواره درگیر بوده اند. در مسأله‌ی توحید واجب و توحید خالقیت که از مسائل عقلی و نظری هستند، چندان با کسی اختلاف نداشتند. مشرکان از پذیرش

۲- یوسف / ۲۳.

۱- نمونه / ج ۲۰ / ص ۲۲۴.

۳- مریم / ۱۸؛ المیزان / ج ۱۱ / ص ۱۲۳.

توحید خالق استنکاف نمی‌ورزیدند؛ ﴿و لئن سئلتهم من خلق السموات و الأرض ليقولنَّ الله﴾ (۱)

آری خدایی که آسمان‌ها و زمین را خلق کند، اما کاری با انسان‌ها نداشته باشد و انسان در برابر او مسئول نباشد، چنین خدایی را همه‌ی بت پرست‌ها قبول داشتند. انبیا می‌گفتند: آن که آفرید، باید بپروراند، دیگران می‌گفتند: اصلاً بشر رب نمی‌خواهد یا این بت‌ها و ستاره‌ها و امثال آن ربوبیت انسان‌ها را عهده دارند. پس برای این که از زیر بار طاعت و مسئولیت بیرون بروند، ربوبیت را نمی‌پذیرفتند.

گفتنی است که قرآن کریم توحید ربوبی خدای سبحان را از دو راه اثبات می‌کند: الف - بر پایه‌ی تحلیل عقلی مرجع ربوبیت خالقیت است. پس اگر خالقیت خدا را قبول دارید، باید ربوبیتش را هم بپذیرید. زیرا در ربوبیت نوعی خلقت نیز وجود دارد. ب - کسی می‌تواند رب باشد که چیزی را آفریده باشد، اگر کسی چیزی را آفرید، می‌تواند آن را بپروراند؛ ﴿ربنا الذی اعطى کلّ شیء خلقه ثمّ هدی﴾ (۲)

۴۷ - تفاوت احد با واحد

﴿قل هو الله أحد﴾

کلمه‌ی «أحد» صفتی است که از ماده‌ی «وحدت» گرفته شده، همچنان که کلمه‌ی «واحد» نیز وصفی از این ماده است؛ لیکن کلمه‌ی «احد» در مورد چیزی و کسی به کار می‌رود که قابل کثرت و تعدّد نباشد، نه در خارج و نه در ذهن، و اصولاً داخل اعداد نمی‌شود، به خلاف کلمه‌ی «واحد» که هر واحدی، ثانی و ثالثی دارد یا در خارج یا در وهم.

به دلیل همین تفاوتی که میان این دو کلمه هست، کلمه‌ی «احد» در هیچ کلام ایجابی، به جز در باره‌ی خداوند متعال استعمال نمی‌شود.^(۱)

۴۸ - صعود اعتقاد حق

﴿إليه يصعد الكلم الطيب والعمل الصالح يرفعه﴾^(۲)

مقصود از کلم طیب، اعتقاد حق است و قدر متقین از آن، اعتقاد به توحید و یگانگی خداوند است و برگشت سایر اعتقادات حق نیز به آن است و این کلمه‌ی توحید همان است که در آیه‌ی شریفه‌ی ﴿الم ترکیف ضرب الله مثلاً کلمة طيبة كشجرة طيبة﴾ بیان کرده است که اعتقاد حق مانند درخت طیب، ریشه‌هایش در زمین ثابت است. معنای صعود کردن اعتقاد حق و کلمه طیب به خداوند تقرّب آن به خداوند است و چون اعتقاد، وابسته به شخص معتقد است، وقتی اعتقاد تقرّب پیدا می‌کند، خود شخص نیز تقرّب می‌یابد.^(۳)

۴۹ - معنای سوره‌ی توحید

﴿بسم الله الرحمن الرحيم * قل هو الله أحد * الله الصمد * لم یلد و لم یولد *
و لم یکن له کفواً أحد﴾

در این سوره، هر آیه‌ی بعدی تفسیر آیه‌ی قبلی خود است؛ اگر گویند: او کیست؟ تو گویی: ﴿أحد﴾. اگر گویند: ﴿أحد﴾ کیست؟ تو گویی: ﴿صمد﴾. اگر گویند: ﴿صمد﴾ کیست؟

۲ - فاطر / ۱۰.

۱ - المیزان / ج ۲۰ / ۳۸۷.

۳ - المیزان / ج ۱۷ / ص ۲۳.

توگویی: ﴿لم یلد و لم یولد﴾ اگر گویند: ﴿لم یلد و لم یولد﴾ کیست؟ توگویی: ﴿و لم یکن له کفواً أحد﴾^(۱)

شهادت خداوند بر یگانگی خویش

﴿شهد الله أنه لا إله إلا هو و الملائكة و أولوا العلم قائماً بالتسبط﴾^(۲)

۵۰- منظور از شهادت خداوند، شهادت عملی و فعلی است، نه قولی؛ یعنی خداوند با پدید آوردن جهان آفرینش که نظام واحدی در آن حکومت می‌کند و قوانین آن در همه جا یکسان و برنامه‌ی آن یکی است و در واقع یک واحد به هم پیوسته و یک نظام یگانه است، عملاً نشان داده که آفریدگار و معبود در جهان یکی بیش نیست و همه از یک منبع سرچشمه می‌گیرند.

بنا بر این، ایجاد این نظام واحد، شهادت و گواهی خداست بر یگانگی ذاتش، اما شهادت و گواهی فرشتگان و دانشمندان جنبه‌ی قولی دارد و این گونه تفکیک در آیات قرآن کریم وجود دارد. مثلاً در آیه‌ی: ﴿إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ یصلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ﴾، خداوند و فرشتگان بر پیامبر درود می‌فرستند. درود از ناحیه‌ی خدا چیزی است و از ناحیه‌ی فرشتگان چیز دیگر؛ از ناحیه‌ی خدا، فرستادن رحمت است و از ناحیه‌ی فرشتگان، تقاضای رحمت.^(۳)

۵۱- سؤال: در این آیه‌ی شریفه مدعی وحدانیت خود خداوند است، پس چگونه مدعی می‌تواند خودش شاهد باشد؟ در پاسخ می‌توان گفت: شاهد حقیقی جز خداوند نیست.

۱- کشف الاسرار / ج ۱۰ / ص ۶۶۵. ۲- آل عمران / ۱۸.

۳- نمونه / ج ۲ / ص ۳۴۶.

زیرا او همه‌ی اشیا را آفریده و آن‌ها را دلیل و نشانه‌ی وحدانیت خویش قرار داده است و اگر این دلایل وجود نداشت، شهادتی حاصل نمی‌گشت و پس از آن که این دلایل را قرار داد، علما را نیز به معرفت این دلایل موفق گردانید، وگرنه دانشمندان از معرفت الهی عاجز بودند. بنا بر این شاهد حقیقی به وحدانیت حق تعالی، خود خداوند است. از این رو قرآن می‌فرماید: ﴿قُلْ أَيْ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةَ قُلِّ اللَّهُ﴾^(۱).

۵۲- خداوند، مقصد همه‌ی موجودات

﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ * وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾
این سوره خداوند متعال را به احدیت ذات و بازگشت ما سوی الله در تمامی حوایج وجودی‌اش به سوی او، و نیز به این که احدی، نه در ذات و نه در صفات و نه در افعال شریک او نیست، می‌ستاید و این توحید قرآنی، توحیدی است که مختص به خود قرآن کریم است و تمامی معارف اصولی و فروعی و اخلاقی اسلام، بر این اساس پی‌ریزی شده است.

«أحد»: این کلمه در مورد چیزی و کسی به کار می‌رود که قابل کثرت و تعدد نباشد؛ نه در خارج و نه در ذهن و اصولاً داخل اعداد نمی‌شود.

«صمد»: اصل در معنای کلمه‌ی صمد، قصد کردن یا قصد کردن با اعتماد است. پس خدای تعالی سید و بزرگی است که تمامی موجودات عالم در تمامی حوایجشان او را قصد می‌کنند. وقتی خداوند متعال پدیدآورنده‌ی همه‌ی عالم است و هر چیزی را که دارای هستی است، خداوند به او داده است. بنا بر این، هر چیزی که نام «چیز» بر آن

۵۰ هزار و یک نکته

صادق باشد، در ذاتش و آثارش محتاج به خداست و در رفع نیازمندی‌هایش قصد می‌کند. همچنان که خودش فرمود: ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾^(۱) و نیز به طور مطلق فرمود: ﴿وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ﴾^(۲)

پس، در هر حاجتی که در جهان تصوّر شود، خدای سبحان صمد و مقصد است. از اینجا روشن می‌شود که تعریف «صمد» با الف و لام، به منظور افاده‌ی حصر است؛ یعنی تنها خداوند متعال صمد علی‌الاطلاق است.

۵۳- برهان ناپذیری شرک

قرآن کریم به بت پرستان می‌گوید: اگر مدّعی هستید که بت‌ها شایسته‌ی پرستش و عبادت هستند، برهانی بر معبود بودن آن‌ها بیاورید. برهانی که یا به عقل محض استناد داشته باشد یا به نقل قطعی که در کتابی از کتب انبیای پیشین نوشته شده باشد؛ ﴿إِن تَوْنِي بكتاب من قبل هذا أو أثارة من علم إن كنتم صادقين﴾^(۳) بنا بر این، اگر نه خود می‌توانید برهان اقامه کنید و نه وارث براهین گذشتگانید، پس چرا این‌ها را می‌پرستید؟

از این رو، قرآن کریم دلیل بر صحّت بت پرستی را از مشرکان می‌طلبد و می‌فرماید: ﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كنتم صادقين﴾^(۴)؛ شما که شرک را می‌پذیرید، بر درست بودنش برهان اقامه کنید، درحالی که خدای سبحان برهانی برای شما نازل نکرده است؛ ﴿مَا أَنزَلَ اللَّهُ بها من سلطان﴾ دلیل و حجت یقین‌آور را سلطان می‌گویند. چون

۲ - نجم / ۴۲.

۱ - اعراف / ۵۴.

۴ - بقره / ۱۱۱.

۳ - احقاف / ۴.

دلیل بر شک و وهم و خیال و مظنه مسلط است. کسی که دلیل ندارد، گرفتار شک و وهم است.

برهان بر اثر نورانی و روشن بودنش، شک و وهم را زیر سلطه خود می‌گیرد، چنانکه بر انسان مسلط می‌شود و او را از شک‌زدگی نجات می‌بخشد.^(۱)

۵۴- شرک یا تکیه‌گاه سُست

﴿مِثْلَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمِثْلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾^(۲)

کسانی که غیر از خدا را ولی و معبود خود برگزیدند، چون عنکبوتند که خانه‌ای برای خود برگزیده‌اند و سست‌ترین خانه‌ها، خانه‌ی عنکبوت است.

سرّ تشبیه شرک به خانه‌ی عنکبوت آن است که هیچ یک از آثار خانه به جز اسم، بر آن صادق نیست. زیرا خانه را برای این جهت می‌سازند که صاحبش را از سرما و گرما حفظ کند و چیزی که این خواص را ندارد و صاحبش را از هیچ مکروهی حفظ نمی‌کند، خانه نیست. اولیایی هم که مشرکان برای خود گرفته‌اند، تنها ولایت اسمی دارند. زیرا نه نفعی می‌رسانند و نه ضرری، نه مالک مرگی هستند و نه حیاتی.^(۳)

۵۵- شرک بزرگترین ظلم

در پانزده مورد از قرآن کریم افرادی ظالمترین مردم معرفی شده‌اند که همه با جمله‌ی

۱- تفسیر موضوعی / ج ۷ / ص ۳۲. ۲- عنکبوت / ۴۱.

۳- المیزان / ج ۱۶ / ص ۱۳۱.

استفهامیه ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ﴾ یا ﴿فَمَنْ أَظْلَمُ﴾ شروع شده است. گرچه بسیاری از آیات در باره‌ی شرک و بت پرستی سخن می‌گویند؛ یعنی ناظر به اصل توحید است، ولی بعضی از آن‌ها در باره‌ی مسائل دیگر است. مانند: ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ﴾^(۱) و ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةَ عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ﴾^(۲)

در اینجا این سؤال پیش می‌آید: چگونه ممکن است هر یک از این طوایف، ستمکارترین مردم باشند، در صورتی که ظالمترین تنها بر یک طایفه صدق می‌کند؟ پاسخ: همه‌ی این امور در حقیقت از یک جاریشه می‌گیرد و آن مسئله شرک و کفر و عناد است. زیرا منع مردم از ذکر خدا در مساجد و سعی و کوشش در ویران کردن آن‌ها نشانه‌ی کفر و شرک است و همچنین کتمان شهادت که موجب سرگردانی مردم در وادی کفر می‌شود، از چهره‌های گوناگون شرک است.^(۳)

۵۶- توحید (اوثق البیوت) شرک (اوهن البیوت)

از نظر قرآن کریم کسی که به طاغوت کفر بورزد و به خداوند سبحان ایمان بیاورد، به دستگیری محکمی دست یافته است که هرگز گسستنی نیست؛ ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لِأَنَّفْصَامَ لَهَا﴾^(۴)، اما اگر کسی به ذات اقدس الهی ایمان نیاورد و به غیر خدا تکیه کند، مانند عنکبوتی است که خانه‌اش سست بنیاد است و به تعبیر قرآن کریم ﴿أَوْهِنَ الْبُيُوتِ﴾ است که از هم پاشیده خواهد شد؛ ﴿مِثْلَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمِثْلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَ

۱- بقره / ۱۱۴.

۲- بقره / ۱۴۰.

۳- نمونه / ج ۵ / ص ۱۸۵.

۴- بقره / ۲۵۶.

إِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لِبَيْتِ الْعَنْكَبُوتِ ﴿١﴾

۵- توصیف خداوند

۵۷- توصیف خداوند ویژه‌ی مخلصین

﴿سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمَخْلُصِينَ﴾ (۲)

سرّ این که بندگان مخلص، حق توصیف خداوند را دارند و دیگران چنین حقی را ندارند، آن است که خداوند این‌ها را برای خود خالص کرده و هیچ موجودی غیر از خدا در این افراد سهمی ندارد و خداوند آن‌ها را بندگان مخلص معرفی کرده و خود را به آن‌ها شناسانده و غیر خود را از یادشان برده، در نتیجه تنها خدا را می‌شناسند و غیر خدا را فراموش می‌کنند.

چنین افرادی اگر خداوند را توصیف کنند، به اوصافی وصف می‌کنند که لایق ساحت کبریایی اوست و اگر هم به زبان وصف کنند، هر چند الفاظ قاصر، و معانی آن‌ها محدود باشد، لیکن اعتراف می‌کنند که بیان بشر عاجز و قاصر است از این که او را توصیف کند؛ «لا أحصى ثناء عليك أنت كما أثنيت على نفسك» (۳).

۵۸- تمامی ستایش‌ها برای خداوند

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾

الف و لام در «الحمد» به معنای جنس یا استغراق است؛ یعنی تمامی حمدها برای

۱- عنكبوت / ۴۱؛ تفسیر موضوعی / ج ۱۱ / ص ۱۳۴.

۲- صافات / ۱۵۹ - ۱۶۰. ۳- المیزان / ج ۱۷ / ص ۱۷۴.

خداست. زیرا حمد و ستایش در برابر زیبا و زیبایی انجام می‌شود و مالک آن دو خداست. توضیح این که: از سوی خداوند آفرینش همه اشیا را به خود اسناد می‌دهد؛ ﴿ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾^(۱) و از سوی دیگر خلقت تمامی آفریده‌ها را به زیبایی می‌ستاید؛ ﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾^(۲) پس روشن شد که تمامی کارهای او زیباست.

همچنین خداوند خودش را به دارنده‌ی بهترین نام‌ها می‌ستاید؛ ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾^(۳). پس با توجه به این که تمامی افعال و اسمای الهی زیبا و نیکوست، تمامی ستایش‌ها نیز از آن اوست.^(۴)

۵۹ - تنها خداوند سزاوار ستایش

همان گونه که «الحمد لله» دلالت می‌کند بر این که ستوده‌ای جز خدا نیست، عقل نیز بر آن دلالت دارد و بیان آن به چندوجه ممکن است:

الف - اگر خدای تعالی انگیزه‌ی انعام را در دل منعم نمی‌آفرید، هرگز انعام نمی‌کرد. پس در حقیقت منعم اصلی خدایی است که این انگیزه را آفریده است.

ب - هر نعمتی از موجودات ممکن الوجود است و هر ممکن الوجودی به ایجاد حق، هستی یافته است؛ خواه در آغاز و خواه به واسطه. از اینجا نتیجه می‌گیریم که هر نعمتی از خدای تعالی است و این معنا را به قول خود تأکید می‌کند؛ ﴿وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنْ

۱ - غافر / ۶۲.

۲ - سجده / ۷.

۳ - طه / ۸.

۴ - المیزان / ج ۱ / ص ۱۷.

اللَّهِ ﴿١﴾

حمد هیچ معنایی ندارد مگر ثنا بر انعام. پس چون انعامی نباشد مگر از خدای سبحان، پس ضروری است که هیچ کس سزاوار حمد نیست مگر خداوند متعال. ﴿٢﴾

۶۰- ثناگویان حقیقی خداوند

حمد الهی نوعی توصیف حق متعال است که جز مخلصین را یارای آن نیست، آنان که خداوند خالصشان کرده و آن‌ها را به کرامت و قرب خویش مخصوص ساخته است؛ ﴿سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمَخْلُصِينَ﴾. ﴿٣﴾ بدین جهت قرآن کریم، پرداختن به حمد خالص را فقط به پیامبران دستور می‌دهد؛ ﴿فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّيْنَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾. ﴿٤﴾ و ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ﴾. ﴿٥﴾ و گاهی نیز آن را از زبان بهشتیان نقل می‌کند؛ ﴿وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ﴾. ﴿٦﴾ و ﴿آخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾. ﴿٧﴾

قابل توجه این که در غیر موارد مزبور، اسناد حمد به دیگران همراه تسبیح است؛ ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبُحُ بِحَمْدِهِ﴾. ﴿٨﴾. زیرا ستایش در برابر زیبایی انجام می‌گیرد و همگان از درک همه‌ی زیبایی‌های گفتاری و کرداری خداوند سبحان ناتوانند؛ ﴿وَلَا يَحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا﴾. ﴿٩﴾

-
- | | |
|-----------------------|------------------------------|
| ۱ - نحل / ۵۳ | ۲ - تفسیر کبیر / ج ۱ / ص ۲۲۱ |
| ۳ - صافات / ۱۵۹ - ۱۶۰ | ۴ - مؤمنون / ۲۸ |
| ۵ - ابراهیم / ۳۹ | ۶ - فاطر / ۳۴ |
| ۷ - یونس / ۱۰ | ۸ - اسراء / ۴۴ |
| ۹ - طه / ۱۱۰ | |

پس حمد و ستایش آن‌ها به حوزه‌ی درکشان محدود می‌شود. از این رو، باید آن را با تسبیح الهی توأم ذکر کنند تا خداوند را از محدودیت پیش گفته منزّه بدانند.^(۱)

۶۱- محرومیت از سیر آفاقی و انفسی

﴿إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ * وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا * وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ﴾

برای شناخت خداوند معمولاً دو راه مطالعه وجود دارد:

۱ - مطالعه در نشانه‌های خدا که در جسم و جان انسان است و آن را «آیات انفسی» می‌نامند.

۲ - مطالعه در آیاتی که در بیرون وجود انسان است، مانند زمین و آسمان و ثوابت و سیارات و کوه و دریا و... و آن را «آیات آفاقی» می‌نامند که قرآن کریم به هر دو اشاره کرده است؛ ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُم أَنَّهُ الْحَقُّ﴾.^(۲)

کسانی که ایمان نمی‌آورند و از شناخت خداوند محروم می‌شوند، به دلیل آن است که به سوء اختیار خود موانعی ایجاد کردند، مانعی که نمی‌گذارد انسان در آیات الهی نظر کند، دو قسم است: یکی از نظر کردن در آیات انفسی جلوگیری می‌کند و دیگری از نظر کردن در آیات آفاقی. موانع نوع اول را به غل و زنجیری تشبیه کرده که صاحبش را مقمح کند؛ یعنی نمی‌گذارد که سرش را پایین آورده و خودش را نگاه کند و چشم بر بدن خود بیفکند و نوع دوم را به سدّی تشبیه کرده که اطراف انسان کشیده شده باشد و نگذارد که انسان چیزی را ببیند. کسی که به این دو مانع مبتلا گردد، به کلی از نظر کردن محروم

می‌ماند. (۱)

و- انسان و نیاز به خداوند

۶۲- نیاز همیشگی موجودات به پرورش الهی

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾

سرّ این که خداوند فرمود: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ و نفرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ خَالِقِ الْعَالَمِينَ»، آن است که احتیاج موجودات و اشیای جهان به موجد، در حال حدوث، امر مسلّمی است، اما نیاز به آن‌ها به مَبْقَى و مرَبّی، در حال بقا، امر اختلافی است. خداوند تعبیر به «رب» کرد تا بفهماند که موجود تحت تربیت، در حال بقا نیز نیازمند به مرَبّی است. (۲)

۶۳- ضرورت توجه به خداوند و پرهیز از توجه به غیر خدا

آنان که به غیر خدا رو کنند، هیچ عذری در قیامت ندارند. زیرا خداوند متعال هم انسان‌ها را دعوت می‌کند؛ ﴿وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ﴾ (۳) هم مردم را راهنمایی می‌کند؛ ﴿يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾ (۴) هم مزد و اجر می‌دهد؛ ﴿لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ﴾ (۵) هم اضافه می‌دهد؛ ﴿وَزِيَادَةٌ﴾ (۶) هم دعای انسان‌ها را مستجاب می‌کند؛ ﴿أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ (۷)

۱- تفسیر کبیر / ج ۲۶ / ص ۴۵.

۲- تفسیر کبیر / ج ۱ / ص ۱۸۰.

۳- یونس / ۲۵.

۴- نحل / ۹۳.

۵- یونس / ۲۶.

۶- پیشین.

۷- غافر / ۶۰.

از طرفی غیر خدا توان یاری کردن انسان را ندارد: ﴿وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ نَصْرَكُمْ﴾^(۱) دعای انسان را نمی‌شنوند؛ ﴿إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دَعَاءَكُمْ﴾^(۲) مالک هیچ نفع و ضرری نیستند؛ ﴿قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا﴾^(۳) مالک رزق انسان نیستند؛ ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا﴾^(۴) هیچ دلیلی بر توجه به آن‌ها وجود ندارد؛ ﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يَنْزِلْ بِهِ سُلْطَانًا﴾^(۵)

۶۴- نیازمندی همگانی موجودات به خداوند

﴿يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾^(۶)

آیه‌ی شریفه‌ی فوق دلالت دارد بر این که تمام موجودات زمینی و آسمانی از خداوند درخواست دائمی دارند. تعبیر به «یسأله» به صورت فعل مضارع، نشان می‌دهد که این درخواست همیشگی است. البته این درخواست به زبان نیست، بلکه درخواست به احتیاج است. زیرا احتیاج، خودش زبان است و روشن است که تمام موجودات جهان از هر جهت به خداوند نیاز دارند. چنانکه قرآن کریم می‌فرماید: ﴿أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾^(۷)

خداوند متعال پاسخ این نیاز را داده است، چنانکه می‌فرماید: ﴿وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ

| | |
|-----------------|-----------------|
| ۱- اعراف / ۱۹۷. | ۲- فاطر / ۱۴. |
| ۳- مائده / ۷۶. | ۴- عنکبوت / ۱۷. |
| ۵- حج / ۷۱. | ۶- الرحمن / ۲۹. |
| ۷- فاطر / ۱۵. | |

ما سألتموه ﴿١﴾ ذیل همین آیه نیز همین معنا را بیان کرده است: ﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾. آری خلقت او پیوسته و مستمر است و پاسخگویی او به نیازهای مختلف درخواست‌کنندگان نیز چنین است. ﴿٢﴾

آزمایش الهی

﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْتَمُونَ﴾
البأساء والضراء و زلزلوا حتى يقول الرسول و الذين ءامنوا معه متى نصر الله
ألا إن نصر الله قريب ﴿٣﴾

از آیه‌ی شریفه‌ی فوق نکاتی استفاده می‌شود:

۶۵- این پندار و تفکر باطل در میان مؤمنان وجود دارد که چون طرفدار حق هستند، لازم است بدون تحمل رنج و درد به اهداف اجتماعی خود و سعادت ابدی برسند، و قرآن کریم این تفکر را رد می‌کند و می‌فرماید: در صورتی ایمان عامل سعادت است که انسان در برابر سختی‌ها و آزمایش‌های الهی صبر و پایداری داشته باشد؛ ﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمِ الصَّابِرِينَ﴾ ﴿٤﴾

۶۶- امتحان الهی برای کشف امری بر خداوند نیست. زیرا چیزی بر خداوند پوشیده

۲- المیزان / ج ۱۹ / ص ۱۰۲.

۱- ابراهیم / ۳۴.

۴- آل عمران / ۱۴۲: المیزان / ج ۴ / ص ۳۰.

۳- بقره / ۲۱۴.

۶۰ هزار و یک نکته

نیست تا به واسطه‌ی امتحان کشف شود، بلکه او «عَلَّامُ الْغُیُوبِ» و «عَالِمُ السِّرِّ وَ الْخَفِیَّاتِ» است و حکمت امتحان دو چیز است:

الف - بر شخص ممتحن معلوم می‌شود که حقیقتاً دارای چه صفاتی است و دعاوی او تا چه حد مقرون به حقیقت است. زیرا چه بسا بر خود انسان امر مشتبه می‌شود و فکر می‌کند دارای مراتب عالیّه از ایمان و ملکات فاضله است، ولی هنگامی که امتحان پیش می‌آید، چه بسا خلاف آن ظاهر می‌شود.

ب - بر دیگران نیز موقعیت و مرتبه‌ی این شخص معلوم می‌گردد که اگر مورد عنایتی واقع شود یا معذّب به عذابی گردد، بدانند که به جا و سزاوار بوده است.^(۱)

۶۷- سؤال: گفتن ﴿مَتَىٰ نَصْرَ اللَّهِ﴾ چگونه با علم و یقین پیامبر به نصرت الهی سازگار است؟

پاسخ: روشن است که پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اذیت و آزار فراوانی از ناحیه‌ی دشمنان به او رسید؛ به اندازه‌ای که قرآن کریم گاهی به او تسلیت می‌دهد و می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ لَعَلَّكَ بِأَخَعِ نَفْسِكَ إِلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾. بنا بر این، گاهی پیامبر از کلماتی که دشمنان به او می‌گفتند، دل‌تنگ می‌شد و یقین داشت که نصرت الهی شامل حال او می‌شود، لیکن نمی‌دانست در چه زمانی خدا او را یاری می‌کند و هیچ مانعی ندارد که پیامبر برای دانستن زمان نصرت الهی این سخن ﴿مَتَىٰ نَصْرَ اللَّهِ﴾ را بگوید.^(۲)

۶۸- امتحان الهی به فراق فرزند

خداوند گاهی پدر را مبتلا به فراق فرزند می‌کند، مانند حضرت یعقوب عَلَيْهِ السَّلَامُ که مدتی در

۱- أطیب البیان / ج ۲ / ص ۴۰۵. ۲- تفسیر کبیر / ج ۶ / ص ۲۱.

فراق فرزندش یوسف به سر برد و حزن و غم و اندوه خویش را به خداوند بازگو کرد؛ ﴿قال انما أشكو بثي و حزني الي الله﴾^(۱) و گاهی مادر را به فراق فرزند مبتلا می‌سازد، مانند مادر موسی عليه السلام که او نیز در فراق فرزندش و به دریا انداختن او محزون بود که خداوند بشارت برگرداندن فرزندش را به او داد؛ ﴿فاذا خفت عليه فألقيه في اليم و لا تخافي و لا تحزني انا رادوه إليك﴾^(۲)

۶۹- مال و فرزند از دیدگاه قرآن

قرآن کریم مال و فرزند را به نحو «موجبه‌ی کلیه» ابزار آزمون الهی معرفی می‌کند؛ ﴿انما أموالکم و اولادکم فتنة﴾^(۳) و گاهی به نحو «موجبه‌ی جزئیته» می‌فرماید: برخی همسران و فرزندان دشمن انسان هستند؛ ﴿يا أيها الذين ءامنوا ان من أزواجکم و اولادکم عدواً لکم فأحذروهم﴾^(۴)

شایان توجه است که آزمون بودن مال و فرزند را به صورت کلی مطرح فرمود و دشمن بودن همسران و فرزندان را به صورت جزئی. زیرا هر مال و فرزندى وسیله‌ی امتحان است، ولی هر همسر و فرزندى دشمن نیست.^(۵)

۲- قصص / ۷.

۱- یوسف / ۸۶.

۴- تغابن / ۱۴.

۳- تغابن / ۱۵.

۵- محاضرات.

فصل دوم: وحی و نبوت

- ✓ نعمت وحی و نبوت
- ✓ هدف از نزول وحی
- ✓ امتیاز پیامبران
- ✓ لزوم پیروی از هدایت انبیا ...

ادله‌ی اثبات نبوت

- ✓ راه‌های اثبات نبوت عامه
- ✓ پنج دلیل برای اثبات نبوت

اصناف پیامبران

- ✓ انذار انبیا مایه‌ی نجات بشر
- ✓ عصمت انبیا
- ✓ انبیای اولو العزم

حضرت آدم علیه السلام

- ✓ سجده‌ی فرشتگان بر آدم علیه السلام
- ✓ عصیان آدم علیه السلام

حضرت نوح علیه السلام

- ✓ پاسخ حضرت نوح علیه السلام به تهمت‌ها و اعتراض‌ها
- ✓ نجات حضرت نوح علیه السلام از اندوه بزرگ

هزار و یک نکته ۶۴

۷۰- نعمت وحی و نبوت

﴿و يعلمکم ما لم تکنوا تعلمون﴾^(۱)

انبیای الهی علومی را به انسان‌ها تعلیم می‌دهند که بدون وحی و رسالت دسترسی به کلیات و جزئیات آن سلسله از علوم و دانش‌ها ممکن نیست و به تعبیر دیگر، اگر نعمت وحی و نبوت نبود، انسان‌ها در شئون دینی خود متحیر بودند و نمی‌دانستند به چه کیفیت می‌بایست انجام وظیفه کنند.^(۲)

۷۱- هدف از نزول وحی

خداوند ولی مؤمنان است و آن‌ها را از هر تیرگی و تاریکی می‌رهاند و به سوی نور می‌برد: ﴿اللّٰهُ وَلِيُّ الَّذِیْنَ ءَامَنُوا یُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ اِلَى النُّورِ﴾^(۳) بنا بر این، هدف از نزول وحی آن است که انبیای الهی مردم را نورانی کنند. از این رو، قرآن کریم در باره‌ی حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: ﴿و لقد ارسلنا موسیٰ باياتنا ان اخرج قومك من الظُّلُمَاتِ اِلَى النُّورِ﴾^(۴) چه این که در باره‌ی رسول اکرم صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ می‌فرماید: ﴿الر کتاب انزلناه اِلَیْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ اِلَى النُّورِ﴾^(۵)

۷۲- اقسام وحی

وحی به صورت‌های گوناگون بر پیامبران نازل می‌شد. که در آیه‌ی زیر به همه‌ی اقسام آن

۱- بقره / ۱۵۱.

۲- روح المعانی / ج ۲ / ص ۱۹؛ روح البیان / ج ۱ / ص ۲۵۵.

۳- بقره / ۲۵۷. ۴- ابراهیم / ۵.

۵- ابراهیم / ۱؛ تفسیر موضوعی / ج ۷ / ص ۱۸۲.

اشاره شده است؛ ﴿و ما كان لبشر أن يكلمه الله إلا وحياً أو من وراء حجاب أو يرسل رسولاً فيوحى بأذنه ما يشاء أتته على حكيم﴾^(۱)

الف - الّ وحياً؛ در این قسم از وحی، هیچ گونه واسطه‌ای در میان نیست و خداوند با پیامبر خود بدون هیچ واسطه و حجابی سخن می‌گوید؛ یعنی بعضی از انبیا در حالات خاصی، کلام خدا را بدون واسطه می‌شنیدند. علامه طباطبایی رحمته الله در ذیل آیه‌ی فوق این نوع وحی را مربوط به سخن گفتن خداوند با پیامبر دانسته است که حتی جبرئیل نیز واسطه‌ی میان پیامبر و خدا نبوده است. برخی از مفسران نیز می‌گویند: دو آیه‌ی اخیر سوره‌ی بقره را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در شب معراج بلا واسطه دریافت کرده است.

ب - أو من وراء حجاب؛ گرچه در این قسم از وحی واسطه وجود داشته، ولی واسطه، خود وحی نمی‌کرده، بلکه وحی از ماورای آن نازل می‌شد. این قسم از وحی به دو نوع قابل تقسیم است:

* - گاهی پیامبر حقایق را در عالم رؤیا متوجه می‌شد. مانند حضرت ابراهیم علیه السلام که به این طریق فرمان یافت فرزندش اسماعیل را ذبح کند؛ ﴿فلما بلغ معه السعی قال یا بنی ائی اری فی المنام ائی اذبحک فانظر ماذا ترى﴾^(۲)

* - گاهی وحی از طریق امواج صوتی القا می‌شد؛ یعنی خدا با ایجاد صدا با پیامبر خود سخن می‌گفت. مانند سخن گفتن درخت با حضرت موسی علیه السلام که درخت واسطه بود و خداوند از پس پرده با او سخن گفت؛ ﴿و رسلاً قد قصصناهم علیک من قبل و رسلاً لم نقصصهم علیک و کلم الله موسی تکلیماً﴾^(۳)

ج - أو يرسل رسولاً؛ در این قسم از وحی، بیک وحی فرامین الهی را بر قلب پیامبر نازل

می‌کرد؛ یعنی گاهی فرشته‌ی وحی به صورت خاصی تمثیل پیدا می‌کرده و پیامبر نیز با تمام وجود خود وحی را تلقی می‌کرد؛ ﴿قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِئِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ (۱)

۷۳- سبب نیازمندی پیامبران به معجزه

هماره در برابر ادّعی انبیا، مدّعیان کاذبی بوده‌اند که این مقام و منصب الهی را از خود دانسته‌اند، یا به خود نسبت می‌دادند.

مردم باید یا ادّعی هر مدّعی را بپذیرند یا دعوت همه را رد کنند؛ اگر همه را بپذیرند، هرج و مرج به وجود می‌آید و اگر هیچ کدام را نپذیرند، نتیجه‌اش گمراهی و عقب ماندگی است. از این رو، انبیا باید نشانه‌ای همراه داشته باشند که علامت امتیاز آنان از مدعیان دروغین و سند حقانیت آن‌ها باشد. (۲)

۷۴- امتیاز پیامبران

﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ ءَالَ إِبْرَاهِيمَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ (۳)

این آیه‌ی شریفه دلالت بر امتیاز انبیای الهی دارد. در اینجا سئوالی مطرح است که این امتیاز گرچه آن‌ها را مجبور به پیمودن راه حق نمی‌کند، ولی در عین حال باز یک نوع تبعیض محسوب نمی‌شود؟

در پاسخ باید گفت: آفرینش آمیخته با نظم صحیح چنین تفاوتی را ایجاب

۱- بقره / ۹۷؛ مبادی رسالت انبیا / ص ۱۹۰. ۲- نمونه / ج ۱ / ص ۱۲۸.

۳- آل عمران / ۳۳.

می‌کند. مثلاً بدن انسان دارای آفرینش منظم است و برای تأمین این نظام، تفاوت‌هایی باید در میان اعضای بدن وجود داشته باشد. اگر تمام سلول‌های بدن انسان به ظرافت سلول‌های شبکیه‌ی چشم یا به استحکام سلول‌های استخوان ساق پا یا به حساسیت سلول‌های مغز باشد، مسلماً سازمان بدن به هم می‌ریزد و هیچ کس نمی‌تواند بگوید چرا همه‌ی بدن مغز نیست.

افزون بر آن، این امتیاز ذاتی توأم با یک مسئولیت عظیم به اندازه‌ی این امتیاز است. وجود این مسئولیت سنگین، تعادل کفه‌های ترازوی خلقت آن‌ها را تأمین خواهد کرد؛ یعنی به همان نسبت که انبیا امتیاز دارند، مسئولیت نیز دارند و دیگران که امتیاز متفاوتی دارند، مسئولیت کمتری خواهند داشت.^(۱)

۷۵- پیامبران و عبودیت

از بهترین و برجسته‌ترین اوصاف انبیا که مقدم بر همه‌ی اوصاف و علت همه‌ی کمالات و فضایل نفسانی انبیاست، عبودیت آنان در برابر ذات اقدس خداوند است. به نمونه‌های زیر توجه کنید:

* - نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ ﴿ذَرِيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا﴾.^(۲)
* - ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ و اسحق عَلَيْهِ السَّلَامُ و یعقوب عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ ﴿وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ﴾ و جعلناهم أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ﴾.^(۳) با توجه به این آیات ضمیر «له» به

۲- اسراء / ۳.

۱- نمونه / ج ۲ / ص ۳۸۹.

۳- انبیاء / ۷۲ - ۷۳.

حضرت ابراهیم علیه السلام بر می گردد.

* - الیاس علیه السلام: ﴿سلام علی ال یاسین * انا كذلك نجزی المحسنین * انه من عبادنا المؤمنین﴾ (۱)

* - ایوب علیه السلام: ﴿نعم العبد انه اواب﴾ (۲)

* - داود و سلیمان علیهما السلام: ﴿و لقد ءاتینا داود و سلیمان علماً و قالوا الحمد لله الذى فضلنا على كثير من عباده المؤمنین﴾ (۳)

* - عیسی علیه السلام: ﴿قال انى عبد الله ءاتانى الكتاب و جعلنى نبياً﴾ (۴)

* - موسی و هارون علیهما السلام: ﴿سلام على موسى و هارون * انا كذلك نجزی المحسنین * انهما من عبادنا المؤمنین﴾ (۵)

* - یوسف علیه السلام: ﴿كذلك لنصرف عنه السوء و الفحشاء انه من عبادنا المخلصین﴾ (۶)

* - پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: ﴿سبحان الذى أسرى بعبده ليلاً من المسجد الحرام إلى المسجد الأقصى﴾ (۷)

۷۶- لزوم پیروی از هدایت انبیا

﴿اولئك الذين هدى الله فبهدیهم اقتده﴾ (۸)

هدایت الهی بسیار گران سنگ و با عظمت است. زیرا از سویی قرآن کریم بعضی از انبیا را

-
- | | |
|------------------------|-----------------|
| ۱ - صافات / ۱۳۰ - ۱۳۲. | ۲ - ص / ۴۴. |
| ۳ - نمل / ۱۵. | ۴ - مریم / ۳۰. |
| ۵ - صافات / ۱۲۰ - ۱۲۲. | ۶ - یوسف / ۲۴. |
| ۷ - اسراء / ۱. | ۸ - انعام / ۹۰. |

با وصف مشمول هدایت الهی شدن توصیف می‌کند و از سوی دیگر، برترین پیامبر را به پیروی از هدایت آنان فرمان می‌دهد.

قابل توجه این که نمی‌فرماید: «بههم اقتده»؛ به خود این‌ها اقتدا کن، بلکه می‌فرماید: ﴿بِهِدْيِهِمُ اقْتَدِهْ﴾؛ یعنی به هدایت این‌ها اقتدا کن. گفتنی است که اگر «بههم اقتده» نیز ذکر شده بود، معنایش اقتدا به هدایت بود، لیکن از جهت عظمت هدایت، امر به تبعیت از آن شده است.^(۱)

۷۷- پیروی از مکتب انبیا، نشانه‌ی محبت الهی

از نظر قرآن کریم تنها راه محبت الهی، پیروی و تبعیت از مکتب انبیاست: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾^(۲) و اگر در اسلام افرادی چون سلمان، جزو خانواده‌ی انبیا به حساب آمدند، به دلیل همین تبعیت و پیروی از مکتب است؛ «سلمان منا أهل البيت». زیرا حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ گوید: هرکس از من پیروی کند، از من خواهد بود؛ ﴿فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي﴾^(۳) چه این که قرآن می‌فرماید: ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِابْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ﴾^(۴)

در مقابل، اگر کسی از مکتب انبیا پیروی نکند، از آنان نخواهد بود، گرچه فرزند حضرت نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ باشد؛ ﴿أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ﴾^(۵) پس دستور خداوند مبنی بر فروتنی پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در برابر مؤمنان مطلق نیست، بلکه برای کسانی است که پیرو آن حضرت باشند؛ ﴿وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾^(۶)

۱- المیزان / ج ۷ / ص ۲۷۴.

۲- آل عمران / ۳۱.

۳- ابراهیم / ۳۶.

۴- آل عمران / ۶۸.

۵- حجر / ۸۸.

۶- هود / ۴۶.

اما در جای دیگر، این خفض جناح و تواضع را مقید به تبعیت و پیروی مؤمنین از پیامبر می‌کند: ﴿وَ اخفض جناحك لمن اتبعك من المؤمنین﴾^(۱)

۷۸- سبب عدم درخواست مزد از مردم

﴿یا قوم لا أسئلكم علیه أجراً إنّ أجری إلاّ علی الذی فطرنی﴾^(۲)

پیشوای واقعی در صورتی می‌تواند دور از هرگونه اتهام و در نهایت آزادی به راه خود ادامه دهد و هرگونه انحراف و کجروی را در پیروانش اصلاح کند که وابستگی و نیاز مادی به آنها نداشته باشد، وگرنه همان نیاز، زنجیری خواهد شد بر دست و پای او، و قفل و بندی بر زبان و فکر او.

منحرفان، از این طریق برای تحت فشار قرار دادن او وارد می‌شوند یا از طریق تهدید به قطع کمک‌های مادی یا از طریق پیشنهاد و کمک‌های بیشتر. پیشوا و رهبر هر اندازه که پیراسته و مخلص باشد، باز انسان است و ممکن است در این مرحله گام او بلرزد. از این رو، قرآن کریم می‌فرماید: انبیا صریحاً اعلام می‌کردند که هیچ‌گونه درخواست مادی و انتظار پاداش از پیروانشان را ندارند.^(۳)

۷۹- تکذیب پیامبران

﴿كذّبت قوم نوح المرسلین﴾^(۴)

در آیه‌ی فوق قوم نوح عَلَيْهِ السَّلَام را تکذیب کننده‌ی همه‌ی پیامبران مرسل خوانده است، با

۲- هود / ۵۱.

۱- شعراء / ۲۱۵.

۴- شعراء / ۱۰۵.

۳- نمونه / ج ۹ / ص ۱۳۰.

این که آن‌ها غیر از نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ پیغمبر دیگری را تکذیب نکردند، زیرا دعوت انبیا و مرسلین یکی است و همه در دعوت به توحید متفقند. پس، اگر مردمی یکی از ایشان را تکذیب کند، در حقیقت همه را تکذیب کرده است و به همین جهت، خداوند ایمان به بعضی از پیامبران بدون بعض دیگر را کفر به همه‌ی آنان خوانده است؛ ﴿... يَقُولُونَ نُوْمَنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَ يَرِيدُونَ أَنْ يَسْتَخَذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلاً * أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا﴾ (۱)

۸۰- انگیزه‌های مخالفت با انبیا

قرآن کریم در مورد ریشه و انگیزه‌ی مخالفت با انبیا، عواملی را ذکر کرده است. مهم‌ترین عامل هوای نفس است که اساس و مبنای سایر انگیزه‌ها به شمار می‌رود.

الف - هوای نفس؛ ﴿كَلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ سَوْفَ نَكْتُمُكَمْ وَ كَذَّبُوا وَ فَرِيقًا يَقْتُلُونَ﴾ (۲)

ب - خودبزرگ بینی؛ ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتِيهِمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ﴾ (۳)

ج - جهل و نادانی؛ ﴿وَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ﴾ (۴)

د - دانش مادی؛ ﴿فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ﴾ (۵) و ﴿قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتَهُ عَلَيَّ عِنْدِي﴾ (۶)

۱ - نساء / ۱۵۰ - ۱۵۱؛ المیزان / ج ۱۵ / ص ۲۹۵.

۲ - مائده / ۷۰. ۳ - غافر / ۵۶.

۴ - بقره / ۱۱۸. ۵ - غافر / ۸۳.

۶ - قصص / ۷۸.

هزار و یک نکته ۷۳

هـ - به خطر افتادن منافع مادی؛ ﴿قَالُوا يَا شَعِيبُ أَسْلُوتِكَ تَأْمُرُكَ أَنْ تَتْرَكَ مَا يَعْبُدُ ءَابَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ﴾^(۱)

و - در پوشش بودن دل‌های آنان؛ ﴿وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعْنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ﴾^(۲)

ادله اثبات نبوت

۸۱- راه‌های اثبات نبوت عامه

برای اثبات نبوت راه‌های مختلفی وجود دارد:

الف - اعجاز

انجام دادن کارهای خارق العاده را «اعجاز» گویند. در داستان موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ که صحنه‌ی مبارزه‌ی حق و باطل و معجزه و سحر بود. موسی به فرعون و اطرافیان او چنین گفت: من از سوی پروردگار تو، همراه با معجزه‌ای به سوی تو آمده‌ام؛ ﴿قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَ السَّلَامَ عَلَيَّ مِنْ أَتْبَعِ الْهُدَى﴾^(۳)

خداوند در مقام اثبات حقانیت نبوت پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که قرآن بر او نازل شده است، به مردم می‌گوید: اگر شک دارید در آنچه بر بنده‌ی خود نازل کردم، شما هم مانند

۲ - بقره / ۸۸؛ مبادی رسالت انبیا / ص ۷۲.

۱ - هود / ۸۷

۳ - طه / ۴۷.

آن را بیاورید؛ ﴿إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ﴾ (۱)

ب - تشخیص پیامبر پیشین

هرگاه نبوت فردی با دلایل قطعی ثابت شد و او نشانه‌ها و ویژگی‌های پیامبر بعد از خود را به گونه‌ای روشن بیان کرد، آنگاه خصوصیات یاد شده به نحو روشن بر فردی منطبق گردید، در این صورت می‌توان نبی بعدی را از طریق تشخیص پیامبر پیشین شناخت. چنانکه حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام مزدهی آمدن پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به مردم داد و او را معرفی کرد؛ ﴿وَ إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾ (۲)

ج - گردآوری قراین و شواهد

انسان با گردآوری قراین و شواهد، نبی راستگور را از منتنبی بشناسد؛ مثلاً اگر کسی بخواهد در مورد پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به جمع‌آوری قراین بپردازد، باید در باره‌ی موضوعات زیر تحقیق کند:

- ۱ - بررسی سوابق زندگی او پیش از بعثت؛ آیا او در این بخش از حیاتش وارسته بود یا نه؟
- ۲ - محتویات آیین او؛ هرگاه محتویات آیین او در اصول و فروع در درجه‌ی بسیار بالایی قرار گیرد، گواه بر آن است که آورنده‌ی این برنامه از غیب کمک می‌گیرد.
- ۳ - ثبات و استقامت او در راه دعوت؛ او که حاضر شد جان و مال خود را در راه هدف خویش فدا سازد، نشانه‌ی معنویت و اخلاص اوست و به روشنی ثابت می‌کند که وی در تبلیغ شریعت، انگیزه‌ی مادی ندارد.
- ۴ - وسایلی که او در پیشبرد آیین خود از آن بهره می‌گرفت؛ در این قسمت، مطالعه‌ی

غزوات پیامبر و برنامه‌های تبلیغی او می‌تواند رهگشا باشد.

۵ - وضع پیروان و یاران نزدیک وی از نظر روحی و اخلاقی می‌تواند پرده از روحيات مدعی نبوت بردارد. زیرا انسان هرچه پنهان‌کار باشد، نمی‌تواند خصوصیات خود را از بستگان و نزدیکانش پنهان سازد.

۶ - عدم تناقض و خلاف‌گویی در برنامه‌هایش حاکی از احاطه‌ی مقام ربوبی بر برنامه اوست، وگرنه بشر عادی و خطاکار هر روز نغمه‌ای سر می‌دهد؛ ولی یکنواختی او در مقام بیان، در موقعیت‌های گوناگون عزت و قوت و ضعف، نشانگر صدق و صفای اوست.^(۱)

۸۲ - پنج دلیل برای نبوت

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ أَصْرَهُمْ...﴾^(۲)

در هیچ یک از آیات قرآن، دلایل حقانیت دعوت پیامبر اسلام ﷺ مانند آیه‌ی فوق یکجا بیان نشده است. اگر درست در اوصاف هفتگانه‌ای که در این آیه، خدا برای پیامبر ذکر کرده، دقت کنیم، پنج دلیل روشن برای اثبات نبوت او خواهیم یافت:

الف - او امی و درس نخوانده بود، اما با این حال، کتابی آورد که تمام درس خوانده‌ها نمی‌توانند مانند آن را بیاورند.

ب - دلایل نبوت او با تعبیرات مختلف در کتب آسمانی سابق وجود دارد، به گونه‌ای که انسان را به حقانیت او مطمئن می‌سازد.

ج - محتوای دعوت او با عقل و خرد سازگار است. زیرا به معروف فرامی خواند و از منکرات و زشتی‌ها باز می‌دارد.

د - محتوای دعوت او با طبع سلیم و فطرت هماهنگ است.

ه - اگر او از طرف خدا نبود، حتماً به جهت منافع خویش دست به چنین کاری می‌زد و در این صورت، نه تنها نباید غل و زنجیرها را از مردم بگشاید، بلکه باید آن‌ها را همچنان در جهل و بی‌خبری نگه دارد تا بهتر بتواند آن‌ها را استثمار کند؛ در حالی که می‌بینیم او زنجیرهای گران را از دست و پای بشریت گشود.^(۱)

اصاف پیامبران

۸۳- انذار انبیا مایه‌ی نجات بشر

با آن که انبیا هم مبشّر هستند و هم منذر، ولی چون تلاش انسان بیشتر برای دفع ضرر است و نیاز روحی به انذار بیشتر دارد، در قرآن مجید کلمه‌ی «نذیر» بیش از «بشیر» و «مبشّر» به کار رفته است. انذار و مشتقات آن ۱۲۰ بار و بشارت و مشتقات آن ۸۰ بار در قرآن آمده است.^(۲)

۸۴- موضوع انذار به صورت حصر آمده است؛ ﴿إِن أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ﴾^(۳) ﴿إِنَّمَا أَنْتَ

۲- نور / ج ۳ / ص ۳۳۹.

۱- نمونه / ج ۶ / ص ۳۹۹.

۳- فاطر / ۲۳.

منذر ﴿﴾^(۱) ﴿إِن أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ﴾^(۲)، اما مسئله‌ی بشارت به صورت حصر نیامده است. گفتنی است که حصر انذار نشانه‌ی آن است که مهمترین راه نجات انسان از سقوط، انذار و ترساندن است، نه بشارت.^(۳)

۸۵- عصمت انبیا

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾^(۴)

فرمان به اطاعت انبیا بدون قید و شرط نشانه‌ی عصمت آنان است. زیرا اگر معصوم نباشند و مرتکب گناه شوند، نوعی تضاد در حکم الهی پیدا می‌شود و این محال است. زیرا از سویی انجام آن عمل به دلیل این که معصیت است، ممنوع است و از طرف دیگر پیروی از انبیا لازم است و این دو باهم سازگار نیست. بنا بر این، باید انبیا از گناه معصوم باشند.^(۵)

۸۶- عدم منافات عصمت انبیا با تکلیف

آیات بسیاری از قرآن کریم بر مکلف بودن انبیا دلالت دارد، مانند آیه‌ی ﴿وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^(۶) که در باره‌ی عموم انبیاست. چه این که در باره‌ی پیامبر اکرم ﷺ نیز می‌فرماید: ﴿لَئِنْ أَشْرَكَ لِيَحْبِطَنَّ عَمَلُكَ﴾^(۷). برخی از مفسران گفته‌اند: تکالیف الهی برای این است که خداوند مکلفان را به حدّ کمال برساند. پس اگر

۱- رعد / ۷.
۲- شعرا / ۱۱۵.
۳- محاضرات.
۴- نساء / ۶۴.
۵- تفسیر کبیر / ج ۱۰ / ص ۱۹۱.
۶- انعام / ۸۸.
۷- زمر / ۶۵.

بنده‌ای به حدّ کمال رسید، تکلیف از او برداشته می‌شود. زیرا در آن صورت تکلیف، تحصیل حاصل و لغو است و به همین جهت انبیا تکلیف ندارند. در پاسخ باید گفت: این سخن صحیح نیست. زیرا اعمال صالحی که تکلیف بدان تعلق می‌گیرد، همان گونه که نفس آدمی را به کمال سوق می‌دهد، خود نیز آثار کمال نفس است و معقول نیست نفس کسی به کمال برسد، ولی آثار کمال را نداشته باشد. همان گونه که واجب است برای به کمال رسیدن نفس، آثار کمال اعمال صالح را بجا بیاوریم، همچنین بعد از به کمال رسیدن نفس نیز باید به آن آثار تداوم بخشیم تا دوباره نفس ما از کمال رو به نقص نگذارد. پس، تا زمانی که انسان به زندگی زمینی وابسته است، چاره‌ای جز تحمل زحمت تکلیف ندارد.^(۱)

۸۷- انبیا و یاران آنها اسوه‌ی مؤمنان

﴿وَكَايْنٍ مِّن نَّبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِيِّيُونَ كَثِيرًا فَمَا وَهَنُوا لَمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ * وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ آلَ أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبَّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ * فَاتِيهِمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحَسَنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴾^(۲)

خداوند برای تشویق اهل ایمان به صبر و مقاومت در برابر مشکلات، پیامبران و یاران واقعی آنها را نمونه و الگو معرفی می‌کند و از آنان به دلیل اوصاف ذیل مدح و ستایش می‌کند:

الف - آنان در برابر مشکلات سستی نورزیدند؛ ﴿فَمَا وَهَنُوا﴾.

ب - ضعف نشان ندادند؛ ﴿و ما ضعفوا﴾.

ج - در برابر دشمن تسلیم نشدند و زاری و تضرع نکردند؛ ﴿و ما استکانوا﴾.

آنگاه خواسته‌هایشان را این‌گونه بیان کردند:

۱ - خداوندا گناهان ما را بیامرز؛ ﴿ربنا اغفر لنا ذنوبنا﴾.

۲ - از تندروی‌های ما درگذر؛ ﴿و اِسرَافنا فی امرنا﴾.

۳ - ما را ثابت‌قدم بدار؛ ﴿و ثبّت اَقدامنا﴾.

۴ - ما را بر کافران پیروز فرما؛ ﴿و انصرنا علی القوم الکافرین﴾.

جالب توجه این‌که: هنگامی که آن‌ها به تقصیر و گناه خود اعتراف کردند، خداوند آن‌ها را «محسن» نامید؛ گویا خداوند به انسان می‌گوید: هرگاه اعتراف به گناه و تقصیر خود کردی، من تو را به احسان توصیف و تو را دوست و حبیب خودم قرار می‌دهم؛ ﴿و الله یحبّ المحسنین﴾، تا این‌که بداند راهی برای بنده به سوی خدا نیست، مگر به اظهار عجز و ذلت و ناتوانی.^(۱)

مجاهدان حقیقی به جای این‌که شکست خود را به دیگران نسبت دهند یا به عوامل موهوم و مرموز مربوط بدانند، سرچشمه‌ی آن را در خودشان جستجو می‌کنند و به فکر جبران اشتباهات خویش هستند، حتی آن‌ها کلمه‌ی شکست را بر زبان نمی‌آورند و به جای آن اسراف و تندروی بیجا ذکر می‌کنند؛ به عکس ما که امروز سعی می‌کنیم نقاط ضعفی را که سرچشمه‌ی ناکامی‌ها و شکست‌های ماست، نادیده بگیریم و همه‌ی آن‌ها را به عوامل خارجی و بیگانه مربوط بدانیم.^(۲)

۲ - نمونه / ج ۳ / ص ۱۲۲.

۱ - تفسیر کبیر / ج ۹ / ص ۲۵.

۸۸- انبیا برادر مردم

خداوند پیامبران را برادر مردم خواند و ایشان را قوم آن‌ها، نه برادر. چون مردم با انبیای الهی رفتار برادرانه‌ی مبنی بر مهربانی و احسان را رعایت نکردند، بلکه دشمنی کردند و ناسزا گفتند و آنان را تکذیب کردند.

قوم صالح علیه السلام گفتند: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمَسْحُورِينَ﴾^(۱).

قوم نوح علیه السلام گفتند: ﴿لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ﴾^(۲).

قوم هود علیه السلام گفتند: ﴿وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْمِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ﴾^(۳).

قوم لوط علیه السلام گفتند: ﴿لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ يَا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَخْرُجِينَ﴾^(۴).

قوم شعیب علیه السلام گفتند: ﴿مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَإِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ﴾^(۵).

۸۹- انبیا، مشمول نصرت الهی

﴿وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ * إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ﴾^(۶)

انبیای الهی مشمول نصرت الهی هستند، اما نصرت را مقید نکرد به این که آن‌ها را در دنیا نصرت می‌دهد یا در آخرت یا به نحوی دیگر؛ اما این نصرت را عمومیت داد که شامل دنیا و آخرت می‌شود؛ ﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ

۱ - شعراء / ۱۵۳ . ۲ - شعراء / ۱۱۶ .

۳ - هود / ۵۳ . ۴ - شعراء / ۱۶۷ .

۵ - شعراء / ۱۸۶؛ كشف الاسرار / ج ۳ / ص ۶۶۸ .

۶ - صافات / ۱۷۱ .

الأشهاد ﴿١﴾

پس رسولان الهی در حجت و دلیل منصورند. زیرا راه حق را پیش گرفته‌اند و راه حق، هرگز شکست نمی‌خورد و هم بر دشمنان خود منصورند. چون خداوند از دشمنان انبیا انتقام گرفته است؛ ﴿و ما أرسلنا من قبلك الا رجالاً نوحى إليهم من أهل القرى أفلم يسيروا فى الأرض فينظروا كيف كان عاقبة الذين من قبلهم و لدار الآخرة خير للذين اتقوا أفلا تعقلون﴾ * حتى إذا استيأس الرّسل و ظنّوا أنّهم قد كذبوا جاءهم نصرنا فنجّى من نشاء و لا يردّ بأسنا عن القوم المجرمين ﴿٢﴾

۹۰ - حضرت سلیمان عليه السلام و درخواست توفیق عمل صالح

﴿و تبسّم ضاحكاً من قولها و قال ربّ أوزعنى أن اشكر نعمتك الّتى أنعمت علىّ و على والديّ و أن عمل صالحاً ترّضيه و أدخلى برحمتك فى عبادك الصّالحين﴾ ﴿٣﴾

از آیه‌ی فوق نکاتی استفاده می‌شود:

الف - «أوزعنى» از باب افعال که مصدرش «ایزاع» و به معنای الهام است. حضرت سلیمان عليه السلام هنگامی که سخن مورچه را شنید، از شدت خوشحالی تبسّمی کرد که خداوند تا چه اندازه به او نعمت داده است. از این رو عرض کرد: پروردگارا! مرا الهام کن تا در برابر نعمتی که به من و پدر و مادرم مرحمت فرموده‌ای، سپاسگزار باشم و عمل

۱ - غافر / ۵۱.

۲ - یوسف / ۱۰۹ - ۱۱۰؛ المیزان / ج ۱۷ / ص ۱۷۷.

۳ - نمل / ۱۹.

شایسته‌ای انجام دهم که خشنود شوی و مرا به رحمت خویش در زمره‌ی بندگان صالح در آور.

ب - ﴿وَأَدْخَلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ﴾ از آنجا که این درخواست صلاح مقید به عمل نشده تا مراد تنها عمل صالح باشد، اطلاقش حمل می‌شود بر صلاح نفس تا در نتیجه نفس او مستعد برای قبول هر نوع کرامتی گردد و روشن است که قدر و منزلت صلاح ذات از صلاح عمل بالاتر است پس، این که اول درخواست کرد که موفق به عمل صالح شود و سپس درخواست کرد که خداوند صلاح ذاتی به او دهد، در حقیقت درخواست‌های خود را درجه‌بندی کرد و از پایین گرفته به سوی بالاترین درخواست‌ها رفت.

ج - حضرت در درخواست عمل صالح گفت: من عمل صالح انجام دهم و خود را در آن دخالت داد، ولی در صلاح ذات نامی از خود نبرد. زیرا هر کسی در عمل خود نقش دارد، گویا اعمال ما هم مخلوق خدا هستند، اما هر چه باشد، نسبتی با خود ما هم دارند. بر خلاف صلاح ذات که هیچ چیز آن به دست ما نیست، از این رو اصلاح ذات را از پروردگار خود درخواست کرد، ولی صلاح عمل را از او طلب نکرد و نگفت: «وَأَوْزَعْنِي الْعَمَلِ الصَّالِحِ»، بلکه گفت: ﴿أَوْزَعْنِي أَنْ أَعْمَلَ صَالِحاً﴾؛ این که عمل صالح انجام دهم.^(۱)

۹۱- انبیا مظهر صفات خداوند

قرآن کریم مشابه اوصاف و افعالی را برای خداوند متعال بیان می‌کند برای انبیای الهی

نیز اسناد می‌دهد. در جمع میان این آیات باید چنین گفت: آن اوصاف و افعال اولاً و بالذات در باره‌ی خداوند است و انبیا، مظهر اوصاف و کمالات حق هستند که از لطف الهی بهره‌مند شده‌اند. در این زمینه به نمونه‌های زیر توجه کنید:

الف - حاکمیت الهی

حضرت داود مظهر حاکمیت الهی است؛ ﴿إِنَّ الْحَكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾^(۱) و ﴿يَا دَاوُدَ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ﴾^(۲)

ب - رأفت و رحمت الهی

پیامبر اکرم ﷺ مظهر رأفت و رحمت الهی است؛ ﴿إِنَّ اللَّهَ رَوْفٌ رَحِيمٌ﴾^(۳) و ﴿بِالْمُؤْمِنِينَ رَوْفٌ رَحِيمٌ﴾^(۴)

ج - زنده کردن مردگان

حضرت عیسی مظهر زنده کردن مرده‌هاست؛ ﴿وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتٌ وَأَحْيِيٌّ﴾^(۵) و ﴿هُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ﴾^(۶) و ﴿وَأَحْيَى الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾^(۷)

د - هدایت الهی

انبیا مظهر هدایت الهی؛ ﴿قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ﴾^(۸) و ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾^(۹)

۲ - ص / ۲۶.

۴ - توبه / ۱۲۸.

۶ - حج / ۶۶.

۸ - یونس / ۳۵.

۱ - انعام / ۵۷.

۳ - نور / ۲۰.

۵ - نجم / ۴۴.

۷ - آل عمران / ۴۹.

۹ - انبیاء / ۷۳.

۹۲- اولیای الهی و علم غیب

آیات قرآن کریم در زمینه‌ی علم غیب دو دسته است: نخست آیاتی که علم غیب را مخصوص خداوند معرفی کرده و از غیر او نفی می‌کند مانند: ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ﴾^(۱) کلیدهای غیب به دست اوست و جز او کسی آن‌ها را نمی‌داند.

گروه دوم آیاتی است که به روشنی نشانه‌ی آگاهی اجمالی اولیای الهی از غیب است؛ ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظَلِّعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مَنْ رَسَلَهُ مِنْ إِيَّاهُ﴾^(۲) چنان نبود که خدا شما را از علم غیب آگاه کند، ولی خداوند از میان رسولان خود هر کسی را که بخواهد، برمی‌گزیند (و قسمتی از اسرار غیب را در اختیار او می‌گذارد). در اینجا طرق مختلفی برای جمع میان آیات وجود دارد:

الف - منظور از اختصاص علم غیب به خدا، علم ذاتی و استقلالی است. بنا بر این، غیر او مستقلاً هیچ‌گونه آگاهی از غیب ندارند و دیگران هر چه دارند، از ناحیه‌ی خداست، با الطاف و عنایات اوست و جنبه‌ی تبعی دارد. شاهد این جمع همین آیه‌ی فوق است که می‌گوید: خداوند هیچ کس را از اسرار غیب آگاه نمی‌کند، مگر رسولانی را که مرضی او هستند.

ب - اسرار غیب دو گونه است؛ قسمتی مخصوص به خداست و هیچ کس جز او نمی‌داند. مثل قیام قیامت و مانند آن، و قسمتی از آن را به انبیا و اولیایمی‌آموزد، چنان که امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «وَأَمَّا عِلْمُ الْغَيْبِ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ مَا عَدَدَهُ اللَّهُ سَبْحَانَهُ بِقَوْلِهِ: ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَ مَا تَدْرِي

نفس ماذا تكسب غداً و ما تدرى نفس بأى أرض تموت ﴿١﴾؛ «علم غیب تنها علم قیامت و موارد مذکور در این است. آگاهی از زمان قیامت مخصوص خداست و اوست که باران نازل می‌کند و آنچه را در رحم مادران است، می‌داند و هیچ کس نمی‌داند فردا چه می‌کند یا در چه سرزمینی می‌میرد.

سپس امام در شرح این معنا افزود: خداوند سبحان از آنچه در رحم‌ها قرار دارد، آگاه است که پسر است یا دختر، زشت است یا زیبا، سخاوتمند است یا بخیل، سعادت‌مند است یا شقی، اهل دوزخ است یا بهشت؟ ... این‌ها علوم غیبی است که غیر از خدا کسی نمی‌داند و غیر از آن علومی است که خدا به پیامبرش تعلیم کرده و او به من آموخته است. ج - خداوند بالفعل از همه‌ی اسرار غیب آگاه است، ولی انبیا و اولیا ممکن است بالفعل بسیاری از اسرار غیب را ندانند، اما هنگامی که اراده کنند، خداوند به آن‌ها تعلیم می‌دهد؛ این اراده نیز با اذن و رضای خدا انجام می‌گیرد. شاهد این جمع روایاتی است که در کتاب کافی با عنوان «إِنَّ الْأَئِمَّةَ إِذَا شَاءُوا أَنْ يَعْلَمُوا، علموا»؛ امامان هر گاه بخواهند چیزی را بدانند، به آن‌ها تعلیم داده می‌شود. (۲)

۹۳- کیفر افترا بر خداوند

﴿و لو تقول علينا بعض الأقاويل * لأخذنا منه باليمين * ثم

لقطعنا من الوتين﴾ (۳)

این آیه پیامبر اکرم ﷺ را تهدید می‌کند که اگر سخنانی را بر ما افترا می‌بست، دست

۱ - لقمان / ۳۴؛ نهج البلاغه / خطبه‌ی ۱۲۸. ۲ - نمونه / ج ۲۵ / ص ۱۴۲.

۳ - حاقه / ۴۴ - ۴۶.

راستش را می‌گرفتیم، سپس شاهرگش را قطع می‌کردیم.

علامه طباطبایی رحمته به این شبهه که با وجود این همه مدعی نبوت و سخنانی که به دروغ به خداوند نسبت می‌دهند، چرا خداوند با آنان چنین معامله‌ای نمی‌کند؟ چنین پاسخ می‌دهد: این امر در حق پیامبران صادق و صحت دارد، نه هر مدعی کذابی. (۱)

۹۴- انبیای اولوالعزم

﴿فاصبر كما صبر اولوا العزم من الرسل﴾ (۲)

در آیه‌ی فوق خداوند به پیامبر گوید: صبر کن همان‌گونه که پیامبران صاحب عزم صبر و شکیبایی کردند؛ یعنی تو نیز از آن گروهی، پس باید مانند آنان صبر کنی.

از قرآن مجید چنین استفاده می‌شود: انبیای اولوالعزم کسانی بودند که خداوند از آن‌ها پیمان محکم و استواری گرفته است و آن‌ها عبارتند از نوح علیه السلام ابراهیم علیه السلام موسی علیه السلام عیسی علیه السلام محمد صلی الله علیه و آله ﴿وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نوحٍ وَ ابراهيمٍ وَ موسى وَ عيسى ابنِ مريمٍ وَ أَخَذْنَا مِنْهُم مِيثَاقاً غَلِيظاً﴾ (۳). از آیات دیگر برمی‌آید که این پنج نفر دارای شریعت و آیین جدید بودند؛ ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ اِبْرَاهِيمَ وَ موسى وَ عيسى﴾ (۴).

روایات فراوانی در منابع شیعه و سنی در این زمینه نقل شده است که پیامبران اولوالعزم همین پنج نفر بودند. (۵)

۱- المیزان / ج ۱۹ / ص ۴۰۵.

۲- احقاف / ۳۵.

۳- احزاب / ۷.

۴- شوری / ۱۳.

۵- المیزان / ج ۱۸ / ص ۲۱۸.

۹۵- انبیای اولوالعزم، صاحبان شریعت

﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَّ الَّذِي أُوحِيَنا إِلَيْكَ وَّ مَا وَصَّينا بِهِ

إِبْرَاهِيمَ وَّ مُوسَىٰ وَّ عِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَّ لَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ﴾^(۱)

نکاتی از آیه‌ی فوق استفاده می‌شود:

الف - شرایع الهی و ادیان مستند به وحی، فقط شرایع مذکور در آیه است؛ یعنی شریعت نوح، ابراهیم، موسی، عیسی علیهم‌السلام و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چون اگر شریعت دیگری بود، باید در این آیه که مقام بیان جامعیت شریعت اسلام است، نام برده می‌شد، و لازمه‌اش این است که قبل از حضرت نوح علیهم‌السلام، شریعت و قوانینی در جوامع بشری آن روز وجود نداشته تا در رفع اختلافات اجتماعی روزمره به کار رود.

ب - انبیایی که بعد از نوح علیهم‌السلام تا زمان ابراهیم علیهم‌السلام مبعوث شدند، همه پیرو شریعت نوح علیهم‌السلام بوده‌اند و پیامبرانی که بعد از ابراهیم علیهم‌السلام و قبل از موسی علیهم‌السلام بودند، تابع شریعت ابراهیم علیهم‌السلام و انبیای بعد از موسی علیهم‌السلام و قبل از عیسی علیهم‌السلام پیرو شریعت موسی علیهم‌السلام و پیامبران بعد از عیسی علیهم‌السلام تابع شریعت آن حضرت بوده‌اند.

ج - انبیای صاحب شریعت که قرآن کریم ایشان را اولوالعزم خوانده، تنها همین پنج نفرند. چون اگر پیامبر اولوالعزم دیگری بود، باید در این آیه که مقام مقایسه‌ی اسلام با سایر شرایع است، نامش برده می‌شد و آیه‌ی شریفه‌ی ﴿وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ بْنِ مَرْيَمَ﴾^(۲) نیز مؤید این معناست.^(۳)

۱ - شوری / ۱۳. ۲ - احزاب / ۷.

۳ - المیزان / ج ۱۸ / ص ۲۹.

۹۶ - معنای روح القدس

﴿و اتینا عیسی بن مریم البیتات و ایدناه بروح القدس﴾^(۱)

مفسران در باره‌ی روح القدس تفسیرهای مختلفی ذکر کرده‌اند:

الف - منظور جبرئیل است. شاهد این سخن آیه‌ی ﴿قل نزلہ روح القدس من ربک بالحق﴾^(۲) است. چرا جبرئیل را روح القدس گویند؟ برای این است که از طرفی جنبه‌ی روحانیت در فرشتگان مسأله‌ی روشنی است و اطلاق کلمه‌ی «روح» بر آن‌ها کاملاً صحیح است و اضافه کردن آن به «القدس» اشاره به پاکی و قداست فوق العاده‌ی این فرشته است.

ب - «روح القدس» همان نیروی غیبی است که عیسی علیه السلام را تأیید می‌کرده است و با همان نیروی مرموز الهی مردگان را به فرمان خدا زنده می‌ساخت، البته این نیروی غیبی به صورت ضعیف‌تر در همه‌ی مؤمنان با تفاوت درجات ایمان وجود دارد و همان امدادهای الهی است که انسان را در انجام اطاعت و کارهای مشکل مدد می‌کند و از گناهان باز می‌دارد. چنان که امام علیه السلام به بعضی از شاعران، پس از خواندن اشعارشان فرمود: «انما نفث روح القدس علی لسانک»؛ روح القدس بر زبان تو دمید و آنچه گفتی با یاری او بود.

ج - روح القدس همان انجیل است.

گفتنی است که دو تفسیر اول به ذهن نزدیک‌تر است.^(۳)

۲ - نحل / ۱۰۲.

۱ - بقره / ۲۵۳ و ۸۷.

۳ - نمونه / ج ۱ / ص ۳۳۸.

حضرت آدم علیه السلام

۹۷- اهتمام خداوند به خلقت حضرت آدم علیه السلام

﴿قال يا إبليس ما منعك أن تسجد لما خلقت بيدي أستكبرت

أم كنت من العالين﴾^(۱)

جهت این که در آیه‌ی شریفه خلقت بشر را به دست خود نسبت داده و فرمود: چه چیزی مانع سجود تو شد در برابر موجودی که آن را با دست‌های خودم آفریدم؟ برای انسان است؛ یعنی هر چیز را برای چیز دیگری آفریدم، ولی آدم را برای خودم خلق کردم. چنان که این اختصاص از آیه‌ی ﴿و نفخت فيه من روحي﴾ استفاده می‌شود.

جهت تثنیه آوردن «یدی» اشعار به داشتن اهتمام تام به خلقت انسان است، وگرنه ذکر آن به صورت مفرد نیز مفید معنای پیش گفته بود. زیرا ما انسان‌ها نیز در مواردی که اهتمام بیشتری برای تحقق کاری داریم، آن را با دو دست انجام می‌دهیم.

۹۸- سجده‌ی فرشتگان بر آدم علیه السلام

شکی نیست که سجده به معنای پرستش برای خداست. زیرا در جهان هیچ موجودی جز خدا، شایسته‌ی پرستش جز خدا نیست و معنای توحید در عبادت همین است که غیر از او

۹۰ هزار و یک نکته

را پرستش نکنیم. بنا بر این، سجده‌ی فرشتگان برای خدا بود، ولی به دلیل آفرینش چنین موجودی شگرف، و یا این که سجده برای آدم کردند، اما سجده به معنای خضوع، نه پرستش.

امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «کان سجودهم لله تعالی عبودیه و لآدم اکراماً و طاعة لکوننا فی صلبه»؛ سجده‌ی فرشتگان، پرستش خداوند از یک سو و اکرام و احترام به آدم از سوی دیگر بود. زیرا ما در صلب آدم بودیم.^(۱)

۹۹ - عصیان حضرت آدم علیه السلام

﴿و عصى آدم ربه فغوى﴾^(۲)

گر چه عصیان معمولاً به معنای گناه می‌آید، ولی در لغت به معنای خروج از طاعت و فرمان است، اعم از این که وجوبی باشد یا مستحبی.

افزون بر این، گاهی امر و نهی جنبه‌ی ارشادی دارد، مانند امر و نهی طبیب که در مخالفتش غیر از مفسده و ضرری که در خود فعل است، محذور و فساد دیگری نیست. بی‌تردید اگر بیمار مخالف دستور طبیب عمل کند، تنها به خودش ضرر می‌زند و بس. خداوند نیز به آدم فرموده بود: از میوه‌ی درخت ممنوع نخور، وگرنه از بهشت خارج می‌شوی و در زمین گرفتار درد و رنج خواهی شد.

علاوه بر این، گناه گاهی جنبه‌ی مطلق دارد؛ یعنی بدون استثنا برای همه گناه است. مانند دروغ و ظلم و گاهی جنبه‌ی نسبی دارد که اگر از یک نفر سر بزند، گناه نیست،

۱ - نمونه / ج ۱ / ص ۱۸۳؛ نور الثقلین / ج ۱ / ص ۵۸.

۲ - طه / ۱۲۱.

اما اگر از دیگری به دلیل مقام و موقعیت او، کار نامناسبی است.

برای مثال در ساختن بیمارستانی از مردم تقاضای کمک می‌شود، شخص کارگری مزد یک روزش را می‌دهد که گاه چند تومان بیشتر نیست، این عمل نسبت به او ایثار و حسنه است؛ اما اگر ثروتمندی این مقدار کمک کند، این کار نسبت به او پسندیده نیست، بلکه گاه مستحق ملامت نیز است.

مراد از عبارت معروف «ترک اولی» همین معنا است و ما از آن به «گناه نسبی» یاد می‌کنیم که مخالف عصمت نخواهد بود.^(۱)

۱۰۰ - بهشت آدم عَلَيْهِ السَّلَام

گرچه بعضی آن را بهشت موعود می‌دانند، ولیکن به سه دلیل بهشت موعود نبوده است:
۱ - آن بهشت محکوم به جاودانگی و خلود است و بیرون رفتن از آن ممکن نیست و بهشت آدم عَلَيْهِ السَّلَام یکی از باغ‌های پر نعمت و از مناطق سرسبز دنیا بوده است؛ «جَنَّةٌ مِنْ جَنَّاتِ الدُّنْيَا يَطَّلَعُ فِيهَا الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَ لَوْ كَانَ مِنْ جَنَّاتِ الْآخِرَةِ مَا خَرَجَ مِنْهَا أَبَدًا».^(۲)

۲ - ابلیس آلوده به گناه و بی‌ایمان را در آن بهشت راهی نیست، بلکه جایگاه او جهنم است؛ «لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبِعَكَ».^(۳)

۳ - بهشت موعود، بهشت پاداش است و حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام هنوز کاری نکرده بود که مستحق آن باشد. قرآن کریم می‌فرماید: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ

۱ - المیزان / ج ۱۴ / ص ۲۲۲؛ نمونه / ج ۱۳ / ص ۳۲۳.

۲ - نور الثقلین / ج ۱ / ص ۶۲. ۳ - ص ۸۵.

الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ ﴿١﴾ و ﴿جَزَاءَ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ ﴿٢﴾

۱۰۱- انسان کامل خلیفه‌ی الهی

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ ﴿٣﴾

از آیه‌ی فوق نکته‌هایی استفاده می‌شود. از جمله:

- الف - تنها مسئله‌ای که خداوند با کارگزارانش مطرح کرد، خلقت انسان است.
- ب - انتصاب خلیفه و جانشین و حاکم الهی تنها از سوی خداوند است.
- ج - انسان جانشین و خلیفه‌ی همیشگی خداوند بر زمین است. کلمه‌ی «جاعل» اسم فاعل و رمز تداوم است.
- د - فرشتگان یا از طریق اخبار الهی یا سوء سابقه‌ی انسان‌های قبل از حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ در عوالم دیگر یا در همین عالم یا به دلیل پیش بینی صحیحی که از انسان خاکی و مادی و تراحم‌های طبیعی آن‌ها داشتند، خونریزی و فساد انسان را پیش بینی می‌کردند.
- ه - فرشتگان، فساد و خونریزی را کار همیشگی انسان می‌پنداشتند؛ ﴿يُفْسِدُ وَيَسْفِكُ﴾ فعل مضارع نشانه‌ی استمرار است.
- و - طرح لیاقت خود، اگر بر اساس حسادت نباشد، مانعی ندارد؛ ﴿وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ﴾

۱ - آل عمران / ۱۴۲.

۲ - تفسیر کبیر / ج ۳ / ص ۳؛ نمونه / ج ۱ / ص ۱۸۶.

۳ - بقره / ۳۰.

ز - برای قضاوت کردن باید تمام خیرات و شرور را کنار هم گذاشت و نباید زود قضاوت کرد.

ح - عبادت و تسبیح در فضای آرام تنها معیار لیاقت نیست.

ط - هر کس بر اساس اطلاعات و برداشت خود سخن می‌گوید، در جهان بینی ملائکه، هدف آفرینش تنها تسبیح و حمد است. ابلیس نیز اول کار را می‌بیند و می‌گوید: من از آتشم و آدم از خاک و زیر بار نمی‌رود، اما خداوند متعال مجموعه را می‌بیند که انسان بهتر است و می‌فرماید: ﴿إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾.

ی - توقع نداشته باشید همه‌ی مردم بی‌چون و چرا سخن یا کار شما را تصدیق کنند. زیرا فرشتگان نیز از خدا سؤال می‌کنند و مطیع بودن و تسلیم بودن، منافاتی با سؤال کردن برای رفع ابهام ندارد. (۱)

۱۰۲- ازدواج فرزندان آدم علیه السلام

﴿وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنَسَاءً﴾ (۲)

خداوند از آدم و همسرش مردان و زنان فراوانی به وجود آورد و از این تعبیر استفاده می‌شود که تکثیر نسل فرزندان آدم، تنها از طریق آدم و همسرش صورت گرفته است و موجود ثالثی در آن دخالت نداشته است.

لازمه‌ی این سخن ازدواج فرزندان آدم (برادر و خواهر) با یکدیگر است. زیرا اگر آن‌ها با همسران دیگری ازدواج کرده باشند، «منهما» تکثیر نسل بشر از آن دو صادق نخواهد بود.

این موضوع در احادیث متعددی نیز وارد شده است و زیاد هم جای تعجب نیست. چون طبق استدلالی که در بعضی از احادیث از ائمه اهل بیت علیهم السلام نقل شده است، این ازدواج‌ها مباح بود و هنوز حکم تحریم ازدواج خواهر و برادر نازل نشده بود.

بدیهی است ممنوعیت کاری در گرو خداوند است.

چه مانعی دارد که ضرورت‌ها و مصالحی ایجاب کند که در پاره‌ای از زمان‌ها کاری جایز باشد و بعداً تحریم گردد، ولی در احادیث دیگری تصریح شده که فرزندان آدم، هرگز با هم ازدواج نکرده‌اند و شدیداً به کسانی که معتقد به ازدواج آن‌ها با یکدیگرند، حمله شده است.

پس با توجه به ترجیح روایاتی که موافق ظاهر قرآن مجید است، احادیث دسته اول را انتخاب می‌کنیم. زیرا موافق آیه‌ی فوق است. (۱)



۱۰۳- پاسخ حضرت نوح علیه السلام به تهمت‌ها و اعتراض‌ها

قوم نوح علیه السلام به پیامبرشان تهمت‌های مختلفی زدند، از جمله:

الف - جنون؛ ﴿فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدَجَرَ﴾ (۲).

ب - دروغگویی؛ ﴿بَلْ نَحْنُكُمْ كَاذِبِينَ﴾^(۱).

ج - گمراهی؛ ﴿قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرِيكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾^(۲).

د - برتری طلبی؛ ﴿يُرِيدُ أَنْ يَنْفَضِّلَ عَلَيْكُمْ﴾^(۳).

اما اعتراض‌های آنان عبارت بود از:

۱ - بشر بودن؛ ﴿قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرِيكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا﴾^(۴).

۲ - پیروان تو افرادی تهیدست و گمنام هستند؛ ﴿مَا نَرِيكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادْنَا بِادِي الرَّأْيِ﴾^(۵).

مخالفان نوح عليه السلام پس از اتهام و اعتراض گام را فراتر نهاده او را تهدید به مرگ کردند و گفتند: ای نوح! اگر دست از دعوت خود برداری، تو را سنگسار می‌کنیم؛ ﴿قَالُوا لَنْ لَمْ تَنْتَهَ يَا نُوْحُ لَتَكُوْنَنَّ مِنَ الْمَرْجُوْمِيْنَ﴾^(۶) اما حضرت نوح در پاسخ به تهمت دروغگویی و اعتراض به بشر بودن می‌فرماید: من از جانب خداوند با دلیل و برهان آمده‌ام و دارای معجزه هستم؛ ﴿أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلٰى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّيَّ﴾^(۷).

در ردّ اتهام به گمراهی می‌فرماید: من ضلالت ندارم، بلکه رسالت دارم؛ ﴿قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِّنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ * أَبَلْغَمِكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّيَّ وَ أَنْصَحَ لَكُمْ﴾^(۸).

در ردّ اعتراض به این که پیروان او افراد تهیدست هستند، می‌فرماید: من پیامبر

| | |
|------------------|----------------------|
| ۱ - هود / ۲۷. | ۲ - اعراف / ۶۰. |
| ۳ - مؤمنون / ۲۴. | ۴ - هود / ۲۷. |
| ۵ - هود / ۲۷. | ۶ - شعراء / ۱۱۶. |
| ۷ - هود / ۲۸. | ۸ - اعراف / ۶۱ - ۶۲. |

مال و ثروت نیستیم که ثروتمندان را بپذیریم و تهیدستان را طرد کنیم. من پیامبر الهی هستم و برای هدایت همه آمده‌ام؛ ﴿و یا قوم لا أسئلكم علیه مالاّ إن أجرى إلاّ علی الله و ما أنا بطارد الذین ءامنوا﴾^(۱)

۱۰۴- نجات نوح علیه السلام از اندوه بزرگ

﴿و نجّیناه و أهله من الکرّب العظیم﴾^(۲)

ما نوح و اهل او را از اندوه بزرگ نجات بخشیدیم. این اندوه بزرگ کدام اندوه بوده که نوح را سخت رنج می‌داد؟ ممکن است اشاره به سخریه‌های قوم مغرور و آزارهای زبانی و توهین نسبت به او و پیروانش باشد یا اشاره به تکذیب‌های پی در پی این قوم لجوج باشد.

گاه می‌گفتند: ما نمی‌بینیم کسی از تو پیروی کند، مگر یک مشت او باش؛ ﴿ما نریک اتبعک الاّ الذین هم اراذلنا﴾^(۳) گاه می‌گفتند: ای نوح! با ما زیاد سخن گفتی (و پررویی کردی) اگر راست می‌گویی، غذایی را که وعده دادی بیاور؛ ﴿یا نوح قد جادلتنا فأکثرت جدلنا فأتنا بما تعدنا إن کنت من الصادقین﴾^(۴) گاهی نیز او که مشغول ساختن کشتی بود، گروهی از قومش که از کنار او عبور می‌کردند، وی را مسخره می‌کردند؛ ﴿و یصنع الفلک و کلّمّا مرّ علیه ملامن قومہ سخروا منه﴾^(۵)

۱- هود / ۲۹؛ منشور جاوید / ج ۱۱ / ص ۱۲۰.

۲- صافات / ۷۶. ۳- هود / ۲۷.

۴- هود / ۳۲. ۵- هود / ۳۸؛ نمونه / ج ۱۹ / ص ۸۰.

۱۰۵- اجابت دعای نوح علیه السلام

﴿و لقد نادينا نوح فلنعم المجيبون﴾^(۱)

«لام» در کلمه‌ی ﴿لقد﴾ و ﴿لنعم﴾ لام قسم است و نشانه‌ی آن است که خداوند عنایت ویژه‌ای به ندای نوح و اجابت خود دارد و خود را در اجابت کردن ندای نوح، مدح و ستایش می‌کند و تعبیر از خدای واحد به ﴿مجیبون﴾ به صورت جمع، برای تعظیم است. همان گونه که از سیاق کلام استفاده می‌شود، منظور از ندای نوح علیه السلام همان نفرینی است که به قوم خود کرد و گفت: پروردگارا! احدی از کافران را روی زمین مگذار. زیرا اگر آنان را به حال خود واگذاری، بندگان را گمراه می‌کنند؛ ﴿و قال نوح رب لا تذر علی الأرض من الکافرین دیاراً انک ان تذرهم یضلّوا عبادک﴾^(۲) و نیز دعای دیگر نوح علیه السلام است که گفت: پروردگارا! من زیر دست شده‌ام، مرا یاری فرما؛ ﴿فدعا ربه انی مغلوب فانتصر﴾^(۳)

۱۰۶- سلام خداوند بر نوح علیه السلام

یکی از ویژگی‌های حضرت نوح علیه السلام این است که خداوند در باره‌ی وی فرموده است: ﴿سلام علی نوح فی العالمین﴾^(۴) درود بر نوح در همه‌ی عوالم. خداوند در باره‌ی هیچ پیامبری با این تعبیر درود نفرستاده است. در باره‌ی انبیای دیگر تنها به ذکر اصلی درود اکتفا کرده، می‌فرماید: ﴿سلام علی موسی و هرون﴾^(۵) یا ﴿سلام علی

۱ - صافات / ۷۵. ۲ - نوح / ۲۶ - ۲۷.

۳ - قمر / ۱۰؛ المیزان / ج ۱۷ / ص ۱۴۵؛ تفسیر کبیر / ج ۲۶ / ص ۱۴۵.

۴ - صافات / ۷۹. ۵ - صافات / ۱۲۰.

ابراهیم علیه السلام ^(۱) و این نشانه‌ی برجستگی خاص نوح علیه السلام است که در همه عوالم مشمول درود خاص خداست.

شاید سرّ این که خداوند در باره‌ی نوح علیه السلام چنین سلامی کرده است، دو چیز است:
الف - آنچه از توحید و دیگر معارف الهی بر روی زمین هست، محصول تعلیمات حضرت نوح علیه السلام است و اولین شریعتی که بر بشر نازل شده، ظاهراً توسط حضرت نوح بوده است.
ب - حضرت نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال در میان مردم ماند و به ارشاد و هدایت آنان پرداخت؛ ﴿فَلَيْتَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا﴾ ^(۲) آن هم قومی که ظلم و طغیان از همه اقوام بیشتر است؛ ﴿وَقَوْمِ نوحٍ مِن قَبْلِ إِنَّهُمْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ﴾ ^(۳) هدایت افراد نرم خو و معتدل آسان است، ولی ارشاد مردمی سرکش و خشن کار آسانی نیست. ^(۴)



۱۰۷ - شخصیت حضرت ابراهیم در قرآن

در شخصیت و عظمت این پیامبر همین بس که نام و صفات او شصت و نه مرتبه در قرآن و پنج سوره‌ی قرآن کریم ذکر شده است. به برخی از آن‌ها توجه فرمایید:

۲ - عنکبوت / ۱۴.

۱ - صافات / ۱۰۹.

۴ - تفسیر موضوعی / ج ۶ / ص ۲۴۱.

۳ - نجم / ۵۲.

- ۱- اولین مسلمان؛ ﴿وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ﴾^(۱)
- ۲- از مشرکین نبود؛ ﴿وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^(۲)
- ۳- مطیع فرمان الهی؛ ﴿قَانِتًا لِلَّهِ﴾^(۳)
- ۴- پیامبری راستگو؛ ﴿وَإِذْ كَرَّمْنَا إِبْرَاهِيمَ إِذْ كَانَ صَدِيقًا نَبِيًّا﴾^(۴)
- ۵- وفادار به تمام دستورات الهی؛ ﴿وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى﴾^(۵)
- ۶- مهمان نواز و باسخاوت؛ ﴿هَلْ أَتَيْكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ﴾^(۶) و ﴿فَجَاءَ بِعَجَلٍ سَمِينٍ﴾^(۷)
- ۷- آمر به معروف و ناهی از منکر؛ ﴿يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَمْ يَسْمَعْ وَ لَا يَبْصُرُ وَ لَا يَغْنَىٰ عَنكَ شَيْئًا﴾^(۸)
- ۸- شاکر و سپاسگزار الهی؛ ﴿شَاكِرًا لِّأَنْعَمِهِ﴾^(۹)
- ۹- توکل و اعتماد به خدا؛ ﴿الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ * وَ الَّذِي هُوَ يَطْعَمَنِي وَ يَسْقِينِي * وَ إِذَا مَرَضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِي * وَ الَّذِي يَمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِي * وَ الَّذِي أَطْعَمَ أَن يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ﴾^(۱۰)
- ۱۰- برپاکننده‌ی نماز و هجرت برای احیای آن؛ ﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ ذَرِيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمَحْرَمِ﴾^(۱۱)

| | |
|-------------------|----------------------|
| ۱ - انعام / ۱۶۲ | ۲ - نحل / ۱۲۳ |
| ۳ - نحل / ۱۲۰ | ۴ - مریم / ۴۱ |
| ۵ - نجم / ۳۷ | ۶ - ذاریات / ۲۴ |
| ۷ - ذاریات / ۲۶ | ۸ - مریم / ۴۲ |
| ۹ - نحل / ۱۲۱ | ۱۰ - شعراء / ۷۸ - ۸۲ |
| ۱۱ - ابراهیم / ۳۷ | |

- ۱۱ - صابر و بردبار؛ ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ﴾ (۱)
- ۱۲ - اخلاص در تمام زندگی و کارها؛ ﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنَسْكَيَ وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ﴾ (۲)
- ۱۳ - بنیان گذار کعبه؛ ﴿وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ﴾ (۳)
- ۱۴ - خادم کعبه؛ ﴿أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾ (۴)
- ۱۵ - دعوت کننده‌ی مردم به حج؛ ﴿وَ أَدِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ﴾ (۵)
- ۱۶ - مقام ابراهیم در مسجد الحرام؛ ﴿وَ اتَّخَذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى﴾ (۶)
- ۱۷ - مبارزه با بت پرستی؛ ﴿تَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ * فَجَعَلَهُمْ جَذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ﴾ (۷)
- ۱۸ - نخستین مجری برائت از مشرکین؛ ﴿إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ﴾ (۸)
- ۱۹ - قبولی در امتحان؛ ﴿وَ إِذَا ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبَّهُ بِكَلِمَاتٍ فَاتَمَّهِنَّ﴾ (۹)
- ۲۰ - امتحان به فرزند؛ ﴿يَا بَنِيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ إِنِّي أَدْبِحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ * فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ﴾ (۱۰)
- ۲۱ - امتحان به جان؛ ﴿قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَيَّ إِبْرَاهِيمَ﴾ (۱۱)

۱ - هود / ۷۵. ۲ - انعام / ۱۶۲ - ۱۶۳.

۳ - بقره / ۱۲۷. ۴ - بقره / ۱۲۵.

۵ - حج / ۲۷. ۶ - بقره / ۱۲۵.

۷ - انبیاء / ۵۷ - ۵۸. ۸ - انعام / ۷۸.

۹ - بقره / ۱۲۴. ۱۰ - صافات / ۱۰۲ - ۱۰۳.

۱۱ - انبیاء / ۶۹.

- ۲۲ - رهبر جهانیان؛ ﴿قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾^(۱)
- ۲۳ - محبوب خدا؛ ﴿وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا﴾^(۲)
- ۲۴ - تسلیم محض الهی؛ ﴿إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلَمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لربِّ الْعَالَمِينَ﴾^(۳)
- ۲۵ - گزینش ابراهیم از جانب خدا در دنیا؛ ﴿لَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا﴾^(۴)
- ۲۶ - از صالحین در آخرت؛ ﴿وَأَنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ﴾^(۵)
- ۲۷ - پیروی پیامبران از ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ ﴿ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَن اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا﴾^(۶)
و ﴿وَوَصَّي بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَاتُمُوتُنَّ
إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ﴾^(۷)
- ۲۸ - اسوه بودن ابراهیم؛ ﴿قَدْ كَانَتْ أَسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ﴾^(۸)
- ۲۹ - رسیدن به مقام یقین؛ ﴿وَكَذَلِكَ نُرَى إِبْرَاهِيمَ مَلِكُوتِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ
لِيَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾^(۹)
- ۳۰ - دریافت سلام از ناحیه‌ی خداوند؛ ﴿سَلَامٌ عَلَيَّ إِبْرَاهِيمَ﴾^(۱۰)
- ۳۱ - درخواست کننده‌ی پیامبر اسلام برای هدایت مردم؛ ﴿رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا
مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ﴾^(۱۱)
- ۳۲ - دعا برای فرزندان؛ ﴿رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي﴾^(۱۲) و

| | |
|-----------------|-------------------|
| ۱ - بقره / ۱۲۴ | ۲ - نساء / ۱۲۵ |
| ۳ - بقره / ۱۳۱ | ۴ - بقره / ۱۳۰ |
| ۵ - پیشین | ۶ - نحل / ۱۲۳ |
| ۷ - بقره / ۱۳۲ | ۸ - ممتحنه / ۴ |
| ۹ - انعام / ۷۵ | ۱۰ - صافات / ۱۰۹ |
| ۱۱ - بقره / ۱۲۹ | ۱۲ - ابراهیم / ۴۰ |

﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ (۱)

۱۰۸ - معنای صدیق بودن ابراهیم علیه السلام

﴿و اذکر فی الکتاب ابراهیم إنه کان صدیقاً نبیاً﴾ (۲)

ظاهر آکلمه‌ی «صدیق» مبالغه در صدق است و به کسی می‌گویند که در صدق مبالغه کند؛ یعنی آنچه را می‌گوید، انجام می‌دهد و آنچه را انجام می‌دهد، می‌گوید و میان گفتار و کردارش تناقض نباشد و ابراهیم علیه السلام چنین بود. زیرا در محیطی که یک پارچه مردم بت می‌پرستیدند، سخن از توحید گفت. با عمومی خود و معاصرینش مبارزه کرد، با پادشاه بابل به مبارزه برخاست و خدایان دروغین آنان را شکست و بر آنچه می‌گفت، استقامت به خرج داد تا آنجا که او در آتش افکندند. سرانجام نیز همان گونه که به عمویش وعده داده بود، از همه کناره‌گیری کرد و خداوند به پاداش این مقاومت، اسحق و یعقوب را به او ارزانی داشت و نیز وعده‌های دیگری را که خداوند از موهبت‌های خود به او وعده داده بود، تنفیذ کرد. (۳)

۱۰۹ - ادب حضرت ابراهیم علیه السلام

قرآن کریم ادب حضرت ابراهیم علیه السلام را در جای جای ترسیم سیره‌ی آن حضرت بیان می‌کند. در این زمینه به دو نمونه‌ی زیر توجه کنید:

الف - ادب با خدا؛ ﴿الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ * وَالَّذِي هُوَ يُطْمَعِنِي * وَ إِذَا مَرَضْتُ فَهُوَ يَشفِينِ﴾ (۴)

۱ - بقره / ۱۲۴. ۲ - مریم / ۴۱. ۳ - المیزان / ج ۱۴ / ص ۵۶. ۴ - شعراء / ۷۸ - ۸۰.

هزار و یک نکته ۱۰۳

حضرت ابراهیم علیه السلام در مقام احتجاج با قوم خود، همه‌ی نعمت‌ها را به خداوند اسناد می‌دهد، مانند نعمت خلقت، هدایت، اطعام و... اما مرض را به خود نسبت می‌دهد و می‌گوید: وقتی مریض می‌شوم، خداوند شفایم می‌دهد؛ ﴿وَإِذَا مَرَضْتُ فَبِهِ يَشْفِين﴾. زیرا در مقام ستایش مناسب نیست که مرض را به او نسبت دهد، بلکه شفای مرض را به خداوند اسناد می‌دهد و این حکایت از ادب آن حضرت می‌کند.

ب - ادب با مردم؛ هنگامی که حضرت ابراهیم علیه السلام عمویش آزر را از بت پرستی نهی کرد، او زبان به اهانت گشود و گفت: اگر دست از این کار برنداری، تو را سنگسار می‌کنم. حضرت ابراهیم علیه السلام در برابر آن تندی و خشونت، با نهایت ادب و بزرگواری گفت: سلام بر تو، من به زودی برای تو از پروردگارم طلب آمرزش می‌کنم. زیرا او نسبت به من مهربان است؛ ﴿سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا﴾^(۱)

۱۱۰ - حضرت ابراهیم و تقاضای امنیّت

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنِبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ﴾^(۲)
حضرت ابراهیم علیه السلام در این آیه از خداوند دو چیز خواست:

- ۱ - امنیّت مکه از تسلّط دشمن؛ ﴿رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا﴾
 - ۲ - امنیّت جان از سلطه‌ی هوای نفس؛ ﴿وَاجْنِبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ﴾
- هر چه انسان را از حق بازدارد، صنم اوست و هر چه دل انسان به آن گرایش داشته باشد،

۱ - مریم / ۴۷؛ المیزان / ج ۶ / ص ۲۸۷؛ کشف الاسرار / ج ۷ / ص ۱۲۶.

۲ - ابراهیم / ۳۵.

هوای اوست. ﴿أَفَرَأَيْتَ مِنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾^(۱)

۱۱۱ - حضرت ابراهیم و رسیدن به مقام یقین

قرآن کریم وقتی حضرت ابراهیم علیه السلام را ستایش می‌کند، می‌فرماید: ﴿وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾^(۲) ما باطن عالم و درون جهان را نشان ابراهیم خلیل می‌دهیم تا این که به مقام شامخ یقین برسد. این رؤیت ملکوت منافی دارد که یکی از آن منافع برجسته، دستیابی به یقین است.

خدای سبحان ما را تشویق می‌کند که شما هم به درون جهان راه پیدا کنید؛ ﴿أَوْ لِمَ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾ خدای سبحان در این آیه‌ی کریمه، عده‌ای را تشویق و گروه دیگری را مذمت می‌کند که چرا به باطن عالم سری نمی‌زنند، چرا درون عالم را نگاه نمی‌کنند که ببینند. اگر رؤیت و دیدن ممکن نبود، خدا ما را به آن دعوت نمی‌کرد. «ملکوت» به معنای باطن و «ملک» به معنای ظاهر است. آنجا که سبحان است، جای ملکوت است؛ ﴿فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾^(۳) آنجا که سخن از ملک است، جای «تبارک» است؛ ﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمَلِكُ﴾^(۴) میان ملک و ملکوت، مثل ظاهر و باطن بسیار تفاوت است.^(۵)

۱۱۲ - استجاب دعاى حضرت ابراهیم علیه السلام در مورد فرزند

۱ - جائیه / ۲۳؛ کشف الاسرار / ج ۵ / ص ۲۸۱.

۲ - انعام / ۷۵.

۳ - یس / ۸۳.

۴ - اسرار عبادات / ص ۲۷۳.

۵ - ملك / ۱.

﴿رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ﴾^(۱)

در آیه‌ی فوق، خداوند دعای ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ را بیان می‌کند که از خداوند فرزند صالح و شایسته طلب می‌کند، و خداوند این دعا را مستجاب کرد و فرزندان صالحی چون اسماعیل و اسحاق را به او مرحمت کرد. چنانکه قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَبَشِّرْ نَاهِ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ﴾^(۲) ما او را بشارت دادیم به تولد اسحاق، پیامبری از صالحان.

در مورد اسماعیل نیز می‌گوید: ﴿وَأَسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلًّا مِنَ الصَّابِرِينَ﴾ و ادخلنا هم فی رحمتنا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ^(۳) اسماعیل و ادريس و ذا الكفل را به یاد آور که همه از صابران بودند و ما آن‌ها را در رحمت خود وارد کردیم. زیرا همگی از صالحان هستند.^(۴)

۱۱۳- سفارش فرزندان به آیین اسلام

﴿وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ

و لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ﴾^(۵)

همان گونه که حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ و حضرت یعقوب عَلَيْهِ السَّلَامُ فرزندان خویش را به آیین اسلام سفارش کردند، هر انسانی موظف است به فکر عقاید نسل خود باشد. نشانه‌ی پدر مهربان تنها آن نیست که در فکر تأمین زندگی مادی فرزندان باشد، بلکه لازم است در

۱- صافات / ۱۰۰.

۲- صافات / ۱۱۲.

۳- انبیاء / ۸۵- ۸۶.

۴- نمونه / ج ۱۹ / ص ۱۰۴.

۵- بقره / ۱۳۲.

۱۰۶ هزار و یک نکته

فکر سلامت عقیده و ایمان نسل و فرزندان خود نیز باشد و در وصایای خویش تنها به جنبه‌های مادی اکتفا نکند.^(۱)

۱۱۴- آزمایش حضرت ابراهیم علیه السلام

خداوند حضرت ابراهیم علیه السلام را به غیر خویش و به جزء خویش و به کلّ خویش آزمایش کرد:

الف - آزمایش به غیر خویش؛ به او گفتند از هزارها گوسفند دل بردار و همه را در راه خدا صرف کن. که حضرت همه را در راه خدا بخشید.

ب - آزمایش به جزء خویش؛ حضرت ابراهیم وقتی به جمال اسماعیل نظاره کرد، توجهی از او پدید آمد. خطاب آمد: ای خلیل! دوستی ما با دوستی دیگری جمع نیاید. از این رو، به او گفتند: اسماعیل را قربانی کن که اطاعت کرد: ﴿يَا بَنِي إِتْيِ أَرِي فِي الْمَنَامِ إِتْيِ أذْبَحْكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرِي﴾.^(۲)

ج - آزمایش به کلّ خویش؛ نمرود برای مبارزه با ابراهیم علیه السلام آتشی را فروخت و او را در آتش افکندند که خطاب آمد: ﴿يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَّ سَلَامًا عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ﴾.^(۳)



۲ - صافات / ۱۰۲.

۱ - نور / ج ۱ / ص ۲۶۷.

۳ - انبیاء / ۶۹؛ کشف الاسرار / ج ۱ / ص ۳۷۵.

۱۱۵ - قصه یوسف علیه السلام نیکوترین قصه‌ها

قصه‌ای در قرآن کریم زیباتر از قصه حضرت یوسف علیه السلام نیست. زیرا الف - خداوند در آغاز سوره فرمود: ﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ﴾^(۱) و در آخر سوره فرمود: ﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ﴾^(۲) در اول گفت: نیکوترین قصه‌ها است، در آخر گفت: در این قصه پندها و عبرت‌ها است. ب - خداوند وقتی که قصص انبیا را مطرح می‌کند، واسطه در میان می‌آورد؛ چنانکه در قصه نوح فرمود: ﴿وَآتَلَ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ﴾^(۳) در قصه حضرت ابراهیم فرمود: ﴿وَآتَلَ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ﴾^(۴) در قصه پسران آدم فرمود: ﴿وَآتَلَ عَلَيْهِمْ نَبَأَ آدَمَ﴾^(۵) چون به قصه یوسف رسید، واسطه را از میان برداشت و به خود اضافه کرد: ﴿نَحْنُ نَقُصُّ﴾^(۶)

۱۱۶ - برجسته‌ترین مقام یوسف علیه السلام

برجسته‌ترین مقامی که قرآن کریم برای یوسف علیه السلام اثبات می‌کند، همان مخلص بودن اوست. رسالت، سمت پیام‌آوری است، اخلاص درجه‌ی عالی‌هی کمال انسانی است که چیزی در حرم امن قلب یک انسان مخلص راه ندارد، همان‌گونه که خداوند در باره‌ی اسحق و یعقوب و ابراهیم خلیل می‌فرماید: ﴿إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةِ ذِكْرِ الدَّارِ﴾؛ این‌ها بندگان مخلص ما هستند. در باره‌ی اخلاص حضرت یوسف صدیق علیه السلام نیز

۱ - یوسف / ۳. ۲ - یوسف / ۱۱۱.
۳ - یونس / ۷۱. ۴ - شعراء / ۶۹.
۵ - مائده / ۲۷. ۶ - کشف الاسرار / ج ۵ / ص ۱۵۲.

۱۰۸ هزار و یک نکته

صحه گذاشت و فرمود او بنده‌ی مخلص ماست. از این رو گناه در او راه ندارد و آن حضرت در پرشورترین حالت‌های جوانی و در شدیدترین خطرات مالی، به سنگین‌ترین آزمون‌های الهی مبتلا شد و پیروز به درآمد.

در دوران کودکی به چاه افکنده شد و لب به شکایت باز نکرد، به صورت یک برده فروخته شد، به کید زنان زندانی شد، اما در همه‌ی حالات صبور و شاکر بود و همه‌ی این‌ها نشانه‌ی بنده‌ی مخلص بودن اوست. (۱)

۱۱۷- حضرت یوسف علیه السلام و علم غیب

قرآن کریم آگاهی حضرت یوسف علیه السلام از علم غیب را اثبات کرده است: ﴿اذهبوا بقمیصی هذا فالتوه علی وجه أبی یأت بصیراً﴾؛ (۲) او می‌داند که پیراهنش این خصیصه را دارد که از راه معجزه، نابینایی پدرش یعقوب علیه السلام را شفا می‌دهد، همان‌گونه که آشنایی با علم غیب را نیز برای حضرت یعقوب علیه السلام نیز ذکر کرده است که حضرت وصال یوسف علیه السلام را خبر می‌دهد؛ ﴿إِنِّی لَأَجِد ریح یوسف لولا أن تفتنون﴾. (۳)

۱۱۸- لطف الهی نسبت به یوسف علیه السلام

﴿كذلك لنصرف عنه السوء و الفحشاء إنه من عبادنا المخلصین﴾ (۴)
خداوند متعال در باره‌ی حضرت یوسف علیه السلام می‌فرماید: این‌گونه پلیدی و ناپاکی را از وی

۱- تفسیر موضوعی / ج ۷ / ص ۱۷۱. ۲- یوسف / ۹۳.

۳- یوسف / ۹۴؛ تفسیر موضوعی / ج ۷ / ص ۱۵۰.

۴- یوسف / ۲۴.

دور کردیم؛ ﴿كذلك لنصرف عنه السوء و الفحشاء﴾ نفرمود: این گونه او را از زشتی و معصیت دور گردانیدیم؛ «كذلك لنصرفه عن السوء و الفحشاء». زیرا در این صورت نشانه‌ی روشنی بود که مقتضی اقدام به آلودگی در آن حضرت بود و این با شهادت خداوند به بنده‌ی مخلص بودن او ناسازگار است؛ ﴿إنه من عبادنا المخلصين﴾^(۱) مخلصین کسانی هستند که در پرتو شایستگی‌هایشان از وساوس شیطان در امان هستند و به چیزی جز خدا نمی‌اندیشند و جز او را فرمان نمی‌برند.^(۲)

۱۱۹- برکات پیراهن حضرت یوسف علیه السلام

در سه مقطع تاریخی، سه ابتکار از پیراهن یوسف صدیق دیده شد که همه‌ی آنها به برکت آن بدن بود که در جوار رحمت روح پاکش قرار داشت:

الف - رسوایی برادران

وقتی که برادران یوسف، گریه‌کنان پیراهن آغشته به خون او را به حضور یعقوب علیه السلام آوردند؛ ﴿و جاؤا أباهم عشاء یبکون﴾^(۳) شکل پیراهن نشان داد که این‌ها دروغ می‌گویند؛ ﴿و جاؤا علی قمیصه بدم کذب﴾^(۴) زیرا اگر گریه‌کنان کسی را بدرد، پیراهن وی سالم نمی‌ماند.

ب - دفع اتهام گناه از یوسف علیه السلام

وقتی همسر عزیز مصر، یوسف علیه السلام را تعقیب کرد و پیراهنش را از پشت پاره کرد و عزیز مصر را نزدیک در دید، در این هنگام یوسف علیه السلام را متهم کرد و گفت: ﴿هی راودتنی

۲- المیزان / ج ۱۱ / ص ۱۲۹.

۱- یوسف / ۲۴.

۴- یوسف / ۱۸.

۳- یوسف / ۱۶.

عن نفسی ﴿^(۱)﴾ اینجا کسی گفت: شما بررسی کنید، ببینید پیراهن یوسف از پشت دریده شده یا از جلو. اگر از جلو؟ دریده شده، معلوم می‌شود که او قصد تجاوز داشته است و همسر عزیز مصر از خود دفاع کرده و جلوی پیراهن او را پاره کرده است؛ اما اگر از پشت سر دریده شده، معلوم می‌شود یوسف خواسته بگریزد تا از تهاجم محفوظ بماند و آن زن از پشت سر پشت پیراهن او را پاره کرده است. اینجا هم پیراهن یوسف شهادت صدق داد و مدعی کذب رارسوا کرد؛ ﴿إِنَّ كَانِ قَمِيصَهُ قَدْ مِّنْ قَبْلِ فُصْدَقْتِ وَ هُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ وَ إِنَّ كَانِ قَمِيصَهُ قَدْ مِّنْ دُبُرِ فَكَذِبَتْ وَ هُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾ ^(۲)

ج - شفا یافتن چشم یعقوب علیه السلام

﴿أَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا﴾ ^(۳)

از این آیه استفاده می‌شود که یوسف علیه السلام علم غیب دارد. زیرا از نابینایی دیده‌ی پدر و راه درمانش خبر می‌دهد که پیراهنم را به چشم او بمالید تا وی بینا گردد

۱۲۰ - عفو و بخشش یوسف علیه السلام

بعد از آن که برادران یوسف علیه السلام به خطاکاری خود و به برتری الهی او به خودشان اعتراف کردند؛ ﴿قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ ءَاثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَ إِن كُنَّا لَخَاطِئِينَ﴾ ^(۴)، حضرت یوسف علیه السلام بعد از دلداری از برادران، و عفو و گذشت از ایشان، شروع کرد به دعا کردن و از خداوند خواست تا گناهانشان را ببامرزد؛ ﴿قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ

۱ - یوسف / ۲۶ . ۲ - یوسف / ۲۷ .

۳ - یوسف / ۹۳؛ تفسیر موضوعی / ج ۷ / ص ۱۶۴ .

۴ - یوسف / ۹۱ .

أرحم الراحمين ﴿١﴾

گفتنی است هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ در شرایط مشابهی قرار گرفت و در فتح مکه بر دشمنان خود پیروز شد، رو به آن‌ها کرد و فرمود: «ماذا تظنون يا معشر قريش؟ قالوا خيراً أخ كريم و ابن أخ كريم و قد قدرت! قال: و انا أقول كما قال أخى يوسف، لا تثرىب عليكم اليوم»؛ اکنون که در چنگ من گرفتار آمده‌اید، در باره‌ی رفتار من با شما چگونه می‌اندیشید؟ آن‌ها در پاسخ گفتند: ما از تو چیزی جز خیر و نیکی انتظار نداریم. تو برادر بزرگوار و بخشنده و فرزند برادر بزرگوار ما هستی و الان قدرت در دست توست. پیامبر فرمود: من در باره‌ی شما همان را می‌گویم که برادرم یوسف در باره‌ی برادرانش گفت: ﴿لا تثرىب عليكم اليوم﴾؛ امروز روز ملامت و سرزنش نیست.

عمر می‌گوید: در این موقع من خجالت کشیدم. زیرا هنگام ورود در مکه به آن‌ها گفتم: امروز روزی است که از شما انتقام می‌گیرم. هنگامی که پیامبر این جمله را فرمود، من از گفتار خود شرم‌منده شدم. ﴿٢﴾

۱۲۱- کرامت اخلاقی یوسف علیهِ السَّلَام

حضرت یوسف علیهِ السَّلَام وقتی با پدر خویش، یعقوب سخن می‌گفت، ماجرای افتادن در چاه و زندانی شدن را هیچ یک از حوادث تلخ و رنج‌آور زندگی‌اش را بیان نکرد. زیرا برادران وی خجالت می‌کشیدند، بلکه فقط نجات یافتن خود از زندان را که از لطف و کرم الهی بود، بیان کرد. ﴿و قد أحسن بی إذ أخرجنی من السّجن﴾. ﴿٣﴾

۱- یوسف / ۹۲؛ المیزان / ج ۱۱ / ص . ۲- الجامع لأحكام القرآن / ج ۵ / ص ۳۴۸۷.

۳- یوسف / ۱۰۰؛ کشف الاسرار / ج ۵ / ص ۱۴۲.



۱۲۲- بشارت حضرت عیسیٰ علیه السلام

خدای سبحان از زبان حضرت عیسیٰ علیه السلام می فرماید: ﴿و مَبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنَ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾^(۱) به شما بشارت می دهم آمدن پیامبری پس از خودم را که نام (مبارک) او احمد صلی الله علیه و آله است.

بشارت در موردی است که پیامبر بعدی، مطلب نو و تازه‌ای را برای امتش یا برای دیگران بیاورد. اگر پیامبر خاتم در سطح انبیای گذشته یا در سطح رسالت عیسی علیه السلام سخن گفته باشد، اولاً نیازی به آمدن پیغمبر نبود. ثانیاً مجالی برای بشارت نبود. پس، اخبار حضرت عیسی علیه السلام به آمدن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نشانه‌ی آن است که آن حضرت از انبیای گذشته و نیز از حضرت عیسی علیه السلام افضل است و قرآن کریم هم از انجیل بالاتر است.^(۲)

۱۲۳- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله واسطه‌ی فیض هدایت

قرآن کریم برخی از افعال را که به خدا نسبت می دهد، به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نیز اسناد می دهد، مانند بیرون کردن مردم از تاریکی‌های جهل و جهالت، و هدایت آن‌ها به

سوی نورانیت تقوا و معنویت: ﴿اللّٰهُ وَلِيّ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾^(۱) و ﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾^(۲). با تأمل در این آیات به دو نکته‌ی زیر پی می‌بریم:

الف - پیامبر اکرم ﷺ وسیله‌ی ظاهری هدایت انسان‌هاست و ایمان هر مؤمنی، هر چند در هزاران سال بعد با وسایط فراوان، به ایشان مستند است و آن حضرت در پاداش همگان شریک است.

ب - پیامبر عظیم الشان اسلام ﷺ دارای منصب رفیع رهبری و هدایت مردم است و آیاتی نظیر ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾^(۳). نافی اصل هدایت از پیامبر نیست، بلکه ناظر به نفی استقلال اوست. زیرا در بخش دیگری می‌فرماید: ﴿وَإِنَّكَ تَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^(۴) و در آیه‌ی مورد بحث نیز قید ﴿بِإِذْنِ رَبِّهِمْ﴾ را افزود. پس رسول خدا ﷺ در هدایت مردم واسطه‌ای الهی است که در پر تو مشیّت حق کار می‌کند.^(۵)

۱۲۴ - فضیلت پیامبر اکرم ﷺ

﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُم عَلَى بَعْضٍ﴾^(۶)

درجه و مرتبه‌ی پیامبر اکرم ﷺ از سه جهت رفیع است:

الف - خصوصیات و ویژگی‌هایی که بر اساس آیات قرآن در شخص پیامبر ﷺ وجود

۱ - بقره / ۲۵۶. ۲ - ابراهیم / ۱.
۳ - قصص / ۵۶. ۴ - شوری / ۵۲.
۵ - المیزان / ج ۱۲ / ص ۷. ۶ - بقره / ۲۵۳.

دارد، مانند: ﴿إِنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ﴾^(۱) ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^(۲)
ب - خصوصیتی که در کتاب اوست که برتر از همه‌ی کتب آسمانی است؛ ﴿اللَّهُ نَزَّلَ
أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا﴾^(۳) و این کتاب مصون از تحریف است.
ج - خصوصیتی که در امت اوست که برتر از همه‌ی امم هستند، در صورتی که امر به
معروف و نهی از منکر کنند؛ ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ
تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾^(۴)

۱۲۵ - اخلاق پیامبر اکرم ﷺ

﴿عَبَسَ وَ تَوَلَّىٰ * انْجَاءهُ الْأَعْمَىٰ * وَ مَا يَدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يَزْكَىٰ﴾^(۵)

در این آیات و شأن نزول آن میان مفسران اختلاف نظر است. بعضی می‌گویند: آیات
خطاب به پیامبر اکرم ﷺ است که مرد نابینایی به نام ابن ام مکتوم وارد مجلس حضرت
شد، در حالی که پیامبر ﷺ مشغول سخن گفتن با سران قریش بود. آن مرد نابینا گفت:
برای من از آنچه خدا به تو آموخته است بگو. پیامبر ﷺ در دل خود اندیشید که مبادا این
اشراف نزد خود بگویند که پیروان محمد مردم دور از فرهنگ هستند. از این رو، چهره در
هم کشیده و با او به سردی سخن گفت.

اما مفسران شیعه از جمله شیخ طوسی، مرحوم طبرسی، مرحوم علامه طباطبایی
این امر را نمی‌پذیرند و می‌گویند: آن شخصی که چهره در هم کشید، مردی از بنی امیه

۱ - قلم / ۴.

۲ - انبیاء / ۱۰۷.

۳ - زمر / ۲۳.

۴ - آل عمران / ۱۱۰؛ المنار / ج ۳ / ص ۵.

۵ - عبس / ۱ - ۳.

بوده و قرآینی دلالت بر این معنا دارد که شخص مورد عتاب غیر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است:
الف - همه می دانیم که صفت عبوسی از صفات پیامبر نبوده و آن جناب با کفار عبوس نمی شد، چه رسد به مؤمنان.

ب - پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در طول زندگی سابقه نداشته که دل اغنیا را به دست آورد و از فقرا روی برگرداند. با این که خداوند او را ستایش به خلق عظیم کرده است؛ **﴿إِنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ﴾**

ج - مگر خداوند به پیامبر نفرمود: **﴿لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ﴾** (۱)، چطور ممکن است در سوره‌ی حجر که اوایل دعوت علنی اسلام نازل شده، به آن جناب دستو دهد که اعتنایی به زرق و برق زندگی دنیا داران نکند و در عوض در برابر مؤمنین تواضع کند و در همین سیاق او را مأمور سازد که از مشرکان اعراض کند و بفرماید: **﴿فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَاَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ﴾** (۲)، آن وقت خبر دهد که آن جناب به جای اعراض از مشرکان از مؤمنان اعراض کرده و به جای تواضع در برابر مؤمنان، در برابر مشرکان تواضع کرده است؟!

د - زشتی عمل پیش گفته چیزی است که عقل به آن حکم می کند و هر عاقلی از آن بیزار است، تا چه رسد به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و چنین عمل قبیح عقلی نیازی به نهی لفظی ندارد. زیرا هر عاقلی تشخیص می دهد که ثروت به هیچ وجه ملاک فضیلت نیست. (۳)

۱۲۶ - خلق عظیم پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

در بیان مقصود از خلق عظیم پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اقوالی گفته شده است، از جمله:

- الف - تو بر دین بزرگی هستی که دین اسلام است.
- ب - تو متخلق به اخلاق اسلام و بر طبع بزرگی هستی و حقیقت اخلاق آن است که انسان، نفس خود را به آن آراسته کند.
- ج - خلق عظیم همان صبر بر حق و بخشش وسیع و تدبیر بر اقتضای عقل است.
- د - عایشه می‌گوید: اخلاق پیامبر متضمن موارد دهگانه‌ای بود که در اول سوره‌ی مؤمنون آمده است و کسی را که خداوند به داشتن اخلاق بزرگ ستایش کند، برتر از آن ستایشی نیست.
- ه - خداوند خلق او را عظیم ستود. چون با اخلاقش با مردم معاشرت داشت و با قلبش از آنان جدا بود. پس ظاهرش با مردم و باطنش با خدا بود.
- و - چون حضرت امتثال کرد به دستوری که خدای سبحان فرمود: ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَاْمُرْ بِالْعُرْفِ وَاَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾.
- ز - به جهت اجتماع مکارم اخلاق در آن حضرت و مؤید این معنا سخن معروف نبوی است: «أَنَّمَا بَعَثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْإِخْلَاقِ».
- ح - از عایشه پرسیدند: اخلاق پیامبر چگونه بود؟ پاسخ داد: «كَانَ خَلْقَهُ الْقُرْآنَ».
- ط - بعضی گفته‌اند: سرّ این که خداوند پیامبر را بر عظمت در اخلاق ستایش کرد، آن است که به او دستور داد تا به هدایت انبیا اقتدا کند: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدِيمِهِمْ آقْتَدَهُ﴾؛ یعنی به تمام فضایل اخلاقی که در انبیا متفرق است، اقتدا کن و چون این درجه عالی‌ه برای هیچ یک از انبیای پیشین میسر نشد، ناگزیر خداوند او را به اخلاق عظیم یاد کرد.^(۱)

۱ - تفسیر کبیر / ج ۳۰ / ص ۸۰؛ جامع الاحکام القرآن / ج ۱۸ / ص ۲۲۷.

۱۲۷ - خاتمیّت پیامبر اکرم ﷺ

﴿ما كان محمد أباً أحد من رجالكم ولكن رسول الله و خاتم النبیین﴾^(۱)

«خاتم»: چیزی که به وسیله‌ی آن پایان داده می‌شود و نیز چیزی که با آن، اوراق و مانند آن را مهر می‌کنند. این کلمه از ریشه‌ی «ختم» به معنای پایان، گرفته شده و از آنجا که این کار (مهر زدن) در خاتمه و پایان قرار می‌گیرد، نام خاتم بر وسیله‌ی آن گذارده شده است و اگر یکی از معانی خاتم انگشتر است، آن نیز به همین دلیل است که نقش مهرها را معمولاً روی انگشترها می‌کنند و به وسیله‌ی انگشتر، نامه‌ها را مهر می‌کردند.

این ماده در قرآن کریم در همه جا به معنای پایان دادن و مهر نهادن به کار رفته است، مانند: ﴿ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی أبصارهم عشاوة﴾^(۲)؛ خداوند زمانی بر قلب کفار مهر می‌زند که کار هدایت آنان پایان پذیرفته و در قلب آن‌ها سخن حق تأثیری نکند.

بنا بر این، کسانی که در دلالت آیه‌ی ۴۰ سوره‌ی احزاب بر خاتمیّت پیامبر و پایان گرفتن سلسله‌ی انبیا به وسیله‌ی او وسوسه کرده‌اند، به کلی از معنای این واژه ناآگاه بوده‌اند یا خود را به بی‌اطلاعی زده‌اند، وگرنه هر آن که کمترین اطلاعی از ادبیات عرب داشته باشد، می‌داند کلمه‌ی ﴿خاتم النبیین﴾ به وضوح دلالت بر معنای خاتمیّت دارد.^(۳)

۲ - بقره / ۷.

۱ - احزاب / ۴۰.

۳ - نمونه / ج ۱۷ / ص ۳۳۸.

۱۲۸- نام مبارک پیامبر ﷺ

﴿یس و القرآن الحکیم * إِنَّکَ لَمِنَ المرسلین﴾^(۱)

امام صادق علیه السلام می فرماید: «یس» نام رسول خدا صلی الله علیه و آله است. چون پس از آن می فرماید: تو از مرسلین و بر صراط مستقیم هستی؛ «یس اسم رسول الله و الدلیل علی ذلك قوله تعالی: إِنَّکَ لَمِنَ المرسلین علی صراط المستقیم».^(۲)

۱۲۹- عصمت پیامبر ﷺ

﴿فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی أنفسهم حرجاً ممّا قضیت و یسلّموا تسلیماً﴾^(۳)

این آیه‌ی شریفه، دلیل روشنی بر عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. زیرا دستور به تسلیم مطلق از نظر گفتار و کردار در برابر همه فرمان‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و حتی تسلیم قلبی در برابر او، نشانه‌ی روشنی بر این است که او در احکام و فرمان‌ها و داوری‌هایش اشتباه نمی‌کند و عمداً چیزی برخلاف حق نمی‌گوید. از خطا و گناه معصوم است.^(۴)

۱۳۰- عصمت پیامبر اکرم ﷺ در سه مقام

قرآن کریم در سه مقام عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را تضمین کرده است:

الف - دریافت وحی؛ ﴿إِنَّکَ لتلقى القرآن من لدن حکیم علیم﴾^(۵)

۲- نور الثقلین / ج ۴ / ص ۳۷۵.

۴- نمونه / ج ۳ / ص ۴۵۵.

۱- یس / ۱ - ۳.

۳- نساء / ۶۵.

۵- نمل / ۶.

ب - ضبط و نگهداری آن؛ ﴿سَنَقِرُّكَ فَلَا تَنْسَى﴾ (۱)

ج - تعلیم وحی به مردم؛ ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى﴾ (۲)

۱۳۱ - تفاوت میان صلوات و سلام

﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ (۳)

«صلُّوا» امر به طلب رحمت و درود فرستادن به پیامبر است، اما «سَلِّمُوا» به ۴ معنای تسلیم در برابر فرمان‌های پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. چنان که در آیه ی ﴿... ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ (۴) آمده است. مؤمنان راستین کسانی هستند که به داوری تو تن دهند و در دل خود نیز از این قضاوت کمترین ناراحتی نداشته باشند و تسلیم مطلق تو گردند.

ابو بصیر از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام از معنای تسلیم در برابر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پرسید. حضرت فرمود: «هو التسليم له في الأمور»؛ منظور، تسلیم بودن در برابر او در همه‌ی کارهاست. ابوحمزه ثمالی از یکی از یاران پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به نام کعب چنین نقل می‌کند: هنگامی که این آیه نازل شد، عرض کردیم: سلام بر تو را می‌دانیم، ولی صلوات بر تو چگونه است؟ فرمود: این گونه بگوئید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ»

۱ - اعلیٰ / ۶.

۲ - نجم / ۳- ۴؛ تفسیر موضوعی / ج ۹ / ص ۳۶.

۳ - احزاب / ۵۶. ۴ - نساء / ۶۵.

و آل ابراهیم اَنّك حمید مجید»^(۱)

۱۳۲ - معنای غفران الهی در باره‌ی پیامبر ﷺ

﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ﴾^(۲)

شیخ طوسی می‌گوید: در معنای آیه‌ی شریفه اقوالی گفته‌اند:

الف - گناهایی که قبل از نبوت و پس از آن از تو صادر شده است.

ب - آنچه قبل از فتح و پس از آن صادر شده است.

ج - آنچه از تو واقع شده یا نشده، و این از طریق وعده و نوید است.

د - آنچه از گناهان قبلی و بعدی پدرت آدم که از او صادر شده است و این وجوه از نظر ما

تماماً مردود است. زیرا انبیا چه قبل از بعثت و چه بعد از آن، مرتکب هیچ گناهی اعم از

صغیره و کبیره نمی‌شوند.

برای آیه‌ی شریفه دو تأویل ممکن است:

الف - تا گناه امتت را چه در گذشته و چه در آینده، به دلیل شفاعت و مقام تو ببخشد و گناه

را به پیامبر اضافه فرموده و مراد امت اوست، چنان که می‌فرماید: ﴿وَ اسئَلِ الْقَرْيَةَ﴾^(۳) و

مراد اهل قریه است.

ب - مراد، گناهی است که قوم تو در حق تو روا داشتند؛ یعنی باز داشتن ایشان تو را از ورود

به مکه در سال حدیبیه، آنگاه خداوند آن را بر طرف ساخت که مکه را برای تو فتح کرد.^(۴)

۱ - مجمع البیان / ج ۴ / ص ۳۶۹؛ نمونه / ج ۱۷ / ص ۴۱۷.

۲ - فتح / ۲ / ۳ - یوسف / ۸۲.

۴ - تبیان / ج ۹ / ص ۳۱۲.

۱۳۳ - هنر انذار و منذر

﴿ان أنت الا نذیر﴾^(۱) ﴿انما أنت نذیر﴾^(۲)

با این که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم بشیر است و هم نذیر، اما خدای سبحان هیچ گاه به او نفرمود: تو منحصرأً مبشّر هستی، ولی مسئله‌ی انذار را به صورت حصر یاد کرد و در او ایل بعثت هم به حضرت دستور داد: برخیز و مردم را بترسان؛ ﴿قم فأنذر﴾^(۳)

«انذار» کار همگان نیست. هر کسی نمی‌تواند دیگران را از جهنّم بترساند. انسان می‌تواند موعظه کند، سخنرانی کند، کتاب بنویسد و تدریس کند، اما چه بسا آن هنر را نداشته باشد که دیگری را بترساند. انسان تا خود نترسد و نشانه‌های ترس در وجود او هویدا نباشد، حرفش برای دیگران رعب آور نیست.

اگر کسی از در وارد شود و به صورت عادی بگوید: در اینجا مار هست، یقیناً کسی نمی‌ترسد، اما اگر کسی سراسیمه و وحشت زده وارد شود و همان سخن را بگوید، قطعاً حرفش در اهل مجلس اثر می‌گذارد و همگان را به جنب و جوش می‌اندازد.

شیخ مفید رحمته الله و دیگران نقل کرده‌اند که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وقتی از جهنّم سخن می‌گفت، تمام صورت مبارکش سرخ می‌شد؛ پیداست که او را آتش را می‌دید، از این رو حرفش در مردم اثر می‌گذاشت. کاری هم که به عهده‌ی علماست، همان ترساندن است. زیرا هدف از نَفْر و کوچ کردن و درس خواندن و فقیه شدن آن است که مردم را انذار کنند، نه این که درس بخوانند تا بتوانند تدریس یا سخنرانی کنند، بلکه همه‌ی این‌ها مقدمه‌ی انذار مردم است؛ ﴿فلولا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين و لينذروا

۲ - هود / ۱۲.

۱ - فاطر / ۲۳.

۳ - مدثر / ۲.

قومهم اذا رجعوا اليهم ﴿١﴾

۱۳۴ - فضیلت پیامبر اکرم بر سایر پیامبران

﴿تلك الرّسل فضلنا بعضهم على بعض﴾ (۲)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: خداوند انسانی را برتر از من نیافریده است. امیر المؤمنین سؤال کرد: آیا شما فضیلت بر جبرئیل دارید یا جبرئیل بر شما؟ پیامبر فرمودند: خداوند تمام انبیای مرسل خود را بر فرشتگان مقرب برتری بخشیده و مرا بر تمام انبیا و مرسلین فضیلت داده است و فضیلت بعد از من برای تو و امامان بعد از توست و فرشتگان خادمان ما و خادمان علاقمندان به ما هستند.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله «ما خلق الله خلقاً أفضل منّي و لا أكرم عليه منّي». قال على عليه السلام: «فقلت: يا رسول الله! أفأنت أفضل أم جبرئيل؟ فقال: يا على! إنّ الله فضل أنبيائه المرسلين على ملائكته المقربين و فضلني على جميع النبيين و المرسلين و الفضل بعدى لك يا على و للأئمة من بعدك و إنّ الملائكة لخدّامنا و خدّام محبّينا». (۳)

۱۳۵ - بهانه‌های مخالفان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

در قرآن کریم آیات زیادی در باره‌ی بهانه‌های مخالفان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۲ - بقره / ۲۵۳.

۱ - توبه / ۱۲۲؛ محاضرات.

۳ - نور الثقلین / ج ۱ / ص ۲۵۴.

الف - غیر از این قرآن موجود، قرآن دیگری بیاور؛ ﴿اِنَّت بقرءان غير هذا او بدله﴾ (۱)
ب - چرا قرآن یکجا فرود نیامده و تدریجاً نازل می‌شود؛ ﴿لولا نزل عليه القرءان جملة واحدة﴾ (۲)

ج - چرا پیامبر باغ و گنج و ثروت ندارد؛ ﴿او يلقى اليه كنز او تكون له جنة﴾ (۳)
د - گروهی از یهود و نصاری تقاضا می‌کردند که بر خود آن‌ها کتاب نازل شود؛ ﴿يسئلك اهل الكتاب ان تنزل عليهم كتاباً من السماء﴾ (۴)

هـ - پدران و اجداد مرده‌ی ما را باید زنده کنی؛ ﴿قالوا اتتوا بابائنا ان كنتم صادقين﴾ (۵)
و - چرا پیامبر غذایی خورد یا در بازار راه می‌رود؛ ﴿قالوا مال هذا الرسول يأكل الطعام و يمشى فى الأسواق﴾ (۶)

ز - چرا فرشتگان بر ما نازل نمی‌شود یا این که ما خدا را ببینیم؛ ﴿و قال الذين لا يرجون لقاءنا لولا أنزل علينا الملكة أو نرى ربنا﴾ (۷)

ح - ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم تا این که چشمه‌ی جوشانی از این سرزمین (خشک و سوزان) برای ما خارج سازی؛ ﴿و قالوا لن نؤمن لك حتى تفجر لنا من الأرض ينبوعاً﴾

ط - یا باغی از انگور از آن تو باشد و نه‌هایی در لابه‌لای آن جاری کنی؛ ﴿أو تكون لك جنة من نخيل و عنب فتفجر الأنهار خلالها تفجيراً﴾

۲ - فرقان / ۳۱.

۱ - یونس / ۱۴.

۴ - نساء / ۱۵۲.

۳ - فرقان / ۸.

۶ - فرقان / ۷.

۵ - جاثیه / ۳۵.

۷ - فرقان / ۲۱.

ی - یا قطعات (سنگهای) آسمان را آن چنان که می‌پنداری، بر سر ما فرود آری یا خداوند و فرشتگان را در برابر ما بیاوری؛ ﴿أَوْ تَسْقُطُ السَّمَاءُ كَمَا زَعَمْتِ عَلَيْنَا كَسُفًا أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا﴾.

ک - یا برای خانه‌ای پر از نقش و نگار از طلا باشد، یا به آسمان بالا روی، حتی اگر به آسمان بالا روی ایمان نمی‌آوریم، مگر آن که نامه‌ای بر ما فرود آوری که آن را بخوانیم؛ ﴿أَوْ يَكُونُ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ زَخْرَفٍ أَوْ تَرْقَىٰ فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرَقِيكَ حَتَّىٰ تَنْزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ﴾.

۱۳۶ - تفاوت منزلت حضرت پیامبر اکرم ﷺ با حضرت ابراهیم علیهِ السَّلَام

- * حضرت ابراهیم علیهِ السَّلَام طالب حق است؛ ﴿إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي﴾^(۱) و پیامبر اکرم ﷺ مطلوب حق؛ ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا﴾^(۲).
- * حضرت ابراهیم علیهِ السَّلَام تقاضای مغفرت دارد؛ ﴿وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي﴾^(۳) و به پیامبر اکرم ﷺ وعده‌ی مغفرت داده شده است؛ ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ﴾^(۴).
- * حضرت ابراهیم علیهِ السَّلَام طلب عدم خزی می‌کند؛ ﴿وَلَا تَخْزِنِي﴾^(۵) و به پیامبر اکرم ﷺ وعده‌ی عدم خزی داده شده است؛ ﴿يَوْمَ لَا يَخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ﴾^(۶).
- * حضرت ابراهیم علیهِ السَّلَام در وسط آتش می‌گوید: خداوند مرا کفایت می‌کند؛ ﴿حَسْبِيَ اللَّهُ﴾ و به پیامبر اکرم ﷺ وعده‌ی کفایت داده شده است؛ ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبِكَ

۱ - اسراء / ۱.

۱ - صافات / ۹۹.

۲ - فتح / ۲.

۲ - شعراء / ۸۲.

۳ - تحریم / ۸.

۵ - شعراء / ۸۷.

اللَّهِ ﴿١﴾

* حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ تقاضای ارث بری بهشت را می‌کند؛ ﴿وَاجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ﴾ ^(۲) و به پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وعده‌ی بهشت داده شده است؛ ﴿وَ لِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لَكَ﴾ ^(۳)

* حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ در باره‌ی ذریه‌ی خود طلب طهارت می‌کند؛ ﴿وَاجْنِبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ﴾ ^(۴) و پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذریه‌اش دارای طهارت هستند؛ ﴿إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ يَذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ﴾ ^(۵)

۱۳۷- تفاوت منزلت حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ با پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

حضرت موسی از خداوند تقاضای شرح صدر و آسانی کار کرد؛ ﴿رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي﴾ ^(۶) همین دو امر را خداوند به پیامبر بدون تقاضا مرحمت کرد؛ ﴿أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ﴾ ^(۷) و ﴿وَ نَيْسِرْكَ لِلْيُسْرَى﴾ ^(۸)

۱۳۸- تفاوت نگرش توحیدی پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ

* حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ از خود به خداوند نگریست و گفت: ﴿إِنَّ مَعِيَ رَبِّي﴾ ^(۹) اما پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از خداوند به خود نگریست و گفت: ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ ^(۱۰) به تعبیر دیگر،

| | |
|--------------------------------------|--|
| ۱ - انفال / ۹. | ۲ - شعراء / ۸۵. |
| ۳ - ضحی / ۴. | ۴ - ابراهیم / ۳۵. |
| ۵ - احزاب / ۳۳؛ بحار / ج ۱۶ / ص ۴۰۵. | ۶ - طه / ۲۵ - ۲۶. |
| ۷ - شرح / ۱. | ۸ - اعلی / ۷؛ کشف الاسرار / ج ۶ / ص ۱۳۳. |
| ۹ - شعراء / ۶۲. | ۱۰ - توبه / ۴۰. |

حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام اول خود را مطرح کرد، بعد خدا را؛ اما پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اول خدا را مطرح کرد، بعد خودش را.^(۱)

* حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام وقتی انصراف قوم خود را دید، از خداوند تقاضای جدایی از آنان را کرد و گفت: ﴿رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَ أَخِي فَافْرِقْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ﴾^(۲)؛ اما پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وقتی انصراف و لجابت قوم خود را مشاهده کرد، از خداوند تقاضای هدایت آنان را کرد: «اللَّهُمَّ اهد قومی فانهم لا يعلمون». در قیامت که همه‌ی افراد می‌گویند: «رَبِّ نَفْسِي»، پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌گوید: «رَبِّ أُمَّتِي أُمَّتِي».^(۳)

۱۳۹- عطایای خداوند به حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام و امت پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

خداوند متعال هر نوع کرامتی که به موسی عَلَيْهِ السَّلَام عطا کرد، به امت پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز مرحمت فرمود:

* - به حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: ﴿قَدْ أَوْتَيْتَ سؤُوكَ يَا مُوسَى﴾^(۴) به امت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: ﴿وَءَاتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ﴾^(۵)

* - به حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: ﴿أَلْقَيْتَ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي﴾^(۶) به امت پیامبر فرمود: ﴿يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ﴾^(۷)

* - به حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: ﴿لَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْأَمْنِينَ﴾^(۸) به امت پیامبر

۱- کشف الاسرار / ج ۷ / ص ۱۱۳ . ۲- مائده / ۲۵ .

۳- کشف الاسرار / ج ۳ / ص ۸۹ . ۴- طه / ۳۶ .

۵- ابراهیم / ۳۴ . ۶- طه / ۳۹ .

۷- مائده / ۵۴ . ۸- قصص / ۳۱ .

- فرمود: ﴿أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ﴾ (۱)
- * - به حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: ﴿أَجِيبْتِ دَعْوَتِكَمَا﴾ (۲) به امت پیامبر فرمود:
﴿فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ﴾ (۳)
- * - به حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: ﴿لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا﴾ (۴) به امت پیامبر فرمود:
﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا﴾ (۵)
- * - به حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: ﴿وَأُنَجِّنَا﴾ (۶) به امت پیامبر فرمود: ﴿وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ﴾ (۷)
- * - موسی با ما گفت: ﴿وَعَجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى﴾ (۸) ما با امت تو گفتیم: «لقد رضى الله عن المؤمنين» (۹)
- * - در قرآن کریم سخن از ضیق صدر و شرح آن در باره‌ی حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ و پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به میان آمده است، با این تفاوت که حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ ضیق صدر و طلب شرح آن را خودش درخواست می‌کند؛ ﴿وَيَضِيقُ صَدْرِي وَ لَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسَلْ إِلَى هَرُونَ﴾ (۱۰) و ﴿رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي﴾ (۱۱)، اما خداوند به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌گوید: ما می‌دانیم تو ضیق صدر پیدا می‌کنی و ما به تو شرح صدر عطا کردیم؛ ﴿لَقَدْ نَعَلِمُ إِنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ﴾ (۱۲) در جای دیگر می‌فرماید: ﴿أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ

| | |
|-------------------------------|-----------------|
| ۱ - انعام / ۸۲ | ۲ - یونس / ۸۹ |
| ۳ - آل عمران / ۱۹۵ | ۴ - طه / ۴۶ |
| ۵ - نحل / ۱۲۸ | ۶ - شعراء / ۶۵ |
| ۷ - انبیاء / ۸۸ | ۸ - طه / ۸۴ |
| ۹ - کشف الاسرار / ج ۶ / ص ۱۳۴ | ۱۰ - شعراء / ۱۳ |
| ۱۱ - طه / ۲۵ | ۱۲ - حجر / ۹۷ |

صدرک ﴿(۱)﴾

* - خداوند در باره‌ی حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام می‌گوید: حضرت موسی به میقات ما آمد؛

﴿جاء موسى لميقاتنا﴾ ^(۲) اما در باره‌ی پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌گوید: خداوند او را برد؛

﴿سبحان الذي أسرى بعبده﴾ ^(۳)

* - خداوند حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام را که طالب علم بود، به حضرت خضر عَلَيْهِ السَّلَام حواله کرد؛

﴿هل أتبعك على أن تعلمن مما علمت رشداً﴾ ^(۴) اما پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به خود

حواله کرد؛ ﴿قل رب زدني علماً﴾ ^(۵)

۱۴۰ - تفاوت امت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با امت بنی اسرائیل

﴿يا بني إسرائيل اذكروا نعمتي﴾ ^(۶)

میان بنی اسرائیل و این امت تفاوت بسیار است. ایشان را گفت: ﴿اذكروا نعمتي﴾ و این

امت را گفت: ﴿فاذكروني﴾. ایشان را گفت: نعمت من را فراموش نکنید و این امت را

گفت: مرا فراموش نکنید. ایشان را نعمت داد و این امت را صحبت داد. ^(۷)

۱۴۱ - پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الگویی دعوت به توحید

قرآن کریم بهترین سخن را دعوت به توحید می‌داند؛ ﴿و من أحسن قولاً ممن دعا إلى

۱ - شرح / ۱. ۲ - اعراف / ۱۴۳.

۳ - اسراء / ۱؛ کشف الاسرار / ج ۵ / ص ۵۰۱.

۴ - کهف / ۶۶. ۵ - طه / ۱۱۴؛ کشف الاسرار / ج ۶ / ص ۱۸۹.

۶ - بقره / ۴۰. ۷ - کشف الاسرار / ج ۱ / ص ۱۷۵.

اللّٰهُ و عمل صالحاً ﴿^(۱)﴾ و در این زمینه، پیامبر را الگو و نمونه معرفی می‌کند که دعوت او به سوی توحید بود؛ ﴿أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعِيَ﴾ ^(۲)

۱۴۲ - معنای تهدید خداوند

این جمله ﴿لئن اشرکت﴾ خطاب به پیامبر اکرم است که در صورت شرک اعمال او حبط می‌شود. در اینجا این سؤال مطرح است که با علم خداوند به عدم شرک پیامبر این سخن چه معنا دارد؟ در پاسخ باید گفت:

الف - این جمله از قبیل «ایاک اعنی و اسمعی یا جارة» است که در ظاهر، پیامبر مخاطب است و در واقع خطاب به عموم مردم است.

ب - این جمله به صورت قضیه‌ی شرطیه مطرح شده و صدق قضیه‌ی شرطیه به این نیست که هر دو جزء آن صادق باشد. اگر کسی بگوید: اگر عدد پنج زوج باشد، به دو عدد متساوی تقسیم خواهد شد؛ این کلام به صورت قضیه‌ی شرطیه صادق است، در عین حال هیچ یک از دو جزء آن صادق نیست. ^(۳)

۱۴۳ - پیامبر ﷺ اولین مسلمان

﴿و أنا أوّل المسلمین﴾ ^(۴)

جمله‌ی ﴿و أنا أوّل المسلمین﴾ دلالت دارد بر این که اولیّت به حسب درجه مراد است، نه اولیّت به حسب زمان. زیرا قبل از پیامبر اکرم ﷺ نیز مسلمانانی بودند.

۱ - فصلت / ۳۳. ۲ - یوسف / ۱۰۸.

۳ - تفسیر کبیر / ج ۲۷ / ص ۱۴؛ ۴ - انعام / ۱۶۳.

۱۳۰ هزار و یک نکته

* - حضرت نوح عليه السلام گفت: مأمور شده‌ام که از مسلمین باشم؛ ﴿و أمرت أن أكون من المسلمين﴾ (۱)

* - حضرت ابراهیم عليه السلام گفت: اسلام آوردم برای پروردگار هستی؛ ﴿أسلمت لرب العالمين﴾ (۲)

* - حضرت ابراهیم و اسماعیل گفتند: پروردگارا! ما را دو مسلمان برای خود قرار بده؛ ﴿ربنا و اجعلنا مسلمين لك﴾ (۳)

۱۴۴ - نام پیامبر عليه السلام در ردیف نام خداوند

خداوند سبحان، نام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در موارد فراوانی در کنار اسم خود ذکر کرده است: از جمله:

* - عزّت؛ ﴿و لله العزّة و لرسوله﴾ (۴)

* - اطاعت؛ ﴿أطيعوا الله و أطيعوا الرّسول﴾ (۵)

* - معصیت؛ ﴿و من يعص الله و رسوله﴾ (۶)

* - اذیت؛ ﴿إنّ الذين يؤذون الله و رسوله﴾ (۷)

* - اجابت؛ ﴿استجیبوا لله و للرّسول﴾ (۸)

* - نصرت؛ ﴿و ینصرون الله و رسوله﴾ (۹)

| | |
|---------------------------------------|-----------------|
| ۱ - یونس / ۷۲ | ۲ - بقره / ۱۳۱ |
| ۳ - بقره / ۱۲۸؛ المیزان / ج ۷ / ص ۴۱۸ | ۴ - منافقون / ۸ |
| ۵ - نساء / ۵۹ | ۶ - نساء / ۱۴ |
| ۷ - احزاب / ۵۷ | ۸ - انفال / ۲۴ |
| ۹ - حشر / ۸ | |

* - نصیحت؛ ﴿إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ﴾ (۱)

* - حرب؛ ﴿فَأَذِنُوا لِحَرِّبِ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾ (۲)

* - ایمان؛ ﴿فَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾ (۳)

* - اعراض؛ ﴿وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾ (۴)

۱۴۵- عطایای خداوند نسبت به پیامبر اکرم ﷺ

آنچه را که انبیای الهی از خداوند تقاضا کردند، خداوند آن‌ها را بدون تقاضا به پیامبر اکرم ﷺ عطا فرمود:

* - حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ طلب مغفرت می‌کند؛ ﴿وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا﴾ (۵) به پیامبر اکرم ﷺ مزدهی مغفرت رداد؛ ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ﴾ (۶)

* - حضرت نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ نابودی دشمنان را تقاضا می‌کند؛ ﴿رَبِّ لَا تَذَرِ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا﴾ (۷) به پیامبر اکرم ﷺ مزدهی مصونیت از شر دشمنان داده شد؛ ﴿أَنَا كَفِينَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ﴾

* - حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ عدم خزی را از خداوند تقاضا می‌کند؛ ﴿وَلَا تَخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ﴾ (۸) به پیامبر اکرم ﷺ وعده عدم خزی داده شده است؛ ﴿يَوْمَ لَا يَخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ﴾ (۹)

| | |
|-----------------|----------------|
| ۱ - توبه / ۹۱ | ۲ - بقره / ۲۷۹ |
| ۳ - اعراف / ۱۵۸ | ۴ - مائده / ۵۶ |
| ۵ - اعراف / ۲۲ | ۶ - فتح / ۲ |
| ۷ - نوح / ۲۶ | ۸ - شعراء / ۸۷ |
| ۹ - تحریم / ۸ | |

۱۳۲ هزار و یک نکته

* - حضرت شعیب عَلَيْهِ السَّلَامُ طلب فتح می‌کند؛ ﴿رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا﴾^(۱) به پیامبر مژده‌ی فتح داده می‌شود؛ ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ﴾^(۲)

* - حضرت لوط عَلَيْهِ السَّلَامُ طلب نصرت می‌کند؛ ﴿رَبِّ انصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ﴾^(۳) به پیامبر مژده‌ی نصرت داده می‌شود؛ ﴿يَنْصُرِكَ اللَّهُ﴾^(۴)

* - حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ گوید: ﴿رَبِّ اشرح لي صدري﴾^(۵) به پیامبر گفته می‌شود؛ ﴿أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ﴾^(۶)

* - حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ طلب آسانی امور را می‌کند؛ ﴿وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي﴾^(۷) به پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مژده‌ی آسان شدن کار داده شد؛ ﴿فَسَنِّيئِرَهُ لِيَسِّرَ﴾^(۸)

۱۴۶ - پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ محبوب خداوند

کسی که دوست عزیز می‌دارد، هماره رضای او جوید و پیوسته در او می‌نگرد، رازش با وی بود، سوگندش به جان او بود، حدیث وی بسیار گوید، در حضر و سفر، در خواب و در بیداری او را حفظ می‌کند؛ خداوند این مطالب را به حبیب خود پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ارزانی داشت:

* - در همه‌ی احوال رضای وی را خواست؛ ﴿وَمِنَ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَى﴾^(۹)

* - در تغییر قبله، رضای وی جست؛ ﴿فَلَنُوَلِّينَاكَ قِبْلَةَ تَرْضَاهَا﴾^(۱۰)

| | |
|-----------------|-------------------------------------|
| ۱ - اعراف / ۸۹ | ۲ - فتح / ۱ |
| ۳ - عنكبوت / ۳۰ | ۴ - طه / ۲۵ |
| ۵ - طه / ۲۵ | ۶ - انشراح / ۱؛ بحار / ج ۱۶ / ص ۴۱۹ |
| ۷ - طه / ۲۶ | ۸ - لیل / ۷ |
| ۹ - طه / ۱۳۰ | ۱۰ - بقره / ۱۴۴ |

- * - در شفاعت امت رضای وی را طلب کرد؛ ﴿و لسوف يعطيك ربك فترضى﴾ (۱)
- * - به حیات او سوگند یاد کرد؛ ﴿لعمرك إنهم لفي سكرتهم يعمهون﴾ (۲)
- * - به شهر او سوگند یاد کرد؛ ﴿لا أقسم بهذا البلد﴾ (۳)
- * - در خواب و بیداری او را محافظت کرد؛ ﴿و الله يعصمك من الناس﴾ (۴) همیشه در منظر او بود؛ ﴿فأنتك بأعيننا﴾.
- * - همواره او را کفایت کرد؛ ﴿أليس الله بكاف عبده﴾ (۵)
- * - در خواب بود که به او وحی آمد؛ ﴿يا أيها المدثر﴾ (۶) ﴿يا أيها المزمل﴾ (۷)
- * - در اندوه به سر می برد که وحی آمد؛ ﴿لقد نعلم أنك يضيق صدرك بما يقولون﴾ (۸)
- * - در شادی به سر می برد که وحی آمد؛ ﴿إنا فتحنا لك فتحاً مبيناً﴾ (۹)
- * - در شب معراج نیز به او وحی شد؛ ﴿فأوحى إلى عبده ما أوحى﴾ (۱۰)
- * - از کودکی او یاد می کند؛ ﴿ألم يجدك يتيماً فإوى﴾ (۱۱)
- * - نسبت به خانواده‌ی او توصیه‌ی خاص دارد؛ ﴿يا نساء النبي لستن كأحد من النساء﴾ (۱۲)

| | |
|---|-----------------|
| ۱ - ضحی / ۵ | ۲ - حجر / ۷۲ |
| ۳ - بلد / ۱ | ۴ - مائده / ۶۷ |
| ۵ - زمر / ۳۶ | ۶ - مدثر / ۱ |
| ۷ - مزمل / ۱ | ۸ - حجر / ۹۷ |
| ۹ - فتح / ۱ | |
| ۱۰ - نجم / ۱۰؛ کشف الاسرار / ج ۱۰ / ص ۵۰۱ | |
| ۱۱ - ضحی / ۶ | ۱۲ - احزاب / ۳۲ |

- * - از اخلاق او به عظمت یاد می‌کند: ﴿إِنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ﴾ (۱)
- * - از وصی او ستایش می‌کند: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾ (۲)
- * - از اهل بیت او به طهارت و عصمت یاد می‌کند: ﴿إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ (۳)
- * - عزّت او را در ردیف عزّت خود می‌داند: ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ﴾ (۴)
- * - به او دستور ویژه‌ی نماز شب می‌دهد: ﴿فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ﴾ (۵)
- * - به او عنایت ویژه دارد و کوثر مرحمت می‌کند: ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ﴾ (۶)

۱۴۷ - رفعت مقام پیامبر اکرم ﷺ

﴿وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ﴾ (۷)

نام پیامبر اکرم ﷺ در همه جا مطرح و به عظمت و بزرگی یاد می‌شود، در شهادتین، تشهد نماز، کتب آسمانی پیشین، خطبه‌ها و مواعظ، اذان و اقامه و در ابتدای رساله‌ها و کتاب‌ها و ...

خداوند هنگام خطاب به پیامبر اکرم ﷺ با نام «رسول» یا «نبی» با او سخن می‌گوید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ﴾ (۸) ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ﴾ (۹) در صورتی که سایر پیامبران را فقط با اسم خطاب می‌کند. مانند: «یا موسی»،

| | |
|----------------|-----------------|
| ۱ - قلم / ۴ | ۲ - مائده / ۵۵ |
| ۳ - نساء / ۸۴ | ۴ - منافقون / ۸ |
| ۵ - اسراء / ۷۹ | ۶ - کوثر / ۱ |
| ۷ - شرح / ۴ | ۸ - توبه / ۷۳ |
| ۹ - مائده / ۶۷ | |

«یا عیسی»، «یا یحیی»... (۱)

۱۴۸ - پیامبر ﷺ رحمت برای همه‌ی هستی

﴿و ما أرسلناك إلا رحمة للعالمین﴾ (۲)

تو رحمتی هستی که به سوی جهانیان ارسال شده‌ای. دلیل بر این معنا، جمع با «الف» و «لام» است؛ اما چگونگی رحمت بودن حضرت برای همه اهل دنیا بدین جهت است که او آورنده‌ی دینی است که در تمسک به آن، سعادت اهل دنیا در دنیا و آخرتشان تأمین است. علاوه بر این، آثار حسنه‌ای که از قیام او در اجتماع بشری به وجود آمد، نشانه‌ی روشن مدعاست. زیرا وضع زندگی بشر در قبل از بعثت با اوضاع پس از قیام و بعثت او مقایسه کنیم، بسیار متفاوت است. (۳)

۱۴۹ - پیامبر اکرم ﷺ مظهر رحمت الهی

انسان کامل کسی است که هم بتواند رحمت مطلقه حق را نشان دهد و هم رحمت خاص او را و هم مظهر غضب مخصوص او باشد. باید در هر سه بخش مظهر تام بوده و در این ارائه و اظهار هم معصوم باشد.

خدای سبحان خودش را با این سه صفت را می‌ستاید:

الف - رحمت عامه‌ی الهی؛ ﴿رحمتی وسعت کلّ شیء﴾ (۴)

۱ - تفسیر کبیر / ج ۳۲ / ص ۵.
۲ - انبیاء / ۱۰۷.
۳ - المیزان / ج ۱۴ / ص ۳۳۱.
۴ - اعراف / ۱۵۶.

ب - رحمت و یژه‌ی الهی نسبت به مؤمنان؛ ﴿وكان بالمؤمنين رحيماً﴾^(۱)
ج - غضب الهی نسبت به کفار؛ ﴿غضب الله عليهم و لعنهم و أعد لهم جهنم﴾^(۲)
همین سه وصف رسول اکرم ﷺ را نیز با اوصاف پیش گفته می‌ستاید: تو مظهر
رحمت مطلقه‌ی من هستی؛ ﴿و ما أرسلناك إلا رحمة للعالمين﴾^(۳) و نسبت به
مؤمنان رحمت خاص داری؛ ﴿بالمؤمنين رؤف رحيم﴾^(۴) با کفار با خشم و غضب
رفتار می‌کنی؛ ﴿يا أيها النبي جاهد الكفار والمنافقين و اغلظ عليهم﴾^(۵)

۱۵۰ - تکلیف پیامبر نسبت به خویش و نسبت به مردم

﴿اتأنا انزلنا اليك الكتاب بالحق فاعبد الله مخلصاً له الدين﴾^(۶)
﴿اتأنا انزلنا اليك الكتاب للناس بالحق فمن اهتدى فلنفسه و من ضلّ فانما يضلّ
عليها و ما أنت عليهم بوكيل﴾^(۷)

دو آیه‌ی فوق در مبتدا مشابه و در خبر و نتیجه آن متفاوت هستند؛ هر دو آیه از نزول
راستین کتاب بر پیامبر سخن می‌گویند، اما در آیه‌ی نخست وظیفه‌ی پیامبر را نسبت به
نفس خویش و در دومی نسبت به مردم بیان می‌کند.

نسبت به خود وظیفه دارد بر اساس موازین کتاب، خدا را خالصانه بپرستد و هیچ
گونه شرک و ریایی را در آیین عبادی دخالت ندهد، اما نسبت به مردم، از آنجا که نزول

۱ - احزاب / ۴۳. ۲ - فتح / ۶.

۳ - انبیاء / ۱۲۷. ۴ - توبه / ۱۲۸.

۵ - توبه / ۷۳؛ تفسیر موضوعی / ج ۸ / ص ۳۲۱.

۶ - زمر / ۲. ۷ - زمر / ۴۱.

کتاب به دلیل مصلحت آنها (للناس) تحقق یافته است، در پذیرش آن نباید هیچ گونه اجبار و تکلفی به کار برده شود و هر کس گمراه شود، به خدا ضرری نرزد، بلکه منحصرأً به ضرر خودش گمراه شده است.

بنا بر این هیچ گونه وکالت و حفاظتی را خداوند به رسول گرامیش تفویض نکرده که در این زمینه سیطره و جباریتی به دلیل ایمان، بر مردم روا دارد.

﴿مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ جَبَّارًا﴾ و ﴿لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصِيطِرٍ﴾ و ﴿مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِحَفِيفٍ﴾ (۱)

۱۵۱ - بهره‌برداری مؤمنان از رحمت پیامبر ﷺ

گاهی قرآن کریم پیامبر گرامی اسلام ﷺ را به وصف «رحمة للعالمین» می‌ستاید (۲) و گاهی می‌فرماید: ﴿وَرَحْمَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ﴾ (۳) جمع میان این آیات چگونه است؟ در پاسخ باید گفت: رحمت دارای درجات و مراتبی است، یکی مرتبه‌ی قابلیت و دیگری مرتبه‌ی فعلیت؛ مثلاً باران، رحمت الهی است؛ یعنی قطره‌های آن شایستگی منشأ برکت بودن را داراست، لیکن بی‌تردید این رحمت، تنها در زمین‌های حاصلخیز ظهور می‌کند و سنگلاخ‌ها از آن بهره نمی‌برند.

پس، پیامبر اکرم ﷺ نیز بالقوه برای همه موجودات هستی، به ویژه انسان‌ها، مایه‌ی رحمت است، ولی بالفعل مؤمنان از رحمت او بهره‌مند می‌شوند. (۴)

۱ - متدولوژی تدبیر در قرآن / ص ۱۲۰. ۲ - انبیاء / ۱۰۷. ۳ - توبه / ۶۱. ۴ - المیزان / ج ۹ / ص ۳۱۷.

۱۵۲ - خشنودی پیامبر و رحمت الهی

﴿و لَسَوْفَ يَعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى﴾ (۱)

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می فرماید: پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به منزل فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام وارد شد، در حالی که لباس خشنی از پشم شتر در تن دخترش بود، با یک دست آسیا می کرد و با دست دیگر فرزندش را شیر می داد. اشک در چشمان پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ظاهر شد و فرمود: دخترم تلخی دنیا را در برابر شیرینی آخرت تحمل کن. زیرا خداوند بر من وعده داده است که آن قدر پروردگارت به تو می بخشد که راضی شوی. (۲)

۱۵۳ - درود فرستادن بر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

در قرآن کریم موضوع درود فرستادن به صورت های مختلفی بیان شده و مراتب آن ملاحظه شده است:

الف - پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر زکات دهندگان درود می فرستد؛ ﴿وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ﴾ (۳)

ب - خداوند بر صابران درود می فرستد؛ ﴿وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ ... أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ﴾ (۴)

ج - خداوند و ملائکه و همه مؤمنان بر پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درود می فرستند؛ ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ (۵)

۲ - نور الثقلین / ج ۵ / ص ۵۹۵.

۱ - ضحی / ۵.

۴ - بقره / ۱۵۷.

۳ - توبه / ۱۰۳.

۵ - احزاب / ۵۶.

۱۵۴ - تسلیم بودن در برابر پیامبر ﷺ

﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ

و سَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^(۱)

حضرت علی رضی الله عنه می فرماید: یکی از فضیلت‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این آیه‌ی شریفه است که ظاهر و باطنی دارد، ظاهر آن جمله‌ی ﴿صَلُّوا عَلَيْهِ﴾ است و باطن آن جمله‌ی ﴿و سَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾؛ یعنی در مقابل کسی که او را وصی و جانشین خود قرار داد، تسلیم باشید؛ و این معنا را درک نمی‌کند، مگر کسی که از لطافت حس و صفای باطن برخوردار باشد.^(۲)

۱۵۵ - جاذبه و دافعه‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یاران او

از نظر قرآن کریم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یاران او نسبت به مؤمنان رأفت و مهربانی و حالت جاذبه دارند و نسبت به کفار و منافقان شدت و خشونت و حالت دافعه دارند؛ ﴿محمّد رسول الله و الذین معه أشداء علی الکفار رحماء بینهم﴾^(۳) قرآن کریم جاذبه و دافعه‌ی پیامبر را در آیات دیگر نیز بیان می‌کند:

الف - جاذبه‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: ﴿فبما رحمة من الله لنت لهم﴾^(۴)

ب - دافعه‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: ﴿یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم﴾^(۵)

قرآن کریم جاذبه و دافعه‌ی یاران واقعی پیامبر و اسلام را چنین بیان می‌کند: ﴿...

۲ - نور الثقلین / ج ۴ / ص ۳۷۴.

۴ - آل عمران / ۱۵۹.

۱ - احزاب / ۵۶.

۳ - فتح / ۲۹.

۵ - توبه / ۷۳.

أَذَلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿١﴾. زیرا ذَلَّتْ به معنای تواضع و فروتنی است و لازمهی آن جاذبه است و لازمهی عِزَّتْ و سختی نشان دادن در برابر کَفَّارِ دافعه است.

۱۵۶ - تقدّم دستور پیامبر بر خواسته‌ی انسان

همان گونه که دستورات خداوند تقدّم بر خواسته‌های انسان دارد، پیامبر اکرم نیز چنین است. قرآن کریم در باره‌ی فرامین الهی می‌فرماید: ای اهل ایمان، عدالت را در مقام شهادت و گواهی دادن رعایت کنید و برای خداوند گواهی دهید، گرچه به زبان خود شما یا والدین یا نزدیکان شما باشد و غنای شخص ثروتمند شما را وادار نکند که از حق به طرف او میل کنید، و فقر فقیر نیز باعث نشود که حال او را در نظر بگیرید و از حق عدول کنید، بلکه حق تقدّم با خداوند است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا﴾ (۲).

همین تعبیر «اولویت» در باره‌ی پیامبر اکرم ﷺ نیز آمده است: ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾ (۳). زیرا پیامبر اکرم ﷺ عبد مطلق خداست و از خود سخنی نمی‌گوید: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ (۴). از این رو، در قرآن کریم از سویی اطاعت پیامبر، اطاعت خداوند دانسته شده: ﴿وَمَنْ يَطْعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾ (۵) و از سوی دیگر نشانه‌ی محبت الهی در اطاعت و تبعیت پیامبر

۱ - مائده / ۵۴.

۲ - نساء / ۱۳۵.

۳ - احزاب / ۶.

۴ - نجم / ۳ - ۴.

۵ - نساء / ۸۰.

اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ معرفی شده است: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي﴾ (۱)

۱۵۷- دفاع خداوند از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

دشمنان اسلام هم نسبت ناروا به حضرت نوح عَلَيْهِ السَّلَام دادند، هم به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چون گفتند: پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مجنون است و ضال. خداوند در باره‌ی او فرمود: ﴿مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ﴾ (۲) و ﴿مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى﴾ (۳)؛ اما وقتی دشمنان به حضرت نوح گفتند: ﴿إِنَّا لَنُرِيكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ (۴) حضرت نوح خودش به آنان پاسخ داد: ﴿يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ﴾ (۵) میان کسی که از خود دفاع کند و کسی که خداوند از او دفاع کند، تفاوت بسیار دارد؛ «فَشْتَاتَانَ بَيْنَ مَنْ دَفَعَ عَنِ نَفْسِهِ وَبَيْنَ مَنْ دَفَعَ عَنْهُ رَبَّهُ» (۶).

۱۵۸- شرح صدر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

﴿أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ﴾ (۷)

چرا قرآن کریم در بیان نعمت شرح صدر برای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قید «لك» را ذکر کرد، با این که اگر می‌فرمود: «أَلَمْ نَشْرَحْ صَدْرَكَ» صحیح بود؟ از سه جهت این قید را اضافه کرد: الف - گویا خداوند به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌گوید: چون تمام کارهای تو برای من است، من هم این شرح صدر را برای تو قرار دادم.

-
- | | |
|-------------------|-------------------------------|
| ۱ - آل عمران / ۳۷ | ۲ - قلم / ۲ |
| ۳ - نجم / ۲ | ۴ - اعراف / ۶۰ |
| ۵ - اعراف / ۶۱ | ۶ - کشف الاسرار / ج ۳ / ص ۶۵۸ |
| ۷ - انشراح / ۱ | |

ب - تنبیه به این معناست که منافع رسالت از آن پیامبر است، نه خداوند. (۱)

ج - این گونه تعبیر یک نوع تجلیل و تکریم از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است.

۱۵۹ - عبودیت برجسته‌ترین وصف پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

قرآن کریم اوصاف فراوانی را برای پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذکر می‌کند، رسول، عزیز، حریص بر هدایت مردم، رؤف، رحیم، نبی شاهد، مبشّر، منذر، سراج منیر؛ ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ﴾ (۲) و ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ وَ سَرَاجًا مُنِيرًا﴾ (۳) اما ممتازترین وصف رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عبودیت اوست که سبب نزول قرآن بر او شد؛ ﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾ (۴) چه این که سفر معراج پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز در پرتو عبودیت او تحقق یافت؛ ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا﴾

۱۶۰ - پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جان مردم

خداوند انبیای الهی را برادر مردم یاد کرد؛ ﴿وَإِلَىٰ أَخَاهُمُ هُودًا﴾ (۵) و ﴿وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا﴾ (۶) در برادری گرچه مهربانی مطرح است، اما گاهی کار به جدایی و عداوت می‌کشد، مانند برادران یوسف.

۱ - تفسیر کبیر / ج ۳۲ / ص ۳.

۲ - توبه / ۱۲۸.

۳ - احزاب / ۴۶.

۴ - فرقان / ۱.

۵ - اعراف / ۶۵.

۶ - اعراف / ۸۵.

اما خداوند پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را جان مردم یاد کرد؛ ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ﴾^(۱) و انسان از جان خود جدا نمی‌شود، و به آن عداوت نمی‌ورزد. از این رو، بعضی از پیامبران هلاک قوم خود را خواستند، اما پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای آزار دهندگانش طلب مغفرت کرد.^(۲)

۱۶۱ - معراج پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

﴿سَبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لَنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾^(۳)

این آیه‌ی شریفه، در باره‌ی سفر معراج پیامبر است که مشتمل بر چند نکته است:

الف - جمله‌ی «أَسْرَى» نشان می‌دهد که این سفر در شب انجام گرفت. زیرا «أَسْرَى» در لغت عرب به معنای سفر شبانه است.

ب - کلمه‌ی «لَيْلًا» در عین این که تأکید مفهوم اسراست، این حقیقت را بیان می‌کند که این سفر، به طور کامل در یک شب واقع شد.

ج - کلمه‌ی «عَبْد» نشان می‌دهد که این افتخار به جهت مقام بندگی و عبودیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود.

د - تعبیر به «عَبْد» نشان می‌دهد که این سفر در بیداری واقع شده و این سیر جسمانی بود، نه روحانی؛ یعنی جسم و جان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در این سفر شرکت داشته است.

۲ - کشف الاسرار / ج ۳ / ص ۶۶۷.

۱ - توبه / ۱۲۸.

۳ - اسراء / ۱.

ه - هدف از این سیر مشاهده‌ی آیات بزرگ الهی بود. (۱)

۱۶۲ - شرط ادب در محضر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبِطَ أَعْمَالُكُمْ﴾ * إِنَّ الَّذِينَ يَغْضَوْنَ أَصْوَاتَكُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَىٰ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَرِيمٌ ﴿۲﴾

این دو آیه شرط ادب در محضر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را بیان می‌کند، با این تفاوت که: الف - آیه‌ی اول اشاره به «تخلیه» است و آیه‌ی دوم ناظر به «تحلیه». چون محور سخن در آیه‌ی اول نهی از رفع صوت است و در آیه‌ی دوم، از افراد متقی ستایش می‌کند که در محضر پیامبر، غض صوت می‌کنند.

ب - در آیه‌ی اول تهدید به حبط عمل است و در آیه‌ی دوم مزده به تقوای قلب.
ج - آیه‌ی دوم می‌گوید: کسی که دارای تقوای قلب است، همیشه این ادب را رعایت می‌کند؛ چون «یغضون» فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد.

سؤال: تکلیف کسانی که در روزهای پایانی عمر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که حضرت در بستر بیماری بود، جار و جنجال راه انداخته و با کمال بی‌شرمی فریاد زدند و اهانت به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کردند، چیست؟

بخاری در صحیح خود می‌گوید: آهنگ عمر و ابوبکر هنگام گفتگوی با یکدیگر در حضور

۱ - المیزان / ج ۱۳ / ص ۹؛ نمونه / ج ۱۲ / ص ۹.

۲ - حجرات / ۲ - ۳.

رسول خدا ﷺ بلند شد، آنگاه خداوند آیهی ﴿لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ ...﴾ را نازل کرد. (۱)

۱۶۳- برکات زیارت پیامبر ﷺ

هنگامی که به زیارت پیامبر اکرم ﷺ به مدینه می‌رویم، مشمول لطف خاص خداوند می‌شویم که هم پیامبر اکرم ﷺ به ما سلام می‌کند؛ ﴿إِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ﴾ (۲) هم برای گناهان ما از خداوند طلب رحمت می‌کند؛ ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾ (۳)

۱۶۴- شفاعت پیامبر اکرم ﷺ

﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَسُجِّدَ لَهُ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا﴾ (۴)

کلمه‌ی «تهجد» از ماده‌ی هجود به معنای خواب است و «تهجد» به طوری که بسیاری از اهل لغت گفته‌اند، به معنای بیداری بعد از خواب است. پس معنای آیه‌ی شریفه، چنین است: قسمتی از شب را پس از خوابیدن، بیدار باش و به نماز مشغول شو، به امید این که خداوند تو را به مقام محمود را برساند.

گفتنی است که محمود بودن مقام پیامبر ﷺ را مطلق و بدون قید ذکر کرده است. زیرا آن، مقامی است که همگان آن را می‌پسندند. روشن است وقتی همه‌ی

۱- صحیح / ج ۳ / ص ۱۲۳؛ نکته‌هایی از قرآن / ج ۲ / ص ۳۳۰.

۲- انعام / ۵۴. ۳- نساء / ۶۴.

۴- اسراء / ۷۹.

انسان‌ها مقامی را حمد می‌کنند که از آن خوششان بیاید و از آن بهره‌مند گردند. به همین جهت، آن را تفسیر کرده‌اند به مقامی که خلیق آن را حمد می‌کنند و آن، مقام شفاعت کبرای رسول خدا ﷺ است که روز قیامت در آن مقام قرار می‌گیرد و روایات شیعه و اهل سنت در این معنا متفق است.^(۱)

۱۶۵ - پیامبر و معصومان و حق تشریح

﴿و ما اءاتاكم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا﴾^(۲)

آیا پیامبر اسلام ﷺ و ائمه معصومین علیهم‌السلام حق دارند آنچه را که مصلحت می‌بینند، برای مسلمین قانون وضع کنند، هر چند وحی الهی نسبت به خصوص آن نازل نشده باشد؟ بی شک این امر محال نیست، اما سخن در این است که آیا چنین امری واقع شده و دلایل نقلی بر آن گواهی می‌دهد یا نه؟

روایات فراوانی که بعضاً صحیحه است، دال بر این معناست که خداوند تفویض امر به پیامبر و ائمه علیهم‌السلام کرده است و منظور از تفویض امر، حق قانون‌گذاری و تشریح است. در حدیثی از امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام چنین می‌خوانیم: «انّ الله تبارك و تعالی فوّض الی نبیّه امر خلقه لينظر كيف طاعتهم ثم تلی هذه الآية: ﴿و ما اءاتاكم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا﴾؛ خداوند متعال کار مردم را به پیامبرش تفویض کرد، تا بنگرد چگونه اطاعت می‌کنند. سپس این آیه را تلاوت کرد که فرمود: هر آنچه را که رسول خدا دستور می‌دهد، بگیرید و به آن عمل کنید و از هر چه شما

را نهی می‌کند، خودداری کنید.^(۱)

در برخی از این روایات آمده است: بعد از این تفویض، پیامبر قوانینی را تشریح فرمود. از جمله این که خداوند نماز را دو رکعت قرار داد و پیامبر در نمازهای ظهر و عصر و عشا، دو رکعت و در نماز مغرب یک رکعت افزود و این تشریح پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همسنگ فریضه‌ی الهی است و عمل به آن نیز واجب است و نیز ۳۴ رکعت، دو برابر فرایض، نافله قرار دارد.

خداوند روزه‌ی ماه رمضان را واجب کرد و پیامبر روزه‌ی ماه شعبان و سه روز از هر ماه را مستحب کرد.^(۲) ضمناً از این روایات استفاده می‌شود که خداوند این مقام را به چند دلیل به آن‌ها داده است:

- ۱ - بیان عظمت مقام آنان که تشریح آن‌ها هم طراز تشریح خداوند است.
- ۲ - امتحان مردم که تا چه اندازه تسلیم فرمان پیامبرند.
- ۳ - خداوند آن‌ها را مؤید به روح القدس فرمود و از این طریق به اسرار احکام الهی آشنا ساخته است.^(۳)

۲ - کافی / ج ۱ / ص ۲۶۶.

۱ - کافی / ج ۱ / ص ۲۶۷.

۳ - پیام قرآن / ج ۱ / ص ۱۰۱.

فصل سوّم: امامت

- ✓ خالی نبودن زمین از حجّت
- ✓ امامت در کودکی
- ✓ امامت امر ملکوتی
- ✓ روز اکمال دین

اهباف امام

- ✓ لزوم عصمت در امام
- ✓ جایگاه ولی امر و لزوم پیروی از او
- ✓ عصمت ائمه ی اطهار علیهم السلام

منزلت اهل بیت علیهم السلام

- ✓ جایگاه اهل بیت علیهم السلام در قرآن
- ✓ اهل بیت پیامبر کشتی نجات
- ✓ فضیلت حضرت فاطمه علیها السلام
- ✓ مفسران حقیقی قرآن

امام علی علیه السلام

- ✓ دلیل بر خلافت علی علیه السلام
- ✓ علی علیه السلام جان پیامبر صلی الله علیه و آله

۱۶۶- خالی نبودن زمین از حجت

﴿يا أهل الكتاب قد جائكم رسولنا بينكم على فترة من الرسل ...﴾^(۱)

سؤال: طبق عقیده‌ی ما، جامعه‌ی انسانیت لحظه‌ای از نماینده‌ی خدا و فرستادگان او خالی نخواهد شد، پس چگونه ممکن است چنین فترتی وجود داشته باشد؟
پاسخ: باید توجه داشت که قرآن می‌گوید: ﴿على فترة من الرسل﴾؛ یعنی رسولانی در این دوران نبودند، اما هیچ مانعی ندارد که اوصیای آن‌ها باشند. به تعبیر بهتر، «رسولان» آن‌هایی بودند که دست به تبلیغات وسیع و دامنه‌داری می‌زدند، مردم را بشارت و انداز می‌دادند و سکوت و خاموشی جامعه را درهم می‌شکستند و صدای خود را به گوش همگان می‌رساندند. ولی اوصیای آن‌ها همگی چنین مأموریتی نداشتند، حتی گاهی ممکن است آن‌ها به علت یک سلسله عوامل اجتماعی در میان مردم به طور پنهان زندگی داشته باشند.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «اللهم بل لا تخلوا الأرض من قائم لله بحجة اما ظاهراً مشهوراً أو خائفاً مغموراً لئلا تبطل حجج الله و بیناته ...»؛ آری! روی زمین هرگز از کسی که قیام به حجت الهی کند، خالی نخواهد ماند، خواه آشکار و مشهود باشد یا پنهان و ناشناخته؛ برای این که احکام و دستورات الهی و نشانه‌های خداوند از بین نرود.^(۲)

۱۶۷- امامت در کودکی

﴿و اتیناه الحکم صبیاً﴾^(۳)

علی ابن اسباط گوید: به خدمت امام جواد علیه السلام رسیدم (در حالی که سن امام کم بود) من

۲- نمونه / ج ۴ / ص ۳۳۲.

۱- مائده / ۱۹.

۳- مریم / ۱۲.

درست به قامت او خیره شدم تا به ذهن خویش بسپارم و به هنگامی که به مصر باز می‌گردم، کم و کیف مطلب را برای یاران نقل کنم. ناگهان امام عَلَيْهِ السَّلَام رو به سوی من کرد و فرمود: ای علی ابن اسباط! خداوند کاری را که در مسأله‌ی امامت کرد، مانند کاری است که در نبوت کرده است. گاه می‌فرماید: ﴿وَأَتَيْنَاهُ الْحَكَمَ صَبِيًّا﴾؛ ما به یحیی در کودکی فرمان نبوت دادیم، و گاه در باره‌ی انسان‌ها می‌فرماید: ﴿حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً﴾^(۱) هنگامی که انسان به بلوغ کامل عقل به چهل سال رسید. بنا بر این، همان گونه که ممکن است خداوند حکمت را در چهل سالگی به انسان بدهد، در قدرت اوست که آن را در کودکی به وی عطا کند.^(۲)

۱۶۸ - دو نوع امامت

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: امام در قرآن کریم دو گونه است. گاهی خداوند می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾^(۳) یعنی به امر خدا مردم را هدایت می‌کنند، نه به امر مردم؛ امر خدا را بر امر خودشان مقدم می‌شمرند و حکم او را برتر از حکم خود قرار می‌دهند. در بخش دیگری می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ﴾^(۴) ما آن‌ها را پیشوایانی قرار دادیم که دعوت به دوزخ می‌کنند؛ فرمان خود را بر فرمان پروردگار مقدم می‌شمرند و حکم خویش را قبل از حکم او قرار می‌دهند و مطابق هوس‌های خود و

۱ - احقاف / ۱۵.

۲ - نور الثقلین / ج ۳ / ص ۳۲۵؛ نمونه / ج ۱۳ / ص ۲۸.

۳ - انبیاء / ۷۳. ۴ - قصص / ۴۱.

بر ضد کتاب الله عمل می‌کنند.^(۱)

۱۶۹- عظمت مقام امامت

در اهمیت مقام امامت همین بس که خداوند متعال آن را در کلام خویش با دو قید قرین ساخته است؛ ﴿و جعلنا منهم أئمة يهدون بأمرنا﴾^(۲) نخستین وظیفه‌ی امام، هدایت و رهبری جامعه به سوی اهداف و آرمان‌های الهی است که این مسئولیت خطیر را با الهام از «عالم امر» به انجام می‌رساند.

موجودات جهان دو گونه‌اند: مادی، مجرد؛ گونه‌ی نخست در بستر زمان و مکان و قوانین حرکت محدود است، ولی نوع دوم از همه‌ی شرایط پیش گفته رهاست. گاهی از آن به «ملکوت عالم» نیز تعبیر می‌شود؛ ﴿إِذَا أَرَادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^(۳) فسیحان الّذی بیده ملکوت کلّ شیء.

پس، امام آن کسی است که جنبه‌ی ملکوتی موجودات را نیز رهبری کند و جوامع بشری را به مقصد نهایی خویش، یعنی آشنایی با خدا و احیای ارزشهای الهی برساند و سعادت آن‌ها را تضمین کند.^(۴)

۱۷۰- مقام رفیع امامت

قرآن کریم مقام رفیع امامت را که منصب الهی است؛ ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ

۱- تفسیر صافی / ج ۳ / ص ۳۴۷. ۲- انبیاء / ۷۳.

۳- یس / ۸۲- ۸۳. ۴- المیزان / ج ۱ / ص ۲۷۴.

اماماً ﴿^(۱)﴾ در سه جهت بیان کرده است:

الف - وظیفه‌ی امام: هدایت انسان‌ها به سعادت؛ ﴿و جعلناهم أئمة يهدون
بأمرنا﴾ ^(۲)

ب - شرط دستیابی به مقام امامت: صبر و یقین؛ ﴿و جعلنا منهم أئمة يهدون
بأمرنا لما صبروا و كانوا بآياتنا يوقنون﴾ ^(۳)

ج - واسطه‌ی فیض خداوند به انسان‌ها: انجام دادن نیکی‌ها، برپاداشتن نماز،
پرداخت زکات، عبادت؛ ﴿و جعلناهم أئمة يهدون بأمرنا و أوحينا إليهم فعل الخیرات
و إقام الصلوة و إيتاء الزکوة و كانوا لنا عابدين﴾ ^(۴)

۱۷۱- امامان، ستارگان هدایت

﴿هو الذي جعل لكم النجوم لتهتدوا بها في ظلمات البرّ و البحر﴾ ^(۵)

خداوند متعال همان‌گونه که برای سفرهای دریایی و صحرائی که در عمر انسان‌ها اندک
پیش می‌آید، راهنما قرار داده است، برای سفر معنوی انسان‌ها و حرکت دائمی بشریت در
مسیر حق نیز راهنما معین کرده است. از این رو، در احادیث وارد شده که مقصود از
ستارگان هدایت، رهبران معصوم و اولیای خداوند هستند. ^(۶)

همچنین همان‌گونه که خداوند زمین مرده را زنده می‌کند، زمینه مرده (قلب

۱- بقره / ۱۲۴ .

۲- انبیاء / ۷۳ .

۳- سجده / ۲۴ .

۴- انبیاء / ۷۳ .

۵- انعام / ۹۷ .

۶- نور / ج ۳ / ص ۳۴۷؛ نور الثقلین / ج ۱ / ص ۷۵۰ .

انسان‌ها) را به وسیله‌ی امام معصوم زنده می‌کند. از این رو، در ذیل آیه‌ی شریفه‌ی ﴿اعلموا انّ الله يحيى الارض بعد موتها﴾^(۱)، امام باقر علیه السلام می‌فرماید: خداوند زمین را به وسیله‌ی حضرت مهدی علیه السلام زنده می‌کند، بعد از آن که مرده باشد. منظور از مردن زمین، کفر اهل ایمان است و کافر مرده است؛ «يحيى الله تعالى بالقائم بعد موتها»؛ یعنی «بموتها کفر أهلها و الکافر ميت».^(۲)

۱۷۲- امامت امر ملکوتی

امامت امری ملکوتی است، ولی مقام اداره‌ی امور مسلمین جزو عالم ملک است که با رسالت تأمین می‌شود. خدای سبحان می‌فرماید: ﴿ما أرسلنا من رسول الاّ ليطاع﴾^(۳)؛ هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر این که مردم باید از او اطاعت کنند. امامت ملکوتی غیر از نبوت و رهبری امور مردم است. در قرآن کریم گاهی سخن از دعوت به امر دینی است که از نوع امامت ملکی است. مانند: ﴿ادع إلى سبيل ربك بالحكمة و الموعظة الحسنة﴾^(۴) ﴿بلغ ما أنزل إليك﴾^(۵) ﴿يعلمهم الكتاب و الحكمة﴾^(۶) ﴿لتبين للناس ما نزل إليهم﴾^(۷)

ولی گاهی سخن از هدایت به امر و امامت ملکوتی است؛ ﴿و جعلنا منهم أئمة يهدون بأمرنا﴾^(۸) هدایت کردن به امر خداوند، هدایت تکوینی است. در مواردی که

۲- نور الثقلین / ج ۵ / ص ۲۴۲.

۴- نحل / ۱۲۵.

۶- جمعه / ۲.

۸- سجده / ۲۴.

۱- حدید / ۱۷.

۳- نساء / ۶۴.

۵- مائده / ۶۷.

۷- نحل / ۴۴.

سخن از دعوت، تبلیغ، تعلیم و تبیین محتوای قرآن کریم است، هیچ یک مقید و مصحوب به امر نیست.

خدای سبحان «امر» را یک چهره‌ی ملکوتی می‌داند که آن را در خصوص هدایت ملکوتی تعبیه کرده است که به دست ائمه معلوم می‌شود امامت هدایت باطنی است و هدایت باطنی از «اهتداء» جدا نیست.^(۱)

۱۷۳- روز اکمال دین

﴿أَلْيَوْمَ يَأْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾^(۲)

مقصود از این روز «الیوم» که در آیه‌ی فوق دو مرتبه ذکر شده، کدام روز است که دارای چهار ویژگی است:

۱- همه‌ی کفار در آن ناامید شدند.

۲- دین کامل گشت.

۳- نعمت الهی تمام شد.

۴- خداوند آیین اسلام را آیین نهایی برای مردم پذیرفت.

در میان مفسران و دانشمندان سخن بسیار است، لیکن شبهه‌ای نیست که چنین روزی باید بسیار روز مهمی در تاریخ اسلام باشد. احتمالات مختلفی داده شده است که هیچ کدام درست نیست:

۱- روز بعثت پیامبر ﷺ این احتمال درست نیست. چون سیاق آیه این است که

۱- تفسیر موضوعی / ج ۶ / ص ۳۵۷. ۲- مائده / ۳.

مردم دینی داشته‌اند و کفار در باطل کردن آن یا تغییر آن طمع می‌ورزیدند، و دین مردم ناقص بود و خدا آن را کامل کرد، در حالی که مردم قبل از اسلام دینی نداشتند که کفار در آن طمع ورزند یا خدا کاملش کند.

۲ - روز فتح مکه؛ چون در آن روز خداوند کید و مکر مشرکان را باطل ساخت، این احتمال هم درست نیست؛ چون فتح مکه که در سال هشتم هجری اتفاق افتاد، هنوز دین کامل نگشته بود. زیرا واجبات فراوانی بعد از فتح مکه و حلال و حرام بسیاری که در فاصله‌ی فتح مکه و رحلت پیامبر ﷺ تشریح شد.

۳ - روز نزول آیات سوره براءت؛ این احتمال هم درست نیست. چون بسیاری از احکام اسلام بعد از نزول سوره‌ی براءت نازل شد. از جمله همین سوره‌ی مائده که متضمن بسیاری از احکام شرعی است و بالاتفاق در آخرین روزهای زندگی پیامبر نازل شد.

۴ - روز عرفه در حجة الوداع؛ این احتمال هم درست نیست. زیرا در آن روز اتفاق خاصی رخ نداد که باعث یأس کفار شود.

۵ - روز نزول احکام فرعی که در آیه شریفه مطرح شده است؛ این احتمال هم درست نیست. چون نزول این احکام فرعی دارای چهار خصوصیت مذکور نیست.

بنا بر این، تنهاروزی که با آن چهار خصوصیت فوق تطبیق می‌کند، «روز غدیر خم» است که روایات فریقین نیز این معنا را تأیید می‌کند، به ویژه با توجه به این که تمام تلاش کفار بر این بود که نور الهی را خاموش کنند؛ ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ﴾ و هر کاری کردند به مقصود خود نرسیدند، جز این که امید به این داشتند که پس از رحلت پیامبر ﷺ نسل او قطع شده و رسالت او هم از بین می‌رود که قرآن کریم می‌فرماید:

﴿إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾^(۱)

در چنین شرایطی بود که خداوند حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را جانشین او قرار داد و کفار را ناامید ساخت.^(۲)

۱۷۴ - امامت مایه‌ی کمال دین اسلام

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾^(۳)

«دین» مجموعه‌ی اموری است که از ناحیه‌ی پروردگار متعال نازل شده است و از آن جهت که عمل کردن به آن مشتمل بر ولایت خدا و پیامبر و اوصیای اوست، نعمت شمرده می‌شود.

مقصود خداوند در آیه‌ی شریفه‌ی فوق این است که مجموع معارف دینی را که بر شما نازل کردم، به واسطه‌ی واجب کردن ولایت کامل ساختم. زیرا تا امروز تنها ولایت خدا و پیامبر بود و بعد از انقطاع وحی که پیامبری در میان مردم نیست که از دین الهی دفاع کند، لازم است خداوند شخصی را منصوب کند و هم‌وولی امر بعد از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و ولایت خدا، یعنی تدبیر امور بندگان به وسیله‌ی دین، تمام نمی‌شود مگر به ولایت رسول، و ولایت رسول نیز جز به واسطه‌ی ولایت اولی الامر تمام نمی‌شود.

خداوند می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^(۴)، ولایت خداوند و پیامبر و امامان معصوم و لزوم پیروی از آنان در این آیه بیان شده است. چنان که این حقیقت از آیات ذیل نیز استفاده می‌شود:

۲ - المیزان / ج ۵ / ص ۱۶۸.

۱ - کوثر / ۳.

۴ - نساء / ۵۹.

۳ - مائده / ۳.

الف - ولایت خداوند؛ ﴿اللّٰهُ وَلِيّ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ اِلَى النُّوْرِ﴾^(۱).

ب - ولایت پیامبر اکرم ﷺ؛ ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتّٰى يَحْكُمَكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِىْ اَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيَسْلَمُوْا تَسْلِيْمًا﴾^(۲) و ﴿النَّبِیُّ اَوْلٰى بِالْمُؤْمِنِيْنَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ﴾.

ج - ولایت امام معصوم علیّه السلام؛ ﴿اِنَّمَا وَلِيَّكُمْ اللّٰهُ وَرَسُوْلُهُ الَّذِيْنَ ءَامَنُوا الَّذِيْنَ يَقِيْمُوْنَ الصَّلٰوةَ وَيُوْتُوْنَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ رَاكِعُوْنَ﴾^(۳).

۱۷۵ - امامت و اتمام نعمت

خداوند متعال در ماجرای تغییر قبله می فرماید: تغییر قبله برای این است که در آینده نعمت خود را بر شما تمام کنم؛ یعنی استقلال شما و توجه مسلمانان به کعبه، زمینه‌ی اتمام نعمت در آینده است؛ ﴿لَا تَمَّ نِعْمَتِيْ﴾. این ماجرا در سال دوم هجری در مدینه واقع شد.

در سال هشتم هجری نیز خداوند به مناسبت فتح مکه می فرماید: ﴿وَيَتَمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ﴾^(۴) یعنی این پیروزی برای این است که خداوند در آینده نعمت خود را برای شما تمام خواهد کرد. در هر دو آیه «اتمام نعمت» به صیغه‌ی مضارع بیان شده است که نشانه‌ی حدوث آن در آینده است، ولی هنگام بازگشت از حجة الوداع در سال دهم هجری و بعد از معرفی علی بن ابی طالب به جانشینی پیامبر در غدیر خم، این آیه نازل می شود:

۱ - بقره / ۲۵۷. ۲ - نساء / ۶۵.

۳ - مائده / ۵۵؛ المیزان / ج ۵ / ص ۱۸۱. ۴ - فتح / ۲.

۱۶۰ هزار و یک نکته

﴿أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾؛ یعنی امروز نعمت خودم را بر شما تمام کردم.

قابل تأمل است که خداوند رویکرد مردم به کعبه را قدم نخستین برای اتمام نعمت، و فتح مکه را قدم دیگر و تعیین و معرفی رهبر را، آخرین قدم در اتمام نعمت بیان می‌کند. از این رو، در دو مرحله‌ی نخستین که زمینه‌ساز نعمت است، به صورت فعل مضارع «أتمّم» و «یتّم» بیان می‌کند، ولی در حادثه‌ی غدیر با واژه‌ی «أتممت» فعل ماضی بیان می‌کند.

گفتنی است که در تغییر و تعیین قبله و همچنین در تعیین رهبر، تذکر می‌دهد که: ﴿لَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي﴾ چون در هر دو، احتمال مقاومت، مقابله، بهانه‌گیری و شایعه‌پراکنی از سوی دیگران می‌رود.^(۱)

۱۷۶ - تبیین ولایت در غدیر خم

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾^(۲)

با توجه به دو نکته‌ی اساسی، مقصود آیه‌ی شریفه روشن می‌شود:

- ۱ - دستوری در این آیه به پیامبر داده شده است که پیام تازه‌ای را به مردم ابلاغ کند و در صورت عدم تبلیغ آن، تمامی زحمات هدر می‌رود.
- ۲ - وعده‌ای که خداوند به پیامبر داده است که او را از خطراتی که در ابلاغ این امر تهدید می‌کند، نگهداری کند.

سؤال: با توجه به این که این آیه در اواخر عمر پیامبر نازل شده، چه مطلب مهمی است که خداوند پیامبرش را مأمور تبلیغ آن می‌کند؟

الف - آن امر مهم مربوط به توحید و نبوت و معاد نیست، چون این اصول در اوایل بعثت برای مردم بیان شده است و نیازی به این همه تأکید نداشت.

ب - آن امر مهم مربوط به احکام فرعی مانند نماز و روزه و حج و جهاد نیز نیست، چون در طول ۲۳ سال، پیامبر همه‌ی آن‌ها را بیان کرده بود و از بیان آن‌ها ترسی از مردم نداشت.

ج - پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ترسی از یهودیان و منافقان در آن زمان نداشت. زیرا در زمان نزول آیه، آنان قدرتی نداشتند که پیامبر بترسد.

د - پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ترس از جان خود نداشت. زیرا عمرش را در مبارزه با بت پرستان و تحمّل انواع شکنجه‌ها از ناحیه‌ی مخالفان در جنگ‌ها سپری کرد.

ه - قرآن، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را از این نوع ترس‌ها مصون و محفوظ داشت. زیرا فرمود:

﴿الَّذِينَ يَلْعَنُونَ رِيسَالَاتِ اللّٰهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لَا يَخْشَوْنَ اَحَدًا اِلَّا اللّٰهَ﴾ (۱)

پس، آن امر مهم مربوط به هجدهم ذیحجه‌ی سال دهم هجری در حجة الوداع

است که امامت حضرت علی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از ناحیه‌ی خداوند به مردم ابلاغ شد. زیرا از سویی

روایات شیعیه و سنی آن را بیان می‌کند و از سوی دیگر، این امر مهم مربوط به رسالت

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است؛ ﴿يَا أَيُّهَا الرِّسُولُ﴾ (۲)

۱۷۷ - نصب امام و تبلیغ رسالت

﴿فَإِذَا فرغت فانصب﴾^(۱)

آیه‌ی شریفه، خطاب به پیامبر اکرم ﷺ و نتیجه‌ی آیات قبل است؛ یعنی حالا که تو شرح صدر پیدا کردی و تو را بلندآوازه کردیم و بار گران را از دوش تو برداشتیم، پس چون از واجب فراغت پیدا کردی، در عبادت و دعا بکوش و خود را به رنج انداز.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «فَإِذَا فرغت من الصلوة المكتوبة فانصب إلى ربك في الدعاء و ارجب إليه في المسئلة».

زمخشری می‌گوید: از جمله بدعت‌ها این است که بعضی از رافضیان ﴿فانصب﴾ را به کسر صاد خوانده؛ یعنی علی را بر خلافت منصوب گردان. اگر این طور خواندن رافضی روا باشد، صحیح است که ناصبی آن را همین طور بخواند و بگوید؛ یعنی ناصبی بودن را که بغض و عداوت علی علیه السلام است در میان مردم بگذارد.

مرحوم فیض کاشانی پس از نقل کلام زمخشری می‌گوید: نصب امام و خلیفه بعد از تبلیغ رسالت یا پس از فراغ از عبادت، امری معقول، بلکه واجب است تا مردم بعد از آن حضرت در حیرت و ضلالت واقع نشوند، اما بغض و عداوت علی چطور معقول است که بر تبلیغ رسالت یا عبادت مترتب شود، با این که کتب عامه مملو از ذکر محبت پیامبر اکرم ﷺ نسبت به علی علیه السلام است و اظهار فضیلت آن حضرت برای مردم است و این که محبت علی ایمان، و بغض او کفر است.

آری! بنگرید به این فردی که ملقب به «جار الله» است، چگونه چشم او به دلیل تعصب کور گشته است؛ «انظروا الی هذا الملقب بجار الله العلامة، کیف أعمی الله

بصیرته بغشاوة حمیة التعصّب»^(۱).

اوصاف امام

۱۷۸- لزوم عصمت در امام

﴿لا ینال عهدی الظالمین﴾^(۲)

بر خلاف پندار اهل سنت، دانشمندان شیعه وجود عصمت را در امام ضروری می‌دانند و در این زمینه به آیهی ﴿لا ینال عهدی الظالمین﴾ استدلال می‌کنند. زیرا غیر معصوم یا به خود ستم می‌کند یا به دیگران.

علامه‌ی طباطبایی می‌فرماید: شرط دستیابی به مقام رفیع امامت، پیراستگی از ظلم و آراستگی به سعادت عدل است. زیرا هر آن که صدور ستم از وی روا باشد، هدایت نیافته و نیازمند هدایت است و بر اساس آیهی ﴿أفمن یراهدی إلى الحقّ أحقّ أن یتبع أمّن لا یراهدی إلاّ أن یراهدی﴾^(۳) هدایتگر به سوی حق باید از هرگونه نقصی که نیاز به رهبری دیگری دارد، وارسته و پاک باشد. بنا بر این، دو طرف قضیه را می‌توان اثبات کرد؛ هم لزوم عصمت در امام و هم عدم امکان امامت غیر معصوم.

۱ - صافی / ج ۵ / ص ۳۴۵؛ شایان توجه است که قرائت مقبول میان شیعیان به فتح صاد است، نه به

کسر آن. ۲ - بقره / ۱۲۳.

۳ - یونس / ۳۵.

- آنگاه تقریر یکی از اساتید خودشان را در استدلال به آیه چنین بیان می‌کنند:
- مردم را به چهار گروه می‌توان تقسیم کرد:
- ۱ - آن که در تمامی عمرش ظالم باشد.
 - ۲ - آن که در تمامی عمرش عادل باشد.
 - ۳ - آن که در آغاز ستمگر و در فرجام عادل باشد.
 - ۴ - آن که نخست عادل و سرانجام ظالم باشد.

شکی نیست که گروه یکم و چهارم شایستگی دستیابی به مقام منیع امامت را ندارند و از عظمت ابراهیم خلیل دور است که امامت را برای چنین فرزندانی طلب کند. دسته‌ی سوم نیز در مقطعی از زمان آلوده به ظلم بوده و در نتیجه فاقد صلاحیت لازم است، پس فقط گروه دوم است که واجد شرط احراز آن مقام است.^(۱)

جایگاه ولیّ امر و لزوم پیروی از او

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ و أَطِيعُوا الرَّسُولَ و أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^(۲)

۱۷۹ - اطاعت بی‌چون و چرا از رسول خدا و اولی الامر، نشانه‌ی عصمت آن بزرگواران است. پس غیر معصوم صلاحیت احراز جایگاه ولایت امر را ندارد.

۱۸۰ - تکرار «أطیعوا» به جهت تعدد نوع دستورهاست. پیامبر اکرم ﷺ گاهی احکام الهی را بیان می‌کرد، گاهی دستور حکومتی می‌داد. او هم منصب «رسالت» داشت، هم «حکومت». قرآن کریم هم به پیامبر می‌فرماید: ﴿و أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا

نَزَّلَ إِلَيْهِمْ ﴿١﴾ وَ هُمْ مَيِّ فَرَمَائِد: ﴿لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أُرِيكَ اللَّهُ﴾. ﴿٢﴾

۱۸۱- ذکر نام اولی الامر در کنار نام خدا و رسول، همراه با اطاعت مطلق، نشان آن است که مسئول حکومت و نظام اسلامی باید از قداست و الای بر خوردار باشد. طبق روایات متعدد مراد از اولی الامر، ائمه‌ی اهل بیت علیهم‌السلام هستند.

۱۸۲- مقایسه با اعداد یکی از راه‌های شناخت است. قرآن در باره‌ی مفسدان، مسرفان، گمراهان، جاهلان، جباران و... دستور «لا یطع» و «لا تتبع» می‌دهد. نتیجه این که موارد «أطیعوا» باید کسانی باشند که از اطاعت آنان نهی نشده باشد. ﴿٣﴾

۱۸۳- عصمت ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾. ﴿٤﴾

این آیه‌ی شریفه دلالت بر عصمت ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام دارد. زیرا دستور مطلق پیروی و همگامی با صادقان را می‌دهد. اگر کسی معصوم نباشد، ممکن است چنین دستوری از ناحیه‌ی خدا در باره‌ی پیروی مطلق از آنان داده شود.

فخر رازی می‌گوید: خداوند مؤمنان را با همراه بودن با صادقان دستور داده است. بنا بر این، آیه‌ی شریفه دلالت دارد آن‌ها که جایز الخطا هستند، باید به کسی اقتدا کنند که معصوم است تا در پرتو او از خطا مصون بمانند و این معنا در هر زمانی خواهد بود و

۱- نحل / ۴۴.

۲- نساء / ۱۰۵.

۳- المیزان / ج ۴ / ص ۳۸۸؛ نور / ج ۲ / ص ۳۵۷.

۴- توبه / ۱۱۹.

هیچ دلیلی بر اختصاص عصر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نداریم. (۱)

۱۸۴- آگاهی امامان از کردار مؤمنان

بر اساس آیه‌ی کریمه‌ی ﴿وَقُلْ اعْمَلُوا فَسِيرِىَ اللّٰهُ عَمَلِكُمْ وَرَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ﴾^(۲) امامیه معتقد است که خداوند و پیامبرش و امامان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ از رفتار و کردار مسلمانان آگاهند. امام رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ با استناد به آیه‌ی فوق می‌فرماید: «وَاللّٰهُ، اِنَّ اَعْمَالِكُمْ لَتَعْرَضُ عَلٰى فِى كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ». (۳) شایان توجه است که جمله‌ی ﴿ثُمَّ تَرَدُّونَ اِلٰى عَالَمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ﴾، نشانه‌ی روشنی بر حصول رؤیت دنیوی و پیش از عالم آخرت است و نیز مراد از مؤمنان، عموم اهل ایمان نیستند، بلکه تعداد انگشت‌شماری از آنانند که قرآن کریم در بخش دیگری آن‌ها را با وصف «امت وسط» که گواه بر اعمال مردم هستند، می‌ستاید؛ ﴿وَجَعَلْنَاكُمْ اُمَّةً وَّسَطًا لِّتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلٰى النَّاسِ وَ يَكُوْنَ الرَّسُوْلُ عَلٰىكُمْ شَهِيدًا﴾. (۴)



۱- تفسیر کبیر / ج ۱۶ / ص ۲۲۰- ۲۲۱؛ نمونه / ج ۸ / ص ۱۸۲.

۲- توبه / ۱۰۵. ۳- کافی / ج ۱ / ص ۱۷۱.

۴- بقره / ۱۴۳؛ المیزان / ج ۹ / ص ۳۷۹.

منزلت اهل بیت علیهم السلام

جایگاه اهل بیت در قرآن

﴿إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾^(۱)

۱۸۵- اراده‌ای که در این آیه‌ی کریمه به خدا نسبت داده شده، اراده‌ی تکوینی است که هرگز از مراد تخلّف نخواهد داشت؛ ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^(۲) و جهت تکوینی بودن اراده در آیه‌ی فوق این است که اراده‌ی خداوند به فعل خودش تعلق گرفته است، نه به فعل غیر.

۱۸۶- به مقتضای حصر، این تطهیر تکوینی را خداوند تنها به آن ذوات طاهره اختصاص داد و فقط برای آنان اراده کرد.

۱۸۷- به مقتضای استمرار مستفاد از تعبیر به فعل مضارع «یرید» منظور از اذهاب، دفع هرگونه رجس است، نه رفع آن. چون که اگر لحظه‌ای پلیدی گناه به حرم امن آن ذوات پاک راه یابد، بادوام و استمرار فیض «اذهابِ رجس» و تطهیر از هر ناپاکی سازگار نخواهد بود.

۱۸۸- تعبیر آیه‌ی شریفه این نیست که اهل بیت را از رجس دور می‌دارم که با میل درونی آنان سازگار باشد، بلکه تعبیر آن است که «رجس» را از آنان دور می‌دارم و از آنان

برطرف می‌سازم؛ مانند تعبیری که در باره‌ی بنده‌ی مخلص، حضرت یوسف صدیق علیه السلام ذکر شده است؛ ﴿كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾^(۱) یعنی بدی و زشتی را از حضرت یوسف علیه السلام بازداشتیم، نه حضرتش را از آلودگی و پلیدی.

بنا بر این، گناه اصلاً به کوی صداقت و اخلاص بندگان مخلص راه ندارد و مستفاد از تعبیر ﴿لِيَذْهَبَ عَنْكُمُ الرَّجْسُ﴾ همان انصراف «رجس» از اهل بیت علیهم السلام است، نه انصراف آنان از «رجس».

۱۸۹- امام رازی را سخنی نغز در سرّ جمع بین «اذهب رجس» و تطهیر آن ذوات است؛ «و فيه لطيفة و هي أنّ الرّجس قد يزول عيناً و لا يطهر المحلّ، فقولته تعالى ﴿لِيَذْهَبَ عَنْكُمُ الرَّجْسُ﴾ ای لیزیل عنکم الذّنوب ﴿و يطهّرکم﴾ ای یلبسکم خلع الكرامة؛ یعنی نه تنها صفات سلبیه را با اذهب رجس تأمین فرمود، بلکه خلعت کرامت را که محور تمام صفات ثبوتیه است با تطهیر که یک امر وجودی است، تضمین فرمود.^(۲)

۱۹۰- عصمت اهل بیت علیهم السلام و اراده‌ی تکوینی خدا

﴿إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيَذْهَبَ عَنْكُمُ الرَّجْسُ ...﴾

اراده‌ی الهی بر طهارت اهل بیت علیهم السلام از معصیت، اراده‌ی تکوینی است، نه تشریحی. زیرا اراده‌ی تشریحی نسبت به پاکی و تقوا ویژه‌ی اهل بیت علیهم السلام نیست. زیرا خدا به همه‌ی انسان‌ها دستور داده که پاک و با تقوا باشند و این مزیتی برای آن‌ها نخواهد بود.

۱- یوسف / ۲۴.

۲- تفسیر کبیر / ج ۲۵ / ص ۲۰۹؛ وحی و رهبری / آیه‌الله جوادی / ص ۲۱۵.

احادیثی که در ذیل آیه‌ی شریفه وارد شده، سخن از یک مزیت والا و ارزش مهم و ویژه‌ای می‌کند که مخصوص اهل بیت علیهم‌السلام است.

نکته‌ی قابل توجه این که اراده‌ی تکوینی که به معنای آفرینش است، در اینجا به معنای مقتضی است، نه علت تامه، تا موجب جبر و سلب اختیار نگردد. مقام عصمت به معنای نوعی تقوای الهی است که به امداد پروردگار در انبیا و امامان ایجاد می‌شود، اما با وجود این حالت، چنان نیست که آن‌ها نتوانند گناه کنند، بلکه قدرت این کار را دارند و با اختیار خود از گناه چشم می‌پوشند، دقیقاً مانند طیب بسیار آگاه که هرگز یک ماده‌ی بسیار سمی را که خطرات جدی آن را می‌داند، نمی‌خورد، با این که قدرت بر این کار را دارد، اما آگاهی‌ها و مبادی فکری و روحی او سبب می‌شود که با میل و اراده‌ی خود از این کار چشم‌پوشند.^(۱)

۱۹۱- اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام کشتی نجات

﴿و قال اركبوا فيها بسم الله مجريها و مرسيها ان ربى لغفور رحيم﴾^(۲)
حضرت نوح عليه‌السلام به مسافران کشتی گفت: بر آن سوار شوید که حرکت و توقفش با نام خداست. بی‌تردید پروردگار من آمرزنده و مهربان است.

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «ان اهل بيتي كمثل سفينة نوح من ركبها نجي و من تخلف عنها هلك»؛ اهل بیت من چون کشتی نوح هستند؛ هر کس بر آن سوار شد، نجات یافت و هر که از آن دوری گزید، هلاک شد. اگر این حدیث متواتر را در کنار حدیث متواتر دیگری بگذاریم که پیامبر فرموده است: «مسلمانان هفتاد و سه فرقه می‌شوند و

۱۷۰ هزار و یک نکته

تنها یک فرقه‌ی آنها اهل نجات است؛ روشن می‌شود که خود پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مصداق فرقه‌ی ناجیه را اهل بیت خودش معرفی کرده و فرمود: «من ركبها نجى»^(۱).

۱۹۲- اطعام به مسکین و یتیم و اسیر

﴿و يطعمون الطَّعَامَ عَلَىٰ حَبِّهِ مَسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ اسِيرًا﴾^(۲)

﴿و ما أدريك ما العقبة * فك رقة * أو اطعام فی يوم ذی مسغبة * یتیمًا ذا

مقربة * أو مسکینًا ذا متربة﴾^(۳)

در این آیات سه گروه مسکین و یتیم و اسیر از نظر رسیدگی و عنایت به آنها مطرح شده‌اند، با این تفاوت که ترتیب توجه به آنها در دو آیه عکس یکدیگر است. به نظر می‌رسد دلیل آن در اختلاف موضوع رسیدگی باشد. توضیح این که: در آیه‌ی نخست چون موضوع اطعام مطرح است، گرسنگی مسکین قابل تحمل‌تر از دو طبقه‌ی دیگر است. زیرا برای یتیم و اسیر در هر حال سرپرست و صاحبی وجود دارد که حداقل طعامی را برای آنها فراهم کند، اما در آیه‌ی دوم چون مسئله آزادی اسیر به مراتب مهم‌تر از اطعام است، مقدم ذکر شده است.

همچنین به دلیل تقدم خویشاوند بر غریبه، اطعام یتیم «ذامقربة» جلوتر از

مسکین «ذامتربة» (زمین گیر) قرار گرفته است، درست بر عکس آیه‌ی قبل.^(۴)

۲- انسان / ۸

۱- نور / ج ۵ / ص ۳۱۰

۴- متدولوژی تدبیر در قرآن / ص ۱۲۴

۳- بلد / ۱۲- ۱۶

۱۹۳- توسل به معصومین علیهم السلام

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا

فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾^(۱)

آیه‌ی شریفه‌ی فوق بعد از امر به تقوا، مسلمانان را دستور می‌دهد که برای تقرب به سوی خداوند، وسیله‌ای انتخاب کنند. «وسیله» در اصل به معنای تقرب جستن یا چیزی است که باعث تقرب به دیگری از روی علاقه و رغبت می‌شود.

بنا بر این، وسیله در آیه‌ی شریفه معنای بسیار وسیعی دارد و هر کار و هر چیزی را که باعث نزدیک شدن به پیشگاه خداوند می‌شود، شامل می‌گردد که مهم‌ترین آن‌ها ایمان به خدا و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و جهاد و عبادات همچون نماز و زکات و روزه و ... است. همان گونه که علی علیه السلام می‌فرماید: «انَّ أَفْضَلَ مَا تَوْسَّلُ بِهِ الْمَتَوَسِّلُونَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى الْإِيمَانُ بِهِ وَبِرَسُولِهِ وَبِالْجِهَادِ فِي سَبِيلِهِ»^(۲).

نکته‌ی قابل توجه این که معنای توسل این نیست که انسان مستقیماً حاجات خویش را از معصومین بطلبد تا در نتیجه به نوعی شرک مبتلا گردد، بلکه چنان که در آیه بدان تصریح شده و در دعای توسل عرضه می‌داریم: «و تَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ»، تنها آنان وسیله‌ی توجه و تقرب به خداوند بوده و به واسطه‌ی آنان حاجات خویش را از خداوند می‌خواهیم. و به تعبیر دیگر، اگر انسان با اعمال صالح و اطاعت از خداوند یا سوگند دادن خدا به مقام و منزلت اهل بیت علیهم السلام، از خداوند چیزی را طلب کند، هیچ مانعی ندارد، بلکه

لازم است.

قال رسول الله ﷺ: «الائمة من ولد الحسين، من أطاعهم فقد أطاع الله و من عصاهم فقد عصى الله، هم العروة الوثقى و هم الوسيلة الى الله تعالى»^(۱).

۱۹۴ - حضرت فاطمه عليها السلام در قرآن

در قرآن کریم آیات فراوانی وجود دارد که به حضرت فاطمه عليها السلام تأویل و تطبیق شده و آن بر دو دسته است: برخی از آیات به طور خاص منطبق بر فاطمه عليها السلام و بعضی از آیات به طور عام شامل آن حضرت می شود. به نمونه ای از آن ها اشاره می شود:

۱ - آیات خاص، مانند:

الف - «اصطفاك» در آیهی شریفهی؛ ﴿ان الله اصطفاك و طهرك و اصطفاك على نساء العالمين﴾^(۲).

ب - «نساءنا» در آیهی شریفهی؛ ﴿فقل تعالوا ندع أبناءنا و أبناءكم و نساءنا و نساءكم و أنفسنا و أنفسكم﴾^(۳).

ج - «ذی القربی» در آیهی شریفهی؛ ﴿و ءات ذی القربی حقه﴾^(۴).

د - «ذکر کثیر» در آیهی شریفهی؛ ﴿یا ایها الذین ءامنوا اذکروا الله ذکراً کثیراً﴾^(۵).

۲ - آیات عام، مانند:

۱ - نور الثقلین / ج ۱ / ص ۶۲۶؛ نمونه / ج ۴ / ص ۳۶۴.

۲ - تفسیر صافی / ج ۱ / ص ۲۶۲. ۳ - آل عمران / ۶۱؛ صافی / ج ۱ / ص ۲۶۸.

۴ - اسراء / ۲۶؛ وسائل / ج ۶ / ص ۳۶۶. ۵ - احزاب / ۴۱؛ وسائل الشیعة / ج ۴ / ۱۰۲۲.

- الف - «صالحین» در آیهی شریفه‌ی ﴿... الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشَّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسَنَ أَوْلَادِكَ رَفِيقًا﴾^(۱)
- ب - «شجرة طيبة» در آیهی شریفه‌ی ﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ﴾^(۲)
- ج - «اهل بیت» در آیهی شریفه‌ی ﴿إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يَطَهِّرَكُم تَطْهِيرًا﴾^(۳)
- د - «بحرین» در آیهی شریفه‌ی ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ﴾^(۴)
- ه - «يطعمون» در آیهی شریفه‌ی ﴿وَ يَطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أُسِيرًا﴾^(۵)
- و - «يؤثرون» در آیهی شریفه‌ی ﴿وَ يُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾^(۶)

۱۹۵ - فضیلت حضرت فاطمه علیها السلام

بسیاری از نعمت‌های بهشت در سوره‌ی دهر ذکر شده، ولی از «حور العین» که غالباً در قرآن کریم در عداد نعمت‌های بهشتی آمده، مطلقاً سخنی مطرح نیست. ممکن است این امر به دلیل نزول این سوره در باره‌ی فاطمه‌ی زهرا علیها السلام و همسر و فرزندان‌ش باشد که

۱ - نساء / ۶۹؛ بحار / ج ۲۴ / ص ۳۱. ۲ - ابراهیم / ۲۴؛ تفسیر صافی / ج ۱ / ص ۸۸۶.
۳ - احزاب / ۳۳؛ صافی / ج ۲ / ص ۳۵۱. ۴ - الرّحمن / ۱۹.
۵ - دهر / ۸؛ صافی / ج ۲ / ص ۷۷۰. ۶ - حشر / ۹؛ صافی / ج ۲ / ص ۶۸۴.

به احترام بانوی اسلام ذکری از حور العین به میان نیامده است.^(۱)

۱۹۶ - معنای کوثر

مفسران در تفسیر کوثر و این که کوثر چیست اختلافی عجیب کرده‌اند. اقوالی که در باره‌ی آن ذکر شده بدین شرح است:

خیر کثیر، نه‌ری در بهشت، حوض خاص پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در بهشت یا در محشر، فرزندان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اصحاب و پیروان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تا روز قیامت، علمای امت، قرآن کریم، مقام نبوت، تفسیر قرآن، اسلام، توحید، علم و حکمت، فضایل رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، مقام محمود، نور قلب پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و به طوری که شمارش اقوال به بیش از بیست و شش می‌رسد.

صاحبان دو قول اول، به بعضی از روایات استدلال کرده‌اند، اما مدعیان سایر اقوال هیچ دلیلی ارائه نکرده‌اند به هر حال این که در آخر سوره فرمود: ﴿إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾ با در نظر گرفتن کلمه‌ی «ابترا»، استفاده می‌شود که منظور از کوثر فقط کثرت ذریه است یا این که مراد هم خیر کثیر ایت و هم کثرت ذریه، چیزی که هست کثرت ذریه یکی از مصادیق خیر کثیر است.

در ضمن این سوره یکی از معجزات غیبی قرآن است. چون خداوند بعد از رحلت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برکتی در نسل آن حضرت قرار داد که در همه‌ی عالم هیچ نسلی معادل آن دیده نمی‌شود. آن هم با آن همه سختی‌ها و شکنجه‌ها که بر ذریه‌ی آن جناب آوردند و

۱ - روح المعانی / ج ۲۹ / ص ۱۵۸؛ نمونه / ج ۲۵ / ص ۳۴۸.

گروه گروه از ایشان را کشتند.^(۱)

۱۹۷- فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام مصداق بارز کوثر

«کوثر» به معنای خیر کثیر است. در این زمینه، مفسران مصادیق بسیاری را ذکر کرده‌اند: فخر رازی بیش از ۱۵ مصداق برای آن بیان کرده است. از جمله: نهری است در بهشت یا نعمت‌های بی‌شماری مانند نبوت، پیروزی در جنگ‌ها، علم و دانش و رفعت مقام، که خداوند به پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در دنیا عطا کرده است، ولی بسیاری از علمای شیعه، مصداق بارز این خیر کثیر را در وجود مبارک فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام می‌دانند و آیه‌ی سوم هم‌قرینه و شاهدی بر این معناست. و این سوره پس از وفات قاسم و عبدالله، آخرین فرزندان ذکور پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شد و خداوند برای تسلی خاطر پیامبر که دشمنانش مانند عاص بن وائل به او زخم زبان می‌زدند و او را ابتر می‌خواندند، این سوره را نازل کرد و به حضرت بشارت داد که از نسل دخترت زهرا عَلَيْهَا السَّلَام به تو خیر کثیر و ذریه‌ی فراوان عطا می‌کنیم.

فخر رازی ضمن ذکر اقوال مختلف در تفسیر کوثر، چنین می‌گوید: قول سوم این است که این سوره در ردّ بر کسانی نازل شده است که عدم وجود اولاد را بر پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خرده می‌گرفتند، بنا بر این معنایش این است: خداوند به او نسلی می‌دهد که در طول زمان باقی می‌ماند؛ با این که تعداد زیادی از اهل بیت او را شهید کردند، در عین حال جهان پر از آن‌هاست و این، در حالی است که از بنی امیه شخص قابل ذکری در دنیا نمانده است. پس بنگر که چقدر از علمای بزرگ در میان آن‌هاست. مانند: باقر، صادق، رضا و نفس زکیه و ...^(۲)

۲- تفسیر کبیر / ج ۳۲ / ص ۱۲۴.

۱- المیزان / ج ۲۰ / ص ۳۷۱.

۱۹۸- کتمان کنندگان فضایل اهل بیت علیهم السلام

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ﴾^(۱)

گرچه شأن نزول آیه یهودیانی است که بشارات تورات و کتب انبیا را بر بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و بیان صفات او کتمان کرده و گفتند: آن پیامبر موعود از بنی اسرائیل است و هنوز نیامده است، ولی مورد مخصّص نیست و عمومیت آیه به حال خود باقی است و شامل همه‌ی کتمان کنندگان احکام الهی می‌شود. بنا بر این، کسانی که فضایل اهل بیت علیهم السلام امیر المؤمنین و صدیقه‌ی طاهره علیها السلام و سایر ائمه‌ی طاهرین علیهم السلام را که در قرآن کریم تصریحاً یا تلویحاً بیان شده است، کتمان کردند و آیات قرآن را به نحو دیگری تفسیر و تأویل کردند، مشمول این آیه هستند.^(۲)

۱۹۹- عظمت اهل بیت علیهم السلام در ماجرای مباحله

﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾^(۳)

الف - مرحوم علامه طباطبائی رحمته الله می‌گوید: جریان مباحله را پنجاه و یک نفر از صحابه به اتفاق نقل کردند.^(۴)

ب - قاضی نور الله شوشتری نیز نام شصت نفر از بزرگان اهل سنت را آورده است که

۱- بقره / ۱۷۴. ۲- أطیب البیان / ج ۲ / ص ۳۰۳.

۳- آل عمران / ۶۱. ۴- المیزان / ج ۳ / ص ۵۷.

همگی گفته‌اند این آیه‌ی شریفه در عظمت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اهل بیت اوست. (۱)

ج - زمخشری گوید: این آیه‌ی شریفه، قویترین دلیلی است که فضیلت اهل کساء را ثابت می‌کند. قابل توجه این که کلمات «أبناءنا» و «نساءنا» و «أنفسنا» به صورت جمع ذکر شده، با این که افراد مخصوصی از آن اراده شده است و سرّ جمع بستن هر سه لفظ تعظیم و تکریم از جانب خداوند متعال است، تا دیگران نام این انوار مقدسه را بدون تعظیم و یاد نکنند. (۲)

۲۰۰ - مفسران حقیقی قرآن

از سویی قرآن کریم در باره‌ی اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾. (۳) از این آیه استفاده می‌شود که اهل بیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دارای طهارت روحی و نفسانی هستند. از سوی دیگر، خداوند متعال می‌فرماید: قرآن کریم را جز مطهرون (پاکان) نمی‌فهمند؛ ﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾. (۴) در نتیجه اثبات می‌شود که اهل بیت پیامبر عَلَيْهِمُ السَّلَام که دارای طهارت روح و جان هستند، دارای حق تماس با قرآن از نظر تبیین معارف‌اند. (۵)

۱ - احقاق الحق / ج ۳ / ص ۴۶.

۲ - کشف / ج ۱ / ص ۱۹۳؛ تفسیر اثنی عشری / ج ۲ / ص ۱۳۱.

۳ - احزاب / ۳۳. ۴ - واقعه / ۷۷ - ۷۹.

۵ - المیزان / ج ۷ / ص ۴۴.

۲۰۱- تمسک به ثقلین تنها راه نجات

﴿واعتصموا بحبل الله جميعاً﴾^(۱)

در امور مادی اگر انسان بخواهد از قعر چاه طبیعت نجات پیدا کند، راهش آن است که به ریسمان محکمی توسل بجوید که یک طرف ریسمان آن به دست او و سمت دیگرش به طرف بالا آویزان باشد.

در امور معنوی نیز برای نجات از چاه تاریک هوا و هوس و غرایز حیوانی لازم است انسان به ریسمان محکمی تمسک بجوید تا بتواند از این طریق خطرناک عبور کند. در روایات اسلامی آن ریسمان محکم که می تواند انسان را نجات دهد، قرآن کریم و عترت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله معرفی شده است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله تعالى حبل ممدود من السماء إلى الأرض و عترتي أهل بيتي»^(۲).

۲۰۲- اهمیت محبت به اهل بیت علیهم السلام

﴿قل لا أسئلكم عليه أجراً إلا المودة في القربى﴾^(۳)

زمخشری و فخر رازی در ذیل آیهی فوق، حدیث مفصلی را نقل کرده اند که به روشنی مقام و منزلت محمد و آل محمد و اهمیت محبت به آنان را بیان می کند. به متن روایت توجه فرمایید:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس با محبت آل محمد بمیرد، شهید از دنیا رفته و

۲- تفسیر کبیر / ج ۸ / ص ۱۷۳.

۱- آل عمران / ۱۰۳.

۳- شوری / ۲۳.

آمرزیده است و نیز با توبه و ایمان کامل از دنیا رفته است. فرشته‌ی مرگ به او بشارت به بهشت می‌دهد، سپس او را با احترام به بهشت می‌برند و از قبر او دری به سوی بهشت گشوده می‌شود و قبر او زیارتگاه فرشتگان رحمت قرار می‌گیرد و بر سنت و جماعت از دنیا رفته است، و اگر کسی با عداوت آل محمد علیهم‌السلام از دنیا برود، کافر از دنیا رفته و در روز قیامت مأیوس از رحمت الهی است و بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد؛

«من مات علی حب آل محمد علیهم‌السلام مات شهیداً، مغفوراً له، مات تائباً، مات مؤمناً، مستکمل الايمان بشره ملك الموت بالجنة يزف إلى الجنة كما تزف العروس إلى زوجها. فتح له في قبره بابان إلى الجنة، جعل قبره مزار ملكة الرحمة، مات على السنة و الجماعة. ألا و من مات على بغض آل محمد جاء يوم القيمة مكتوب من عينيه آيس من رحمة الله، مات كافراً، لم يشم رائحة الجنة.»

جالب این که فخر رازی بعد از نقل حدیث می‌گوید: آل محمد کسانی هستند که بازگشت امرشان به اوست. کسانی که ارتباطشان محکمتر و کاملتر باشد، آل محمد محسوب می‌شوند و چون فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم‌السلام محکمترین پیوند را با رسول خدا داشتند و این از مسلمات و مستفاد از احادیث متواتر است، بنا بر این لازم است که آن‌ها را آل پیامبر بدانیم.^(۱)

۲۰۳- محبت به اهل بیت وسیله‌ی هدایت

در بسیاری از آیات قرآن کریم می‌خوانیم که انبیا با صراحت اعلام می‌کنند که ما هیچ اجر

۱- تفسیر کبیر / ج ۲۷ / ص ۱۶۵؛ کشاف / ج ۴ / ص ۲۲۰.

۱۸۰ هزار و یک نکته

و مزدی از هیچ کس نمی‌خواهیم و این معنا در باره‌ی پیامبر ﷺ با سه تعبیر ذکر شده است:

الف - من هیچ‌گونه پاداشی از شما مطالبه نمی‌کنم، تنها پاداش من این است که کسانی از شما راهی به سوی پروردگارشان برگزینند؛ ﴿قُلْ مَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مِنْ شَاءِ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَيَّ رَبُّهُ سَبِيلًا﴾ (۱)

ب - من از شما پاداشی نمی‌طلبم مگر دوستی بستگانم؛ ﴿قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾ (۲)

ج - بگو پاداشی را که از شما خواستم، تنها به سود شما است، اجر و مزد من تنها بر خداوند است؛ ﴿قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ﴾ (۳)

از ضمیمه کردن این سه تعبیر به یکدیگر، چنین نتیجه می‌گیریم که اگر اجر رسالت پیامبر اسلام ﷺ مودت ذی‌القربی شمرده شده است، این مودت از یکسو به سود خود مؤمنان است، نه به سود پیامبر، و از سوی دیگر این محبت وسیله‌ای است برای هدایت یافتن به راه خدا. (۴)

۲۰۴ - ستارگان هدایت

﴿وعلامات و بالنجم هم یهتدون﴾ (۵)

آن گونه که برای سفرهای دریایی و صحرائی که در عمر انسان‌ها اندک پیش می‌آید،

۱ - فرقان / ۵۷. ۲ - شوری / ۲۳.
۳ - سبأ / ۴۷. ۴ - نمونه / ج ۱۵ / ص ۱۳۷.
۵ - نحل / ۱۶.

خداوند راهنما قرار داده است، آیا می‌توان پذیرفت که برای حرکت همیشگی انسان‌ها و کم‌نشدنشان در مسیر حق، راهنما قرار نداده باشد؟
در احادیث آمده است که مراد از ستارگان هدایت‌کننده، رهبران معصوم و اولیای خدا هستند.^(۱)

۲۰۵- فضیلت نعمت ولایت بر ثروت

﴿قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلِيفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ﴾^(۲)
حضرت رضا علیه السلام می‌فرماید: نعمت ولایت محمد و آل محمد بهتر از چیزهایی است که دنیاپرستان جمع می‌کنند؛ «بولاية محمد و آل محمد عليهم السلام هو خير مما يجمع هؤلاء من دنياهم».^(۳)

۲۰۶- نعمت ولایت

﴿ثم لتسئلنَّ يومئذٍ عن النِّعَمِ﴾^(۴)

ابو حنیفه از امام صادق علیه السلام در باره‌ی تفسیر آیه سؤال کرد، امام سؤال را به او برگرداند و فرمود: نعیم به عقیده‌ی تو چیست؟ عرض کرد غذا و طعام و آب خنک. فرمود: اگر خدا بخواهد تو را روز قیامت در پیشگاهش ننگه دارد تا از هر لقمه‌ای که خورده‌ای و هر جرعه‌ای که نوشیده‌ای از تو سؤال کند، باید بسیار در آنجا بایستی.
عرض کرد: پس مراد از نعیم چیست؟ فرمود: ما اهل بیت هستیم که خداوند به

۲- یونس / ۵۸

۱- نور / ج ۳ / ص ۳۴۸

۴- تکوین / ۸

۳- نور الثقلین / ج ۲ / ص ۳۰۸

وجود ما به بندگانش نعمت داده و برادر خود ساخته بعد از آن که دشمن یکدیگر بودند و به وسیله‌ی ما آن‌ها را به اسلام هدایت کرده است.^(۱)

۲۰۷- سؤال از نعمت ولایت

﴿ثم لتسئلنّ يومئذ عن النّعيم﴾

خداوند بزرگتر و کریمتر از آن است که به بندگانش نعمت دهد و سپس از آن‌ها بازخواست کند. خداوند نعمت ولایت محمد و آل محمد را از آن‌ها سؤال می‌کند؛ «انّ الله عزّوجلّ اكرم و أجلّ من أنّ يطعمکم طعاماً فسیوغموه ثمّ یسئلکم عنه و لکن یسئلکم عما أنعم به علیکم بمحمد و آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ».^(۲)

۲۰۸- محبت به اهل بیت مایه‌ی ایمنی از عذاب

﴿من جاء بالحسنة فله خیر منها و هم من فزع يومئذ امنون﴾^(۳)

امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: یکی از یاران حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام به نام ابو عبدالله جدلی خدمتش آمد. امام فرمود: آیا از معنای این سخن خدا ﴿من جاء بالحسنة﴾ به تو خبر دهم؟ وی عرض کرد: آری! فدایت شوم ای امیر مؤمنان. حضرت فرمود: «الحسنة معرفة الولاية و حبنا أهل البيت و السيئة انكار الولاية و بغضنا أهل البيت»؛ حسنه، شناخت ولایت و دوستی ما اهل بیت است و سیئه، انکار ولایت و دشمنی ما اهل بیت.^(۴)

۱ - نور الثقلین / ج ۵ / ص ۶۶۳.

۲ - نور الثقلین / ج ۵ / ص ۶۶۲.

۳ - نمل / ۸۹.

۴ - نور الثقلین / ج ۴ / ص ۱۰۴.

۲۰۹- اذیت کردن اهل بیت پیامبر ﷺ موجب دوری از رحمت الهی از نظر قرآن کریم کسانی که خدا و پیامبر را اذیت و آزار دهند، از رحمت الهی دور هستند؛ ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾^(۱) در حدیث می‌خوانیم که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «من آذى فاطمة فقد آذانى و من آذانى فقد آذى الله». بنا بر این، کسانی که در صدر اسلام حضرت فاطمه عليها السلام را اذیت و آزار دادند، از رحمت الهی دور هستند.



۲۱۰- دلیل بر خلافت حضرت علی عليه السلام

﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعِ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾^(۲)

نقل شده است که مأمون به حضرت رضا عليه السلام گفت: دلیل بر خلافت جدت علی ابن ابی طالب چیست؟ حضرت آیهی فوق را قرائت فرمودند. مأمون گفت: اگر «نساءنا» نبود؟ فرمود: اگر «أبنائنا» نبود.

توضیح این که: مراد از آیهی فوق آن است که خداوند در این آیه، نفس علی عليه السلام را مانند نفس پیغمبر قرار داده است. او شایسته‌ترین فرد برای خلافت رسول الله است. مأمون با گفتن این که اگر «نساءنا» نباشد، خواست سخن حضرت را نقض کند که با توجه

به کلمه‌ی «نساءنا» و قرینه‌ی تقابل، مراد از «أنفسنا» مردها هستند. بنا بر این، فضیلتی برای علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نیست.

حضرت سخن او را با وجود کلمه‌ی «أبناءنا» رد کرد و فهماند که اگر منظور از «أنفسنا» مردها بود، ذکر «أبناءنا» جایز نبود و جا نداشت. زیرا در این صورت «أبناءنا» هم مشمول «أنفسنا» بود.^(۱)

۲۱۱- علی عَلَيْهِ السَّلَامُ جان پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

تردید نیست که حضرت رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ افضل انبیاست. آیه‌ی شریفه‌ی ﴿... أنفسنا و أنفسکم ...﴾^(۲) دلالت می‌کند که حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نفس پیامبر است، و چون پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از عموم انبیا افضل است، بنا بر این حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ از همه‌ی پیامبران برتر است. در این زمینه حدیث دل نشین زیر را با دقت بخوانید:

قال رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «من أراد أن ينظر إلى آدم في علمه و إلى نوح في تقواه و إلى إبراهيم في حلمه و إلى موسى في هيئته و إلى عيسى في عبادته، فليتنظر إلى علي ابن ابي طالب».^(۳)

۲۱۲- علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بزرگترین آیت الهی

﴿لقد رأى من آيات ربه الكبرى﴾^(۴)

آیه‌ی فوق دلالت دارد که پیامبر در شب معراج، آیات بزرگ الهی را مشاهده کرد. پس، با

۱- المیزان / ج ۳ / ص ۲۳۰.

۲- آل عمران / ۶۱.

۳- بحار الانوار / ج ۳۹ / ص ۳۹.

۴- نجم / ۱۸.

توجه به سخن حضرت علی عليه السلام که می‌فرماید: برای خداوند نشانه‌ای بزرگتر از من نیست؛ «مالله عزوجل آیه هی اکبر منی»،^(۱) روشن می‌شود که در معراج پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یکی از آیات بزرگی را که دید، وجود مقدس حضرت علی عليه السلام بود.

پیامبر می‌فرماید: در شب معراج جبرئیل به من گفت: برادرت کجاست؟ گفتم: او را در زمین خلیفه خود قرار دادم. جبرئیل گفت: از خدا بخواه نزد تو بیاید. آنگاه من از خداوند خواستم و ناگهان تمثال علی عليه السلام را در آسمان‌ها مشاهده کردم؛ «فلیلة أسری بی الی السماء، قال جبرئیل: این أخوک؟ فقلت: خلقتہ ورائی. قال: أدع الله فلیأتک به، فدعوت الله و اذا بمثالك معی».^(۲)

۲۱۳ - علی عليه السلام شاهد رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله

﴿قل کفی بالله شهیداً بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب﴾^(۳)

قرآن کریم در باره‌ی گواهی و شهادت به رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خداوند و کسی را معرفی می‌کند که در نزد او «علم الکتاب» است، و از کسی که تخت ملکه‌ی سبا را در کمترین مدت نزد سلیمان آورد، با وصف ﴿من عنده علم الکتاب﴾ تعبیر می‌کند.

ابو سعید خدری می‌گوید: از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از معنای ﴿الذی عنده علم من الکتاب﴾ که در داستان سلیمان آمده، سؤال کردم، حضرت فرمود: او وصی برادرم سلیمان بود. عرض کردم: ﴿و من عنده علم الکتاب﴾ از چه کسی سخن می‌گوید؟ فرمود: «ذاك أخی علی ابن ابی طالب»؛ او برادرم علی بن ابی طالب است.

۱ - نور الثقلین / ج ۵ / ص ۱۵۸. ۲ - نور الثقلین / ج ۵ / ص ۱۵۸.

۳ - رعد / ۴۳.

توجه به تفاوت «علم من الكتاب» که علم جزئی را می‌گوید. چون کلمه‌ی «من» دلالت بر تبعیض می‌کند و «علم الكتاب» مصدر مضاف و مفید عموم است و علم کلی را بیان می‌کند، روشن می‌سازد که تفاوت میان اصف بن برخیا و حضرت علی علیه السلام چه مقدار تفاوت است. (۱)

۲۱۴- پذیرفتن ولایت علی علیه السلام نشانه‌ی حزب الله

﴿و من يتولّ الله و رسوله و الذين آمنوا فانّ حزب الله هم الغالبون﴾ (۲)

منظور از تولّی در آیه‌ی شریفه محبت و دوستی نیست، بلکه همان پذیرفتن ولایت و حکومت خدا و رسولش و ایمان آوردن است. سؤال: آیا مقصود از ﴿الَّذِينَ آمَنُوا﴾ مطلق مؤمنان است یا شخص خاص؟ با توجه به آیه‌ی قبل که این آیه عطف بر آن است؛ ﴿انّما وليكم الله و رسوله و الذين آمنوا يقيمون الصلوة و يؤتون الزكوة و هم راعون﴾ روشن می‌شود که منظور از ﴿الَّذِينَ آمَنُوا﴾ حضرت علی علیه السلام است. زیرا فریقین آیه‌ی ﴿انّما وليكم الله﴾ را در باره‌ی علی علیه السلام می‌دانند که در حال رکوع انفاق کرد. بنا بر این، مقصود از ﴿الَّذِينَ آمَنُوا﴾ در این آیه نیز امیر المؤمنین علیه السلام است.

در روایت بسیار جالبی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است: «من أحبّ أن یركب سفينة التّجارة و یستمسک بالعروة الوثقی و یعتصم بحبل الله المتین، فلیوال علیاً بعدی و لیعاد عدوه ولیاتمّ بالهداة من ولده، فانّهم خلفائی و أوصیائی حزبه‌م حزبی و حزبی حزب الله و حزب أعدائهم حزب الشیطان». (۳)

۱ - نمونه / ج ۱۵ / ص ۴۷۳؛ احقاق الحق / ج ۳ / ص ۲۸۰.

۲ - مائده / ۵۶. ۳ - بحار / ج ۲۳ / ص ۱۴۴.

۲۱۵- حضرت علی علیه السلام و آزادی دین و مردم از قید اسارت

همان طوری که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مردم را از قید اسارت نجات داد؛ ﴿... و یضع عنهم إصرهم و الأغلال الّتی كانت علیهم ...﴾^(۱) حضرت علی علیه السلام نیز مردم را از قید اسارت و بندگی آزاد کرد؛ «واعتقتکم من ربق الضلال و حلق الضییم»^(۲) چه این که آن حضرت دین الهی را نیز از قید اسارت دنیا طلبان آزاد کرد؛ «فانّ هذا الدّین قد کان أسیراً فی أیدی الأشرار یعمل فیہ بالهوی و تطلب به الدّنیاء»^(۳)

۲۱۶- حضرت علی علیه السلام و انفاق در حال نماز

﴿انّما ولیکم الله و رسوله و الّذین ءامنوا و الّذین یقیمون الصّلوة و

یؤتون الزّکوة و هم راکعون﴾^(۴)

در شأن نزول آیهی شریفه آمده است: سائلی وارد مسجد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شد و از مردم درخواست کمک کرد. کسی چیزی به او نداد. علی علیه السلام به او اشاره کرد و در حالی که به نماز مشغول بود، در حال رکوع انگشتر خود را به وی بخشید. در تکریم این بخشش، آیهی فوق نازل شد.

ماجرای فوق را ده نفر از اصحاب مانند ابن عباس، عمار، جابر بن عبد الله، ابوذر، انس بن مالک، بلال و ... نقل کرده اند و شیعه و سنی در این شأن نزول اتفاق دارند. عمار یاسر گوید: پس از انفاق انگشتر در نماز و نزول این آیه بود که رسول اکرم فرمود: «من کنت مولاہ فعلیّ مولاہ»، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در غدیر خم برای بیان مقام علی علیه السلام این

۲- نهج البلاغه / خطبه ۱۵۸.

۱- اعراف / ۱۵۷.

۴- مائده / ۵۵.

۳- نهج البلاغه / نامه ۵۳.

آیه را تلاوت فرمود و خود علی علیه السلام برای حقانیت خویش بارها این آیه را تلاوت می کرد. (۱)

۲۱۷- شجاعت حضرت علی علیه السلام

﴿يا أيها الذين آمنوا إذا لقيتم الذين كفروا زحفاً فلا تولوهم الأدبار﴾ (۲)
هنگام نبرد با کفار به آن‌ها پشت نکنید. حضرت علی علیه السلام می فرماید: من هرگز در جنگ فرار نکردم و هیچ انسانی با من به مبارزه برنخواست، مگر این که زمین را از خون او سیراب کردم؛ قال علی علیه السلام: «... فأنى لم أفر من الزحف قطّ و لم يبارزنى أحد الاّ سقيت الأرض من دمه». (۳)

فداکاری و ایثار حضرت علی علیه السلام

﴿و من الناس من يشرى نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رؤف بالعباد﴾ (۴)
۲۱۸- ابن ابی الحدید که از علمای قرن هفتم اهل سنت است، می گوید که تمام مفسران گفته اند: این آیه در باره ی علی ابن ابی طالب نازل شده است که در لیلۃ المبیّت در بستر رسول اکرم صلی الله علیه و آله خوابید و این موضوع در حدیثی از تواتر است که جز کافر یا دیوانه آن را انکار نمی کند. (۵)

۲۱۹- در غایة المرام بیست حدیث که نه حدیث آن از طرق عامه و یازده حدیث آن از

۱- نور / ج ۳ / ص ۱۱۷. ۲- انفال / ۱۵.

۳- نور الثقلین / ج ۲ / ص ۱۳۹. ۴- بقره / ۲۰۷.

۵- شرح نهج البلاغه / ج ۱۳ / ص ۲۶۲.

طرق خاصه است. روایت می‌کند که این آیه در شأن امیر المؤمنین علیه السلام در لیلۃ المبیّت یعنی شبی که در جای پیامبر صلی الله علیه و آله خوابید و پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت فرمود، نازل شده است و این مطلب را عموم مفسران عامه و خاصه در ذیل آیه‌ی شریفه ذکر کرده‌اند.^(۱)

۲۲۰ - اینارگری حضرت علی علیه السلام در شبی که در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله در بستر خوابید، نهایت تسلیم بودن ایشان را در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله می‌رساند. زیرا وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله هجرت خود را بیان کرد، علی علیه السلام گفت: «الان طالب الموت» و خطیب خوارزمی که یکی از مشاهیر اهل سنت است، در کتاب مناقب خود آورده است که جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد، در حالی که بسیار خوشحال و شادمان بود. پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: تو را امروز بسیار شادمان می‌بینم. جبرئیل گفت: «و کیف لا أكون كذلك و قد قرّت عینی بما أكرم الله به أخاك و وصيك و ابن عمك ... باهی الله سبحانه و تعالی بعبادته البارحة ملئکته و حملة عرشه».^(۲)

۲۲۱ - اگر علی علیه السلام که در لیلۃ المبیّت به جای پیامبر صلی الله علیه و آله خوابید، سزاوار است که به جای پیامبر صلی الله علیه و آله هم به محراب و به منبر رود و جز او کسی لایق نیست پای بر مهر نبوت نهد و چون به منبر صاحب نبوت رسد، منبر به او بنازد و محراب به او ببالد. اگر عبادت کرد «لله» و اگر نان داد و اطعام کرد «لوجه الله» و اگر جان داد «ابتغاء مرضات الله» است.^(۳)

۲۲۲ - این آیه یکی از بزرگترین فضایل حضرت علی علیه السلام است که در اکثر کتاب‌های اسلامی آمده و به قدری چشمگیر است که معاویه دشمن سر سخت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله

۱ - اطیب البیان / ج ۲ / ص ۳۸۶. ۲ - منهج الصادقین / ج ۱ / ص ۴۴۸.

۳ - ابوالفتح / ج ۱ / ص ۳۴۳.

چنان از این فضیلت ناراحت شده بود که سمره بن جندب را با چهارصد هزار درهم تطمیع کرد که آن را در باره‌ی عبد الرحمن بن ملجم با حدیث مجعولی معرفی کند و آن منافق جنایت پیشه نیز چنین کرد ولی همان طور که انتظار می‌رفت، حتی یک نفر آن حدیث مجعول را از او نپذیرفت. (۱)

۲۲۳- در این آیه‌ی شریفه فروشنده انسان و خریدار خداوند و متاع جان و بهای معامله خشنودی پروردگار ذکر شده است و با آیات دیگری که تجارت مردم را با خداوند ذکر می‌کند، بسیار تفاوت دارد. بهای معامله در آن‌ها بهشت و نجات از دوزخ است، ولی این دسته در برابر جانبازی خود، نه نظر به بهشت دارند و نه ترسی از دوزخ (اگر چه هر دو مهم است)، بلکه تمام توجه آنان، جلب خشنودی پروردگار است و شاید به همین جهت است که آیه‌ی شریفه با کلمه‌ی «من» تبعیضیه ﴿وَمِنَ النَّاسِ﴾ شروع می‌شود؛ یعنی تنها بعضی از مردم قادر به این کار فوق العاده هستند.

۲۲۴- ایثار حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ

﴿وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ (۲)

شخصی خدمت پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد و عرض کرد: گرسنه‌ام، حضرت فرمودند: از منزل برای او غذایی بیاورند، ولی در منزل حضرت غذا نبود. فرمود: چه کسی امشب این مرد را مهمان می‌کند؟ حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: من حاضر از او پذیرایی می‌کنم. آنگاه او را به منزل برد و به فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ فرمود: چه چیز نزد توست؟ فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ جواب داد: فقط به اندازه‌ی مهمان غذا هست. حضرت فرمود: چراغ را خاموش کنید تا این که مهمان غذا را

تناول کند.

صبح که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از ماجرا آگاه شد، آیهی فوق نازل شد؛ «جاء رجل إلى النبي فشكى إليه الجوع فبعث رسول الله إلى بيوت أزواجه فقلن ما عندنا إلا الماء، فقال رسول الله: من لهذا الرجل الليلة؟ فقال علي ابن ابى طالب عَلِيٌّ: انا له يا رسول الله و أتى فاطمة عَلِيَّة فقال لها: ما عندك يا ابنة رسول الله؟ فقالت: ما عندنا إلا قوت العشيّة، لكن نؤثر ضيفنا. فقال عَلِيٌّ: يا ابنة محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نومي الصبية و أطفئي المصباح، فلما أصبح غداً على رسول الله فأخبره الخبر، فلم يبرح حتى أنزل الله عزّوجل: ﴿و يُوَثِّرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ ...﴾ (۱)

۲۲۵- رضایت خداوند از شیعیان حضرت علی عَلِيٌّ

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا و عملوا الصّٰلِحٰتِ أُولٰٓئِكَ هُم خَيْر البریة﴾ (۲)

ابن عباس می گوید: هنگامی که آیهی شریفهی فوق نازل شد، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به علی عَلِيٌّ فرمود: منظور از این آیهی، تو و شیعیانت هستی که در روز قیامت وارد عرصهی محشر می شوید، در حالی که هم شما از خدا راضی هستید هم خدا از شما راضی است و دشمنت خشمگین وارد محشر می شود و به زور به جهنّم می رود؛ «هو أنت و شیعتك تاتي أنت و شیعتك يوم القيامة راضيين مرضيين و يأتي عدوك غضباناً مقمحين» (۳)

۱ - نور الثقلین / ج ۵ / ص ۲۸۶.

۲ - بینه / ۸.

۳ - شواهد التنزیل / ج ۲ / ص ۳۵۷.

۲۲۶- محبت علی علیه السلام در دل های مؤمنان

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾^(۱)

پیامبر اکرم به علی علیه السلام فرمود: بگو خداوند! برای من عهدی نزد خودت قرار ده و در دل های مؤمنان مودت مرا بیفکن، در این هنگام آیهی فوق نازل شد؛ «قل اللهم اجعل لی عندك عهداً واجعل لی فی قلوب مؤمنین مودّة، فأنزل الله تعالی: ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا...﴾^(۲)

۲۲۷- درجات محبت به علی علیه السلام

﴿بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ * قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ﴾

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس سورهی توحید را یک مرتبه بخواند، گویا یک سوم قرآن را خوانده است و هر کس دو مرتبه بخواند، گویا دو سوم قرآن و هر کس سه مرتبه بخواند، گویا تمام قرآن را قرائت کرده است؛ قال رسول الله: «من قرأ قل هو الله أحد مرّة فکأنّما قرأ ثلث القرآن و من قرأها مرّتين فکأنّما قرأ ثلثی القرآن و من قرأها ثلاث مرّات فکأنّما قرأ القرآن کلّه»^(۳)

آنگاه در حدیث دیگری، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله محبت به علی علیه السلام را به سورهی توحید تشبیه کرد و فرمود: ای علی! مثل تو مانند سورهی توحید است، هر کس تو را تنها در قلب دوست بدارد، گویا یک سوم قرآن را قرائت کرده و هر کس تو را به قلب دوست بدارد و از نظر زبانی کمک کند، گویا دو سوم قرآن و هر کس تو را به قلب دوست بدارد و از نظر زبان و دست

۲- نور الثقلین / ج ۳ / ص ۳۶۳.

۱- مریم / ۹۶.

۳- نور الثقلین / ج ۵ / ص ۷۰۲.

کمک کند، گویا تمام قرآن را قرائت کرده است؛ قال رسول الله: «يا علي! مثلك مثل قل هو الله أحد، من أحبك بقلبه فكأنما قرأ ثلث القرآن و من أحبك بقلبه و أعانك بلسانه فكأنما قرأ ثلثي القرآن و من أحبك بقلبه و أعانك بلسانه و نصرک بيده فكأنما قرأ القرآن كله»^(۱).

۲۲۸- ولایت علی عليه السلام و نبأ عظیم

﴿عمّ يتساءلون * عن النبا العظيم﴾^(۲)

روز جنگ صفین مردی از لشکر شام وارد میدان شد و سوره‌ی مبارکه‌ی ﴿عمّ يتساءلون﴾ را تلاوت کرد. حضرت علی عليه السلام شخصاً به میدان او آمد و فرمود: «أتعرف النبا العظيم الذي هم فيه مختلفون؟»؛ آیا می‌دانی نبأ عظیمی که مردم در آن اختلاف دارند، چیست؟ آن مرد در جواب گفت: نه نمی‌دانم. امام فرمود: «أنا و الله النبا العظيم الذي فيه اختلفتم و علی و لایته تنازعتم و عن ولایتی رجعتم بعد ما قبلتم ... و يوم القيمة تعلمون ما علمتم.»؛ نبأ عظیم من هستم که در باره‌ی آن اختلاف دارید و در ولایت او به نزاع برخاسته‌اید، شما از ولایت من بازگشتید، بعد از آن که پذیرفتید و در قیامت بار دیگر آن چه را که قبلاً در این زمینه دانسته‌اید، خواهید دانست. گفتنی است منظور از نبأ عظیم به دلیل سیاق آیات این سوره، قیامت است و این که در حدیث به ولایت امیر المؤمنین عليه السلام تفسیر شده است، جزو بطن آیه‌ی شریفه است.^(۳)

۱- نور الثقلین / ج ۵ / ص ۷۰۱. ۲- نبأ / ۱ - ۲.

۳- نمونه / ج ۲۶ / ص ۱۰؛ برهان / ج ۴ / ص ۴۲۰.

امام حسین علیه السلام

- ✓ امام حسین علیه السلام و ترس از خدا
- ✓ امام حسین علیه السلام و امر به معروف و نهی از منکر
- ✓ انفاق و ایثار امام حسین علیه السلام

* * *

امام مهدی علیه السلام

- ✓ بقای حضرت مهدی علیه السلام
- ✓ اولیای الهی منتظران حضرت مهدی علیه السلام
- ✓ پیروزی اسلام و حکومت حضرت مهدی علیه السلام
- ✓ لطف امام علیه السلام نسبت به شیعیان



۲۲۹- امام حسین علیه السلام و ترس از خدا

قرآن کریم در وصف انبیای الهی می‌گوید: پیامبران پیشین کسانی بودند که تبلیغ رسالت‌های الهی می‌کردند و تنها از او می‌ترسیدند و از هیچ کس جز خدا نمی‌ترسیدند؛ ﴿الَّذِينَ يَبْلُغُونَ رَسُولَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ﴾^(۱) امام حسین علیه السلام نیز دارای این دو خصیصه‌ی برجسته است:

۱ - تنها از خداوند می‌ترسید. در دعای عرفه می‌گوید: «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي أَخْشَاكَ كَأَنِّي أُرَاكَ».

۲ - از غیر خداوند نمی‌ترسید، از این رو می‌فرماید: اگر در دنیا هیچ پناهگاهی نداشته باشم و کسی مرا حمایت نکند، من با یزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد؛ «لو لم يكن لي ملجأ و لا مأوى لما بايعت يزید بن معاوية».

۲۳۰- امام حسین علیه السلام و امر به معروف و نهی از منکر

قرآن کریم می‌فرماید: شما بهترین امت هستید، در صورتی که امر به معروف و نهی از منکر کنید؛ ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾^(۲) امام حسین علیه السلام نیز در هدف از قیام و نهضت خود می‌فرماید: من برای

احیای امر به معروف و نهی از منکر خروج کردم؛ «إتّما خرجت لطلب الإصلاح فی أُمَّة جدّی محمد ﷺ أُرید أن أمر بالمعروف و أنهی عن المنکر»^(۱).

۲۳۱- امام حسین علیه السلام و طلب عزّت

قرآن کریم می‌فرماید: هر کس خواهان عزّت است، عزّت در پرتو ایمان و عمل صالح است؛ ﴿من كان يريد العزّة فلله العزّة جميعاً إليه يصعد الكلم الطيب و العمل الصالح يرفعه﴾^(۲). امام حسین علیه السلام در قیام خود در کربلا طالب عزّت بود؛ «هیئات منّا الذلّة».

۲۳۲- انفاق و ایثار امام حسین علیه السلام

﴿لن تنالوا البرّ حتّی تنفقوا ممّا تحبّون﴾^(۳)

به مقام ابرار نایل نمی‌شوید، مگر با انفاق برخی از چیزهایی را دوست می‌دارید. امام حسین علیه السلام در روز عاشورا تمام آنچه را که در اختیار داشت و همه آن‌ها محبوب او بود، در راه خداوند انفاق کرد.

۲۳۳- امام حسین علیه السلام صاحب نفس مطمئنّه

﴿يا أَيُّها النَّفسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارجعی إلی ربّک راضیة مرضیة * فادخلی فی

عبادی * و ادخلی جنّتی﴾^(۴)

امام صادق علیه السلام فرمودند: «اقرؤا سورة الفجر فی فرائضکم و نوافلکم فانّها سورة الحسین بن علی علیه السلام فقال له: أبو أسامة و كان حاضر المجلس و کیف صارت

۲- فاطر / ۱۰.

۱- نفس الهموم / ص ۴۵.

۴- فجر / ۲۷ - ۳۰.

۳- آل عمران / ۹۲.

هذه السورة للحسين عليه السلام خاصة؟ فقال: ألا تسمع إلى قوله تعالى: ﴿يا أيُّهَا النَّفْسُ الْمَطْمَئِنَّةُ﴾ الآية إنما تعنى الحسين عليه السلام فهو ذوا النفس المطمئنة الراضية المرضية و أصحابه من آل محمد صلى الله عليه وآله؛^(۱) سورهی مبارکهی فجر را در نمازهای واجب و مستحب بخوانید. زیرا این سورهی مبارکه در شأن امام حسین عليه السلام است. شخصی علت آن را جو یا شد، حضرت در پاسخ فرمودند: به دلیل آن که امام حسین عليه السلام صاحب نفس مطمئنة بود که خداوند از او راضی و او از خداوند راضی بود و یکی از مصادیق بارز این آیهی شریفه امام حسین عليه السلام است.



۲۳۴- بقای حضرت مهدی عليه السلام

﴿ما ننسخ من آية أو ننسها نأت بخير منها أو مثلها ألم تعلم أن الله

على كل شيء قدير﴾^(۲)

مقصود از آیه، اعم از آیهی تشریحی و حکم الهی و آیهی تکوینی است که شامل انبیا و معصومین عليهم السلام می شود. بنا بر این، معنای آیهی فوق این است که ما هر حکمی را نسخ کنیم هر پیامبر و امام معصومی مدتش منقضی شد، خداوند حکم دیگر یا نبی دیگر یا

۱- برهان / ج ۴ / ص ۴۶۱؛ بحار / ج ۲۴ / ص ۹۳.

۲- بقره / ۱۰۶.

وصی دیگری رامی آورد.

پس، از این آیهی شریفه می توان بقای وجود حضرت بقیة الله الأعظم علیه السلام را استفاده کرد. زیرا به نص قرآن، دین اسلام تا قیامت باقی است و به نص اخبار وارده از رسول اکرم صلی الله علیه و آله اوصیای او منحصر به دوازده نفرند و یازده نفر از آنها در دنیا رحلت کرده اند. از این رو، لازم است وصی دوازدهم باقی باشد، و گرنه جمله ﴿نأت بخیر منها أو مثلها﴾ صادق نخواهد بود.

جالب این که در این زمینه امام صادق علیه السلام می فرماید: «ما نمیت من امام أو نفسه ذکرة نأت بخیر منه من صلبه مثله»^(۱).

۲۳۵- اولیای الهی منتظران حقیقی حضرت مهدی علیه السلام

امیر المؤمنین علیه السلام آیهی شریفهی ﴿ألا انّ أولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون﴾^(۲) را تلاوت کرد، بعد از یاران خویش سؤال کرد، می دانید: «اولیاء الله» چه اشخاصی هستند؟ عرض کردند: شما بفرمایید. امام فرمودند: دوستان خدا، ما و پیروان ما هستند که بعد از ما می آیند، خوشا به حال ما و بیشتر از آن خوشا به حال آن ها.

بعضی پرسیدند: چرا بیشتر از ما، مگر ما و آن ها هر دو پیرو یک مکتب نیستیم؟ فرمود: نه، آن ها مسئولیت هایی بر دوش دارند که شما ندارید و تن به مشکلاتی می دهند که شما نمی دهید؛ «هم نحن و أتباعنا، فمن تبعنا من بعدنا و طوبی لنا و طوبی لهم أفضل من طوبی لنا. قالوا: یا أمیر المؤمنین! ما شأن طوبی لهم أفضل من

۱- نور الثقلین / ج ۱ / ص ۱۱۶؛ اطیب البیان / ج ۲ / ص ۱۴۰.

۲- یونس / ۶۲.

طوبیٰ لنا، ألسنا نحن و هم علی أمر؟ قال: لا انهم حُمَلوا ما لم تحملوا علیه و أطاقوا ما لم تطيقوا»^(۱).

در روایت دیگری آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: «طوبیٰ لشیعة قائمنا المنتظرین لظهوره فی غیبتہ و المطیعین له فی ظهوره، أولئك أولیاء الله الذین لا خوف علیهم و لا هم یحزنون»؛ خوشا به حال پیروان امام قائم علیه السلام که در غیبتش انتظار ظهورش را می‌کشند و به هنگام ظهورش مطیع فرمان اویند، آن‌ها اولیای خدا هستند؛ همان‌ها که نه می‌ترسند و نه غمی دارند.^(۲)

۲۳۶ - حضرت مهدی علیه السلام و حیات معنوی انسان‌ها

﴿قل أرايتم ان أصبح ماؤکم غوراً فمن یأتیکم بماء معین﴾^(۳)

امام باقر علیه السلام در تفسیر این آیه می‌فرماید: «نزلت فی الإمام القائم؛ یقول: ان أصبح امامکم غائباً عنکم لا تدرون أين هو، فمن یأتیکم بامام ظاهر یأتیکم بأخبار السموات و الأرض و حلال الله و حرامه؟ ثم قال: و الله! ما جاء تأویل هذه الآیة و لا بد أن یجیء تأویلها»؛ آیه‌ی شریفه در باره‌ی حضرت مهدی علیه السلام نازل شده و معنایش این است: اگر امام شما پنهان گردد و ندانید که او کجاست، پس چه کسی برای شما امامی می‌آورد که از اخبار آسمان‌ها و زمین شما را مطلع ساخته و حلال و حرام الهی را بیان کند؟ آنگاه فرمود: سوگند به خداوند تأویل این آیه هنوز نیامده و ناگزیر خواهد آمد.^(۴)

۱ - نور الثقلین / ج ۲ / ص ۳۰۹.

۲ - نور الثقلین / ج ۲ / ص ۳۰۹.

۳ - ملک / ۳۰.

۴ - نور الثقلین / ج ۵ / ص ۳۸۷.

۲۰۲ هزار و یک نکته

این روایت و مانند آن از قبیل تطبیق است؛ یعنی آیه‌ی شریفه مربوط به آب جاری است که مایه‌ی حیات موجودات زنده است و باطن آن مربوط به امام و علم و عدالت جهان گستر اوست که آن نیز مایه‌ی پیدایش حیات معنوی جامعه‌ی انسانی است.^(۱) سرّ این که عصر ظهور حضرت مهدی علیه السلام را به آب حیات بخش تشبیه کرده، شاید به دلیل امور زیر باشد:

- ۱ - همان گونه که نزول آب از عالم بالا است، موضوع امامت حضرت مهدی علیه السلام و ظهور آن بزرگوار نیز امر آسمانی است.
- ۲ - آب منشأ حیات موجودات است؛ ﴿و جعلنا من الماء کلّ شیء حیّ﴾ حکومت حضرت مهدی علیه السلام نیز مایه‌ی حیات فکری و معنوی مسلمانان است.
- ۳ - آب مایه‌ی پاکیزگی و رفع آلودگی هاست. حکومت حضرت مهدی علیه السلام نیز مایه‌ی پاکیزگی و طهارت دلهاست.
- ۴ - سرسبزی و طراوت گیاهان و درختان به دلیل آب است، طراوت و شادابی مؤمنان نیز در زمان حکومت حضرت مهدی علیه السلام خواهد بود.

۲۳۷- پیروزی اسلام و حکومت حضرت مهدی علیه السلام

﴿هو الَّذی أرسل رسولہ بالهدی و دین الحق لیظہرہ علی الدّین کلّہ

و لو کره المشرکون﴾^(۲)

این آیه‌ی شریفه به همین صورت در سه جا آمده است: آیه‌ی ۳۳ سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۲۸

۱ - المیزان / ج ۱۹ / ص ۳۴۹؛ نمونه / ج ۲۴ / ص ۳۶۰.

۲ - توبه / ۳۳.

فتح، آیه ی ۹ صف. گرچه اسلام از نظر منطق و استدلال همیشه پیروز است، اما این آیه غلبه ی ظاهری و وعده ی حاکمیت اسلام بر جهان را می گوید.

از سویی، مفاد این آیه تاکنون تحقق نیافته است، از سوی دیگر، خداوند وعده ی حاکمیت کلی اسلام را داده و وعده اش دروغ نیست، در نتیجه همان گونه که در روایات بسیاری آمده، این آیه به ظهور حضرت مهدی علیه السلام اشاره دارد.^(۱)

۲۳۸- لطف امام علیه السلام نسبت به شیعیان

﴿و إِذَا حِيَّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنِ مِنْهَا أَوْ رُدُّوا﴾^(۲)

کنیزی شاخه ی گلی خدمت امام حسن علیه السلام هدیه کرد، امام در مقابل آن، وی را آزاد ساخت و هنگامی که از علت این کار سؤال کردند، فرمود: خداوند این ادب را به ما آموخته است، آن جا که می فرماید: ﴿و إِذَا حِيَّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنِ مِنْهَا﴾. سپس اضافه فرمود: تحیت بهتر همان آزاد کردن اوست؛ «جاءت جارية للحسن عليه السلام بطاقي ریحان، فقال لها أنت حرّة لوجه الله، فقلت له في ذلك فقال: أدبنا الله تعالى فقال: ﴿و إِذَا حِيَّتُمْ بِتَحِيَّةٍ ...﴾ و قال أحسن منها اعتاقها».^(۳)

از این آیه، با توجه به روایت پیش گفته، یک حکم کلی در پاسخ گویی به هر نوع اظهار محبتی، اعم از لفظی و عملی را می توان استفاده کرد. بنا بر این، ما شیعیان که برای حضرت مهدی علیه السلام دعا می کنیم و دعای شریف «اللهم كن لوليّك الحجة بن الحسن ...» را می خوانیم، ان شاء الله مشمول لطف آن حضرت خواهیم بود.

۲ - نساء / ۸۶

۱ - نور / ج ۵ / ص ۴۲

۳ - نور الثقلین / ج ۱ / ص ۵۲۵

فصل چهارم: عدل الهی

- ✓ عدم تنافی بلاها با عدل الهی
- ✓ منزّه بودن خداوند از ستم
- ✓ آیا بدی‌ها به خداوند نسبت دارد؟
- ✓ اعمال زشت بشر مایه‌ی محرومیت از خیرات
- ✓ تفاوت در میان انسان‌ها و اصل عدالت
- ✓ علل عدم کیفر دهی ستمگران در دنیا

فصل پنجم: معاد

گور و عالم برزخ

- ✓ مرگ حق است
- ✓ مرگ امر وجودی
- ✓ حیات و مرگ معنوی
- ✓ علل ترس از مرگ
- ✓ حشر هراسناک

روح انسان

- ✓ بقای روح
- ✓ روح حقیقت انسان
- ✓ انذار در باره‌ی مبدأ و معاد

۲۳۹ - عدم تنافی بلاها با عدل الهی

یکی از مسائل اعتقادی، عدل الهی است که در قرآن کریم واژه‌ی «عدل» ذکر نشده،

لیکن با تعبیر «نفی ظلم» از ساحت مقدس خداوند، این حقیقت بیان شده است؛

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾^(۱) بلاهایی که متوجه

انسان می‌شود، هیچ‌گونه تنافی با عدل الهی ندارد. زیرا بلاها بر دو دسته‌اند:

الف - قسمتی از آن‌ها به دلیل اعمال خود بشر است؛ ﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَمَا

كَسَبْتُمْ أَيْدِيكُمْ﴾^(۲) و ﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ﴾^(۳)

ب - قسمتی از بلاها که از سوی خداوند نازل می‌گردد، که سه صورت دارد:

۱ - برای ظالمان، به جهت ادب و تنبیه آن‌هاست؛ ﴿كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا

يَفْسُقُونَ﴾^(۴)

۲ - برای مؤمنان، به منظور آزمایش است؛ ﴿وَلِيَبْلِي الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءٌ حَسَنًا﴾^(۵)

۳ - برای اولیای خدا، با هدف ارتقای مرتبه و منزلت آن‌هاست؛ ﴿وَإِذَا ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ

رَبَّهُ بِكَلِمَاتٍ فَاتَمَّهَنَّ قَالَ إِنَّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾^(۶)

این اقسام سه‌گانه‌ی بلا در حدیثی از امیرالمؤمنین علیه السلام بیان شده است؛ «البلاء

للظالم أدب و للمؤمن امتحان و للأنبياء درجة»^(۷).

۲ - شوری / ۳۰.

۱ - یونس / ۴۴.

۴ - اعراف / ۱۶۳.

۳ - روم / ۴۱.

۶ - بقره / ۱۲۴.

۵ - انفال / ۱۷.

۷ - بحارالانوار / ج ۶۷ / ص ۲۳۵.

۲۴۰ - منزّه بودن خداوند از ستم

﴿وَمَا لِلَّهِ يَرِيدَ ظُلْمًا لِّلْعَالَمِينَ * وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ

إِلَى اللّٰهِ تَرْجِعُ الْأُمُورُ﴾^(۱)

چون در آیه‌ی نخستین فرمود که خدا اراده‌ی ظلمی نمی‌کند، در آیه‌ی بعد نکته‌ای را تذکر می‌دهد که با توجه به آن، توهم صدور ظلم از خداوند زایل می‌شود. زیرا خداوند متعال از جمیع جهات مالک تمام اشیا و موجودات است و تصرف در آن‌ها، به هر گونه‌ای که بخواهد، حق اصلی اوست.

بنا بر این، در باره‌ی حضرتش ظلم و تعدی مفهوم درستی ندارد. چون ظلم و ستم، تصرف در ملک دیگران است و پرواضح است که همه چیز ملک خداوند متعال است، پس خدا هیچ‌گونه تصرفی در ملک دیگران ندارد؛ از این رو ظلم و ستم در باره‌ی خداوند معنا ندارد.^(۲)

۲۴۱ - آیا بدی‌ها به خداوند نسبت دارد؟

﴿إِن تَصِبْهُمْ حَسَنَةً يَقُولُوا هٰذِهِ مِّنْ عِنْدِ اللّٰهِ وَ إِن تَصِبْهُمْ سَيِّئَةً يَقُولُوا هٰذِهِ مِّنْ عِنْدِكَ

قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ اللّٰهِ ... * مَا أَصَابَكَ مِّنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللّٰهِ وَ مَا أَصَابَكَ

مِّنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَّفْسِكَ﴾^(۳)

سؤال: چرا در آیه‌ی اول همه‌ی نیکی‌ها و بدی‌ها (حسنات و سیئات) به خداوند نسبت داده شده، در حالی که در آیه‌ی دوم فقط نیکی‌ها را به خداوند نسبت می‌دهد و بدی‌ها و

۲ - المیزان / ج ۳ / ص ۳۷۵.

۱ - آل عمران / ۱۰۸ - ۱۰۹.

۳ - نساء / ۷۸ - ۷۹.

سیئات را به مردم؟!

پاسخ: ۱ - اگر سیئات و بدی‌ها را تجزیه و تحلیل کنیم، دارای دو جنبه هستند، یکی مثبت و دیگری منفی، و همین جنبه‌ی منفی آن است که قیافه‌ی سیئه به آن می‌دهد و به شکل «زیان نسبی» درمی‌آورد.

برای مثال انسانی که به وسیله‌ی سلاح گرم یا سرد بی‌گناهی را به قتل می‌رساند، مسلماً مرتکب سیئه‌ای شده است، اکنون عوامل وجود این کار بد را بررسی می‌کنیم. در میان این عوامل قدرت انسان، فکر انسان، قدرت یک اسلحه، نشانه‌گیری صحیح، استفاده از فرصت مناسب، تأثیر و قدرت گلوله‌ی دیده شده که تمام این‌ها جنبه‌های مثبت قضیه است. زیرا همه‌ی آن‌ها می‌توانند مفید واقع شوند و اگر در مورد خود به کار گرفته شود، مشکلات بزرگی را حل می‌کنند.

تنها جنبه‌ی منفی قضیه این است که تمام این قدرت‌ها و نیروها در غیر مورد خود به کار گرفته شده است. مثلاً به جای این که به وسیله‌ی آن‌ها خطر حیوان درنده یا یک قاتل جانی دفع شود، در مورد انسان بی‌گناهی به کار رفته است. بنا بر این، دلیل اسناد تمام حسنات و نیکی‌ها به خداوند آن است که تمام منابع قدرت، حتی قدرت‌هایی که از آن سوء استفاده می‌شود، از ناحیه‌ی خداست و سرچشمه‌ی قسمت‌های سازنده و مثبت اوست و اگر در آیه‌ی دوم «سیئات» به مردم نسبت داده شده، اشاره به همان «جنبه‌های منفی» قضیه و سوء استفاده از مواهب و قدرت‌های خدادادی است.

نظیر آن که پدری سرمایه‌ای به فرزند خود برای ساختن خانه‌ی خوبی بدهد، ولی او آن را در راه مواد مخدر و فساد و تبه‌کاری به کار اندازد. شکی نیست که او از نظر اصل

سرمايه مديون پدر است، ولي از نظر سوء استفاده مستند به خود اوست.^(۱)

۲۴۲- اعمال زشت بشر مايهی محرومیت از خیرات

﴿ما أصابك من حسنة فمن الله و ما أصابك من سيئة فمن نفسك﴾^(۲)

در بینش الهی همه چیز مخلوق خداست؛ ﴿الله خالق کل شیء﴾^(۳) و خداوند همه چیز را زیبا و نیکو آفریده است؛ ﴿أحسن کل شیء خلقه﴾^(۴) از نظر قرآن کریم هر موجودی که نام شیء بر آن اطلاق شود، مخلوق الهی است، و آن چه به خداوند مربوط است، آفرینش است که از زیبایی جدا نیست و ناگواری‌ها و گرفتاری‌های ما اولاً فقدان آن کمالات است که مخلوق خدا نیست. ثانیاً آن چه سبب محرومیت از خیرات الهی است کردار فرد یا جامعه است.

خلقت و زیبایی دو امر متلازم در وجودند؛ هر چیزی از جهت این که مخلوق خداست، در حقیقت به تمام واقعیت خارجی‌اش زیبا و نیکوست و اگر بدی و قبح بر او عارض شود، از جهت نسبت‌ها و امور دیگری است که خارج از ذات اوست و به وجود حقیقی‌اش که منسوب به خدای سبحان است، ربطی ندارد.

از اینجاست روشن می‌شود که هر جا در کلام الهی به ذکر سیئه و ظلم و گناه و امثال آن بر می‌خوریم، باید بگوییم که این معانی عناوینی غیر حقیقی هستند؛ به این معنا که هیچ انسان گنهکاری خودش و گناهش روی هم مخلوق خدا نیستند، تنها خودش مخلوق

۲ - نساء / ۷۹.

۱ - نمونه / ج ۴ / ص ۲۱.

۴ - سجده / ۷.

۳ - زمر / ۶۳.

خداست، اما گنااهش هیچ انتسابی به خدا و خلقت خداوند ندارد.^(۱)
به تعبیر یکی از علما، زمینی که دور خود و خورشید می‌گردد، قسمتی که رو به خورشید است روز و روشن است و اگر یک طرف تاریک است، چون پشت به خورشید کرده است، وگرنه خورشید همواره نور می‌دهد و زمین هم هرچه نور دارد، از خورشید است، کمالات انسان از خداست و نقص‌هایش از خود اوست.^(۲)

۲۴۳- تفاوت در میان انسان‌ها و اصل عدالت

﴿و رفع بعضکم فوق بعض درجات لیبلوکم فی ما آتیکم﴾^(۳)

شکی نیست که در میان افراد بشر یک سلسله تفاوت‌هایی وجود دارد که نتیجه و ستمگری بعضی از انسان‌ها نسبت به بعضی دیگر است. مثلاً جمعی مالک ثروت‌های بی‌حسابند و جمعی بر خاک سیاه نشسته‌اند، برخی به دلیل وجود امکانات به عالیترین مدارج علمی رسیده‌اند و جمعی بر اثر فراهم نبودن وسایل تحصیل جاهل و بی‌سواد مانده‌اند؛ مسلماً این‌ها را نمی‌توان به حساب دستگاه آفرینش گذاشت، ولی در عین حال نمی‌توان انکار کرد که هر اندازه اصول عدالت در جامعه رعایت شود، باز انسان‌ها از نظر استعداد و فکر و سلیقه‌ها یکسان نخواهند بود.

اگر همه‌ی افراد جامعه‌ی اسلامی مانند پارچه یا ظروفی که از یک کارخانه بیرون می‌آید، یک شکل و یکنواخت و با استعداد مساوی و مانند هم بودند، جامعه‌ی انسانی یک جامعه‌ی مرده، بی‌روح، خالی از تحرک و فاقد تکامل بود.^(۴)

۱- المیزان / ج ۵ / ص ۱۲ .

۲- نور / ج ۲ / ص ۳۸۴ .

۴- نمونه / ج ۶ / ص ۱۶۵ .

۳- انعام / ۱۶۵ .

۲۴۴ - علل عدم کیفردهی ستمگران در دنیا

در پاسخ باید گفت:

الف - دنیا گنجایش و قابلیت مجازات بعضی از ستمگران را ندارد. زیرا ظلم و ستم بعضی از ستمگران گسترده‌ی بسیار وسیعی دارد؛ مثلاً افراد فراوانی را به قتل رسانده یا حقوق آن‌ها را تضییع کرده و در اینجا اگر بخواهند او را قصاص کنند، به جای یک نفر او را مجازات می‌کنند، اما حقوق دیگران ضایع می‌شود.

ب - قرآن کریم می‌فرماید: اگر خداوند بخواهد مردم را به دلیل ظلم و ستمشان مجازات کند، جنبنده‌ای روی زمین باقی نخواهد ماند؛ ﴿وَلَوْ يَأْخُذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ﴾^(۱) و اگر ما به معنای وسیع ظلم توجه کنیم، نتیجه‌اش این است که هیچ انسان غیر ظالمی در روی زمین وجود ندارد و هر کس به سهم خود مرتکب گناه و ظلمی شده است که اگر بنا بر مجازات سریع باشد، دامن همه را خواهد گرفت. فقط پیامبران و امامان علیهم‌السلام از چنین ظلمی مصون هستند.^(۲)

و به قول معروف:

گر حکم شود که مست گیرند در شهر هر آنچه هست گیرند



گنو و عالم برزخ

۲۴۵- مرگ حق است

﴿و جاءت سكرة الموت بالحق ذلك ما كنت منه تحيد﴾^(۱)

سکرات مرگ به حق فرا می‌رسد و به انسان گفته می‌شود: این همان چیزی است که از آن می‌گریختی. در این آیه‌ی شریفه و آیات متعدد دیگر، روی حق بودن مرگ تکیه شده است. چنانکه قرآن کریم می‌فرماید: ﴿و اعبد ربك حتى ياتيك اليقين﴾^(۲) پروردگارت را عبادت کن تا یقین (مرگ) به سراغ تو آید.

انسان هر چیزی را انکار کند، نمی‌تواند این واقعیت را منکر شود که سرانجام، مرگ در خانه‌ی همه‌ی ما را می‌کوبد و همه را با خود می‌برد. توجه به حقانیت مرگ هشداری است برای همه‌ی انسان‌ها که بیشتر و بهتر بیندیشند و از راهی که در پیش رو دارند، باخبر شوند و خود را برای آن آماده سازند.^(۳)

۲۴۶- مرگ، امر وجودی

﴿الذی خلق الموت و الحیوة لیبلوکم ایکم أحسن عملاً﴾^(۴)

از آیه‌ی فوق نکاتی استفاده می‌شود. از جمله:

۲- حجر / ۹۹.

۱- ق / ۱۹.

۴- ملک / ۲.

۳- نمونه / ج ۲۲ / ص ۲۶۵.

۱ - مرگ اگر به معنای فنا و نیستی باشد، مخلوق نیست. زیرا خلقت به امور وجودی تعلق می‌گیرد، ولی از آنجا که حقیقت مرگ انتقال از جهانی به جهان دیگر است و این قطعاً یک امر وجودی است که می‌تواند مخلوق باشد. بر فرض که امر عدمی باشد، عدم ملکه است که بهره‌ای از وجود دارد، مانند عمی نسبت به بصر و نور نسبت به ظلمت.^(۱)

۲ - منظور از خلقت موت و حیات، آزمایش انسان‌ها و حسن عمل آنان بیان شده است، نه کثرت عمل. بنا بر این، اسلام به کیفیت اهمیت می‌دهد، نه به کمیت. مهم آن است که عمل، خالصانه و برای خداوند باشد، هر چند از نظر کمیت و مقدار، اندک باشد.^(۲)

۳ - مشابه آیه‌ی فوق در دو آیه‌ی دیگر است که هدف خلقت را آزمون برای دستیابی به بهترین عمل دانسته است؛ ﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوهُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾^(۳) و ﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ... لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾^(۴). در حالی آیه‌ی ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^(۵) هدف خلقت را عبادت و بندگی و برخی از روایات نیز هدف خلقت را کمال عقل و خداترسی و نیت خالص دانسته است؛ پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «أَتَمَّكُمْ عَقْلاً وَ أَشَدَّكُمْ لِلَّهِ خَوْفًا» و امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: «لَيْسَ يَعْْنَى أَكْثَرَ عَمَلًا وَلَكِنْ أَصُوبَكُمْ عَمَلًا وَ أَمَّا الْأَصَابَةُ خَشْيَةُ اللَّهِ وَ النِّيَّةُ الصَّادِقَةُ».^(۶)

آیا جمع میان اهداف پیش گفته ممکن است؟ در پاسخ باید گفت: روشن است که

۱ - المیزان / ج ۱۹ / ص ۳۴۹.

۲ - روح البیان / ج ۱۰ / ص ۷۷؛ نمونه / ج ۲۴ / ص ۳۱۷.

۳ - کهف / ۷. ۴ - هود / ۷.

۵ - ذاریات / ۵۶. ۶ - نور الثقلین / ج ۵ / ص ۳۸۰.

مسأله‌ی آزمون و امتحان از عبودیت جدا نیست، همان گونه که کمال عقل و خداترسی و نیت خالص (که در دو روایت به آن اشاره شده) روح عبودیت را تشکیل می‌دهد. به این ترتیب، جهان میدان آزمایش همه‌ی انسان‌هاست، وسیله‌ی آزمایش مرگ و حیات است و هدف آزمون رسیدن به حسن عمل که مفهومش تکامل، معرفت و اخلاص نیت و انجام دادن هر کار خیر است.^(۱)

۴ - مقصود بالذات از خلقت، رساندن جزای خیر به بندگان است. چون در این آیه سخن از گناه و کار زشت و کیفر نیامده است، تنها عمل خوب را ذکر کرده و فرمود: خلقت حیات و موت برای آن است که روشن شود کدام یک عملش بهتر و نیکوتر است، پس صاحبان عمل نیک مقصود اصلی خلقت هستند، اما دیگران به طفیل آنان خلق شده‌اند.^(۲)

۵ - سرّ این که کلمه‌ی «موت» بر کلمه‌ی «حیات» مقدم شده، شاید به دو دلیل زیر باشد: الف - موت از نظر طبیعی تقدم بر حیات دارد؛ یعنی نخست انسان در حکم اموات بوده و بعداً حیات بر او عارض شده است. ابتدا انسان نطفه بود، بعد علقه شد، سپس مضغه شد، سرانجام نیز به او روح دمیدند؛ ﴿کنتم أمواتاً فأحياکم﴾.

ب - آنچه تأثیر بیشتری در تزکیه‌ی روح بشر دارد، یاد مرگ است که در روایات نسبت به آن بسیار سفارش شده است: «اکثروا من ذکر هادم اللذات».^(۳)

۲۴۷ - مرگ طبیعی و زودرس

﴿ثمّ قضی أجلاً مسمّی عنده﴾^(۴)

«اجل» به تنهایی به معنای عمر و مدت غیر حتمی است و اجل مسمّی، به معنای عمر و

۲ - المیزان / ج ۱۹ / ص ۳۶۵.

۱ - نمونه / ج ۲۴ / ص ۳۱۷.

۴ - انعام / ۳.

۳ - روح المعانی / ج ۲۹ / ص ۴.

مدت حتمی است و به عبارت دیگر اجل مسمی مرگ طبیعی، و اجل مرگ زودرس است. توضیح این که: بسیاری از موجودات از نظر ساختمان طبیعی قابلیت بقای دراز مدت دارند، ولی در اثنای این مدت ممکن است موانعی ایجاد شود که آن‌ها را از رسیدن به حداکثر عمر طبیعی بازدارد. مثلاً یک چراغ نفت سوز با توجه به مخزن نفت آن، ممکن است بیست ساعت استعداد روشنایی داشته باشد، اما اگر در معرض باد قرار گیرد، عمر آن کوتاه می‌گردد.

در اینجا اگر چراغ با هیچ مانعی برخورد نکند و تا آخرین قطره‌ی نفت خود بسوزد سپس خاموش گردد، به اجل حتمی خود رسیده است، و اگر موانعی قبل از آن باعث خاموشی چراغ گردد، مدت عمر آن را «اجل غیر حتمی» می‌گوییم. در مورد یک انسان نیز چنین است، اگر تمام شرایط برای بقای او جمع گردد و موانع نیز برطرف شود، ساختمان و استعداد او ایجاب می‌کند که مدت طولانی (هر چند این مدت بالاخره پایان و حدی دارد) عمر کند، اما ممکن است بر اثر سوء تغذیه یا مبتلا شدن به اعتیادات مختلف یا دست زدن به خودکشی، بمیرد، مرگ را در صورت اول «اجل حتمی» و در صورت دوم «اجل غیر حتمی» می‌نامند.

با توجه به این دو نوع اجل، بسیاری از مطالب روشن می‌شود در روایات می‌خوانیم صله‌ی رحم عمر را زیاد و قطع رحم عمر را کوتاه می‌کند. منظور از عمر و اجل در این موارد اجل غیر حتمی است، و یا این که در آیه‌ای می‌خوانیم: ﴿فَإِذَا جَاءَ أَجْلَهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾؛ هنگامی که اجل آن‌ها فرا رسد، نه ساعتی به عقب می‌افتد و نه جلو. در اینجا منظور از اجل همان مرگ حتمی است.^(۱)

۲۴۸- نسبت قبض روح

قرآن کریم گاهی قبض روح را به ملک الموت نسبت می‌دهد؛ ﴿قُلْ يَتَوَفَّيْكُمْ مَلِكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ﴾^(۱) گاهی به رسل نسبت می‌دهد؛ ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا﴾^(۲) گاهی به خداوند نسبت می‌دهد؛ ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾^(۳) و هیچ منافاتی میان این نسبت‌ها وجود ندارد. زیرا این خود یک نحو تفنن در مراتب نسبت است. از نظر این که هر امری به خدای سبحان منتهی می‌شود و او مالک و متصرف علی‌الاطلاق است، قبض ارواح را نیز به او نسبت می‌دهد، و از این جهت که ملک‌الموت مأمور خداوند است، به او نسبت می‌دهد و از این نظر که اعوان او، اسباب کار او هستند، به آنان نیز منتسب می‌کند، همان گونه که ما یک خط را هم به قلم نسبت می‌دهیم، هم به آن دستی که قلم را گرفته، هم به آن شخصی که صاحب دست است.^(۴)

۲۴۹- حیات و مرگ معنوی

حیات و مرگ بر دو قسم است:

- ۱ - حیات و مرگ مادی که در انسان و حیوان و نبات مشترک است.
- ۲ - حیات معنوی که مخصوص انسان است که در پرتو ایمان و عمل صالح به وجود می‌آید و مرگ معنوی به واسطه‌ی کفر پدید می‌آید.

۲ - انعام / ۶۱

۱ - سجده / ۱۱

۳ - زمر / ۴۲

۴ - نور الثقلین / ج ۴ / ص ۲۲۳؛ المیزان / ج ۷ / ص ۱۳۵

الف - حیات مادی: ﴿وَاللّٰهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾^(۱)
ب - حیات معنوی در پرتو ایمان و عمل صالح: ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ
أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً﴾^(۲) از نظر قرآن کریم کسی که دارای حیات
معنوی باشد، نوری دارد که خداوند به او عطا کرده است: ﴿أَوْ مَن كَانَ مَيِّتًا فَأُحْيَيْنَاهُ
وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ﴾^(۳) و در نتیجه‌ی این نور الهی، انسان مؤمن شرح
صدر پیدا می‌کند: ﴿أَفَمَن شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّن رَّبِّهِ﴾^(۴)
فای تفریح در ﴿أَفَمَن شَرَحَ اللَّهُ﴾ نشانه‌ی نتیجه بودن این آیه برای آیه‌ی
شریفه‌ی ﴿أَوْ مَن كَانَ مَيِّتًا...﴾ است.

ج - کفر عامل مرگ روح انسان است: ﴿لِيُنذِرَ مَن كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلَ عَلَى
الْكَافِرِينَ﴾^(۵) از این که قرآن کریم تعبیر می‌کند که انذار تنها در افراد زنده تأثیر دارد و
حیات را در برابر کفر قرار داده است، پس روشن می‌شود که منظور از کفر، مرگ روح
است.^(۶)

۲۵۰ - مجهول بودن مرگ از سه جهت

انسان نمی‌داند در چه زمانی و در چه زمینی و در چه زمینه‌ی فکری از دنیا می‌رود.

۱ - نامعلوم بودن زمان مرگ؛ قال علی عليه السلام: «مسكين ابن آدم مكتوم الأجل مكنون
العلل»^(۷).

۲ - نحل / ۹۷.

۱ - نحل / ۶۵.

۴ - زمر / ۲۲.

۳ - انعام / ۱۲۲.

۶ - الميزان / ج ۷ / ص ۳۵۸.

۵ - یس / ۷۰.

۷ - بحار الانوار / ج ۷۸ / ص ۸۴.

۲ - نامعلوم بودن زمین مرگ؛ ﴿ما تدری نفس بأیّ أرض تموت﴾ (۱)

۳ - نامعلوم بودن زمینیهی مرگ؛ ﴿و ما تدری نفس ماذا تکسب غداً﴾ (۲)

روشن نبودن دو امر اول مهم نیست، آنچه بسیار مهم و سرنوشت‌ساز است، آن است که انسان در زمینیهی فکری مناسب که اسلام است، از دنیا برود. از این رو، حضرت یعقوب علیه السلام به فرزندانش توصیه می‌کند که مسلمان از دنیا بروید؛ ﴿فلا تموتنّ الا و اتمم مسلمون﴾ (۳) و حضرت یوسف از خداوند تقاضا می‌کند که مرا مسلمان بمیران؛ ﴿توفّنی مسلماً و ألحقنی بالصّالحین﴾ (۴) و به همین جهت وقتی حضرت علی علیه السلام خبر شهادت خود را از پیامبر شنید، از دو امر اول سؤال نکرد، بلکه از جهت سوم پرسید و گفت: ﴿أفی سلامة من دینی؟﴾ و پیامبر اکرم پاسخ مثبت داد.

۲۵۱ - علل ترس از مرگ

﴿و لا یتمنّونه ابدأ بما قدّمت ایدیهم﴾ (۵)

علل ترس از مرگ چند چیز است:

الف - تخلفات و گناهان؛ چنانکه از آیهی فوق و آیهی ذیل استفاده می‌شود؛ ﴿و لن یتمنّوه ابدأ بما قدّمت ایدیهم﴾ (۶)

ب - عدم شناخت صحیح از مرگ؛ بسیاری از مردم مرگ را به معنای فنا و نابودی می‌دانند و بدیهی است که انسان از فنا و نابودی ترس دارد. امام هادی علیه السلام به شخصی

۱ - لقمان / ۳۴.

۲ - لقمان / ۳۴.

۳ - بقره / ۱۳۲.

۴ - یوسف / ۱۰۱.

۵ - جمعه / ۶.

۶ - بقره / ۹۵.

فرمود: «تخاف من الموت لأتک لا تعرفه». از امام جواد علیه السلام سؤال شد: «ما بال هؤلاء المسلمين يكرهون الموت؟ قال لأنهم جهلوه فكرهوه و لو عرفوه و كانوا من اولياء الله عزوجل لأحبوه»^(۱).

ج - علاقه‌ی شدید به دنیا؛ امام صادق علیه السلام می‌فرماید: شخصی از ابوذر پرسید: چرا ما از مرگ کراهت داریم؟ ابوذر به او گفت: زیرا دنیای خود را آباد و آخرت خویش را نابود کرده‌اید، و تمایل ندارید از منزل آباد به منزل ویران سفر کنید؛ عن ابی عبد الله علیه السلام قال: «جاء رجل إلى اباذر فقال: يا اباذر! ما لنا نكره الموت؟ فقال: لأنکم عمرتم الدنيا و خربتم الآخرة فتكرهون أن تنقلوا من عمران إلى خراب»^(۲).

نکته‌ی قابل توجه این که امامان معصوم علیهم السلام از مرگ هیچ‌گونه ترسی نداشتند، از این رو، حضرت علی علیه السلام به فرزندش امام مجتبی علیه السلام گوید: «يا بنی إن أباک لا یبالی وقع علی الموت أو وقع الموت علیه»^(۳).

۲۵۲ - سه روز مشکل در سرنوشت انسان

﴿و سلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیاً﴾^(۴)

وحشتناکترین دوران زندگی انسان سه مرحله است: روزی که متولد می‌شود و چشمش به دنیا می‌افتد، روزی که می‌میرد و آخرت و اهل آن را می‌بیند، روزی که برانگیخته می‌شود و مسایلی را می‌بیند که در دنیا ندیده بود. خداوند سلامت را در این سه مرحله شامل حال حضرت یحیی علیه السلام کرد و او را در برابر ترس و وحشت امنیت بخشید.^(۵)

۱ - معانی الاخبار / ص ۲۹۰.

۲ - نور الثقلین / ج ۱ / ص ۴۲۴.

۳ - نور الثقلین / ج ۱ / ص ۱۰۳.

۴ - مریم / ۱۵.

۵ - نور الثقلین / ج ۳ / ص ۳۲۷.

۲۵۳- حشر هراسناک

﴿يُخْرِجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَاتِبَهُمُ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ﴾^(۱)

در آیه‌ی فوق، خداوند متعال بیرون شدن مردم از قبرها را در روز قیامت به ملخ‌های پراکنده تشبیه کرده است. زیرا توده‌ی ملخ‌ها بر خلاف بسیاری از پرندگانی که به هنگام حرکت دسته جمعی و با نظم و ترتیب خاصی حرکت می‌کنند، هرگز نظم و ترتیبی ندارند، درهم فرو می‌روند و بی‌هدف به هر سو روانه می‌شوند؛ افزون بر این، انسان‌ها چون ملخ‌ها در آن روز موجودات ضعیف و ناتوانند.^(۲)

۲۵۴- بشارت به هنگام مرگ

﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمَطْمَئِنَّةُ * إِرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً﴾^(۳)

سدیر صیرفی می‌گوید: از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ پرسیدم که آیا مؤمن از قبض روح خود کراهت دارد؟ حضرت فرمود: خیر، به خدا سوگند هنگامی که فرشته‌ی مرگ برای قبض روحش می‌آید، وی اظهار ناراحتی می‌کند، آنگاه فرشته‌ی مرگ گوید: ای ولیّ خدا! ناراحت نباش، سوگند به آن کس که محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را مبعوث کرد، من بر تو مهربانترم از پدر مهربان. چشم‌هایت را بگشا و ببین! او نگاه می‌کند و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و سایر امامان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ از ذریّه او را می‌بینند، فرشته به او می‌گوید: نگاه کن این رسول خدا و امیر مؤمنان و فاطمه و حسن و حسین و امامان، دوستان تو هستند.

۱- قمر / ۷.

۲- المیزان / ج ۱۹ / ص ۵۸؛ نمونه / ج ۲۳ / ص ۲۳.

۳- فجر / ۲۷ - ۲۸.

او چشمانش را باز می‌کند و نگاه می‌کند، ناگهان گوینده‌ای از سوی پروردگار بزرگ ندا می‌دهد و می‌گوید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمَطْمَئِنَّةُ﴾؛ ای کسی که به محمد و خاندانش اطمینان داشتی، به سوی پروردگارت بازگرد، در حالی که تو به ولایت آن‌ها راضی هستی و او با ثوابش از تو خشنود است، داخل شو در میان بندگانم... (۱)

۲۵۵- همراهی عمل با انسان در قیامت

﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾ (۲)

راغب می‌گوید: کلمه‌ی «سعی» به معنای راه رفتن تند و سریع است، اما نه به حدی که دویدن بر آن صدق کند، ولی در مطلق جد و جهد در هر کاری، چه خیر و چه شرّ، نیز استعمال می‌شود.

«لام» در کلمه‌ی «للإنسان» مفید ملک حقیقی است، مانند ملکیت انسان نسبت به چشم و گوش و سایر اعضایش، نه مانند ملکیتش نسبت به خانه و فرش که ملکیتی است اعتباری و به معنای جواز تصرف. پس چون انسان به ملکیت حقیقی مالک اعمال خویش است، مادامی که انسان هست، آن عمل هم هست و هرگز به طبع خود از انسان جدا نخواهد شد.

بنا بر این، بعد از انتقال آدمی به سرای دیگر، تمامی اعمالش، خیر و شرّ، صالح و طالح با او خواهد بود، اما آنچه را که انسان ملک خود می‌پندارد، مانند مال و فرزندان و زخارف زندگی دنیا، به دلیل جدا شدن انسان از آن‌ها و بالعکس، ملک حقیقی نیست. چون قوام هستی آن‌ها به هستی آدمی نیست؛ فرش می‌سوزد، صاحبش همچنان باقی

است یا صاحبش می‌میرد، فرش همچنان هست، بلکه ملکی است وهمی و اعتباری و این ملک تا دم مرگ با آدمی هست، به مجرد انتقال به دارالخلود و عالم آخرت به دست دیگری می‌سپارد.^(۱)

۲۵۶- فایده‌ی وجود نامه‌ی اعمال

﴿و لدینا کتاب ینطق بالحقّ و هم لا یظلمون﴾^(۲)

فخر رازی می‌گوید: اگر کسی بگوید فایده‌ی این کتاب چیست؟ اگر بر کسی عرضه شود که دروغ را بر خدا محال می‌داند، حاجت به کتاب ندارد، هر چه خدا بگوید، او قبول می‌کند، چه کتابی در میان باشد یا نباشد، و اگر بر کسی عرضه شود که دروغ گفتن خدا را ممکن و جایز می‌داند، چنین کسی آن چه را که خدا بگوید، تکذیب می‌کند، چه در کتابی نوشته شده باشد یا نشده باشد. چون برای دروغگو همان گونه که دروغ گفتن ممکن است، همچنین دروغ نوشتن هم جایز است، پس در هر حال، نوشتن اعمال فایده‌ای ندارد. در پاسخ می‌گوییم: خدا هر چه بخواهد می‌کند، ولی شاید در این کار مصلحتی برای ملایکه باشد.^(۳)

علامه طباطبایی رحمته‌الله به این اشکال چنین پاسخ می‌دهد: پاسخی که فخر رازی داده مبتنی بر مسلکی است که در فعل خدای تعالی دارد. چون او معتقد است که افعال خدا از روی غرض و مصلحت نیست و این اشکال تنها در مسأله‌ی نوشتن اعمال نیست، بلکه در تمامی شئون قیامت که خدای تعالی از آن خبر داده، وارد است. مانند حشر، جمع

۲ - مؤمنون / ۶۲.

۱ - المیزان / ج ۱۹ / ص ۴۶.

۳ - تفسیر کبیر / ج ۲۳ / ص ۱۰۸.

اشهاد، شهود، صراط و میزان حساب.

جواب صحیح از همه‌ی موارد این است: خداوند سبحان آنچه را که ما در قیامت با آن روبرو می‌شویم، برای ما ممثّل کرده و به صورت یک صحنه دادخواهی و دادرسی مجسم فرموده است و معلوم است که در یک صحنه‌ی دادگاه، از آن جهت که دادگاه است، پای احتجاج و دفاع و شاهد و پرونده و برگ‌های جرم و روبرو کردن دو طرف متخاصم به میان می‌آید و بدون این‌ها صحنه پایان نمی‌پذیرد.

آری! اگر از این معنا چشم پوشی کنیم، برای ظاهر شدن اعمال آدمی در روز رجوعش به خدای سبحان، تنها اذن او کافی است و به هیچ یک از مطالب مذکور نیازی نیست.^(۱)

۲۵۷- عوامل زیان‌کاری در قیامت

در قرآن کریم عوامل مختلفی برای زیان‌کاری در قیامت ذکر شده است. به نمونه‌ای از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱- ارتداد؛ ﴿وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾.^(۲)

۲- باطل‌گرایی؛ ﴿وَخُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا أَوْلَيْتُمْ حَبِطَتِ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾.^(۳)

۳- پذیرش غیراسلام؛ ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾.^(۴)

۱- المیزان / ج ۱۵ / ص ۴۳.

۲- مائده / ۵.

۴- آل عمران / ۸۵.

۳- توبه / ۶۹.

- ۴ - ترجیح دنیا؛ ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ * أولئك الذين طبع الله على قلوبهم وسمعهم و أبصارهم و أولئك هم الغافلون * لا جرم آنهم فی الآخرة هو الخاسرون ﴿^(۱)
- ۵ - تزلزل در ایمان؛ ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ﴾ ^(۲)
- ۶ - خودپسندی؛ ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا﴾ * الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيهِمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنََّّهُمْ يُحْسِنُونَ صِنْعًا ﴿^(۳)
- ۷ - ظلم به نفس؛ ﴿قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ ^(۴)
- ۸ - کفر به آخرت؛ ﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ﴾ * أولئك الذين لهم سوء العذاب و هم فی الآخرة هم الأخسرون ﴿^(۵)

۲۵۸ - قطع پیوندها و روابط در قیامت

از نظر قرآن کریم روز قیامت روزی است که رابطه‌ی انسان با تمامی اسباب مادی و طبیعی که در دنیا برای او سودمند بود، قطع می‌شود. از جمله:

* - ثروت و فرزندان؛ ﴿وَلَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَن أتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾ ^(۶)

۲ - حج / ۱۱.

۱ - نحل / ۱۰۷ - ۱۰۹.

۴ - اعراف / ۲۳.

۳ - کهف / ۱۰۳ - ۱۰۴.

۶ - شعراء / ۸۸.

۵ - نمل / ۴ - ۵.

- * - دوستی و رفاقت؛ ﴿يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَىٰ عَنْ مَوْلَىٰ شَيْئًا وَلَا هُمْ يَنْصُرُونَ﴾ (۱)
- * - مکر و حيله؛ ﴿يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا وَلَا هُمْ يَنْصُرُونَ﴾ (۲)
- * - شفاعت و وساطت؛ ﴿لَا تَغْنِ عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا﴾ (۳)
- * - اقوام و خویشان؛ ﴿فَلَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامِكُمْ﴾ (۴)
- * - زبان؛ ﴿الْيَوْمَ نَخْتُمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ﴾ (۵)
- * - عذرخواهی؛ ﴿لَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ﴾ (۶)
- * - قدرت و توانایی؛ ﴿هَلِكُ عَنِّي سُلْطَانِيَّةٌ﴾ (۷)

۲۵۹ - قیامت و به یاد هیچ شخص نبودن

﴿لِكُلِّ امْرِيءٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ﴾ (۸)

یکی از خاندان پیامبر ﷺ از آن حضرت سؤال کرد: آیا در قیامت انسان به یاد دوست صمیمی اش می‌افتد؟ پیامبر ﷺ در جواب فرمود: سه موقف است که هیچ کس به یاد کسی نمی‌افتد:

الف - پای میزان اعمال؛ تا ببیند میزان اعمالش سنگین است یا سبک.

ب - بر صراط؛ تا ببیند از آن می‌گذرد یا نه.

ج - هنگام دادن نامه‌ی اعمال به دست انسان‌ها؛ تا ببیند آن را به دست راستش می‌دهند

| | |
|---------------|----------------|
| ۱ - دخان / ۴۱ | ۲ - طور / ۴۶ |
| ۳ - یس / ۲۳ | ۴ - ممتحنه / ۳ |
| ۵ - یس / ۶۵ | ۶ - روم / ۵۷ |
| ۷ - حاقه / ۲۹ | ۸ - عبس / ۳۷ |

یا چپ. در این سه موقع کسی به فکر کسی نیست؛ نه دوست صمیمی و نه یار مهربان و نه خویشاوندان و نه علاقه‌مندان مخلص و نه فرزندان و نه پدر و مادر. همان‌گونه که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لکل امریء منهم یومئذ شأن یغنیه﴾؛ آن روز هر کدام از آن‌ها به خود مشغول است.^(۱)

۲۶۰- سر نام‌گذاری قیامت به «یوم الفصل»

﴿هذا یوم الفصل الذی کنتم به تکذّبون﴾^(۲)

یکی از اسامی قیامت «یوم الفصل» است که با تعبیرات مختلفی در قرآن آمده است:

الف - روز فصل میقات همه‌ی انسان‌هاست؛ ﴿انّ یوم الفصل کان میقاتاً﴾^(۳)

ب - همه را در آن روز فصل جمع می‌کنیم؛ ﴿هذا یوم الفصل جمعناکم و الأولین﴾^(۴)

ج - روز فصل قابل درک و وصف نیست؛ ﴿و ما أدریک ما یوم الفصل﴾^(۵)

کلمه‌ی «فصل» به معنای جداسازی میان دو چیز است و سبب نام‌گذاری روز قیامت به روز فصل این است که آن روز، روز جدا شدن حق از باطل است، روزی که به حکم خدا میان حق و باطل یا میان مجرم و متقی جدایی می‌افتد و هر یک از دیگری متمایز می‌شود چنان‌که در جای دیگر فرمود: ﴿و امتازوا الیوم أیها المجرمون﴾^(۶)

۱ - تفسیر برهان / ج ۴ / ص ۴۲۹؛ پیام قرآن / ج ۵ / ص ۱۰۷.

۲ - صافات / ۲۱. ۳ - نبأ / ۱۷.

۴ - مرسلات / ۳۸. ۵ - مرسلات / ۱۴.

۶ - یس / ۵۹؛ المیزان / ج ۱۷ / ص ۱۳۰.

۲۶۱- سرّ نام گذاری قیامت به «یوم التلاق»

﴿لینذر یوم التّلاق﴾^(۱)

منظور از ﴿یوم التلاق﴾ روز قیامت است. زیرا در آن روز انسان‌ها یا خداوند را ملاقات می‌کنند یا یکدیگر را، یا ظالم و مظلوم به همدیگر می‌رسند. احتمال دوم یعنی دیدار خالق و مخلوق را آیاتی تأیید می‌کند؛ ﴿أَنَّهُمْ مَلَاقُوا رَبَّهُمْ﴾^(۲) و ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمَلَأْتِيهِ﴾^(۳)

معنای لقا این است که در آن روز تمامی اسباب و وسایطی که مردم را در دنیا به خود مشغول می‌کرد، از کار می‌افتند و در آن روز حقیقت فاش می‌شود، چنان که آیه‌ی شریفه‌ی ﴿یوم هم بارزون لا یخفی علی الله منهم شیء﴾^(۴)، کلمه‌ی ﴿یوم التلاق﴾ را تفسیر می‌کند که یوم التلاق روزی است که باطن مردم ظاهر می‌شود. معنای بروز مردم برای خدا این نیست که خداوند در دنیا از باطن مردم خبر نداشت، بلکه مردم به دلیل اشتغال به اسباب موهوم، از معرفت پروردگارشان محجوب بودند و متوجه نبودند که ملک خدا بر آنها احاطه دارد و تنها حاکم بر آنان خداوند است. روز قیامت به دلیل از کار افتادن آن اسباب موهوم این معانی بر ایشان بروز می‌کند.^(۵)

۲۶۲- تسمیه‌ی قیامت به «طامّه کبری»

﴿فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى﴾^(۶)

مرحوم طبرسی رحمته الله می‌گوید: کلمه‌ی «طامّه» به معنای عالیّه و غالبه است. وقتی گفته

۱- غافر / ۱۵. ۲- هود / ۲۹.
۳- انشقاق / ۶. ۴- غافر / ۱۶.
۵- المیزان / ج ۱۷ / ص ۳۱۸. ۶- نازعات / ۳۴.

می‌شود این اطمینان از آن است؛ یعنی این از آن عالی تر است. «و طمّ الطائر الشجرة»، یعنی پرنده بر بالای درخت پرواز کرد و هر بلایی را که انسان‌ها از دفع آن عاجز باشند، طامه می‌گویند. از این رو به قیامت، طامه‌ی کبری گفته شده است. چون قیامت از هر داهیه‌ی دیگری بالاتر است و بر آن غالب است. از اطلاق این وصف روشن می‌شود که هیچ داهیه و واقعه‌ای بزرگ‌تر از آن نیست.^(۱)

۲۶۳- سرّ اخفای زمان قیامت

﴿إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أَخْفِيهَا﴾^(۲)

اطلاق اخفای نشانه‌ی آن است که مراد اخفای به تمام معناست؛ یعنی آن را پنهان و مکتوم نگه می‌دارم و به هیچ وجه احدی را از آن آگاه نکنم تا وقتی که ناگهانی واقع می‌گردد. همچنان که صریحاً فرمود: ﴿لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً﴾^(۳). ممکن است معنای جمله‌ی «نزدیک است پنهانش بدارم» این باشد که نزدیک است از آن خبر ندهم تا مخلصین از غیر مخلصین جدا شده و شناخته شوند. چون بیشتر مردم خداوند را به امید ثواب یا ترس از عقاب عبادت می‌کنند، در حالی که درست‌ترین عمل، عملی است که به قصد قربت و فقط برای رضایت خدا انجام بگیرد و با پنهان داشتن روز قیامت این تمیز به خوبی صورت می‌گیرد و روشن می‌شود چه کسی خدا را به حقیقت بندگی کرده و چه کسی از روی طمع بهشت یا ترس از جهنم عبادت کرده است.

بعضی گفته‌اند: معنای جمله این است که «نزدیک است حتی از خودم هم مخفی

۲ - طه / ۱۵.

۱ - المیزان / ج ۲۰ / ص ۱۹۱.

۳ - اعراف / ۱۸۷.

بدارم» و این تعبیر، کنایه از شدت کتمان و مبالغه در آن است. چون انسان‌ها هم وقتی بخواهند سرّی را کتمان کنند و در کتمان آن مبالغه کنند، می‌گویند: «نزدیک است که از خودم هم پنهانش بدارم تا چه رسد به دیگران».^(۱)

۲۶۴ - آرزوی بازگشت

انسان تا در دنیا است، باور نمی‌کند که دست او خالی است و زاد و توشه‌ی سفر را که تقوا و عمل صالح است، تهیه نمی‌کند، با این که قرآن کریم امر به برداشتن زاد و توشه کرده است: ﴿تَزُودُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾^(۲). از این رو، وقتی در آستانه‌ی مرگ قرار می‌گیرد و پرده کنار می‌رود، تقاضا و آرزوی برگشت می‌کند:

الف - آرزوی برگشت برای انجام عمل صالح؛ ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا﴾^(۳).

ب - آرزوی برگشت برای صالح شدن؛ ﴿وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولُ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقُ وَأَكُن مِنَ الصَّالِحِينَ﴾^(۴). این، سخنی است که هر انسان مجرمی به هنگام گرفتاری در عذاب برای نجات خود می‌گوید، اما وقتی که نجات پیدا کرد، باز به کارهای زشت خود ادامه می‌دهد.

قرآن کریم می‌فرماید: گروهی هنگام مشاهده‌ی عذاب الهی در قیامت تقاضای برگشت می‌کنند و اگر برگردند، به همان روش خود ادامه می‌دهند؛ ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا

۱ - تفسیر کبیر / ج ۲۲ / ص ۲۰؛ المیزان / ج ۱۴ / ص ۱۴۲.

۲ - بقره / ۱۹۷ / ۳ - مؤمنون / ۹۹.

۴ - منافقون / ۱۰.

علی النار ... و لو ردّوا لَعَادُوا لَمَا نُهَوَا عَنْهُ ﴿١﴾

روح انسان

۲۶۵- بقای روح

﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ (۲)

از این آیه‌ی شریفه که می‌گوید: «هر انسانی چشنده‌ی مرگ است»، استفاده می‌شود که مرگ مربوط به جسم انسان است، نه اصل انسان که نفس و روح اوست. زیرا چشیدن مرگ مستلزم وجود حقیقتی زنده است تا مرگ را در کام خود بچشد. (۳)

۲۶۶- معنای نفس

﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ (۴)

کلمه‌ی نفس در اصل به معنای خود انسان و نفس شیء به معنای خود شیء است. بنا بر این، اگر این کلمه به چیزی اضافه نشود، هیچ معنایی ندارد و منظور از آن تأکید لفظی است، «جائنی زید نفسه» یا منظور تأکید معناست؛ «جائنی نفس زید»، لیکن بعداً از معنای اصلی خود منتقل شده به معنای «انسانی که موجودی مرکب از جسم و روح

۲- آل عمران / ۱۸۵.

۱- انعام / ۲۸.

۴- انبیاء / ۳۵.

۳- تفسیر کبیر / ج ۹ / ص ۱۲۵.

است»، و جداگانه نیز بدون اضافه هم استعمال می‌شود. مانند: ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ﴾ و ﴿مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ﴾^(۱). و دو معنای پیش گفته در آیه ی ﴿كُلُّ نَفْسٍ تَجَادَلُ عَنْ نَفْسِهَا﴾ استعمال شده است، چون نفس اولی به معنای «انسان» و دومی به معنای مضاف الیه است و معنایش این است که هر کسی از خودش دفاع می‌کند. آن گاه همین کلمه را در روح انسانی استعمال کرده‌اند. چون آن چه مایه‌ی تشخص انسانی است، علم و حیات و قدرت است که آن هم به روح انسان قوام دارد.^(۲)

۲۶۷- روح، حقیقت انسان

﴿فَالْيَوْمَ نَنْجِيكَ بِيَدِنَا لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً...﴾^(۳)

از این که خداوند می‌گوید: ما تو را به بدنت نجات می‌دهیم، دلالت بر آن دارد که فرعون چیزی افزون بر بدنش دارد که بدن بر اثر فراگیری عذاب، آن را از دست داده و این، همان نفس آدمی است که «روح» نیز نامیده می‌شود و توسط خداوند قبض می‌شود؛ ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾^(۴)

بدن ابزاری است که نفس به وسیله‌ی آن، کارهای مادی خود را انجام می‌دهد و چون نفس و بدن با یکدیگر متحدند، بدن را به نام نفس می‌نامند، وگرنه اسمای اشخاص در حقیقت اسم نفوس آنهاست، نه بدن هایشان. زیرا بدن همواره در معرض تغییر و تبدیل طبیعی است و لحظه به لحظه دگرگون می‌شود تا جایی که به کلی بدن دیگری تحقق می‌یابد و در این صورت، اگر زید اسم همان بدنی باشد که مادر (زید) زاییده است،

۲- المیزان / ج ۱۴ / ص ۲۸۵.

۴- نور / ۴۲.

۱- مائده / ۳۲.

۳- یونس / ۹۲.

قطعاً وقتی هشتاد ساله می‌شود، غیر از اوست و این اسم، اسم شخص دیگری خواهد بود و در این صورت، نمی‌توان به شخصی که به پیری رسیده است، در برابر کاری که در جوانی کرده، پاداش یا کیفر داد. زیرا در این فرض، اطاعت و معصیت را دیگری انجام داده است. این دلیل و امثال آن، شواهدی قطعی هستند بر این که انسانیت انسان به واسطه‌ی نفس اوست، نه بدن.^(۱)

۲۶۸ - مغایرت روح با بدن و بقای روح

﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ﴾^(۲)

از این آیه‌ی شریفه نکاتی استفاده می‌شود:

الف - «توفی» به معنای گرفتن همه جانبه‌ی حق است و منظور از «انفس» در این آیه به قرینه ﴿يَتَوَفَّى﴾ ارواح است. این مطلب با ضمیمه‌ی آنچه در ذیل آیه آمده است که خداوند پس از آن که ارواح را در حال خواب می‌گیرد، بعضی را نگاه داشته و به بدن برنمی‌گرداند (می‌میراند) و بعضی را رها کرده و به بدن می‌فرستد، نشانه‌ی مغایرت روح با بدن است.

ب - انسان موجودی است مرکب از روح و جسم که به هنگام مرگ، خداوند این رابطه را قطع می‌کند و روح را به عالم ارواح می‌برد، اما نه آن چنان که رابطه به طور کلی قطع شود، بنا بر این، روح نسبت به بدن دارای سه حالت است:

* - ارتباط تام (حالت حیات و بیداری).

* - ارتباط ناقص (حالت خواب).

* - قطع ارتباط کامل (حالت مرگ).

ج - خواب چهره‌ی ضعیفی از مرگ است و مرگ نمونه‌ی کاملی از خواب.

د - خواب از دلایل استقلال روح است، مخصوصاً هنگامی که با رؤیا، به ویژه رؤیاهای صادقه همراه باشد، این معنا روشن تر می‌شود.

ه - توجه به این حقیقت که انسان همه شب به هنگام خواب در آستانه‌ی مرگ قرار می‌گیرد، درس عبرتی است که اگر مردم در آن بیاندیشند، برای بیداری آنان کافی است.^(۱)

۲۶۹ - شبهه‌هایی پیرامون معاد و پاسخ آن‌ها

قرآن کریم شبهه‌هایی را در باره‌ی معاد بیان کرده و به آن‌ها پاسخ می‌دهد. در این زمینه به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

الف - پس از آن که انسان از دنیا رفت و بدنش پوسید و به خاک مبدل شد، چگونه دوباره زنده می‌شود؟ ﴿إِذَا كُنَّا تُرَابًا ءَأْتَا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾^(۲)

در پاسخ می‌فرماید: ماده‌ی اولیه‌ی شما خاک است، همان گونه که نخست شما را از خاک آفریدیم و پس از پیمودن مراحل از وجود، به انسان تبدیل کردیم، در قیامت نیز این گونه شما را خلق می‌کنیم؛ ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مَّضْغَةٍ مَّخْلُوقَةٍ وَغَيْرِ مَخْلُوقَةٍ﴾^(۳)

ب - چگونه ممکن است که معدوم مطلق دوباره لباس وجود بر تن کند؟ در پاسخ

۱ - المیزان / ج ۱ / ص ۳۵۵؛ نمونه / ج ۱۹ / ص ۴۷۸.

۲ - حج / ۵.

۳ - رعد / ۵.

می فرماید: همان گونه که در آغاز خلقت نبود و سپس بود شد، در قیامت نیز چنین خواهد شد؛ ﴿و ضرب لنا مثلاً و نسی خلقه قال من يحيى العظام و هى رميم * قل يحييها الذى أنشأها أول مرة و هو بكل خلق عليم﴾^(۱)

ج - با مرگ انسان، ذات او نابود می شود و بدون آن، چگونه دوباره تحقق می یابد؟ در پاسخ می فرماید: انسان از دو بُعد تشکیل یافته است، بدن و روح. مرگ سبب انفکاک آن دو از هم گشته و مایه‌ی پوسیدن و نابودی بدن می گردد، لیکن روح که حقیقت بشر است، به وسیله‌ی مأموران الهی قبض شده و نگهداری می گردد و روز قیامت پس از آفرینش بدن جدید، روح به آن افاضه می شود و حیاتی دیگر می یابد؛ ﴿و قالوا إذا ضللنا فى الأرض ءإننا لفى خلق جديد بل هم بلقاء ربهم كافرون * قل يتوفىكم ملك الموت الذى وکل بکم ثم ىلى ربکم ترجعون﴾^(۲)

۲۷۰ - عوامل انحراف از عدالت

از نظر قرآن کریم عوامل مختلفی برای انحراف از مرز عدالت وجود دارد:

الف - حب ذات و علاقه‌ها و روابط؛ ﴿يا أيها الذين ءامنوا كونوا قوامين بالقسط شهداء لله و لو على أنفسکم أو الوالدين و الأقربین ان یکن غنياً أو فقيراً فالله أولى بهما﴾^(۳)، این آیه‌ی شریفه به علاقه‌های خطرناک اشاره می کند که مبادا آن دوستی‌ها و مسایل عاطفی و فامیلی شما را از مرز عدالت خارج کند.

ب - ناراحتی‌های انسان از افراد یا گروه‌ها؛ ﴿يا أيها الذين ءامنوا كونوا قوامين لله

۲ - سجده ۱۱؛ المیزان / ج ۱۱ / ص ۲۹۸.

۱ - یس ۷۸ - ۷۹.

۳ - نساء / ۱۳۵.

شهداء بالقسط و لا یجرمنکم شأن قوم علی ألا تعدلوا اعدلوا هو أقرب للتقوی ﴿۱﴾

ج - رشوه؛ ﴿و لا تأکلوا أموالکم بینکم بالباطل و تدلوا بها إلی الحکام لتأکلوا فریقاً من أموال الناس بالإثم و أنتم تعلمون﴾ (۲)

۲۷۱ - انذار در باره‌ی مبدأ و معاد

یکی از اوصاف برجسته‌ی پیامبران، به ویژه پیامبر اکرم ﷺ انذار و ترساندن مردم درباره‌ی مبدأ و معاد است؛

الف - مبدأ (توحید)؛ ﴿إِنَّ انذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُون﴾ (۳)

ب - معاد؛ ﴿و أنذرهم يوم الازفة﴾ (۴) ﴿و أنذر الناس يوم یأتیهم العذاب﴾ (۵)

انذار نسبت به خداوندی که به اندازه‌ی «مثقال ذرة» چیزی از علم او مخفی نیست؛ ﴿لا یعزب عنه مثقال ذرة﴾ (۶) و انذار نسبت به قیامتی که به اندازه‌ی «مثقال ذرة» اعمال خیر و شر انسان محاسبه می‌شود؛ ﴿فمن یعمل مثقال ذرة خیراً یره و من یعمل مثقال ذرة شراً یره﴾ (۷) ایمان به چنین مبدأ و معادی، می‌تواند انسان را از هر گونه گمراهی نجات دهد.

۲ - بقره / ۱۸۸.

۴ - غافر / ۱۸.

۶ - سبأ / ۳.

۱ - مائده / ۸.

۳ - نحل / ۲.

۵ - ابراهیم / ۴۴.

۷ - زلزال / ۷ - ۸.

اهداف قیامت

- ✓ معنای لقاء الله
- ✓ عظمت قیامت و کوتاهی عمر دنیا
- ✓ نزدیک بودن قیامت
- ✓ سرنوشت کوه‌ها در قیامت
- ✓ قیامت روز غبن
- ✓ قیامت روز حسرت

پاداش و کیفر در قیامت

- ✓ در گرو بودن اعمال در قیامت
- ✓ انسان مسئول عمل خویش
- ✓ قیامت و نتایج تلاش در دنیا
- ✓ قیامت و حشر حیوان گونه‌ی انسان‌ها

حسابرسی در قیامت

- ✓ شباهت محکمه‌ی وجدان به محکمه‌ی قیامت
- ✓ کارنامه‌ی عجیب اعمال آدمی
- ✓ شهادت اعضا و جوارح در قیامت
- ✓ سؤال از ولایت امیر المؤمنین علیه السلام
- ✓ اهل بیت علیهم السلام میزان اعمال

اهداف قیامت

۲۷۲ - معنای لقاء الله

سؤال: آیات قرآن کریم در باره‌ی رؤیت الهی بر دو نوع است: برخی از آیات رؤیت الهی را نفی و بعضی آن را اثبات می‌کند. مانند: ﴿لَنْ تَرَانِي﴾^(۱) و نیز ﴿لَا تَدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يَدْرِكُ الْأَبْصَارَ﴾^(۲) ﴿مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى﴾^(۳) ﴿مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾^(۴) جمع میان این آیات چگونه است؟

پاسخ: رؤیت جسمانی مستحیل است و مقام رفیع پیامبری چون حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ مانع درخواست چنین رؤیتی است، بلکه منظور حضرت، راه یافتن به قطعی‌ترین و روشن‌ترین مرحله‌ی علم است و تعبیر به رؤیت برای افاده‌ی مبالغه در روشنی و قاطعیت آن است. به تعبیر دیگر، منظور علم حضوری است همان‌گونه که انسان خود را می‌یابد، خداوند آن قدر روشن است که او را می‌یابد.^(۵)

۱ - اعراف / ۱۴۲.

۲ - انعام / ۱۰۳.

۳ - نجم / ۱۱.

۴ - کهف / ۱۱۰.

۵ - المیزان / ج ۸ / ص ۲۴۱.

۲۷۳ - عظمت قیامت و کوتاهی عمر دنیا

عظمت روز قیامت چنان است که زندگانی پیش از آن بسیار کوتاه جلوه می‌کند. در این زمینه به موارد زیر توجه فرمایید:

الف - روزی که انسان‌ها محشور می‌شوند، گویا جز ساعتی از روز را (در دنیا یا برزخ)

نمانده‌اند؛ ﴿و یوم یحشرهم کأن لم یلبثوا الاّ ساعة من النّهار﴾^(۱)

ب - گویا در دنیا یا برزخ شبی یا صبحی بیشتر نبوده‌اند؛ ﴿لم یلبثوا الاّ عشیة أو

ضحیة﴾^(۲)

ج - گمان می‌کنید جز مدت کمی قبل از قیامت نبوده‌اید؛ ﴿و تظنون ان لبثتم الاّ

قلیلاً﴾^(۳) گمان می‌کنید جز ده روز بیشتر نبوده‌اید؛ ﴿ان لبثتم الاّ عشرأ﴾^(۴)

د - فکر می‌کنید یک روز یا پاره‌ای از روز در دنیا یا برزخ بوده‌اید؛ ﴿لبثنا یوماً أو بعض

یوم﴾^(۵)

۲۷۴ - نمونه‌ای از قیامت

﴿اقتربت السّاعة و انشقّ القمر﴾^(۶)

مشرکان نزد پیامبر اکرم ﷺ آمدند و گفتند: اگر تو پیامبر خدا هستی و در ادّعایت

صداقت داری، ماه را برای ما دو نیم کن. حضرت فرمود: در این صورت ایمان می‌آورید؟

گفتند: آری. از این رو، پیامبر از خداوند تقاضا کرد و ماه دو نیم گشت، آنگاه حضرت آنان را

صدا زد و فرمود: ببینید.

۲ - نازعات / ۴۶.

۱ - یونس / ۴۵.

۴ - طه / ۱۰۳.

۳ - اسراء / ۵۲.

۶ - قمر / ۱.

۵ - مؤمنون / ۱۱۲؛ نور / ۵ ص ۲۰۵.

نکته‌ی قابل توجه این که شکافتن ماه، دلیلی است بر امکان به هم ریختن کواکب و نمونه‌ی کوچکی است از حوادث عظیمی که در آستانه‌ی رستاخیز در این جهان رخ می‌دهد؛ زیرا تمامی نظام کیهانی در هم می‌ریزد و عالمی نو به جای آن‌ها ایجاد می‌شود.

۲۷۵- سرّ تعبیر به مساق

﴿إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ﴾^(۱)

کلمه‌ی «مساق» مصدر میمی است که معنای مصدر «سوق» را می‌دهد و مراد از این که در قیامت یا در روز مرگ، سوق به سوی خدای تعالی است، این است که بازگشت به سوی اوست و سر تعبیر به «مساق» آن است که آدمی در این بازگشت اختیاری از خود ندارد، مانند حیوانی که دیگری او را می‌راند. پس او به حکم ﴿إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ﴾ از روز مرگش به سوی پروردگارش رانده می‌شود تا به حکم ﴿إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسْتَقَرُّ﴾ در قیامت بر او وارد شود.^(۲)

۲۷۶- نزدیک بودن قیامت

﴿اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انشَقَّ الْقَمَرُ﴾

بر اساس این آیه‌ی شریفه قیامت نزدیک است، گرچه در مقیاس عمر دنیا ممکن است هزاران سال طول بکشد، اما با توجه به مجموع عمر این جهان از یک سو، و این که تمام عمر دنیا در برابر قیامت لحظه‌ی زودگذری بیش نیست، منظور از این تعبیر روشن

می‌شود. (۱)

۲۷۷- یاد قیامت عاملی برای برگزیده شدن

﴿إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةِ ذِكْرِ الدَّارِ﴾ (۲)

از آیه‌ی فوق استفاده می‌شود که تنها سبب اخلاص، یاد قیامت است. حرف «باء» در «بخالصة» مفید سببیت است، چنانکه متقابلاً تنها سبب برای گمراهی از راه خدا و عصیان کردن، فراموشی قیامت است؛ ﴿... إِنَّ الَّذِينَ يَضَلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾ (۳)

۲۷۸- قیامت و حیات مطلق

﴿يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي﴾ (۴)

از این که قرآن کریم به طور مطلق و بدون قید کلمه‌ی «حیات» را ذکر کرده است، روشن می‌شود که حیات واقعی و زندگی حقیقی فقط در قیامت است. از این رو قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ﴾ (۵)

۲۷۹- سرنوشت کوه‌ها در قیامت

از جمع بندی آیات مختلف قرآن در باره‌ی سرنوشت کوه‌ها در قیامت، بر می‌آید که کوه‌ها مراحل‌ی را طی می‌کند:

۱- نمونه / ج ۲۳ / ص ۸

۲- ص / ۴۶

۳- ص / ۲۶؛ المیزان / ج ۱۷ / ص ۲۱۱

۴- فجر / ۲۴

۵- عنکبوت / ۶۴؛ تفسیر کبیر / ج ۳۱ / ص ۱۷۶

- الف - نخست کوه‌ها به حرکت درمی‌آید؛ ﴿و تسیر الجبال سیراً﴾^(۱)
- ب - سپس از جا کنده شده و سخت درهم کوفته خواهد می‌شود؛ ﴿و حملت الأرض و الجبال فدکتا دگّة واحدة﴾^(۲)
- ج - آنگاه به صورت توده‌ای از شن‌های متراکم درمی‌آید؛ ﴿و کانت الجبال کثیباً مهیلاً﴾^(۳)
- د - به شکل پشم زده شده درمی‌آید که با تند باد حرکت می‌کند؛ ﴿و تكون الجبال کالعین المنفوش﴾^(۴)
- ه - سپس به صورت گرد و غبار درمی‌آید که در فضا پراکنده می‌شود؛ ﴿و بستت الجبال بساً﴾ * فکانت هباء منبثاً^(۵)
- و - سرانجام کوه‌ها از صفحه‌ی زمین برچیده می‌شود و زمین هموار می‌گردد؛ ﴿و یسئلونک عن الجبال فقل ینسفها ربّی نسفاً﴾ * فیذرّها قاعاً صفصفاً^(۶) و فقط اثری از آن باقی می‌ماند و چون «سرابی» از دور نمایان می‌گردد.^(۷)

۲۸۰- قیامت روز کشف حقایق

- ﴿لقد کنت فی غفلة من هذا فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید﴾^(۸)
- روز قیامت پرده از جلوی چشم انسان کنار می‌رود و حقایق کشف می‌شود. پس، آن چه

| | |
|--------------------------|---------------------|
| ۱ - طور / ۱۰. | ۲ - حاقّه / ۱۴. |
| ۳ - مزمل / ۱۴. | ۴ - قارعه / ۵. |
| ۵ - واقعه / ۵ - ۶. | ۶ - طه / ۱۰۵ - ۱۰۶. |
| ۷ - نمونه / ج ۲۶ / ص ۳۴. | ۸ - ق / ۲۲. |

خداوند برای انسان در قیامت تهیه دیده است، آغاز آن از دنیاست، فقط او چشم بصیرت ندارد تا حقایق را مشاهده کند؛ از تعبیری چون غفلت و غطاء و حدید برمی آید که حقایقی در این عالم هست و انسان از رؤیت آنها ناتوان است. زیرا غفلت همان عدم توجه است و کاربرد آن هنگامی صحیح است که حقیقتی در میان باشد و نیز غطاء به معنای پرده است که چیزی را پوشانده است و همچنین تیزی در جایی است که انسان بخواهد دیدنی بسیار دقیقی را مشاهده کند.^(۱)

۲۸۱- سختی قیامت و نپذیرفته شدن فدیة

وضع انسان در قیامت به گونه ای سخت و سنگین است که حاضر است تمام زمین و آنچه را در آن است بدهد، اما پذیرفته نمی شود. این معنا با تعبیرها مختلفی آمده است.

الف - ستمگران حاضرند تمام آنچه را در زمین است، فدیة بدهند، اما فایده ندارد؛ ﴿و لو أنّ لکلّ نفس ظلّمت ما فی الأرض لافتدت به﴾^(۲)

ب - اگر دوبرابر آنچه را در زمین است بدهند، فایده ندارد؛ ﴿ما فی الأرض جمیعاً و مثله معه لافتدوا به﴾^(۳)

ج - اگر زمین پر از طلا باشد و کفار بخواهند فدیة بدهند، سودی ندارد؛ ﴿إنّ الذّین کفروا و ماتوا و هم کفّار فلن یقبل من أحدهم ملأ الأرض ذهباً و لو افتدی به﴾^(۴)

د - مجرم و تبهکار دوست دارد در آن روز، فرزندان و همسر و برادر و قبیله اش و همه ی مردم روی زمین را فدیة بدهد تا نجات یابد، اما سودی ندارد؛ ﴿یبصّر و نهم یودّ المجرم

۱- المیزان / ج ۱۸ / ص ۳۸۰.

۲- یونس / ۵۴.

۴- آل عمران / ۹۱.

۳- زمر / ۴۷.

لو یفتدی من عذاب یومئذ ببنیه * و صاحبته و أخیه * و فصیلته الّتی تؤویه * و
من الأرض جمیعاً ثمّ ینجیه ﴿(۱)﴾

۲۸۲- سختی روز قیامت

﴿و إذا العشار عطّلت﴾ (۲)

«عشار» جمع «عشراء» در اصل به معنای شتر ماده‌ی بارداری است که ده ماه از حمل او گذشته است. بدین جهت آن را «عشراء» می‌نامند، تا وقتی که بزاید و گاهی پس از زاییدن هم، آن را «عشراء» بخوانند.

در آن روز که این آیه نازل شد، چنین شتری با ارزش‌ترین اموال عرب محسوب می‌شد. خداوند در این آیه به طور کنایه می‌فرماید: شدت هول و وحشت قیامت به اندازه‌ای است که هر انسانی، نفیس‌ترین اموال خویش را که در دنیا بر سر آن با دیگران می‌جنگید، رها می‌کند و این اموال تعطیل می‌ماند و کسی نیست که از آن‌ها استفاده کند. زیرا مردم آن روز چنان به خود مشغولند که از هیچ چیز دیگری یاد نمی‌کنند؛ ﴿لکلّ امریء منهم یومئذ شأن یغنیه﴾ (۳).

۲۸۳- شدت سختی قیامت

﴿و أنذرهم یوم الازفة إذ القلوب لدی الحناجر کاظمین ما للظالمین من حمیم

و لا شفیع یطاع﴾ (۴)

در این آیه خداوند بعضی از اوصاف قیامت را بیان می‌کند؛ نخست به پیامبر می‌گوید:

۱ - معارج / ۱۲- ۱۴؛ نور / ج ۵ / ص ۲۱۳. ۲ - تکویر / ۴.

۳ - عبس / ۳۷؛ المیزان / ج ۲۰ / ص ۲۱۳. ۴ - غافر / ۱۸.

آن‌ها را از روز نزدیک بترسان؛ ﴿وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْآزِفَةِ﴾ «آزفة» در لغت به معنای نزدیک است و چه نامگذاری عجیبی است و به جای «یوم القيامة» «یوم الازفة» بیان شده است، تا بی‌خبران نگویند هنوز تا قیامت زمان بسیار زیادی است، فکر خود را مشغول قیامت نکنید که وعده‌ای است نسیه.

اگر درست بنگریم مجموعاً عمر دنیا در برابر عمر قیامت لحظه‌ی زودگذری بیش نیست و چون در باره‌ی برپایی آن، هیچ تاریخی از سوی خداوند اعلام نشده است، باید همیشه آماده‌ی استقبال از آن بود.

دومین توصیف این که: در آن روز از شدت هول و ترس، دل‌ها به گلوگاه می‌رسد؛ ﴿إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ﴾ به هنگامی که انسان در تنگناهای سخت قرار می‌گیرد، احساس می‌کند که گویا قلبش از جا کنده می‌شود، گویا می‌خواهد از حنجره‌اش بیرون بپرد، عرب از این حالت به «بلغت القلوب الحناجر» تعبیر می‌کند و شاید معادل آن در فارسی این باشد که می‌گوییم: «جانش به لب رسید»؛ وگرنه روشن است که قلب به معنای مرکز پخش خون، هرگز از جای خود حرکت نمی‌کند و به گلوگاه نمی‌رسد و نیز ممکن است که قلب کنایه از جان باشد؛ یعنی جانش به گلوگاه رسیده بود، گویا روحش از بدنش تدریجاً خارج شده و تنها کمی از آن باقی مانده است.

در توصیف سوم می‌گوید: وجود آن‌ها مملو از غم و اندوه می‌شود، اما توانایی اظهار آن را ندارند. «کاظمین»؛ کاظم از ماده‌ی «کظم» در اصل به معنای بستن دهان مَشکی است که پر از آب باشد، سپس در مورد کسانی که از خشم و غضب پر می‌شوند، اما به دلایل مختلفی آن را اظهار نمی‌دارند، اطلاق شده است. اگر انسان گرفتار اندوه و غم جانکاه شود، اما بتواند فریاد برآورد، ممکن است کمی آرام بگیرد، لیکن افسوس که در

آنجا حتی جای فریاد و نعره زدن نیست.

چهارمین توصیف این که برای ستمکاران دوستی وجود ندارد؛ ﴿و ما للظالمین

من حمیم﴾.

در پنجمین توصیف می فرماید: و نه شفاعت کننده‌ای که شفاعتش پذیرفته شود؛

﴿و لا شفیع یطاع﴾^(۱).

۲۸۴- قیامت روز قطع روابط اعتباری

﴿و لا تخزنی یوم یبعثون﴾ یوم لا ینفع مال و لا بنون ﴿إلا من

أتی الله بقلب سلیم﴾^(۲)

در آیه‌ی فوق، سود داشتن مال و فرزندان در روز قیامت به طور کلی نفی شده است. زیرا رابطه‌ی مال و فرزندان در دنیا ملاک در یاری و کمک طرفینی است، رابطه‌ای است وهمی و خیالی، که تنها در نظام اجتماعی بشر معتبر شمرده شده، در خارج از ظرف اجتماع دنیا هیچ اثری ندارد.

روز قیامت که روز کشف حقایق و جدا شدن آن‌ها از موهومات است، روزی است که اسباب اعتباری از سببیت می‌افتد و فرزند به عنوان فرزندیش و خویشاوند به عنوان قرابتش نیز از اعتبار می‌افتد؛ ﴿و لقد جئتمونا فردیٰ کما خلقناکم أوّل مرّة﴾^(۳) امروز تک تک نزد ما آمدید، درست همان گونه که در خلقت، شما را تک تک آفریدیم.^(۴)

۲- شعراء / ۸۷- ۸۹.

۱- نمونه / ج ۲۰ / ص ۶۳.

۴- المیزان / ج ۱۵ / ص ۳۱۳.

۳- انعام / ۹۴.

۲۸۵- اخوت ظاهری و باطنی

اخوت و برادری دو قسم است:

- ۱- اخوت ظاهری و صوری که در روز قیامت این اخوت از بین می‌رود و نتیجه بخش نخواهد بود؛ ﴿يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ﴾^(۱)
- ۲- اخوت واقعی و ایمانی که خداوند مؤمنان را برادر یکدیگر می‌داند؛ ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾^(۲) و ﴿فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا﴾^(۳) و این برادری و اخوت ایمانی در قیامت محفوظ است؛ ﴿إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ﴾^(۴)

۲۸۶- بهره بردن پرهیزکاران از دوستی در قیامت

روز قیامت هیچ نوع دوستی وجود ندارد؛ ﴿يَوْمَ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خِلَالَ﴾^(۵) و این مطلب منافاتی با اثبات دوستی برای متقین ندارد؛ ﴿لَا خِلَاءَ يَوْمَئِذٍ لِبَعْضِ عَدُوِّ الْأَمْتِّقِينَ﴾^(۶). زیرا نسبت میان این دو آیه، عموم و خصوص مطلق است؛ یعنی آن دوستی که رنگ تقوا نداشته باشد، در قیامت منتفی است، اما پیوندی که صبغی الهی داشته باشد، در قیامت سودمند است. پس، انکار دوستی به طور مطلق و اثبات بعضی از اقسام آن در این آیه، نظیر انکار شفاعت به طور مطلق در آیهی ﴿وَلَا خِلَّةَ وَلَا شَفَاعَةَ﴾^(۷) و اثبات برخی از اقسام آن است که شفاعت به اذن خداست؛ ﴿وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَن شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُم يَعْلَمُونَ﴾^(۸)

۱- عبس / ۳۴
۲- حجرات / ۱۰
۳- آل عمران / ۱۰۳
۴- حجر / ۴۷؛ کشف الاسرار / ج ۳ / ص ۶۶۷
۵- ابراهیم / ۳۱
۶- زخرف / ۶۷
۷- بقره / ۲۵۴
۸- زخرف / ۸۶؛ المیزان / ج ۱۲ / ص ۵۸

۲۸۷- قیامت، روز ظهور اعمال انسان

﴿لینذر یوم التّلاق * یوم هم برزون لا یخفی علی اللّٰه منهم شیء﴾^(۱)

آیه‌ی فوق دلالت دارد که روز قیامت روز ملاقات کردن مردم با یکدیگر است که در آن روز همه‌ی مردم آشکار می‌شوند و چیزی از آن‌ها بر خدا مخفی نمی‌ماند. روزی است که تمام پرده‌ها و حجاب‌ها کنار می‌رود. از یک سو موانع مادی چون کوه‌ها برچیده می‌شود، و زمین به صورت هموار و بدون پستی و بلندی درمی‌آید؛ ﴿قاعاً صَفْصَفاً﴾^(۲)

از سوی دیگر، همه‌ی انسان‌ها از درون قبرها سربرمی‌دارند و خارج می‌شوند؛ ﴿یوم یخرجون من الأجدات سراعاً﴾^(۳) و زمین آنچه را دارد بیرون می‌فرستد؛ ﴿و أخرجت الأرض أثقالها﴾^(۴) و نامه‌های اعمال گشوده می‌شود و محتوای آن آشکار می‌گردد؛ ﴿و إذا الصّحف نشرت﴾^(۵) و اعمالی که انسان از پیش فرستاده، در برابر او مجسم می‌شود؛ ﴿یوم ینظر المرء ماقدّم یداه﴾^(۶) و مسایلی را که انسان اصرار در اخفای آن‌ها داشت، ظاهر می‌گردد؛ ﴿بل بدالهم ما كانوا یخفون من قبل﴾^(۷) و اعضای پیکر انسان و حتی زمینی که روی آن اعمالی انجام داده، به افشاگری برمی‌خیزد و حقایق را بازگو می‌کند؛ ﴿یومئذ تحدّث أخبارها﴾^(۸)

خلاصه تمام انسان‌ها با تمام وجود و تمام هستی و هویت خویش در آن صحنه‌ی عظیم ظاهر می‌شوند و هیچ چیز مکتوم نمی‌ماند؛ ﴿و برزوا للّٰه جمیعاً﴾^(۹)

| | |
|---------------------|----------------|
| ۱ - غافر / ۱۵ - ۱۶. | ۲ - طه / ۱۰۶. |
| ۳ - معارج / ۴۳. | ۴ - زلزال / ۲. |
| ۵ - تکویر / ۱۰. | ۶ - نبأ / ۴۰. |
| ۷ - انعام / ۲۸. | ۸ - زلزال / ۴. |
| ۹ - ابراهیم / ۲۱. | |

۲۵۰ هزار و یک نکته

برای این که بدانیم در آنجا چه غوغایی برپا می‌شود، کافی است فکر کنیم که یک لحظه در این دنیا چنین صحنه‌ای برپا شود و درون و برون همه‌ی انسان‌ها یکی شود، چه ولوله‌ای در میان خلق ایجاد خواهد شد و چگونه رشته‌های پیوند مردم از هم گسیخته می‌شود.

آری! طبیعت آن جهان همین است و باید آن چنان بود که انسان از ظاهر شدن پنهان‌ها وحشتی نداشته باشد، اعمال و رفتارش را به‌گونه‌ای انجام دهد که اگر امروز هم در ملأ عام نمایان گردد، از آن نگران نباشد.^(۱)

۲۸۸- مشاهده‌ی اعمال در قیامت

﴿یوم تجد کلّ نفس ما عملت من خیر محضراً و ما عملت من سوء تودّ لو أنّ بینها و بینة أمداً بعيداً﴾^(۲)

در آیه‌ی شریفه، دو کلمه‌ی «خیر» «شر» به صورت نکره آورده شده که مفید عموم است؛ یعنی انسان در قیامت تمام اعمال نیک خود را پیش روی خود حاضر می‌بیند و آرزو می‌کند که از همه‌ی اعمال شر خود فاصله بگیرد.^(۳)

۲۸۹- قیامت، روز پیرکننده

﴿یوماً يجعل الولدان شیباً﴾^(۴)

حکیم سبزواری رحمته‌الله می‌گوید: ویژگی سوره‌ی هود این است که خداوند در آن دستور به

۱- نمونه / ج ۲۰ / ص ۵۷.

۲- آل عمران / ۳۰.

۳- نمونه / ج ۲ / ص ۳۷۸.

۴- مزمل / ۱۷.

استقامت و پایداری رهبر و امت اسلامی را داده است؛ ﴿فاستقم كما أمرت و من تاب معك﴾^(۱) در صحنه نگهداشتن امت کار دشواری است، چنان که اصل استقامت نیز توانفرساست، البته پاداش فراوانی دارد، همان گونه که قرآن کریم می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا﴾^(۲)

استاد علامه طباطبایی رحمته الله می گوید: علت این که رسول الله فرمود: «سوره‌ی هود مرا پیر کرد»، احتمال این سوره بر دستور استقامت نیست، چون مشابه همین تعبیر در باره‌ی بعضی از سوره‌های دیگر هم هست، مانند: «شیببتنی هود و الواقعة»، در حالی که در سوره‌ی واقعه سخن از استقامت نیست.

پس، باید بررسی شود که جامع بین این دو سوره چیست؟ در حقیقت آنچه که جامع میان سوره‌ی هود و واقعه و پیر کننده است، یادآوری صحنه‌ی قیامت است. شاهد قرآنی استاد علامه این است که قرآن کریم در باره‌ی آن روز می فرماید: کودک را پیر می کند؛ ﴿يَوْمًا يُجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا﴾^(۳) عذاب آن روز و شدت و طولانی بودن آن سبب پیر شدن است.^(۴)

۲۹۰- قیامت روز ظهور غبن

یکی از اسامی قیامت، روز غبن است؛ ﴿ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ﴾^(۵) در این که انسان از چه چیز مغبون می شود، امام علیه السلام می فرماید: مغبون کسی است که از نماز شب محروم بماند؛ «لا تدع قیام اللیل فان المغبون من حرم قیام اللیل».

۲- فصلت / ۳۰.

۱- هود / ۱۱۲.

۴- تفسیر موضوعی / ج ۶ / ص ۳۸۸.

۳- مزمل / ۱۷.

۵- تغابن / ۹.

۲۹۱- قیامت، روز حسرت

﴿وَأَنْذَرَهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ﴾^(۱)

یکی از اسامی قیامت روز حسرت است. از این رو خداوند در آیه‌ی فوق به پیامبر ﷺ دستور می‌دهد که مردم را از روز حسرت بترسان. علی عليه السلام می‌فرماید: بزرگترین حسرت در قیامت در باره‌ی مردی است که مالی را از غیر طریق شرعی به دست آورد، آنگاه فرزندش از او به ارث ببرد و در راه خدا انفاق کند و به وسیله‌ی آن به بهشت برود و آن شخصی که مال را به ارث گذاشته به جهنم برود؛ ﴿إِنَّ أَعْظَمَ الْحَسْرَاتِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ حَسْرَةَ رَجُلٍ كَسَبَ مَالًا فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ فَوَرَّثَهُ رَجُلًا فَأَنْفَقَهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ سَبْحَانَ فِدْخَلٍ بِهِ الْجَنَّةِ وَ دَخَلَ الْأَوَّلَ بِهِ النَّارِ﴾^(۲)

پاداش و کیفر در قیامت

۲۹۲- در گرو بودن اعمال در قیامت

از نظر قرآن کریم، انسان در قیامت در گرو اعمالی است که انجام داده است؛ ﴿كُلُّ امْرِيٍّ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينٌ﴾^(۳) تنها کسانی که اصحاب الیمین بوده، گرفتار شهوت و غضب نبودند، آزادند؛ ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ﴾^(۴) این که می‌بینیم

۲- نور الثقلین / ج ۱ / ص ۱۵۲.

۱- مریم / ۳۹.

۴- مدثر / ۳۸.

۳- طور / ۲۱.

گاهی گفته می‌شود: «اگر فلان شخص یک ستم به من کرد، من چند برابر جواب می‌دهم»، معلوم می‌شود که این گوینده بر اساس غضب کار می‌کند، نه بر اساس عقل. این که بعضی می‌گویند: «من هر چه دلم بخواهد می‌گویم، هر جا دلم بخواهد می‌روم»، روشن می‌شود صاحب این مقال تحت فرمان شهوت است، نه در اختیار عقل. گفتنی است: اگر کسی مالی به کسی بدهکار باشد، متاعی مثلاً خانه و فرش را گرو می‌دهد، اما اگر کسی از لحاظ عقیده و اخلاق و عمل صالح بدهکار باشد، دیگر با مال قابل گرو نیست، بلکه خودش را گرو می‌گیرند، و برای رهایی از رهن، لازم است انسان استغفار کند. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ أَنْفُسَكُمْ مَرْهُونَةٌ بِأَعْمَالِكُمْ فَفَكِّوْهَا بِاسْتِغْفَارِكُمْ». (۱)

۲۹۳- انسان مسئول عمل خویش

قرآن کریم در یک مورد می‌فرماید: در روز قیامت هیچ کس گناه دیگری را به دوش نمی‌گیرد و هر کس مسئول کار خویش است؛ ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾ (۲) در مورد دیگری می‌فرماید: مستکبران گمراه و اغواگر علاوه بر تحمل بار گناه خویش، گناهان پیروان خود را نیز به دوش می‌کشند؛ ﴿لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يَضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾ (۳) آیا این دو آیه با هم منافات دارد؟ پاسخ: هر انسانی از نظر قرآن کریم مسئول عمل خویش است، چنان که آیه‌ی اول بیان می‌کند؛ لیکن اگر انسان بنیانگذار عمل نیک یا بد دیگری باشد و از طریق تسبیب

۱- اسرار عبادات / ص ۱۴۷ - ۱۴۸.

۲- انعام / ۱۶۴.

۳- نحل / ۲۵.

در انجام آن عمل دخالت داشته باشد، در نتایج آن شریک خواهد بود و در حقیقت عمل خود او محسوب می‌شود. زیرا پایه و اساس آن به دست وی گذارده شده است.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «من سنَّ سنَّةَ حَسَنَةٍ كَان لَه أَجْرٌ مِنْ عَمَلِ بِهَا مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَجْوَرِهِمْ شَيْءٌ وَ مِنْ سَنِّ سَنَّةٍ سَيِّئَةٍ كَان عَلَيْهِ وَزْرٌ مِنْ عَمَلِ بِهَا مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْءٌ.»^(۱)

۲۹۴- قیامت و نتایج تلاش در دنیا

﴿وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾^(۲)

از نظر قرآن کریم در قیامت، برای انسان بهره‌ای جز سعی و کوشش او نخواهد بود و نتایج آن را به زودی می‌بیند؛ ﴿وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾ * و أَنَّ سَعِيَهُ سَوْفَ يَرَى﴾. «سعی» در اصل به معنای راه رفتن سریع است که به مرحله‌ی دویدن نرسیده، ولی غالباً به معنای تلاش و کوشش به کار می‌رود. زیرا هنگام تلاش و کوشش در انجام دادن کارها، انسان حرکات سریعی انجام می‌دهد، خواه کار خیر باشد یا شرّ. جالب این که نمی‌فرماید بهره‌ی انسان کاری است که انجام داده، بلکه می‌فرماید: تلاشی است که از او حاصل شده است؛ اشاره به این که مهم، تلاش و کوشش است، هر چند انسان حیثاً به مقصد و مقصودش نرسد که اگر نیتش خیر باشد، خدا پاداش خیر به او می‌دهد. زیرا او خریدار نیت‌ها و عقیده‌هاست، نه کارهای انجام شده.^(۳)

۱- نمونه / ج ۶ / ص ۶۵؛ مفردات راغب / ماده‌ی «وزر».

۲- نمونه / ج ۲۲ / ص ۵۵۰.

۳- نجم / ۳۹.

۲۹۵- ظهور ملکات نفسانی در قیامت

سؤال: با توجه به این که قیامت روز ظهور حق و حقیقت است و کسی نمی‌تواند دروغ بگوید، پس چرا هنگامی که به مشرکان گفته می‌شود: «شریکانی که در دنیا برای خداوند معتقد بودید، کجا هستند؟» به دروغ می‌گویند: «قسم به خداوند ما مشرک نبودیم»؛ ﴿ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكَاءُكُمُ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ ... قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ أَنْظِرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَيَّ أَنْفُسَهُمْ﴾^(۱)

پاسخ: این دروغگویی مشرکان از باب ظهور ملکات است. زیرا انسان وقتی در باره‌ی نفسانیات خود فکر می‌کند، در نفس خود اسرار نهانی مشاهده می‌کند، بدون این که در این مشاهده احتیاج پیدا کند به این که خودش به خود بگوید در درون دل من چه چیزهایی است. چون باطن هر کسی برای خودش مشهود است، نه غیب، و در درک آن، زبان و سخن گفتن هیچ نقشی ندارد؛ لیکن با این همه در حین تفکر، صورت کلامی را در دل تصور می‌کنیم و در دل با خود حرف می‌زنیم و چه بسا می‌شود که زبان را هم به کار بسته، آنچه را که به فکر ما می‌گذرد، به زبان جاری می‌سازیم. این استخدام زبان در این گونه مواقع که هیچ‌گونه دخالتی برای زبان نیست، از باب عادت است. چون ما عادت کرده‌ایم همواره مقاصد خود را به وسیله‌ی زبان با دیگران در میان بگذاریم. از این رو در این گونه موارد هم باز زبان را به کار می‌بریم و با خود حرف می‌زنیم.

مشرکان و منافقان نیز از آنجایی که به دروغ عادت کرده بودند، در قیامت هم که روز ظهور ملکات و عادات نفسانی است، خود به خود حرف می‌زنند و دروغ‌های دنیایی خود را تکرار می‌کنند، وگرنه محال است که انسان در برابر خداوندی که آگاه به همه‌ی

حقایق و اسرار است، دروغ بگوید. (۱)

۲۹۶- جدا نبودن عمل از عامل

﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا﴾ (۲)

«لام» در «لأنفسكم» و همچنین در «فلها»، «لام» اختصاص است نه انتفاع؛ یعنی هر یک از احسان و اسائه‌ی شما مختص به خود شماست و این سنت همیشگی خداست که هر کسی بازتاب نیکو و زشت عملش را در آخرت مشاهده می‌کند. پس آیه در مقام بیان این معناست که اثر هر عمل، چه خوب و چه بد، به صاحبش می‌رسد، نه این که کار نیک به نفع صاحبش و کار زشت به ضررش تمام می‌شود، تا بگوییم چرا به جای «فلها» نفرمود «فعلیها»، همان گونه که در آیه‌ی دیگر فرموده است: ﴿لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ﴾ (۳)

۲۹۷- جزای عمل لباسی است که انسان برای خود دوخته است

راغب در مفردات گوید: «ثوب» رجوع شیء به حالت اولی است یا به حالتی که ابتدا برای آن در نظر گرفته شده است و لباس را بدان جهت «ثوب» گویند که بافته شده و به حالتی که در نظر بوده، رجوع کرده است. زیرا مراد اولی از بافتن پارچه، تهیه‌ی لباس است. بنا بر این، جزای عمل را ثواب می‌گویند که به خود عامل برمی‌گردد.

ثواب به جزای عمل نیک و بد، اطلاق شده است، مانند: ﴿هَلْ ثَوَّبَ الْكُفَّارَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾ (۴) و الباقیات الصّالحات خیر عند ربّك ثواباً (۵) به کار رفتن

۱ - المیزان / ج ۱۱ / ص ۱۳.

۲ - اسراء / ۷.

۳ - بقره / ۲۸۶؛ المیزان / ج ۱۳ / ص ۴۰.

۴ - مطفین / ۳۶.

۵ -

کلمه‌ی ثواب در باره‌ی جزای عمل، بهترین دلیل تجسم عمل است. زیرا اگر عمل مجسم شده و به عامل بازگردد، مصداق واقعی برگشت و رجوع شیء خواهد بود.^(۶)

۲۹۸- قیامت و حشر حیوان‌گونه‌ی انسان‌ها

یکی از عذاب‌های بنی اسرائیل مسخ شدن و به شکل بوزینه درآمدن بود؛ ﴿فَقَلْنَا لَهُمْ كُونُوا قردة خاسئین﴾^(۷)

سؤال: اگر گفته شود زمانی که انسان‌های مجرم و تبه‌کار مانند بنی اسرائیل به صورت حیوان (بوزینه) درآمدند، عقل و شعوری برای آن‌ها باقی نمی‌ماند و در نتیجه، آنان عذاب الهی را متوجه نمی‌شوند و عذابی که آن‌ها را متألم نکند، چه فایده‌ای دارد؟ چنان که بوزینه‌ها و بلکه سایر حیوانات، از این که حیوان هستند، متألم و ناراحت نیستند، بنا بر این مسخ شدن آن‌ها عذابی برایشان نخواهد بود؟

پاسخ: انسان مجرم که به صورت بوزینه درمی‌آید، انسان باعقل و شعوری است که به صورت حیوان درآمده است. به تعبیر روشن‌تر، انسان باعقل و شعوری است که می‌فهمد به سبب گناه و معصیت خلقت او تغییر یافته است و همین مقدار که درک می‌کند اعضا و جوارح او، و بلکه هویت او به صورت دیگر درآمده است، برای او عذاب خواهد بود.

از اینجا می‌توان چنین استفاده کرد: انسان‌هایی که در قیامت به صورت حیوان محشور می‌شوند، حشر به صورت حیوان، عذاب سختی برای آنان خواهد بود.^(۸)

۶- قاموس / ج ۱ / ص ۳۲۱.

۵- کهف / ۴۶.

۸- تفسیر کبیر / ج ۳ / ص ۱۱۱.

۷- بقره / ۶۵.

حسابرسی در قیامت

۲۹۹- شباهت محکمه‌ی وجدان به محکمه‌ی قیامت

﴿لَا أَقْسَمُ بِيَوْمِ الْقِيَمَةِ * وَلَا أَقْسَمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ﴾^(۱)

از نظر قرآن کریم «نفس لوامه»، رستاخیز کوچکی است در درون جان هر انسان که بعد از انجام یک کار نیک یا بد بلافاصله محکمه‌ی آن در درون جان تشکیل می‌گردد و به حساب او رسیدگی می‌کند. این دادگاه عجیب درونی، شباهت عجیبی به دادگاه رستاخیز دارد؛ قاضی و شاهد و مجری حکم یکی است، همان‌گونه که در قیامت چنین است؛

﴿عَالَمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ﴾^(۲)

۳۰۰- این دادگاه وجدان توصیه و رشوه و دوستی و پارتی و پرونده‌سازی رایج بشری را نمی‌پذیرد، همان‌گونه که در باره‌ی دادگاه قیامت شفاعت و فدیة و رشوه و دوستی پذیرفته نیست؛ ﴿وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَ لَا هُمْ يَنْصُرُونَ﴾^(۳)

۳۰۱- محکمه‌ی وجدان، مهم‌ترین و قطورترین پرونده‌ها را در کوتاه‌ترین مدت رسیدگی کرده و حکم نهایی خود را به سرعت صادر می‌کند، همان‌گونه که در قیامت خداوند به سرعت به حساب انسان رسیدگی می‌کند؛ ﴿وَ هُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾^(۴)

۲- زمر / ۴۶.

۱- قیامت / ۱-۲.

۴- رعد / ۴۱.

۳- بقره / ۴۸.

۳۰۲- مجازات و کیفرش بر خلاف مجازات‌های دادگاه‌های رسمی این جهان، نخستین جرقه‌هایش در اعماق دل و جان افروخته می‌شود و از آنجا به بیرون سرایت می‌کند، همان گونه که در باره‌ی دادگاه قیامت می‌خوانیم که آتش برافروخته‌ی الهی از قلب‌ها زبانه می‌کشد؛ ﴿نار الله الموقدة * التي تطلع على الأفئدة﴾^(۱)

۳۰۳- این دادگاه وجدان چندان نیازی به ناظر و شهود ندارد، بلکه معلومات و آگاهی‌های خود انسان متهم را به نفع یا ضد او می‌پذیرد، همان گونه که در دادگاه قیامت نیز ذرات وجود انسان، حتی دست و پا و پوست و تن او گواهی بر اعمال او هستند؛ ﴿حتی إذا ما جاءوها شهد عليهم سمعهم و أبصارهم و جلودهم﴾^(۲)

۳۰۴- استمدادهای بی حاصل مجرمان

﴿انظرونا نقتبس من نورکم﴾^(۳)

از آنجا که بسیاری از مردم به هنگام ورود در عرصه محشر با نظام حاکم آنجا آشنا نیستند، بر این باورند که نظام دنیا در آنجا نیز حکومت دارد. از این رو به آن متوسل می‌شوند، ولی به زودی می‌فهمند که چه اشتباه بزرگی کرده‌اند.

گاهی مجرمان از مؤمنان استمداد می‌کنند و می‌گویند: نظری به ما بیفکنید تا شعله‌ای از ایمان و عمل صالح برگیریم؛ ﴿انظروانا نقتبس من نورکم﴾.

۳۰۵- گاه مجرمان از یکدیگر کمک می‌طلبند (پیروان از رهبران) و می‌گویند: آیا شما سهمی از عذاب الهی را به جای ما می‌پذیرید؛ ﴿فهل أنتم مغنون عتاً من عذاب

اللّٰهُ مِنْ شَيْءٍ ﴿١﴾.

۳۰۶- گاهی حتی دست به دامن خازنان دوزخ می‌شوند و می‌گویند: از پروردگارتان بخواهید یک روز عذاب را از ما تخفیف دهد؛ ﴿أَدْعُوا رَبَّكُمْ يَخْفَفْ عَنَّا يَوْمًا مِّنَ الْعَذَابِ﴾ ﴿٢﴾.

۳۰۷- گاهی هم از این فراتر رفته، از خداوند استمداد می‌جویند و عرضه می‌دارند: پروردگارا! ما را از این آتش سوزان بیرون آر، اگر بار دیگر بازگشتیم، جزو ستمگرانیم؛ ﴿رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ﴾ ﴿٣﴾.

۳۰۸- کارنامه‌ی عجیب اعمال آدمی

﴿وَضَعِ الْكِتَابَ فِتْرَى الْمَجْرِمِينَ مَشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يَغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا﴾ ﴿٤﴾
در آیه‌ی فوق سخن از نامه‌ی اعمال انسان‌ها به میان آمده که همه‌ی اعمال آدمی با تمام جزئیات در آن ثبت می‌شود. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که این نامه چیست و چگونه است؟

بدون شک از جنس کتاب و دفتر و نامه‌های معمولی نیست، از این رو بعضی از مفسران گفته‌اند: این نامه‌ی عمل چیزی جز «روح انسان» نیست که آثار همه‌ی اعمال در آن ثبت است. ^(۵) زیرا ما هر عملی انجام می‌دهیم، خواه ناخواه اثری در روح و جان ما

۱- ابراهیم / ۲۱. ۲- غافر / ۴۹.

۳- مؤمنون / ۱۰۷؛ نمونه / ج ۲۳ / ص ۳۳۶.

۴- کهف / ۴۹. ۵- تفسیر صافی / ج ۳ / ص ۱۸۲.

می‌گذارد.

نکته‌ی قابل توجه این که همین مطلب را از ضمیمه‌ی دو آیه می‌توان استفاده کرد. در آیه‌ی فوق می‌فرماید: ﴿وَجِدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا﴾؛ انسان‌ها آنچه را انجام داده‌اند حاضر می‌یابند. در جای دیگر می‌فرماید: ﴿عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ﴾^(۱)

۳۰۹- سودمند نبودن مال و فرزند برای کفار

در قیامت مال و فرزند برای کفار سودمند نخواهد بود؛ ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تَغْنِي عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا﴾^(۲) اما مال و فرزند برای مؤمنان سودمند خواهد بود، در صورتی که حقوق آن‌ها را رعایت کنند. پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «نعم المال الصالح للرجل الصالح نعم العون على تقوى الله المال». از این رو، قرآن کریم در این باره می‌فرماید: ﴿وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ﴾^(۳)

۳۱۰- سودمند نبودن عذرخواهی در قیامت

﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعذرتَهُمْ﴾^(۴)

از آیه‌ی فوق استفاده می‌شود که در قیامت ستمگران معذرت‌خواهی می‌کنند، اما معذرت‌خواهی آنان سودی ندارد. پس، با این که قرآن کریم می‌فرماید: ﴿هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ﴾^(۵) در روز قیامت اجازه‌ی سخن گفتن و

۱ - تکویر / ۱۴. ۲ - آل عمران / ۱۰.

۳ - کشف الاسرار / ج ۲ / ص ۳۲. ۴ - غافر / ۵۲.

۵ - مرسلات / ۳۶.

معذرت خواهی به آن‌ها داده نمی‌شود، این دو آیه چگونه باهم سازگار است؟
پاسخ: قیامت مراحل و مواقف مختلفی دارد، در بعضی از مراحل انسان اجازه‌ی سخن گفتن دارد و در بعضی از مراحل، چنین اجازه‌ای را ندارد.^(۱)

۳۱۱- شهادت اعضا و جوارح در قیامت

﴿شهدت علیهم سمعهم و أبصارهم و جلودهم بما كانوا يعملون﴾^(۲)

شهادت دادن اعضای بدن در روز قیامت به این است که آنچه را از اعمال زشت از صاحبش دیده، در پیشگاه الهی خبر دهد. از اینجا روشن می‌شود که در دنیا اعضای آدمی نوعی درک و علم و بینایی دارند، وگرنه، در صورتی که خدا در روز قیامت چنین شعور و نطقی به اعضا بدهد و در آن روز عالم و آگاه شوند، حجت خدا بر انسان تمام نخواهد شد.^(۳)

۳۱۲- سؤال در قیامت

﴿فیومئذ لا یسأل عن ذنبه إانس و لا جان﴾^(۴)

در روز قیامت هیچ کس از انس و جن را از گناهش سؤال نمی‌شود و این آیه منافاتی ندارد با آیات شریفه‌ی ﴿وقفوا هم انهم مسئولون﴾^(۵) و ﴿فَو رَبِّكَ لِنَسْئَلَنَّهُم أَجْمَعِينَ * عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^(۶) و ﴿فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ و لَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ﴾^(۷) که به

۱ - المیزان / ج ۱۷ / ص ۳۳۸.
۲ - فصلت / ۲۰.
۳ - المیزان / ج ۱۷ / ص ۳۷۸.
۴ - الرحمن / ۳۹.
۵ - صافات / ۲۴.
۶ - حجر / ۹۲ - ۹۳.

صراحت می‌گوید: از مردم در قیامت سؤال می‌شود. زیرا روز قیامت مواقف مختلفی دارد که در برخی از آن‌ها مردم بازخواست می‌شوند و در برخی دیگر مهر بر دهان‌هایشان زده می‌شود، و در عوض اعضای بدنشان سخن می‌گویند و در برخی مواقف دیگر از سیمایشان شناخته می‌شوند؛ ﴿يعرف المجرمون بسيماهم﴾^(۸)

۳۱۳- سؤال از رهبران و امت‌ها

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: ما قطعاً (در قیامت) از مردمی که پیامبران به سوی آن‌ها فرستاده شدند، سؤال و بازخواست خواهیم کرد و از خود پیامبران هم خواهیم پرسید؛ ﴿فَنَسئَلنَّ الَّذينَ أَرْسَلْ إِيَّهمْ وَ نَسئَلنَّ المرسلينَ﴾^(۹) چگونه سؤال در دو آیه‌ی دیگر بیان شده است:

الف - سؤال از امت‌ها؛ ای جمعیت جن و انس! آیا در دنیا انبیا به سوی شما نیامدند و حقایق را نگفتند؟ ﴿يا معشر الجنّ و الانس ألم يأتكم رسل منكم﴾
ب - سؤال از رهبران؛ روزی که خداوند انبیا را جمع می‌کند و می‌پرسد که مردم به شما چگونه پاسخ دادند؛ ﴿يوم يجمع الله الرسل فيقول ماذا أجبتم...﴾^(۱۰)

۳۱۴- سؤال از ولایت امیر المؤمنین عليه السلام

۷- اعراف / ۶.

۸- المیزان / ج ۱۹ / ص ۱۰۷؛ تفسیر کبیر / ج ۱۴ / ص ۲۳.

۹- اعراف / ۶. ۱۰- مائده / ۱۰۹؛ نور / ج ۴ / ص ۱۶.

﴿وقفوهم انهم مسئولون﴾

پیامبر اکرم فرمود: در قیامت هنگامی که صراط بر جهنم نصب می‌گردد، کسی حق عبور ندارد، مگر آن که جوازی همراه او باشد و آن جواز، ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است و معنای آیه‌ی شریفه‌ی ﴿وقفوهم انهم مسئولون﴾ آن است که مردم را در قیامت متوقف می‌سازند تا این که از ولایت علی علیه السلام سؤال کنند.^(۱)

۳۱۵- ائمه‌ی اطهار علیهم السلام فریادرس شیعیان

عن ابي عبد الله عليه السلام: «إذا كان يوم القيمة وكننا الله بحساب شيعتنا فما كان لله سألنا الله أن يهبه فهو لهم و ما كان لنا فهو لهم، ثم قرأ أبو عبد الله: ﴿إنا بهم ثم انّ علينا حسابهم﴾^(۲) در روز قیامت خداوند حساب شیعیان را به ما واگذار می‌کند، بنا بر این، اعمالی که برای خدا بوده، ما از خداوند تقاضا می‌کنیم برای آن‌ها باشد و آنچه هم که برای ما بوده، به نفع آن‌ها خواهد بود. سپس امام آیه‌ی فوق را تلاوت کردند.

۳۱۶- حقیقت میزان

﴿و الوزن يومئذ الحق﴾^(۳)

میزانی که در قیامت، اعمال با آن سنجیده می‌شود، «حق» است؛ یعنی هر اندازه عمل مشتمل بر حق باشد، به همان مقدار اعتبار و ارزش دارد و چون اعمال نیک و شایسته

۱- نور الثقلین / ج ۴ / ص ۴۰۱؛ برهان / ج ۴ / ص ۱۱۷.

۲- غاشیه / ۲۶؛ نور الثقلین / ج ۵ / ص ۵۶۸.

۳- اعراف / ۸.

مشتمل بر حق است، از این جهت دارای ثقل و سنگینی است. برعکس، از آنجای که عمل بد مشتمل بر حق نیست و باطل صرف است، از این رو، وزنی ندارد؛ ﴿فَمَنْ ثَقَلَتْ موازینَهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَ مَنْ خَفَّتْ موازینَهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ﴾^(۱) و نیز قرآن کریم در باره‌ی کفار می‌فرماید: ﴿فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا﴾^(۲)

۳۱۷- اهل بیت علیهم‌السلام میزان اعمال

«میزان» وسیله‌ی سنجیدن است و هر چیزی وسیله‌ی سنجش خاصی دارد؛ دیوار را با شاغول، هوا را با دماسنج، و پارچه را با متر می‌سنجند. وسیله‌ی ارزیابی انسان‌های عادی هم، انسان‌های کاملند که حق مجسم هستند.

امام صادق علیه‌السلام در تفسیر آیه‌ی ﴿وَضَعُوا الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ﴾ فرمود: «انبیاء و اوصیاء میزانند». نیز در زیارت مطلقه‌ی علی علیه‌السلام می‌خوانیم: «السَّلامُ عَلَی مِیزانِ الْأَعْمَالِ»^(۳).

۳۱۸- عوامل سنگینی میزان اعمال

﴿فَأَمَّا مَنْ ثَقَلَتْ موازینَهُ * فَهُوَ فی عِیشَةٍ راضیةٍ﴾^(۴)

شهادت به وحدانیت خداوند یکی از عوامل سنگینی میزان اعمال است. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در تفسیر «لا اله الا الله» می‌فرماید: «بوحدانیتته لا یقبل الله لأعمال الآ بها و هی

۲- کهف / ۱۰۵؛ میزان / ج ۸ / ص ۱۱.

۱- اعراف / ۸- ۹.

۴- قارعة / ۶- ۷.

۳- نور / ج ۴ / ص ۱۸.

كلمة التقوى يثقل الله بها الموازين يوم القيامة»^(۱) «لا اله الا الله» اشاره به وحدانیت خداوند است و هیچ عملی بدون آن پذیرفته نمی‌شود و این، کلمه‌ی تقواست که ترازوی سنجش اعمال را در قیامت سنگین می‌کند.

امام محمد باقر علیه السلام می‌فرماید: «ما فی المیزان شیء أثقل من الصلوة علی محمد و آل محمد علیهم السلام»^(۲) در میزان عمل چیزی سنگین‌تر از درود فرستادن بر محمد و آل محمد علیهم السلام نیست.

۳۱۹- شفاعت در قیامت

﴿و لا یشفعون الا لمن ارتضى﴾^(۳)

شخصی از امام کاظم علیه السلام سؤال کرد: با توجه به این که قرآن کریم می‌فرماید: شافعان شفاعت نمی‌کنند، مگر برای کسی که بدانند خداوند از او راضی و خشنود است، آیا این معنا با سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که می‌فرماید: «انما شفاعتی لأهل الكبائر»؛ شفاعت من مخصوص کسانی است که دارای گناهان کبیره هستند، منافات ندارد؟ چون لازمه‌ی جمع میان آیه‌ی فوق و حدیث، آن است که خداوند از افرادی که دارای گناهان کبیره هستند، راضی باشد.

امام علیه السلام فرمودند: منظور از رضایت در آیه‌ی شریفه، رضایت دین و مکتب است، نه رضایت از گناه تا با حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله منافات داشته باشد؛ «فانهم لا یشفعون الا لمن ارتضى الله دینه»^(۴). زیرا محور رضایت و عدم رضایت خداوند، اسلام و کفر

۱ - نور الثقلین / ج ۵ / ص ۶۵۹

۲ - نور الثقلین / ج ۵ / ص ۶۵۹

۳ - المیزان / ج ۱ / ص ۱۸۳

۴ - انبیاء / ۲۸

است، چون خداوند می‌فرماید: ﴿و لا یرضیٰ لعباده الکر﴾^(۱) گفتنی است که از دیدگاه منطقی نیز حدیث پیش گفته با آیه‌ی شریفه‌ی ﴿لا یشفعون الاّ لمن ارتضیٰ﴾ تنافی ندارد. چون تناقض در دو قضیه‌ی مهمله معنا ندارد. مانند این که بگوییم: زید عالم است و زید عالم نیست، این دو متناقض نیستند. چون احتمال دارد مراد از عالم بودن زید نسبت به مسائل فقهی باشد و مراد از عدم علم او، در باره‌ی مسایل کلامی باشد. پس اگر بگوییم: صاحب کبیره مرتضی هست و صاحب کبیره مرتضی نیست، این دو کلام باهم تعارضی ندارند. چون از جهت دین مرتضی است و از نظر فسق مرتضی نیست.^(۲)

۳۲۰- اقسام سه گانه‌ی انسان‌ها در قیامت

﴿و فی الاخرة عذاب شدید و مغفرة من الله و رضوان﴾^(۳)

از نظر قرآن کریم در عالم آخرت سه بخش جدای از هم وجود دارد: «عذاب شدید»، «مغفرت الهی» و «رضوان الله». اولی برای تبهکاران و دومی برای متوسطین از اهل ایمان و سومی برای اولیای الهی تعبیه شده است. این‌ها مراکز رسمی آخرت است، آن‌گاه برای بهشت درجات و برای دوزخ درکات مقرر است.

در قبال این تقسیم، خداوند سبحان انسان‌ها را هم به سه گروه تقسیم فرمود: «اصحاب میمنه» که اهل بهشت‌اند و «اصحاب مشئمه» که گرفتار دوزخ‌اند و «مقرّبون» که از «جنّة اللقاء» برخوردارند.

۲- تفسیر کبیر / ج ۳ / ص ۶۰.

۱- زمر / ۷.

۳- حدید / ۲۰.

کلام نورانی امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود: «الناس ثلاثة عالم رباني و متعلم على سبيل النجاة و همج رعا»^(۱)، با تثلیث فوق قابل تطبیق است. زیرا «عالم ربانی» با سابق مقرب، «متعلم على سبيل النجاة» با اصحاب الميمنة و «همج رعا» با اصحاب المشئمة منطبق خواهد بود.^(۲)

اصناف بهشت و جهنم

- ✓ آیا بهشت و دوزخ موجودند؟
- ✓ مکان بهشت و جهنم
- ✓ سرنامگذاری بهشت به «جَنَّة»
- ✓ بهشت دنیا و آخرت
- ✓ درجات مختلف بهشتیان
- ✓ طولانی بودن قیامت برای غیر مؤمنان
- ✓ جهنم مکان تنگ و محدود ✓

اعجاز قرآن

- ✓ تحدی قرآن
- ✓ جلوه‌ای از اعجاز قرآن
- ✓ تفاوت معجزه با کارهای خارق العاده

ویژگی‌های قرآن

- ✓ دلایل عدم تحریف قرآن
- ✓ سرنامگذاری قرآن به «فرقان»
- ✓ عظمت قرآن
- ✓ ولایت قرآن

اصناف بهشت و جهنم

۳۲۱- آیا بهشت و دوزخ موجودند؟

اکثر دانشمندان اسلامی معتقدند که این دو هم‌اکنون وجود خارجی دارند و ظواهر آیات قرآن نیز این حقیقت را تأیید می‌کند. از جمله:

الف - آیات فراوانی که تعبیر به «أعدت» (مهیا شده) را دارد.

ب - در آیات مربوط به معراج می‌خوانیم: ﴿لقد رءاه نزلة أخرى * عند سدرۃ المنتهی

* عندها جنۃ المأوی﴾؛^(۱) بار دیگر پیامبر جبرئیل را نزد «سدرۃ المنتهی» در آنجا که بهشت جاویدان قرار داشت، مشاهده کرد؛ این تعبیر گواهی بر وجود فعلی بهشت می‌دهد.

ج - در قرآن می‌فرماید: ﴿كلاً لو تعلمون علم الیقین * لترونّ الجحیم * ثمّ لترونّها

عین الیقین﴾؛^(۲) اگر علم الیقین داشتید، دوزخ را مشاهده می‌کردید، سپس به عین الیقین آن را می‌دیدید.^(۳)

۳۲۲- مکان بهشت و جهنم

بهشت و جهنم در غیب این عالم است که در آن، نه مکان وجود دارد و نه زمان. مکان و زمان هر دو مخصوص عالم ماده است و تا شخصی از حدود عالم ماده بیرون نرود، به

۱ - نجم / ۱۳ - ۱۵. ۲ - تکوین / ۵ - ۷.

۳ - تفسیر کبیر / ج ۹ / ص ۴؛ نمونه / ج ۳ / ص ۹۲.

بهشت نمی‌رسد، چنان که تا شخصی پوست بادام را نشکند، به مغز آن نمی‌رسد. این عالم نسبت به آن عالم، مانند شکم مادر نسبت به این عالم است. جنین تا از شکم مادر سرازیر نگردد، دسترسی به این عالم پیدا نمی‌کند. پس بهشت و جهنم هر دو در غیب این عالم هستند و چون دارای مکان نیستند، میان این دو تزاومی وجود ندارد. مثال: دو نفر در یک اتاق خوابیده‌اند، یکی خواب می‌بیند در باغ پر از گل و لاله و سرو و کاج و آبشار و کنار سفره‌ی رنگین و دوستانش نشسته است و در آن حال نهایت لذت را می‌برد و دیگری در خواب می‌بیند که در زندان تنگ و تاریک زیر زنجیر آهنین در شکنجه است.

مثال دیگر: در همین عالم بیداری دو نفر در یکجا نشسته‌اند، یکی با خیال مشوش و اندیشه‌های رنج‌دهنده و دیگری با خیال راحت و آرام در اندیشه‌های شیرین و لذت‌بخش فرو رفته است. این دو آدم با این که در کنار هم و در یک فضا زندگی می‌کنند، از حیث خیالی که بیرون از عالم جسم است، یکی در بهشت و دیگری در جهنم است.^(۱)

۳۲۳- فضیلت سرعت به بهشت

﴿و سارعوا إلى مغفرة من ربكم و جنّة عرضها السموات و

الأرض أعدت للمتقين﴾^(۲)

﴿و سابقوا إلى مغفرة من ربكم و جنّة عرضها كعرض السماء و الأرض أعدت

للذين آمنوا بالله و رسوله﴾^(۳)

این دو آیه از حیث محتوا قریب به هم هستند، با دو سه تفاوت که شایان توجه است:

۱ - نکته‌هایی از قرآن / ج ۳ / ص ۵۵۷. ۲ - آل عمران / ۱۲۷.

۳ - حدید / ۲۱.

۱ - چرا در آیه‌ی اول عرض بهشت را همان مجموعه‌ی آسمان‌ها و زمین فرمود و حرف تشبیه نیاورد و در آیه‌ی دوم با حرف تشبیه ذکر کرد.

۲ - چرا در آیه‌ی اول آسمان‌ها به طور جمع، و در آیه‌ی دوم به صورت مفرد ذکر شده است؟

۳ - چرا بهشتی که عرض آن عین آسمان‌هاست، برای پارسایان و اهل تقواست و بهشتی که مانند آسمان و زمین است، برای اهل ایمان است؟

بدیهی است که پارسایان زبده‌ی اهل ایمانند. زیرا ممکن است کسی مؤمن به خدا و پیامبر باشد، ولی پارسا نباشد، اما نمی‌شود کسی پارسا باشد و دارای ایمان نباشد. برای درک تفاوت میان دو آیه، لازم است توجه به کلمات و محتوای دو آیه کرد.

سؤال: آیا میان سرعت و سبقت تفاوت است؟

پاسخ: گرچه گاهی هر یک از این دو کلمه به جای دیگری استعمال می‌شود، لیکن با کمی دقت روشن می‌شود که میان این دو تفاوت وجود دارد. سبقت، شتاب کردن برای رسیدن به مقصد (هر مقصدی) است؛ کارمند می‌کوشد تا اول وقت در محل کارش باشد، انسان متدین خود را آماده می‌سازد تا اول وقت، به ادای فریضه‌ی نماز بپردازد. در این شتاب‌ها مقصود، انجام عمل است و در اول وقت آن هیچ نظری به این نیست که بر دیگری مقدم شود یا نه. به عبارت دیگر، مقصود بالذات انجام وظیفه است و جنبه‌ی فردی دارد.

اما در مسابقه، مقصود بالذات پیشی گرفتن بر دیگری است. زیرا معنای مسابقه همین است و لااقل باید میان دو نفر باشد تا یکی بر دیگری سبقت گیرد. از همین تفاوت باید بفهمیم که در مسابقه رقابتی وجود دارد که باعث کم رنگ شدن عمل می‌گردد، گرچه رقابت در امور معنوی فضیلت است.

خلاصه این که: مسئله‌ی مسابقه همراه به رقابت است و هر چند خدایی محض

هم باشد، باز خالی از التذاذ و خرسند شدن نیست و همین اندازه کافی است که لطمه به خلوص محض بزند، پس روشن شد که سرعت در عمل از سبقت بر آن بهتر است و جا دارد بهشتی که در برابر سرعت در عمل وعده داده شده است، از بهشتی که در برابر سبقت وعده داده شده، بهتر باشد.^(۱)

۳۲۴- معنای انتظار دو بهشت برای خائفان

مفسران در معنای آیه‌ی شریفه‌ی ﴿و لَمَن خَاف مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ﴾ و داشتن دو بهشت، وجوهی ذکر کرده‌اند:

الف - یک بهشت منزل شخصی اوست که دوستانش در آنجا زیارتش می‌کنند و یکی هم منزل خدمت‌کاران و همسران اوست.

ب - باغی که بهشتی بیرون قصر دارد و باغی که داخل قصرش هست.

ج - در آخرت دو بهشت جدای از هم دارد تا هر گاه از این خسته شد به آن بهشت دیگر برود تا لذتش به حد کمال برسد.

د - یک بهشت در برابر عقاید حقّ‌اش به او می‌دهند و بهشتی دیگر در برابر اعمال صالحی که انجام داده است.

ه - بهشتی در برابر اعمال شایسته و اطاعت‌هایی که کرده، بهشت دیگری برای ترک گناهایی که توانایی انجام دادن آن‌ها را داشته است.

و - یکی جسمانی است و دیگری روحانی.

هیچ دلیلی در آیه‌ی مورد بحث یا در سراسر قرآن، برای وجوه یاد شده وجود ندارد؛ لیکن

۱ - نکته‌هایی از قرآن / ج ۲ / ص ۵۵۰.

بعضی گفته‌اند: بهشتی را به جهت استحقاق به او می‌دهد و بهشت دیگری را فقط تفضلاً ارزانش می‌دارد. در میان همه‌ی اقوال، این قول بهتر است. چون آیه‌ی شریفه‌ی ﴿لَهُمْ مَا يَشَاؤُن فِيهَا وَ لَدِينَا مَزِيدٌ﴾^(۱) هم، آن گونه که ما تفسیر کردیم، اشعاری به آن دارد.^(۲)

۳۲۵- سرّ نام‌گذاری بهشت به «جَنَّة»

﴿و بَشَّرَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ﴾^(۳)

«جَنّات» جمع «جَنّة» به معنای باغ است و منظور از آن تنها درخت‌ها و میوه‌های آن است، نه زمین. زیرا از ریشه‌ی «جَنّ» به معنای پنهان شدن است؛ یعنی درختان بهشت زمین آن را می‌پوشانند، و «جَنّ» را هم که جَنّ گویند، چون موجودی نامرئی است و به دیوانه که «مجنون» می‌گویند، به دلیل این که عقل او پوشیده است و به طفل در رحم که «جنین» گویند، چون پنهان از دیده‌هاست و به قلب هم که «جنان» گویند، چون نادیدنی است.^(۴)

۳۲۶- ارث بردن بهشت

﴿تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا﴾^(۵)

کلمه‌ی ارث و وراثت به این معناست که مالی یا شبه مالی از شخصی به دیگری برسد، بعد از آن که شخص اول آن را با مرگ یا جلای وطن ترک گفته باشد، و سبب تعبیر به ارث در باره‌ی بهشت آن است که در معرض واگذاری به همگان است، چون خدا آن را به همه

۱- ق / ۳۵

۲- المیزان / ج ۱۹ / ۱۰۹.

۳- بقره / ۲۵

۴- مجمع البیان / ج ۱ / ص ۱۶۱.

۵- مریم / ۶۳

وعده داده است، در صورتی که دارای ایمان و عمل صالح باشند، پس، اگر به متقین اختصاص یافت و دیگران به دلیل اضعای نماز و پیروی از شهوات، از آن محروم شدند، در حقیقت از محرومان به متقیان ارث رسیده است.^(۱)

۳۲۷- پاداش کامل

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ * ادْخُلُوها بِسَلَامٍ ءَامِنِينَ * وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلٰى سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ * لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَ مَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ﴾^(۲)

پاداش و ثواب در صورتی کامل می‌شود که چهار شرط در آن جمع گردد:

۱ - منفعت قابل ملاحظه باشد.

۲ - با احترام همراه باشد.

۳ - از هرگونه ناراحتی دور باشد.

۴ - جاودانی و همیشگی باشد.

جمله‌ی ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ﴾ اشاره به قسمت اول است، جمله‌ی ﴿ادْخُلُوها بِسَلَامٍ ءَامِنِينَ﴾ دلیل بر احترام و تعظیم است، جمله‌ی ﴿وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ﴾ اشاره به نفی هرگونه ناراحتی و ضررهای روحانی است و جمله‌ی ﴿لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ﴾ اشاره به نفی زیان‌های جسمانی است؛ اما جمله‌ی ﴿وَ مَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ﴾ بیانگر آخرین شرط یعنی دوام این نعمت‌هاست و به این ترتیب این

پاداش از هر نظر کامل خواهد بود.^(۱)

بهشت دنیا و آخرت

۳۲۸- محلی را که ساکنانش را هیچ آفتی مانند مرگ، مرض، فقر و اندوه در آن تهدید نمی‌کند، «دار السلام» می‌نامند و چنین مکانی جز بهشت موعود جایی نیست، به ویژه پس از آن که تقیید به «عند ربهم»؛ شده است: ﴿لهم دار السلام عند ربهم و هو وليهم بما كانوا يعملون﴾.^(۲)

آری! اولیای خدا در همین دنیا هم در «دار السلام» زندگی می‌کنند. زیرا آنها کسی جز خداوند را مالک نمی‌دانند و در نتیجه، خود را امانتدار می‌بینند. پس، نه از احتمال زوال نعمت‌ها هراسانند و نه از دست رفتن آن‌ها سبب اندوهشان می‌گردد.^(۳)

۳۲۹- یکی از ویژگی‌های بهشتیان آن است که نسبت به یکدیگر کینه و حسد ندارند؛ ﴿و نزعنا ما فی صدورهم من غل﴾.^(۴) مؤمنان در دنیا نیز می‌توانند در بهشت سالم زندگی کنند، بدون این که هیچ‌گونه کینه و حسدی به یکدیگر داشته باشند؛ ﴿ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالايمان و لا تجعل فی قلوبنا غلا للذین ءامنوا﴾.^(۵)

۳۳۰- بهشت جایگاه پاکان

در قرآن کریم غالباً کلمه‌ی «مغفرت» همراه با «جنت» ذکر شده است؛ ﴿و سارعوا الی مغفرة من ربکم و جنة﴾.^(۶) زیرا بهشت چنان جایگاه پاک و منزهی است که ناپاکان را

۱- تفسیر کبیر / ج ۱۹ / ص ۱۹۳.
۲- انعام / ۱۲۷.
۳- المیزان / ج ۷ / ص ۳۶۶.
۴- اعراف / ۴۳.
۵- حشر / ۱۰؛ محاضرات.
۶- آل عمران / ۱۳۳.

در آن راه نمی دهند و آلودگان به پلیدی گناه، پس از مغفرت و آمرزش الهی و پاک شدن از آن آلودگی ها به بهشت راه پیدا می کنند.^(۱)

۳۳۱- بهشت برتر

خداوند سبحان بهشت را به مقام بالا توصیف می کند: ﴿لَسَعِيهَا رَاضِيَةٌ * فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ﴾^(۲) و این جنت عالیه از آن کسی است که قصد اعتلای بر دیگران نداشته باشد: ﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا﴾^(۳) انسان جاه طلب گرچه فساد ظاهری نداشته باشد، به جنت عالیه راه ندارد. زیرا در جاه طلبی سخن از انانیت است و انسان خودبین هرگز خدایین نخواهد بود. او گرفتار سقوط است و انسان ساقط هرگز به جنت عالیه راه ندارد.^(۴)

۳۳۲- بهشتیان و رضایت به رضای حق

﴿قُلْ أَذْكَاءٌ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ ... * لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ﴾^(۵) از نظر قرآن کریم متقین در بهشت هرچه را بخواهند دارا می شوند. گرچه به حکم آیهی شریفه، اهل بهشت دارای مشیت مطلقه اند؛ یعنی هرچه بخواهند به ایشان داده می شود، لیکن فقط چیزی را که مایهی رضا و خشنودی پروردگارشان باشد، می خواهند. بنا بر این، اگر سؤال شود که ممکن است اهل بهشت معصیت و عمل زشت و کار

۲- غاشیه / ۹- ۱۰.

۱- المیزان / ج ۴ / ص ۱۹.

۴- تفسیر موضوعی / ج ۶ / ص ۲۳۱.

۳- قصص / ۸۳.

۵- فرقان / ۱۵- ۱۶.

لغو را دوست بدارند یا کاری و چیزی را دوست بدارند که مایه‌ی آزار دیگران باشد یا بخواهند افراد مخلّد در آتش را نجات دهند یا بخواهند به مقامات انبیا و اولیا و مافوق آنان برسند؟

در پاسخ باید گفت: آیات مشیت چنین اطلاقی ندارد. زیرا خداوند در باره‌ی متقین می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمَطْمَئِنَّةُ ارجعي إلى ربِّك راضية مرضية﴾ * فادخلي في عبادي و ادخلي جنّتي ﴿^(۱)؛ یعنی اهل بهشت به چیزی علاقه‌مند می‌شوند که خدا نیز بدان راضی باشد. آری! آنان نمی‌خواهند مگر آنچه را که مایه‌ی خشنودی خداست. بنا بر این، هیچ وقت اراده معصیت و کار لغو نمی‌کنند؛ ﴿لا يسمعون فيها لغواً و لا كذاباً﴾ ^(۲) و نیز هرگز موجب آزار دیگران نمی‌شوند و هرگز نمی‌خواهند که عذاب از اهل جهنّم برداشته شود و آرزو نمی‌کنند که مقام بالاتر از خود را داشته باشند، چون به رضای حق راضی هستند. ^(۳)

۳۳۳- احترام به اهل بهشت

﴿وسيق الذين كفروا إلى جهنّم زمراً حتّى إذا جاءوها فتحت أبوابها﴾ ^(۴)

﴿وسيق الذين اتّقوا ربّهم إلى جنّة زمراً حتّى إذا جاءوها و فتحت أبوابها﴾ ^(۵)

سؤال: چرا در آیه‌ی اول که در باره‌ی اهل کفر و جهنّم است، حرف «واو» در کلمه‌ی «فتحت» نیامده، اما در آیه‌ی بعد که از آمدن بهشتی‌ها به سوی بهشت است، حرف «واو»

۲ - نبأ / ۳۵.

۱ - فجر / ۲۸.

۴ - زمر / ۷۱.

۳ - المیزان / ج ۱۵ / ص ۱۸۹.

۵ - زمر / ۷۳.

ذکر شده «و فتحت» فرموده است؟

پاسخ: این «واو» حالیه و اشاره به این است که درهای بهشت از قبل گشوده شده است و این، اشاره به احترام و اکرام خاصی است که برای آنها قائلند، درست مانند میزبان علاقه‌مندی که درهای منزل خود را پیش از ورود میهمان می‌گشاید و در کنار در به انتظار او می‌ایستد، فرشتگان رحمت الهی نیز همین حال را دارند.^(۱)

۳۳۴- درجات مختلف بهشتیان

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: نگویید بهشت یکی است، بلکه بیشتر از یکی است. زیرا قرآن می‌فرماید: ﴿و من دونهما جنتان﴾^(۲) و نگویید بهشت دارای یک درجه است، بلکه دارای درجات مختلف است و اختلاف درجات آن، به دلیل اختلاف اعمال بهشتیان است؛ قال أبو عبدالله علیه السلام «لا تقولنّ الجنة واحدة إنّ الله يقول: ﴿من دونهما جنتان﴾ و لا تقولنّ درجة واحدة إنّ الله يقول: ﴿درجات بعضها فوق بعض﴾ إنّما تفاضل القوم بالأعمال».^(۳)

۳۳۵- سلام، نعمت معنوی بهشت

یکی از نعمت‌های معنوی بهشت، نعمت سلام است که هنگام ورود به بهشت و بعد از آن، از بهشتیان پذیرایی می‌کنند:

۱- نمونه / ج ۱۹ / ص ۵۵۵؛ نکته‌هایی از قرآن / ج ۱ / ص ۵۴۸.

۲- الرحمن / ۶۲ / ۳- نور الثقلین / ج ۳ / ص ۱۴۷.

- الف - سلام خداوند بر فرشتگان؛ ﴿سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ﴾^(۱)
- ب - سلام فرشتگان بر بهشتیان به هنگام ورود؛ ﴿يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^(۲)
- ج - سلام فرشتگان بر بهشتیان بعد از ورود؛ ﴿وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ
* سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾^(۳)
- د - سلام بهشتیان بر یکدیگر؛ ﴿الَّا قِيَلًا سَلَامًا سَلَامًا﴾^(۴)

طولانی بودن قیامت برای غیر مؤمنان

﴿فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ﴾^(۵)

۳۳۶- از آیه‌ی فوق استفاده می‌شود که اندازه‌ی قیامت پنجاه هزار سال است، این مقدار در باره‌ی مجرمان و ظالمان است، از این رو، بعد از نزول آیه‌ی شریفه، شخصی به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عرض کرد: چه قدر آن روز طولانی است؟ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: قسم به کسی که جان محمد به دست اوست، آن روز برای مؤمن سبک و آسان می‌شود، آسان تر از یک نماز واجب که می‌خواند؛ «قِيلَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا أَطْوَلُ هَذَا الْيَوْمَ؟ فَقَالَ: وَالدَّيْ نَفْسِ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ إِنَّهُ لِيَخْفَ عَلَى الْمُؤْمِنِ حَتَّىٰ يَكُونَ أَحْفَ عَلَيْهِ مِنْ صَلَاةِ مَكْتُوبَةٍ يَصَلِّيَهَا فِي الدُّنْيَا»^(۶).

۳۳۷- از سویی قرآن کریم می‌فرماید: مقدار روز قیامت هزار سال است؛ ﴿فِي يَوْمٍ كَانَ

۲ - نحل / ۳۲.

۱ - یس / ۵۸.

۴ - واقعه / ۲۶؛ کشف الاسرار / ج ۳ / ص ۴۸۶.

۳ - رعد / ۲۴.

۶ - نور الثقلین / ج ۵ / ص ۴۱۵.

۵ - معارج / ۵.

مقداره ألف سنة ﴿^(۱)﴾، از سوی دیگری می‌فرماید: مقدار روز قیامت پنجاه هزار سال است؛ ﴿فی یوم کان مقداره خمسين ألف سنة﴾ ﴿^(۲)﴾ آیا این دو آیه‌ی شریفه باهم منافات ندارد؟

پاسخ: هیچ تنافی میان این دو آیه وجود ندارد، چنان که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: در قیامت پنجاه موقف است و هر موقف به اندازه‌ی یک هزار سال طول می‌کشد؛ قال أبو عبدالله علیه السلام: «فان للقیامة خمسين موقفاً کلّ موقف مقداره ألف سنة ثمّ تلا ﴿فی یوم کان مقداره خمسين ألف سنة﴾ ﴿^(۳)﴾»

۳۳۸- عذاب کمر شکن قیامت

از نظر قرآن کریم چهره‌های مؤمنان در قیامت شاداب و مسرور است؛ ﴿وجوه یومئذ ناضره﴾ ﴿^(۴)﴾ در مقابل، چهره‌های غیر مؤمنان عبوس و درهم کشیده است؛ ﴿وجوه یومئذ باسرة﴾ ﴿^(۵)﴾. زیرا آنان می‌دانند عذابی سخت که پشت آن‌ها را درهم می‌شکند، در انتظار آن‌هاست؛ ﴿تظنّ ان یفعل بها فاقره﴾ ﴿^(۶)﴾. «فاقره» از ماده‌ی «فقر» و جمع آن «فقار» و به معنای مهره‌های پشت است، بنا بر این «فاقره» به مصیبت و حادثه بزرگی گویند که مهره‌های پشت را درهم می‌شکند و «فقیر» را از این جهت فقیر گفته‌اند که گویا ستون فقرات زندگی او درهم شکسته است. ﴿^(۷)﴾

۱ - سجده / ۵.
۲ - معارج / ۵.
۳ - نور الثقلین / ج ۵ / ص ۴۱۳.
۴ - قیامة / ۲۲.
۵ - قیامة / ۲۴.
۶ - قیامة / ۲۵.
۷ - تبيان / ج ۲ / ص ۳۴۷؛ مجمع البیان / ج ۲ / ص ۶۵۷.

۳۳۹- جهنم مکان تنگ و محدود

﴿و إِذَا أُلْقُوا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا﴾^(۱)

آیه‌ی فوق دلالت دارد که جای جهنمی‌ها بسیار تنگ است و آنان در فشار و رنج زیاد به سر می‌برند. علی علیه السلام می‌فرماید: «سوگند به کسی که جانم در دست اوست، همان گونه که میخ در دیوار در فشار و زحمت است، جهنمی‌ها نیز در آتش در فشار و رنج به سر می‌برند، با این که دیوار محلش وسیع است، اما میخ در دیوار در جای تنگی است. جهنم نیز با این که وسیع است، اما جهنمی‌ها در فشار و تنگی هستند»^(۲).

۳۴۰- از بین نرفتن بدن در عذاب

﴿كَلَّمَا نَضَجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَلْنَاهُمْ جُلُودًا أُخْرَى لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ﴾^(۳)

آیه‌ی فوق دلالت دارد بر این که کفار در آتش جهنم هرگاه پوست‌های تن آن‌ها بسوزد و از میان برود، خداوند پوست‌های دیگری به جای آن قرار می‌دهد تا عذاب الهی را بچشند. ابن ابی العوجاء از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: گناه پوست‌های دیگر چیست؟؛ ما ذنب الغیر؟ امام در پاسخ فرمودند: پوست‌های نو همان پوست‌های سابق و در عین حال غیر آن است. ابن ابی العوجاء گفت: برای من مثالی بزنید؛ «مثل لی فی ذلك شیئاً من أمر الدنیا».

امام فرمودند: مانند آن که کسی خستی را بشکند و خرد کند و دوباره آن را در قالب

۲- نور الثقلین / ج ۴ / ص ۸

۱- فرقان / ۱۳.

۳- نساء / ۵۶.

بریزد و به صورت خشت تازه‌ای درآورد، این خشت دوم همان خشت اول است و در عین حال خشت نوست. (ماده‌ی اصلی محفوظ است و تنها صورت آن تغییر کرده است).
از این روایت استفاده می‌شود که پوست‌های جدید از همان مواد پوست‌های پیشین تشکیل می‌گردد، ضمناً باید توجه داشت که پاداش و کیفر در حقیقت در ارتباط با روح و قوه‌ی درک انسان دارد و جسم همواره وسیله‌ای برای انتقال پاداش و کیفر به روح انسان است.^(۱)

۳۴۱- شدت عذاب قیامت

﴿إِذَا رَأَتْهُمْ مَكَانَ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغِيْظًا وَ زَفِيرًا﴾^(۲)

در این آیه‌ی شریفه تعبیرات متعدد و گویایی است که از شدت عذاب الهی خبر می‌دهد: نمی‌گویند آن‌ها دوزخ را از دور می‌بینند، بلکه می‌گویند: آتش آن‌ها را می‌بیند که دلالت بر حیات و شعور آتش دارد.

* - نیاز به این ندارد که آن‌ها نزدیک آتش شوند تا به هیجان درآید، بلکه از فاصله‌ی دور که طبق بعضی از روایات یکسال راه است، از خشم فریاد می‌زنند.

* - از این آتش سوزان توصیف به «تغیظ» شده است که شدت غضب را می‌رساند.

* - برای آتش دوزخ «زفیر» قائل شده است؛ یعنی شبیه آن حالتی است که انسان نفس را در سینه فرومی‌برد، به گونه‌ای که دنده‌ها به طرف بالا رانده می‌شوند، این معمولاً در حالی است که انسان بسیار خشمگین می‌گردد.

۱- نمونه / ج ۳ / ص ۴۲۸؛ نور الثقلین / ج ۱ / ص ۴۹۴.

۲- فرقان / ۱۲.

مجموع این حالات نشان می‌دهد که آتش سوزان دوزخ چون حیوان درنده گرسنه‌ای که در انتظار طعمه‌ی خویش است، انتظار این گروه را می‌کشد.^(۱)

اعجاز قرآن

۳۴۲- تحدی قرآن

قرآن کریم در چند مورد ادعای معجزه بودن دارد. هیچ بشری نمی‌تواند نظیرش را بیاورد، و این کتاب، بی‌تردید از ناحیه‌ی خداست و تا زمین و زمان باقی است، بر اعجاز خود نیز پابرجاست، از این رو، برای اثبات این ادعا تحدی، و منکران را به مبارزه و معارضه طلبیده است. تعبیرات قرآن در باره‌ی تحدی، متفاوت است.

الف - مانند این قرآن را بیاورید؛ ﴿قُلْ لئن اجتمعت الإنس و الجنّ علی أن یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیراً﴾.^(۲)

ب - ده سوره مانند قرآن بیاورید؛ ﴿أم یقولون افتریه قل فأتوا بعشر سور مثله﴾.^(۳)

ج - یک سوره مانند قرآن بیاورید؛ ﴿أم یقولون افتریه قل فأتوا بسورة مثله﴾^(۴) و ﴿و إن کنتم فی ریب ممّا نزلنا علی عبدنا فأتوا بسورة من مثله﴾.^(۵)

۱ - نمونه / ج ۱۵ / ص ۳۶؛ تفسیر کبیر / ج ۲۴ / ص ۵۵.

۲ - اسراء / ۸۷. ۳ - هود / ۱۳.

۴ - یونس / ۳۸. ۵ - بقره / ۲۳.

د - سخنی مانند قرآن بیاورید؛ ﴿فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ﴾ (۱)

۳۴۳ - جلوه‌ای از اعجاز قرآن

﴿أَمْ يَقُولُونَ افتریه قل فأتوا بسورة من مثله وادعوا من استطعتم

من دون الله إن كنتم صادقین﴾ (۲)

قرآن کریم معجزه‌ی باقیه‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و در طول قرون، میلیون‌ها مخالف داشته و برای تضعیف قرآن و شکست اسلام فعالیت‌های بسیاری شده است، لیکن این ندای مبارزه خواهانه قرآن تاکنون بی پاسخ مانده و تا قیامت بی جواب خواهد ماند. چون سخن از تحدی قرآن است، به گوشه‌ای از امتیازات این معجزه‌ی الهی اشاره می‌شود:

* - گنج‌نیدن معارفی بلند در کلماتی کوتاه؛ مثلاً در مورد زن و مرد می‌گوید: ﴿هِنَّ لِبَاسٍ لَكُمْ و أنتم لباس لهن﴾ یا برای ناتوانی قدرت‌های غیر الهی می‌گوید: ﴿لن یخلقوا ذباباً﴾؛ توان آفرینش مگسی را هم ندارد.

* - شیرینی کلام و نفوذ؛ هزار بار هم خوانده شود، کهنه نمی‌شود.

* - آهنگ کلام؛ طنین و آهنگ کلمات آن مخصوص است و اگر آیه‌ای از قرآن در میان سخنان عرب‌زبان یا در میان روایات باشد، مشخص است.

* - جامعیت قرآن؛ از استدلال تا مثال، از دنیا تا آخرت و نیز مسایل خانوادگی، حقوقی، سیاسی، اخلاقی، اعتقادی، تاریخی و ... را در بردارد.

* - واقع‌گرایی؛ محتوای آن مبنی بر حدس و گمان نیست، حتی داستان‌هایش مستند و واقعی است.

- * - جهانی بودن؛ مردم در هر سطح و هر مکانی باشند، می‌توانند از آن بهره ببرند و قرآن به صورت کتاب تخصصی نیست.
- * - جلوه‌ی ابدی؛ هر چه از عمر بشر و علوم او می‌گذرد، اسرار بیشتری از آن کشف می‌شود.
- * - رشد فزاینده؛ با داشتن بیشترین دشمن و ضربات فراوان، بیشترین رشد را در طول عمر خود داشته است.
- * - معجزه‌ای در دست همگان؛ این معجزه در دست همه است و از نوع حروف و کلماتی است که در اختیار مردم است.
- * - آورنده‌ی ویژه؛ از فردی درس نخوانده و در منطقه‌ای محروم از سواد است.
- * - کتاب جامع؛ هم معجزه است، هم کتاب دستور و قانون.
- * - مصون از تحریف؛ چیزی به آن افزوده یا از آن کاسته نشده است.

۳۴۴- تفاوت معجزه‌ی الهی با کارهای خارق العاده

﴿وإلی تمود أخواهم صالحاً قال یا قوم اعبدوا الله مالکم من إله غیره قد جاءکم
بیّنة من ربکم هذه ناقة الله لکم﴾^(۱)

- تفاوت بیّنه و معجزه‌ی الهی با کارهای خارق العاده‌ی بشری به شرح زیر است:
- الف - معجزه نیاز به تمرین و تلقین و تحصیل و سابقه ندارد، ولی کارهای خارق العاده‌ی دیگر نیاز به تمرین و تلقین و تحصیل دارد.
 - ب - صدور معجزه همواره از اشخاص خوش سابقه و معصوم است، ولی کارهای دیگر

ممکن است از افراد نااهل نیز صادر شود.

ج - هدف معجزه ارشاد است، ولی هدف دیگران خودنمایی، شهرت و کسب مال و ایجاد سرگرمی است.

د - معجزه همواره با تحدی همراه است؛ یعنی پیامبران ادعا می‌کنند که دیگران از انجام آن ناتوانند، اما در کار نوابغ و مخترعان و مرتاضان، این علایم و نشانه‌ها نیست. (۱)

ویژگی‌های قرآن

۳۴۵- قرآن کریم سرآغاز همه‌ی نعمت‌ها

در سوره‌ی مبارکه‌ی الرحمن که فهرست گونه‌ای از نعم خداوند است، اولین نعمتی را که خداوند سبحان ذکر می‌کند، نعمت قرآن است؛ ﴿الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ﴾^(۲) تعلیم قرآن، آشنا شدن به قرآن، نعمت فهمیدن قرآن سرآغاز نعمت‌های جهان هستی است. بعد کم‌کم سخن از بهشت و نعمت‌های آن است. (۳)

۳۴۶- حفظ قرآن از تحریف

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لِحَافِظُونَ﴾^(۴)

۱ - نور / ج ۴ / ص ۱۰۳. ۲ - الرحمن / ۱ - ۲.

۳ - اسرار عبادات / آیه‌ی الله جوادی / ص ۲۷۲.

۴ - حجر / ۹.

این آیه‌ی شریفه از آیات مستند بر عدم تحریف قرآن کریم است. آیه‌ی اللّٰه خوئی «ره میگوید: مدّعی تحریف در قرآن کریم، احتمال تحریف در نفس همین آیه را هم می‌دهد. زیرا این جزو آیات قرآن کریم است و استدلال به آن صحیح نیست، مگر آن که عدم تحریف ثابت شود و اگر بخواهیم عدم تحریف را با این آیه ثابت کنیم، دور است و آن گاه این گونه پاسخ می‌دهد: این شبهه برای کسی اعتبار دارد که عترت طاهره را از خلافت الهیه بر کنار می‌داند، اما مؤمنان راستین به امامت آنان، می‌دانند که عترت در موارد گوناگونی به کتاب (قرآن) استدلال کرده‌اند و نیز تقریر اصحاب آنان بر همین مسأله، حاکی از حجیت کتاب موجود است.^(۱)

۳۴۷- دلایل عدم تحریف قرآن

الف - ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^(۲)؛ قرآن را ما نازل کرده‌ایم و ما حتماً حافظ آن هستیم، با دو تأکید «إِنَّ» و «لَام»، پس بدیهی است که خداوند آن را از هر گونه نقصان و زیادت حفظ خواهد کرد.

ب - ﴿وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ * لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾^(۳) منظور از «بین یدیه» زمان نزول و از «من خلفه» زمان بعد است؛ یعنی او کتاب با عزّتی است که نه در حال و نه در آینده، بطلان در آن راه ندارد تا به واسطه‌ی زیادت یا نقصان، تحریف شود و از حجیت بیفتد.

ج - حدیث ثقلین که فریقین به طور متواتر از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده‌اند که فرمود:

۲ - حجر / ۹.

۱ - البیان / ص ۲۲۸.

۳ - فصلت / ۴۱ - ۴۲.

«إِنِّي تَارِكٌ فَيْكُمْ التَّقْلِينَ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي مَا إِن تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا أَبَدًا إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»؛ این حدیث که وجوب تمسک به قرآن را ایجاب می‌کند، باید قرآن تحریف نشده باشد، وگرنه تمسک به قرآن محزف معنایی ندارد و از ضلالت باز نمی‌دارد.^(۱)

د - از حدیث پیش گفته استفاده می‌شود که قرآن کریم در زمان پیامبر ﷺ به صورت کتاب مدون جمع آوری شده بود. زیرا در صورتی می‌توان قرآن را کتاب نامید که همه‌ی آیات و مطالبش جمع باشد و در غیر این صورت به آن کتاب اطلاق نمی‌شود.

ه - در نمازهای یومیه لازم است که مسلمانان بعد از حمد یک سوره‌ی کامل بخوانند و کسانی که به تحریف معتقدند، نباید در صورت احتمال تحریف، در نمازشان سوره بخوانند با این که می‌خوانند.

۳۴۸ - سوگند خداوند به قرآن

﴿فَلَا أَقْسَمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ * وَ أَنَّهُ لِقَسَمٍ لَّو تَعْلَمُونَ عَظِيمٍ * أَنَّهُ لَقَرَأَنَ كَرِيمٍ﴾^(۲)

وقتی خداوند سبحان می‌خواهد از عظمت قرآن سخن بگوید، به جایگاه ستارگان و محل طلوع و غروب آنها سوگند یاد می‌کند و تأکید می‌کند که سوگند عظیمی است اگر بدانید. به تعبیر علامه طباطبایی رحمته‌الله قسم‌های قرآن در برابر بی‌بینه نیست، بلکه به خود بی‌بینه است. توضیح این که: در محاکم بشری مدعی بی‌بینه اقامه می‌کند و مدعی علیه سوگند می‌خورد؛ «البینه علی المدعی و الیمین علی من أنکر»، پس سوگند در برابر بی‌بینه است، آن که بی‌بینه دارد، شاهد اقامه می‌کند و آن که بی‌بینه ندارد، قسم می‌خورد. سوگندهای الهی از این

قبیل نیست، بلکه خدای سبحان به خود دلیل قسم یاد می‌کند. مثل این که شما بگویید: قسم به آفتاب که الآن روز است.^(۱)

۳۴۹- نزول قرآن کریم

﴿و لا تعجل بالقران من قبل ان یقضی الیک وحیه﴾^(۲)

این آیه‌ی شریفه از جمله وجوهی است که مضمون روایات را در ارتباط دو نحوه از نزول قرآن کریم تأیید می‌کند که یک مرتبه از ابتدا تا انتها دفعتاً و یک مرتبه تدریجاً نازل شده است. زیرا اگر پیامبر ﷺ قبل از تمام شدن یا چند آیه‌ای که مثلاً الان جبرئیل آورده، علمی به بقیه‌ی آن نمی‌داشت، معنا نداشت که بفرماید: قبل از تمام شدن وحیش، در خواندنش عجله مکن. پس روشن می‌شود که قبل از تمام شدن وحی هم آن جناب آیه‌ی شریفه را می‌دانست.^(۳)

۳۵۰- سرّ نامگذاری قرآن به فرقان

هر چیزی که حق را از باطل مشخص سازد، «فرقان» نام دارد. به این جهت از روز جنگ بدر، در قرآن به «یوم الفرقان»^(۴) تعبیر شده است. زیرا در آن روز ارتش کوچکی که فاقد هرگونه ساز و برگ جنگی بود، سپاه نسبتاً بزرگ و نیرومندی را که از هر جهت برتری داشت، شکست داد. همچنین به معجزات نه‌گانه‌ی موسی علیه السلام نیز «فرقان» اطلاق شده

۱ - محاضرات.

۲ - طه / ۱۱۴.

۳ - المیزان / ج ۱۴ / ص ۲۱۵.

۴ - انفال / ۴۱.

است؛ ﴿وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ﴾^(۱) و نیز گاهی به عقل و روشن بینی «فرقان» گفته می شود؛ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا﴾^(۲) قرآن کریم نیز به «فرقان» ستوده شده است؛ چون وسیله ای است که حق را از باطل مشخص می سازد.^(۳)

۳۵۱- عدم اختلاف در قرآن کریم

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾^(۴) آیه ی شریفه، مردم را ترغیب به تدبیر و تأمل در قرآن کریم می کند. به این که در آیات الهی دقت کنند و ببینند که هیچ اختلافی در آیات قرآن وجود ندارد. همین عدم اختلاف در قرآن، مردم را به این مطلب هدایت می کند که قرآن کتاب الهی است و از طرف غیر خدا نیست. زیرا اگر از جانب غیر خدا بود، از اختلاف سالم نمی ماند، چون نظام طبیعت بر اساس حرکت و تغییر استوار است. هیچ انسانی نیست که مشاهده نکند هر روز عاقل تر از دیروز است، هر عمل یا صنعتی که از او ناشی می شود، هر نظریه و رأیی که دارد، در مرحله ی اخیر آن استوارتر از اولی است.

معارف و حقایق قرآن در ضمن آیاتی نازل شده که حدود بیست و سه سال به طول انجامیده و در حالات مختلف شب و روز، حضر و سفر، صلح و جنگ، سختی و خوشی، تنگی و گشایش نازل شده است، با این وصف، نه در بلاغت و نه در معارف و نه در قوانین فردی و اجتماعی این کتاب، هیچ گونه فراز و نشیب و اختلافی وجود ندارد. بنا بر این، اگر

۲ - انفال / ۲۹.

۱ - بقره / ۵۳.

۴ - نساء / ۸۲.

۳ - المیزان / ج ۳ / ص ۹.

کسی در قرآن کریم تدبر کند، حکم خواهد کرد که این سخنان از کسی نیست که تحویل و تکامل هستی در او مؤثر باشد، بلکه گوینده‌ی آن خداوند واحد قهار است.^(۱)

۳۵۲- عظمت قرآن کریم

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مَبْرُكَةٍ﴾^(۲)

قرآن کریم از سه جهت دارای عظمت و بزرگی است:

- ۱- ذات آن که سخن الهی است.
- ۲- نزول آن در شب پربرکت که شب قدر است.
- ۳- محل نزول آن که قلب مبارک پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است.^(۳)

۳۵۳- مجد و شرافت قرآن کریم

﴿بَلْ هُوَ قُرْءَانٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ﴾

مجد و شرافت قرآن بسیار است. از جمله:

- ۱- یکی از دو ثقلین است که تمسک به آن مایه‌ی سعادت بشر است.
- ۲- معجزه‌ی جاویدان پیامبر تا دامنه‌ی قیامت است.
- ۳- به بهترین و محکم‌ترین راه‌ها هدایت می‌کند؛ ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْءَانَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾^(۴).
- ۴- یکی از شفعی‌های روز قیامت است.

۱- المیزان / ج ۵ / ص ۲۰. ۲- دخان / ۳.
۳- تفسیر کبیر / ج ۲۷ / ص ۲۳۹. ۴- اسراء / ۹.

۵ - تلاوت هر سوره‌ی آن، بلکه هر آیه‌ی آن از فضیلت خاصی برخوردار است.^(۱)

۳۵۴- حق تلاوت قرآن کریم

﴿الَّذِينَ ءَاتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ﴾^(۲)

این تعبیر، بسیار پر معناست و خطّ روشنی را برای ما در برابر قرآن کریم و کتب آسمانی مشخص می‌سازد. زیرا مردم در برابر آیات الهی چندگروه‌اند:

الف - قشری گرایان که تمام اصرارشان بر ادای الفاظ و حروف از مخارج آن است. آن‌ها همواره در فکر وقف و وصل و حروف یرملون و شدّ و مدّند و کمترین اهمیتی به محتوا و معنا نمی‌دهند، تا چه رسد به عمل کردن به آن.

ب - علم گرایان که از الفاظ فراتر رفته و در معانی دقت می‌کنند و در ریزه کاری‌ها و نکات قرآن می‌اندیشند و از علوم آن آگاهند، اما در عمل کردن ناکامند.

ج - مؤمنان راستین که قرآن را کتاب عمل و برنامه‌ی کامل زندگی خود می‌شمارند. خواندن الفاظ و اندیشه در معانی و درک مفاهیم این کتاب بزرگ را مقدمه‌ای برای عمل می‌دانند. از این رو، هنگام قرائت قرآن روح تازه‌ای در کالبد آن‌ها دمیده می‌شود.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه چنین می‌خوانیم: «یرتلون آیاته و یتفقّهون به و یعملون بأحكامه و یرجون وعده و یخافون وعیده و یعتبرون بقصصه و یأتمرون بأوامره و ینتهون بنواهیة ما هو و الله حفظ آیاته و درس حروفه حفظوا حروفه و أضعوا حدوده و اتّما هو تدبّر آیاته و العمل بأركانها

قال الله تعالى: ﴿كتاب أنزلناه إليك مبارك ليدبروا آياته﴾^(۱)؛ آیات آن را با دقت بخوانند و حقایق آن را درک کنند و به احکام آن عمل کنند و به وعده‌های آن امیدوار و از وعیدهای آن ترسان باشند، از داستان‌های آن عبرت بگیرند و به اوامرش گردن نهند و نواهی آن را بپذیرند. به خدا سوگند منظور فقط حفظ کردن آیات و خواندن حروف نیست، آن‌ها حروف قرآن را حفظ کردند، اما حدود آن را ضایع ساختند.

منظور این است که در آیات قرآن بیاندیشند و به احکامش عمل کنند. چنان که قرآن کریم می‌فرماید: این کتاب پربرکت که ما بر تو نازل کردیم تا در آیاتش تدبیر کند.^(۲)

۳۵۵- ولایت قرآن

در قرآن کریم ولایت برای خداوند و ملائکه و انسان بیان شده است:

الف - ولایت خداوند دوگونه است: تکوینی و حقیقی، تشریحی و اعتباری. ولایت تکوینی یعنی تصرف در همه‌ی اشیا و تدبیر امر خلق بر پایه‌ی اراده‌ی الهی، مانند: ﴿أم اتخذوا من دونه أولياء فالله هو الولی﴾^(۳). مراد از ولایت تشریحی، ارشاد، توفیق تشریح شریعت و به طور کلی ولایت در امور مرتبط با دین است. بر این اساس، خداوند ولی مؤمنین و متقین است: ﴿الله ولی الذین ءامنوا یخرجهم من الظلمات الی النور﴾^(۴).

ب - ولایت ملائکه نسبت به مؤمنین، مانند: «نحن أولیاءکم فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة».

۲ - نمونه / ج ۱ / ص ۴۳۱.

۱ - تنبیه الخواطر / ص ۴۶۳.

۴ - بقره / ۲۵۷.

۳ - شوری / ۹.

ج - ولایت تشریحی انسان کامل، مانند: ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾^(۱) و ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا ...﴾^(۲).

د - ولایت تکوینی انسان کامل؛ تمام کارهای خارق العاده‌ای که از انبیا و اولیای الهی در قرآن کریم بیان شده، حکایت از ولایت تکوینی آنان در جهان هستی می‌کند، مانند خشک شدن دریا برای حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام؛ ﴿فَاضْرِبْ لَهُم مَّغْرِبًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا﴾^(۳) و شکافته شدن قمر برای حضرت رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛ ﴿اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ﴾^(۴) و نظایر این امور.

۳۵۶- قرآن کریم مایه‌ی اصلاح دنیا و آخرت انسان

﴿حُم تَنْزِيلٍ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾^(۵)

کلمه‌ی «تنزیل» خبر مبتدای محذوف است و این کلمه هر چند مصدر است، ولی به معنای اسم مفعول است و در نتیجه، تقدیر آیه‌ی شریفه این است: «هَذَا مَنْزِلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»؛ این کتاب نازل شده از ناحیه‌ی رحمن و رحیم است.

اگر از میان همه‌ی اسما و صفات خداوند نام دو صفت رحمان و رحیم را ذکر کرد که اولی رحمت عامه‌ی خداوند را بیان می‌کند که شامل مؤمن و کافر می‌شود و دومی از رحمت خاصه‌ی خدا خبر می‌دهد که تنها شامل مؤمنان است، اشاره به این نکته دارد که تنزیل کتاب آسمانی مایه‌ی اصلاح دنیا و آخرت مردم است.^(۶)

۱ - احزاب / ۶.

۲ - مائده / ۵۵.

۳ - طه / ۷۷.

۴ - قمر / ۱.

۵ - فصلت / ۲.

۶ - المیزان / ج ۱۷ / ص ۳۵۹.

۳۵۷- طهارت باطنی و تماس با قرآن کریم

﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾^(۱)

این آیه دو تفسیر و یک تأویل دارد. نخستین تفسیرش این است که مراد از «مطهّرون»، فرشتگان هستند؛ یعنی فرشتگانی که به امر الهی به کتاب مکنون و لوح محفوظ راه دارند. تفسیر دومش این است که آیه‌ی شریفه بیانگر حکم فقهی است و اگر چه به صورت نفی بیان شده، لیکن مفاد آن نهی است؛ یعنی کسانی که طهارت شرعی ندارند، نباید به نوشته‌های آیات قرآن دست بزنند. اما تأویل، یعنی معنای باطنی آیه‌ی شریفه آن است که حقیقت قرآن را جز کسانی که طهارت توحیدی و ایمانی و قلبی دارند، درک نمی‌کند. مرحوم علامه‌ی طباطبایی می‌فرماید: منظور از مسّ قرآن، دست کشیدن به خطوط آن نیست، بلکه علم به معارف آن است که جز پاکان خلق، کسی به معارف آن عالم نمی‌شود و منظور از «مطهّرون» کسانی هستند که خداوند قلب آن‌ها را از رجس پاک گردانیده است؛ ﴿إِنَّمَا يَرِيْدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلِ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾^(۲).

۳۵۸- لزوم ایمان به قرآن و دفع ضرر محتمل

﴿قُلْ اَرَاَيْتُمْ اِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ مِنْ اَضَلِّ مَمَّنْ هُوَ فِى شِقَاقٍ بَعِيْدٍ﴾^(۳)

علامه‌ی طباطبایی می‌فرماید: مفاد آیه‌ی شریفه این است که قرآن کریم شما را به سوی خداوند می‌خواند و گویای آن است که از سوی خداست و دست کم این است که احتمال صدق این دعوا می‌رود و همین مقدار برای وجوب نظر و تأمل در امر آن و برای دفع ضرر

۲- احزاب / ۳۳؛ المیزان / ج ۱۹ / ص ۱۳۶.

۱- واقعه / ۷۹.

۳- فصلت / ۵۲.

محتمل کافی است و چه ضرری بالاتر از هلاک ابدی. از این رو اعراض شما از قرآن کریم معنایی ندارد.^(۱)

۳۵۹- قرآن، هدایت برای پرهیزکاران

سؤال: با توجه به این که قرآن کریم هدایت و راهنما برای عموم انسان‌ها است؛ ﴿هدی للئاس﴾^(۲) چرا در آغاز سوره‌ی بقره، هدایت آن به پرهیزکاران اختصاص داده شده است؛ ﴿هدی للمتتین﴾^(۳).

در پاسخ باید گفت:

الف - قرآن کریم گرچه برای عموم مردم هدایت است، لکن فقط پرهیزکاران از معارف آن بهره می‌برند؛ «هم الذین به و اهتدوا بهداه»، چنان که قرآن کریم بیم‌دهنده برای همه‌ی مردم است، اما اهل خشیت تنها از انذار پیامبر اکرم ﷺ متأثر می‌گردند؛ ﴿نزّل الفرقان علی عبده لیكون للعالمین نذیراً﴾^(۴) و ﴿إنما أنت منذر من یخشیها﴾^(۵).
ب - قرآن کریم برای انسان‌ها هدایت است و گویا پرهیزکاران انسان هستند و در فرهنگ قرآنی، غیر پرهیزکاران انسان شمرده نمی‌شوند. فخر رازی گوید: «فمن لا یكون متقیاً کانه لیس بانسان»، چنان که قرآن کریم غیر اهل تقوا را انسان ندانسته و در ردیف حیوان آورده است؛ ﴿أولئک کالأنعام بل هم أضلّ سبیلاً﴾^(۶) علی علیه السلام در باره‌ی غیر اهل تقوا می‌فرماید: «فصورته صورة انسان و القلب قلب حیوان»^(۷).

۱ - المیزان / ج ۱۷ / ص ۴۰۳. ۲ - بقره / ۱۸۵.

۳ - بقره / ۲. ۴ - فرقان / ۱.

۵ - نازعات / ۴۵. ۶ - اعراف / ۱۷۹.

۷ - نهج البلاغه / خطبه ۸۷؛ تبیان / ج ۱ / ص ۵۳؛ مجمع البیان / ج ۱ / ص ۳۶؛ تفسیر کبیر / ج ۱ / ص ۲۱.

معارف قرآنی

- ✓ معنای آیات محکم و متشابه
- ✓ معنای املا در قرآن
- ✓ قرض الحسنه در قرآن
- ✓ تدریجی بودن احکام اسلام
- ✓ معانی قرآن
- ✓ آزادی در قرآن
- ✓ اجابت دعوت
- ✓ علت طلب هدایت از خدا
- ✓ معانی دین در قرآن
- ✓ تفاوت دین با شریعت
- ✓ مردم در برابر شنیدن سخن حق و آیات الهی

معارف قرآنی

۳۶۰- معنای آیات محکم و متشابه

﴿منه آيات محكمات هنّ أمّ الكتاب و آخر متشابهات﴾^(۱)

مقصود از احکام آیات اتقان مخصوصی است که در این قبیل از آیات وجود داشته و در دلالت کردن بر مدلول خود هیچ تشابهی ندارند. مانند: ﴿اللّٰه خالق کل شیء﴾ و منظور از متشابهات، آن آیاتی است که در نظر ابتدایی مصداق و مدلول واقعیش برای شنونده روشن نیست و این تشابه، به حال خود باقی است تا وقتی که آن را به محکّمات ارجاع دهیم.

مثلاً در آیه ی ﴿الرّحمن علی العرش استوی﴾^(۲) تصریح شده که خداوند بر کرسی قرار گرفته است، در نظر ابتدایی برای شنونده تردید حاصل می شود و برای او معنای حقیقی آن روشن نیست، لیکن وقتی به آیه ای چون: ﴿لیس کمثله شیء﴾^(۳) خداوند شبیه چیزی نیست، ارجاع شود، معلوم می شود که استقرار خداوند بر عرش از نوع استقرار جسمانی نیست که اعتماد و تکیه بر مکان باشد، بلکه منظور تسلط و احاطه بر ملک است. همچنین هنگامی که آیه ی ﴿إلی ربّها ناظرة﴾^(۴) (به پروردگارش نظر می کند)، به مخاطب القا می شود، در حال تردید قرار می گیرد و منظور واقعی را

۲ - طه / ۵.

۱ - آل عمران / ۷.

۴ - قیامة / ۲۳.

۳ - شوری / ۱۱.

۳۰۲ هزار و یک نکته

نمی‌فهمد، ولی پس از مراجعه به امثال آیه‌ی ﴿لَا تَدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ﴾^(۱) معلوم می‌شود که مقصود از آن نگاه کردن جسمانی نیست.^(۲)

۳۶۱- معنای املا در قرآن

﴿وَلَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّمَا نَمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنْفُسِهِمْ﴾

کافران هرگز نپندارند که چون مهلتشان می‌دهیم، به سود آنان است. «نملی» از مصدر «املاء» به معنای مهلت دادن است. اگر «املاء» به معنای دیکته معروف شده است، به همین معناست که املاکننده، جمله به جمله می‌گوید و در فواصل آن‌ها مکث می‌کند و مهلت می‌دهد تا نویسنده آن را بنویسد، این مهلت دادن به گناهکاران جزو سنن الهی و مکر و استدراج است. اگر خداوند هر گناه و فجوری را بلافاصله در دنیا جزا می‌داد، چهره‌ی جهان تغییر می‌یافت و تکلیف و اختیار انسان به حال خود باقی نمی‌ماند و به این شباهت داشت که خداوند برای اثبات حقانیت هر صاحب حقی دخالت کند یا همواره معجزه و خوارق عادت ظاهر سازد. با این که دنیا دار تکلیف است نه دار جزا و کیفر.^(۳)

۳۶۲- سرّ افراد و جمع آوردن فعل

﴿وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِّنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

شَيْئًا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ﴾^(۴)

سرّ افرادِ ﴿يَمْلِكُ﴾ و جمع بودنِ ﴿لَا يَسْتَطِيعُونَ﴾ آن است که از جهت نظر به لفظِ «ما»

۱- انعام / ۱۰۳. ۲- المیزان / ج ۳ / ص ۲۱.

۳- قرآن کریم، ترجمه‌ی خرمشاهی / ص ۷۳. ۴- نحل / ۷۳.

هزار و یک نکته ۳۰۳

فعل ﴿يَمْلِكُ﴾ مفرد و از جهت توجه به معنای «ما» فعل ﴿يَسْتَطِيعُونَ﴾ به هیئت جمع ذکر شده است.

چنانچه این افراد و جمع در آیه‌ی شریفه‌ی ﴿وَجَعَلْ لَكُمْ مِنَ الْفَلَكِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ لِتَسْتَوُوا عَلَىٰ ظُهُورِهِ﴾ نیز ملاحظه شده که ﴿ظُهُور﴾ به صورت جمع و ضمیر «ه» به صورت مفرد ذکر شده است.^(۱)

۳۶۳- تکامل بشر در پرتو قرآن

خداوند متعال چهار مرحله از مراحل تربیت و تکامل بشر را در پرتو قرآن کریم بیان می‌کند؛ ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ تَكْمٌ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾.^(۲) مرحله‌ی اول موعظه است. وقتی انسان‌ها در دریای غفلت غوطه‌ور هستند و باطن آن‌ها را تاریکی شک و ریب فرا گرفته، قرآن کریم آن‌ها را اندرز می‌دهد و از خواب غفلت بیدار می‌کند.

در مرحله‌ی دوم، قرآن مجید روح بشر را از رذایل اخلاقی و صفات زشت پاک می‌کند و در مرحله‌ی سوم، انسان‌ها را با مهربانی به معارف حق اسلام و اخلاق کریمه و اعمال شایسته هدایت می‌کند و در مرحله‌ی چهارم، انسان‌ها لیاقت و استعداد دریافت رحمت حق را پیدا می‌کنند و به تدریج ترقی می‌کنند تا سرانجام به انبیا و اولیای حق ملحق می‌شوند. بنا بر این، هر یک از این مراحل به دنبال دیگری قرار دارد و جالب این که همه‌ی این‌ها در سایه‌ی قرآن کریم صورت می‌پذیرد.^(۳)

۱ - مشکلات العلوم / نراقی / ص ۲۸۷. ۲ - یونس / ۵۷.

۳ - المیزان / ج ۱۰ / ص ۸۱.

۳۶۴- کاربرد متعکس اسم فاعل و مفعول

در قرآن کریم در دو مورد اسم فاعل به معنای اسم مفعول آمده است. مانند: ﴿لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ﴾^(۱) که عاصم به معنای معصوم است و مانند: ﴿خُلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ﴾^(۲) که به معنای مدفوق است، و در سه مورد اسم مفعول به معنای اسم فاعل آمده است. مانند: ﴿حِجَاباً مُسْتَوِراً﴾^(۳) و ﴿أَنَّهُ كَانَ وَعْدَهُ مَأْتِيًا﴾^(۴) و ﴿جِزَاءً مُوفُوراً﴾^(۵)

۳۶۵- اقسام تزیین در قرآن

از نظر قرآن کریم تزیین بر دو نوع است. گاهی تزیین امور دنیوی جهت نیل به آخرت و طلب رضایت الهی است که انسان به وسیله‌ی انجام اعمال مختلفه‌ای که مربوط به مال و جاه و اولاد و نفوس است، رضایت الهی را به دست می‌آورد، که این نوع از تزیین را خداوند به خود نسبت می‌دهد؛ ﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا﴾^(۶) و ﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ﴾^(۷)

نوع دیگر، تزیینی است که برای جلب قلوب افراد نسبت به امور دنیوی و باز داشتن و غافل کردن آن‌ها از یاد خدا است. این نوع از تزیین تصرف شیطانی است که خدای متعال آن را به شیطان نسبت داده و بندگان را از آن برحذر داشته است؛ ﴿قَالَ رَبِّ بِمَا

۱- هود / ۴۳. ۲- طارق / ۶.

۳- اسراء / ۴۵. ۴- مریم / ۶۱.

۵- اسراء / ۶۳؛ مشکلات العلوم / نراقی / ص ۱۷۰.

۶- کهف / ۷. ۷- اعراف / ۳۲.

أغويتني لأزيتنّ لهم في الأرض ﴿١﴾ و ﴿و زين لهم سوء أعمالهم﴾ ﴿٢﴾ پس قسم دوم از تزيين که منسوب به شيطان است، به خدا نسبت داده نمی شود، فقط از آن جهت که تصرف شيطان و همه‌ی اسباب خیر و شر به اذن الهی است، به خداوند مستند است. ﴿٣﴾

۳۶۶- معنای طیب در قرآن

﴿ربّ هب لي من لدنك ذرية طيبة﴾ ﴿٤﴾

طیب بودن یک شیء ملایمت داشتن آن با منظوری است که صاحبش از آن دارد مثلاً «بلد طیب» شهری را گویند که از نظر آب و هوا و رزق و روزی ملایم حیات و زندگی اهلس باشد. خداوند می فرماید: ﴿و البلد الطیب یخرج نباته بإذن ربّه﴾ ﴿٥﴾

حیات طیبه، آن زندگی است که صاحبش به آن خوشدل و نسبت به آن اطمینان خاطر داشته باشد، و به همین جهت به عطر خالص، «طیب» گویند، و ذریه‌ی طیبه، فرزندی صالحی است که در صفات و افعال بر طبق آرزو و آمال پدر باشد. ﴿٦﴾

در قرآن کریم کلمه‌ی «طیب» وصف برای امور ذیل آمده است:

* - انسان؛ ﴿و الطیبون للطیبات أو لئنك مبرءون ممّا یقولون﴾ ﴿٧﴾

* - عقیده؛ ﴿إلیه یصعد الکلم الطیب﴾ ﴿٨﴾

* - سخن؛ ﴿و هدوا إلی الطیب من القول﴾ ﴿٩﴾

۱ - حجر / ۳۹. ۲ - توبه / ۳۷.

۳ - المیزان / ج ۳ / ص ۹۷. ۴ - آل عمران / ۳۸.

۵ - اعراف / ۵۸. ۶ - المیزان / ج ۳ / ص ۱۷۵.

۷ - نور / ۲۶. ۸ - فاطر / ۱۰.

۹ - حج / ۲۴.

- * - درخت؛ ﴿ألم تر كيف ضرب الله مثلاً كلمة طيبة كشجرة طيبة﴾ (۱)
- * - مسکن بهشتی؛ ﴿و مساكن طيبة في جنّات عدن ذلك الفوز العظيم﴾ (۲)
- * - رزق؛ ﴿كلوا من طيبات ما رزقناكم و لا تطغوا فيه﴾ (۳)
- * - زمین؛ ﴿فتيمّموا صعيداً طيباً﴾ (۴)
- * - زندگی؛ ﴿من عمل صالحاً من ذكر أو أنثى فلنحییته حيوه طيبة﴾ (۵)
- * - ذریه و فرزند؛ ﴿ربّ هب لی من لدنک ذریه طيبة﴾ (۶)
- * - شهر؛ ﴿و البلد الطيب يخرج نباته باذن ربّه﴾ (۷)

۳۶۷- لوح محفوظ

﴿بل هو قرآن مجید * فی لوح محفوظ﴾ (۸)

«لوح» به فتح لام به معنای صفحه‌ی عریضی است که چیزی بر آن می‌نویسند و «لوح» به ضم لام به معنای عطش و همچنین هوایی است که میان آسمان و زمین قرار دارد. فعلی که از اولی مشتق می‌شود، به معنای آشکار شدن و درخشیدن است. آیه‌ی شریفه‌ی فوق دلالت دارد که صفحه‌ای وجود دارد که قرآن کریم بر آن ثبت شده است، ولی نه صفحه‌ای چون الواح متداول در میان ما، بلکه در تفسیری از ابن عباس آمده است: «طول لوح محفوظ به اندازه‌ی فاصله زمین و آسمان و عرضش به مقدار فاصله‌ی مشرق و مغرب

| | |
|------------------|--------------------|
| ۱ - ابراهیم / ۲۴ | ۲ - صف / ۱۲ |
| ۳ - طه / ۸۱ | ۴ - نساء / ۴۳ |
| ۵ - نحل / ۹۷ | ۶ - آل عمران / ۳۸ |
| ۷ - اعراف / ۵۸ | ۸ - بروج / ۲۱ - ۲۲ |

است».

به نظر می‌رسد که لوح محفوظ همان صفحه‌ی علم خداوند است که شرق و غرب عالم را فرا گرفته است و از هر دگرگونی و تحریف محفوظ است و در قرآن کریم گاهی از آن به «کتاب مبین» تعبیر شده است.^(۱)

بنا بر این، نزدیک‌ترین تفسیری که برای لوح محفوظ می‌توان بیان کرد، علم بی‌پایان پروردگار است که همه چیز در آن ثبت و ضبط است و هیچ‌گونه تغییری در آن راه ندارد. جهان پهناور هستی نیز انعکاسی از این لوح محفوظ است. زیرا همه‌ی ذرات وجود ما و همه‌ی گفته‌ها و اعمال ما در آن محفوظ می‌ماند. هر چند ظاهراً چهره عوض می‌کند، اما هرگز از میان نمی‌رود.^(۲)

۳۶۸ - منعزل بودن فعل ماضی از زمان

در آیه‌ی شریفه که فرمود: ﴿قَالُوا كَيْفَ نَكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا﴾^(۳)، چگونه با کسی که در گهواره بوده است، سخن بگوییم؛ تعبیر به «کان» مخلّ به معنای آیه است. زیرا پاسخ دادن کودک وقتی معجزه است که فعلاً در گهواره و طفل باشد، نه آن که در روزگار گذشته در گهواره و طفل بوده است. چون همه‌ی افراد بزرگ سال هم روزی در گهواره طفل بوده‌اند، پس بهتر بود که بفرماید: ﴿مَنْ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا﴾؛ کسی که در گهواره طفل است.

علامه‌ی طباطبایی رحمته‌الله جواب‌های متعددی از این اشکال را نقل و نقد کرده و در

۲ - نمونه / ج ۲۶ / ص ۳۵۳.

۱ - انعام / ۵۹.

۳ - مریم / ۲۹.

نهایت بهترین پاسخ را چنین بیان می‌کند: کلمه‌ی «کان» منعزل از زمان است. زیرا کلام بویی از معنای شرط و جزا را دارد و معنای آیه‌ی شریفه این است: کسی که کودک است، گفتگو با او ممکن نیست.^(۱)

۳۶۹- شهید در قرآن

واژه‌ی شهید و مشتقات آن بارها در قرآن کریم درباره‌ی: پیامبر، فرشته‌ی مراقب اعمال انسان‌ها، امت اسلام، جان باخته در راه خدا، گواه و حاضر به کار رفته است؛ اما شهید به معنای فدایی در راه خدا، یکی از مقدس‌ترین واژگان قاموس دینی است که در قرآن کریم به صورت ﴿مَقْتُولٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ از آن تعبیر شده است.

اهل لغت گفته‌اند: کشته شدگان در راه خدا را از آن جهت شهید گویند که فرشتگان رحمت بر مشهد او حاضر می‌شوند. بعضی دیگر گفته‌اند: زیرا خداوند متعال و فرشتگان بر رستگاری او گواهی می‌دهند. گروه سومی نیز گفته‌اند: چون در روز قیامت از او گواهی می‌طلبند.

به طور کلی شهیدان دارای این ویژگی‌های هستند:

الف - زنده بودن در نزد خدا؛ ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ
وَلَكِن لَّا يَشْعُرُونَ﴾.^(۲)

ب - از روزی خداوند در عالم برزخ بهره‌مند می‌شوند؛ ﴿وَلَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي
سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْزُقُونَ﴾.^(۳)

۲ - بقره / ۱۵۴.

۱ - المیزان / ج ۱۴ / ص ۴۶.

۳ - آل عمران / ۱۶۹.

ج - مورد مغفرت خدا قرار می‌گیرند؛ ﴿و لئن قتلتم فی سبیل اللّٰه أو متّمّ لمغفرة من اللّٰه و رحمة خیر ممّا یجمعون﴾ (۱)

د - پادشاه بزرگ دارند؛ ﴿و من یقاتل فی سبیل اللّٰه فیقتل أو یغلب فسوف نؤتیه أجراً عظیماً﴾ (۲)

ه - اعمال شهیدان هرگز تباه نخواهد شد؛ ﴿و الذّٰین قتلوا فی سبیل اللّٰه فلن یضلّ أعمالهم﴾ (۳)

و - شهادت کفاره‌ی گناهان و ضمانت بهشت است؛ ﴿فالدّٰین هاجروا و أخرجوا من دیارهم و أوذوا فی سبیلی و قاتلوا و قتلوا لأکفرنّ عنهم سیئاتهم و لأدخلنّهم جنّات تجری من تحتها الأنهار ثواباً من عند اللّٰه﴾ (۴)

۳۷۰ - منظور از لقاء الله

﴿من کان یرجوا لقاء اللّٰه فانّ اجل اللّٰه لات﴾ (۵)

مفسران در زمان معنای لقای پروردگار و جوهی ذکر کردند:

۱ - بعثت و قیامت.

۲ - رسیدن به عاقبت زندگی و دیدار ملک الموت و حساب و جزا.

۳ - ملاقات جزای خداوند یعنی ثواب و عقاب.

۲ - نساء / ۷۴.

۱ - آل عمران / ۱۵۷.

۳ - محمد / ۴.

۴ - آل عمران / ۱۹۵؛ دانشنامه‌ی قرآن / ج ۲ / ص ۱۳۳۸.

۵ - عنکبوت / ۶.

۴ - ملاقات حکم خداوند در روز قیامت.

این وجوه از ظاهر کلام به دور است، مگر این که خواسته باشند لقاء الله را به لازمه اش تفسیر کنند. ظاهراً مراد از «لقاء الله» قرار گرفتن بنده در موقعیتی که میان او و پروردگارش حجابی نباشد، همچنان که روز قیامت چنین است. چون روز ظهور حقایق است که قرآن کریم فرمود: ﴿و يعلمون أنّ الله هو الحق المبين﴾؛ آن روز یقین می‌کنند که خدا حق آشکار است. بنا بر این، لقای هر چیز علم یافتن به وجود اوست و روز قیامت مردم به حقیقت خدا علم پیدا می‌کنند و لقای علمی بر ایشان حاصل می‌شود^(۱).
 کوتاه سخن این که: لقاء به معنای دیدن نیست. چنان که شخص نابینایی می‌گوید: من با فلانی ملاقات کردم و منظورش از ملاقات دیدن نیست. چون او چشم ندارد، اما در عین حال ملاقات کرده و علم به وجود طرف ملاقات پیدا کرده است.

۳۷۱ - گیاهان در قرآن

به طور کلی در آیات قرآن به موضوع گیاهان و رویدن آنها و زینت بودن آنها برای زمین و نشانه بودن آنها برای خداوند اشاره شده است. مهم‌ترین گیاهانی که در قرآن به آن اشاره شده، بدین شرح است: سبزیجات و خیار و سیر و عدس و پیاز؛ ﴿فادع لنا ربك يخرج لنا مما تنبت الأرض من بقلها و قثائها و فومها و عدسها و بصلها﴾^(۲)، و انگور؛ ﴿انّ المتقين مغازاً * حدائق و أعناباً﴾^(۳) و خرما و انار؛ ﴿فيها فاكهة و نخل و رمان﴾^(۴) و انجیر و زیتون؛ ﴿و التين و الزيتون﴾^(۵) و دانه و هسته خرما؛ ﴿انّ الله

۱ - المیزان / ج ۱۶ / ص ۱۰۲.

۲ - بقره / ۶۱.

۳ - نبأ / ۳۱ - ۳۲.

۴ - الرحمن / ۶۸.

فالق الحَبِّ و النَّوَى ﴿٦﴾ و درخت موز؛ ﴿و طَلَحَ مَنْضُودٌ﴾ ﴿٧﴾ و کدو؛ ﴿و أَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ﴾ ﴿٨﴾

۳۷۲- دعوت اسلام به حیات و زندگی

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ و لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾ ﴿٩﴾

دعوت اسلام دعوت به سوی حیات و زندگی است. حیات معنوی، حیات مادی، حیات فرهنگی، حیات اقتصادی، حیات سیاسی و ... این تعبیر جامع ترین تعبیری است که در باره‌ی اسلام و آیین حق آمده است. اگر کسی سؤال کند: اسلام هدفش چیست؟ در یک جمله‌ی کوتاه می‌گوییم هدفش حیات در تمام زمینه‌ها.

آیا مردم قبل از اسلام و دعوت قرآن مرده بودند که قرآن آن‌ها را دعوت به حیات می‌کند؟ پاسخ: آری! آن‌ها فاقد حیات به معنای قرآنی بودند. زیرا حیات و زندگی مراحل مختلفی دارد که قرآن به همه‌ی آن‌ها اشاره کرده است:

الف - حیات گیاهی؛ ﴿اعْلَمُوا انَّ اللّٰهَ يَحْيِي الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾ ﴿١٠﴾

ب - حیات حیوانی؛ ﴿انَّ الَّذِي اَحْيَاها لَمَحْيِي الْمَوْتِي﴾ ﴿١١﴾

ج - حیات فکری و عقلانی؛ ﴿اَوْ مِنْ كَانْ مَيِّتًا فَاَحْيَيْنَاهُ﴾ ﴿١٢﴾

د - حیات جاویدان؛ ﴿يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي﴾ ﴿١٣﴾

| | |
|----------------|------------------|
| ۵ - تین / ۱ | ۶ - انعام / ۹۵ |
| ۷ - واقعه / ۲۹ | ۸ - صافات / ۱۴۷ |
| ۹ - انفال / ۲۴ | ۱۰ - حدید / ۱۷ |
| ۱۱ - فصلت / ۳۹ | ۱۲ - انعام / ۱۲۲ |
| ۱۳ - فجر / ۲۴ | |

پس، روشن می‌شود که مردم عصر جاهلی گرچه زندگی مادی حیوانی داشتند، اما از زندگی انسانی و معنوی و عقلانی محروم بودند. قرآن مجید آن‌ها را دعوت به حیات انسانی کرد و این دعوت، فقط در پرتو ایمان و عمل صالح تحقق می‌پذیرد؛ ﴿مَنْ عَمِلْ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^(۱)

قرض الحسنه در قرآن

﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً ...﴾^(۲)

۳۷۳ - تعبیر کردن از انفاق در راه خدا به قرض، تعبیری مجازی است و میان قرض (اصطلاحی که انسان چیزی را بدهد تا مثل آن بازگردانده شود) و قرض دادن به خداوند از چند جهت تفاوت وجود دارد:

الف - قرض گرفتن انسان نشانه‌ی احتیاج اوست، اما خداوند متعال محتاج نیست.

ب - مالی که قرض گیرنده تحویل می‌گیرد، ملک او حساب نمی‌شود، اما در قرض دادن به خدا مالی که ما به او قرض می‌دهیم، ملک واقعی اوست.

پس با توجه به تفاوت‌های پیش گفته، سرّ تعبیر به قرض از انفاق آن است که کار خیر نزد خداوند ضایع نمی‌شود و همان‌گونه که ادای قرض لازم است، خداوند در برابر انفاق‌ها و کارهای خیر، ثواب و پاداش عنایت می‌فرماید.^(۳)

۳۷۴ - خداوند برای ترغیب مؤمنان به انفاق، تعبیر به قرض دادن می‌کند و این معنا

۱ - نحل / ۹۷؛ مفردات راغب / ص ۱۳۸؛ نمونه / ج ۷ / ص ۱۲۷.

۲ - بقره / ۲۴۵. ۳ - تفسیر کبیر / ج ۶ / ص ۱۴۲.

همه‌ی موارد زیر را دربر می‌گیرد؛ انفاقات واجب و مستحب مانند زکات و خمس و نفقه‌ی واجب النفقه و صدقه‌ی مستحب و صله‌ی رحم و احسان به فقرا و ایتام و سادات و اعتلای کلمه‌ی دین و مصارف حج و زیارت و سوگواری خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام و کمک به اهل علم و نشر کتب علمیّه و سایر مصارف خیریه که هر یک در حدّ خود، عبادتی بزرگ و دارای ثواب بسیار است.^(۱)

۳۷۵ - خداوند انفاقی را که در راه او انجام می‌گیرد، قرض به خود قلمداد فرموده که چند برابر آن باز گردانده خواهد شد و این مردم را نسبت به این کار تشویق می‌کند. نکته‌ی کاربرد استفهام و عدم استعمال امر و فرمان، این است که مخاطبان، سختی و مشقت امر را احساس نکنند.

تدریجی بودن احکام اسلام

روش قرآن کریم در مبارزه با انحرافات ریشه‌دار اجتماعی این است که تدریجاً زمینه‌سازی می‌کند و افکار عمومی را با مفاسد آن‌ها آشنا می‌سازد. بعد از حاصل شدن آمادگی کامل، قانون را به صورت صریح اعلام می‌کند، و این معنا در باره‌ی تحریم شراب و ربا به خوبی از قرآن استفاده می‌شود.

۳۷۶ - تحریم شراب

نخست در بعضی از سوره‌های مکی اشاراتی به زشتی این کار کرد؛ ﴿وَمِن ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَ الْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَ رِزْقًا حَسَنًا﴾؛ از خرما و انگور هم رزق تهیه می‌شود، هم مست‌کننده است. بعد از این مرحله اشاره به منافع اقتصادی آن می‌کند و

می‌فرماید: البته زیان‌های بزرگ آن به مراتب از منافع اقتصادی آن بیشتر است؛ ﴿يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا﴾^(۱) به دنبال آن صریحاً به مسلمانان دستور می‌دهد که در حال مستی نماز نخوانند تا بدانند با خدای خود چه می‌گویند؛ ﴿لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنتُمْ سُكَارَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ﴾^(۲) سرانجام دستور نهایی و ممنوعیت این کار را اعلام می‌فرماید؛ ﴿إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ ... رَجَسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ﴾^(۳)

۳۷۷- تحریم ربا در چند مرحله

نخست در باره‌ی «ربا» به یک پند اخلاقی قناعت شده است. از نظر افراد کومه بین، ثروت رباخواران زیاد است، اما در نزد خداوند چیزی بر آن افزوده نمی‌شود؛ ﴿وَمَا ءَاتَيْتُمْ مِنْ رِبًا لِّرَبِّوَا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُوَا عِنْدَ اللَّهِ﴾^(۴) در جای دیگر ضمن انتقاد از عادات و رسوم غلط یهود، به عادت زشت رباخواری آنان اشاره کرده است؛ ﴿وَأَخْذِهِمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ﴾^(۵) و در بخش دیگری حکم تحریم ربا را صریحاً ذکر کرده، اما تنها به یک نوع آن که ربای چندین برابر است، اشاره کرده است؛ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً﴾^(۶) و سرانجام هرگونه رباخواری به شدت ممنوع شده و در حکم جنگ با خدا ذکر شده است؛ ﴿فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ

۱- بقره / ۲۱۹.

۲- نساء / ۴۳.

۳- مائده / ۹۰.

۴- روم / ۳۹.

۵- نساء / ۱۶۱.

۶- آل عمران / ۱۳۰.

رسوله ﴿(۱)﴾

۳۷۸- معنای کلمه در قرآن

در قرآن کریم برای کلمه معانی و مصادیق مختلفی ذکر شده است:

الف - وعده‌ی حتمی؛ ﴿و تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا﴾ (۲)

ب - دین و آیین؛ ﴿كَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعِلْيَاءُ﴾ (۳)

ج - عقیده‌ی حق؛ ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾ (۴)

د - پیامبر و اولیای الهی؛ ﴿كَلِمَةَ أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ﴾ (۵)، در روایات از قول ائمه علیهم‌السلام آمده است: «نحن الكلمات التامات».

ه - روح؛ ﴿و أَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ﴾ (۶)

و - سنت و فرمان آفرینش؛ ﴿و لَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقَضَىٰ الْأَمْرَ بَيْنَهُمْ﴾ (۷)

ز - مخلوقات جهان هستی و اسرار آن؛ ﴿و لَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٍ وَ الْبَحْرِ يَمْدَهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفَدْتَ كَلِمَاتِ اللَّهِ﴾ (۸)

۳۷۹- معانی دین در قرآن

در قرآن کریم، واژه‌ی «دین» در معانی مختلفی به کار رفته است:

الف - جزا و حساب؛ ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ (۹)

۱ - بقره / ۲۷۹؛ نمونه / ج ۳ / ص ۸۷، ج ۵ / ص ۷۰.

۲ - اعراف / ۱۳۶. ۳ - توبه / ۴۰.

۴ - فاطر / ۱۰. ۵ - نساء / ۱۷۱.

۶ - فتح / ۲۶. ۷ - یونس / ۱۹.

۸ - لقمان / ۲۷. ۹ - حمد / ۴.

- ب - شریعت و آیین؛ ﴿و من یتبع غیر الإسلام دیناً فلن یقبل منه﴾^(۱)
- ج - طاعت و فرمانبرداری؛ ﴿إنّ الدّین عند الله الإسلام﴾^(۲)
- د - حکم و فرمان؛ ﴿و لا یأخذکم بهما رأفة فی دین الله﴾^(۳)
- ه - دعا و عبادت؛ ﴿فإذا ركبوا فی الفلک دعوا الله مخلصین له الدّین﴾^(۴)
- و - آیین یگانه پرستی (توحید)؛ ﴿شرع لکم من الدّین ما وصّی به نوحاً و الّذی أوحینا إلیک﴾^(۵)

۳۸۰- معانی امر در قرآن

در قرآن مجید، امر در معانی و مصادیق گوناگونی به کار رفته است. اکنون به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

- ۱ - فرمان؛ ﴿أتأمرون النّاس بالبرّ و تنسون أنفسکم﴾^(۶)
- ۲ - کار؛ ﴿لیس لک من الأمر شیء أو یتوب علیهم أو یعذبهم﴾^(۷)
- ۳ - جنگ و کارزار؛ ﴿حتّی اذا فشلتم و تنازعتم فی الأمر﴾^(۸)
- ۴ - قضا و مشیّت پروردگار؛ ﴿و کان أمر الله مفعولاً﴾^(۹)
- ۵ - آفرینش؛ ﴿و من یدبّر الأمر فسیقولون الله﴾^(۱۰)

| | |
|--------------------|--------------------|
| ۱ - آل عمران / ۸۵ | ۲ - آل عمران / ۱۹ |
| ۳ - نور / ۲ | ۴ - عنکبوت / ۶۵ |
| ۵ - شوری / ۱۳ | ۶ - بقره / ۲۶۸ |
| ۷ - آل عمران / ۱۳۸ | ۸ - آل عمران / ۱۵۲ |
| ۹ - نساء / ۴۷ | ۱۰ - یونس / ۱۰ |

- ۶- دین و آیین؛ ﴿ثم جعلناك على شريعة من الأمر﴾^(۱)
۷- اعمال و رفتار؛ ﴿و ما أمر فرعون برشيد﴾^(۲)
۸- قوت و عزت؛ ﴿فعسى الله أن يأتي بالفتح أو امر من عنده﴾^(۳)
۹- قیامت و رستاخیز؛ ﴿أتی امر الله فلا تستعجلوه﴾^(۴)
۱۰- نبوت؛ ﴿و ما كنت بجانب الغربيّ اذ قضينا إلى موسى الأمر﴾^(۵)

۳۸۱- معانی قلب و حالات آن

قلب شیء گرداندن و گردیدن آن از حالتی به حالت دیگر است. مانند گرداندن لباس یا گرداندن انسان از طریقه‌اش؛ ﴿و الیه تقلبون﴾^(۶)

در قرآن کریم معانی مختلفی برای قلب ذکر شده است. از جمله:

الف - دل معنوی؛ ﴿من كفر بالله من بعد ايمانه الا من اكره و قلبه مطمئن بالایمان﴾^(۷)

ب - خرد و عقل؛ ﴿انّ فی ذلك لذكری لمن كان له قلب﴾^(۸)

ج - رأی و نظر؛ ﴿و قلوبهم شتى﴾^(۹)

د - بازگردانیدن؛ ﴿و الیه تُقلبون﴾^(۱۰)

۱ - جائیه / ۱۸. ۲ - هود / ۹۷.

۳ - مائده / ۱۰۶. ۴ - نحل / ۱.

۵ - قصص / ۴۴؛ دایرة الفرائد / ج ۲ / ص ۹۲.

۶ - عنكبوت / ۲۱. ۷ - نحل / ۱۰۶.

۸ - ق / ۳۷. ۹ - حشر / ۱۴.

۱۰ - عنكبوت / ۲۱.

اما برای قلبی که به معنای دل معنوی است، در قرآن مجید حالات مختلفی بیان گردیده است:

۱ - حالات پسندیده‌ی قلب:

- * - سلامت قلب؛ ﴿الَّا مِنْ اَتَى اللّٰهَ بِقَلْبٍ سَلِيْمٍ﴾^(۱)
- * - رأفت و رحمت قلب؛ ﴿وَجَعَلْنَا فِيْ قُلُوْبِ الَّذِيْنَ اَتَّبَعُوْهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً﴾^(۲)
- * - طهارت قلب؛ ﴿وَ اِذَا سَأَلْتُمُوْهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوْهُنَّ مِنْ وَّرَآءِ حِجَابٍ ذٰلِكُمْ اَطْهَرُ لِقُلُوْبِكُمْ وَ قُلُوْبِهِنَّ﴾^(۳)
- * - آرامش و سکینه‌ی قلب؛ ﴿هُوَ الَّذِیْ اَنْزَلَ السَّكِيْنَةَ فِيْ قُلُوْبِ الْمُؤْمِنِيْنَ﴾^(۴) و ﴿اَلَا بِذِكْرِ اللّٰهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوْبُ﴾^(۵)

* - ترس از خداوند؛ ﴿اِذَا ذَكَرَ اللّٰهَ وَجِلَّتْ قُلُوْبُهُمْ﴾^(۶)

۲ - حالات ناپسند قلب:

- * - غلظت؛ ﴿وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيْظَ الْقَلْبِ لَانْفَضَّوْا مِنْ حَوْلِكَ﴾^(۷)
- * - مرض؛ ﴿فِيْ قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللّٰهُ مَرَضًا﴾^(۸)
- * - تیره شدن؛ ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلٰی قُلُوْبِهِمْ مَا كَانُوْا يَكْسِبُوْنَ﴾^(۹)
- * - مهر خورده شده؛ ﴿خَتَمَ اللّٰهُ عَلٰی قُلُوْبِهِمْ﴾^(۱۰) و ﴿كَذٰلِكَ يَطْبَعُ اللّٰهُ عَلٰی قُلُوْبِ

۲ - حدید / ۲۷.

۴ - فتح / ۴.

۶ - انفال / ۲.

۸ - بقره / ۱۰.

۱۰ - بقره / ۷.

۱ - شعراء / ۸۹.

۳ - احزاب / ۵۳.

۵ - رعد / ۲۸.

۷ - آل عمران / ۱۵۹.

۹ - مطفّین / ۱۴.

الکافرین ﴿۱﴾

- * - گناهکار شدن؛ ﴿و من یکتُمها فأنه ءاثمٌ قلبه﴾ (۲)
- * - زیغ و انحراف؛ ﴿فلما زاغوا أزاغ اللّٰه قلوبهم﴾ (۳)
- * - قساوت و سنگدلی؛ ﴿فجعلنا قلوبهم قاسية﴾ (۴)

۳۸۲- تفاوت دین با شریعت

سؤال: اگر تمام ادیان الهی یکی است، پس چرا دین پیامبر اکرم ﷺ دین حضرت موسیٰ علیہ السلام و عیسیٰ علیہ السلام را نسخ کرد؟

پاسخ: دین و شریعت با هم تفاوت دارد. دین همه‌ی انبیا یکی است که خطوط کلی آن توحید، نبوت و معاد است، قرآن کریم می‌فرماید: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ (۵) و ﴿و من یتبع غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه﴾ (۶) اما شرایع انبیا با یکدیگر متفاوت است. خداوند برای هر یک شریعت خاصی قرار داده است؛ ﴿لکُلِّ جعلنا منکم شرعة و منهاجاً﴾ (۷). بنا بر این، منظور از شریعت که به معنای راه روشن است، قوانین و احکام جزئی است که در مذاهب انبیا مختلف است، لیکن دین، یک قانون کلی و راه عمومی برای تمام امت‌هاست که نسخ نمی‌پذیرد، اما شریعت‌ها نسخ پذیرند. (۸)

| | |
|--------------------|----------------------------|
| ۱ - اعراف / ۱۰۱. | ۲ - بقره / ۲۸۳. |
| ۳ - صف / ۵. | ۴ - مائده / ۱۳. |
| ۵ - آل عمران / ۱۹. | ۶ - آل عمران / ۱۵. |
| ۷ - مائده / ۴۸. | ۸ - المیزان / ج ۵ / ص ۳۵۰. |

۳۸۳- تفاوت حکم و علم

﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾^(۱)

﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾^(۲)

آیه‌ی اول در باره‌ی حضرت یوسف علیه السلام و آیه‌ی دوم در باره‌ی حضرت موسی علیه السلام است. قرآن کریم در این دو آیه می‌فرماید: هنگامی که به بلوغ و قدرت رسیدند، ما به آن‌ها حکم و علم دادیم. در این که منظور از حکم و علم و تفاوت میان آن دو چیست، احتمالاتی ذکر شده است:

الف - حکم اشاره به مقام نبوت دارد (چون پیامبر حاکم بر حق است) و علم اشاره به علم دین است.

ب - حکم به معنای خویشتن‌داری در برابر هوس‌های سرکش است که در اینجا اشاره به حکمت عملی است و علم اشاره به حکمت نظری است و مقدم داشتن حکم بر علم بدین دلیل است که تا انسان تهذیب نفس نکند، به علم صحیح راه نمی‌یابد.

ج - حکم بدین معناست که انسان به مقام نفس مطمئنه برسد و تسلط بر خویشتن پیدا کند، آن چنان که بتواند نفس اماره را کنترل می‌کند و منظور از علم، انوار قدسیه‌ی الهی است که از عالم ملکوت بر قلب پاک آدمی پرتوافکن می‌شود.^(۳)

۳۸۴- تمسخر و استهزا در قرآن

۱- لزوم پرهیز از مسخره کردن دیگران؛ ﴿لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ خَيْرًا

۱- یوسف / ۲۲. ۲- قصص / ۱۴.

۳- تفسیر کبیر / ج ۱۸ / ص ۱۱۱.

منهم ﴿(۱)﴾

۲ - مسخره کردن از اوصاف منافقان است؛ ﴿... قالوا إنا معكم إنما نحن

مستهزءون ﴿(۲)﴾

۳ - انبیای الهی مسخره شدند؛ ﴿یا حسرة علی العباد ما یأتیهم من رسول إلا كانوا

به یستهزءون ﴿(۳)﴾

۴ - حمایت خداوند از مسخره شدگان؛ ﴿أنا کفیناک المستهزءون ﴿(۴)﴾

۵ - لزوم ترک مجالسی که در آن آیات الهی مسخره می شود؛ ﴿إذا سمعتم آیات الله

یکفر بها و یستهزأ بها فلا تقعدوا معهم ﴿(۵)﴾

۶ - جزا و کیفر استهزاکنندگان در قیامت؛ ﴿فحاق بالذین سخروا منهم ما كانوا به

یستهزءون ﴿(۶)﴾

۳۸۵- به دست آوردن دین الهی و یاری آن

﴿یا ایها الذین ءامنوا من یرتد منکم عن دینه ﴿(۷)﴾

از پیامبر اکرم ﷺ در باره ی این آیه سؤال شد. حضرت دست مبارک خود را بر شانه ی

سلمان زدند و فرمودند: منظور، این مرد و قوم اوست. اگر دین به ثریا بسته باشد، گروهی از

مردان فارس آن را به دست می آورند؛ «سئل عن هذه الآیة فضرِب بیده علی عاتق

۲ - بقره / ۱۴.

۱ - حجرات / ۱۱.

۴ - حجر / ۹۵.

۳ - یس / ۳۰.

۶ - انعام / ۱۰.

۵ - نساء / ۱۴۰.

۷ - مائده / ۵۴.

سلمان فقال: هذا و ذووه ثم قال لو كان الدين معلقاً بالثريا لَنَالَهُ رجال من أبناء فارس»^(۱).

۳۸۶- تفاوت خوف و خشیت

خشیت به معنای ترس شدید است. از این رو در اقرب الموارد از کلیات ابوالبقاء نقل شده که خشیت از خوف شدیدتر است. چون این کلمه برگرفته از «شجرة خاشیة» است و به درختی گویند که به طور کلی بخشکد. خوف به معنای نقصان و از «ناقة خَوْفاء» به معنای شتر مریض، اخذ شده؛ یعنی مریض است، ولی هنوز نمرده است. خشیت در صورتی گفته می‌شود که شیء مخوف دارای عظمتی باشد، اما خوف از ضعف خایف است.

این که می‌گوید: خوف از ضعف خایف است، مورد تصدیق قرآن کریم نیست، بلکه عکس آن است و خوف در بسیاری از موارد قرآن مدح شده است. مانند: ﴿و لَمَن خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ﴾^(۲) و ﴿أَنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ﴾^(۳). راغب در مفردات می‌گوید: خشیت ترسی است آمیخته با تعظیم و اکثراً همراه با علم به چیزی است که از آن می‌ترسند. از این رو وصیت ویژه‌ی دانشمندان قرار داده شده است: ﴿أَتَمَّا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادَةِ الْعُلَمَاءِ﴾^(۴)؛ لیکن قول راغب کلیت ندارد و در مواردی چنین نیست، مانند: ﴿و تِجَارَةَ تَخْشُونَ كَسَادَهَا﴾^(۵) و ﴿إِذَا لَامَسْتُكُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ﴾^(۶).

پس خشیت، معنای تعظیم را در بر ندارد و احياناً از ناحیه‌ی مضاف الیه آن است،

۱ - نور الثقلین / ج ۱ / ص ۶۴۳.

۲ - الرحمن / ۴۶.

۳ - مائده / ۲۸.

۴ - فاطر / ۲۸.

۵ - توبه / ۲۴.

۶ - اسراء / ۱۰۰.

مانند: «خشية الرب» و «خشية العذاب». در این صورت، بهتر است آن را ترس شدید بدانییم یا بیم با پرهیز چنان که از مصادیق آن فهمیده می‌شود.^(۱)

۳۸۷- مردم در برابر شنیدن سخن حق و آیات الهی

* - گروهی از استماع آیات الهی اعراض می‌کنند؛ ﴿و لو أسمعهم لتوَلَّوْا و هم معرضون﴾^(۲)

* - گروهی دیگران را از استماع و شنیدن آیات الهی باز می‌دارند؛ ﴿و قال الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوَا فِيهِ﴾^(۳)

* - گروهی آیات الهی را به حس ظاهری استماع می‌کنند، لیکن به گوش دل نمی‌شنوند؛ ﴿و لا تكونوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ هُمْ لَا يَسْمَعُونَ﴾^(۴) ﴿و منهم من يسمع إِلَيْكَ حَتَّى إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنفَاءً﴾

* - گروهی ندای حق را که می‌شنوند، پاسخ مثبت می‌دهند؛ ﴿رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلإِيمَانِ أَنْ ءَامِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا﴾^(۵)

* - گروهی وقتی آیات الهی را می‌شنوند، بر ایمان آن‌ها افزوده می‌شود؛ ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ ... و إِذَا تَلِيَتْ عَلَيْهِمْ ءَايَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾^(۶)

۱ - قاموس / ج ۲ / ص ۲۵۰

۲ - انفال / ۲۳

۳ - فصلت / ۲۶

۴ - انفال / ۲۱

۵ - آل عمران / ۹۳

۶ - انفال / ۲

۳۸۸- سؤال‌های نابجا

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَن أَشْيَاءٍ ءَن تَبَدَّلَ لَكُم تَسْؤُكُمْ﴾^(۱)

در شأن نزول آیه‌ی فوق آمده است که شخصی از حضرت رسول ﷺ پرسید: آیا دستور خدا درباره‌ی حج، به این معناست که هر ساله باید به حج برویم؟ حضرت پاسخ نداد. او لجاجت کرد و دو سه بار سؤال خود را تکرار کرد. آنگاه پیامبر به او فرمود: چرا بسیار سؤال می‌کنی؟ اگر به شما بگویم: هر ساله حج واجب است، باید هر سال به حج بروید و چنین امکانی را ندارید و اگر مخالفت کنید، گناه کرده‌اید، پس مادامی که دستوری داده نشده است، شما اصرار نکنید. زیرا لجاجت و پر حرفی یکی از اموری بود که سبب هلاکت بعضی از اقوام گذشته شد.

گفتنی است که منظور از شأن نزول، این نیست که راه سؤال را بر مردم ببندد. زیرا قرآن کریم صریحاً دستور به سؤال کردن می‌دهد؛ ﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ ءَن كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^(۲)، بلکه منظور سؤال‌های بی‌جا و بهانه‌گیری‌ها و لجاجت‌هایی است که غالباً سبب مشوب شدن اذهان مردم و مایه‌ی مزاحمت‌گوینده و پراکندگی رشته‌ی سخن و برنامه‌ی او می‌گردد.^(۳)

در این زمینه علیؑ می‌فرماید: «اِنَّ اللّٰهَ افترض علیکم فرائض فلا تضیعوها و حدّ لکم حدوداً فلا تعتدوها و نهی عن اشیاء فلا تنتهکوها و سکت لکم عن اشیاء و لم یدعها نسیاناً فلا تتکلّفوها»^(۴).

۱ - مائده / ۱۰۱ . ۲ - نحل / ۴۳ .

۳ - نور الثقلین / ج ۱ / ص ۶۸۲ ؛ نمونه / ج ۵ / ص ۹۶ .

۴ - نور الثقلین / ج ۱ / ص ۶۸۲ .

۳۸۹- آزادی در قرآن

قرآن کریم در باره‌ی آزادی مطالب مختلفی را بیان فرموده است که به قسمتی از آن اشاره می‌شود:

- الف - نفی عبودیت غیر خدا و پرستش خدای یگانه، زمینه‌ساز آزادی انسان است؛ ﴿الَّا نَعْبُدُ إِلَّا اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئاً وَ لَا يَتَّخِذُ بَعْضُنَا بَعْضاً اَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ (۱)
- ب - آزادی از ستم نعمتی بزرگ از ناحیه‌ی خداوند است؛ ﴿اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ اِذْ اُنْجَاكُمْ مِنْ اَآلِ فِرْعَوْنَ﴾ (۲)
- ج - رهایی انسان‌ها از سلطه‌پذیری دیگران از اهداف انبیاست؛ ﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ اَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَ وَ النَّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَاداً لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ (۳)
- د - پیامبر اکرم ﷺ آزادکننده‌ی مردم از قید و بند خرافات است؛ ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ ... وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾ (۴)

۳۹۰- محدوده‌ی آزادی

الف - آزادی بیان در امر به معروف و نهی از منکر محدود به موارد خیرخواهی و نصیحت است؛ ﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ (۵)

ب - آزاد بودن فریادخواهی و اظهار تظلم؛ ﴿لَا يَحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا

۱ - آل عمران / ۶۴ .
۲ - ابراهیم / ۶ .
۳ - آل عمران / ۷۹ .
۴ - اعراف / ۱۵۷ .
۵ - آل عمران / ۱۰۴ .

من ظلم ﴿(۱)﴾

ج - آزادی بیان محدود به دوری جستن از پخش مطالب مشکوک است؛ ﴿و لا تقف ما

لیس لك به علم إنَّ السَّمْعَ البَصْرَ و الفؤادَ كلَّ أولئك كان عنه مسئولاً﴾ (۲)

د - آزاد نبودن مؤمنان در مسخره کردن دیگران؛ ﴿یا ایُّها الذین ءامنوا لا یسخر قوم

من قوم﴾ (۳)

ه - آزادی اظهار نظر، محدود به اجتناب از اهانت به مقدسات اقوام و ملت هاست؛ ﴿و لا

تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا بغير علم﴾ (۴)

و - آزادی گفتار و اعمال، محدود به پرهیز از سوء استفاده‌ی دشمنان است؛ ﴿لا تقولوا

راعنا و قولوا انظرنا و اسمعوا ...﴾ (۵)

ز - اظهار نظر در باره‌ی دین محدود به حفظ حدود آن و پرهیز از گفتار باطل است؛ ﴿لا

تغلوا فی دینکم و لا تقولوا علی الله إلا الحق﴾ (۶)

ح - ممنوعیت ورود به اماکن مسکونی بدون خبر قبلی؛ ﴿... لا تدخلوا بیوتاً غیر بیوتکم

حتی تستأنسوا و تسلّموا علی أهلها﴾ (۷)

ط - محدود بودن آزادی عمل در برخورد با اولیای الهی و لزوم رعایت احترام آنان؛ ﴿لا

تقدّموا بین یدی الله و رسوله﴾ (۸)

۱ - نساء / ۱۴۸.

۲ - اسراء / ۳۶.

۳ - حجرات / ۱۱.

۴ - انعام / ۱۰۸.

۵ - بقره / ۱۰۴.

۶ - نساء / ۱۷۱.

۷ - نور / ۲۷.

۸ - حجرات / ۱.

۳۹۱- زندان از دیدگاه قرآن

کلمه «سجن» که به معنای زندان است، در ۹ مورد از قرآن کریم به مناسبت زندانی شدن حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَام به کار رفته است؛ گاه خود این واژه و گاه مشتقات آن. در یک مورد نیز در داستان فرعون آمده است: اگر معبودی را جز من برگزینی، تو را از زندانیان قرار می‌دهم؛ ﴿لئن اتخذت إلهاً غيري لأجعلنك من المسجونين﴾^(۱).

از این تعبیرات به خوبی استفاده می‌شود که در عصر موسی عَلَيْهِ السَّلَام و فرعون، حتی قبل از آن در عصر یوسف عَلَيْهِ السَّلَام و عزیز مصر، زندان به معنای واقعی وجود داشت که با گناه و بی‌گناه را در آن می‌افکندند، اما آنچه مسلم است، در قرآن کریم حدّ اقل در یک مورد، حکم زندان دیده می‌شود که با تعبیر «امساک» آمده است: کسانی از زنان شما که مرتکب فساد و فحشا شوند، چهار شاهد از مسلمانان را بر کار آن‌ها بطلبید، اگر آنان گواهی دادند، آن زنان را در خانه‌های خود حبس کنید تا مرگشان فرا رسد. یا این که خداوند راهی برای آن‌ها قرار دهد؛ ﴿واللاتي يأتين الفاحشة من نسائكم فاستشهدوا عليهنّ أربعة منكم فان شهدوا فأمسكوهنّ في البيوت حتى يتوفاهنّ الموت أو يجعل الله لهنّ سيلاً﴾^(۲).

معروف در میان مفسران آن است که این آیه پیش از نزول آیه‌ی سوره‌ی مبارکه‌ی نور و تعیین کیفر صد تازیانه یا رجم نازل شده و ناظر به مجازات زنانی است که مرتکب فساد و فحشا می‌شدند و حکمشان را حبس ابد معین کرده است.

۳۹۲- اجابت دعوت

از نظر قرآن کریم هر انسانی در مقابل دو دعوت قرار دارد:

الف - دعوت الهی؛ اجابت و پذیرفتن آن مایه‌ی حیات و سعادت ابدی می‌گردد؛ ﴿یا
أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾^(۱)
ب - دعوت شیطان؛ اجابت آن مایه‌ی سقوط و بدبختی و عذاب ابدی می‌گردد؛ ﴿وَ مَا
كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ
أَلِيمٌ﴾^(۲)

این حقیقت را که انسان در برابر دو دعوت قرار دارد، از آیه‌ی شریفه‌ی ﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُكُم
الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَ اللّٰهُ يَعِدُكُمُ الْمَغْفِرَةَ مِنْهُ وَ فَضْلًا وَ اللّٰهُ وَاسِعٌ
عَلِيمٌ﴾^(۳) نیز می‌توان استفاده کرد.

۳۹۳- عِلَّتْ طَلَبِ هِدَايَةِ اللَّهِ

گاهی سؤال می‌شود که چرا ما همواره درخواست هدایت به صراط مستقیم از خدا
می‌کنیم، مگر ما گمراه هستیم؟
اولاً: هر لحظه بیم لغزش و انحراف در باره‌ی او می‌رود، به همین دلیل باید از خداوند
طلب کند که او را بر راه راست ثابت نگه دارد.
ثانیاً: هدایت همان پیمودن طریق تکامل است که انسان تدریجاً نقصان را پشت سر
می‌گذارد و به مراحل بالاتر می‌رسد.

۲ - ابراهیم / ۲۲.

۱ - انفال / ۲۴.

۳ - بقره / ۲۶۸.

امیر المؤمنین علیه السلام در تفسیر جمله‌ی ﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ می‌فرماید: «أدم لنا توفيقك الذي أطعناك به في ماضى أيامنا حتى نطيعك كذلك فى مستقبل أعمارنا؛ خداوندا! توفیقاتی را که در گذشته بر ما ارزانی داشتی و به برکت آن تو را اطاعت کردیم، همچنان ادامه ده تا در آینده نیز تو را اطاعت کنیم.»^(۱)

۳۹۴ - معنای هدایت انسان به سبیل

﴿أَنَا هِدِينَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَّ إِمَّا كَفُورًا﴾^(۲)

کلمه‌ی «هدایت» به معنای ارائه‌ی طریق است، نه رساندن به مطلوب، و مراد از «سبیل»، آن مسیری است که آدمی را به غایت مطلوب برساند که همان حق است.

تعبیر ﴿إِمَّا شَاكِرًا وَّ إِمَّا كَفُورًا﴾ بر دو نکته دلالت دارد:

الف - مراد از سبیل، سنت و طریقه‌ای است که بر هر انسانی واجب است که در زندگی دنیایی خود آن را بپیماید و با پیمودن آن به سعادت دنیا و آخرت برسد که این سبیل او را به قرب پروردگارش سوق می‌دهد.

ب - سبیلی که خدا به آن هدایت کرده، اختیاری است و شکر و کفری که مترتب بر این هدایت است، در جوّ اختیار انسان قرار گرفته و اجبار و اکراهی در کار نیست. همان گونه که در جای دیگر فرمود: ﴿ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ﴾^(۳) یا ﴿فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا﴾^(۴)

۱ - نمونه / ج ۱ / ص ۴۶؛ نور الثقلین / ج ۱ / ص ۲۲.

۲ - دهر / ۳ / ۳ - عبس / ۲۰.

۳ - دهر / ۲۹؛ المیزان / ج ۲۰ / ۱۲۲.

۳۹۵- برکات قول سدید

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا * يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ

و يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ﴾^(۱)

کلمه‌ی «سدید» از ماده‌ی سداد و به معنای اصابت رأی است. «قول سدید» کلامی است که هم مطابق با واقع باشد و هم لغو نباشد.

سرّ این که قرآن کریم اصلاح اعمال و مغفرت ذنوب را نتیجه‌ی قول سدید دانسته، آن است که وقتی نفس آدمی به راستگویی و قول سدید عادت کرد و به هیچ وجه آن را ترک نکرد، دروغ از او سر نمی‌زند و سخن لغو نمی‌گوید و سخنی که از آن فساد برخیزد، از او شنیده نمی‌شود. وقتی این صفت در نفس رسوخ یافت، بالطبع از فحشا و منکر و سخن لغو دور گشته و اعمال انسان صالح می‌شود و در نتیجه از عمری که در گناهان مهلک صرف کرده، دریغ می‌خورد و از اعمال خود پشیمان می‌شود و همین پشیمانی توبه است. وقتی توبه کرد، خدا هم در باقیمانده‌ی عمرش از ارتکاب گناهان مهلک محافظت می‌کند. گناهان کوچک خیلی خطری نیست. چون خدا وعده‌ی تکفیر داده است؛ ﴿ان تَجْتَنِبُوا كِبَائِرَ مَا تَنْهَوْنَ عَنْهُ نَكْفُرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ﴾^(۲). کوتاه سخن این که: ملازمت قول سدید انسان را به سوی صلاح اعمال کشانیده و به اذن خدا به آمرزش گناهان منتهی می‌شود.^(۳)

۳۹۶- خاموش شدنی بودن نور الهی

﴿یریدون أن یطفؤا نور الله بأفواههم و یأبی الله الا أن یتمّ نوره

و لو کره الکافرون﴾^(۱)

الف - از این آیهی شریفه استفاده می‌شود که توطئه‌ی دشمنان اسلام ضد مسلمانان همیشگی است. چون فعل مضارع «یریدون» مفید استمرار است.

ب - این آیهی شریفه نقشه‌های دشمنان اسلام را ضعیف و کور دانسته است؛ چون دهن‌ها تنها حریف خاموش کردن چراغ‌ها و نور ضعیف هستند، نه نورهای بزرگی چون آفتاب و از آن بزرگتر.^(۲)

ج - نور الهی گرچه مطلق است، لیکن مصداق کامل آن قرآن کریم و عترت است. قرآن کریم نور است؛ ﴿قد جاءکم من الله نور و کتاب مبین﴾^(۳) و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نور است؛ ﴿إنا أرسلناک شاهداً و مبشراً و نذیراً * و داعیاً إلی الله یاذنه و سراجاً منیراً﴾^(۴) و ائمه‌ی معصومین علیهم السلام نور هستند؛ «خلقکم الله أنواراً فجعلکم بعرشه محققین و أنتم نور الأخیار».^(۵)

۱ - توبه / ۳۲.

۲ - مجمع البیان / ج ۵ / ص ۳۸؛ المیزان / ج ۹ / ص ۲۵۷.

۳ - مائده / ۱۵. ۴ - احزاب / ۴۵ - ۴۶.

۵ - زیارت جامعه.

فصل ششم: مسائل عبادی

عبادت و زندگی

- ✓ بندگی تکوینی و تشریحی
- ✓ علت لزوم پرستش خداوند
- ✓ رابطه‌ی بندگی خداوند و صراط مستقیم.....

نماز و احیاگران آن

- ✓ اهمیت نماز
- ✓ اصلاح اجتماعی در پرتو اقامه‌ی نماز
- ✓ دستور دادن خانواده به نماز
- ✓ اهمیت نماز شب
- ✓ عظمت پاداش نماز شب.....

روزه و روزه‌داران

- ✓ سرّ نامگذاری به «رمضان»
- ✓ فضیلت ماه مبارک رمضان
- ✓ فضل الهی در حکم روزه
- ✓ درجات روزه
- ✓ تفاوت منزلت روزه‌داران

هزار و یک نکته ۳۳۴

عبادت و زندگی

۳۹۷- بندگی تکوینی و تشریحی

تفاوت است میان بنده‌ای که از روی آفرینش اسم بندگی بروی گذارند و میان بنده‌ای که از روی اختیار و حسن انتخاب این نام را بر او نهند. در باره‌ی بنده‌ی اول قرآن کریم فرمود: ﴿إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنَ عَبْدًا﴾^(۱)، در باره‌ی دومی فرمود: ﴿وَعِبَادَ الرَّحْمَنِ﴾^(۲)، ﴿فَبَشِّرْ عِبَادِي﴾^(۳)، ﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ﴾^(۴)، ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ﴾^(۵)

۳۹۸- علت لزوم پرستش خداوند

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾^(۶)

خداوند سبحان یگانه کسی است که سزاوار پرستش است؛ چون اهلیت این که دیگران برای کسی خاضع شوند، جز به دلیل کمالی که در آن شخص وجود دارد، نیست. بنا بر این، تنها و تنها کمال است که نقص در برابر او خاضع می‌شود و آن کمال یا عبارت است از

۱- مریم / ۹۳.
۲- فرقان / ۶۳.
۳- زمر / ۱۷.
۴- اسراء / ۶۵.
۵- اسراء / ۱؛ کشف الاسرار / ج ۲ / ص ۷۸۹.
۶- بقره / ۲۵۵؛ طه / ۸.

جمالی که نفس به سوی آن مجذوب می‌شود یا جلالی است که عقل در برابر آن خضوع می‌کند، هرکدام را در نظر بگیریم حدّ اعلاّیش درخداست، بلکه جمال‌ها و جلال‌ها از اوست. زیرا هیچ جمال و جلالی در هیچ موجودی نیست، مگر آن که آیتی از جمال و جلال اوست.^(۱)

بیان مرحوم علامه را به زبان ساده‌ی زیر می‌توان تقریر کرد. علت لزوم پرستش خداوند عبارت است از:

- ۱ - چون خداوند تنها شایسته‌ی پرستش است؛ ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾.^(۲)
- ۲ - چون خدا خالق انسان‌هاست؛ ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ﴾.^(۳)
- ۳ - چون خداوند رازق انسان‌هاست؛ ﴿فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ * الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ﴾.^(۴)
- ۴ - چون خداوند تأمین‌کننده‌ی امنیت برای انسان‌هاست؛ ﴿وَأَمْنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ﴾.^(۵)

۳۹۹- رابطه‌ی بندگی خداوند و صراط مستقیم

الف - از نظر قرآن کریم پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در بستر صراط مستقیم است؛ ﴿إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾.^(۶)

ب - دعوت پیامبر نیز به صراط مستقیم است؛ ﴿إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾.^(۷)

۱ - المیزان / ج ۱۴ / ص ۱۲۴.
۲ - انبیاء / ۲۵.
۳ - بقره / ۲۱.
۴ - قریش / ۳ - ۴.
۵ - قریش / ۴.
۶ - زخرف / ۴۳.
۷ - شوری / ۴۳.

ج - صراط مستقیم فقط در بندگی خدا شکل می‌گیرد؛ ﴿و ان اعبدونى هذا صراط مستقیم﴾^(۱) ﴿ان الله ربى و ربكم فاعبدوه هذا صراط مستقیم﴾^(۲) پس، این که در نماز می‌خوانیم: ﴿اهدنا الصراط المستقیم﴾، از خداوند استمرار در بندگی و عبودیت را طلب می‌کنیم.

۴۰۰- انگیزه‌های عبادت

انگیزه‌های گرایش به عبادت سه چیز است: ترس، امید و محبت؛ ﴿و فى الآخرة عذاب شديد و مغفرة من الله و رضوان﴾^(۳) توده‌ی مردم از ترس جهنم یا به شوق بهشت، خداوند متعال را عبادت می‌کنند، لیکن انسان‌هایی که معرفت کامل به ذات اقدس الهی دارند، بر پایه‌ی محبت و عشق خدا را می‌پرستند. زیرا حق متعال را جمیل علی‌الاطلاق می‌دانند و دل‌هایشان مجذوب او می‌شود. همان‌گونه که امیر المؤمنین عليه السلام فرمود: «ما عبدتك خوفاً من نارك و لا طمعاً فى جنتك بل وجدتك أهلاً للعبادة فعبدتك»^(۴).

۴۰۱- عبادت خالص

﴿اياك نعبد و اياك نستعين﴾

عبادت دارای ارکان سه‌گانه است: معبود، عابد و عبادت. در میان این ارکان سه‌گانه، فقط معبود اصل است. عابد اگر خود و عبادت و معبود را ببیند، گرفتار تثلیث است و موحد نیست و اگر خود را نبیند و عبادت خود و معبود را ببیند، گرفتار ثنویت است و هنوز موحد

۲- آل عمران / ۵۱.

۱- یس / ۶۱.

۴- المیزان / ج ۱۱ / ص ۱۷۴.

۳- حدید / ۲۰.

۳۳۸ هزار و یک نکته

نیست؛ اما اگر نه خود را ببیند و نه عبادتش را، بلکه فقط ذات اقدس خدا را ببیند، او موحد است و عبادتش خالصانه است.^(۱)

۴۰۲ - عدم لیاقت غیر خدا برای پرستش

﴿قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا ۚ وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾^(۲)
بر طبق حکم عقل، انسانی که عبادت می‌کند، هدفی دارد، و آن دفع ضرر یا جلب منفعت است. بنا بر این، عبادت باید در برابر موجودی واقع شود که مالک نفع و ضرر باشد و از آنجا که این دو ویژگی فقط در خداوند متعال وجود دارد، پس تنها او شایسته‌ی پرستش است و عبادت در برابر غیر او سفاهت است و آیه‌ی شریفه‌ی فوق همین حقیقت را بیان می‌کند. شایان گفتن است که پریشانی، انسان را زودتر به خضوع در برابر پروردگار و به عبادت‌و‌امی‌داری دارد تا جلب منفعت. از این رو، در این آیه‌ی شریفه «ضرر» را بر «نفع» مقدم داشته است.^(۳)

نماز و احیاگران آن

۴۰۳ - اهمیت نماز

﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي ۚ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾^(۴)

خداوند در این آیه‌ی شریفه از انواع مختلف عبادت، فقط نماز را ذکر کرده، با این که در

۱ - محاضرات.

۲ - مائده / ۷۶.

۳ - المیزان / ج ۶ / ص ۷۸ - ۷۹.

۴ - طه / ۱۴.

جمله‌ی قبل «فاعبدنی» عبادت را به طور عموم ذکر کرده بود، زیرا ذکر خاص پس از عام به دلیل آن است که هم اهمیت نماز را برساند و هم بفهماند که نماز از هر عملی که خضوع عبودیت را می‌رساند، بهتر مجسم می‌سازد.^(۱)

۴۰۴- برپا کننده‌ی نماز مصلح واقعی

مصلح حقیقی کسی است که علاوه بر تمسک به کتاب الهی، نماز را برپا کند؛ ﴿وَالَّذِينَ يَمْسُكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نَضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ﴾^(۲). بنا بر این، منافقین که ادعای مصلح بودن می‌کنند کذب و دروغ آن‌ها فاش می‌شود. زیرا نه تنها نماز را به پا نمی‌دارند، بلکه نماز آنان با کسالت و بی‌نشاطی همراه است؛ ﴿وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالٍ﴾^(۳).

۴۰۵- اصلاح اجتماعی در پرتو اقامه‌ی نماز

﴿وَالَّذِينَ يَمْسُكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نَضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ﴾^(۴) خداوند متعال صلاح جامعه را در پرتو تمسک به کتاب الهی و اقامه‌ی نماز می‌داند. سزاین که از همه‌ی اجزای دین، اقامه‌ی نماز را ذکر کرد، برای شرافتی است که نماز بر سایر اجزای دین دارد. چون نماز رکن دین است و به وسیله‌ی آن یاد خدا و خضوع در برابر او که روح همه‌ی شرایع آسمانی است، حفظ می‌شود.^(۵)

۱- المیزان / ج ۱۴ / ص ۱۴۰.

۲- اعراف / ۱۷۰.

۳- نساء / ۱۴۲.

۴- اعراف / ۱۷۰.

۵- المیزان / ج ۸ / ص ۲۹۹.

محافظت بر نماز

﴿حافظوا على الصلوات و الصلوة الوسطى و قوموا لله قانتين * فإن خفتم

فرجالاً أو ركبناً﴾^(۱)

۴۰۶ - حفظ و نگهداری هر چیزی متناسب با آن است. مثلاً حفظ مال به این است که آن را از تلف شدن و اسراف نگهداری کرد و حفظ جان به این است که انسان خود را در معرض هلاکت و مرض قرار ندهد و حفظ دین به این است که اعتقادات خود را از زوال و شک نگه دارد، اما حفظ نماز با چند چیز است:

الف - انسان کوشش کند که نماز را در وقت فضیلتش بخواند.

ب - صحیح به جای آوردن نماز که مقدمات و مقارنات و سایر امور آن درست و مطابق دستور شرع باشد و نماز را ضایع نسازد که در قرآن کریم عقوبت شدیدی برای تضييع نماز بیان شده است؛ ﴿فخلف من بعدهم خلف أضاعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات فسوف يلقون غیباً﴾^(۲)

ج - حفظ از اندراس و از میان رفتن نماز که از میان جامعه رخت بریندد و مردم را به نماز و حفظ احکام و آداب آن امر و ترغیب و تشویق کند.^(۳)

۴۰۷ - کلمه‌ی حفاظت در مواردی به کار می‌رود که آن چیز ارزشمند بوده و ترک حفاظت، ضرر و خسارت باشد. نماز نیاز به حفاظت دارد، زیرا فراموشی و سهل‌انگاری در باره‌ی نماز یعنی بی‌توجهی به مبدأ هستی و به وظیفه‌ها و ...^(۴)

۴۰۸ - نماز در هیچ حالی از انسان ساقط نمی‌شود، حتی در سخت‌ترین شرایط مانند

۲ - مریم / ۵۹.

۱ - بقره / ۲۳۸ - ۲۳۹.

۴ - نور / ج ۱ / ص ۴۷۵.

۳ - اطیب البیان / ج ۲ / ص ۲۳۸.

صحنه‌ی جنگ نیز نباید نماز را ترک کنید؛ با این تفاوت که اگر در معرض خطر قرار گرفته باشید، بسیاری از شرایط نماز چون رو به قبله بودن، انجام رکوع و سجود به طور متعارف ساقط می‌گردد و می‌توانید رکوع و سجود را با اشاره به جای آورد.

امیر المؤمنین علیه السلام در بعضی از جنگ‌ها دستور می‌داد تا هنگام جنگ با اشاره نماز بخوانند و نیز در حدیث دیگری چنین آمده است: «انَّ النَّبِيَّ صَلَّى يَوْمَ الْأَحْزَابِ أَيَّمَاءَ»؛ پیامبر در جنگ احزاب با اشاره نماز خواند و نیز امام کاظم علیه السلام در پاسخ این سؤال که اگر شخصی گرفتار حیوان درنده‌ای شود، وقت نماز هم تنگ شده باشد، چه وظیفه‌ای دارد؟ فرمود: با همان وضعی که دارد، باید نماز بخواند، گرچه پشت به قبله باشد.^(۱)

۴۰۹- تفاوت نماز با زکات

زکات مایه‌ی پاکی مال انسان است؛ ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾^(۲) نماز مایه‌ی پاکی روح انسان است؛ ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾^(۳)

۴۱۰- نماز مایه‌ی آرامش قلب و رسیدن به بهشت

خداوند متعال می‌فرماید: نماز را برپا دار تا به یاد من باشی؛ ﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لَذِكْرِي﴾^(۴) و در جای دیگر می‌فرماید: ذکر خدا مایه‌ی اطمینان و آرامش دلهاست؛ ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ

۱- نمونه / ج ۲ / ص ۱۴۸؛ نور الثقلین / ج ۲ / ص ۲۳۹؛ کاشف / ج ۱ / ص ۳۶۸.

۲- توبه / ۱۰۳. ۳- هود / ۱۱۴؛ کشف الاسرار / ج ۲ / ص ۶۷۸.

۴- طه / ۱۴.

تطمئن القلوب ﴿۱﴾ و باز می‌فرماید: ای نفس مطمئنه به سوی پروردگارت بازگرد، در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود، در زمره‌ی بندگانم درآی و در بهشتم گام بگذار؛ ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارجعي إلى ربك راضية مرضية * فادخلي في عبادي * وادخلي جنتي﴾ (۲)

از انضمام این سه آیه به خوبی می‌فهمیم که نماز انسان را به یاد خدای اندازد، یاد خدا نفس مطمئنه به او می‌دهد، و نفس مطمئنه او را به مقام بندگان خاص و بهشت جاویدان می‌رساند. (۳)

۴۱۱- نماز و نهی از فحشا و منکر

﴿انَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ الْمُنْكَرِ﴾ (۴)

از آیه‌ی فوق استفاده می‌شود که نماز انسان را از گناهان زشت باز می‌دارد. زیرا اگر نمازگزار به محتوا و حقیقت نماز توجه کند، روح تقوا و پرهیزکاری در قلب او پدید می‌آید و این نیروی تقوا، مانع بزرگی از ارتکاب گناهان می‌شود.

جوانی از انصار پشت سر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نماز جماعت به جامی آورد و مرتکب فحشا و گناه هم می‌شد. در باره‌ی او با پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سخن گفتند، حضرت فرمود: «انَّ صَلَاتَهُ تَنْهَاهُ يَوْمًا مَّا؛ فلم يلبث أن تاب»؛ روزی فرا می‌رسد که همین نمازش او را از کار زشت و گناه باز می‌دارد، آنگاه چیزی نگذشت که چنین شد و توبه کرد. (۵)

۲- فجر / ۲۷ - ۳۰.

۱- رعد / ۲۸.

۴- عنکبوت / ۴۵.

۳- نمونه / ج ۱۳ / ص ۱۷۵.

۵- بحار / ج ۸۲ / ص ۱۹۸.

۴۱۲- معنای خشوع در نماز

﴿الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ﴾^(۱)

خشوع به معنای تأثیر خاصی است که به افراد مقهور دست می‌دهد. کسانی که در برابر سلطانی قاهر قرار گرفته‌اند، به گونه‌ای که تمام توجه آنان معطوف او گشته و از جای دیگر قطع می‌شود و ظاهراً این عکس العمل حالتی است درونی که با نوعی عنایت به اعضا و جوارح نیز نسبت داده می‌شود. مانند سخن پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در باره‌ی شخصی که در نمازش با ریش خود بازی می‌کرد؛ حضرت فرمود: اگر در دلش خشوع داشت، جوارح او نیز خاشع می‌گشت.

در تفسیر قمی در ذیل آیه‌ی شریفه از امام عَلَيْهِ السَّلَام چنین نقل می‌کند: خشوع در نماز این است که چشم خود به زیر بیاندازی و همه‌ی توجهت به نماز باشد. روشن است که این تعریف امام عَلَيْهِ السَّلَام (چشم به زیر انداختن در حال نماز) از لوازم خشوع است.^(۲)

۴۱۳- تفاوت خضوع با خشوع

﴿وَأَنهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ﴾^(۳)

علامه طبرسی رَحِمَهُ اللهُ می‌فرماید: خشوع و تذلل و اخبات نظیر هم هستند و ضدّ خشوع، تکبر و خودپسندی است و خشوع و خضوع قریب المعنی هستند، مگر آن که خضوع در تواضع بدنی و اقرار به خدمت و خشوع در تواضع صدا و چشم است و اصل ماده‌ی آن از نرمی و آسانی است.

۲- المیزان / ج ۱۵ / ص ۶.

۱- مؤمنون / ۲.

۳- بقره / ۴۵.

۳۴۴ هزار و یک نکته

راغب در مفردات خضوع و خشوع را به یک معنا دانسته و میان آن دو تفاوتی قائل نیست. ناگفته نماند که در قرآن کریم، خشوع به هر دو معنا؛ یعنی تذلل و تواضع درونی و بیرونی استعمال شده است:

الف - استعمال خشوع در تواضع درونی؛ ﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ﴾ (۱)

ب - استعمال خشوع در تواضع بیرونی؛ ﴿وَ خَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ﴾ (۲) و ﴿خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرَاهُمْ ذَلَّةً﴾ (۳)

گفتمنی است که خشوع در قرآن مجید، در وصف موجودات جامد نیز آمده است؛ ﴿وَمِنْ ءَايَاتِهِ أَنْ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً﴾ (۴)

۴۱۴ - دستور دادن خانواده به نماز

﴿وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا﴾ (۵)

با توجه به این حقیقت که پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مأمور است که همه‌ی مردم را امر به نماز کند، چرا در آیه‌ی شریفه‌ی فوق، پیامبر مأمور شده تنها خانواده‌اش را به نماز امر کند؟ در پاسخ می‌توان گفت:

الف - نزول این آیه‌ی شریفه در اوایل بعثت بود و هنوز اسلام در جامعه تحقق نیافته بود. از این رو، فقط آن حضرت و خانواده‌ی نزدیکش مأمور به اجرای نماز بودند و روایاتی در

۲ - طه / ۱۰۸.

۱ - حدید / ۱۶.

۴ - فصلت / ۳۹؛ قاموس / ج ۲ / ص ۲۵۱.

۳ - قلم / ۴۳.

۵ - طه / ۱۳۳.

این زمینه وارد شده که در آغاز بعثت مدتی علی عليه السلام و خدیجه و جعفر طیار با پیامبر نماز می خواندند. (۱)

ب - این، دستور ویژه‌ای است که هر کسی خانواده‌ی خویش را امر به نماز کند و باید سرمشق دیگران باشد.

۴۱۵ - نماز همراه با تمام عبادات

* - نماز همراه با روزه؛ ﴿و استعینوا بالصبر و الصلوة﴾؛ (۲) از صبر و نماز امداد بگیرید. طبق احادیث، مراد از صبر، روزه است.

* - نماز همراه با زکات؛ ﴿یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة﴾. (۳)

* - نماز همراه با حج؛ ﴿و اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی﴾. (۴)

* - نماز همراه با جهاد؛ در قرآن کریم در سیمای مجاهدان جمله‌ی ﴿العابدون الحامدون﴾ (۵) را می خوانیم.

* - نماز همراه با امر به معروف؛ لقمان به فرزندش می گوید: ﴿یا بنی اقم الصلوة و امر بالمعروف و انه عن المنکر﴾. (۶)

* - نماز همراه با عدالت اجتماعی؛ ﴿أمر ربی بالقسط و أقیموا و جوهکم عند کلّ مسجد﴾. (۷)

۱ - اعیان الشیعه / ج ۳ / ص ۹.

۲ - بقره / ۴۵.

۳ - توبه / ۷۱.

۴ - بقره / ۱۲۱.

۵ - توبه / ۱۱۲.

۶ - لقمان / ۱۷.

۷ - اعراف / ۲۹.

* - نماز همراه با تلاوت قرآن؛ ﴿یتلون الكتاب الله و أقاموا الصلوة﴾^(۱)

* - نماز همراه با مشورت؛ ﴿و أمرهم شورى بينهم و أقاموا الصلوة﴾^(۲)

۴۱۶- اهمیت نماز شب

﴿ان لك في النهار سبحةً طويلاً﴾^(۳)

این آیه‌ی شریفه دلالت دارد بر این که برای انجام دادن هیچ کاری، گرچه تحصیل علم باشد، نمی‌توان نماز شب را ترک کرد. چون به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفته شده تو در روز کار زیادداری، پس در شب برای نماز بپا خیز و با این که پیامبر کارهای بسیار باارزشی داشته است، باز هم به او گفته‌اند در شب برای نماز شب به پا خیز و خداوند راضی نشده است که از حظّ و بهره‌ی نماز شب محروم بماند. پس دیگران هر چه کار مهم در روز داشته باشند، مانع نماز شب آن‌ها نباید بشود.^(۴)

۴۱۷- عظمت پاداش نماز شب

﴿تتجافى جنوبهم عن المضاجع يدعون ربهم خوفاً و طمعاً و ممّا رزقناهم ينفقون﴾

* فلا تعلم نفس ما أخفى لهم من قرّة أعين جزاء بما كانوا يعملون﴾^(۵)

کسانی که مناجات شبانه دارند، هیچ کس نمی‌داند چه پاداش‌های مهمی که مایه‌ی روشنی چشم‌ها می‌گردد، برای آن‌ها منظور شده است. تعبیر هیچ کس نمی‌داند؛ ﴿فلا

۱- فاطر / ۲۹. ۲- شوری / ۳۸؛ ۱۱۴ نکته در باره‌ی نماز.

۳- مزمل / ۷. ۴- مجمع البیان / ج ۱۰ / ص ۵۷۰.

۵- سجده / ۱۶- ۱۷.

تعلّم نفس ﴿ و نیز آن چه مایه‌ی روشنی چشم‌ها است؛ ﴿قَرَّةُ أَعْيُنٍ﴾ بیانگر عظمت ثواب و پاداش الهی است، مخصوصاً با توجه به این که «نفس» به صورت نکره در سیاق نفی آمده که مفید عموم است و همه‌ی نفوس را شامل می‌گردد. حتی فرشتگان مقرب خدا و اولیای پروردگار را.

۴۱۸- علت مخفی ماندن پاداش نماز شب

سؤال: چرا این پاداش عظیم مخفی نگه داشته شده است؟ در پاسخ آن می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

الف - امور مهم یا بسیار بالارزش چنان است که با الفاظ و سخن به آسانی حقیقت آن را نمی‌توان درک کرد و با این حال گاهی اخفا و ابهام آن نشاط انگیزتر است و از نظر فصاحت بلیغ‌تر.

ب - اصولاً چیزی که مایه‌ی روشنی چشم‌هاست، آن قدر دامنه‌اش گسترده است که علم و دانش آدمی به تمام خصوصیات آن نمی‌رسد.

ج - چون نماز شب مخفی است، پاداش آن نیز متناسب با خود عمل است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: خداوند پاداش نماز شب را به دلیل عظمت آن بیان نکرده است؛ «فانّ الله عزّ اسمه لم یبّین ثوابها لعظم خطرها».^(۱)

روزه و روزه‌داران

۴۱۹- سرّ نامگذاری به «رمضان»

ماه رمضان ماهی است که هم بشوید، هم بسوزد. بشوید به آب توبه دل‌های مجرمان، بسوزد به آتش گرسنگی تن‌های بندگان. اشتقاق رمضان یا از «رمضاء» به معنای سنگ گرمی است که بر هر چه بنهند، بسوزد یا از «رمض» به معنای باران است که بر هر چه رسد، آن را بشوید.

از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پرسیدند که رمضان چه باشد؟ فرمود: «أرمض الله فيه ذنوب المؤمنين و غفر الله لهم». علی عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: اگر خداوند می‌خواست که امت پیامبر اکرم عَلَيْهِ السَّلَام را عذاب کند، ماه رمضان را به آن‌ها نمی‌داد. ^(۱)

۴۲۰- فضیلت ماه مبارک رمضان

﴿شهر رمضان الذي أنزل فيه القرآن﴾ ^(۲)

ماه رمضان از دو جهت احترام دارد: یکی مربوط به خود ماه مبارک رمضان و دیگری مربوط به قرآن کریم. همچنین در این ماه دو نوع حفظ و صیانت وجود دارد: یکی مربوط به حفظ انسان از وسوسه‌های شیطان، دیگری حفظ انسان از گرفتاری به عذاب الهی و

۲- بقره / ۱۸۵.

۱- کشف الاسرار / ج ۱ / ص ۴۹۵.

نیز در این ماه نیز دو نعمت وجود دارد: گشوده شدن درهای بهشت و آرامش جان و روح انسان.

در این ماه دو هدیه به انسان ها داده می شود: خواب روزه دار عبادت شمرده می شود و سکوت و خاموشی او تسبیح قلمداد می گردد و در دو زمان فرح و شادمانی از آن روزه داران است: هنگام صرف افطار، دیگری هنگام ملاقات با پروردگار متعال.^(۱)

۴۲۱- فضل الهی در حکم روزه

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾^(۲)

خداوند در حکم روزه، نهایت فضل و رحمت خودش را روشن ساخته است. چون اولاً فرمود: امم سابق نیز مشمول حکم صوم بوده اند و هنگامی که عبادت سختی مانند روزه همگانی شد، تحمل آن آسان می شود. ثانیاً: حکمت و جوب صوم را که تحصیل تقواست، بیان کرده است. ثالثاً فرمود: این حکم و جوب صوم منحصر به ایام محدودی است که اگر برای همیشه یا در اکثر ایام و اوقات آن را واجب می کرد، مشقت بزرگی پدید می آید.

رابعاً: حکم و جوب صوم را در ماه پر فضیلت رمضان قرار داد که ماه نزول قرآن کریم است. خامساً: مشقت و زحمت لزوم روزه را از مسافر و مریض برطرف کرد که در حال مرض و سفر روزه واجب نیست.^(۳)

۱ - منهج الصادقین / ج ۱ / ص ۲۸۲ .

۲ - بقره / ۱۸۳ .

۳ - تفسیر کبیر / ج ۵ / ص ۷۳ .

۴۲۲- درجات روزه

﴿يا أيها الذين آمنوا كتب عليكم الصيام ...﴾^(۱)

روزه سه مرتبه دارد:

- ۱- روزه‌ی عوام؛ نگهداری جسم از مفطرات مانند غذا خوردن و آشامیدن و ...
- ۲- روزه‌ی خواص؛ نگهداری چشم و گوش و زبان و دست و پا و سایر جوارح از گناه. از این رو، امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «إذا صمت فليصم سمعك و بصرك و شعرك و جلدك و عدّد أشياء غير هذا و قال: لا يكون يوم صومك كيوم فطرك».
- ۳- روزه خاص الخاص؛ از نگهداشتن فکر و قلب از افکار دنیوی و به تعبیر دیگر نگهداشتن نفس از تفکر و اندیشه در ماسوی الله.^(۲)

۴۲۳- شب قدر

﴿إنا أنزلناه في ليلة القدر﴾^(۳)

در کلام خداوند متعال آیه‌ای که بیان کند شب قدر چه شبی است، دیده نمی‌شود، به جز آیه‌ی: ﴿شهر رمضان الذي أنزل فيه القرآن﴾^(۴)، قرآن یکپارچه در ماه رمضان نازل شده و با انضمام آن به آیه‌ی فوق، معلوم می‌شود شب قدر یکی از شب‌های ماه رمضان است، اما این که کدام یک از شب‌های آن است، در قرآن کریم بیان نشده و تنها از روایات استفاده می‌شود.

سرّ این که شب نزول قرآن را شب قدر نامیده، آن است که قدر به معنای

۲- محجة البيضاء / ج ۲ / ص ۱۳۰.

۱- بقره / ۱۸۳.

۴- بقره / ۱۸۵.

۳- قدر / ۱.

اندازه گیری است و شب قدر شب اندازه گیری است که خداوند در آن شب حوادث یک سال را از آن شب تا شب قدر سال آینده تقدیر می کند. زندگی، مرگ، رزق و ضیق آن، سعادت و شقاوت و چیزهای دیگر.

آیه ی ﴿فِيهَا يَفْرَقُ كُلُّ امْرِئٍ مِمَّا كَسَبَ﴾^(۱) که در وصف شب قدر است، بر این دلالت دارد که در آن شب هر حادثه ای که باید واقع شود، و خصوصیاتش مشخص و محدود می گردد و از این آیه استفاده می شود که شب قدر منحصر در شب نزول قرآن و آن سالی نیست که قرآن در آن شب نازل شد، بلکه با تکرار سنوالت، آن شب هم تکرار می شود. پس، در هر ماه رمضان از هر سال قمری شب قدر هست که در آن شب امور سال آینده تا شب قدر سال بعد، اندازه گیری و مقدر می شود.^(۲)

۴۲۴- تفاوت منزلت روزه داران

بسا فرق است میان روزه داران در روز قیامت آن کسانی که به نفس روزه داشته اند، قرآن می فرماید: ملائکه آن ها را سیراب می کنند؛ ﴿وَيَسْقُونَ فِيهَا كَأْسًا كَانَتْ مَزَاجِهَا زَنْجَبِيلًا﴾^(۳)، اما کسانی که جان آن ها روزه بود، قرآن کریم می فرماید: ﴿وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا﴾^(۴)

۱ - دخان / ۶.

۲ - المیزان / ج ۲۰ / ص ۳۳۱.

۳ - انسان / ۱۷.

۴ - انسان / ۲۱؛ کشف الاسرار / ج ۱ / ص ۴۹۵.

زکات

✓ مصارف هشت گانه‌ی زکات

✓ منابع نه گانه‌ی زکات

حج و قلدان کوی دوست

✓ اهمیت حج

✓ عظمت خانه‌ی الهی

✓ سرّ نام گذاری عرفات

جهاد و پاداش جهادگران

✓ برخورد های مختلف در باره‌ی ترک جبهه و جهاد

✓ سیمای جهادگران واقعی

✓ تفاوت منزلت مجاهدان

✓ مجهّز بودن در برابر دشمن ظاهری و باطنی

✓ خداوند خریدار جان مؤمنان

امر به معروف و نهی از منکر

✓ اهمیت امر به معروف و نهی از منکر

✓ صبر و شکیبایی در امر به معروف و نهی از منکر

✓ مراقبت از خویشان

زکات

۴۲۵- مصارف هشت‌گانه زکات

از آنجاکه حکومت اسلامی نیازمند پشتوانه‌ی مالی است، خداوند متعال انواع منابع درآمد را برای آن مشخص کرده است. زکات یکی از آن‌هاست که قرآن کریم هشت مورد را برای مصرف آن تعیین فرموده است؛ ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبِهِمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾^(۱) نیازمندان، محرومان، مأموران جمع زکات، غیر مسلمانی که با تقدیم هدیه می‌توان آن‌ها را به اسلام تشویق کرد، آزادی بردگان، پرداخت بدهی بدهکاران، امور خیریه‌ی عمومی، مسافران در راه مانده، مصارف زکات است.

شایان توجه این که در چهار مورد اول با «لام» و در چهار مورد دوم با «فی» بیان کرده است؛ یعنی گروه نخست شخصاً زکات را دریافت می‌کنند و مالک آن می‌شوند، ولی دسته‌ی دوم چنین نیست، بلکه زکات در جهت ارائه‌ی خدمت به آن‌ها مصرف می‌شود و آن‌ها فقط از خدمات یاد شده بهره می‌برند، مثل آزادی برده، رهایی بدهکار، احداث مدرسه و بیمارستان و مراکز آموزشی و بهداشتی برای مردم، روانه‌سازی مسافر به سوی وطن خویش.^(۲)

۴۲۶- منابع نه گانه‌ی زکات

﴿خذ من أموالهم صدقة تطهرهم و تزكّیهم بها﴾^(۱)

زکات یکی از مالیات‌های اسلامی است که خداوند متعال، رهبر بزرگ اسلام را مسئول گرفتن آن کرده، و خطاب به او می‌فرماید: از اموال آن‌ها صدقه (زکات) بگیر تا آن‌ها را پاک کنی. سرّ ذکر «اموال» به صورت جمع آن است که صدقه (زکات واجب) از اقسام گوناگونی گرفته می‌شود و به تعبیر دیگر «من أموالهم» اشاره به متعلقات و منابع نه گانه‌ی زکات است که بدین قرار است:

- ۱- گندم ۲- جو ۳- خرما ۴- کشمش، که این‌ها را «غلات اربعه» می‌گویند.
- ۵- گوسفند ۶- گاو ۷- شتر، که این‌ها را «انعام ثلثه» نامند.
- ۸- طلا ۹- نقره، که از این دو به «نقدین» یاد می‌شود.^(۲)

حج و فلدان کوی دوست

۴۲۷- اهمیت حج

﴿علی أن تأجرنی ثمانی حجج﴾^(۳)

حلبی گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال شد که خانه‌ی کعبه را قبل از بعثت پیامبر

۲- المیزان / ج ۹ / ص ۳۷۷.

۱- توبه / ۱۰۳.

۳- قصص / ۲۷.

اسلام ﷺ هم آیا به عنوان «حج» زیارت می‌کردند؟ حضرت فرمود: آری! گواه قرآنی این مطلب، گفتار شعیب رضی الله عنه است. آنگاه که خواست دختر خود را به موسی رضی الله عنه تزویج کند، گفت: مهریه او این است که نفس خود را به مدت هشت «حج» اجاره دهی و نگفت هشت سال.^(۱)

۴۲۸- عظمت خانه‌ی الهی

خانه‌ی خدا دارای عظمت و ارزش است که گاهی خداوند آن را به خود اضافه می‌کند و می‌فرماید: ﴿طَهَّرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ﴾.^(۲) گاهی ربوبیت خویش را به خانه اضافه می‌کند و می‌فرماید: ﴿فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ﴾.^(۳)

۴۲۹- زیارت امام رضی الله عنه در حج

﴿وَ أَدِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تَوْكُ رَجَالاً﴾.^(۴)

سؤال: چرا قرآن کریم نفرمود «یا تو البیت» و فرمود: «یا توك» با این که غرض از این اعلام، دعوت عمومی به زیارت خانه‌ی خداست و مردم باید به حج بروند تا خانه را زیارت کنند؟

پاسخ: شاید اشاره به این باشد که مقصود از تشریح، حج زیارت دل و زیارت صاحب دل است، نه زیارت سنگ و گل. مؤیدش روایتی است که از امام باقر رضی الله عنه نقل شده است؛

۱- نور الثقلین / ج ۴ / ص ۱۲۴. ۲- حج / ۲۶.

۳- قریش / ۳؛ کشف الاسرار / ج ۱۰ / ص ۶۲۸.

۴- حج / ۲۸.

«إِنَّمَا أَمْرُوا أَنْ يَطُوفُوا ثُمَّ يَنْفِرُوا إِلَيْنَا فَيُعَلِّمُونَا وَلَا يَتَنَا وَ مَوَدَّتَنَا وَ يَعْرَضُوا عَلَيْنَا نَصْرْتَهُمْ»^(۱).

۴۳۰- طهارت ظاهری و باطنی در حج

﴿ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ﴾^(۲)

قرآن کریم در آیه‌ی فوق اشاره به یکی از مناسک حج می‌کند که تحصیل طهارت از آلودگی‌هاست. امام صادق علیه السلام جمله‌ی فوق را به ملاقات با امام علیه السلام تفسیر کرد و هنگامی که راوی از این مسأله توضیح خواست و اشاره به تفسیر این آیه در مورد گرفتن ناخن و مانند آن کرد، امام علیه السلام فرمود: قرآن ظاهر و باطنی دارد؛ یعنی مسأله ملاقات امام علیه السلام در اینجا مربوط به باطن آیه است.

این حدیث ممکن است اشاره به نکته‌ی لطیفی باشد که زوار خانه‌ی خدا بعد از انجام مناسک حج، همان گونه که آلودگی‌های بدن را برطرف می‌سازند، باید آلودگی‌های روح و جان خود را با ملاقات امام علیه السلام و پیشوای خود برطرف سازند. از این رو، در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «تمام الحج لقاء الامام»؛ تکمیل حج به آن است که انسان امام را ملاقات کند، در واقع هر دو تطهیر است؛ یکی تطهیر ظاهر از چرک‌ها و آلودگی‌ها و دیگری تطهیر باطن از ناآگاهی و مفاسد اخلاقی.^(۳)

۱ - نکته‌هایی از قرآن / ج ۲ / ص ۴۶۴ . ۲ - حج / ۲۹ .

۳ - نمونه / ج ۱۴ / ص ۸۶؛ نور الثقلین / ج ۳ / ص ۴۹۲ .

۴۳۱- حجّ اکبر

﴿وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ﴾^(۱)

مفسران در تعیین روز «حجّ اکبر» اختلاف نظر دارند، اما مفاد بسیاری از روایات منقول از طریق اهل سنت و اهل بیت علیهم السلام این است که منظور از آن روز دهم ذی الحجه و عید قربان و به تعبیر دیگر «یوم النحر» است. چرا آن روز را «اکبر» گفته‌اند؟ زیرا در آن سال همه‌ی گروه‌ها اعم از مسلمانان و بت پرستان (طبق سنتی که از قدیم داشتند) در مراسم حج شرکت کرده بودند، ولی این کار در سال‌های بعدی ممنوع شد. شاید سرّ توصیف به اکبر این باشد که مراسم حج در مقابل مراسم عمره است که «حج اصغر» نامیده می‌شود، این تفسیر نیز در بعضی از روایات آمده است و هیچ مانعی ندارد که هر دو علّت توأمأً سبب این نام‌گذاری شده باشد.^(۲)

۴۳۲- امتیازات خانه کعبه

﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًىً لِلْعَالَمِينَ * فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا﴾^(۳)

در قرآن مجید، به ویژه در این دو آیه‌ی شریفه برای کعبه امتیازهای گوناگونی بیان شده است:

- الف - نخستین پرستشگاه برای مردم است؛ ﴿وَضِعَ لِلنَّاسِ﴾.
- ب - یکی از پربرکت‌ترین سرزمین‌های جهان است؛ ﴿مُبَارَكًا﴾، این سرزمین هم

۲- نمونه / ج ۷ / ص ۲۸۸.

۱- توبه / ۳.

۳- آل عمران / ۹۶ - ۹۷.

دارای برکات و منافع مادی است که قرآن کریم می‌فرماید: ﴿يَجِبِي إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ هم دارای برکات معنوی است. مثل این که هر کس در آنجا عبادت کند، ثواب بیشتری دارد. زیرا هر آن که در این مکان مقدس حج انجام دهد، تمام گناهان او آمرزیده می‌شود.

ج - کعبه مایه‌ی هدایت جهانیان است؛ ﴿هُدًى لِّلْعَالَمِينَ﴾ چون قبله‌ی همه است، همانند قرآن کریم که وسیله‌ی هدایت همه‌ی مردم است؛ ﴿هُدًى لِّلنَّاسِ﴾^(۱) تا به حال افراد فراوانی در پرتو زیارت خانه‌ی خداوند هدایت یافته‌اند.

د - در این خانه نشانه‌های روشنی از خداوند وجود دارد. از میان این نشانه‌ها، مقام ابراهیم به جهت اهمیتش جداگانه ذکر شده است؛ ﴿فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامَ إِبْرَاهِيمَ﴾ بر پایه‌ی روایات، مقام ابراهیم عليه السلام همان سنگی است که به هنگام ساختن کعبه و بالا بردن دیوارهای آن، زیر پای حضرت ابراهیم عليه السلام قرار داشت و اثر پای آن حضرت روی آن مانده است.

ه - این خانه مایه‌ی آرامش روح و امنیت اجتماع است؛ ﴿وَمِن دُخْلِهِ كَانِءَامِنًا﴾^(۲) در امنیت این سرزمین همین بس که هرگونه جنگ و مبارزه در آنجا ممنوع است، حتی اگر قاتل و جانی به آنجا پناهنده شود، نمی‌توان متعرض او شد، چه این که حیوانات نیز از هر نظر باید در امنیت سر ببرند (البته این امنیت حکم تشریحی است).

و - مرکز پایداری و قیام مردم؛ ﴿قِيَامًا لِّلنَّاسِ﴾^(۳)

ز - خانه‌ی آزاد و رها شده از قید و بند و ملکیت؛ ﴿الْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾^(۴)

۲ - آل عمران / ۹۷.

۱ - آل عمران / ۱۸۵.

۴ - حج / ۲۹.

۳ - مائده / ۹۷.

ح - خانه‌ی پاک و پاکیزه: ﴿أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ﴾^(۱)
ط - بانی کعبه ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام: ﴿وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ﴾^(۲)

۴۳۳ - امنیت تشریحی خانه‌ی کعبه

آیه‌ی ﴿وَ مِنْ دَخَلِهِ كَانَ ءَامِنًا﴾^(۳) بیانگر حکم تشریحی است، نه امنیت تکوینی، لیکن از ظاهر آن می‌توان پی برد که از تشریح پیشین خبر می‌دهد و حکم امنیت آن که از دوران پیش بوده، پابرجاست، چنان که از دعای ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام نیز می‌توان همین معنا را استفاده کرد؛ ﴿وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ ءَامِنًا﴾^(۴)
گفتنی است که پندار برخی مبنی بر بیان تأمین امنیت ظاهری خانه‌ی کعبه در برابر حوادث و فتنه‌ها بی‌پایه است. زیرا به شهادت تاریخ آشوب‌ها و درگیری‌های فراوانی در آن رخ داده است.^(۵)

۴۳۴ - قسمتی از اسرار سعی بین صفا و مروه

﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ﴾^(۶)

کوه صفا و مروه به ما درس‌هایی می‌دهد:

* - برای احیای نام حق و به دست آوردن عظمت آیین او، همگان حتی کودک شیرخوار باید تا پای جان بایستند.

* - در ناامیدی‌ها بسی امید است. هاجر، مادر اسماعیل، در جایی که آبی به چشم

۱ - بقره / ۱۲۵. ۲ - بقره / ۱۲۷؛ تفسیر کبیر / ج ۸ / ص ۱۵۱.

۳ - آل عمران / ۹۷. ۴ - ابراهیم / ۳۵.

۵ - المیزان / ج ۳ / ص ۳۵۴. ۶ - بقره / ۱۵۸.

- نمی خورد، تلاش کرد، خدا هم از راهی که تصور نمی کرد، او را سیراب کرد.
- * - روزگاری بر سر آن دو کوه بت‌هایی نصب بود، اما امروز بر اثر فعالیت‌های پی‌گیر پیامبر اسلام ﷺ شب و روز در دامنه‌اش بانگ «لا اله الا الله» طنین انداز است.
- * - قدر این آیین و مرکز توحید را بدانید. افرادی خود را تالب پر تگاه مرگ رساندند تا این مرکز توحید را امروز برای شما حفظ کنند.^(۱)
- * - صفا و مروه کلاس خدانشناسی است که چگونه اراده‌ی او این همه انسان را با آن همه اختلاف، در یک لباس و یک جهت جمع می‌کند؟ کلاس پیامبر شناسی است که چگونه ابراهیم، آن پیامبر الهی برای انجام فرمان خداوند، زن و بچه‌اش را در آن بیابان تنها گذاشت، و نیز کلاس انسان شناسی است که چگونه انسان می‌تواند در لحظاتی اعمالی را انجام دهد که تا ابد آثار آن باقی باشد؟^(۲)
- * - باید یاد خدا در آنجا بپا داشته شود. پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «انما جعل الطواف بالبيت و السعی بین الصفا و المروة و رمی الحجار لإقامة ذکر الله لا لغيره».^(۳)
- * - دلیل شدن متکبران و جبّاران؛ امام علیؑ می‌فرماید: «لیس لله منسك أحب إليه من السعی و ذلك إنه یذلّ فيه الجبّارین».^(۴)

۴۳۵- سرّ نام‌گذاری عرفات

﴿فَإِذَا أَفْضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَادْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ﴾^(۵)

عرفات بیابان وسیعی است در چهار فرسخی مکه که حاجیان، ظهر تا غروب روز نهم

۱ - نمونه / ج ۱ / ص ۵۳۹
۲ - نور / ج ۱ / ص ۳۱۷
۳ - الدر المشور / ج ۱ / ص ۳۸۸
۴ - نور الثقلین / ج ۱ / ص ۱۴۷
۵ - بقره / ۱۹۸

ذی‌الحجّه را در آنجا می‌مانند. در نام‌گذاری این سرزمین به عرفات جهات‌گوناگونی ذکر شده است. مرحوم طبرسی شش جهت و فخر رازی ده جهت را بیان کرده است که به برخی از آن اشاره می‌شود:

۱ - حضرت ابراهیم علیه السلام در این روز، به آنچه قبلاً برای او توصیف شده بود، معرفت و شناخت پیدا کرد.

۲ - حضرت آدم علیه السلام و حوا در این مکان اجتماع پیدا کردند و یکدیگر را شناختند، پس از آن که از هم جدا بودند.

۳ - به مناسبت رفعت و علو مکان، این محل بدین اسم نامیده شده است.

۴ - آنجا جبرئیل مناسک حج را به ابراهیم تعلیم داد و ابراهیم علیه السلام به او گفت: «عرفت عرفت!»؛ شناختم، شناختم.

۵ - عرفه مشتق از اعتراف است. زیرا حجاج هنگام وقوف در آن به عظمت و جلال الهی، و به فقر و ذلّت خود اقرار می‌کنند و گفته شده که حضرت آدم علیه السلام و حوا در اینجا وقوف کردند و گفتند: ﴿رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا ...﴾^(۱)

جهاد و پاداش جهادگران

۴۳۶ - برخوردهای مثبت نسبت به جنگ و جهاد

گروهی برای رفتن به جهاد هجرت می‌کنند؛ ﴿وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قَاتَلُوا

۱ - اعراف / ۲۳ / مجمع البیان / ج ۲ / ص ۵۲۵؛ تفسیر کبیر / ج ۵ / ص ۱۹۰.

أو ماتوا ليرزقنهم الله رزقاً حسناً ﴿١﴾ و گروه دیگری به استقبال جبهه و جهاد می‌روند و از این که توفیق حضور در صحنه را پیدا نکردند، ناراحت هستند؛ ﴿و أعینهم تفیض من الدّم حزناً ألاّ یجدوا ما ینفقون﴾ (۲)

۴۳۷- برخورد های مختلف در باره ی ترک جبهه و جهاد

رفتار مسلمانان پیرامون عدم حضور در جبهه های نبرد با دشمن را می توان چنین تشریح کرد:

* - گروهی هنگام شنیدن مسایل جنگ و جهاد، مجلس را ترک می کنند؛ ﴿و إذا ما أنزلت سورة نظر بعضهم إلى بعض هل یریکم من أحد ثم انصرفوا﴾ (۳)

* - گروهی رفتن به جنگ و جهاد را امر سنگینی می دانند؛ ﴿یا ایها الذین ءامنوا مالکم إذا قیل لکم انفروا فی سبیل اللّٰه اثّاقلتم إلى الأرض أرضیتم بالحیوة الدّنیاء﴾ (۴)

* - گروهی از مردم از نرفتن به جنگ و جهاد خوشحال هستند؛ ﴿فرح المخلّفون بمقعدهم خلاف رسول اللّٰه﴾ (۵)

* - گروهی از مسلمانان از رفتن به جنگ و جهاد می ترسند؛ ﴿فلما كتب علیهم القتال إذا فریق منهم یخشون النّاس کخشية اللّٰه﴾ (۶)

* - گروهی تبلیغ منفی و بازدارنده ای از حضور در جبهه و جنگ را دارند؛ ﴿قالوا لا

۱ - حج / ۵۸

۲ - توبه / ۹۲

۳ - توبه / ۱۲۷

۴ - توبه / ۳۸

۵ - توبه / ۸۱

۶ - نساء / ۷۷

تنفروا فی الحرّ قل نار جهنّم أشدّ حرّاً لو كانوا یفقهون ﴿(۱)﴾
* گروهی طاقت رفتن ندارند، فوراً مرخصی طلب می‌کنند؛ ﴿إِنَّمَا یَسْتَأْذِنُكَ الَّذِینَ لَا
یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ ارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ﴾ ﴿(۲)﴾
* گروهی از جبهه و جنگ فرار می‌کنند؛ ﴿قُلْ لَنْ یَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ
أَوْ الْقَتْلِ﴾ ﴿(۳)﴾
* گروهی در باره‌ی جبهه رفته‌ها نیش می‌زنند و می‌گویند: رزمندگان اگر به جبهه نرفته
بودند، به شهادت نمی‌رسیدند؛ ﴿لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَ مَا قَتَلُوا﴾ ﴿(۴)﴾

۴۳۸ - دستور جامع در باره‌ی جهاد

قرآن کریم شش دستور در زمینه‌ی جنگ و جهاد می‌دهد:

- ۱ - ای اهل ایمان هنگامی که با گروهی از دشمنان مواجه شدید، ثابت قدم باشید؛ ﴿يَا
أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا﴾ ﴿(۵)﴾
- ۲ - خداوند را فراوان یاد کنید تا پیروز شوید؛ ﴿وَ اذْكُرُوا اللّٰهَ كَثِیْرًا لَّعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ﴾ ﴿(۶)﴾
- ۳ - از خدا و پیامبر اطاعت کنید؛ ﴿وَ أَطِيعُوا اللّٰهَ وَ رَسُوْلَهُ﴾ ﴿(۷)﴾
- ۴ - نزاع و کشمکش نکنید تا مبدا سست شوید و قدرت و هیبت شما از میان برود؛ ﴿وَ لَا
تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِیْحُكُمْ﴾ ﴿(۸)﴾

| | |
|----------------|--------------------|
| ۱ - توبه / ۸۱ | ۲ - توبه / ۴۵ |
| ۳ - احزاب / ۱۶ | ۴ - آل عمران / ۱۵۶ |
| ۵ - انفال / ۴۵ | ۶ - انفال / ۴۵ |
| ۷ - انفال / ۴۶ | ۸ - انفال / ۴۶ |

۳۶۶ هزار و یک نکته

۵ - صبر و استقامت کنید که خداوند با صابران است؛ ﴿و اصبروا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾ (۱)

۶ - مانند کسانی نباشید که از سرزمین خود از روی غرور و هواپرستی و خودنمایی خارج شدند؛ ﴿و لا تكونوا كالَّذین خرجوا من دیارهم بطراً و رءاء النَّاسِ﴾ (۲)

مجموع این امور شش‌گانه، دستور جامعی است که همه‌ی امور نظامی را دربرمی‌گیرد و اگر انسان در باره‌ی جنگ‌های اسلامی که در زمان رسول خدا ﷺ اتفاق افتاد، از قبیل جنگ بدر و احد و خندق و حنین و غیر آن کاملاً دقت کند، این معنا برایش روشن می‌گردد که سرّ غلبه و پیروزی مسلمین، در آنجا که غالب شدند، رعایت موادّ این دستورات بوده، و رمز شکست خوردنشان هر جا که شکست خوردند، رعایت نکردن و سهل‌انگاری در آن‌ها بوده است. (۳)

۴۳۹ - هدف از جهاد با دشمن

در قرآن کریم برای جهاد با دشمنان اسلام اهداف مختلفی ذکر شده که به برخی از آن اشاره می‌شود:

الف - ترساندن دشمنان خداوند و دشمنان مسلمان‌ها؛ ﴿و أعدّوا لهم ما استطعتم من قوّة و من رباط الخیل ترهبون به عدوّ اللّهِ و عدوّکم﴾ (۴)

ب - حفظ مراکز عبادی و مساجد الهی؛ ﴿و لولا دفع اللّهِ النَّاسِ بعضهم ببعض

۲ - انفال / ۴۷.

۱ - انفال / ۴۶.

۴ - انفال / ۶۰.

۳ - المیزان / ج ۹ / ص ۹۶.

لهَدَّمْت صَوَامِعَ وَبِيَعٍ وَصَلَوَاتٍ وَمَسَاجِدَ يَذُكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ ﷻ. (۱)

ج - از میان رفتن فساد در زمین؛ ﴿وَلَوْلَا دَفَعَ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾. (۲)

د - خواری و رسوایی دشمنان؛ ﴿قَاتِلُوهُمْ يَعْذِبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيُنْصِرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيُشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ﴾. (۳)

ه - نابود ساختن شرک و بت پرستی و حاکمیت بخشیدن به دین الهی؛ ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلَّهُ لِلَّهِ﴾. (۴)

۴۴۰ - حفاظت از دین به وسیله‌ی جهاد

از نظر قرآن کریم مسئله‌ی حفاظت از دین و مکتب، از ناحیه‌ی خداوند امری مسلم و قطعی است؛ ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لِحَافِظُونَ﴾. از این رو در بعضی از آیات می‌فرماید: اگر مسلمانان از دین الهی برگردند، این طور نیست که خداوند دست از دین خود بردارد. افرادی را می‌آورد که محب و محبوب او باشند و دین او را به وسیله‌ی جهاد در راه خدا نگهداری کنند؛ ﴿مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾. (۵)

مشابه همین معنا را در آیات دیگری بیان می‌کند و می‌فرماید: اگر شما به میدان جنگ و جهاد حرکت نکنید، مشمول عذاب الهی می‌شوید و خداوند گروه دیگری غیر از

۲ - بقره / ۲۵۱.

۱ - حج / ۴۰.

۴ - انفال / ۳۹.

۳ - توبه / ۱۴.

۵ - مائده / ۵۴.

شما را برای حفاظت از دین خود می آورد؛ ﴿الَّا تَتَفَرُّوا يَعْذِبُكُم عَذَابًا أَلِيمًا وَّ يَسْتَبَدِّلُ قَوْمًا غَيْرِكُمْ﴾^(۱). بنا بر این، اگر خداوند دین خود را یاری می کند، چه بهتر که ما وسیله ی یاری دین او باشیم تا سعادت ابدی را برای خویش تأمین کنیم. بدین جهت در ادعیه آمده است: خداوندا! ما را یاور دین خود قرار بده و دیگران را به جای من قرار مده؛ «واجعلنی ممّن تنتنصر به لدینک و لا تستبدل بی غیری»^(۲).

۴۴۱- سیمای جهادگران واقعی

قرآن کریم پس از بیان معامله ی سودمند با خداوند و خریدن جان آنان در برابر بهشت، جهادگران واقعی را با نه صفت می ستاید؛ ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ ... * التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشَّرَ الْمُؤْمِنِينَ﴾^(۳).

۱ - توبه کنندگان. ۲ - عبادت پیشگان. ۳ - ستایشگران.

۴ - تلاشگران. ۵ - رکوع کنندگان. ۶ - ساجدان.

۷ - آمران به معروف. ۸ - ناهیان از منکر. ۹ - حافظان حدود الهی.

یکی از عابدان ناآگاه، به امام سجاد علیه السلام گفت: ترکت الجهاد و صعوبته و أقبلت إلى الحج و لينته؟؛ تحمل سختی جهاد را رها کرده، به آسانی انجام دادن حج روی آورده ای؟ آیا این آیه را نخوانده ای: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ...﴾ حضرت در پاسخ وی فرمود: آیا آیه ی بعدی آن را نخوانده ای: ﴿التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ

... ﴿ یعنی اگر یاران ما دارای این اوصاف نه گانه بودند، ما نیز جهاد با دشمنان اسلام را بر انجام دادن حج مقدم می دانستیم. ^(۱)

۴۴۲- سبب رویکرد به جنگ در اسلام

﴿ قاتلوا فی سبیل اللّٰه الذّٰین یقاتلونکم و لا تعتدوا إنّ اللّٰه لا یحبّ المعتدین ﴾ *

..... و لا تقاتلوهم عند المسجد الحرام حتی یقاتلوکم فیہ *

و قاتلوهم حتی لا تكون فتنة ﴿ ^(۲)

در این آیات به سه نکته اشاره شده است که منطق اسلام را در باره ی جنگ کاملاً تبیین می کند. با جمله ی ﴿ قاتلوا فی سبیل اللّٰه ﴾؛ در راه خدا نبرد کنید، هدف اصلی جنگ های اسلامی را روشن می سازد که جنگ به دلیل انتقام جویی، جاه طلبی و ریاست و کشورگشایی از نظر اسلام محکوم است، بلکه جنگ تنها باید در راه خدا باشد.

در مورد این که با چه کسانی باید جنگید، جمله ی ﴿ الذّٰین یقاتلونکم ﴾؛ با آن ها که با شما مقاتله می کنند، صراحت دارد که تا طرف مقابل دست به اسلحه نبرده و به مقاتله نپرداخته، مسلمانان نباید بجنگند.

ابعاد جنگ نیز با جمله ی ﴿ و لا تعتدوا ﴾؛ از حد تجاوز نکنید، مشخص شده است، چه این که جنگ در اسلام برای خدا و در راه خداست و در راه خدا نباید هیچ گونه تعدی و تجاوز باشد.

در آیه ی دوم محدودیت مکانی و در آیه ی سوم محدودیت زمانی جنگ را نیز بیان

کرده است.^(۱)

۴۴۳- اهداف مختلف در جنگ و جهاد

انسان‌ها برای هدف‌های متفاوت جنگ می‌کنند. بعضی برای دنیا می‌جنگند و بعضی برای آخرت می‌جنگند. آیه‌ی شریفه‌ی ﴿مَنْكُم مَّن يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمَنْكُم مَّن يُرِيدُ الْآخِرَةَ﴾^(۲) در باره‌ی شکست مسلمانان در جنگ احد نازل شده است که عده‌ای به دلیل رویکرد به جمع غنایم، باعث شکست لشکر جبهه‌ی مسلمانان شدند.

۴۴۴- حرکت به سوی جهاد

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ
اتَّقِلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ﴾^(۳)

خداوند در آیه‌ی فوق از مؤمنان سؤال می‌کند که چرا به سوی میدان جهاد در راه خدا حرکت نمی‌کنید و سنگینی به خرج می‌دهید؟ علی ؑ می‌فرماید: به سوی میدان جهاد برای کشتن دشمن خود حرکت کنید، خداوند شما را رحمت کند و سنگینی به خرج ندهید تا در عاقبت تن به ذلت و خواری دهید. زیرا مبارز جنگجو همیشه بیدار است و اگر کسی در جنگ بخوابد، بداند که دشمن او هرگز نمی‌خوابد؛ «انفروا رحمکم الله إلى قتال عدوکم و لا تثاقلوا إلى الأرض فتقرّوا بالخسف و تبوؤا بالذلّ و یكون نصیبکم

۱- نمونه / ج ۲ / ص ۱۰؛ المیزان / ج ۲ / ص ۶۰-۶۲.

۲- آل عمران / ۱۵۲. ۳- توبه / ۳۸.

الاحسَن انْ اَخَا الْحَرْبِ الْاَرِقِ وَ مِنْ نَامَ لَمْ يَنْمِ عَنْهُ»^(۱)

۴۴۵ - علو همت در مبارزه و جهاد

﴿فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ أَنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ﴾^(۲)

قرآن کریم وقتی سخن از مبارزه با کافران را مطرح می‌کند، نمی‌گوید با کفار مبارزه کنید، بلکه می‌گوید: با رؤسا و پیشوایانشان به جهاد برخیزید. اشاره به این که توده‌ی مردم پیرو رؤسا و زعمای خود هستند و آن‌ها هستند که مردم را به اعمال زشت و باطل دعوت می‌کنند.

هدف‌گیری شما باید همیشه آن‌ها باشند. باید سرچشمه‌های گمراهی و ضلالت و ظلم و فساد را ببندید و ریشه‌ها را بسوزانید و تا آن‌ها هستند، مبارزه با پیروانشان سودی ندارد. افزون بر آن، چنین دستوری نوعی بلندنگری و علو همت و تشجیع برای مسلمانان به شمار می‌رود که طرف اصلی شما، آن‌ها هستند، خود را آماده‌ی مبارزه با آنان کنید.^(۳)

۴۴۶ - معنای مجاهدت در راه خداوند

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾^(۴)

کلمه‌ی «جاهدوا» از ماده‌ی «جهد» است و جهد به معنای وسع و طاقت است و مجاهدت به معنای به کار بردن آخرین حدّ وسع و قدرت در دفع دشمن است و جهاد بر سه قسم

۱ - نور الثقلین / ج ۲ / ص ۲۱۸. ۲ - توبه / ۱۲.

۳ - تفسیر کبیر / ج ۱۵ / ص ۲۳۴؛ نمونه / ج ۷ / ص ۳۰۲.

۴ - عنکبوت / ۶۹.

است: جهاد با دشمن ظاهری، جهاد با شیطان و جهاد با نفس، و معنای «جاهدوا» این است که جهادشان همواره در راه ما است و کنایه از این است که جهادشان همواره در اموری است که متعلق به خداوند است، چه جهاد در راه عقیده باشد و چه در راه عمل، و چون جهادشان در راه خداست، هیچ عاملی ایشان را از ایمان به خدا و اطاعت او باز نمی‌دارد.

﴿لَهْنَهْدِيَنَّهُمْ سَبِيْلَنَا﴾؛ اینجا خداوند برای خود سبیل‌هایی نشان می‌دهد و راه‌ها هر چه باشد، سرانجام به درگاه او منتهی می‌شود. زیرا راه را برای این راه گفته‌اند که به سوی صاحب راه منتهی می‌شود و آن صاحب راه، منظور اصلی از راه است. مثلاً وقتی گفته می‌شود: این راه سعادت است؛ یعنی این راه به سوی سعادت منتهی می‌شود، پس راه‌های خدا طریقه‌هایی است که آدمی را به سوی او نزدیک می‌کند.^(۱)

۴۴۷- مجهّز بودن در برابر دشمن ظاهری و باطنی

از نظر قرآن کریم هر انسان باایمانی در برابر دشمن ظاهری و باطنی قرار دارد که این دو تلاش می‌کنند تا انسان را از طریق سعادت باز دارند. پس، برای نجات از این دو دشمن لازم است مجهّز به سلاح مناسب باشد تا پیروزی نصیب انسان شود.

قرآن کریم می‌فرماید: در جنگ ظاهری، دشمنان همواره می‌کوشند تا شما را از دین الهی برگردانند؛ ﴿و لا يَزَالون يِقَاتِلونَكُم حَتّٰى يَرُدّوْكُمْ عَن دِيْنِكُمْ اَنْ اَسْتَطَاعوا﴾^(۲) در اینجا وظیفه‌ی مؤمنان آن است که در حدّ استطاعت در برابر آن‌ها مجهّز و مسلّح به سلاح ظاهری شوند؛ ﴿و اَعْدّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ و من رِبَاطٍ

الخيل ﴿١﴾

در جنگ باطنی نیز، نفس هر انسانی او را به زشتی و کار ناپسند دعوت می‌کند؛ ﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ﴾^(۲) در اینجا نیز وظیفه‌ی مؤمنان آن است که در حد استطاعت به سلاح مناسب مجهز شوند و این دشمن را از پای درآورند؛ ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ﴾ و سلاح مناسب در این نبرد، گریه و ناله به درگاه الهی است؛ «و سلاحه البكاء». چنان که تقوا و پرهیزکاری سلاح مناسب در این نبرد است. علی عليه السلام می‌فرماید: «انما هي نفسی أروضها بالتقوى»^(۳).

۴۴۸- انواع جهاد

جهاد بر سه قسم است:

- الف - جهاد اصغر؛ مقاتله با دشمنان اسلام است؛ ﴿فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ﴾^(۴)
- ب - جهاد کبیر؛ جهاد فرهنگی است که به وسیله‌ی معارف قرآن کریم با کثرتی‌ها و انحرافات در جامعه مبارزه می‌شود. قرآن کریم در این زمینه به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: ﴿فَلَا تَطْعَمُ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا﴾^(۵)
- ج - جهاد اکبر؛ جهاد با نفس است که در حدیث معروف نبوی آمده است: آفرین بر گروهی که جهاد اصغر را انجام دادند که منظور جهاد با دشمن ظاهری است و بر عهده‌ی آن‌ها جهاد اکبر؛ یعنی «مجاهدت با نفس» باقی مانده است.

۲ - یوسف / ۵۳.

۱ - انفال / ۶۰.

۴ - توبه / ۱۱۱.

۳ - نهج البلاغه / نامه‌ی ۴۵.

۵ - فرقان / ۵۲.

تفاوت جهاد اصغر با جهاد اکبر

﴿وجاهدوا فی الله حق جهاده﴾

منظور از جهاد اصغر، جنگ ظاهری بین دو گروه است و مقصود از جهاد اکبر مبارزه و مجاهدت با نفس است و میان این دو جنگ و جهاد تفاوت‌هایی به شرح ذیل وجود دارد: ۴۴۹- در جهاد اصغر دشمن ظاهر است؛ ﴿قاتلوا الذین یقاتلونکم﴾، در جهاد اکبر مخفی و پنهان است. امام کاظم علیه السلام می‌فرماید: «أخفاهم لك شخصاً مع دتوه منه»^(۱).

۴۵۰- در جهاد اصغر مدت کوتاه است، در جهاد اکبر مدت طولانی و بلکه همیشگی است. علی علیه السلام می‌فرماید: «ینبغی للعاقل أن لا یخلو فی کلّ حالة عن طاعة ربّه و مجاهدة نفسه»^(۲).

۴۵۱- در جهاد اصغر مرگ یک بار است، آن هم احتمالاً، ولی در جهاد اکبر و مبارزه با نفس، در هر کاری انسان با مرگ معنویت خود مواجه می‌شود؛ «فی حدیث المعراج فی صفة أهل الخیر و الاخرة یموت التّاس مرّة و یموت أحدهم فی کلّ یوم سبعین مرّة من مجاهدة أنفسهم و مخالفة أهوائهم»^(۳).

۴۵۲- در جهاد اصغر و جنگ ظاهری، زمان و مکان مشخص است، در جهاد اکبر چون نفس انسان خارج از منطقه جغرافیایی است، هیچ مکان و زمان و دژ کارسازی نیست، حتی در شب تاریک و در حال اشک و سجده، نفس، انسان را رها نمی‌کند.

۴۵۳- در جنگ ظاهری و جهاد اصغر، شکست از دشمنان زود نمودار می‌شود، ولی در

۱- بحار الانوار / ج ۱ / ص ۱۵۷. ۲- غرر الحکم.

۳- بحار الانوار / ج ۷۷ / ص ۲۴.

جهاد اکبر گاهی انسان هشتاد سال از نفس و هوس خود شکست می خورد، ولی توجه ندارد.

۴۵۴- در جهاد اصغر، هجوم دشمن ظاهری زمان و برنامه و بودجه لازم دارد، لیکن در جهاد اکبر وسوسه نفس فوری و مجانی صورت می گیرد.

۴۵۵- در جهاد اصغر از دشمن ظاهری فرار ممکن است، ولی در جهاد اکبر از دشمن باطنی (نفس) فرار ممکن نیست.

۴۵۶- در جهاد اصغر صلح و سازش با دشمن ممکن است، ولی در جهاد اکبر صلح و سازش با دشمن درون ممکن نیست.

۴۵۷- در جهاد اصغر، مریض و لنگ و کور و زن و پیر مرد معاف هستند، ولی در جهاد اکبر هیچ کدام معاف نیستند.

۴۵۸- هر کس در جهاد اکبر بر دشمن نفس پیروز شود، در جهاد اصغر نیز شرکت می کند، لیکن هر کس در جهاد اصغر شرکت کرد، معلوم نیست در جهاد اکبر پیروز شود.

۴۵۹- حفظ و تداوم جهاد اصغر به وسیله ی جهاد اکبر است، هم قبل از جهاد اصغر و هم بعد از آن، هم در حین جهاد اصغر، جهاد اکبر لازم است؛ اما حفظ و تداوم جهاد اکبر وابسته به جهاد اصغر نیست.

۴۶۰- در جهاد اکبر، درگیری و مبارزه با خود شیطان است، در جهاد اصغر با پیروان شیطان.

۴۶۱- در جهاد اکبر مباشرت لازم است، ولی در جهاد اصغر با مال هم می توان جبهه را کمک کرد.

۴۶۲- پیروزی در جهاد اکبر نیاز به امداد غیبی و فضل الهی دارد؛ ﴿و لقد همّت به و

هم بها لولا أن رأى برهان ربّه ﴿١﴾.

۴۶۳- پیروزی در جهاد اصغر نیاز به تجهیزات مادی دارد؛ ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ﴾ پیروزی در جهاد اکبر نیاز به اشک و ناله در درگاه الهی دارد؛ «و سلاحه البكاء» و «وَأَعْنَى بالبكاء على نفسى».

۴۶۴- در جهاد اصغر، همه‌ی مردم موظف به شرکت نیستند؛ ﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً﴾^(۲) در جهاد اکبر همه‌ی مردم شرکت دارند.

تفاوت منزلت مجاهدان

﴿وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحَسَنَى وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ درجات منه و مغفرة و رحمة و كان
اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٣﴾

۴۶۵- در آیه‌ی فوق سه بار نام «مجاهدان» به میان آمده است. در نخستین بار مجاهدان همراه با هدف و وسیله‌ی جهاد ذکر شده‌اند؛ ﴿الْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ﴾ و در مرتبه‌ی دوم نام مجاهدان فقط با وسیله‌ی جهاد ذکر شده، اما سخنی از هدف به میان نیامده است؛ ﴿الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ﴾ و سومین بار فقط نام مجاهدان به میان آمده است و این یکی از نکات بارز بلاغت در کلام است که چون شنونده مرحله به مرحله به موضوع آشنا تر می‌شود، از قیود و مشخصات آن می‌کاهد و کار

۲- توبه / ۱۲۲.

۱- یوسف / ۲۴.

۳- نساء / ۹۵-۹۶.

آشنایی به جایی می‌رسد که تنها با یک اشاره همه چیز معلوم می‌شود.

۴۶۶- در آیه‌ی نخست بر تری مجاهدان بر قاعدان به صورت مفرد (درجه) ذکر شده، در حالی که در آیه‌ی دوم به صورت جمع (درجات) آمده است و میان این دو تعبیر منافاتی نیست. زیرا در مرحله‌ی اول منظور، بیان اصل بر تری مجاهدان بر غیر آن‌ها است، ولی در تعبیر دوم این بر تری را شرح می‌دهد. از این رو، با ذکر مغفرت و رحمت نیز توأم شده است و به عبارت دیگر، تفاوت میان این دو، تفاوت میان اجمال و تفصیل است.

۴۶۷- از تعبیر «درجات» نیز می‌توان استفاده کرد که مجاهدان همه در یک حد و پایه نیستند و به اختلاف درجه‌ی اخلاص و فداکاری و تحمّل ناراحتی‌ها، مقامات معنوی آن‌ها مختلف است. پس، هر یک به تناسب کار و نیت خود پاداش می‌گیرند.^(۱)

۴۶۸- لزوم احتیاط در جنگ

﴿و لیاخذوا حذرهم و أسلحتهم﴾^(۲)

خداوند در این جمله از آیه‌ی شریفه دستور به احتیاط در جنگ می‌دهد که مسلمانان مبادا در جنگ از دشمن غفلت کنند. همان گونه که موظفند در میدان جنگ مسلح باشند، لازم است احتیاط را از دست ندهند، از این رو «حذر» که به معنای احتیاط است، مانند «سلاح» ابزار دفاعی به شمار آمده و همان کلمه‌ی «اخذ» که به اسلحه نسبت داده شده، عیناً به «حذر» نیز نسبت داده شده است.^(۳)

۱- المیزان / ج ۵ / ص ۴۶؛ نمونه / ج ۴ / ص ۷۹.

۳- المیزان / ج ۵ / ص ۶۲.

۲- نساء / ۱۰۲.

۴۶۹- خداوند خریدار جان مؤمنان

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا﴾^(۱)

خداوند در این آیه، مقام والای مجاهدان را با یک مثال جالبی بیان کرده است. در این مثال خداوند خود را خریدار و مؤمنان را فروشنده معرفی کرده است و هر معامله‌ای، در حقیقت پنج رکن اساسی دارد: خریدار، فروشنده، متاع، قیمت و بها، سند معامله.

خداوند متعال نیز در این آیه به تمام این ارکان اشاره کرده است: خودش خریدار، مؤمنان فروشنده، جان‌ها و اموال متاع، بهشت را ثمن و کتب آسمانی را سند این معامله قرار داده است.^(۲)

۴۷۰- بعضی از اهل معنا گفته‌اند: در معاملات متعارف، مشتری غیر از فروشنده است و چیزی را می‌خرد که مالک نباشد؛ اما در این تجارت، مشتری و فروشنده یکی است و خداوند چیزهایی را از بندگان خود می‌خرد که خودش مالک و آفریننده‌ی آن‌هاست. پس، تعبیر به بیع، برای تشویق به جهاد در راه اوست.^(۳)

۴۷۱- جالب این که می‌فرماید: نفس را خرید، نغمه‌ی قلب را خرید. زیرا قلب مؤمن وقف به محبت الهی است و ملک وقفی را نمی‌توان خرید و فروش کرد.

۴۷۲- هر کسی معامله می‌کند، تمام شادی او به این است که ثمنی را از مشتری دریافت می‌کند، اما در این معامله نغمه‌ی دل: به ثمنی که دریافت کردید، شادی کنید، بلکه می‌فرماید: به بیع و معامله‌ای که با من کردید شادی کنید. زیرا چه غم دارد کسی که خدا را دارد.^(۴)

۲- نمونه / ج ۸ / ص ۱۴۷.

۱- توبه / ۱۱۱.

۴- کشف الاسرار / ج ۳ / ص ۲۳۰.

۳- تفسیر کبیر / ج ۱۶ / ص ۱۹۹.

۴۷۳- این آیه‌ی شریفه مشتمل بر ده تأکید است:

- ۱- کلمه‌ی **إِنَّ** مفید تأکید است.
- ۲- تعبیر از پاداش الهی به بیع و شراء.
- ۳- کلمه‌ی «وعداً» افاده‌ی تأکید می‌کند، زیرا خداوند به وعده‌ی خویش وفا می‌کند.
- ۴- کلمه‌ی «علیه» دلالت بر لزوم دارد.
- ۵- کلمه‌ی «حقاً» ثبوت این معنا را می‌رساند.
- ۶- سند معامله را که گواهی کتب آسمانی است، ذکر کرده است.
- ۷- جمله‌ی **﴿وَمِنْ أَوْفَىٰ بَعْدِهِ﴾** نهایت تأکید است.
- ۸- بشارت به این معامله نیز تأکید دیگری است.
- ۹- این معامله را فوز و رستگاری دانسته است.
- ۱۰- این رستگاری را به عظمت توصیف کرده است.^(۱)

۴۷۴- تجارت پرسود

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ ...﴾^(۲)

هنگامی که آیه‌ی فوق نازل شد، پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مسجد بود. حضرت آیه را با صدای بلند تلاوت کرد و مردم تکبیر گفتند. مردی از انصار پیش آمد و از روی تعجب از پیامبر پرسید: راستی این آیه بود که نازل شد؟ پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: آری. مرد انصاری گفت: «بیع ربیح لا نقیل و لا نستقیل»؛ چه معامله‌ی پرسودی، این معامله را باز نمی‌گردانیم و اگر

بازگشتی از ما بخواهند، نمی پذیریم. (۱)

۴۷۵- شهادت در راه خدا

﴿و لا تحسبنّ الذّین قتلوا فی سبیل اللّٰه امواتاً﴾ (۲)

شخصی نزد پیامبر اکرم ﷺ آمد و عرض کرد: من علاقه و تمایل به جهاد دارم. حضرت فرمود: در راه خدا جهاد کن. اگر کشته شوی و در راه خداوند به شهادت برسی، نزد خداوند روزی می خوری و اگر در میدان نبرد، با مرگ طبیعی از دنیا بروی، اجر و مزد تو را خدا خواهد داد، و اگر از جهاد سالم برگشتی، گناهان تو آمرزیده می شود.

«عن جابر عن ابي جعفر عليه السلام قال: أتى رجل رسول الله ﷺ فقال: انى راغب نشیط فی الجهاد. قال: فجاهد فی سبیل اللّٰه فانك ان تقتل كنت حیاً عندالله ترزق و ان متّ فقد وقع أجرک علی اللّٰه و ان رجعت خرجت من الذّنوب إلی اللّٰه». (۳)

۴۷۶- پاداش شهید

﴿... و من یقاتل فی سبیل اللّٰه فیقتل أو یغلب﴾ (۴)

کشته شدن (شهادت) در آیه‌ی شریفه مقدم بر پیروزی ذکر شده است. زیرا ثواب شهادت افزون تر و ماندنی تر است. چون هر چند مجاهد پیروز، اگر باتقوا باشد، پاداش بزرگی دارد، ولی در معرض خطر ارتکاب کارهای ناشایستی است که آن پاداش را تحت الشعاع خود

۱ - نمونه / ج ۸ / ص ۱۵۰. ۲ - آل عمران / ۱۶۹.

۳ - نور الثقلین / ج ۱ / ص ۴۰۹. ۴ - نساء / ۷۴.

قرار می‌دهد و ممکن است پس از کردار نیک به کار زشتی اقدام کند، ولی شهید از این خطر رهیده و نتیجه‌ی پاداش او نقد است و به سوی بهشت برزخی روانه شده است، ولی بقای پاداش رزمنده‌ی پیروز در گرو کارهای آینده‌ی اوست.^(۱)

امر به معروف و نهی از منکر

۴۷۷- امر به معروف و نهی از منکر

سؤال: آیا امر به معروف و نهی از منکر بر گروه خاصی لازم است یا بر همه‌ی مردم؟
﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^(۲)

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾^(۳)
از ظاهر ﴿منکم اُمَّة﴾ استفاده می‌شود که این دو فریضه، وظیفه‌ی گروه خاصی است. زیرا کلمه‌ی «من» دلالت بر تبعیض می‌کند. با این که ظاهر آیه‌ی دوم دلالت دارد بر این که این دو برنامه وظیفه‌ی عموم مردم است. به تعبیر دیگر، ظاهر آیه‌ی اول وجوب کفایی را می‌رساند و آیه‌ی دوم ظهور در وجوب عینی دارد جمع بین این دو آیه چگونه است؟
پاسخ: امر به معروف و نهی از منکر دو مرحله دارد: مرحله‌ی نخست که جنبه‌ی عمومی

۲- آل عمران / ۱۰۴.

۱- المیزان / ج ۴ / ص ۴۱۹.

۳- آل عمران / ۱۱۰.

دارد، شعاع آن محدود است و هر کس موظف است به تنهایی ناظر اعمال دیگران باشد و از تذکر و موعظه و انتقاد تجاوز نمی‌کند.

ولی مرحله‌ی دوم که مخصوص جمعیت معینی است و از شئون حکومت اسلامی است، دامنه‌ی بسیار وسیعی دارد؛ به این معنا که اگر نیاز به شدت عمل و حتی قصاص و اجرای حدود باشد، این جمعیت اختیار دارند که زیر نظر حاکم شرع و متصدیان حکومت انجام وظیفه کنند.^(۱)

۴۷۸- فخر رازی در پاسخ سؤال پیش گفته چنین می‌گوید: گرچه تکلیف امر به معروف و نهی از منکر بر همه لازم است، جز این که هر گاه گروهی متکفل این وظیفه شوند، از دیگران ساقط است و نظیر آن را در مسئله‌ی جهاد می‌بینیم که رفتن به جبهه بر همه‌ی مردم لازم است. زیرا قرآن کریم می‌فرماید: ﴿انفروا خفافاً و ثقلاً﴾^(۲) و اگر گروهی به این امر قیام کردند، از دیگران تکلیف ساقط است و اگر همه‌ی مردم این واجب را ترک کردند، همگان مسئول هستند. زیرا قرآن کریم می‌فرماید: ﴿الّا تنفروا يعذبکم عذاباً أليماً﴾^(۳)

۴۷۹- اهمیت امر به معروف و نهی از منکر

﴿و لتكن منكم أمة يدعون إلى الخير و يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر و أولئك هم المفلحون﴾^(۴)

این آیه‌ی شریفه مشتمل بر سه تکلیف است :

دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر، و بهترین دعوت به خیر دعوت به سوی توحید

۱ - نمونه / ج ۳ / ص ۳۵ .

۲ - توبه / ۴۱ .

۳ - توبه / ۳۹ : تفسیر کبیر / ج ۸ / ص ۱۷۷ .

۴ - آل عمران / ۱۰۴ .

است: ﴿أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ﴾^(۱) چه این که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: من مردم را به سوی توحید دعوت می‌کنم؛ ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾^(۲)

گفتمنی است که دعوت به خیر شامل امر به معروف و نهی از منکر نیز می‌شود و از این که قرآن کریم آن دو را جداگانه ذکر کرد، برای مبالغه در بیان اهمیت آن دو است. از سوی دیگر، چون دعوت به خیر متوقف بر آگاهی از خیر است، پس این تکلیف متوجه علما و دانشمندان می‌شود، چنان که در آیه ی ﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ﴾^(۳) همین معنا را بیان کرده است.^(۴)

۴۸۰- امر به معروف مقدم بر نهی از منکر

﴿يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾^(۵)

شیوهی قرآن کریم آن است که امر به معروف را قبل از نهی از منکر می‌آورد. آری! اگر درهای معروف باز شود، درهای منکر بسته می‌شود. ازدواج آسان جلوی فحشا را می‌گیرد، نماز که معروف است، انسان را از فحشا و منکر باز می‌دارد. اشتغال صحیح می‌تواند مانع فسادهای اجتماعی گردد. شخصیت دادن به افراد و تکریم از آنان، مانع سقوط و ابتذال آن‌ها می‌شود.^(۶)

۲- یوسف / ۱۰۸.

۱- نحل / ۱۲۵.

۴- تفسیر کبیر / ج ۸ / ص ۱۷۸.

۳- توبه / ۱۲۲.

۶- نور / ج ۲ / ص ۱۵۵.

۵- آل عمران / ۱۱۴.

۴۸۱- صبر و شکیبایی در امر به معروف و نهی از منکر

﴿يا بني أقم الصلوة و أمر بالمعروف و انه عن المنكر و اصبر﴾

علی ما أصابك ﴿(۱)﴾

سرّ این که حضرت لقمان در موعظه به فرزندش، بعد از سفارش به امر به معروف و نهی از منکر، می‌گوید: در برابر مصایب صبر و شکیبایی داشته باشد، آن است که انسان وقتی شخصی را امر به معروف و نهی از منکر می‌کند، آن شخص شاید تحمل نکند و انسان را اذیت و آزار دهد، از این رو، باید در برابر اذیت و آزار، صبر و شکیبایی کرد. (۲)

۴۸۲- کشته شدگان در راه امر به معروف و نهی از منکر از مصادیق آیه‌ی شریفه‌ی ﴿و من الناس من یشری ﴿ هسّند. امام علی علیه السلام در این زمینه می‌فرماید: «ان المراد بالآیه الرّجل الذی یقتل علی الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر». (۳)

۴۸۳- رابطه‌ی امر به معروف و نهی از منکر با وحدت اجتماعی

از نظر قرآن کریم میان امر به معروف و نهی از منکر و وحدت اجتماعی مردم، رابطه‌ی عمیقی هست. زیرا آیه‌ی امر به معروف و نهی از منکر در میان دو آیه‌ی وحدت قرار گرفته است؛ ﴿و اعتصموا بحبل اللّٰه جمیعاً و لا تفرّقوا ... * و لتکن منکم أمّة یدعون إلی الخیر یاأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر ... * و لا تكونوا کالذین تفرّقوا و اختلفوا﴾ (۴)

۱- لقمان / ۱۷.

۲- تفسیر کبیر / ج ۲۵ / ص ۱۴۹.

۳- مجمع البیان / ج ۲ / ص ۵۳۵.

۴- آل عمران / ۱۰۳- ۱۰۵؛ همراه با نماز / ص ۱۰۰.

۴۸۴ - مراقبت از خویشتن

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنفُسِكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مِنْ ضَلَّ إِذْهَبْتُمْ﴾^(۱)

بعضی چنین پنداشته‌اند که میان این آیه‌ی شریفه و دستور امر به معروف و نهی از منکر که از دستورات مسلم اسلامی است، نوعی تضاد وجود دارد. زیرا این آیه می‌گوید: شما مراقب حال خود باشید، انحراف دیگران اثری در وضع شما نمی‌گذارد.

با کمی دقت می‌توان دریافت که تضادی در میان این دو دستور نیست؛ اولاً آیه‌ی مورد بحث می‌گوید: حساب هر کس جداست و گمراهی دیگران مانند نیاکان و غیر نیاکان که مشرک یا منافق هستند، لطمه‌ای به هدایت افراد هدایت یافته نمی‌زند، حتی اگر برادر هم باشند یا پدر و فرزند. بنا بر این، شما از آن‌ها پیروی نکنید و خود را نجات دهید.

ثانیاً: آیه‌ی شریفه در باره‌ی زمانی است که امر به معروف و نهی از منکر و موعظه تأثیری در افراد تبه‌کار ندارد و قرآن کریم به مؤمنان می‌گوید که برای شما هیچ جای نگرانی وجود ندارد؛ زیرا شما وظیفه‌ی خود را انجام داده‌اید و آن‌ها نپذیرفته‌اند و یا زمینه‌ی پذیرش در آن‌ها وجود نداشته است. بنا بر این، زبانی از این ناحیه به شما نخواهد رسید.

این معنا در حدیثی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است: «إِيتَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنَاهُوا عَنِ الْمُنْكَرِ فَإِذَا رَأَيْتَ دِينًا مُؤَثَّرَةً وَ شَحًّا مُتَاعًا وَ هَوًى مُتَّبِعًا وَ اعْجَابَ كُلِّ ذِي رَأْيٍ بِرَأْيِهِ فَعَلَيْكَ بِخَوِيصَةِ نَفْسِكَ وَ دَرْ عَوَامِهِمْ»^(۲).

۱ - مائده / ۱۰۵.

۲ - نمونه / ج ۵ / ص ۱۱۰؛ نور الثقلین / ج ۱ / ص ۶۸۴؛ تفسیر کبیر / ج ۱۲ / ص ۱۱۲.

فصل هفتم: مسایل اخلاقی تربیتی عرفانی

بخش یکم: دستورهای تربیتی

- ✓ جامع ترین اصول اخلاقی
- ✓ راه های دعوت به حق
- ✓ برخورد با جاهل
- ✓ نیاز به موعظه در تمام عمر.....

بخش دوم: فضایل و رذایل اخلاقی

- ✓ عفو و بخشش
- ✓ نشانه های شرح صدر
- ✓ محبت به کمال مطلق
- ✓ کلید سعادت
- ✓ انواع نیت ها و کارها.....

اخلاص

- ✓ تمام کارها برای خداوند
- ✓ صبر برای خداوند
- ✓ صبر و نماز برای خداوند
- ✓ پاداش مخلصین.....

دستورهای تربیتی

۴۸۵- جامع ترین اصول اخلاقی

﴿خذ العفو و أمر بالعرف و أعرض عن الجاهلین﴾^(۱)

این آیه‌ی شریفه جامع ترین اصول اخلاقی را بیان می‌کند. امام صادق علیه السلام فرمود: «امر الله بمکارم الأخلاق و ليس في القرآن آية أجمع لمكارم الأخلاق منها»،^(۲) و هدف بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز تتمیم مکارم اخلاق است؛ قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «بعثت لاتمم مکارم الأخلاق»،^(۳)

۴۸۶- ده دستور مهم اخلاقی در مقابله با مخالفان

در آیات ۱۲۵ تا ۱۲۸ سوره‌ی نحل یک سلسله دستورات مهم اخلاقی از نظر برخورد منطقی و طرز بحث، چگونگی کیفر و عفو و نحوه‌ی ایستادگی در برابر توطئه‌ها و مانند آن بیان شده است که می‌توان آن را اصول تاکتیکی و روش اسلامی مبارزه با مخالفان نام‌گذاری کرد و به صورت قانون کلی در هر زمان و در همه جا از آن استفاده کرد:

۱- دعوت به سوی خداوند از راه حکمت (منطق و استدلال صحیح)؛ ﴿أدع إلى سبیل

۲- جوامع الجامع / ج ۱ / ص ۴۹۱.

۱- اعراف / ۱۹۹.

۳- بحار الانوار / ج ۹۶ / ص ۳۷۵.

رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ ﴿﴾

- ۲ - دعوت به سوی خداوند از راه موعظه‌ی نیکو؛ ﴿و الموعظة الحسنه﴾
۳ - مناظره و بحث کردن با مخالفان به طریقی نیکو؛ ﴿و جادلهم بالتی هی أحسن﴾
۴ - اگر این سه روش مؤثر واقع نشد و کار از این فراتر رفت و درگیری حاصل شد، آن‌ها دست به تعدی و تجاوز زدند، دستور مقابله به مثل می‌دهد، نه بیشتر؛ ﴿و ان عاقبتهم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به﴾

۵ - ولی اگر شکیبایی پیشه کنید و عفو و گذشت داشته باشید، این کار برای شکیبایان بهتر است؛ ﴿و لئن صبرتم لهو خیر للصابرین﴾

- ۶ - این عفو و گذشت و صبر و شکیبایی در صورتی اثر قطعی می‌گذارد که بدون هیچ چشم‌داشتی انجام پذیرد؛ یعنی قربه‌ی الی‌الله باشد؛ ﴿و اصبر و ما صبرك الا بالله﴾
۷ - هر گاه تمام این زحمات در زمینه‌ی تبلیغ و دعوت به سوی خدا تأثیر نکرد، باز نباید مأیوس شد و یا بی‌تابی و جزع کرد، بلکه باید با حوصله و خونسردی همچنان به تبلیغ ادامه داد. از این رو، در هفتمین دستور می‌گوید: بر آن‌ها اندوهگین مباش؛ ﴿و لا تحزن علیهم﴾

۸ - با تمام این اوصاف، باز ممکن است دشمن لجوج، دست از توطئه بردارد و به طرح نقشه‌های خطرناک پردازد، از این رو، دستور می‌دهد از توطئه‌های آن‌ها نگران مباش و محدود نشو؛ ﴿و لا تك فی ضیق ممّا یمكرون﴾

در پایان به نهمین و دهمین دستور اشاره کرده و می‌گوید:

- ۹ - خدا با کسانی است که تقوا پیشه می‌کنند؛ ﴿ان الله مع الذین اتقوا﴾؛ تقوا در همه‌ی ابعاد و در مفهوم وسیعش، از جمله تقوا در برابر مخالفان؛ یعنی حتی در برابر دشمن باید

اصول اخلاق اسلامی را رعایت کرد. با اسیران معامله‌ی اسلامی کرد، با منحرفان رعایت انصاف و ادب کرد، از دروغ و تهمت پرهیز کرد و ...^(۱)

۱۰ - خداوند با کسانی است که نیکوکارند؛ ﴿وَالَّذِينَ هُمْ مَحْسُنُونَ﴾ احسان و نیکی اگر به موقع و در جای خود انجام گیرد، یکی از بهترین روش‌های مبارزه است و تاریخ اسلام پر است از مظاهر این برنامه. رفتاری که پیامبر بعد از فتح مکه با مشرکان مکه کرد، معامله‌ای که پیامبر ﷺ با وحشی، قاتل حمزه کرد و او را بخشید و قصاص نکرد. چنان که در بعضی از روایات می‌خوانیم که این آیات در جنگ احد نازل شده است.^(۲)

۴۸۷ - چهار بال اخلاق (عفو - صفح - غفران - رحمت)

چهار کلمه‌ی فوق چهار مرحله‌ی رفتاری را نشان می‌دهد که بر حسب اراده و تقوا و تسلط بر نفس، انسان می‌تواند در برابر کسانی که به او بدی می‌کنند، عکس العمل نشان دهد. اولین گام «عفو» است که معنای آن گذشت و صرف نظر کردن از انتقام و تلافی است. کسی که عفو می‌کند، ظاهراً صرف نظر کرده است، اما معلوم نیست کدورت و رنجش قلبی‌اش به صورت اخم و ترشرویی در چهره‌اش ظاهر نشود.

«صفح» گام تکامل یافته‌تری است که آثار رنجش را از صفحه‌ی صورت و دل پاک می‌کند. از این کامل‌تر مرحله‌ای است که به جای تلافی و انتقام به کسی که به ما ستم کرده، احسان و انفاق کنیم که این گام را «غفران» می‌نامند و دست یازیدن بدان بسیار سخت است.

گام دیگر به عالی‌ترین مرحله‌ی انسانیت و اخلاق مانده و آن هم «رحمت» است.

رحمت یعنی دلسوزی و کمک و مساعدت به محتاج. در این مرحله، نه تنها عفو و صفا نشان داده و به کسی که به ما بدی کرده، خوبی می‌کنیم، بلکه به حال وی دلسوزی می‌کنیم که چرا مکارم اخلاق محروم شده و مرتکب اعمال ناشایست شده است.

در این زمینه به آیات زیر توجه کنید:

* - در رابطه با همسر و فرزندان؛ ﴿و ان تعفوا و تصفحوا و تغفروا فان الله غفور رحيم﴾ (۱)

* - دعا به درگاه خدا؛ ﴿واعف عنا و اغفر لنا و ارحمنا﴾ (۲)

* - وظیفه‌ی توانگران در برابر تهی‌دستان؛ ﴿و لیعفوا و لیصفحوا الا تحبون ان یغفر الله لكم و الله غفور رحيم﴾ (۳)

* - وظیفه‌ی پیامبر در برابر اهل کتاب؛ ﴿فاعف عنهم و اصفح ان الله یحب المحسنين﴾ (۴)

۴۸۸ - انتخاب بهترین دستورات

خدای سبحان در قرآن کریم می‌فرماید: همه‌ی دستورات ما زیباست، ولی شما از میان آن‌ها زیباترین را انتخاب کنید؛ ﴿و اتبعوا احسن ما انزل الیکم﴾ (۵) عدالت زیباست، ولی شما بکوشید بالاتر از عدالت قدم بردارید که آن احسان است؛ ﴿ان الله یامر بالعدل

۲ - بقره / ۲۸۶.

۱ - تغابن / ۱۴.

۳ - نور / ۲۲.

۴ - مائده / ۱۳؛ متدولوژی تدبیر در قرآن / ص ۲۵۰.

۵ - زمر / ۵۵.

و الإحسان ﴿^(۱)﴾ عدل آن است که انسان، متجاوز به عرض و جان و مال خود را به سزای مناسب و معادل با میزان تجاوز برساند؛ ﴿فمن اعتدى عليكم فاعتدوا عليه بمثل ما اعتدى عليكم﴾، اما اگر او گناه و لغزش او بگذرد، احسن و بالاتر از عدل عمل کرده است. از این رو خداوند می‌فرماید: ﴿ادفع بالتي هي أحسن فاذا الذی بینك و بینه عداوة كآته ولی حمیم﴾^(۲)؛ بدی را با خصلتی برتر و نیکوتر دفع کن تا آن که دشمن کینه‌توز، با عفو شما، دوست حمیم و رفیق گرم شما شود.

در همین زمینه می‌فرماید: ﴿و قل لعبادی یقولوا التی هی أحسن﴾^(۳)؛ به بندگانم بگو: هنگام سخن گفتن، بلکه هر رفتاری، نه تنها بد نگویند و زشتی نکنند، بلکه نیکوترین سخن و بهترین شیوه را انتخاب کنند؛ یعنی در گفتار «أحسن الأقوال» و در رفتار «أحسن الأفعال» را برگزینند.^(۴)

۴۸۹- امداد و نصرت الهی در پرتو جهاد نفس

﴿إن تنصروا الله ینصرکم و یتبّت أقدامکم﴾^(۵)

از نظر قرآن کریم بهره‌مندی از نصرت الهی و امدادهای غیبی مخصوص جهاد اصغر نیست، بلکه شامل هر دو جهاد است. زیرا علی ع پس از یک سلسله دستورات درباره‌ی جهاد با نفس و ریاضت، به آیه‌ی فوق استناد می‌کند؛ چشم خویش را بیدار نگه دارید و شکم خویش را لاغر کنید و قدم‌های خود را به کار گیرید و از اموال خود انفاق کنید

۱- نحل / ۹۰.

۲- فصلت / ۳۴.

۳- اسراء / ۵۳.

۴- تفسیر موضوعی / ج ۷ / ص ۲۹۸.

۵- محمد / ۷.

و از جسم خود بگیری و بر جان و روح خویش جود و بخشش کنی و نسبت به تقویت روحی خود بخل نورزید. چون قرآن کریم می‌فرماید: ﴿ان تنصروا الله ينصركم و يثبت اقدامکم﴾ (۱)

۴۹۰ - معنای خوف از مقام پروردگار

﴿و لمن خاف مقام ربّه جتّان﴾ (۲)

خوف از مقام پروردگار یا به معنای خوف از مواقف قیامت و حضور در پیشگاه او برای حساب است یا به معنای خوف از مقام علمی خدا و مراقبت دائمی او نسبت به همه‌ی انسان‌هاست؛ در صورت اول، مقام، اسم مکان است و در صورت دوم، مصدر میمی. تفسیر دوم با آیه‌ی ﴿أفمن هو قائم علی کلّ نفس بما کسبت﴾ (۳) سازگار است؛ آیا کسی که بالای سر همه ایستاده، حافظ و مراقب اعمال همگان است، چون کسی است که این صفات را ندارد.

امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه فرمود: «من علم أنّ الله یراه و یسمع ما یقول و یعلم ما یعلمه من خیر أو شرّ، فیحجزه ذلك عن القبیح من الاعمال، فذلك الذی خاف مقام ربّه و نهی النفس عن الهوی»؛ کسی که بداند خدا او را می‌بیند و گفته‌هایش را می‌شنود و آنچه را از خیر و شرّ انجام می‌دهد، می‌داند و این توجه، او را از اعمال قبیح باز می‌دارد، او کسی است که از مقام پروردگارش می‌ترسد و خود را از

۱ - نهج البلاغه / خطبه‌ی ۱۸۳؛ تفسیر موضوعی / ج ۱۱ / ص ۷۵.

۳ - رعد / ۳۳.

۲ - الرحمن / ۴۶.

هوای نفس باز داشته است.^(۱)

۴۹۱- علل لزوم توکل به خدا

در پاسخ باید گفت:

- ۱- او بهترین وکیل و تکیه گاه است؛ ﴿حسبنا الله و نعم الوکیل﴾^(۲).
- ۲- او تکیه گاه همه‌ی موجودات است؛ ﴿و الله على كل شيء وکیل﴾^(۳).
- ۳- او کفایت از دیگران می‌کند؛ ﴿و من يتوكل على الله فهو حسبه﴾^(۴).
- ۴- او برای همیشه زنده و به همه چیز آگاه است و بر همه چیز حاکمیت دارد؛ ﴿و توكل على الحي الذي لا يموت و سبح بحمده و كفى به بذنوب عباده خبيراً﴾ * الذي خلق السموات و الأرض و ما بينهما في ستة أيام ثم استوى على العرش الرحمن فاسئل به خبيراً﴾^(۵).
- ۵- او شکست ناپذیر و حکیم است؛ ﴿و توكل على العزيز الحكيم﴾^(۶).
- ۶- او هدایتگر انسان‌هاست؛ ﴿و مالنا الا نتوكل على الله و قد هدانا سبيلنا﴾^(۷).
- ۷- رحمت او همگانی و جهان شمول است؛ ﴿قل هو الرحمن ءامناً به و عليه توكلنا﴾^(۸).

۱- نور الثقلین / ج ۵ / ص ۱۹۷؛ نمونه / ج ۲۳ / ص ۱۶۰.

۲- آل عمران / ۱۷۳. ۳- هود / ۱۲.

۴- طلاق / ۳. ۵- فرقان / ۵۸-۵۹.

۶- شعراء / ۲۱۷. ۷- ابراهیم / ۱۲.

۸- ملک / ۲۹.

۴۹۲- راه‌های دعوت به حق

﴿أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾^(۱)
خداوند سبحانه راه‌های هدایت و دعوت مردم را سه گونه معرفی می‌فرماید: حکمت، موعظه‌ی زیبا و جدال نیکو.

حکمت: حجت و دلیل یقین‌آور.

موعظه‌ی حسنه: گفتاری نیکو که مایه‌ی نرم دلی و تأثر شنونده گردد.

جدال احسن: دلیلی برای اقناع و اسکات خصم آورده شود.

شاید اصول سه‌گانه مزبور، اشاره به طرق استدلال منطقیان باشد که به برهان و خطابه و جدل معروف است؛ لیکن تقييد موعظه و جدال به زیبا بودن، بیانگر دو نکته‌ی اساسی است:

۱- آن موعظه‌ای زیبا و مؤثر است که از زبان واعظ متعظ بیرون آید؛ یعنی خودش بدان عامل باشد.

۲- آن جدالی احسن است که مخاطب را به لجاجت و دشمنی و اندارد و از عفت کلام برخوردار باشد و به مقدسات خصم توهین نکند.^(۲)

۴۹۳- برخورد با جاهل

یکی از اوصاف عباد الرحمن آن است که به هنگام سخن گفتن با افراد جاهل به آن‌ها سلام می‌کنند (سلامی که حکایت از بی‌اعتنایی توأم با بزرگواری است)؛ ﴿عِبَادَ الرَّحْمَنِ

الَّذِينَ يَمْشُونَ فِي الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا ﴿١﴾ در این زمینه، قرآن مجید حضرت ابراهیم عليه السلام را الگو معرفی می‌کند که وقتی عمویش آزر به او اهانت کرد، حضرت به او گفت: ﴿سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي﴾ (۲)

۴۹۴- سه جلوه‌ی ایثار در قرآن

۱ - ایثار نسبت به مهاجران مدینه؛ ﴿وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ (۳)

۲ - ایثار علی عليه السلام هنگام هجرت پیامبر صلى الله عليه وآله به مدینه؛ ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ﴾ (۴)

۳ - ایثار علی و فاطمه و حسن و حسین عليهم السلام هنگام افطار روزه‌ی نذری؛ ﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حَبِّهِ مَسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ اسِيرًا﴾ (۵)

۴۹۵- نیاز به موعظه در تمام عمر

از نظر قرآن کریم انسان در تمام مدت عمر نیازمند موعظه و پند و اندرز است، چه کودک باشد، چه کهنسال؛ اما این که انسان در کودکی نیازمند به موعظه است، نشانه‌اش موعظه‌ی لقمان عليه السلام به فرزندش است؛ ﴿وَ إِذْ قَالَ لِقْمَانُ لَابْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ ...﴾ (۶)

اما این که انسان در سن پیری و کهنسالی نیازمند به موعظه است، دلیلش

۱ - فرقان / ۶۳
۲ - مریم / ۴۷
۳ - حشر / ۹
۴ - بقره / ۲۰۷
۵ - دهر / ۸
۶ - لقمان / ۱۳

موعظه‌ی خداوند به حضرت نوح علیه السلام است: ﴿إِنِّي أَعْظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾ (۱)

فضایل و ردایل اخلاقی

۴۹۶ - عفو و بخشش

خداوند متعال خود را به عفو و بخشش ستود: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَعَفْوٌ غَفُورٌ﴾ (۲) و به پیامبرش دستور داد که لغزش مردم را عفو کند: ﴿فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ (۳) بعد از آن، عفو و بخشش را یکی از اوصاف برجسته‌ی متقین دانست: ﴿...أَعَدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يَنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ﴾ (۴)

یکی از خادمان امام سجاد علیه السلام به هنگام شستشوی سر و صورت آن حضرت، ظرف آب از دستش افتاد و سر امام را زخمی کرد. امام به او نگاهی کرد، او متوجه شد که امام ناراحت شده است. بلافاصله گفت: ﴿وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ﴾، امام فرمود: من خشم خود را فرو بردم. او دوباره گفت: ﴿وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ﴾، امام فرمود: خداوند تو را عفو کرد. او گفت: ﴿وَاللَّهُ يَحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾، امام فرمود: تو در راه خدا آزاد هستی. (۵)

۱ - هود / ۴۶.

۲ - حج / ۶۰.

۳ - آل عمران / ۱۵۹.

۴ - آل عمران / ۱۳۴.

۵ - نور التقلین / ج ۱ / ص ۳۹۰.

۴۹۷- نشانه‌های شرح صدر

﴿أَفَمَن شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّن رَّبِّهِ﴾^(۱)

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: هنگامی که نور به قلب انسان وارد شود، گسترده و باز می‌گردد. سؤال کردند نشانه‌ی آن چیست؟ فرمود: نشانه‌ی جدا شدن از سرای غرور و توجه به منزل جاوید و آماده گشتن برای مرگ پیش از نزول آن است.

قال النبي ﷺ «إِنَّ التَّوْرَ إِذَا وَقَعَ فِي الْقَلْبِ انْفَسَحَ لَهُ وَ انْشَرَحَ. قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ: فَهَلْ لَذَلِكَ عِلْمَةٌ يَعْرِفُ بِهَا؟ قَالَ: التَّجَافِي عَنِ دَارِ الْغُرُورِ وَ الْإِنَابَةُ إِلَىٰ دَارِ الْخُلُودِ وَ الْإِسْتِعْدَادُ لِلْمَوْتِ قَبْلَ نَزُولِ الْمَوْتِ»^(۲)

۴۹۸- طهارت روح

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ﴾^(۳)

طهارت ظاهری بر سه قسم است:

الف - طهارت از نجاست.

ب - طهارت از حدث و جنابت.

ج - طهارت از فضولات تن چون ناخن و موی و ...

طهارت باطنی نیز سه گونه است:

۱ - طهارت جوارح از معصیت چون دروغ و غیبت و تهمت.

۱ - زمر / ۲۲. ۲ - نور الثقلین / ج ۴ / ص ۴۸۵.

۳ - مائده / ۶.

۲ - طهارت دل از اخلاق زشت مانند عجب و کبر و ریا و حسد.

۳ - طهارت جان از ماسوای حق؛ ﴿قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ﴾^(۱)

۴۹۹- عوامل طهارت روح

در اهمیت طهارت روح و تزکیه‌ی جان همین بس که قرآن در نوع موارد یک سوگند یاد می‌کند، اما درباره‌ی این موضوع یازده سوگند یاد می‌کند، آن گاه می‌فرماید: به تحقیق کسانی که موفق به طهارت روح و تزکیه‌ی جان خویش هستند، رستگار شدند؛ ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا﴾

در قرآن کریم عوامل مختلفی برای طهارت روح و تزکیه‌ی قلب ذکر شده که به

نمونه‌ای از آن اشاره می‌شود:

۱ - پرداختن زکات؛ ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُزَكِّيهِمْ وَ تَطَهِّرُهُمْ بِهَا﴾^(۲)

۲ - توبه؛ ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾^(۳)

۳ - عفت نفس (رعایت حریم ناموس دیگران)؛ ﴿وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ﴾^(۴)

۴ - پذیرفتن عذر؛ ﴿وَ إِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ﴾^(۵)

۵ - محبت به ائمه اطهار علیهم‌السلام؛ «وَ مَا خَصَّنَا بِهِ مِنْ وِلَايَتِكُمْ طَيِّبًا لَخَلَقْنَا وَ طَهَّرْنَا»

۱ - انعام / ۹۱؛ کشف الاسرار / ج ۳ / ص ۴۷.

۲ - توبه / ۱۰۳. ۳ - بقره / ۲۲۲.

۴ - احزاب / ۵۳. ۵ - نور / ۲۸.

لأنفسنا و تزكية لنا»^(۱)

۵۰۰ - قلب سلیم تنها سرمایه‌ی نجات

از نظر قرآن کریم تنها چیزی که سرمایه‌ی نجات انسان در قیامت است، قلب سلیم است؛ ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَ بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾^(۲) در دو حدیث معنای قلب سلیم به خوبی روشن شده است.

از سویی که دنیاپرستی انسان را به انحراف و گناه می‌کشاند. زیرا «حَبِّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ»، از این رو قلب سلیم قلبی است که خالی از حب دنیا باشد چنان که امام صادق علیه السلام در ذیل همین آیه می‌فرماید: «هُوَ الْقَلْبُ الَّذِي سَلِمَ مِنْ حَبِّ الدُّنْيَا»؛ قلب سلیم قلبی است که از عشق دنیا سالم باشد.

۵۰۱ - قلب سلیم قلبی است که جز خدا در آن نباشد، آن گونه که امام صادق علیه السلام در پاسخ سؤالی پیرامون این آیه فرمود: «الْقَلْبُ السَّلِيمُ الَّذِي يَلْقَى رَبَّهُ وَ لَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ سِوَاهُ»؛ قلب سلیم قلبی است که خدا را ملاقات کند، در حالی که غیر از او در آن نباشد.^(۳)

۵۰۲ - محبت به کمال مطلق

﴿هُوَ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدَّ حُبًّا لِلَّهِ﴾^(۴)

اهل معرفت گویند: محبت به خداوند، محبت به ذات است، نه محبت به ذات و پاداش او. چون که این نوع از محبت درجه‌ی نازل آن است. زیرا همان طور که لذت محبوب ذاتی

۲ - شعراء / ۸۹

۱ - زیارت جامعه.

۴ - بقره / ۱۶۵.

۳ - نمونه / ج ۱۵ / ص ۲۷۳.

است، کمال نیز محبوب ذاتی است. توضیح مطلب: اگر از انسان سؤال شود: مقصود از کسب و کار چیست؟ گوید: برای تحصیل ثروت. اگر سؤال شود: هدف از ثروت چیست؟ گویند: برای کسب لذت که این پاسخ دیگر چرا بر نمی‌دارد، چون لذت هدف نهایی و محبوب ذاتی است که سؤال بردار نیست، وگرنه دور یا تسلسل لازم می‌آید. اما کمال مطلوب ذاتی بودن کمال به این دلیل است که وقتی در نفس خود دقت کنیم، درمی‌یابیم که دارای کمال بالذات خداوند متعال است و کمالات دیگران از اوست. بنا بر این، محبت به خداوند محبت به کمال مطلق است که علت ندارد. چون محبت به کمال امری ذاتی است که علت بردار نیست.^(۱)

۵۰۳- عدم استقرار دو محبت متضاد در یک قلب

﴿ما جعل الله لرجل من قلبين في جوفه﴾^(۲)

عن أبي جعفر عليه السلام قال قتال علي ابن ابي طالب عليه السلام: «لا يجمع حبنا و حبّ عدونا في جوف انسان. إنّ الله لم يجعل لرجل من قلبين في جوفه، فيحبّ هذا و يبغض هذا، فأما محبتنا فيخلص الحبّ لنا كما يخلص الذهب بالنار لا كدرفيه، فمن أراد أن يعلم فليمتحن قلبه، فان شارك في حبنا حبّ عدونا فليس متّاً و لسانه و الله عدوهم و جبرئيل و ميكائيل و الله عدو للكافرين»^(۳)؛ دوستی با ما و دشمنان ما در یک دل نمی‌گنجد. زیرا خداوند در حقیقت انسان دو قلب قرار نداده تا با

۱- روح المعانی / ج ۲ / ص ۳۴؛ تفسیر کبیر / ج ۴ / ص ۲۰۶.

۲- احزاب / ۳۳.

۳- نور الثقلین / ج ۴ / ص ۲۳۵؛ تفسیر قمی / ج ۲ / ص ۱۷۱.

یکی دوست بدارد و با دیگری بغض بورزد؛ لیکن دوستدار ما محبت بی‌پیرایه‌ی ما را در دلش جای می‌دهد، محبت خالصی چون طلا که در اثر حرارت ناب می‌گردد. پس هر که بخواهد از این حقیقت آگاه گردد، قلبش را بیازماید، پس اگر در کنار محبت ما محبت دشمنان ما را در دل خویش دارد، از ما نیست و ما نیز از او نیستیم و خداوند سبحان و فرشتگان مقرب الهی نیز دشمنان اویند و ناگفته پیداست که خداوند دشمن کافران است.

۵۰۴ - کلید سعادت

﴿سارعوا إلى مغفرة من ربكم و جنة عرضها السموات و الأرض﴾

أعدت للمتقين ﴿^(۱)

تعبیر «من ربکم» اشاره به لطف و عنایت الهی است که خداوند مرتبی شما است و شما را از نیستی به هستی و از ضعف به قوت و از صغر به کبر رسانید و تمام اسباب هدایت و سعادت را برای شما فراهم کرد، سزاوار نیست که شما خود را از سعادت ابدی (بهشت) محروم کنید. جمله‌ی اول ﴿سارعوا إلى مغفرة﴾ اشاره به رفع موانع است و جمله‌ی دوم؛ یعنی ﴿سارعوا إلى جنة﴾ اشاره به تحصیل مقتضی است. وجه تقدیم این است که در هر عملی اول باید موانع را برطرف کرد و بعداً مقتضیات را ایجاد کرد. در قسمت اخلاق نیز اول تخلیه از ردائل است، سپس تخلیه به فضایل.

منظر دل نیست جای صحبت اغیار دیو چو بیرون رود فرشته درآید^(۲)

۵۰۵- حسن ظن و سوء ظن

سوء ظن گاهی نسبت به خویشان است، گاهی نسبت به دیگران، گاهی نسبت به خداوند.
الف - سوء ظن به خویشان که در صورت عدم افراط، عامل تکامل است. قال علی عليه السلام:
«فهم لأنفسهم متهمون و من أعمالهم مشفقون اذا زكّی أحدهم خاف ممّا یقال له»^(۱).

ب - سوء ظن به مردم ممنوع است: ﴿یا ایّها الذّین ءامنوا اجتنبوا کثیراً من الظّنّ﴾^(۲).

ج - سوء ظن به خدا؛ یعنی ناامیدی از رحمت الهی ممنوع است: ﴿لا تیأسوا من روح اللّٰه انه لا ییأس من روح الاّ القوم الکافرون﴾^(۳).
حسن ظن نیز سه قسم دارد:

الف - حسن ظنّ به خویشان ممنوع است؛ «الراضی عن نفسه کثر الساخطون علیه».

ب - حسن ظن به مردم در شرایط مختلف تفاوت دارد.

ج - حسن ظن به خدا لازم و ضروری است. «من حسن ظنّه باللّٰه فاز بالجنّة»،^(۴) «أنا عند حسن ظن عبدی المؤمن»^(۵).

۵۰۶- مراد از اجتناب ظنّ

﴿یا ایّها الذّین ءامنوا اجتنبوا کثیراً من الظّنّ انّ بعض الظّنّ اثم﴾^(۶)

منظور از ظنّی که مسلمانان مأمور به اجتناب از آن شده‌اند، ظنّ سوء است، وگرنه ظنّ خیر

۱ - نهج البلاغه / خطبه‌ی همّام.

۲ - یوسف / ۸۷.

۳ - بحار الانوار / ج ۷۰ / ص ۳۸۵.

۴ - حجرات / ۱۲.

۵ - غرر الحکم.

۶ - حجرات / ۱۲.

که بسیار خوب است و به آن سفارش هم شده است، و معنای اجتناب از ظن، اجتناب از خود ظن نیست. چون ظن نوعی ادراک نفسانی است و در دل باز است، ناگهان ظنی در آن وارد می‌شود و آدمی نمی‌تواند برای دل خود دری بسازد تا از ورود ظن بد جلوگیری کند. پس نهی کردن از خود ظن صحیح نیست، مگر این که از مقدمات اختیاری آن نهی کند. بنا بر این، منظور آیه‌ی شریفه، نهی از پذیرفتن ظنّ بد است؛ یعنی اگر در باره‌ی کسی ظنّ بدی به دلت وارد شد، آن را نپذیر و به آن ترتیب اثر نده. (۱)

۵۰۷- سرّ حرام بودن غیبت

﴿و لا یغتب بعضکم بعضاً اِیحبّ احدکم ان یأکل لحم اخیه میتاً فکرمه تموه﴾ (۲)

جهت نهی از غیبت و تحریم آن از سوی شارع این است که غیبت، اجزای مجتمع بشری را یکی پس از دیگری فاسد می‌سازد و آن آثار صالحی را که از جامعه‌ی اسلامی انتظار می‌رود، از میان می‌برد. آن آثار صالح عبارت است از این که افراد جامعه با یکدیگر انس و الفت داشته باشند و در کمال اطمینان و آرامش زندگی کنند و ترسی از یکدیگر نداشته باشند و جامعه عیناً مانند یک تن واحد باشد.

اگر بر اثر غیبت و بدگویی، حسن اعتماد و الفت از جامعه‌ی بشری رخت بر بندد، روشن می‌گردد که چه خسارت بزرگی به ما وارد آمده است. بنا بر این غیبت کردن مؤمن به منزله‌ی آن است که گوشت برادر مرده‌ی خود را بخورد.

چرا گویا گوشت برادرش را می‌خورد؟ زیرا مؤمن برادر اوست و عضوی از افراد جامعه‌ی اسلامی است که از مؤمنین تشکیل یافته و خداوند می‌فرماید: ﴿انما المؤمنون

إخوة ﴿﴾ سرّ مرده خواندن وی در این نهفته است که آن مؤمن بی خبر است که مسلمانی در حال غیبت کردن از اوست و جای هتک حرمتی که از او شده، پر نخواهد شد. جهت تعبیر به ﴿فکر هتموه﴾ و ترک «فتکروهونه»، این است که کراهت شما امر ثابت و مسلمی است که شما هرگز راضی نمی شوید گوشت برادر مرده‌ی خود را بخورید. بنا بر این، غیبت نیز باید برای شما ناخوشایند باشد.^(۱)

۵۰۸- وفای به عهد یا پیمان شکنی

از نظر قرآن کریم مردم نسبت به تعهدات خود بر دو گروه هستند:

الف - برخی اهل ایمانند که به تعهدات خویش پایبندند و قرآن آن‌ها را ستایش و تمجید می‌کند؛ ﴿رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ينتظر و ما بدلوا تبديلاً﴾.^(۲)

ب - برخی دیگر منافقانند که به تعهدات خویش وفادار نیستند، بلکه پیمان شکن هستند که قرآن آن‌ها را مذمت و نکوهش می‌کند؛ ﴿و لقد كانوا عاهدوا الله من قبل لا یولون الأذبار و كان عهد الله مسؤلاً * قل لن ینفعکم الفرار إن فررتم من الموت أو القتل﴾.^(۳)

انواع نیت‌ها و کارها

۵۰۹ - گروهی از مردم کار زشت انجام می‌دهند و خیال می‌کنند که کار خوب انجام می‌دهند؛ ﴿قل هل ننبئکم بالأخسرين أعمالاً * الذین ضلّ سعيهم فی الحیوة الدنیا

۲ - احزاب / ۲۳.

۱ - المیزان / ج ۱۸ / ص ۳۲۳.

۳ - احزاب / ۱۵ - ۱۶.

و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا ﴿۱﴾

۵۱۰- گروهی از مردم کار خوب انجام می‌دهند، اما به دلیل ضعف ایمان، به ریا مبتلا می‌شوند؛ ﴿لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يَنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ﴾ ﴿۲﴾

۵۱۱- گروهی از مردم کار خوب انجام نمی‌دهند، اما علاقه دارند از آن‌ها به کاری که نکرده‌اند، تعریف شود؛ ﴿و یحبون ان یحمدوا بما لم یفعلوا﴾ ﴿۳﴾

۵۱۲- گروهی از مردم کار خوب انجام می‌دهند و دوست ندارند که از آن‌ها تعریف شود؛ ﴿لَا تَرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُوراً﴾ ﴿۴﴾

اخلاص

۵۱۳- تمام کارها برای خداوند

اگر انسان برای جلب رضای خداوند کار کند، تمام اعمال او دارای ارزش است و تمام حرکات و سکنات او مورد نظر الهی و دارای اجر و ثواب است.

قرآن کریم می‌فرماید: هیچ‌گونه تشنگی و رنج گرسنگی در راه خدا به مجاهدان نمی‌رسد و هیچ گامی که مایه‌ی به خشم آوردن کفار است، بر نمی‌دارد و هیچ چیزی از دشمن به آنان نمی‌رسد، مگر این که برای این‌ها عمل صالح نوشته می‌شود؛ ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَ لَا نَصَبٌ وَ لَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَطْئُونَ مَوْطِئاً

۲- بقره / ۲۶۴.

۱- کهف / ۱۰۳- ۱۰۴.

۴- انسان / ۹.

۳- آل عمران / ۱۸۸.

يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يِنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نِيَالًا إِلَّا كَتَبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ ﴿١﴾

۵۱۴- اگر جنگ و جهاد برای خدا باشد، کشته شدن یا نشدن تفاوتی ندارد و در راه خدا کار کردن، شکست ندارد. فتح یا شهادت هر دو پیروزی است؛ ﴿يَقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ﴾ (۲) ﴿قُلْ هَلْ تَرَبُّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنِ﴾ (۳)

۵۱۵- اگر انفاق برای خدا باشد، کمیت در آن مطرح نیست. انفاق چه کم باشد، چه زیاد، در نزد خداوند اجر دارد؛ ﴿وَلَا يَنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كَتَبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (۴)

۵۱۶- اگر کار برای خدا باشد، انسان انتظار پاداش و شکرگزاری را از مردم ندارد؛ ﴿إِنَّمَا نَطْعَمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا﴾ (۵)

۵۱۷- انسان با اخلاص، تلاش و کوشش در راه خدا می‌کند و وظیفه‌اش را به جامی آورد و از هیچ ملامتی نمی‌ترسد؛ ﴿يَجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾ (۶)

۵۱۸- دفاع در راه خدا

قرآن کریم در مسأله‌ی قتال و جنگ، قبل از بیان اصل عمل، به هدف و جهت آن اشاره می‌کند، سپس عمل را ذکر می‌کند. در آغاز می‌فرماید: در راه خدا بجنگید؛ ﴿قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ (۷) بعد می‌فرماید: ﴿الَّذِي يقاتلونكم﴾. زیرا دفاع امری طبیعی است و هر

۲- توبه / ۱۱۱.

۴- توبه / ۱۲۱.

۶- مائده / ۵۴.

۱- توبه / ۱۲۰.

۳- توبه / ۵۲.

۵- انسان / ۹.

۷- بقره / ۱۹۰.

انسانی بلکه هر حیوانی وقتی به او حمله شود، آرام نمی‌نشیند و از خود عکس‌العمل نشان می‌دهد. از این رو قرآن کریم برای این که به مسئله دفاع، جنبه‌ی الهی بدهد، قبل از آن که بگوید با چه کسی بجنگید، می‌فرماید: در راه خدا بجنگید.^(۱)

۵۱۹- صبر برای خداوند

﴿... و الَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ﴾^(۲)

سرّ این که خداوند صبر را در آیه‌ی شریفه به صورت مطلق ذکر کرده، آن است که بفهماند چنین اشخاصی همه‌ی اقسام صبر را دارند؛ یعنی هم صبر در موقع برخورد به مصیبت و هم صبر بر طاعت و هم صبر در برابر مصیبت؛ لیکن صبرشان را مقید ﴿ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ﴾ کرده؛ یعنی اگر صبر می‌کنند، فقط و فقط برای جلب رضای پروردگارشان است. آری! صبری از نظر قرآن پسندیده است که برای تحصیل رضای خدا باشد، نه به جهت عجز و ناتوانی یا عجب به نفس یا تعریف این و آن. چه بسیاری از خویشان داران که خویشان داری آن‌ها به دلیل جلب افکار عمومی است.^(۳)

۵۲۰- صبر و نماز برای خداوند

قرآن کریم به مؤمنان می‌فرماید: برای پیروزی در مشکلات و سختی‌های زندگی از صبر و نماز استعانت بجویید. با توجه به برخی از آیات، روشن می‌شود در صورتی می‌توان از صبر و نماز کمک گرفت که صبر و نماز فقط برای خداوند باشد، نه برای غیر خدا.

۱- آیه‌ی الله جوادى. ۲- رعد / ۲۲.

۳- المیزان / ج ۱۱ / ص ۳۴۳؛ تفسیر کبیر / ج ۱۹ / ص ۴۲.

قرآن کریم در بخشی می‌فرماید: فقط برای پروردگارت صبر کن؛ ﴿و لربك فاصبر﴾^(۱) و در مورد دیگری می‌فرماید: فقط برای پروردگارت نماز بخوان؛ ﴿فصل لربك﴾^(۲)

۵۲۱- کار برای جمال مطلق

خداوند متعال هم خودش از جمال مطلق برخوردار است؛ «كلّ جمالك جميل» و هم کار برای رضای او از جمال و زیبایی برخوردار است. حضرت یعقوب علیه السلام در فراق فرزندش برای رضای خدا صبر کرد و آن را به جمال توصیف کرد؛ ﴿فصبر جميل﴾^(۳) خداوند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را نیز به صبر جمیل سفارش می‌کند؛ ﴿فاصبر صبراً جميلاً﴾^(۴) حضرت زینب علیها السلام در پاسخ شماتت‌های ابن زیاد ملعون، تمام حوادث کربلا را به زیبایی توصیف می‌کند؛ «ما رأیت الاّ جمیلاً».

۵۲۲- تفاوت وجودی مردم نسبت به خیر

از نظر قرآن کریم مردم نسبت به کار خیر بر چند دسته هستند:

- الف - گروهی نسبت به خیر بخیل هستند؛ ﴿أشحّة علی الخیر﴾^(۵)
ب - گروهی نسبت به خیر منّاع هستند؛ ﴿منّاع للخیر معتد اثمیم﴾^(۶)
ج - گروهی کار خیر انجام می‌دهند؛ ﴿و ما تفعلوا من خیر فانّ الله به علیم﴾^(۷)

۲ - کوثر / ۲.

۱ - مدثر / ۷.

۴ - معارج / ۵.

۳ - یوسف / ۱۸.

۶ - قلم / ۱۲.

۵ - احزاب / ۱۹.

۷ - بقره / ۲۱۵.

د - گروهی مردم را به خیر دعوت می‌کنند؛ ﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ﴾ (۱)
ه - گروهی به سوی کار خیر سرعت می‌ورزند؛ ﴿أَتَاهُمْ كَانُوا يَسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ﴾ (۲)

و - گروهی علاوه بر سرعت بر خیر، از یکدیگر سبقت می‌گیرند؛ ﴿فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ﴾ (۳)

ز - گروهی تمام وجودشان خیر است؛ قرآن کریم وقتی از برنامه‌های بعضی انبیا سخن به میان می‌آورد، می‌فرماید: همه‌ی آنان اختیارند؛ ﴿وَ اذْكَرْ عِبَادَنَا اِبْرَاهِيمَ وَ اسْحَقَ وَ يَعْقُوبَ اُولَى الْاَيْدِي وَ الْاَبْصَارِ * اِنَّا اَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةِ ذِكْرِ الدَّارِ * وَ اِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنِ الْاَخْيَارِ * وَ اذْكَرْ اِسْمَاعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ ذَا الْكُفْلِ كُلٌّ مِّنَ الْاَخْيَارِ﴾ (۴)

ح - گروهی ستون‌ها و اساس خیرند، مانند ائمه‌ی اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، در زیارت جامعه می‌خوانیم: «انتم دعائم الأخيار».

۵۲۳- پاداش مخلصین

﴿وَ مَا تَجْزُونَ اِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * اِلَّا عِبَادَ اللّٰهِ الْمَخْلُصِينَ﴾ (۵)

همه‌ی مردم پاداش اعمالشان را می‌گیرند، جز بندگان مخلص خدا. زیرا آن‌ها به حکم مقام عبودیت، خود را مالک چیزی نمی‌دانند، جز آنچه خدا می‌خواهد اراده نمی‌کنند و جز

۱ - آل عمران / ۱۰۴ .
۲ - انبیاء / ۹۰ .
۳ - مائده / ۴۸ .
۴ - ص / ۴۵ - ۴۸ .
۵ - صفات / ۳۹ - ۴۰ .

آنچه او می‌طلبد انجام نمی‌دهند، و به حکم مخلص بودن، خدا آنان را برای خویش برگزیده و تعلق خاطری به غیر ذات پاک او ندارند. نه زرق و برق دنیا و نه نعمت‌های عقبی، و در دل آن‌ها چیزی جز الله نیست.

روشن است کسی که دارای این ویژگی است، لذت و نعمت و موهبت و روزی‌اش جز آن است که دیگران دارند. چنان که در آیات بعد می‌فرماید: ﴿أَوْلَيْكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ﴾؛ آن‌ها روزی خاص و ویژه‌ای دارند که از دیگران جداست.^(۱)

زهد

۵۲۴- حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: گاهی انسان از این لذت می‌برد که بند کفش او از بند کفش دوستش بهتر است و به همین دلیل، مشمول آیه‌ی شریفه پیش گفته می‌شود: ﴿إِنَّ الرَّجُلَ لَيُعْجِبُهُ أَنْ يَكُونَ شَرَاكَ نَعْلِهِ أَجُودَ مِنْ شَرَاكَ نَعْلِ صَاحِبِهِ فَيَدْخُلُ تَحْتِهَا﴾.^(۲)

۵۲۵- امام صادق علیه السلام وقتی این آیه‌ی شریفه را تلاوت می‌کرد، شروع به گریستن کرد و فرمود: «ذهبت و الله الأمانی عند هذه الآية»؛ با وجود این آیه، همه‌ی آرزوها بر باد رفته است و دسترسی به سرای آخرت مشکل است.^(۳)

۵۲۶- ﴿... أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا﴾^(۴)

در حدیثی آمده است: امیر المؤمنین علیه السلام تمایل به غذایی از جگر بریان با نان نرم داشت، یک سال گذشت و به این درخواست خود ترتیب اثر نداد. روزی به امام حسن علیه السلام دستور

۱- المیزان / ج ۱۷ / ص ۴۹.

۲- نور الثقلین / ج ۴ / ص ۱۴۴.

۳- احقاف / ۲۰.

۴- نور الثقلین / ج ۴ / ص ۱۴۳.

تهیه‌ی آن را داد، در حالی که حضرت صائم بود، غذا برای افطار آماده شد. هنگامی که می‌خواست افطار فرماید، سائلی بر در خانه آمد. امام علیه السلام فرمود: این غذا را به سائل بده، مبادا هنگامی که نامه‌ی اعمال ما فردای قیامت خوانده می‌شود، به ما بگویند: «أذهبتم فی حیاتکم الدنیا و استمتعتم بها»؛ شما طیبات خود را در دنیا گرفتید و به آن ممتع شدید.^(۱)

در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: روزی مقداری حلواى مخصوصی خدمتش آوردند. حضرت از خوردن آن امتناع فرمود. عرض کردند: آیا آن را حرام می‌دانی؟ فرمود: نه، لیکن از آن می‌ترسم که نفسم به آن مشتاق گردد و پیوسته به دنبال آن باشم. سپس آیه‌ی ﴿أذهبتم طیباتکم ...﴾ را تلاوت کرد.^(۲)



۱ - سفینة البحار / ج ۲ / ماده کبد.

۲ - برهان / ج ۴ / ص ۱۷۵؛ نمونه / ج ۲۱ / ص ۳۴۸.

یقین

- ✓ مراحل یقین
- ✓ اعتماد بر خداوند

توکل

- ✓ برترین توکل
- ✓ تسلیم در برابر خداوند

نیکی و نیکوکاران

- معنای احسان در قرآن
- تعریف بر یا معرفی ابرابر
- صداقت جامع ترین صفت

ایمان و عمل صالح

- ✓ ایمان به معنای تسلیم
- ✓ امکان اجتماع ایمان و شرک
- ✓ عنایت خاص خداوند به اهل ایمان
- ✓ درجات ایمان
- ✓ تأثیر قرآن و جهاد در افزایش ایمان
- ✓ نقش سخن راست در اصلاح اعمال

یقین

۵۲۷- مراحل یقین

﴿كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ * ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ﴾^(۱)
برای یقین مراتبی است که در آیات فوق و در آیه ی ﴿إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ﴾^(۲) به آن اشاره شده است و آن سه مرحله است:

۱ - علم یقین؛ انسان از دلایل مختلف به چیزی ایمان آورد، مانند کسی که با مشاهده‌ی دود ایمان به وجود آتش پیدا می‌کند.

۲ - عین یقین؛ انسان به مرحله‌ی مشاهده می‌رسد و با چشم خود مثلاً آتش را مشاهده می‌کند.

۳ - حق یقین؛ همانند کسی است که وارد آتش شود و سوزش آن را لمس کند و به صفات آتش متصف گردد و این بالاترین مرحله‌ی یقین است.

محقق طوسی می‌فرماید: «یقین» همان اعتقاد جازم مطابق و ثابت است که زوال آن ممکن نیست و در حقیقت از دو علم ترکیب یافته؛ علم به معلوم و علم به این که خلاف آن محال است، و دارای چند مرتبه است؛ «علم یقین»، «عین یقین» و «حق یقین».^(۳)

۱ - تکاثر / ۴ - ۶.

۲ - واقعه / ۹۵.

۳ - بحار الانوار / ج ۷۰ / ص ۱۴۳؛ نمونه / ج ۲۷ / ص ۲۸۴.

۵۲۸- اعتماد بر خداوند

﴿و اذا سألك عني فاني قريب أجيب دعوة الداع﴾^(۱)

محمد ابن نصر گوید: امام رضا علیه السلام به من گفتند: به من خبر بده اگر من به تو سخنی بگویم آیا به من اعتماد داری؟ گفتیم: فدایت شوم، اگر به شما اعتماد نکنم، پس به چه کسی اطمینان و وثوق داشته باشیم، با این که شما حجت خدا بر مردم هستید. حضرت فرمود: بنا بر این، اعتمادت به خداوند بیشتر باشد. زیرا خداوند فرمود: هرگاه بندگانم، مرا بخوانند، من اجابت می‌کنم.

قال لي ابو الحسن الرضا عليه السلام: «أخبرني عنك لو أنني قلت لك قولاً، أكنت تثق به متى؟ فقلت: له جعلت فداك! اذا لم أثق بقولك فبمن أثق و أنت حجة الله على خلقه. قال: فكن بالله أوثق، فانك على موعد من الله أليس الله عزوجل يقول: ﴿و اذا سألك عبادي عني فاني قريب أجيب دعوة الداع﴾^(۲)

توکل

۵۲۹- برترین توکل

حضرت یعقوب علیه السلام در برابر مکر و فریبی که فرزندانش به کار بردند، کمال توکل و اعتماد خود را به خداوند ابراز داشت و توحید افعالی را به ثبوت رسانید و فرمود: ﴿فصبر جميل و

اللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ ﴿۱﴾ جالب این که اصلاً نامی از خود مطرح نکرد و نگفت: بزودی صبر خواهم کرد؛ «سوف أصبر» و نیز نگفت: «استعین بالله»، من در آنچه شما می‌گویید از خدا استعانت می‌جویم، بلکه خود را به کلی کنار گذاشت و از خدا دم زد تا بفهماند که همه‌ی امور، منوط به حکم و اذن الهی است. ﴿۲﴾

۵۳۰- مرز توکل و توسّل به اسباب

﴿و علی اللّٰه فلیتوکل المتوکلون﴾ ﴿۳﴾

برخی گمان می‌کنند که مرز توکل از مرز تسبیب (استفاده از اسباب) جداست که هر گاه ابزارها و اسباب و عوامل کار فراهم است، نیازی به توکل نیست و تنها در جایی که از اسباب عادی کار ساخته نیست، باید به خداوند توکل کرد.

مثلاً در جهاد، بخشی از کار را باید با اسباب؛ ﴿و أعدّوا لهم ما استطعتم من قوه﴾ ﴿۴﴾ و بدون توکل انجام داد و بخش دیگر را با توکل؛ ﴿و علی اللّٰه فتوکلوا﴾ ﴿۵﴾ انجام داد. پس هنگامی که به مرز توکل رسید، ابزار را رها کند. در باره‌ی دعا نیز چنین پنداری مطرح است که مرز دعا از آنجا آغاز می‌شود که از اسباب مادی و عادی کاری نیاید. در حالی که هر دو پندار باطل است. زیرا ممکن است خدای سبب ساز بر اثر علل خاصی، سبب سوز شود و میان ما و هدفمان حایلی ایجاد کند.

این که در احادیث آمده: «واعقل راحلتك و توکل» ﴿۶﴾، معنایش آن نیست که

۲- المیزان / ج ۱۱ / ص ۱۰۶.

۴- انفال / ۶۰.

۶- بحار / ج ۶۸ / ص ۱۳۸.

۱- یوسف / ۱۸.

۳- ابراهیم / ۱۲.

۵- مائده / ۲۳.

عقال کردن شتر کار انسان باشد و حفظ شتر در غیاب او کار خدا، بلکه بدین معناست که «اعقل متوکلًا» یعنی حتی عقال کردن و بستن زانوی شتر نیز باید با توکل باشد، چنان که شاعر گفته است: «با توکل زانوی اشتر ببند».^(۱)

۵۳۱- تسلیم در برابر خداوند

قرآن کریم در بعضی از آیات بهترین دین را تسلیم بدون قید و شرط خداوند می‌داند؛ ﴿و من أحسن دیناً ممن أسلم وجهه لله و هو محسن﴾^(۲) در بعضی از آیات مردم را به تسلیم دعوت می‌کند؛ ﴿فإلهکم إله واحد فله أسلموا﴾^(۳) در بعضی از آیات الگوهای عینی و عملی تسلیم را معرفی می‌کند:

الف - پیامبر اکرم ﷺ ﴿... أسلمت وجهی لله ...﴾^(۴)

ب - حضرت ابراهیم علیہ السلام؛ ﴿إذ قال ربّه أسلم قال أسلمت لربّ العالمین﴾^(۵)

ج - حضرت ابراهیم و اسماعیل؛ ﴿فلما أسلما و تلّه للجبین﴾^(۶)

در بعضی آیات پاداش تسلیم در برابر خداوند را بیان می‌کند؛ ﴿بلی من أسلم وجهه لله و هو محسن فله أجره عند ربّه لا خوف علیهم و لا هم یحزنون﴾^(۷)

۱- تفسیر موضوعی / ج ۱۱ / ص ۳۶۵
۲- نساء / ۱۲۵
۳- حج / ۳۴
۴- آل عمران / ۱۲۰
۵- بقره / ۱۳۱
۶- صافات / ۱۰۳
۷- بقره / ۱۱۲

۵۳۲- معنای احسان در قرآن

﴿ثُمَّ اتَّقُوا و أَحْسِنُوا و اللّٰهُ يَحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾^(۱)

از نظر قرآن کریم احسان دارای دو معناست:

الف - انجام دادن عمل است به وجه حسن و نیکویش و بدون این که هیچ گونه قصد سوئی در کار باشد؛ ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا و عملوا الصّٰلِحٰتِ اِنَّا لَا نَضِيعُ اَجْرَ مَنْ اَحْسَنَ عَمَلًا﴾^(۲)

ب - دوم احسانی که به دیگران هم می رسد و آن کارهای پسندیده است که چیزی و منفعتی عاید غیر گردد که در آیهی شریفهی ﴿و بِالْوَالِدَيْنِ اِحْسَانًا﴾^(۳) و نیز در آیهی شریفهی ﴿و اَحْسَنُ كَمَا اَحْسَنَ اللّٰهُ اِلَيْكَ﴾^(۴) احسان به همین معناست.^(۵)

۵۳۳- مقام تسلیم و احسان

﴿و من اَحْسَنَ دِيْنًا مِّمَّنْ اَسْلَمَ و جِهه لّٰهُ و هُوَ مُحْسِنٌ ...﴾^(۶)

الف - دین واقعی بر پایهی ایمان ﴿اَسْلَمَ و جِهه لّٰهُ﴾ و عمل ﴿و هُوَ مُحْسِنٌ﴾ استوار است و هر کدام بدون دیگری نقص است و جهت گیری الهی در همهی کارها نشانهی دیندار واقعی است.

ب - کسانی که وجههی خود را الهی می کنند، برنده هستند، چون ﴿كُلُّ شَيْءٍ هٰلِكٌ اِلَّا

۱ - مائده / ۹۳.

۲ - كهف / ۳۰.

۳ - بقره / ۸۳.

۴ - قصص / ۷۷.

۵ - المیزان / ج ۶ / ص ۱۳۶.

۶ - نساء / ۱۲۵.

وجهه ﴿(۱)﴾

ج - مقام تسلیم از مقام رضا بالاتر است، چون در انسان راضی خود را کسی می‌داند، ولی انسان سلیم برای خودش ارزشی در برابر خداوند قایل نیست. ﴿(۲)﴾

۵۳۴- رضایت از عمل یا از انسان

گاهی خداوند از عمل انسان راضی است و گاهی از خود انسان، تفاوت میان این دو مرحله بسیار است.

الف - رضایت از اعمال، مانند رضایت از بیعت مؤمنان با پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾ ﴿(۳)﴾

ب - رضایت از خود از انسان؛ ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾ ﴿(۴)﴾

سرّ برتری رضایت از خود انسان نسبت به رضایت از اعمال او، آن است که چه بسا دشمن انسان گاهی کار پسندیده‌ای می‌کند، در حالی که خود او محبوب انسان نیست. رضایت از کار او داریم، اگر چه رضایت از خود او نداریم. رضایت خداوند از انسان در صورتی تحقق می‌پذیرد که انسان از تمامی مراتب کفر و فسق دوری کند. زیرا قرآن کریم می‌فرماید: ﴿لَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ﴾ ﴿(۵)﴾ ﴿وَلَا يَرْضَى عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ﴾ ﴿(۶)﴾

۱ - قصص / ۸۸

۲ - نور / ج ۲ / ص ۴۵۵

۳ - فتح / ۱۸

۴ - مائده / ۱۱۹

۵ - زمر / ۷

۶ - توبه / ۹۷؛ المیزان / ج ۶ / ص ۲۶۹

۵۳۵- تعریف برّ یا معرفی ابرار

﴿ليس البرّ أن تولّوا وجوهكم قبل المشرق و المغرب ولكن البرّ

من ءامن بالله...﴾^(۱)

در این جمله خداوند به جای این که «برّ» را معرفی کند، به تعریف «برّ» می پردازد. زیرا قصد توصیف و تعریف کسانی را دارد که دارای این صفت هستند، ضمناً اشاره به این است که مفاهیم خالی از مصداق هیچ گونه ارزشی ندارد و اساساً روش قرآن همین است که در هر مورد، افرادی را که دارای این اوصاف هستند، بیان می کند و به شرح مفهوم صفات، قطع نظر از دارندگان آن قناعت نمی کند.^(۲)

۵۳۶- این آیه ی شریفه جامع تمام کمالات انسانی است که با کثرت و فراوانی آن کمالات، آن را در سه امر خلاصه کرده است:

الف - اعتقاد سالم. ب - معاشرت نیکو. ج - تهذیب نفس. از ﴿من ءامن بالله﴾ تا ﴿و النبیّین﴾ به امر اول و از ﴿ءاتی المال علی حبه﴾ تا ﴿و فی الرّقاب﴾ به امر دوم و از ﴿أقام الصلوة﴾ تا پایان به امر سوم اشاره کرده است. گفتار پیامبر نیز به همین معنا اشاره دارد؛ «من عمل بهذه الآیه فقد استکمل الایمان».^(۳)

۵۳۷- مرحوم طبرسی می فرماید: اصحاب ما معتقدند که مقصود از آیه ی شریفه، حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است. زیرا اختلافی میان امت نیست که حضرتش جامع این اوصاف بود، ولی قطع نداریم که کسی غیر او دارای این اوصاف باشد. از این رو می گویند: عمل کردن به این آیه مخصوص انبیای معصوم است. زیرا غیر از انبیا هیچ کس

۲- المیزان / ج ۱ / ص ۴۲۸.

۱- بقره / ۱۷۷.

۳- روح البیان / ج ۱ / ص ۲۸۳.

نمی‌تواند اعمال و اوصافی را که در آن ذکر گردیده، به طور کامل عملی سازد و حق آن را ادا کند.^(۱)

روشن است که انبیای الهی و ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام مصادیق کامل این آیه‌ی شریفه هستند، وگرنه چنین نیست که راه کسب کمالات نفسانی و فضایل انسانی برای دیگران بسته باشد و این گونه از کمالات سلسله مراتب دارد و مجاهدان فی سبیل الله در حدّ تلاش خود از آن بهره‌مند می‌شوند.

۵۳۸- صداقت جامع‌ترین صفت

﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ أَوْلَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا﴾^(۲)

قرآن کریم «ابرار» را به صفت «صداقت» می‌ستاید که جامع همه‌ی فضایل علمی و عملی است. زیرا راستگویان آن‌ها هستند که این صفت جامع که تمام اخلاق فاضله از عفت، شجاعت، حکمت و عدالت گرفته تا فروع آن‌ها را شامل می‌شود.

از سویی انسان دارای سه جنبه است: اعتقاد، عمل و گفتار. موقعی که راستگو باشد، هر سه بُعد با هم موافق خواهند بود؛ یعنی آنچه به جا می‌آورد، همان است که می‌گوید و آنچه می‌گوید، همان است که به آن عقیده دارد.

از سوی دیگر، انسان فطرتاً در مقابل حق خاضع است و اگر چه در ظاهر آن را نپذیرد، در باطن آن را قبول می‌کند. بنا بر این، وقتی حق را در باطن بپذیرد و راست گوید، گفتار او هم مطابق با اعتقاد اوست و عمل او نیز مطابق با آن دو خواهد بود و به این ترتیب ایمان خالص، اخلاق نیکو و عمل صالح دارد.

خداوند می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾^(۱) و انحصاری که از جمله‌ی ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا﴾ استفاده می‌شود، نیز این حقیقت را تأیید می‌کند. زیرا مفاد آن چنین است که فقط ابرار و نیکان راستگویانند.^(۲)

ایمان و عمل صالح

۵۳۹- انسان و عمل صالح

تعبیرهای قرآن کریم در باره‌ی انسان و عمل صالح را می‌توان چنین برشمرد:

- ۱- تشویق به کار خوب؛ ﴿و اعملوا صالحاً انى بما تعملون بصير﴾.
- ۲- ملاک ارزش، بهترین عمل است، نه بیشترین؛ ﴿انا جعلنا ما على الأرض زينة لها لنبلوهم اىهم احسن عملاً﴾^(۳).
- ۳- استقامت در عمل؛ ﴿و أن لو استقاموا على الطريقة لأسقيناهم ماء غدقاً﴾^(۴).
- ۴- کار خوب گناهان را می‌زداید؛ ﴿ان الحسنات يذهبن السيئات﴾^(۵).
- ۵- دعوت به کار شایسته؛ ﴿و من احسن قولاً ممن دعا إلى الله و عمل صالحاً﴾^(۶).

۲- الميزان / ج ۱ / ص ۴۲۹.

۴- جن / ۱۶.

۶- فصلت / ۳۳.

۱- توبه / ۱۱۹.

۳- كهف / ۷.

۵- هود / ۱۱۴.

۶- رابطه‌ی ایمان و عمل صالح: ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحَسَنَ مَأْبٍ﴾ (۱)

۷- برتری انسان در قیامت در پرتو کار اوست؛ ﴿وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا﴾ (۲)

۸- نتیجه‌ی کار از بین نمی‌رود؛ ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعِيهِ﴾ (۳) و ﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ * وَأَنْ سَعِيهِ سَوْفَ يَرَىٰ﴾ (۴)

۹- مسئولیت انسان در برابر عمل؛ ﴿وَلْتَسَأَلَنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ (۵)

۱۰- پاداش دنیوی کار شایسته؛ ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنشَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً﴾ (۶)

۵۴۰- ایمان به معنای تسلیم

قرآن کریم ایمان به معنای اعتقاد را تأیید نمی‌کند، بلکه بهترین معنای آن، تسلیم توأم با اطمینان خاطر است. زیرا آنان را که اعتقاد دارند، ولی تسلیم عقیده‌ی خویش نیستند، کافر می‌شمارد. در باره‌ی فرعون و قوم او آمده است؛ ﴿وَجحدوا بها و استيقنتها أنفسهم ظلماً و علواً﴾ (۷) فرعونیان در باطن خویش عقیده داشتند که آیات موسی عَلَيْهِ السَّلَام از قبیل عصا و غیر آن از جانب خداست، ولی در ظاهر تسلیم نشدند. شیطان نیز به خداوند و انبیا و معاد اعتقاد داشت، در عین حال چون تسلیم

۲- انعام / ۱۳۲.

۴- نجم ۳۹ - ۴۰.

۶- نحل / ۹۷.

۱- رعد / ۲۹.

۳- انبیاء / ۹۴.

۵- نحل / ۹۳.

۷- نمل / ۱۴.

عقیده‌ی خویش نبود، قرآن کریم او را کافر دانسته است؛ ﴿أَبَىٰ وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾ (۱)

الف - اعتقاد به خداوند؛ چون گفت: خدایا! تو مرا از آتش خلق کردی؛ ﴿خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ﴾ (۲)

ب - اعتقاد به انبیا؛ چون گفت: همه‌ی مردم را اغوا می‌کنم، مگر مخلصین (انبیا)؛ ﴿الْأَعْبَادُ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ﴾ (۳)

ج - اعتقاد به معاد؛ چون گفت: خدایا! تا روز قیامت مرا مهلت بده؛ ﴿أَنْظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ يَبْعَثُونَ﴾ (۴)

۵۴۱- ایمان نوعی عشق است نه تنها درک عقلی

﴿وَ لَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَ زِينَةٌ فِي قُلُوبِكُمْ﴾ (۵)

آیه‌ی شریفه‌ی فوق دلالت دارد که ایمان نوعی علاقه‌ی شدید الهی و معنوی است، هر چند از استدلال‌ات عقلی ریشه‌گیرد. از این رو، وقتی از امام صادق ع سؤال کردند: آیا حب و بغض از ایمان است؟ حضرت در جواب فرمود: «و هل الايمان الا الحب و البغض؟ ثم تلا هذه الآية: ﴿وَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَ زِينَةٌ فِي قُلُوبِكُمْ﴾ (۶)

۱- بقره / ۳۴.

۲- اعراف / ۱۲.

۳- حجر / ۴۰.

۴- اعراف / ۱۴؛ قاموس / ج ۱ / ص ۱۲۴.

۵- حجرات / ۷.

۶- اصول کافی / ج ۲ / باب حب فی الله / حدیث ۵؛ نمونه / ج ۲۲ / ص ۱۶۳.

۵۴۲- محبت سودمند

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي﴾^(۱)

شخصی به امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض کرد: فدایت شوم، ما نام فرزندان خود را به نام شما می‌گذاریم، آیا این عمل ما سودی دارد؟ حضرت فرمود: آری به خدا سوگند، آیا دین جز محبت است؟ سپس حضرت آیه‌ی فوق را تلاوت کرد؛ قیل لأبی عبد الله عَلَيْهِ السَّلَامُ: «جعلت فداك، انا نسمة أبناءنا بأسمائكم و أسماء آبائكم أينفعنا ذلك؟ فقال اي و الله! و هل الدين الا الحب؟ قال الله: ﴿ان كنتم تحبون الله فاتبعوني﴾^(۲)

۵۴۳- شرایط ایمان واقعی

﴿فلا و ربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم حرجاً مما قضيت و يسلموا تسليماً﴾^(۳)

خداوند در آیه‌ی فوق سوگند یاد می‌کند که مردم، ایمان واقعی پیدا نمی‌کنند، مگر این که سه شرط را دارا باشند:

الف - به هنگام اختلاف و نزاع به پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مراجعه کنند، نه به طاغوت.

ب - در دل خود هیچ گونه احساس ضیق و دلتنگی از قضاوت تو نکنند.

ج - در برابر قضاوت تو تسلیم محض باشند.^(۴)

۲ - نور الثقلین / ج ۱ / ص ۳۲۷.

۱ - آل عمران / ۳۱.

۴ - تفسیر کبیر / ج ۱۰ / ص ۱۶۴.

۳ - نساء / ۶۵.

۵۴۴- امکان اجتماع ایمان و شرک

قرآن کریم اکثریت اهل ایمان را به مشرک بودن می‌ستاید؛ ﴿و ما يؤمن أكثرهم بالله الا وهم مشركون﴾^(۱) اکنون این پرسش مطرح است: آیا اجتماع ایمان و شرک در قلب یک انسان ممکن است؟ در پاسخ باید گفت: اگر به شکل حقیقی مراد باشد، محال است، ولی به صورت نسبی امکان دارد. زیرا توصیف شهر مقدس مدینه به دو صفت «قریب و بعید» اشکالی ندارد. چون نسبت به مکه نزدیک است و نسبت به طائف دور است.

بررسی احوال مسلمانان، صدق گفتار قرآن کریم را آشکار می‌سازد. چون در حالی که ادعای ایمان می‌کنند، در برابر طواغیت و حاکمان قلدر ناتوان و هراسناکند و عزت را در آستانه‌ی افراد بشر جستجو می‌کنند و روزی نیست که از گناهان پاک باشند، با این که می‌دانند قدرت نامحدود و عزت جاودانه و علم بی‌پایان از آن خداست.^(۲)

۵۴۵- ارزش ایمان به خدا

﴿أجعلتم سقاية الحاجّ و عمارة المسجد الحرام كمن ءامن بالله و اليوم الآخر

و جاهد فی سبیل الله﴾^(۳)

عباس عموی پیامبر و شیبیه، هر کدام بر دیگری افتخار می‌کردند. عباس به آبرسانی خود به زائران خانه‌ی خدا مباحثات می‌کرد و شیبیه به کلید داری آن. علی ع فرمود: من با سنّ کم خود به این افتخار می‌کنم که با شمشیر جهاد کردم تا شما به خدا و پیامبر ایمان آوردید. آن‌ها ناراحت شده و نزد پیامبر آمدند و جریان را گفتند. در این هنگام آیه‌ی فوق

۲- المیزان / ج ۱۱ / ص ۳۰۳.

۱- یوسف / ۱۰۶.

۳- توبه / ۱۹.

نازل شد.

از این آیه استفاده می‌شود که ارزش عمل به زنده بودن آن و داشتن روح ایمان است، اما عمل بی‌ایمان که لاشه‌ای بی‌روح است، از نظر دین و بازار حقیقت، هیچ وزن و ارزشی ندارد. پس مؤمنان نباید ظاهر اعمال را معتبر شمرده، آن را ملاک فضیلت و قرب خدای تعالی بدانند، بلکه باید آن را بعد از در نظر داشتن حیات که همان ایمان و خلوص است، به حساب بیاورند.^(۱)

۵۴۶- بی‌ارزشی ایمان بدون عمل

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ﴾^(۲)

قرآن کریم وقتی پیروان حقیقی تورات را توصیف می‌کند، می‌فرماید: آنان کسانی هستند که از رسول گرامی اسلام تبعیت می‌کنند. در این آیه به جای کلمه‌ی «یؤمنون» کلمه‌ی «یتبعون» به کار رفته و این بهترین تعبیر است. زیرا ایمان به آیات خدای سبحان و ایمان آوردن به انبیا و شرایع ایشان، با اطاعت و تسلیم در برابر دستورات آنان است، و تعبیر به «یتبعون» دلالت می‌کند که ایمان به معنای صرف اعتقاد فایده‌ای ندارد. چون هر قدر هم انسان اعتقاد به حقانیت آیات و شرایع الهی داشته باشد، مع ذلک وقتی اطاعت و تسلیم در کارش نباشد، عملاً حق بودن آن آیات را تکذیب کرده است.^(۳)

جمله‌ی آخر همین آیه که می‌فرماید: ﴿وَاتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ﴾ به منزله‌ی تفسیری برای صدر آیه است و توضیح می‌دهد که مراد از پیروی از رسول

۲- اعراف / ۱۵۷.

۱- المیزان / ج ۹ / ص ۲۰۵.

۳- المیزان / ج ۸ / ص ۲۷۹.

اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به طور حقیقت، همان پیروی از کتاب خداست.

۵۴۷- عنایت خاص خداوند به اهل ایمان

۱ - ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ...﴾ (۱)

۲ - ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصَدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ ...﴾ (۲)

۳ - ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ان تَطِيعُوا فَرِيقًا ...﴾ (۳)

۴ - ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ ...﴾ (۴)

در دو آیه‌ی اول که روی سخن در آن با یهود است، به صورت خطاب بالواسطه است. زیرا به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور می‌دهد که این مطالب را به آن‌ها بگو. از این رو، با کلمه‌ی «قل» شروع شده است؛ اما در دو آیه‌ی اخیر که روی سخن با مؤمنان است، خطاب بدون واسطه صورت گرفته و بدون کلمه‌ی «قل» آمده است و این نشانه‌ی نهایت لطف و توجه خاص خداوند به بندگان باایمان است. (۵)

۵۴۸- درجات ایمان

از نظر قرآن کریم ایمان دارای درجات و مراتبی است. از این رو، به اهل ایمان دوباره دستور به ایمان می‌دهد که مقصود، درجه‌ی برتر و بالاتر آن است؛ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ءَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾ (۶). اصحاب پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز از نظر ایمان و اعتقاد در یک

۱ - آل عمران / ۹۸. ۲ - آل عمران / ۹۹.

۳ - آل عمران / ۱۰۰. ۴ - آل عمران / ۱۰۱.

۵ - نمونه / ج ۳ / ص ۲۴. ۶ - نساء / ۱۳۶.

درجه نبودند. بعضی از آن‌ها در راه خدا جان می‌دادند و پیامبر را در جبهه‌ی جنگ تنها نمی‌گذاشتند؛ ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَّمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ﴾^(۱)

اما بعضی از اصحاب به دلیل دستیابی به متاع دنیوی، پیامبر را در مراسم نماز جمعه تنها گذاشتند؛ ﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا﴾^(۲) در شأن نزول این آیه می‌خوانیم که وقتی بعضی از مسلمانان خبر آمدن کاروان تجارته‌ی را شنیدند، نماز جمعه را ترک و به سوی کاروان تجارته‌ی رفتند.

۵۴۹- پاداش‌های اهل ایمان

﴿وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ... وَرِضْوَانٍ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرَ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾^(۳)

خداوند متعال برای مؤمنان دوگونه پاداش را وعده داده است: مادی و معنوی، که بی‌تردید دومی برتر و ارزشمندتر است. «رضوان» همان نعمت معنوی است و نکره آوردن آن نشانه‌ی عدم امکان شناخت حقیقت رضوان الهی است.

از سوی دیگر، بزرگترین سعادت و کامیابی انسان سالک و محب خدا، جلب رضایت محبوب است، بی‌آن که برای تأمین خواسته‌هایش بکوشد. از این رو، در پایان آیه‌ی کریمه از خشنودی خداوند به «فوز عظیم» تعبیر می‌کند.^(۴)

۱- نور / ۶۲. ۲- جمعه / ۱۱. ۳- توبه / ۷۲. ۴- میزان / ج ۹ / ص ۳۳۹.

۵۵۰- مردم نسبت به ایمان و عمل صالح

* - گروهی از مردم دارای ایمان و عمل صالح هستند و آنان اهل سعادتند؛ ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحَسَنَ مَا بِهِم رِزْقٌ ۗ﴾^(۱) ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّن ذَكَرٍ أَوْ أَنثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^(۲)

* - گروهی نه ایمان دارند و نه عمل صالح، و آنان اهل عذابند؛ ﴿إِنَّهُ مِّن يَشْرِكِ بِاللَّهِ فَقَدِ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ﴾^(۳)

* - گروهی ایمان دارند، ولی عمل صالح ندارند. این گروه بر دو قسم هستند: بعد از آن که ایمان آورده‌اند، مهلت و فرصت عمل صالح را پیدا نکردند؛ یعنی بعد از ساعاتی از ایمان آوردن، از دنیا رفتند. این گروه اهل نجاتند، اما افرادی که ایمان آورده‌اند و از روی عمد واجبات و محرمات را اعتنا نکردند، این گروه فاسقان هستند که در قیامت گرفتارند.

* - گروهی ایمان نیاورده‌اند، لیکن عمل صالح دارند؛ این افراد مانند گروه دوم، اهل عذابند. مانند کفّاری که خدمات اجتماعی کم یا زیاد انجام داده‌اند؛ ﴿مِثْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلٰى شَيْءٍ﴾^(۴)

* - گروهی که ایمان آورده‌اند، بعضی از اعمال آن‌ها صالح و برخی غیر صالح است؛ این‌ها به دلیل ایمانشان اهل نجاتند، لیکن برای از میان رفتن گناهانشان باید در دنیا یا در آخرت گرفتاری را تحمل کنند و ممکن است خداوند به طور کلی این‌ها را عفو کند و

۲ - نحل / ۹۷.

۱ - رعد / ۲۹.

۴ - ابراهیم / ۱۸.

۳ - مائده / ۷۲.

ببخشد: ﴿وَأَخْرَجُوا عَرَضَ غَبَرَاتٍ وَعَرَضَ غَبَرَاتٍ وَعَرَضَ غَبَرَاتٍ وَعَرَضَ غَبَرَاتٍ وَعَرَضَ غَبَرَاتٍ وَعَرَضَ غَبَرَاتٍ وَعَرَضَ غَبَرَاتٍ وَعَرَضَ غَبَرَاتٍ وَعَرَضَ غَبَرَاتٍ وَعَرَضَ غَبَرَاتٍ﴾^(۱)

۵۵۱- مقام رفیع انسان در پرتو ایمان و عمل

از نظر قرآن کریم انسان در احسن تقویم آفریده شده است: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾. منظور از «أحسن تقویم» آن است که تمامی جهات وجود انسان و همه‌ی شئونش مشتمل بر تقویم است. به تعبیر دیگر، هر چیز و هر وضعی که ثبات انسان و بقایش نیازمند به آن است، خداوند آن را به او عنایت کرده است.

از جمله‌ی بعد که می‌فرماید: ﴿ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْوَجْهَ الْأَرْضَ وَأَنْتُمْ مُسْتَعْتَبُونَ﴾ استفاده می‌شود که انسان به حسب خلقت، طوری آفریده شده که صلاحیت دارد به رفیع‌العی عروج کند و به سعادت خالص نائل گردد. زیرا خدا او را به تجهیز کرده که می‌تواند به آن، علم نافع کسب کند و نیز ابزار و وسایل عمل صالح را هم به او داده و فرموده: ﴿وَمَا سَوَّيْنَاهَا﴾^(۲)

بنا بر این، هر گاه انسان به آنچه دانسته ایمان آورد و ملازم اعمال صالح گردد، خداوند متعال او را به سوی خود عروج می‌دهد و بالا می‌برد: ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾^(۳) و ﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾^(۴) و آیات دیگری که دلالت دارد بر بلندی مقام انسان و این که می‌تواند به

۲ - شمس / ۷ - ۸

۱ - توبه / ۱۰۲

۴ - حج / ۳۷

۳ - فاطر / ۱۰

وسيله‌ی ايمان و عمل صالح بالا رود.^(۱)

۵۵۲- سلام الهی در پرتو ايمان و عبادت

درودی که خداوند بر اولیای خود می‌فرستد، متفاوت است. گاهی با ذکر مقاطع سه‌گانه‌ی دنیا، برزخ و قیامت همراه است. چنان که در باره‌ی یحیی علیه السلام آمده است: ﴿سلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیاً﴾^(۲) و نیز در باره‌ی عیسی علیه السلام می‌فرماید: ﴿و السلام علی یوم ولدت و یوم أموت و یوم أبعث حیاً﴾^(۳) و گاه بدون قید دنیا و برزخ و قیامت آمده است، مانند سلام بر ابراهیم و موسی و هارون؛ ﴿سلام علی ابراهیم﴾^(۴) ﴿سلام علی موسی و هرون﴾^(۵) و گاهی با تصریح به گسترش و همگانی بودن، همراه است. مانند: ﴿سلام علی نوح فی العالمین﴾^(۶) و این درودها بر اثر کارهای نیک است؛ ﴿إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾^(۷)

نکته‌ی شایان ذکر این که تنها انبیا از جزای خاص برخوردار نیستند، بلکه هر کس راه عبودیت را پیمود و احسان کرد، از جزاهای الهی مانند هبه‌ی رحمت خاص، شرح صدر، هدایت تکوینی و الهام‌های غیبی برخوردار است. زیرا وعده‌ی الهی است که هر کس محسن باشد، خداوند چنین جزایی به او خواهد داد. چنان که استدلال قرآن این است که چون موسی و هارون از بندگان مؤمن مابودند، آن‌ها را از درود خود بهره‌مند کرده،

۱- المیزان / ج ۲۰ / ص ۴۵۵
 ۲- مریم / ۱۵
 ۳- مریم / ۳۳
 ۴- صافات / ۱۰۹
 ۵- صافات / ۱۲۰
 ۶- صافات / ۷۹
 ۷- صافات / ۸۰

به این پایگاه رساندیم؛ ﴿إِنَّهَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ﴾^(۱)

براین اساس، عبادت و ایمان؛ یعنی پذیرش قلبی و خضوع عملی است که انسان را به پایگاه‌های رفیع می‌رساند.^(۲)

۵۵۳- ایمان و عمل صالح دو امر جدایی ناپذیر

در بسیاری از آیات قرآن، ایمان و عمل صالح در کنار هم واقع شده‌اند. به گونه‌ای که نشان می‌دهد این دو، جدایی ناپذیرند و راستی هم چنین است. زیرا ایمان و عمل صالح مکمل یکدیگرند. ایمان اگر در اعماق جان نفوذ کند، حتماً شعاع آن در اعمال انسان خواهد تابید و عمل او را عمل صالح می‌کند، چون چراغ پرنوری که در درون اتاقی برافروزد، اشعه‌ی آن از تمام پنجره‌ها و دریچه‌ها به بیرون می‌تابد و چنین است چراغ پر فروغ ایمان که در قلب انسان روشن می‌شود و شعاعش از چشم و گوش و زبان و دست و پای او آشکار می‌گردد.

اصولاً ایمان چون ریشه است و عمل صالح میوه‌ی آن، وجود میوه‌ی شیرین دلیل بر سلامت ریشه است و وجود ریشه‌ی سالم سبب پرورش میوه‌های مفید است.^(۳) از این رو در حدیث می‌خوانیم: «و بالایمان یستدل علی الصالحات و بالصالحات یستدل علی الایمان».^(۴)

۱ - صافات / ۱۲۲. ۲ - تفسیر موضوعی / ج ۷ / ص ۱۷۲.

۳ - نمونه / ج ۱ / ص ۱۴۱. ۴ - نهج البلاغه / خطبه‌ی ۱۵۴.

۵۵۴- عمل صالح برنامه‌ی مستمر مؤمنان

﴿و من يعمل من الصّالحات من ذكر أو أنثى و هو مؤمن فأولئك

يدخلون الجنّة﴾^(۱)

خداوند در آیه‌ی فوق هنگامی که سخن از مؤمنان می‌گوید، عمل صالح را برنامه‌ی مستمر آن‌ها بیان می‌کند. زیرا جمله‌ی ﴿يعملون الصّالحات﴾ فعل مضارع است و نشانه‌ی استمرار است.

در حقیقت چنین باید باشد. زیرا انجام یک یا چند عمل خیر، ممکن است تصادفاً یا به علل خاصی از هر کسی صورت بگیرد و هرگز دلیل بر ایمان راستین نخواهد بود.^(۲)

۵۵۵- استمرار در طریق ایمان و عمل

خداوند در آغاز سوره‌ی بقره پنج وصف را برای متقین بیان می‌کند. ایمان به غیب، برپاداشتن نماز، انفاق، ایمان به کتب آسمانی، یقین به آخرت. قابل توجه این که در همه جا فعل مضارع به کار رفته که مفید استمرار است؛ ﴿يؤمنون بالغيب، يقيمون الصلوة، ينفقون، يؤمنون بما أنزل إليك، يوقنون﴾. پس، پرهیزکاران راستین کسانی هستند که در برنامه‌های خود ثبات و استمرار دارند. فراز و نشیب زندگی در روح و فکر آن‌ها اثر نمی‌گذارد.^(۳)

۵۵۶- تأثیر قرآن و جهاد در افزایش ایمان

از نظر قرآن کریم مؤمنان واقعی کسانی هستند که به هنگام تلاوت قرآن کریم و حضور در

۲- نمونه / ج ۱۲ / ص ۳۴۵.

۱- نساء / ۱۲۴.

۳- نمونه / ج ۱ / ص ۷۸.

جبهه‌ی جنگ، ایمان آن‌ها افزوده می‌شود و به خدا توکل می‌کنند؛ ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ
و إِذَا تَلَيْتَ عَلَيْهِمْ ءَايَاتِهِ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾^(۱) در جای دیگری می‌فرماید: وقتی گروهی
از عوامل تبلیغاتی دشمن به مسلمانان گفتند که دشمن قوی است، باید از آن‌ها بترسید،
مسلمانان نترسیدند، بلکه بر ایمان آن‌ها افزوده شد و گفتند: خداوند ما را کفایت می‌کند؛
﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا
حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾^(۲)

۵۵۷- نقش سخن راست در اصلاح اعمال

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا * يَصْلَحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ

و يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ﴾^(۳)

قول سدید سخنی است که مطابق با واقع باشد. و لغو و بیهوده نباشد. قرآن کریم در این
آیه می‌فرماید: نقش چنین سخنی آن است که اعمال انسان اصلاح می‌گردد و گناهانش
نیز آمرزیده می‌شود. زیرا وقتی نفس انسان به راستگویی و قول سدید عادت کرد و به هیچ
وجه آن را ترک نکرد، دروغ نمی‌گوید و سخن لغو یا سخن فسادانگیز از او شنیده نمی‌شود،
هنگامی که این صفت در جان انسان رسوخ پیدا کرد، طبعاً از فحشا و منکر و سخن لغو
دور گشته، و در چنین زمانی انسان، به اعمال صالح روی می‌آورد و از عمری که در گناهان
صرف کرده، حسرت می‌خورد و از اعمال خود پشیمان می‌شود و همین ندامت و پشیمانی،
توبه است.

۲- آل عمران / ۱۷۳.

۱- انفال / ۲.

۳- احزاب / ۷۰ - ۷۱.

آنگاه که توبه کرد، خدا هم او را در بقیه‌ی عمرش از ارتکاب گناهان مهلک نگه می‌دارد، دیگر گناهان کوچک خیلی خطری نیست. چون خداوند وعده داده است که اگر از گناهان کبیره دوری کنید، گناهان کوچک شما را می‌آمرزیم؛ ﴿إِنْ تَجْتَنِبُوا كِبَائِرَ مَا تَنْهَوْنَ عَنْهُ نَكْفُرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ﴾^(۱) و در نتیجه ملازمت قول سدیده، انسان را به سوی صلاح اعمال کشانیده و به اذن خدا به آمرزش گناهان منتهی می‌شود.^(۲)

۵۵۸- باطل نکردن اعمال

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ و أَطِيعُوا الرَّسُولَ و لَا تَبْطُلُوا أَعْمَالَكُمْ﴾^(۳)
پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: هر کس «سبحان الله» بگوید، خداوند درختی را در بهشت برای او غرس می‌کند و همچنین هر آن که «الحمد لله» یا «لا اله الا الله» یا «الله اكبر» بگوید، چنین اثری دارد. شخصی از قریش گفت: یا رسول الله! بنا بر این ما در بهشت درختان بسیاری داریم! حضرت فرمودند: آری در صورتی که آتشی نفرستید تا درختان را نابود کند، آنگاه آیه‌ی فوق را تلاوت کرد.

۵۵۹- رستگاری مؤمنان

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ * و الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ * و الَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ * و الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ * و الَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ * و الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ﴾^(۴)

انتخاب فعل ماضی «أفلح» در مورد رستگاری مؤمنان برای تأکید بیشتر است؛ یعنی

۲- المیزان / ج ۱۶ / ص ۳۴۷.

۱- نساء / ۳۱.

۴- مؤمنون / ۱- ۹.

۳- محمد / ۳۳.

رستگاری آن‌ها به گونه‌ای قطعی است که گویا قبلاً تحقق یافته است و ذکر کلمه‌ی «قد» قبل از آن نیز، تأکید دیگری برای موضوع است.

تعبیراتی همچون «خاشعون - معرضون - راعون - حافظون - يحافظون»، به صورت اسم فاعل یا فعل مضارع، نشانه‌ی آن است که برنامه‌های مؤمنان راستین در اتصاف به این اوصاف برجسته، موقتی و محدود نیست، بلکه مستمر و همیشگی است. (۱)

۵۶۰- اوصاف مؤمنان حقیقی

تعبیر ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا﴾^(۲) که حکایت از ایمان حقیقی افرادی می‌کند، در دو مورد از قرآن کریم ذکر شده و تحقق ایمان حقیقی در صورتی است که انسان دارای اوصاف زیر باشد:

۱ - تکان خوردن دل به هنگام یاد الهی.

۲ - افزوده شدن ایمان به هنگام تلاوت آیات قرآن کریم.

۳ - توکل بر خداوند.

۴ - برپا داشتن نماز.

۵ - انفاق در راه خدا.

قابل توجه این که اوصاف سه‌گانه‌ی اول، حالات قلبی و مترتب بر یکدیگر است و دو وصف اخیر مربوط به اعمال ظاهری است؛ ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذَكَرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تَلَيَّتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * الَّذِينَ

يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا ﴿١﴾

۶ - ایمان به خداوند.

۷ - هجرت در راه خدا.

۸ - جهاد در راه خداوند.

۹ - پناه دادن و یاری کردن مسلمانان؛ ﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ

الَّذِينَ ءَاوَا وَ نَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا ﴿٢﴾

۵۶۱ - حفظ آبرو

خداوند متعال در قرآن کریم برای حفظ آبرو و حیثیت مؤمنان اهمیت ویژه‌ای قائل شده است. از این رو، تحریم پاره‌ای از گناهان مانند غیبت، تجسس بیجا، تهمت، سوء ظن، بازگویی عیب دیگران، مسخره کردن، بدزبانی و ... به دلیل حفظ آبروی مؤمنان است. اموری که در ذیل یاد می‌شود، عوامل و زمینه‌هایی برای از میان بردن آبرو است که در قرآن کریم حرام شمرده شده است:

الف - حرمت سوء ظن، تجسس، غیبت؛ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ

إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لَا تَجَسَّسُوا وَ لَا يَغْتَابَ بَعْضُكُم بَعْضًا ﴿٣﴾

ب - حرمت تهمت؛ ﴿وَ مَن يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا

وَ إِثْمًا مَّيِّنًا ﴿٤﴾

۲ - انفال / ۷۴.

۱ - انفال / ۲ - ۴.

۴ - نساء / ۱۱۲.

۳ - حجرات / ۱۲.

- ج - تمسخر؛ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ﴾^(۱)
- د - بدزبانی؛ ﴿وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الِإِيمَانِ﴾^(۲)
- هـ - اشاعه‌ی فحشا؛ ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَحِبُّونَ أَن تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾^(۳)
- و - فاش کردن عیوب مؤمنان؛ ﴿لَا يَحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَن ظَلَمَ﴾^(۴)

۵۶۲- لزوم وفای به عهد

﴿أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾^(۵)

این آیه‌ی شریفه‌ی دلالت بر لزوم پای بندی به عقود می‌کند و ظاهر این امر عام است و شامل همه‌ی چیزهایی می‌شود که عرفاً «عقد» بر آن صادق و با «وفا» سازگار است. آیات کریمه‌ی قرآن در موضوع وفای به عهد به طور مطلق سخن گفته است. زیرا مردم با عقل‌های فطری خود به این مطلب می‌رسند و راستی همین طور است و این نیست جز از آن رو که عهد و وفای به عهد از چیزهایی است که انسان در زندگانی از آن بی‌نیاز نخواهد شد و در این خصوص، فرد و جامعه مساویند و اگر در حیات اجتماعی انسان تأمل کنیم، می‌فهمیم همه‌ی مزایایی که از آن بهره‌مند می‌شویم و همه‌ی حقوق مربوط به زندگی اجتماعی که بدان اطمینان داریم، بر اساس یک عقد و قرارداد اجتماعی عمومی و عقد و عهدهای فرعی که بر آن مترتب است، مبتنی و استوار است. از این رو، خداوند در حفظ عهد و وفای به آن تأکید کرده و می‌فرماید: ﴿أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ

۲ - حجرات / ۱۱.

۱ - حجرات / ۱۹.

۴ - نساء / ۱۴۸.

۳ - نور / ۱۹.

۵ - انعام / ۱.

مسئولاً^(۱). این آیه همان طوری که شامل عهدهای فردی می‌شود که فرد تعهد می‌بندد، عهود اجتماعی میان یک قوم و یک قوم دیگر و یک ملت با ملت دیگر را نیز شامل می‌شود، بلکه وفای به عهد اجتماعی در نظر دین مهم‌تر از وفای به عهد فردی است. زیرا عدالت اجتماعی با عهد اجتماعی تمام‌تر و بلیه‌ای که از نقض عهد اجتماعی پدید می‌آید، عمومی‌تر است.^(۲)

۵۶۳- هوشیاری مؤمن

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ﴾^(۳)

«متوسّم» از ماده‌ی «وسم» به معنای اثر گذاردن است و متوسّم به کسی می‌گویند که از کمترین اثر، پی به واقعیت‌هایی می‌برد و معادل آن در فارسی هوشیار، با فراست و با ذکاوت است. امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه‌ی فوق فرمودند: مراد از متوسمان، امت اسلام است. سپس از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل فرمود: از فراست مؤمن بپرهیزید، زیرا به نور الهی می‌نگرد؛ «اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله عزوجل».^(۴)

در روایت دیگری علی علیه السلام می‌فرماید: متوسّم پیامبر بود و بعد از او، من و پس از من، امامانی از فرزندان من؛ «كان رسول الله صلی الله علیه و آله المتوسّم و أنا من بعده و الأئمة من ذریتي المتوسّمون».^(۵)

۱- اسراء / ۳۴.

۲- المیزان / ج ۵ / ص ۱۵۸.

۳- حجر / ۷۵.

۴- نور الثقلین / ج ۳ / ص ۲۳.

۵- نور الثقلین / ج ۳ / ص ۲۳.

۵۶۴- تفاوت تفکر مؤمنان با مشرکان

﴿إِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أُنزِلَ رَبِّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾^(۱)

﴿... وَ قِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أُنزِلَ رَبِّكُمْ قَالُوا خَيْرًا﴾^(۲)

سؤال: چرا در آیه‌ی اول ﴿أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾ به صورت مرفوع و در آیه‌ی دوم «خیراً» به صورت منصوب ذکر شده است؟

پاسخ: در آیه‌ی اول ﴿أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾ خبر مبتدای محذوف است و در تقدیر، ﴿هذه أساطير الأولين﴾ است. در آیه‌ی دوم «خیراً» در حقیقت مفعول فعل محذوف است و در تقدیر ﴿أُنزِلَ خَيْرًا﴾ است. این تفاوت در تعبیر حکایت از دو طرز تفکر مؤمنان و مشرکان می‌کند؛ یعنی وقتی از مؤمنان سؤال می‌شد: خداوند بر شما چه نازل کرده است؟ می‌گفتند: ﴿خَيْرًا﴾؛ یعنی «آنزل خیراً»؛ خداوند خیر و نیکی نازل کرده است و به این وسیله ایمان خود را به وحی بودن قرآن آشکار می‌کردند، اما هنگامی که از مشرکان سؤال می‌کردند: پروردگارتان چه چیز نازل کرده است؟ آن‌ها می‌گفتند: این‌ها «أساطیر الاولین» است و به این ترتیب وحی بودن قرآن را به کلی انکار می‌کردند.

کلمه‌ی «خیر» تعبیر بسیار زیبا و جامعی است. مفهومش خیر مطلق و شامل همه‌ی انواع خیر در دنیا و آخرت است، خیر برای فرد و خیر برای جامعه. زیرا هنگامی که متعلق کلمه‌ای حذف شود، دلالت بر عمومیت می‌کند.^(۳)

۱ - نحل / ۲۴.

۲ - نحل / ۳۰.

۳ - تفسیر کبیر / ج ۲۰ / ص ۲۳؛ نمونه / ج ۱۱ / ص ۲۱۱.

۵۶۵- درجات صالحان

از نظر قرآن کریم حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام جزو صالحان است. زیرا قرآن کریم در باره‌ی او و فرزندش می‌گوید: ﴿وَكَلَّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ﴾^(۱) در عین حال از خداوند تقاضای ملحق شدن به صالحان را می‌کند؛ ﴿وَأَلْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ﴾^(۲) و خداوند این دعا را به اجابت رسانید؛ ﴿وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ﴾^(۳)

دقت و بررسی در این آیات با در نظر گرفتن مقامات ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام به ما می‌فهماند که صالح بودن مراتبی دارد که حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام واجد برخی از آن بوده و تقاضای بعضی دیگر را کرده است. بنا بر این جای تعجب نیست که بگوییم ابراهیم از خداوند تقاضا کرده او را به مقام محمد و آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَام ملحق سازد. خداوند دعای او را به اجابت رسانید و به او وعده داد که او را در آخرت به آنان ملحق سازد. چیزی که می‌تواند از این موضوع بیشتر پرده بردارد، سخن پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که خود را واجد این مقام معرفی می‌کند؛ ﴿إِنَّ وَلِيِّ اللَّهِ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ﴾^(۴)

۵۶۶- نتیجه‌ی ولایت خدا بر مؤمن و ولایت شیطان بر کافر

انسان مؤمن در پوشش ولایت خداوند و کافر تحت ولایت شیطان است؛ ﴿لَنَحْنُ أَوْلِيَاءُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ﴾^(۵) و ﴿إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^(۶)

۱- انبیاء / ۷۲. ۲- شعراء / ۸۳.

۳- بقره / ۱۳۰؛ عنکبوت / ۲۷؛ نحل / ۱۲۲. ۴- اعراف / ۱۹۶؛ المیزان / ج ۱ / ص ۳۰۹.

۵- فصلت / ۳۱. ۶- اعراف / ۲۷.

هر یک از این دو ولایت دارای اثر و نتیجه‌ای است؛ انسان مؤمن چشم و گوش و زبانش مظهر چشم و گوش و زبان حق می‌گردد و انسان کافر در این جهت مظهر شیطان می‌شود. در حدیث قدسی می‌خوانیم: «ما تقرب الی عبد بالنافلة الا کنت سمعه الّذی یسمع به و لسانه الّذی ینطق به و عینه الّذی یبصر به» و نیز علی علیه السلام در باره‌ی پیروان شیطان می‌فرماید: «فنظر بأعینهم و نطق بألسنتهم».^(۱)

۵۶۷- فرشتگان همراه مؤمنان

از نظر قرآن کریم فرشتگان در دنیا و آخرت همراه مؤمنان هستند:

الف - در دنیا؛ ﴿لَهُ مَعْقَبَاتٍ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ﴾.^(۲)

ب - در آخرت؛ ﴿و الْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ﴾.^(۳)

چه این که شیاطین در دنیا و آخرت همراه کافران هستند:

الف - در دنیا؛ ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤْزَمُهُمْ أَزْأً﴾.^(۴)

ب - در آخرت؛ ﴿لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبِعَكَ﴾.^(۵)

۵۶۸- مصونیت مؤمنان از عذاب الهی

عذاب بر دو قسم است:

۱ - عذاب جسم، مانند: ﴿كَلِمًا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بِدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا﴾.^(۶)

۱ - محاضرات. ۲ - رعد / ۱۱.

۳ - رعد / ۲۳. ۴ - مریم / ۸۳.

۵ - ص / ۸۵؛ کشف الاسرار / ج ۶ / ص ۸۸. ۶ - نساء / ۵۶.

۲ - عذاب روح که از آن به خزی و رسوایی یاد می‌شود: ﴿رَبَّنَا إِنَّكَ مِنْ تَدْخُلِ النَّارِ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ﴾^(۱) خدایا! تو هر کس را وارد آتش کنی، وی را خوار می‌سازی.
از نظر قرآن کریم، پیامبر اکرم ﷺ و پیروان او از این عذاب روحی، رسوایی در آخرت، مصون هستند؛ ﴿يَوْمَ لَا يَخْزَى اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ﴾^(۲)

تفاوت اهل ایمان با اهل نفاق

۵۶۹ - اهل ایمان امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند؛ ﴿يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾^(۳) اهل نفاق امر به منکر و نهی از معروف می‌کنند؛ ﴿يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ﴾^(۴)
۵۷۰ - اهل ایمان به یاد خدا هستند و نماز را بر پا می‌کنند؛ ﴿يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ﴾^(۵) و ﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَ قَعُودًا وَ عَلَىٰ جُنُوبِهِمْ﴾^(۶) اهل نفاق خدا را فراموش می‌کنند؛ ﴿نَسُوا اللَّهَ﴾^(۷) و نماز را با کسالت انجام می‌دهند؛ ﴿وَ لَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَ هُمْ كَسَالِي﴾^(۸)
۵۷۱ - مؤمنان زکات را پرداخت می‌کنند؛ ﴿يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ﴾^(۹) منافقان امساک و بخل می‌ورزند؛ ﴿يَقْبِضُونَ أَيْدِيهِمْ﴾^(۱۰)

۱ - آل عمران / ۱۹۲.

۲ - تحریم / ۸؛ تفسیر موضوعی / ج ۶ / ص ۳۳۰.

۳ - آل عمران / ۱۰۴.

۴ - توبه / ۶۷.

۵ - بقره / ۳.

۶ - آل عمران / ۱۹۱.

۷ - توبه / ۶۷.

۸ - توبه / ۵۴.

۹ - بقره / ۳.

۱۰ - توبه / ۶۷.

۵۷۲- حق گویان به جنگ و جهاد می‌روند و از پیامبر مرخصی طلب نمی‌کنند؛ ﴿لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ﴾^(۱) فرصت طلبان، خواهان مرخصی هستند و به جبهه نمی‌روند؛ ﴿إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾^(۲)

۵۷۳- اهل ایمان فرمانبردارند؛ ﴿يَطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾، مسلمان نمایان اهل فسق و گناه هستند؛ ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾.

۵۷۴- خداوند به اهل ایمان وعده‌ی بهشت داده است؛ ﴿وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾^(۳)، ولی به نفاق پیشگان وعده‌ی آتش داده است؛ ﴿وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارِ نَارَ جَهَنَّمَ﴾^(۴)

۵۷۵- مؤمنان از این که به دلیل نبود امکانات توفیق رفتن به جبهه را پیدا نکردند، ناراحت و گریان هستند؛ ﴿تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يَنْفِقُونَ﴾^(۵) بیماردلان از این که به جبهه نمی‌روند، خوشحال هستند؛ ﴿فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ﴾^(۶)



۱ - توبه / ۴۴. ۲ - توبه / ۴۵.
۳ - توبه / ۷۲. ۴ - توبه / ۶۸.
۵ - توبه / ۹۲. ۶ - توبه / ۸۱؛ تفسیر کبیر / ج ۱۶ / ص ۱۳۱.

حقیقت تقوا و ارزش آن

- ✓ ارزش تقوا
- ✓ حقّ تقوا
- ✓ کرامت در پرتو تقوا
- ✓ تقوا وسیله‌ی اعتصام به خداوند
- ✓ جوانمردی در پرتو ایمان و تقوا
- ✓ تقوا، اساس نجات از گرفتاری‌ها
- ✓ تقوای قلبی
- ✓ تقوا بهترین لباس
- ✓ تقوا، بهترین زاد و توشه‌ی قیامت

اهامف متقیان

- ✓ درجات تقوا
- ✓ اوج تقوا و پارسایی
- ✓ راحتی در سه نشئه برای متّقیین
- ✓ ناراحتی در سه نشئه برای غیر متّقی
- ✓ پاداش بزرگ برای رزمندگان با تقوا

حقیقت تقوا و ارزش آن

۵۷۶- ارزش تقوا

﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقِيكُمْ﴾^(۱)

شخصی به حضرت رضا علیه السلام عرض کرد: کسی از نظر خانوادگی با شرافت تر از شما وجود ندارد. حضرت فرمودند: شرافت پدران من به دلیل تقوا و فرمانبرداری از خداست. شخص دیگری به حضرت عرض کرد: به خدا سوگند، شما بهترین افراد هستید. حضرت فرمودند: چنین سوگند مخور. زیرا بهتر از من کسانی هستند که اهل تقوایند؛ قسم به خداوند این آیه ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقِيكُمْ﴾ هنوز نسخ نشده است.

قال الرجل للرضا علیه السلام: «و الله ما على وجه الأرض أشرف منك أباً. فقال: التقوى شرفهم و طاعة الله أحفضهم» فقال له آخر: «أنت و الله خير الناس. فقال له: لا تحلف، يا هذا خير مني من كان اتقى الله و أطاع الله و الله ما نسخت هذه الاية: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقِيكُمْ﴾»^(۲)

۵۷۷- حقّ تقوا

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَ لَا تَموتنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾^(۱)

قرآن کریم در آیه‌ی فوق، خطاب به افراد باایمان می‌کند و از آن‌ها می‌خواهد که حق تقوا را پیشه‌ی خود سازند. حقّ تقوا؛ یعنی رعایت آخرین درجه‌ی تقوا در تمام ابعادش. از تقوای فرهنگی و اخلاقی و سیاسی گرفته تا نظامی و اقتصادی و ...

ابو بصیر از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: حقّ تقوا چیست؟ امام فرمود: حق تقوا ایمان است که همواره اطاعت خدا کنی و هیچ‌گاه گناه او نکنی و همواره به یاد او باشی و هیچ‌گاه او را فراموش نکنی و پیوسته شکر او را به جای آوری و هیچ‌گاه ناسپاسی نکنی.^(۲)

۵۷۸- کرامت در پرتو تقوا

﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقِيكُمْ﴾^(۳)

از نظر فطری هر انسانی به دنبال کمالی می‌گردد که با داشتن آن از دیگران امتیاز پیدا کند و در میان افراد جامعه دارای شرافت و کرامتی مخصوص گردد و از آنجا که دلبستگی عموم مردم به زندگی مادی و دنیوی است، قهراً این امتیاز و کرامت را در همان مزایای زندگی دنیا؛ یعنی در مال و جمال و اولاد جستجو می‌کنند، و همه‌ی تلاش و توان خود را در به دست آوردن آن به کار می‌گیرند، تا با آن به دیگران فخر بفرشند، در حالی که این گونه مزایا، مزیت‌های موهوم و خالی از حقیقت است.

از نظر قرآن کریم مزیت حقیقی که مایه‌ی کرامت بشر می‌گردد، تقوا و پرهیزکاری

۲- المیزان / ج ۳ / ص ۴۱۶.

۱- آل عمران / ۱۰۲.

۳- حجرات / ۱۳.

است. تنها وسیله‌ی سعادت در آخرت، همان تقواست که قرآن کریم می‌فرماید: ﴿تَزُودُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾^(۱)

۵۷۹- تقوا وسیله‌ی اعتصام به خداوند

﴿وَمَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هَدَىٰ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ ... * وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا﴾^(۲)

سرّ ترتیب این آیات سه‌گانه آن است که اگر انسان قصد اعتصام به «الله» را دارد، راه آن جز تقوا نیست و حقیقت تقوا تحصیل طاعات است و آن نیز جز با رویکرد به کتاب و سنت نیست که همان «حبل الله» است. بنا بر این، معنای این سه‌آیه چنین است: به «حبل الله» اعتصام جویید؛ یعنی به کتاب و سنت تمسک کنید تا به تقوا برسید و از تقوا به اعتصام الهی نایل شوید.^(۳)

گفتنی است که در این سه‌آیه اول رابطه با خداوند، سپس رابطه‌ی انسان با خودش و در آیه‌ی سوم رابطه‌ی انسان با جامعه را بیان می‌کند.

۵۸۰- جوانمردی در پرتو ایمان و تقوا

﴿إِنَّهُمْ فَتِيَةٌ ءَامَنُوا بِرَبِّهِمْ﴾^(۴)

امام صادق علیه السلام از یکی از یاران خود پرسید: «فتی» به چه کسی می‌گویند؟ او عرض کرد: فتی به جوان گوئیم. امام فرمود: «أما علمت أنّ أصحاب الكهف كانوا كلهم كهولاً»

۱- بقره / ۱۹۷. ۲- آل عمران / ۱۰۱- ۱۰۳.

۳- کشف الاسرار / ج ۲ / ص ۲۳۸. ۴- کهف / ۱۳.

فسمّاهم الله فتية بايمانهم؟»؛ آیا نمی‌دانی که اصحاب کهف کامل مرد بودند، اما خدا از آن‌ها به «فتية» نام برده، چون ایمان به پروردگار داشتند. سپس اضافه فرمود: «من ءامن بالله و اتقى فهو الفتى»؛ هر آن که به خدا ایمان داشته باشد و تقوا پیشه کند، جوانمرد است.^(۱)

همچنین پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «أنا الفتى ابن الفتى، أخو الفتى». آنگاه از حضرت پرسیدند: این که خودتان جوانمرد هستید، روشن است؛ اما دو قست دیگر را توضیح دهید. حضرت فرمود: این که فرزند جوانمرد هستم، چون من فرزند ابراهیم عليه السلام هستم و قرآن در باره‌ی حضرت ابراهیم عليه السلام می‌فرماید: ﴿فتى يذكرهم يقال له ابراهيم﴾^(۲) و اما این که برادر جوانمرد هستم، چون برادر علی عليه السلام هستم و در باره‌ی حضرت علی عليه السلام جبرئیل ندا داد: «لا فتى الا على لا سيف الا ذوالفقار».^(۳)

۵۸۱- تقوا، اساس نجات از گرفتاری‌ها

علی عليه السلام بعد از تلاوت آیه‌ی شریفه‌ی ﴿من يتق الله يجعل له مخرجاً﴾^(۴) قسمتی از آثار تقوا را چنین بیان می‌کند: هرگاه کسی تقوا پیشه کند، خداوند راه خلاصی از فتنه‌ها را به رویش می‌گشاید و نوری در دلش می‌درخساند تا در تاریکی‌ها در پرتو آن نور، همه‌ی حقایق را ببیند و او را به آنچه علاقه‌مند است؛ یعنی بهشت، مخلد می‌گرداند و در منزل کریم و بزرگ از او پذیرایی می‌کند... در حالی که زائرانش فرشتگان و همنشینانش پیامبران هستند.^(۵)

۱ - نور الثقلین / ج ۳ / ص ۲۴۴.

۲ - انبیاء / ۶۰.

۳ - منهج الصادقین / ج ۱ / ص .

۴ - طلاق / ۲.

۵ - نهج البلاغه / خطبه‌ی ۱۸۳.

۵۸۲- تقوای قلبی

﴿وَمَنْ يَعِظْ شُعَائِرَ اللَّهِ فَاِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾^(۱)

از نظر قرآن کریم منشأ تعظیم شعایر الهی تقوای قلب انسان است و اضافه‌ی تقوا به قلب، اشاره به این است که حقیقت تقوا و اجتناب از گناهان امری است معنوی که وابسته به قلب است، و منظور از قلب، دل و نفس انسانی است. بنا بر این، تقوا فقط در گرو ظاهر اعمالی که جز حرکات و سکناات بدنی نیست، نخواهد بود. چون حرکات و سکناات در اطاعت و معصیت مشترک است. مثلاً دست زدن و لمس کردن بدن جنس مخالف در نکاح و زنا و همچنین بی‌جان کردن در قصاص و جنایت، و نیز نماز برای خدا و برای ریا و مانند این‌ها از نظر ظاهری یکی است. پس، اگر یکی حلال و دیگری حرام، و یکی زشت و دیگری معروف است، به دلیل همان امر معنوی درونی و تقوای قلبی است، نه خود عمل.^(۲)

۵۸۳- تقوای تن و تقوای دل

پرهیزکاران از نظر تعظیم شعایر سه گروهند:

الف - کسانی که در مقام عمل هستند؛ اینان از جهنم نجات پیدا کرده، به بهشت می‌رسند؛ ﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾^(۳)، اما تقوای دل چیز دیگری است. گاهی انسان خود را بزرگ دانسته و محبوب می‌دارد و برای نجات جان خود از عذاب، دست به آلودگی نمی‌زند. چنین شخصی گرچه اوامر الهی را انجام داده و از نواهی پرهیز کرده، اما در حقیقت خودش را بزرگ می‌دارد، نه دستوره‌های الهی را، او متقی است و تقوای بدنی

۲- میزان / ج ۱۴ / ص ۴۱۰.

۱- حج / ۳۲.

۳- مائده / ۲۷.

دارد، نه تقوای دل.

ب - گروه دوم از گروه اول بالاتر و کسانی هستند که شعایر الهی را بزرگ می‌شمارند؛ یعنی آنچه را که خدا به آن امر کرده، چون فرمان الهی است، گرامی می‌دارند و عمل می‌کنند. این گروه دارای تقوای قلب هستند؛ ﴿وَمَنْ يَعِظْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَاِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾^(۱)

ج - گروه سوم از گروه اول و دوم بالاتر و کسانی هستند که اوامر و نواهی الهی را که تکریم می‌کنند، نه برای رهایی از جهنم و رسیدن به بهشت است، بلکه به دلیل آن که خدا محبوب بالاصاله و عظیم و اعلائی بالذات است؛ یعنی آنچه از ناحیه‌ی او و به او منسوب است، نیز از عظمت برخوردار است.

علی علیه السلام در اوصاف چنین انسان‌های وارسته‌ای می‌گوید: «عظم الخالق فی أنفسهم فصغر ما دونه فی أعینهم»^(۲).

۵۸۴ - تقوا بهترین لباس

تشبیه تقوا و پرهیزکاری به لباس تشبیه بسیار زیبایی است؛ ﴿وَلِبَاسِ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ﴾. زیرا همان‌گونه که لباس ظاهری عیوب انسان را می‌پوشاند، لباس باطنی تقوا نیز زشتی‌های انسان را می‌پوشاند. آری! انفعالی که از کشف عیوب ظاهری به انسان دست می‌دهد، در عیوب باطنی نیز آن تأثیر پدید می‌آید، با این تفاوت که تأثر از ناحیه‌ی بروز معایب باطنی ناگوارتر و دوامش زیادتر است. زیرا حسابگر آن مردم نیستند، بلکه خداوند

۱ - حج / ۳۲.

۲ - نهج البلاغه / خطبه ۱۹۳؛ تفسیر توضوعی / ج ۱۱ / ص ۲۱۱.

است و نتیجه‌اش هم اعراض مردم نیست، بلکه شقاوت و عذاب ابدی است. بدین سبب لباس باطنی تقوا از لباس ظاهری بهتر است.^(۱)

۵۸۵- تقوا، بهترین زاد و توشه‌ی قیامت

از نظر قرآن کریم هر انسانی مسافر است و باید برای این سفر، زاد و توشه تهیه کند. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمَلَاqِيهٖ﴾^(۲) امام مجتبیٰ علیه السلام به جناده می‌فرماید: «استعدّ لسفرک و حصّل زادک قبل حلول أجلك». بهترین زاد و توشه‌ی این سفر تقواست؛ ﴿و تزوّدوا فان خیر الزاد التّقوی﴾^(۳) و بدترین زاد و توشه ظلم به بندگان خداست. علی علیه السلام می‌فرماید: «بئس الزاد إلى المعاد العدوان إلى العباد». قابل توجه این که علی علیه السلام نه تنها در تمام عمرش به بندگان خدا ظلم نکرد، حتی به مورچه‌ای نیز ظلم نکرد؛ اگر تمام هستی را به من بدهند، دانه‌ای را از دهان مورچه از روی ظلم نخواهم گرفت؛ «والله لو أعطیت الأقالیم السبعة بما تحت أفلاکها علی أن أعصی الله فی نملة أسلبها جلاباب شعيرة ما فعلته».

۵۸۶- تقوای همه جانبه

از نظر قرآن کریم موضوع رعایت تقوا از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. از این رو، در نوع مسایل زندگی به آن سفارش شده است. از جمله:

۱- تقوا در غذا خوردن؛ ﴿و کلوا ممّا رزقکم الله حلالاً طیباً و اتّقوا الله﴾^(۴)

۱- المیزان / ج ۸ / ص ۶۹.

۲- انشقاق / ۶.

۳- بقره / ۱۹۷.

۴- مائده / ۸۸.

- ۲ - تقوا در جهاد: ﴿ان تمسسکم حسنة تسؤهم و ان تصبکم سيئة يفرحوا بها و ان تصبروا و تتقوا لا يضرکم کيدهم شيئاً﴾^(۱)
- ۳ - تقوا در معامله: ﴿لا تأکلوا الرِّبا اضعافاً مضاعفة و اتقوا الله لعلکم تفلحون﴾^(۲)
- ۴ - تقوا در پیروی از پیامبر ﷺ: ﴿و ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا و اتقوا الله﴾^(۳)
- ۵ - تقوا در معاشرت با مردم: ﴿و لا یغتب بعضکم بعضاً اُحِبَّ اُحَدِّکُمْ اَنْ یَاکُل لَحْم اُخِیهِ مِیتاً فکرها تموه و اتقوا الله﴾^(۴)
- ۶ - تقوا در انفاق: ﴿فأما من أعطی و اتقى * و صدق بالحسنى * فسنبیئره لیسری﴾^(۵)
- ۷ - تقوا در برخورد با مشرکان: ﴿و لا یجرمکم شنان قوم الا تعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوى و اتقوا الله﴾^(۶)

۵۸۷- ترکیب صبر و تقوا

دو واژه‌ی صبر و تقوا کلاً در قرآن با یکدیگر ترکیب شده‌اند که در چهار مورد، با تقدم صبر بر تقوا در سوره‌ی آل عمران و یک بار در سوره‌ی یوسف عَلَيْهِ السَّلَام تقوا پیش از صبر آمده است. موارد مذکور در سوره‌ی آل عمران تماماً در ارتباط با اهل کتاب و مشرکین بیان شده و صبر و پایداری در برابر تهاجمات نظامی و فرهنگی و ایدای تبلیغاتی آنان را

۲ - آل عمران / ۱۳۰.

۱ - آل عمران / ۲۰.

۴ - حجرات / ۱۲.

۳ - حشر / ۷.

۶ - مائده / ۸.

۵ - لیل / ۵ - ۷.

آموزش می‌دهد و از آنجا که مقاومت و پایداری در برابر مکاید دشمنان، بیش از تقوا به صبر احتیاج دارد، واژه‌ی صبر مقدم آمده است، اما در سوره‌ی یوسف، به دلیل وسوسه و تحریک زنان درباری و استمرار نیرنگ‌های آنان، موضوع تقوا برای یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ مهم‌تر از صبر بوده و مقدم بر آن ذکر شده است.

آیات پیش گفته عبارت است از:

- * ﴿أَنَّهُ مَن يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾ (۱)
- * ﴿وَإِن تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضْرِبَنَّ كَيْدَهُمْ شَيْئًا﴾ (۲)
- * ﴿بَلَىٰ إِن تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّن فُورِهِمْ هَذَا﴾ (۳)
- * ﴿وَإِن تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِّنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ (۴)
- * ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ﴾ (۵)

۵۸۸- تقوا، زاد و توشه‌ی سفر قیامت

﴿وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ﴾ (۶)

برای انسان دو گونه سفر وجود دارد: در دنیا و از دنیا. برای سفر در دنیا نیاز به زاد و توشه‌ی مادی است، و سفر از دنیا نیز نیاز به زاد و توشه دارد که همان معرفت و محبت به خداوند متعال و اشتغال به طاعت و اجتناب از معصیت اوست. زاد و توشه‌ی مادی، انسان را از

۱- یوسف / ۱۲. ۲- آل عمران / ۱۲۰.

۳- آل عمران / ۱۲۵. ۴- آل عمران / ۱۸۶.

۵- آل عمران / ۲۰۰؛ متدولوژی تدبیر در قرآن / ص ۱۳۳.

۶- بقره / ۱۹۷.

عذاب و رنج موقت نجات می‌دهد، اما زاد و توشه‌ی معنوی انسان را از عذاب و رنج همیشگی می‌رهاند.^(۱)

۵۸۹ - عبدالله مبارک می‌گوید: سالی به حج خانه‌ی خدا می‌رفتم. در مسیر به کودکی برخوردیم که سن او هفت یا هشت سال بود و بدون هیچ زاد و راحله‌ای راه را طی می‌کرد. با خود گفتم: سبحان الله! کودکی به این خردسالی در این بیابان چه می‌کند؟ به او گفتم: ای صبی! از کجا می‌آیی؟ گفت: «من الله». گفتم: به کجا می‌روی؟ گفت: «إلی الله». گفتم: چه می‌جویی؟ گفت: «رضی الله». گفتم: زاد و توشه‌ات کجاست؟ گفت: «زادی تقوای و راحلتی رجلائی». بعد از آن دیگر کودک را ندیدم تا این که در میان رکن و مقام او را مشاهده کردم، دیدم ایستاده و مردم در اطراف او جمع شده و از مسایل حلال و حرام و احکام اسلام از او سؤال می‌کنند و او پاسخ می‌دهد. گفتم این کودک کیست؟ گفتند: زین العابدین علی ابن الحسین علیه السلام است.^(۲)

۵۹۰ - رستگاری مقصد عالی پرهیزکاران

از نظر قرآن کریم هدف آفرینش و نظام هستی بهره‌گیری انسان‌ها است: ﴿سَخَّرَ لَكُمْ ۖ﴾ و هدف انسان‌ها عبادت است: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ۖ﴾ و هدف عبادت تقواست: ﴿وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ۖ﴾ و هدف تقوا رستگاری است: ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ۖ﴾^(۳)

۱ - تفسیر کبیر / ج ۵ / ص ۱۶۸؛ روح البیان / ج ۱ / ص ۳۱۵.

۲ - تفسیر ابوالفتوح رازی / ج ۲ / ص ۱۲۲. ۳ - نور / ج ۱ / ص ۷۵.

اصاف متقیان

۵۹۱- درجات تقوا

- الف - پرهیز از شرک که تقوای عام نام دارد؛ ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ﴾^(۱)
- ب - اجتناب از معصیت که تقوای خاص است؛ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ﴾^(۲)
- ج - پرهیز از شبهه که تقوای خاص الخاص نامیده می‌شود؛ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ﴾^(۳)

۵۹۲- اوج تقوا و پارسایی

﴿اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ﴾^(۴)

حق تقوا برترین درجه‌ی بندگی است که به هیچ وجه غفلت در آن راه پیدا نکند و انسان، فرمانبردار محض و شکرگزار خالص خداوند باشد. این معنا غیر از آن است که از آیه‌ی ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ﴾^(۵) استفاده می‌شود. زیرا از سویی مراعات تقوا به اندازه‌ی

۱- حج / ۱. ۲- مائده / ۳۵.

۳- آل عمران / ۱۰۲؛ کشف الاسرار / ج ۲ / ص ۴۰۵.

۴- آل عمران / ۱۰۲. ۵- تغابن / ۱۶.

استطاعت، با توجه به اختلاف قوای فهم و همت ما متفاوت است. از سوی دیگر حق تقوا از وسع و قدرت بیشتر مردم خارج است. آری! در این مسیر باطنی، مواقف و خطرهایی است که جز دانیان به آن اطلاع ندارند و از دقایق و لطایفش جز مخلصین آگاه نیستند.

از آیهی ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ﴾ بر می آید که هر کس به مقدار استطاعت و قدرت شخصی خود معنایی می فهمد و به دنبال آن می رود. پس، با توجه به آن، از آیهی ﴿اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ﴾ درمی یابیم که باید در صراط حق تقوا، قدم نهاد و آن مقام شامخ و بلند را مقصد قرار داد. بنا بر این، آیهی ﴿اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ﴾^(۱) دعوت به مقصد می کند و آیهی دیگر چگونگی و کیفیت سلوک آن را بیان می فرماید.^(۲)

۵۹۳- راحتی در سه نشئه برای متقین

از نظر قرآن کریم، انسان متقی در سه نشئه، دنیا و برزخ و قیامت، در راحتی و آسایش روحی به سر می برد، و انسان غیر متقی در تنگنا و فشار روحی به سر خواهد برد. گشایش و راحتی در دنیا برای متقی؛ ﴿مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾^(۳)

گشایش و راحتی در برزخ برای متقی؛ ﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّيهِمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ﴾^(۴) و ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾^(۵)

۲- المیزان / ج ۳ / ص ۳۶۷.

۱- آل عمران / ۱۰۲.

۴- نحل / ۳۲.

۳- طلاق / ۲.

۵- یونس / ۶۴.

گشایش و راحتی در قیامت برای متقی؛ ﴿مَفْتَحَهُ لَهُمُ الْأَبْوَابُ﴾ (۱)

۵۹۴- ناراحتی در سه نشئه برای غیر متقی

فشار و ناراحتی در دنیا برای غیر متقی؛ ﴿مَنْ أَعْرَضَ عَنِ ذِكْرِي فإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً﴾ (۲)

فشار و ناراحتی در برزخ برای غیر متقی؛ ﴿وَلَوْ تَرَى إِذَا الظَّالِمُونَ فِي غَمْرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةَ بَاسْطُوا أَيْدِيَهُمْ أخرجوا أَنفُسَكُمْ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَ كُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ﴾ (۳) و ﴿وَلَوْ تَرَى أَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةَ يَضْرِبُونَ وَجوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ﴾ (۴)

فشار و ناراحتی در قیامت برای غیر متقی؛ ﴿وَ إِذَا أَلْقَا مِنْهَا مَكَانًا ضِيقًا مُقْرَنِينَ﴾ (۵)

۵۹۵- پاداش بزرگ برای رزمندگان با تقوا

﴿لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَ اتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾ (۶)

در این آیه‌ی شریفه به بعضی از کسانی که استجابات خدا و رسول کرده‌اند؛ «منهم»، نه به همه‌ی آنان وعده‌ی اجر عظیم داده شده. زیرا استجابات یک عمل ظاهری است که

۱ - ص / ۵۰
۲ - طه / ۱۲۴
۳ - انعام / ۹۳
۴ - انفال / ۵۰
۵ - فرقان / ۱۳؛ محاضرات.
۶ - آل عمران / ۱۷۲

۴۶۴ هزار و یک نکته

همیشه ملازم نیست با تقوا و احسانی که مستلزم پاداش عظیم است. بنا بر این، کسانی که دعوت خدا و پیامبر را در جنگ پذیرفتند و مجروح شدند، دو قسم بودند: گروهی دارای عقیده و ایمان کامل بودند و پاداش عظیم به این‌ها وعده داده شد، و گروهی از آن‌ها دارای این اخلاص نبوده و طبعاً چنین پاداش عظیمی برای آن‌ها نخواهد بود و به تعبیر دیگر رزمندگان با تقوا هستند، از اجر عظیم برخوردار خواهند بود.^(۱)



محبت الهی

- ✓ اهمیت محبت خداوند به انسان
- ✓ محبت به خداوند، توفیق الهی
- ✓ عدم خوف اولیای الهی

یاد خدا و آثار آن

- ✓ عدم خوف اولیای الهی
- ✓ ترس از خداوند عامل هراس یا آرامش
- ✓ عوامل اضطراب و چگونگی آرامش دل با یاد خدا
- ✓ اقسام ذکر

فضل و رحمت الهی

- ✓ لطف و کرم الهی در پرتو شکر نعمت
- ✓ قرب از طرف خدا و بنده
- ✓ لطف و کرم الهی با مؤمنان
- ✓ آمرزش، فضل الهی
- ✓ رحمت عامه و خاصه‌ی خداوند
- ✓ تقدم رحمت الهی بر عقوبت
- ✓ کمال رحمت الهی
- ✓ رحمت الهی مانع مجازات در قیامت

محبت الهی

۵۹۶- اهمیت محبت خداوند به انسان

﴿فسوف يأتي الله بقوم يحبهم و يحبونه﴾^(۱)

اگر خداوند محبوب کسی باشد، خیلی مهم نیست، ولی اگر انسان محبوب خدا شد، بسیار مهم است. از آنجا که کل نظام آفرینش جنود الهی است؛ ﴿اللّٰه جنود السموات و الأرض﴾^(۲) اگر خدای سبحان نسبت به انسانی محبت داشت، سراسر هستی نسبت به او مهر می‌ورزند. چون همه‌ی این‌ها تابع اراده الهی هستند و اگر اراده‌ی الهی به صورت محبت نسبت به انسان کاملی ظهور کرد، کل نظام محبّ او خواهد بود و او را می‌طلبند و این مقام از برجسته‌ترین مقام‌های انسانی به شمار می‌رود. زیرا تعبیر «یحبّهم» همان گونه که علامه‌ی طباطبایی رحمته‌الله می‌فرمایند، دلالت بر محبت مطلق خداوند می‌کند که به ذات انسان کامل تعلق گرفته است، نه به وصف او.^(۳)

۵۹۷- محبت به خداوند، توفیق الهی

﴿فسوف يأتي الله بقوم يحبهم و يحبونه﴾^(۴)

در این آیه خداوند محبت خود را بر مؤمنان مقدم داشته و می‌فرماید: خداوند آنان را

۲ - فتح / ۷.

۱ - مائده / ۵۴.

۴ - مائده / ۵۴.

۳ - تفسیر موضوعی / ج ۵ / ص ۱۷۴.

دوست دارد؛ ﴿يَحِبُّهُمْ﴾ بعد می فرماید: مؤمنان خدا را دوست دارند؛ ﴿يُحِبُّونَهُ﴾. سرّ این که محبت الهی مقدم بر محبت مردم نسبت به خداوند بیان شده، آن است که اگر خداوند آن‌ها را دوست نداشت، آن‌ها به دوستداری خدا موفق نمی‌شدند.^(۱) جالب این که همین نکته‌ی تقدیم محبت الهی بر محبت مردم در آیه‌ی شریفه ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾^(۲) نیز مطرح است که تا خداوند از مردم راضی نباشد، مردم توفیق رضایت از خداوند را نخواهند داشت.

یاد خدا و آثار آن

۵۹۸- عدم خوف اولیای الهی

﴿... فَمَنْ ءَامَنَ وَ أَصْلَحَ فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^(۳)

سؤال: چرا خداوند در بعضی از آیات نفی خوف از اولیای خود می‌کند و می‌فرماید: آن‌ها هیچ ترسی و حزنی ندارند. مانند: ﴿فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^(۴)، اما در بعضی از آیات، آن‌ها را به داشتن خوف و ترس ستایش می‌کند. مانند: ﴿يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ يَخَافُونَ الْحِسَابَ﴾^(۵)؟

پاسخ: ستایش اولیای الهی به خوف در باره‌ی دنیاست و عدم خوف و ترس در باره‌ی

۱ - تفسیر کبیر / ج ۱۲ / ص ۲۳.

۲ - مائده / ۱۱۹.

۳ - انعام / ۴۸.

۴ - یونس / ۶۲.

۵ - رعد / ۲۱.

قیامت است؛ یعنی در قیامت هیچ‌گونه ترسی ندارند. چنان که قرآن کریم می‌فرماید: ﴿لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ﴾^(۱) و ﴿وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ﴾^(۲) در روایات نیز آمده است: «من خاف الله في الدنيا آمنه الله في الآخرة»^(۳).

سؤال: در آیات متعددی نسبت به اولیای الهی آمده است که ترسی بر آنان نیست؛ ﴿لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ﴾، از طرفی از ویژگی‌های اولیای الهی بیم از خداست؛ ﴿إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا﴾^(۴) این دو چگونه قابل جمع است؟

پاسخ: مثل این می‌ماند که بیمار از عمل جراحی و مداوا می‌ترسد، پزشک به او اطمینان می‌دهد که جای نگرانی نیست. جای نگرانی نبودن، منافاتی با دلهره داشتن خود بیمار ندارد.^(۵)

۵۹۹- ترس از خداوند عامل هراس یا آرامش

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^(۶)

از سویی قرآن کریم اطمینان قلب را محصول یاد خدا می‌داند، و از سوی دیگر همان را مایه‌ی پیدایش ترس و اضطراب قلب معرفی می‌کند؛ ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ﴾^(۷) چگونه می‌توان میان این دو آیه را جمع کرد؟

در پاسخ باید گفت: وجود خداوند متعال رحمت محض است و همه‌ی خیرات و نعمت‌ها از اوست و هیچ شری به او مستند نمی‌شود. زیرا شرور امر عدمی و محصول

۱- انبیاء / ۱۰۳. ۲- فاطر / ۳۴.
۳- کشف الاسرار / ج ۱ / ص ۱۵۸. ۴- انسان / ۱۰.
۵- نور / ج ۳ / ص ۲۸۳. ۶- رعد / ۲۸.
۷- انفال / ۲.

امساک فیض اوست؛ ﴿مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَ مَا يُمْسِكُ فَلَا مَرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ﴾^(۱) بنا بر این، مراد از ترس، هراس از رفتارهای زشت آدمی است که زمینه‌ی محرومیت انسان را از فیوضات پروردگار فراهم می‌کند و آن اولین اثری است که از یاد خدا در دل انسان ایجاد می‌شود و اندام او را نیز می‌لرزاند، لیکن با توبه و توجه به ساحت ذات اقدس الهی در او حالت امن و آرامش به وجود می‌آید، همان گونه که قرآن کریم می‌فرماید: ﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ﴾^(۲)

۶۰۰- انواع یاد الهی

﴿اذْكُرُونِي أَذْكَرْكُمْ﴾^(۳)

در این که منظور از یادآوری بندگان چیست و یادآوری خداوند چگونه است، تفاسیر مختلفی وجود دارد:

۱ - مرا به اطاعت یاد کنید تا شما را به رحمتم یاد کنم. شاهد این معنا، این آیه است:

﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾^(۴)

۲ - مرا به مجاهدت یاد کنید تا شما را هدایت کنم. شاهد این معنا، این آیه است: ﴿وَ

الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾^(۵)

۳ - مرا به وسیله‌ی شکر نعمت یاد کنید تا شما را به واسطه‌ی افزودن نعمت‌های خود یاد

۲ - زمر / ۲۳؛ المیزان / ج ۱۱ / ص ۳۵۵.

۱ - فاطر / ۲.

۴ - آل عمران / ۱۳۲.

۳ - بقره / ۱۵۲.

۵ - عنکبوت / ۶۹.

کنم. شاهد این معنا این آیه است: ﴿لئن شكرتم لأزيدنكم﴾^(۱)

۴ - مرا به وسیله‌ی دعا یاد کنید تا شما را به اجابت یاد کنم. شاهد این معنا این آیه است:

﴿أدعونی أستجب لکم﴾^(۲)

۵ - مرا در دنیا یاد کنید تا شما را در آخرت یاد کنم.

۶ - مرا در خلوتگاه‌ها یاد کنید تا شما را در جمع یاد کنم.

۷ - مرا در روی زمین یاد کنید تا شما را در موقعی که در زیر زمین قرار خواهید گرفت، یاد

کنم.

روشن است که این تفاسیر مختلف در باره‌ی ذکر و یاد الهی بیان نمونه‌ها و تبیین

مصادیق مختلف آن است.^(۳)

۶۰۱ - موانع یاد الهی

در قرآن کریم موانع مختلفی برای یاد الهی ذکر شده است:

الف - شیطان؛ ﴿استحوذ علیهم الشیطان فأنسیهم ذکر الله﴾^(۴)

ب - تکاثر و رقابت‌ها؛ ﴿ألهیکم التکاثر﴾^(۵)

ج - آرزوها و خیال؛ ﴿و یلههم الأمل﴾^(۶)

۲ - غافر / ۶۰.

۱ - ابراهیم / ۷.

۳ - مجمع البیان / ج ۱ / ص ۴۳۱؛ تفسیر کبیر / ج ۴ / ص ۱۴۴.

۵ - تکاثر / ۱.

۴ - مجادله / ۱۹.

۶ - حجر / ۳.

۶۰۲- افزایش در کمیت و کیفیت یاد الهی

یاد خداوند هم از نظر کمیت قابل تکثیر است؛ ﴿وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا﴾ و هم از نظر کیفیت قابل افزایش است؛ ﴿فَإِذَا قُضِيَتْ مِنْكُمْ مَنَاسِكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ ءَابَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا﴾^(۱)

۶۰۳- عوامل اضطراب و چگونگی آرامش دل با یاد خدا

همیشه اضطراب و نگرانی یکی از بزرگترین بلاهای زندگی انسان بوده و آرامش یکی از گم شده‌های مهم بشر است و به هر دری می‌زند تا آن را پیدا کند. از نظر قرآن کریم تنها عاملی که می‌تواند به نگرانی‌های بشر خاتمه داده و آرامش را در روح او ایجاد کند، یاد خداوند است؛ ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^(۲)

عوامل اضطراب را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

۱- گاهی نگرانی به دلیل آینده‌ی تاریک و مبهمی است که در برابر فکر انسان خودنمایی می‌کند، احتمال زوال نعمت‌ها، گرفتاری در چنگال دشمن، ضعف و بیماری‌ها، انسان را رنج می‌دهد؛ اما ایمان به خداوند قادر متعال، خداوند رحیم و مهربان، انسان را آرام می‌کند.

۲- گاه گذشته‌ی تاریک زندگی، فکر انسان را به خود مشغول می‌دارد و همواره او را نگران می‌سازد، نگرانی از گناهایی که انجام داده، از کوتاهی‌ها و لغزش‌ها؛ اما توجه به این که خداوند غفار توبه پذیر و رحیم و غفور است، انسان را آرام می‌کند.

۳- گاهی ضعف و ناتوانی انسان در برابر عوامل طبیعی و گاه در مقابل انبوه دشمنان داخلی و خارجی او را نگران می‌سازد که من در برابر این همه دشمن چه کنم؛ اما ایمان به

قدرت خداوند و رحمت او که هیچ چیز در برابر او یارای مقاومت ندارد، انسان را آرام می‌کند.

۴ - گاهی ریشه‌ی نگرانی‌ها احساس پوچی زندگی و بی‌هدف بودن آن است، ولی کسی که به خدا ایمان دارد و مسیر تکاملی زندگی را یک هدف بزرگ برای خود پذیرفته است، هیچ‌گاه احساس پوچی نمی‌کند.

۵ - انسان گاهی در زندگی کسی را نمی‌بیند که از زحمات او قدردانی کند. این ناسپاسی او را شدیداً رنج می‌دهد، اما آنگاه که احساس کند خداوند از تمام تلاش‌های انسان باخبر است و به همه‌ی آن‌ها اجر و پاداش می‌دهد، دیگر جای نگرانی نیست.^(۱)

۶۰۴ - اقسام ذکر

ذکر الهی بر سه قسم است:

- ۱ - لسانی؛ انسان خداوند را حمد و ستایش و تسبیح کند.
 - ۲ - قلبی؛ انسان در تمام احوال به یاد خدا باشد.
 - ۳ - به وسیله‌ی اعضا و جوارح؛ جوارح انسان مشغول به اعمالی باشد که خداوند به آن امر کرده یا این که خالی باشد از آنچه او نهی کرده است.
- از آنجا که نماز مشتمل بر این سه ذکر (لسانی، قلبی، جوارح) است، خداوند آن را ذکر نامیده و فرموده است: ﴿فاسمعوا لى ذکر الله﴾.^(۲)

۱ - نمونه / ج ۱۰ / ص ۲۱۰.

۲ - جمعه / ۹؛ تفسیر کبیر / ج ۴ / ص ۱۴۴؛ روح المعانی / ج ۲ / ص ۱۹.

۶۰۵- اقسام ذاکران

﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ﴾^(۱)

ذاکران خداوند بر سه گروهند: یک گروه خدا را به زبان یاد می‌کنند و از نظر دل غافل هستند. گروهی خداوند را از نظر قلبی یاد می‌کنند و از نظر زبانی خاموش هستند. گروهی خداوند را هم از نظر زبانی و هم از نظر قلبی یاد می‌کنند.^(۲)

۶۰۶- یاد نعمت و یاد منعم

خداوند متعال در خطاب به بنی اسرائیل می‌گوید: به یاد نعمت من باشید؛ ﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ﴾^(۳) اما به امت پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: به یاد منعم باشید؛ ﴿اذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ﴾ و نعمت در صورتی برای انسان ارزش دارد که انسان را از منعم (خداوند متعال) غافل نسازد. بعضی از اهل معرفت گفته‌اند: بندگان نعمت فراوان هستند، اما بندگان منعم (خداوند متعال) بسیار اندک‌اند. از این رو می‌فرماید: ﴿وَقَلِيلٌ مِنَ الْعِبَادِ الشَّاكِرُونَ﴾^(۴)

۶۰۷- اعراض از یاد الهی و زندگی ناآرام

﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا﴾^(۵)

اگر کسی از یاد الهی اعراض کند، گرفتار معیشتی ضنک و زندگی تنگ خواهد شد. زیرا

۱- آل عمران / ۱۹۱. ۲- کشف الاسرار / ج ۲ / ص ۳۹۶.

۳- بقره / ۴۰.

۴- سبأ / ۱۳؛ تفسیر کبیر / ج ۳ / ص ۳۳؛ روح البیان / ج ۱ / ص ۱۱۷.

۵- طه / ۱۲۴.

کسی که خدا را فراموش و با او قطع رابطه کند، چیزی غیر از دنیا برای او نمی ماند که به او دل ببندد. در نتیجه تمام تلاش های خود را منحصر در آن می کند و فقط به اصلاح زندگی دنیا می پردازد و روز به روز آن را توسعه می دهد و این زندگی، او را آرام نمی کند. زیرا همواره عمر او میان دو چیز خلاصه خواهد شد: تلاش برای به دست آوردن چیزهای جدید و ترس از جدا شدن از دارایی ها.^(۱)

۶۰۸- لطف فراوان الهی نسبت به بندگان

﴿اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ﴾

خداوند الطاف فراوانی نسبت به بندگان خود دارد، از جمله:

* - از انسان طاعت موقت می خواهد، اما ثواب و پاداش ابدی می دهد؛ ﴿عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُوزٍ﴾.^(۲)

* - تقوا و پرهیز را به مقدار استطاعت خواست، نه فوق طاقت؛ ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ﴾.^(۳)

* - برای انسان در صورت گناه کردن در توبه را باز کرد و از تائبان ستایش کرد؛ ﴿التَّائِبُونَ الْحَامِدُونَ﴾.

* - انسان را به هنگام معصیت جاهل خواند تا عفو کند؛ ﴿إِنَّهُ مِنْ عَمَلٍ مِنْكُمْ سُوءٍ بِجَهَالَةٍ﴾.^(۴)

* - در صورت توبه، خداوند خودش را توبه پذیر معرفی کرد؛ ﴿هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ

۱ - المیزان / ج ۱۴ / ص ۲۲۵.

۲ - هود / ۱۰۸.

۳ - انعام / ۵۴؛ كشف الاسرار / ج ۹ / ص ۳۱.

۴ - تغابن / ۱۶.

عباده ﴿(۱)﴾

* - افزون بر پذیرش توبه، به انسان توبه کننده محبت می‌ورزد؛ ﴿إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ

التَّوَّابِينَ﴾ (۲)

* - رحمت را بر خود واجب کرده است؛ ﴿كُتِبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةُ﴾ (۳) کلمه‌ی «رحمن»

در قرآن پنجاه و هفت مرتبه و کلمه‌ی «رحیم» صد و چهارده مرتبه یعنی دو برابر ذکر شده است.

* - در برابر یک گناه یک جزا می‌دهد و در برابر یک طاعت ده برابر پاداش می‌دهد؛

﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مِثَالِهَا﴾ (۴)

* - پرده از کار زشت ما بر نمی‌دارد؛ «یا ستار العیوب».

* - در برابر نیت گناه، گناه نوشته نمی‌شود، اما در برابر نیت طاعت، ثواب نوشته می‌شود.

* - هر گاه انسان مرتکب گناه شد، فوراً فرشتگان نمی‌نویسند، بلکه ساعات و لحظاتی مهلت می‌دهند تا شاید توبه کند.

* - خداوند در صورت توبه و ندامت زود راضی می‌شود؛ «یا سریع الرضا».

۲ - بقره / ۲۲۲.

۱ - شوری / ۲۵.

۴ - انعام / ۱۶۰.

۳ - انعام / ۱۲.

فضل و رحمت الهی

۶۰۹- لطف و کرم الهی در پرتو شکر نعمت

﴿لئن شکرتم لأزیدنکم و لئن کفرتم إن عذابی لشدید﴾^(۱)

از لطایف کرم خدای سبحان، نکته‌ی ظریفی است که در آیه‌ی شریفه آن را به کار برده است که وعده‌ی زیاد کردن نعمت را به طور صریح، آن هم با «نون» تأکید، آورد و فرمود: ﴿لأزیدنکم﴾؛ یعنی در پرتو شکر نعمت حتماً نعمت را افزون می‌کنم، ولی در تهدید علیه کفران کنندگان به صراحت نفرموده که عذابتان می‌کنم، بلکه به طور تعریض و اشاره فرمود که عذاب من سخت است. آری! این دأب و روش کریمان در وعده و وعیدشان است که غالباً تصریح به عذاب نمی‌کنند.^(۲)

۶۱۰- قرب از طرف خدا و بنده

از نظر قرآن کریم، بهترین دست‌مایه‌ی قرب انسان به خداوند حال سجده است؛ ﴿فاسجد فاقرب﴾^(۳) از سوی دیگر، خداوند خودش را به انسان‌های نیایشگر نزدیک معرفی می‌کند؛ ﴿فإذا سئلك عبادی عني فإني قريب﴾^(۴) بنا بر این، اگر انسان در حال سجده به دعا و نیایش بپردازد، هم انسان به خدا نزدیک و هم خداوند به انسان نزدیک

۲- المیزان / ج ۱۲ / ص ۲۲.

۴- بقره / ۱۸۶.

۱- ابراهیم / ۷.

۳- علق / ۱۹.

است و خوشا به سعادت چنین انسان‌هایی.

۶۱۱- لطف و کرم الهی با مؤمنان

فرعون که چندین سال می‌گفت: ﴿أَنَا رَبِّكُمْ الْأَعْلَى﴾^(۱) خداوند به موسی علیه السلام می‌گوید: با مدارا و ملامت با او سخن بگو که آیامی خواهی پاک شوی و رشد کنی؛ ﴿فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَهٌ إِلَّا أَنْ تَزْكَى﴾^(۲) پس با مؤمنی که هفتاد سال در سجود خود می‌گوید: «سبحان ربی الأعلی و بحمده»، با او چگونه رفتار می‌کند؟^(۳)

از سوی دیگر می‌فرماید: ﴿وَالْهَكْمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾^(۴). عجب نه آن است که بندگان را به خود اضافه می‌کند و می‌فرماید: ﴿إِنَّ عِبَادِي﴾^(۵) عجب این است که خود را به بندگان اضافه می‌کند و می‌فرماید: ﴿الْهَكْمُ﴾. و این به جهت استحقاق بندگان نیست، بلکه به دلیل لطف و کرم و بزرگواری اوست.^(۶)

۶۱۲- لطف خاص پروردگار

لطف و عنایت عام پروردگار مشروط به هیچ شرطی نیست؛ ﴿يَا مَبْتَدَأُ بِالنِّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا﴾. اما لطف و عنایت خاص خداوند مشروط به این است که انسان نیز قدمی در راه خدا بردارد و به وظیفه‌اش آشنا باشد. یاد خداوند از بنده در صورتی است که انسان نیز او

۱ - نازعات / ۲۴. ۲ - نازعات / ۱۸.

۳ - کشف الاسرار / ج ۶ / ص ۱۳۳. ۴ - بقره / ۱۶۳.

۵ - حجر / ۴۲. ۶ - کشف الاسرار / ج ۱ / ص ۴۴۰.

را یاد کند؛ ﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ﴾ (۱)

وفای خداوند به عهدش در صورتی است که انسان به عهد الهی وفا کند؛ ﴿وَأَوْفُوا بعهْدِي أَوْفٍ بعهْدِكُمْ﴾ (۲) و نیز نصرت الهی در صورتی است که انسان دین خدا را یاری کند؛ ﴿إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ﴾ (۳)، همچنین هدایت خاص الهی در صورتی است که انسان فرمانبردار خداوند باشد؛ ﴿وَإِنْ تَطِيعُوهُ تَهْتَدُوا﴾ (۴)

استجاب دعا در صورتی است که از او بخواهد؛ ﴿أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ (۵) و مغفرت الهی در گرو استغفار است؛ ﴿ثُمَّ يَسْتَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ (۶) و نیز راهیابی به راه‌های الهی مشروط به مجاهدت در راه اوست؛ ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾ (۷) و کفایت امور انسان در سایه‌ی توکل به اوست؛ ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ (۸) و ایمنی از مکر و حيله‌ی دشمنان در پرتو صبر و تقواست؛ ﴿وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرَّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا﴾ (۹) و زیاد شدن نعمت الهی در گرو شکرگزاری است؛ ﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾ (۱۰) و عفو و مغفرت الهی در صورتی است که ما نیز عفو و گذشت داشته باشیم؛ ﴿وَلِيَعْفُوا وَلِيَصْفَحُوا أَلَا تَحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ﴾ (۱۱) و رسیدن به مقام برّ و نیکی مشروط به احسان به مردم است؛ ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا

تَحِبُّونَ﴾ (۱۲)

- | | |
|--------------------|---------------------|
| ۱ - بقره / ۱۵۲ | ۲ - بقره / ۴۰ |
| ۳ - محمد / ۷ | ۴ - نور / ۵۴ |
| ۵ - غافر / ۶۰ | ۶ - نساء / ۱۱۰ |
| ۷ - عنکبوت / ۶۹ | ۸ - طلاق / ۳ |
| ۹ - آل عمران / ۱۲۰ | ۱۰ - ابراهیم / ۷ |
| ۱۱ - نور / ۲۲ | ۱۲ - آل عمران / ۱۹۲ |

۶۱۳- فضل الهی

﴿لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَ يَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ﴾^(۱)

آیه‌ی فوق صراحت در این معنا دارد که خداوند متعال از فضل خودش به مقداری لطف می‌کند که در برابر اعمال صالح قرار نمی‌گیرد، بلکه بیشتر از آن است. در آیه‌ی دیگری می‌فرماید: ﴿لَهُم مَّا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ﴾^(۲) یعنی برای مؤمنین است در قیامت هر چه بخواهند و در نزد ما بیش از این هم هست که ظهور دارد که آن بیشتر، امری است ماورای خواسته‌ی آنان.

پس، این پاداش زیادی غیر از پاداش اعمال است و از آن برتر و عظیم‌تر است. چون چیزی نیست که خواستن انسان به آن تعلق گیرد یا به سعی و کوشش به دست آید و این عجیب‌ترین وعده‌ای است که خداوند به مؤمنان داده است.^(۳)

۶۱۴- جلوه‌های فضل الهی

فضل الهی بر چند قسم است و اقسام آن به دلیل حالات انسان است. قسمی مربوط به امور معیشت و زندگی انسان است که به آن دستور می‌دهد؛ ﴿وَابْتَغُوا مِّن فَضْلِ اللَّهِ﴾^(۴) قسم دیگری در باره‌ی امور معنوی و روحی انسان است که در پرتو فضل الهی انسان موفق به تزکیه‌ی قلب می‌گردد؛ ﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنكُمْ مِّنْ أَحَدٍ أَبَدًا﴾^(۵) قسم سوم پیرامون پاداش و لطف خاص خداوند در قیامت

۲- ق / ۳۵.

۱- نور / ۳۸.

۴- جمعه / ۱۰.

۳- المیزان / ج ۱۵ / ص ۱۲۹.

۵- نور / ۲۱.

است؛ ﴿وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُم مِّنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا﴾^(۱) و ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ
مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾^(۲)

۶۱۵- سؤال از فضل الهی

﴿وَأَسْئَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ﴾^(۳)

قال رسول الله: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَحَبُّ شَيْئًا لِنَفْسِهِ وَ أَبْغَضُهُ لَخَلْقِهِ أَبْغَضَ
عَزَّوَجَلَّ لَخَلْقِهِ الْمَسْئَلَةُ وَ أَحَبُّ لِنَفْسِهِ أَنْ يُسْأَلَ وَ لَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ أَنْ
يُسْأَلَ فَلَا يَسْتَحْيِي أَحَدَكُمْ أَنْ يَسْأَلَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ مِنْ فَضْلِهِ وَ لَوْ شِئْنَا نَعْلَمُ»^(۴)
پیامبر اکرم عليه السلام فرمود: خداوند دوست ندارد که بندگانش از یکدیگر سؤال کنند؛
اما این را برای خودش روا می‌دان و چیزی نزد خدا محبوب‌تر از سؤال از او نیست. پس
کسی نباید خجالت بکشد از این که از فضل الهی مسئلت کند، گرچه بند کفش باشد.

۶۱۶- آمرزش فضل الهی

﴿الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ * وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَ يَسْقِينِ * وَإِذَا مَرَضْتُ فَهُوَ
يَشْفِينِ * وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ * وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ
يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ﴾^(۵)

حضرت ابراهیم عليه السلام مسئله‌ی آمرزش و مغفرت الهی را مثل سایر نعمت‌های نامبرده به

۲ - جمعه / ۴.

۱ - احزاب / ۴۷.

۴ - نور الثقلین / ج ۱ / ص ۴۷۵.

۳ - نساء / ۳۲.

۵ - شعراء / ۷۸ - ۸۲.

طور قطعی ذکر نکرد و نگفت: «و کسی که مرا آمرزید»، بلکه گفت: «و کسی که امیدوارم مرا بیامرزد». زیرا مسئله‌ی آمرزش به استحقاق نیست تا اگر کسی خود را مستحق آن بداند، قطع به آن پیدا کند، بلکه تفضلی است از ناحیه‌ی خداوند و به طور کلی هیچ کس از خدا هیچ چیزی طلبکار نیست و تنها خدای سبحان است که بر خود واجب کرده تا خلق را هدایت کند و رزق دهد و بمیراند و زنده کند، ولی بر خود واجب نکرده که هر گنهکاری را بیامرزد.^(۱)

۶۱۷- رحمت، تفضل الهی

﴿و إذا أذقنا الناس رحمة فرحوا بها و ان تصبهم سيئة بما قدمت أیدیهم﴾^(۲)
در آیه‌ی شریفه‌ی فوق رحمت را به خداوند نسبت داده، ولی رساندن سیئه را به خدا نسبت نداد. چون رحمت، امر وجودی است که از ناحیه‌ی خدا افاضه می‌شود و سیئه و گرفتاری‌ها امور عدمی هستند و برگشتشان به امساک فیض خداست و به همین جهت آن را تعلیل کرد؛ ﴿بما قدمت أیدیهم﴾ و همین تعلیل آوردن در طرف سیئه و نیاوردن آن را در طرف رحمت، اشاره است به این که رحمت تفضل است.^(۳)

۶۱۸- رحمت عامه و خاصه‌ی خداوند

﴿و رحمتی وسعت کلّ شیء فساکتها للذین یتقون﴾^(۴)

خداوند دو گونه رحمت دارد:

۱- المیزان / ج ۱۵ / ص ۲۸۴.
۲- روم / ۳۶.
۳- المیزان / ج ۱۶ / ص ۱۸۳.
۴- اعراف / ۱۵۶.

- ۱ - رحمت عام و فراگیر؛ رحمتی که تمام موجودات هستی مؤمن و کافر، نیکوکار و تبه‌کار، جماد و ثبات را در اصل خلقت و استمرار وجود در برمی‌گیرد.
- ۲ - رحمت خاص و ویژه؛ حیات طیب و زندگی نورانی دنیا که مخصوص مؤمنان و کسانی است که در طریق بندگی قدم بردارند. نکته‌ی قابل توجه این که در برابر این رحمت خاص که شامل مؤمنان است، عذاب خاص وجود دارد که شامل تبه‌کاران است و در برابر رحمت واسعه و فراگیر الهی، عذاب معنا ندارد. زیرا هر موجودی که مصداق شیء باشد، مصداقی از مصداقی رحمت عام الهی است.^(۱)

۶۱۹- فضل و رحمت الهی

﴿و من يعمل من الصّالحات من ذکر أو أنثی و هو مؤمن فأولئك
یدخلون الجنّة...﴾^(۲)

اگر در آیه‌ی شریفه کلمه‌ی «من» نبود و قرآن کریم می‌فرمود: «و من يعمل الصّالحات»، نشانگر این بود که بهشت از آن مؤمنان و بجا آورندگان همه‌ی اعمال شایسته است، لیکن فضل الهی جزای نیک را شامل کسانی کرده که ایمان آوردند و بعضی از کارهای خوب را انجام دهند و خداوند در بقیه‌ی کارهای خوب که انسان انجام نداده و یا مرتکب گناهی شده، با توبه و شفاعت تدارک می‌کند.

توسعه‌ی دیگری که این آیه دارد، می‌فرماید: ﴿من ذکر أو أنثی﴾ و با این بیان، حکم را شامل مرد و زن کرده و هیچ فرق نگذاشته و خطاً بطلانی بر عقیده‌ی هندیان و مصریان و یهود و نصاری و عرب قدیم کشیده که سعادت و عزت را مخصوص مرد

می دانستند. (۱)

۶۲۰- عوامل رحمت الهی

در قرآن کریم برای مشمول رحمت الهی شدن عوامل مختلفی وجود دارد که به نمونه‌ای از آن اشاره می‌شود:

۱- پیروی از قرآن کریم؛ ﴿و هذا کتاب أنزلناه مبارک فاتبعوه و اتقوا لعلکم
ترحمون﴾ (۲)

۲- سکوت به هنگام تلاوت قرآن؛ ﴿و اذا قرىء القرآن فاستمعوا له و أنصتوا لعلکم
ترحمون﴾ (۳)

۳- اصلاح میان برادران و رعایت تقوا؛ ﴿فاصلحوا بین أخویکم و اتقوا الله لعلکم
ترحمون﴾ (۴)

۴- صبر و پایداری در برابر مصایب؛ ﴿و بشر الصابرين أولئک علیهم صلوات من
ربهم و رحمة﴾ (۵)

۶۲۱- رحمت الهی

معامله‌ی خداوند با مردم گنهکار بالاتر از معامله‌ی یوسف با برادرانش است. وقتی برادران یوسف اعتراف به گناه کردند، یوسف علیه السلام به آن‌ها گفت: ﴿لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم﴾ (۶)

اگر حضرت یوسف علیه السلام را این همه کرم و رحمت است، پس «اکرم الأکرمین» و

۱- المیزان / ج ۵ / ص ۸۷
۲- انعام / ۱۵۵
۳- اعراف / ۲۰۴
۴- حجرات / ۱۰
۵- بقره / ۱۵۵
۶- یوسف / ۹۲

«أرحم الراحمين» سزاوارتر به این معناست. از این رو قرآن کریم می‌فرماید: ﴿لَا خَوْفَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ﴾^(۱)

۶۲۲- تقدّم رحمت الهی بر عقوبت

﴿غَافِرُ الذَّنْبِ وَقَابِلُ التَّوْبِ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾^(۲)

از این که خداوند در این آیه‌ی شریفه قبل از بیان شدت عقوبت، مسئله‌ی غفران و آمرزش گناه و پذیرفته شدن توبه را مطرح کرده، روشن می‌شود که رحمت و کرم او بر انتقام و عقوبتش تقدم و رجحان دارد.^(۳)

۶۲۳- کمال رحمت الهی

﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ

الذَّنْبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾^(۴)

این آیه‌ی شریفه از جهات مختلفی دلالت بر رحمت خداوند دارد. زیرا:
الف - خداوند انسان گنهگار را «عبد» خود نامیده که نیاز به مولای کریم دارد که به او افاضه‌ی رحمت کند؛ ﴿يَا عِبَادِيَ﴾

ب - به آن‌ها فهماند که ضرر گناه به خود آن‌ها متوجه می‌شود و خداوند این ضرر را در صورت توبه برطرف می‌سازد؛ ﴿أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ﴾

ج - نهی از ناامیدی کرده که مساوی با لزوم امید به رحمت اوست.

۱ - اعراف / ۴۹؛ کشف الاسرار / ج ۵ / ص ۱۳۲.

۲ - غافر / ۳. ۳ - تفسیر کبیر / ج ۲۷ / ص ۲۹.

۴ - زمر / ۵۳.

د - می توانست بگوید: ﴿إِنَّهُ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ﴾، اما این که «رحمة» را به «الله» اضافه کرده، دلالت بر تأکید رحمت می کند.

ه - اگر می گفت: ﴿إِنَّهُ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ﴾، مطلب تمام بود، اما کلمه ی «جمعاً» را آورد تا دلالت بر تأکید رحمت الهی کند.

و - کلمه ی «غفور» صیغه ی مبالغه است، اشاره به ازاله، موجبات عقاب است.

ز - کلمه ی «الرحیم» اشاره به تحصیل، موجبات رحمت است.

ح - می توانست بگوید: «لا تقنطوا من رحمتی»، اما «الله» بزرگترین اسم خداوند را آورد تا بفهماند بزرگترین رحمت را شامل حال گنهکاران می کند.

ط - ﴿إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ این جمله مفید حصر و اختصاص است؛ یعنی ﴿لَا غُفُورَ وَلَا رَحِيمَ إِلَّا هُوَ﴾.

کوتاه سخن این که: تأکیدهای ده گانه که در این آیه ی شریفه جمع شده، دلالت بر کمال رحمت و آمرزش الهی دارد.^(۱)

۶۲۴- رحمت الهی مانع مجازات در قیامت

﴿مَنْ يَصْرِفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ...﴾^(۲)

از عذاب قیامت کسی نجات پیدا نمی کند، مگر این که رحمت الهی شامل او گردد. چنان که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: سوگند به کسی که جانم در قدرت اوست، هیچ شخصی به دلیل عملش وارد بهشت نمی شود! عرض کردند: حتی شما؟ فرمود: آری! من نیز باید مشمول رحمت خداوند گردم؛ «و الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، مَا مِنْ النَّاسِ أَحَدٍ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ

بعمله! قالوا: و لا أنت يا رسول الله؟ قال: و لا أنا إلا ان يتغمدني الله برحمته منه و فضل». (۱)

۶۲۵- سرگرم نشدن به غیر خدا

قرآن کریم به همه‌ی افراد دستور داد: مبدا غیر خدا شما را سرگرم کند و به غیر خدا مشغول گردید؛ ﴿لا تلهکم أموالکم و لا أولادکم من ذکر الله﴾ (۲) اما انسان‌ها پس از دستور الهی دو قسم شدند: گروهی این سخن را پذیرفتند و به آن عمل کردند، که قرآن کریم از آن‌ها ستایش می‌کند؛ ﴿رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله﴾ (۳) گروهی هم مغرور به دنیا شدند و غیر خداوند آن‌ها را به خود سرگرم ساخت، که قرآن کریم از آن‌ها نکوهش می‌کند؛ ﴿ألهیکم التکاثر﴾ (۴) اموال و اولاد که در آیه‌ی شریفه ذکر شده، برای مثال و نمونه است، وگرنه در واقع هیچ چیزی نباید انسان را به خود سرگرم کند. مانند آنچه در توصیف مردان الهی می‌فرماید که تجارت و داد و ستد، آن‌ها را از یاد الهی باز نمی‌دارد، وگرنه در حقیقت هیچ عاملی آن‌ها را از یاد الهی باز نمی‌دارد.

۱ - نور الثقلین / ج ۱ / ص ۷۰۵.

۲ - منافقون / ۹.

۴ - تکاثر / ۱.

۳ - نور / ۳۷.

هزار و یک نکته ۴۸۸

دعا و نیایش

- ✓ شدت عنایت خدا بر امر دعا
- ✓ عظمت دعا
- ✓ ناله به سوی خداوند
- ✓ سبب سازی و سبب سوزی

دعای مستجاب

- ✓ شرایط استجاب دعا
- ✓ استجاب دعاى ابلیس
- ✓ اجابت دعای مضطرّ
- ✓ علل عدم استجاب دعا

استغفار

- ✓ دعا و طلب مغفرت
- ✓ غفّاریت الهی
- ✓ طلب مغفرت و باز شدن درهای خیر
- ✓ استغفار مانع عذاب الهی

توبه و شرایط پذیرش آن

- ✓ شرط مهم قبولی توبه
- ✓ توبه‌ی حقیقی
- ✓ پذیرفته شدن توبه و ردّ آن

دعا و نیایش

۶۲۶- آیا دعوت و خواندن غیر خدا شرک است؟

گروه وهابی گویند: دعوت و خواندن غیر خدا که در آیات قرآن آمده، مانند عبادت و پرستش غیر خداست و معنای شرک می‌دهد.

از اینان باید پرسید: اگر در چاه متروکی فرو افتادید و زنده ماندید، اگر بر اثر زلزله سقف بر سر شما فرو ریخت، ولی زیر ستون‌های سقف زنده هستید، آیا فریاد نمی‌زنید؟ آیا مردم را به کمک خود نمی‌خوانید؟ آیا اگر فریاد زدید و دیگران را به کمک خواستید، خود را مشرک می‌دانید؟

بنا بر این، عبادت غیر خدا با خواندن غیر خدا فرق دارد. یک فرد مسلمان در چنین شرایطی فریضه‌ی عبادت خود را برای خدا انجام می‌دهد، اما در عین حال مردم را نیز به کمک می‌طلبد.^(۱)

۶۲۷- شدت عنایت خدا بر امر دعا

﴿و إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾

۱- گفتار فلسفی / بحث آیه الکرسی / ص ۲۶۰.

فلیستجیبوا لی و لیؤمنوا بی لعلم یرشدون ﴿۱﴾

این آیه‌ی شریفه موضوع دعا را با بهترین مضمون و شیواترین اسلوب بیان، مطرح کرده است و نکات دقیقی در آن به کار رفته که از اهمیت فوق العاده‌ی استجابت دعا حکایت می‌کند. اساس سخن در این آیه، بر «متکلم وحده» نهاده شده و هیچ‌گونه غیبت در آن منظور نگردیده است:

الف - «أجیب»، کاربرد متکلم وحده و عدم استفاده از صیغه‌های غایب شاهد لطف و رحمت اوست.

ب - تعبیر به «عبادی» به جای «الناس»، دال بر عنایت و رأفت خداوند است که نسبت به بندگان خویش دارد.

ج - «فائنی قریب»، حذف واسطه و پاسخ مستقیم به دعا‌های بندگان، نشانه‌ی توجه فراوان خداست که نفرمود: «إذا سألك عبادی عنی فقل انی قریب».

د - «فائنی» بیان تأکید استجابت دعاست که حکایت از حقیقت دارد.

ه - موضوع قرب به خدا با وصف «قریب» آمده که دلالت بر ثبات و دوام این قرب دارد.

و - موضوع اجابت دعا به صورت جمله‌ی فعلیه و با فعل مضارع «أجیب» آورده شده که بر استمرار و تجدد دلالت می‌کند.

ز - اجابت دعا به جمله‌ی ﴿إذا دعان﴾ مقید شده؛ یعنی در صورتی که مرا بخواند و این قید چیزی زاید بر اصل مطلب نیست. چون فرض کلام خواندن خداست. پس دعای دعاکنندگان بدون هیچ قید و شرط پذیرفته می‌شود.

هر یک از این نکات پیش گفته، نشانه‌ی شدت عنایت خدا به دعا و نیایش است و

از خصوصیات آیه‌ی یاد شده این است که با همه‌ی اختصارش، هفت مرتبه ضمیر متکلم در آن تکرار شده است.^(۱)

۶۲۸- عظمت دعا

﴿و إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ﴾^(۲)

از این که قرآن کریم فرمود: ﴿فَإِنِّي قَرِيبٌ﴾ و نفرمود: «فقل إِنِّي قَرِيبٌ»، دلالت بر عظمت دعا دارد. گویا خداوند به بنده‌اش می‌گوید: ای بنده‌ی من! تو نیازمند به واسطه در غیر حال دعا هستی، اما در مقام دعا واسطه‌ای بین من و تو نخواهد بود.

انسانی که دعا می‌کند، تا زمانی که ذهن او به غیر خدا مشغول است، در حقیقت دعا نمی‌کند. از این رو، هرگاه انسان از تمام اسباب قطع علاقه کرد، آن گاه قرب و نزدیکی حاصل می‌شود و هر گاه به خودش توجه داشته باشد، به خداوند نزدیک نیست، چون همین توجه به نفس، انسان را از خدا دور می‌کند. از اینجا معنای قرب به خدا در پر تو دعا روشن می‌شود که همان قطع علاقه از همه چیز و فقط توجه به خداوند است.^(۳)

مرحوم فیض کاشانی می‌گوید:

گفتم که روی خوبت از ما چرا نهانست

گفتا تو خود حجابی، ورنه رخم عیانست

گفتم فراق، تا کی، گفتا که تا تو هستی

گفتم نفس همین است، گفتا سخن همانست

۲- بقره / ۱۸۶.

۱- المیزان / ج ۲ / ص ۳۰.

۳- تفسیر کبیر / ج ۵ / ص ۹۸.

۶۲۹- علت آغاز دعاها با «ربِّنا»

دعاهای انبیا و اولیاء الله با جمله‌ی «ربِّنا» آغاز شده است:

* حضرت آدم گوید: پروردگارا من و همسر من بر خود ستم کردیم؛ ﴿ربِّنا ظلمنا أنفسنا﴾^(۱)

* حضرت نوح علیه السلام گوید: پروردگارا! من و پدر و مادرم را بیامرز؛ ﴿رب اغفر لی و لوالدی﴾^(۲)

* حضرت ابراهیم علیه السلام گوید: پروردگارا! من و پدر و مادرم و مؤمنین را بیامرز؛ ﴿رب اغفر لی و لوالدی و للمؤمنین﴾^(۳)

* حضرت موسی علیه السلام گوید: پروردگارا! به درستی که من بر خود ستم کردم، مرا بیامرز؛ ﴿رب اِنِّی ظلمت نفسی فاغفر لی﴾^(۴)

* حضرت عیسی علیه السلام گوید: پروردگارا! بر ما مائده‌ای از آسمان فرو فرست؛ ﴿ربِّنا انزل علینا مائدة من السماء﴾^(۵)

* پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گوید: ﴿رب أعوذ بك من همزات الشیاطین﴾^(۶)

از این تعبیرات استفاده می‌شود که بهترین دعا این است که از مسأله‌ی ربوبیت الهی آغاز شود، زیرا تقاضا از درگاه ذات اقدس الهی با مسأله‌ی ربوبیت الهی تناسب دارد. ربوبیتی که از ناحیه‌ی خداوند از ابتدای خلقت انسان شروع می‌شود و تا آخرین لحظه‌ی حیاتش ادامه دارد. پس، خواندن خداوند به این نام در آغاز دعاها از هر نام دیگر مناسب‌تر است.^(۷)

۲ - نوح / ۲۸.

۱ - اعراف / ۲۳.

۴ - قصص / ۱۶.

۳ - ابراهیم / ۴۱.

۶ - مؤمنون / ۹۷.

۵ - مائده / ۱۱۴.

۷ - تفسیر کبیر / ج ۲۷ / ص ۳۵.

۶۳۰- دعا در مسجد

از این که جمله‌ی ﴿و ادعوا مخلصین﴾ بعد از جمله‌ی ﴿أقیموا وجوهکم عند کلِّ مسجد﴾ آمده، روشن می‌شود که خداوند انسان‌ها را ترغیب و تشویق به دعا کردن در مسجد می‌کند؛ یعنی دعا در صورت اخلاص، در مسجد به اجابت نزدیک‌تر است.^(۱)

۶۳۱- ناله به سوی خداوند

خداوند هم از ناله و شکوه‌ی حضرت ایوب گفت و هم او را صابر معرفی کرد. ناله و شکوه‌ی ایوب عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ ﴿و ایوب إذ نادى ربّه انّی مسنی الضّر﴾^(۲) با این ناله و شکوه، او را صابر خواند؛ ﴿انّا وجدناه صابراً نعم العبد انّه أوّاب﴾^(۳)

بنا بر این روشن می‌شود که این ناله و شکوه به سوی خداوند است، نه به سوی خلق. پس شکوه به خدا با صبر ناسازگار نیست. حضرت ایوب نگفت: «یا ایّها النّاس مسنی الضّر»، بلکه گفت: ﴿ربّ انّی مسنی الضّر﴾^(۴)

۶۳۲- سبب سازی و سبب سوزی

﴿قلنا یا نار کونی برداً و سلاماً علی ابراهیم﴾ و ارادوا به
کیداً فجعلناهم الأخرین﴾^(۵)

گاهی می‌شود انسان در عالم اسباب چنان غرق می‌شود که خیال می‌کند این آثار و

۱ - منهج الصادقین / ج ۴ / ص ۲۰. ۲ - انبیاء / ۸۳

۳ - ص / ۴۴. ۴ - کشف الاسرار / ج ۶ / ص ۳۷۳

۵ - انبیاء / ۶۹ - ۷۰.

خواص از آن خود موجودات است و از آن مبدأ بزرگی که این آثار مختلف را به این موجودات بخشیده، غافل می‌شود. در این هنگام، خداوند متعال برای بیدار ساختن بندگان دست به سبب‌سازی و سبب‌سوزی می‌زند.

مثلاً تار عنکبوت را که ظاهراً از آن کاری ساخته نیست، وسیله‌ی حفاظت پیامبر اکرم ﷺ قرار می‌دهد و با همین وسیله‌ی کوچک مسیر تاریخ جهان را دگرگون می‌کند، و به عکس گاه اسبابی را که در عالم ماده ضرب المثل هستند (آتش در سوزندگی و کارد در برندگی)، از کار می‌اندازد تا معلوم شود این‌ها هم از خود چیزی ندارند و اگر ربّ جلیل آن‌ها را نهدی کند، از کار می‌افتند، حتی اگر ابراهیم خلیل فرمان دهد.^(۱)

دعای مستجاب

۶۳۳- شرایط استجاب دعا

دعایی که در آن سه چیز باشد، مقرون به اجابت است: توحید، تنزیه و اعتراف به گناه خویش.

﴿فنادی فی الظّلمات أن لا اله الا أنت سبحانك إني كنت من الظّالمين

﴿فاستجبنا له﴾^(۲)

حضرت یونس ابتدا به توحید کرد؛ ﴿أن لا اله إلا أنت﴾ بعد به تنزیه خداوند پرداخت؛

﴿سبحانك﴾، آنگاه به گناه خود اعتراف کرد: ﴿إني كنت من الظالمين﴾. چون این سه خصلت در او جمع گشت، از حضرت الهیت اجابت آمد: ﴿فاستجبنا له و نجّيناه من الغم﴾ (۱).

۶۳۴ - خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: مرا بخوانید، دعوت و خواسته‌ی شما را اجابت می‌کنم؛ ﴿أدعوني أستجب لكم﴾ (۲). در جای دیگر شرط استجاب دعوت رادو امر معرفی می‌کند: ایمان و اعمال شایسته؛ ﴿و يستجيب الذين آمنوا و عملوا الصّالحات و يزيدهم من فضله﴾ (۳). زیرا وقتی دعای خردمندان را نقل می‌کند که آن‌ها طلب آمرزش گناهان و درخواست سعادت می‌کنند؛ ﴿ربّنا فاغفر لنا ذنوبنا و كفرّ عنا سيئاتنا و توقنا مع الأبرار﴾ (۴). شرط استجاب آن را نیز علاوه بر ایمان که امر مسلم است، اعمال شایسته می‌داند. مانند هجرت و اذیت و آزار دیدن در راه خدا و جهاد و شهادت؛ ﴿فاستجاب لهم ربهم فالذين هاجروا و أخرجوا من ديارهم و اودوا في سبيلي و قاتلوا و قتلوا لأكفرنّ عنهم سيئاتهم و لأدخلنّهم جنّات تجري من تحتها الأنهار ثواباً من عند الله و الله عنده حسن الثواب﴾ (۵).

۶۳۵ - انتظار استجاب دعا

﴿إذا سألك عبادي عني فإني قريب أجيب﴾ (۶)

تا هنگامی که دعای انسان مستجاب نشده باشد، لازم است در انتظار استجاب آن باشد.

۱ - کشف الاسرار / ج ۶ / ص ۳۰۹.

۲ - غافر / ۶۰.

۳ - شوری / ۲۶.

۴ - آل عمران / ۱۹۳.

۵ - آل عمران / ۱۹۵.

۶ - بقره / ۱۸۶.

زیرا کلمه‌ی «أجیب»، فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد. بنا بر این، هر لحظه انتظار استجاب دعا می‌رود، پس باید توجه داشت که چه بسا هنوز هنگام مستجاب شدن دعا فرا نرسیده باشد و نیاز به گذشت زمان دارد. چنان که در احادیث وارد شده است؛ شخصی با ابراهیم خلیل علیه السلام ملاقات کرد، هنگام وداع، حضرت ابراهیم علیه السلام به او گفت: در حق من دعا کن. وی گفت: چهل سال است که من دعا می‌کنم جمال حضرت ابراهیم علیه السلام را زیارت کنم، هنوز دعای من مستجاب نشده است. حضرت فرمود: اکنون مستجاب شد. زیرا من ابراهیم هستم. ^(۱)

۶۳۶- استجاب دعای ابلیس

﴿فانظرنی الی یوم یبعثون * قال فاتک من المنظرین﴾ ^(۲)

امام سجاد علیه السلام در طواف خانه‌ی خدا، هنگامی که به ملتزم می‌رسید، عرض می‌کرد: خداوند! گناهان و خطاهای من فراوان است، در مقابل، رحمت و مغفرت تو نیز فراوان است، ای کسی که حاجت مبعوض‌ترین فرد (شیطان) را روا کردی وقتی که از تو مهلت خواست، دعای مرا نیز مستجاب کن؛ «انّ علی بن الحسین علیه السلام إذا أتى الملتزم قال: اللهم انّ عندی أفواجاً من الذّنوب و أفواجاً من خطایا و عندک أفواج من رحمة و أفواج من مغفرة، یا من استجاب لأبغض خلقه إلیه، اذ قال: ﴿فانظرنی الی یوم یبعثون﴾ استجب لی». ^(۳)

۲- حجر / ۳۶ - ۳۷.

۱- تفسیر آسان / ج ۱ / ص ۴۰۶.

۳- نور الثقلین / ج ۳ / ص ۱۴.

۶۳۷- استجاب دعا در پرتو وفای به عهد الهی

﴿أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾^(۱)

شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: فدایت شوم، خداوند می فرماید: مرا بخوانید، دعای شما را مستجاب می کنم. پس چرا با این که ما خداوند را می خوانیم، دعای ما مستجاب نمی شود؟ حضرت فرمودند: زیرا شما به عهد الهی وفا نمی کنید. قرآن کریم می فرماید: در صورتی که به عهد الهی وفا کنید، خداوند نیز به عهد خود وفا می کند و دعای شما مستجاب می گردد؛ عن أبي عبد الله عليه السلام: «قال له رجل جعلت فداك! ان الله يقول: ﴿أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ و انا ندعوا فلا يستجاب لنا؟ قال: لأنكم لا توفون لله بعهدته و ان الله يقول: ﴿أوفوا بعهدى أوف بعهدكم﴾^(۲)

۶۳۸- اجابت دعای مضطرّ

﴿أَمَّنْ يَجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ﴾^(۳)

خداوند در این آیه، دعای مضطر را مستجاب دانسته است. آوردن قید اضطرار برای آن است که در حال اضطرار دعای دعا کننده از حقیقت برخوردار است و گزاف نیست. چون تا انسان بیچاره نشود، دعای او حقیقت و واقعیت را که در حال اضطرار واجد است، ندارد. آوردن قید ﴿إِذَا دَعَاهُ﴾ وقتی او را بخواند، برای آن است که بفهماند خدا وقتی دعا را مستجاب می کند که دعا کننده به راستی او را بخواند، نه این که در دعا رو به خدا کند و دل به اسباب ظاهری ببندد. بنا بر این دعای انسان زمانی مستجاب است که بداند هیچ

۲- نور الثقلین / ج ۴ / ص ۵۲۷.

۱- غافر / ۶۰.

۳- نمل / ۶۲.

۵۰۰ هزار و یک نکته

کس و هیچ چیز نمی تواند گره از کارش بگشاید، آن وقت است که دست و دلش باهم متوجه خدا می شود و دعای او مستجاب می گردد. (۱)

۶۳۹- علل عدم استجاب دعا

﴿أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ (۲)

هر کسی که دعا کند و در قلب او ذره ای اعتماد بر مال یا جاه و مقام یا اقوام و دوستان خویش داشته باشد، او در حقیقت خدا را نخوانده مگر به زبان. زیرا از نظر قلبی متوجه این امور بوده نه به خداوند، پس دعایش مستجاب نمی گردد و در صورتی انسان دعایش به اجابت می رسد که در قلب او چیزی جز توجه به خداوند نباشد. (۳)



۶۴۰- دعا و طلب مغفرت

گاهی انسان تنها برای خویش دعا می کند؛ ﴿رَبِّ اغْفِرْ لِي﴾ (۴) گاهی انسان برای خویش و دیگران طلب مغفرت می کند؛ ﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ﴾ (۵) گاهی انسان تنها برای دیگران دعا می کند. چنان که حضرت یعقوب علیه السلام

۲- غافر / ۶۰.

۱- المیزان / ج ۱۵ / ص ۳۸۱.

۴- ص / ۳۵.

۳- تفسیر کبیر / ج ۲۷ / ص ۸۲.

۵- حشر / ۱۰.

برای فرزندانش می‌گوید: ﴿سوف أستغفر لكم ربّي إنه هو الغفور الرحيم﴾^(۱)
فاطمه‌ی زهرا عَاطِلَةَ از شب تا صبح برای دیگران دعا می‌کرد. امام مجتبی‌ی پرسید:
۲ چرا برای خودتان دعا نکردید؟ فرمود: «الجار ثم الدار».

۶۴۱- عنایت الهی نسبت به بندگان

﴿نبیّ عبادی أنّی أنا الغفور الرحيم﴾^(۲)

در آیه‌ی شریفه‌ی فوق خداوند بندگان را به خودش اضافه کرد؛ «عبادی» و این شرافت بزرگی است. زیرا وقتی می‌خواهد پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را به عظمت یاد کند، از او به «عبد» تعبیر می‌کند؛ ﴿سبحان الذی أسرى بعبده لیلاً﴾. در اینجا نیز از بندگان عادی خود به «عبادی» یاد کرده و مغفرت خویش را با سه لفظ تأکید کرده است: «أنتی»، «أنا»، «الف و لام» در الغفور الرحيم.^(۳)

۶۴۲- غفّاریت الهی

یکی از اوصاف الهی خداوند متعال، صفت غفّار است و قرآن کریم با تعبیرهای مختلفی از آن یاد کرده است: «غافر»، «غفور»، «غفّار»، «غفران»، «مغفرة»، و به صورت فعل ماضی و مستقبل و امر نیز از آن تعبیر شده است. در این زمینه به آیات زیر توجه کنید:
﴿غافر الذنب﴾^(۴)

۱ - یوسف / ۹۸. ۲ - حجر / ۴۹.
۳ - تفسیر کبیر / ج ۱۹ / ص ۱۹۴. ۴ - غافر / ۳.

﴿وَرَبِّكَ الْغَفُورَ ذُو الرَّحْمَةِ﴾ (۱)

﴿وَأَنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ﴾ (۲)

﴿غَفْرَانَكَ رَبَّنَا﴾ (۳)

﴿وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِّلنَّاسِ﴾ (۴)

فعل ماضی: ﴿فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ﴾ (۵)

فعل مستقبل: ﴿وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَن يَشَاءُ﴾ (۶) ﴿إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ

جَمِيعاً﴾ (۷)

فعل امر: ﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا﴾ (۸)

۶۴۳- ارزش طلب مغفرت

در عظمت و ارزش طلب مغفرت همین بس که تمام انبیای الهی از خداوند این تقاضا را کردند؛ گرچه آن‌ها از گناه و معصیت منزّه بودند:

حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ: ﴿وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ (۹)

حضرت نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ: ﴿وَالَا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ (۱۰)

حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ: ﴿وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ﴾ (۱۱)

۱- کهف / ۵۸. ۲- طه / ۸۲.

۳- بقره / ۲۸۵. ۴- رعد / ۶.

۵- ص / ۲۵. ۶- نساء / ۴۸.

۷- زمر / ۵۳. ۸- حشر / ۱۰؛ تفسیر کبیر / ج ۲۲ / ص ۹۶.

۹- اعراف / ۲۳. ۱۰- هود / ۴۷.

۱۱- اسراء / ۸۲.

حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ: ﴿رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِأَخِي﴾ (۱)

حضرت داود عَلَيْهِ السَّلَامُ: ﴿فَاسْتَغْفِرْ رَبَّهُ﴾ (۲)

حضرت سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ: ﴿رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ هَبْ لِي مَلَكًا﴾ (۳)

حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ: ﴿وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ (۴)

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: ﴿وَ اسْتَغْفِرْ لَذَنْبِكَ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ﴾ (۵)

۶۴۴- طلب مغفرت و باز شدن درهای خیر

﴿قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ هَبْ لِي مَلَكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ﴾ (۶)

انسان باید مقصود اخروی و معنوی را بر مقصود دنیوی و مادی مقدم بدارد. زیرا حضرت سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ اول طلب مغفرت کرد؛ ﴿اغْفِرْ لِي﴾، بعد طلب نعمت دنیا؛ ﴿هب لی ملکاً﴾. افزون بر این، آیهی شریفه دلالت می‌کند که طلب مغفرت از خداوند سبب باز شدن ابواب خیرات دنیوی می‌گردد. زیرا آن حضرت اول طلب مغفرت کرد، بعد مسائل دنیوی را تقاضا کرد. از این رو حضرت نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ هم ابتدا به امت خود فرمان داد که از خداوند طلب مغفرت کنند تا خداوند نعمت‌های مادی خود را به آنها ارزانی فرماید؛ ﴿فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبِّي إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا * يَرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا * وَ يُمِدُّكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ﴾ (۷)

۱- اعراف / ۱۵۱. ۲- ص / ۲۴.

۳- ص / ۳۵. ۴- مائده / ۱۱۸.

۵- محمد / ۱۹؛ تفسیر کبیر / ج ۲۲ / ص ۹۷.

۶- ص / ۳۵.

۷- نوح / ۱۰-۱۲؛ تفسیر کبیر / ج ۲۶ / ص ۲۰۹.

۶۴۵- شرط بهره برداری از مغفرت الهی

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾^(۱)

خداوند در آیه‌ی فوق وعده‌ی آمرزش و اجر بزرگ را در پرتو ایمان و عمل صالح دانسته است. بنا بر این، اگر وعده‌ی الهی مطلق باشد و هیچ شرطی از ایمان و عمل صالح در کار نباشد و همه آمرزیده شوند، چه ایمان داشته باشند، چه نداشته باشند، چه عمل صالح انجام دهند، چه مرتکب گناه شوند، باید ملتزم شویم به این که تمامی تکالیف دینی در باره‌ی غیر مؤمنین، لغو و بیهوده بوده و اصلاً تکلیف از آنان برداشته شده است و این مطلبی است که به شدت قرآن و سنت آن را دفع می‌کنند.^(۲)

۶۴۶- استغفار مانع عذاب الهی

﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾^(۳)

«كان في الأرض أمانان من عذاب الله سبحانه فرجع أحدهما فدونكم الآخر فتمسكوا به؛ أما الأمان الذي رفع فهو رسول الله ﷺ و أما الأمان الباقي فالاستغفار، قال الله عز وجل: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ ...﴾»

آیه‌ی شریفه دلالت دارد که خداوند در دو صورت مردم را عذاب نمی‌کند:

۱- زمانی که پیامبر در میان مردم باشد.

۲- زمانی که مردم استغفار کنند.

علی عليه السلام بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: یکی از دو امان از عذاب الهی، از میان

شما رخت بر بست. بنا بر این، به امان دیگر که استغفار است، بپردازید. (۱)

توبه و شرایط پذیرش آن

۶۴۷- شرط مهم قبولی توبه

﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (۲)

توبه تنها استغفار یا ندامت از گذشته و حتی تصمیم بر ترک در آینده نیست، بلکه علاوه بر همه‌ی این‌ها شخص گناهکار باید در مقام جبران برآید.

جمله‌ی ﴿وَأَصْلَحُوا﴾ بعد از ذکر جمله‌ی ﴿تَابُوا﴾، اشاره به همین حقیقت است که باید انسان علاوه بر توبه و ندامت قلبی در مقام اصلاح فسادى برآید که مرتکب شده است. این صحیح نیست که یک نفر در ملاً عام یا از طریق مطبوعات و وسایل ارتباط جمعی، دیگری را به دروغ متهم کرده، بعد در خانه‌ی خلوت استغفار کند! هرگز خداوند چنین توبه‌ای را قبول نخواهد کرد. (۳)

۶۴۸- آمرزش گناه بدون توبه

﴿... يَدْعُوَكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ﴾ (۴)

خداوند گناهان انسان را در صورتی که آن گناه کفر و شرک نباشد، بدون توبه هم می‌آمرزد.

۱- نور الثقلین / ج ۲ / ص ۱۵۲.

۲- نور / ۵.

۳- نمونه / ج ۱۴ / ص ۳۷۴.

۴- ابراهیم / ۱۰.

زیرا در آیه‌ی شریفه وعده‌ی غفران مطلق است و مقید به شرط توبه نشده است. همین معنا از آیه‌ی شریفه‌ی ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾^(۱) نیز استفاده می‌شود؛ یعنی اگر خداوند بخواهد، گناهان انسان را بدون توبه هم می‌آمرزد. زیرا در صورت توبه، گناه شرک هم آمرزیده می‌شود.^(۲)

۶۴۹ - سرّ تقدیم غفران بر پذیرش توبه

﴿غَافِرُ الذَّنْبِ وَ قَابِلُ التَّوْبِ﴾^(۳)

به دلیل اقتضای فضل و کرم الهی، در این آیه توبه مؤخر و غفران مقدم ذکر شد. اگر خداوند می‌فرمود: توبه را می‌پذیرم، بعد گناه را می‌آمرزم، مردم گمان می‌کردند که تا بنده توبه نکند، خداوند نمی‌آمرزد. بنا بر این، خداوند توبه را پس از آمرزش بیان فرمود تا همگان بدانند، همان گونه که به توبه می‌آمرزم، بدون توبه هم می‌آمرزم. اگر توبه بر غفران مقدم بود، گمان می‌شد که توبه علت غفران است، با آن که غفران الهی را علتی نیست. از این رو در جای دیگری فرمود: ﴿ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا﴾^(۴)

۶۵۰ - توبه‌ی انسان محفوف به دو توبه‌ی خداوند

﴿ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾^(۵)

هر توبه و بازگشت از بنده به سوی خداوند، محفوف به دو بازگشت از خداوند به سوی بنده

۱ - نساء / ۴۸.

۲ - تفسیر کبیر / ج ۱۹ / ص ۹۴.

۳ - غافر / ۳.

۴ - توبه / ۱۱۸؛ تفسیر کبیر / ج ۸ / ص ۴۵۷.

۵ - توبه / ۱۱۸.

است. زیرا توبه عمل پسندیده‌ای است که محتاج به نیروست و نیرو دهنده هم خداست. پس توفیق کار خیر را اول خدا عنایت می‌کند تا بنده‌اش قادر به توبه شود و از گناه خود برگردد. پس از آن که موفق به توبه شد، محتاج تطهیر از آلودگی گناهان و آمرزش است، آنجا نیز بار دیگر مشمول عنایت و رحمت خداوند قرار می‌گیرد.^(۱)

۶۵۱- استمرار در پذیرش توبه

﴿غَافِرُ الذَّنْبِ وَ قَابِلُ التَّوْبِ﴾^(۲)

پذیرفتن توبه یکی از اوصاف الهی است که در آیه‌ی فوق آمده است. شاید جهت این که «قابل التَّوْبِ» را در قالب اسم فاعل آورده است، دلالت بر استمرار باشد. زیرا مغفرت و قبول توبه از صفات فعلیه‌ی خداست و خدای تعالی هر روزه گناهانی را می‌آمرزد و توبه‌هایی را قبول می‌کند و سرّ عطف «قابل التَّوْبِ» به «غافر الذَّنْبِ» آن است که مجموع آن دو یک صفت است و یک رفتار خدا با بندگان گنهکار را افاده می‌کند و آن آمرزش الهی است، لیکن گاهی با توبه و گاهی بدون توبه و با شفاعت.^(۳)

۶۵۲- کیفیت و کمیت در توبه

در بعضی از اعمال کمیت ملاک است. مانند وحدت و اتحاد مردم؛ ﴿وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا﴾^(۴) در بعضی از امور کیفیت معیار است. مانند انفاق؛ ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ

۱ - المیزان / ج ۹ / ص ۴۰۰.
۲ - غافر / ۳.
۳ - المیزان / ج ۱۷ / ذیل آیه.
۴ - آل عمران / ۱۰۳.

تنفقوا ممّا تحبّون ﴿١﴾ در بعضی از امور هر دو ضروری است. مانند توبه؛ یعنی هم باید مردم توبه کنند و هم باید خالصانه توبه کنند؛ ﴿توبوا إلى الله جميعاً﴾ (٢) ﴿توبوا إلى الله توبة نصوحاً﴾ (٣)

۶۵۳- توبه‌ی حقیقی

از نظر قرآن کریم توبه‌ی حقیقی در صورتی تحقق می‌پذیرد که انسان از نظر اعمال صالح‌گردد و کارهای نادرست خود را اصلاح کند. از این رو، بعد از کلمه‌ی «تاب» یا «تابوا»، قید ﴿عملاً صالحاً﴾ یا ﴿أصلحوا و بیئوا﴾ یا ﴿و اتبعوا سبیلک﴾ آمده است؛ ﴿إلاّ من تاب و ءامن و عمل صالحاً فأولئك یدخلون الجنة﴾ (٤) ﴿إلاّ الذین تابوا و أصلحوا و بیئوا فأولئك أتوب علیهم﴾ (٥) ﴿فاغفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلک﴾ (٦)

۶۵۴- پذیرفته شدن توبه و ردّ آن

الف - توبه‌ی گروهی از انسان‌ها قطعاً پذیرفته می‌شود، کسانی که از روی نادانی و جهالت گناه کرده‌اند؛ ﴿إنّما التّوبة علی الله للذین یعملون السّوء بجهالة﴾ (٧)

ب - توبه‌ی گروهی از انسان‌ها هم قطعاً پذیرفته نمی‌شود، کسانی که در حال احتضار توبه می‌کنند، یا در حال کفر از دنیا می‌روند؛ ﴿و لیست التّوبة للذین یعملون السّیئات حتی

۱- آل عمران / ۹۲.

۲- نور / ۳۱.

۳- تحریم / ۸.

۴- مریم / ۶۰.

۵- بقره / ۱۶۰.

۶- غافر / ۷؛ المیزان / ج ۷ / ص ۱۰۶.

۷- نساء / ۱۷.

إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْإِنَّ وَ لَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كَفَّارٌ ﴿١﴾ وَ
قرآن کریم، فرعون رانمونه‌ی کسانی معرفی می‌کند که در حال احتضار توبه‌ی آن‌ها قبول
نگشت؛ ﴿حَتَّىٰ إِذَا أُدْرِكَهُ الْغَرَقُ قَالَ ءَامَنْتُ ...﴾ ﴿٢﴾

ج - گروه سومی نیز هستند که نه توبه‌ی آن‌ها قطعاً پذیرفته می‌شود و نه قطعاً رد می‌شود،
کسانی که از روی عمد و قصد گناه انجام می‌دهند. آمرزش و قبول توبه‌ی این افراد و عدم
آن بستگی به مشیت و خواست خداوند دارد؛ ﴿وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَن يَشَاءُ﴾ ﴿٣﴾

۲ - یونس / ۹۰.

۱ - نساء / ۱۸.

۳ - نساء / ۴۸؛ تفسیر کبیر / ج ۱۰ / ص ۸.

هزار و یک نکته ۵۱۰

تشابه و تفاوت مهمانی خداوند با مهمانی مردم

✓ مشابَهت‌های دو مهمانی

✓ امتیازهای دو مهمانی

انواع اشک

✓ اشک شوق

✓ اشک خون

✓ اشک قلابی

✓ اشک خوف

تواضع و تکبر

✓ تواضع در برابر مؤمنان

✓ تواضع مایه‌ی گزینش الهی

✓ خودبینی رمز توقف و مایه‌ی هلاکت

✓ متکبر محبوب خداوند نیست

نیکی به پدر و مادر

✓ اهمیت احسان به والدین

✓ نهایت احترام به والدین

✓ لزوم تکریم والدین

✓ عظمت حق مادر

تشابه و تفاوت مهمانی خداوند با مهمانی مردم

میان مهمانی خداوند و مهمانی مردم از جهاتی تشابه و از جهاتی تفاوت وجود دارد که به برخی از آن به طور اختصار اشاره می‌شود:

۶۵۵- مشابهت‌های دو مهمانی

الف - لزوم دریافت دعوت‌نامه؛ «شهر فيه دعیتم إلى ضیافة الله»^(۱) و ﴿و لكن إذا دعیتم فادخلوا فاذا طعمتم فانتشروا و لا مستنسیین لحدیث إن ذلكم...﴾^(۲)

ب - استیذان و اخذ رخصت؛ «و من أعظم التعم علينا و جریان ذكرك على ألسنتنا و إذنك لنا بدعائك»^(۳) و ﴿فلا تدخلوها حتى يؤذن لكم﴾^(۴)

ج - در مهمانی مردمی، شایسته است هدیه‌ای برای میزبان برده شود، در مهمانی الهی، نیز باید چیزی به پیشگاه الهی هدیه کرد، و آن فقر و مسکنت و بندگی است؛ «الهی ضیفك بیابك مسکینك بیابك».

۲ - احزاب / ۵۳.

۱ - بحار / ج / ص .

۴ - نور / ۲۸.

۳ -

۶۵۶ - امتیازهای دو مهمانی

- ۱ - در مهمانی مردمی، مهمان به میزبان سلام می‌کند؛ ﴿و تَسَلَّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا﴾^(۱)، ولی در مهمانی خداوند، میزبان به مهمان سلام می‌کند؛ ﴿إِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ﴾^(۲)
- ۲ - در مهمانی مردمی، گاهی میزبان از پذیرفتن مهمان معذور است؛ ﴿إِنْ قِيلَ لَكُمْ ارجعوا فارجعوا هو أذكى لكم﴾^(۳)، لیکن در مهمانی الهی، میزبان هیچ زمانی از پذیرفتن مهمان معذور نیست و همیشه باب رحمت و عفو او به روی مهمانان باز است؛ ﴿الهي أنت الذي فتحت لعبادك باباً إلى عفوك فسميته التوبة﴾^(۴)
- ۳ - در مهمانی مردمی، امکانات پذیرایی محدود است، لیکن در مهمانی الهی که ضیافت، به رحمت و لطف اوست، هیچ محدودیتی وجود ندارد؛ ﴿و رحمتی وسعت کلّ شیء﴾^(۵)
- ۴ - در مهمانی مردمی، انسان می‌تواند در آینده تشکر و جبران کند، ولی در مهمانی الهی، انسان قادر بر تشکر از نعمت‌های فراوان میزبان نیست؛ «فكيف لی بتحصيل الشکر و شكري ایّاك یفتقر إلی شکر»^(۶)
- ۵ - در مهمانی مردمی، جسم انسان آرامش پیدا می‌کند، در مهمانی الهی، روح انسان آرامش می‌یابد؛ «و فی مناجاتک روحی و راحتی»^(۷)

| | |
|--------------------|--------------------|
| ۱ - نور / ۲۷. | ۲ - انعام / ۵۴. |
| ۳ - نور / ۲۸. | ۴ - مناجات تأئین. |
| ۵ - اعراف / ۱۵۶. | ۶ - مناجات شاکرین. |
| ۷ - مناجات مریدین. | |

۶ - در مهمانی مردمی میزبان بر تأمین همه‌ی نیازهای مهمان قادر نیست، لیکن در مهمانی الهی، میزبان توان تأمین تمامی نیازمندی‌های مهمان را دارد؛ ﴿أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾^(۱) و «یا من إذا سئله عبد أعطاه و إذا أحلّ ما عمده بلّغه منا، اذا سئلك عبادى منى فانى قريب أجيب دعوة الدعاء».

۷ - در مهمانی مردمی، دعوت و پذیرایی همگانی و بی‌پوشته نیست، ولی در مهمانی الهی، خدای سبحان همیشه و در هر زمان انسان را دعوت می‌کند و به‌گونه‌ی شایسته پذیرایی می‌کند؛ «الهی من الذى نزل بك ملتمساً قراك فما قریته»^(۲).

۸ - در مهمانی مردمی، باید با ظاهر پاکیزه و آراسته رفت، ولی در مهمانی الهی، افزون بر پاکیزگی ظاهری، باید با باطن و نیت پاکیزه حضور یافت؛ «فاسئلوا الله ربکم بنیات صادقة و قلوب طاهرة أن یوفقکم لصیامه»^(۳).

انواع اشک

۶۵۷ - اشک شوق

قرآن کریم در توصیف بعضی از نصاری می‌فرماید: آن‌ها را هنگام شنیدن آیاتی که به پیامبر ﷺ نازل شده می‌بینی که (از شوق) اشک می‌ریزند، به دلیل حقیقتی که دریافته‌اند؛ ﴿وَ إِذَا سَمِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا

۲ - مناجات أربعین.

۱ - غافر / ۶۰.

۳ - خطبه‌ی شعبانیه.

عرفوا من الحقّ ... ﴿(۱)﴾

۶۵۸- اشک حزن

قرآن کریم می‌فرماید: گروهی نزد پیامبر ﷺ آمدند تا در جهاد شرکت کنند، ولی به دلیل نبود امکانات از رفتن به جبهه محروم شدند، آنان در این هنگام از روی حزن اشک ریختند: ﴿... قلت لا أجد ما أحملکم علیه تولّوا و أعینهم تفیض من الدّمع حزناً ألاّ یجدوا ما ینفقون﴾ (۲)

۶۵۹- اشک قلابی

قرآن می‌فرماید: برادران یوسف علیهما السلام وقتی که یوسف را در چاه انداختند، شب که به منزل برگشتند، گریه کنان به سراغ پدر رفتند و گفتند: گرگ یوسف را خورد؛ ﴿و جاؤا أباهم عشاءً یبکون * ... و ترکنا یوسف عند متاعنا فأکله الذّئب﴾ (۳)

۶۶۰- اشک خوف

حضرت علی علیهما السلام در وصف گروهی از انسان‌ها که رغبت به خداوند دارند، می‌فرماید: کسانی هستند که از ترس محشر اشک آنان ریزان است؛ «و أراق دموعهم خوف

تواضع و تکبر

۶۶۱- تواضع در برابر مؤمنان

یکی از دستورهایی خداوند به پیامبرش، فروتنی در برابر مؤمنان و حق گرایان است؛ ﴿وَ اخفض جناحك للمؤمنين﴾^(۲) خفض جناح، کنایه از تواضع است. زیرا هنگامی که مرغ جوجه‌هایش را در آغوش می‌گیرد و به آن‌ها ابراز محبت می‌کند، پر و بالش را می‌گشاید و بر سر آن‌ها می‌گسترده و آن‌ها را در پوشش حمایت و محبت خویش قرار می‌دهد.

گفتنی است که از دیدگاه اسلام، یکی از ویژگی‌های مدیر و رهبر شایسته، فروتنی و خاکساری اوست و اختصاص به پیامبر ﷺ ندارد. همان‌گونه که امام علی عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ به محمد بن ابی بکر نوشت: «فاخفض لهم جناحك و الن لهم جانبك و ابسط لهم وجهك و آس بينهم في اللحظة و النظر»؛^(۳) بال‌های خود را برای آن‌ها فرود آر، در برابر آن‌ها نرم و ملایم باش، چهره‌ات را گشاده دار و نگاهت را میان آن‌ها تقسیم کن.^(۴)

۲ - حجر / ۸۸

۱ - نهج البلاغه / خطبه‌ی ۳۲.

۳ - نهج البلاغه / نامه‌ی ۲۷.

۴ - المیزان / ج ۱۲ / ص ۱۹۳؛ نمونه / ج ۱۱ / ص ۱۳۶.

۶۶۲- تواضع در جمیع شئون زندگی

قرآن کریم گاهی از مشی و مرام متکبرانه نهی می‌کند؛ ﴿لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرْحًا﴾^(۱) گاهی بندگان رحمان را به مشی و مرام متواضعانه توصیف می‌کند؛ ﴿وَعِبَادِ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا﴾^(۲) مقصود از مشی تنها مشی ظاهری نیست، بلکه منظور تواضع در جمیع شئون زندگی است. از این رو، امیر المؤمنین هنگام توصیف متقین می‌فرماید: سیره و روش زندگی آن‌ها تواضع و فروتنی است؛ «مشیهم التواضع».

۶۶۳- تواضع مایه‌ی گزینش الهی

﴿يَا مُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتَكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَ بَكَلَامِي﴾^(۳)

خداوند به حضرت موسی عليه السلام وحی کرد: آیا می‌دانی چرا تو را برای وحی و کلام خود برگزیدم؟ موسی عليه السلام عرض کرد: نه. خداوند فرمود: زیرا در میان انسان‌ها فردی را متواضع‌تر از تو نیافتیم؛ «فأوحى الله عز وجل إليه: يا موسى بن عمران أتدرى لما اصطفتك لوحى و كلامى و دون خلقى؟ فقال: لا علم لى يا رب. فقال: يا موسى! إننى اطلعت إلى خلقى اطاعة فلم اجد فى خلقى أشد تواضعاً لى منك»^(۴).

۶۶۴- ابعاد مختلف تواضع

از نظر قرآن کریم تواضع جنبه‌های مختلفی دارد که به قسمتی از آن اشاره می‌شود:

۲- فرقان / ۲۳.

۱- اسراء / ۳۷.

۴- نور الثقلین / ج ۲ / ص ۶۷.

۳- اعراف / ۱۴۴.

- ۱ - تواضع در برابر خداوند سبحان؛ ﴿انّ الذين ءامنوا و عملوا الصّالحات و آخبتوا إلى ربّهم أولئك أصحاب الجنّة﴾ (۱)
- ۲ - تواضع در برابر مؤمنان؛ ﴿و اخفض جناحك للمؤمنين﴾ (۲) و ﴿أذلّة على المؤمنین﴾ (۳)
- ۳ - تواضع در برابر مستمندان؛ ﴿و لا تطرد الذين يدعون ربّهم بالغداة و العشيّ﴾ (۴)
- ۴ - تواضع در برابر والدین؛ ﴿واخفض لهما جناح الذلّ من الرحمة﴾ (۵)
- ۵ - تواضع در برابر استاد؛ ﴿قال له موسى هل أتبعك على أن تعلمن ممّا علّمت رشداً﴾ (۶)
- ۶ - تواضع مسئولین نسبت به مردم؛ ﴿فبما رحمة من الله لنت لهم﴾ (۷)
- ۷ - تواضع در راه رفتن؛ ﴿و لا تمش في الأرض مرحاً﴾ (۸)
- ۸ - تواضع در سخن گفتن؛ ﴿فقولا قولاً لئباً﴾ (۹)
- ۹ - تواضع در نشستن؛ قال الصادق عليه السلام: «انّ من التواضع أن يجلس الرّجل دون شرفه» (۱۰)
- ۱۰ - تواضع در شیوهی زندگی؛ ﴿عباد الرّحمن الذين يمشون في الأرض هوناً﴾ (۱۱)

| | |
|--------------------|------------------------------|
| ۱ - هود / ۲۳ | ۲ - حجر / ۸۸ |
| ۳ - مائده / ۵۴ | ۴ - انعام / ۵۲ |
| ۵ - اسراء / ۴ | ۶ - كهف / ۶۶ |
| ۷ - آل عمران / ۱۵۹ | ۸ - اسراء / ۳۷ |
| ۹ - طه / ۴۴ | ۱۰ - اصول کافی / ج ۲ / ص ۱۰۰ |
| ۱۱ - فرقان / ۶۳ | |

۶۶۵- علل لزوم رویکرد به تواضع

به دلایل زیر انسان باید متواضع باشد:

- ۱- انسان از خاک خلق شده است؛ ﴿وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تَرَابٍ﴾^(۱)
- ۲- انسان از آب پست خلق شده است؛ ﴿ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ﴾^(۲)
- ۳- انسان ضعیف است؛ ﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا﴾^(۳)
- ۴- انسان محتاج و نیازمند است؛ ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾^(۴)
- ۵- علم و دانش انسان محدود است؛ ﴿وَمَا أَوْتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾^(۵)
- ۶- قدرت انسان در معرض زوال است؛ ﴿هَلِكٌ عَنِّي سُلْطَانِيهِ﴾^(۶)
- ۷- ثروت انسان کارساز نیست؛ ﴿مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِي﴾^(۷) و ﴿مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ﴾^(۸)
- ۸- عدم توانایی انسان به جلب منفعت و دفع ضرر؛ ﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ﴾^(۹)

۶۶۶- خودبینی رمز توقف و مایه‌ی هلاکت

از نظر قرآن کریم، مخالفان و دشمنان انبیا چون خود را برتر و بالاتر از رهبران الهی

| | |
|-----------------|---------------|
| ۱- فاطر / ۱۱. | ۲- سجده / ۸. |
| ۳- نساء / ۲۸. | ۴- فاطر / ۱۵. |
| ۵- اسراء / ۸۵. | ۶- حاقه / ۲۹. |
| ۷- حاقه / ۳۰. | ۸- مسد / ۲. |
| ۹- اعراف / ۱۸۸. | |

می‌دانستند، هرگز حاضر نبودند از دستورات انبیا پیروی کنند و این خودبینی و خودخواهی سرانجام آن‌ها را هلاک ساخت و به دست نابودی سپرد. مثلاً قارون مغرور به مال و ثروت است و آن را مرهون تخصص و علم و دانش خود می‌داند.

قرآن کریم می‌فرماید: هنگامی که قومش به او گفتند: این همه خوشحالی آمیخته با غرور و تکبر نداشته باش، زیرا خداوند شادی کنندگان مغرور را دوست نمی‌دارد؛ ﴿إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ﴾^(۱) قارون با همان حالت غرور و خودبینی گفت: این ثروتم را به وسیله‌ی علم و دانش خودم به دست آورده‌ام؛ ﴿قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي﴾^(۲)

اینجا قرآن کریم پاسخ کوبنده‌ای به قارون و قارون صفت‌ها می‌دهد که آیا او نمی‌دانست خداوند اقوامی را قبل از او هلاک کرد که از او نیرومندتر و آگاه‌تر و ثروتمندتر بودند؛ ﴿أَوَلَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعًا﴾^(۳) نه تنها انسان که حیوان نیز اگر خودبین باشد، در راه متوقف خواهد شد.

می‌گویند یک نفر اسب سوار به نهر آبی رسید ولی با تعجب ملاحظه کرد که اسب حاضر نیست قدم از قدم بردارد. مرد حکیمی از راه رسید و گفت: آب نهر را به هم بزن تا گل آلود شود، اسب حرکت می‌کند. آن مرد این کار را انجام داد، اسب به آرامی حرکت کرد، آنگاه صاحب اسب از او نکته‌ی این مشکل را سؤال کرد. مرد حکیم گفت: هنگامی که آب صاف بود، اسب عکس خود را در آب می‌دید و از قیافه‌ی خودش خوشش می‌آمد و حاضر نبود پا به روی خویشتن بگذارد، همین که آب گل آلود شد، خویش را فراموش کرد و به

آسانی از آب گذشت.

۶۶۷- متکبر محبوب خداوند نیست

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾^(۱)

«خیلاء» به معنای تکبر از روی خیال و فرض است و «مختال» به معنای متکبر از همین ماده است. «فخور» کسی است که مناقب خود را می‌شمارد و به رخ مردم می‌کشد، ولی «تکبر»، خودپسندی در نفس است.

کلمه‌ی «مختال» در قرآن کریم سه مرتبه ذکر شده و در هر سه مرتبه با لفظ «فخور» همراه است. گویا تکبر از فخور بودن جداشدنی نیست و معنای آیه‌ی شریفه‌ی فوق آن است که متکبر خیال‌باف که به خود فخر می‌کند، محبوب خداوند نیست. به عقیده‌ی راغب در مفردات، اسبان را از آن جهت «خیل» گفته‌اند که هر کس سوار آن‌ها شود، در خود احساس تکبر می‌کند و به عقیده‌ی مرحوم طبرسی در مجمع البیان، علت این تسمیه آن است که اسب در راه رفتن متکبر است.^(۲)

۶۶۸- تفاخر و قیاس و استکبار شیطان

شیطان بر اثر جهل گرفتار سه گناه شد: تفاخر و قیاس و استکبار. فخر فروشی او نسبت به آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ بود که گفت: من از او بالاترم؛ ﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ﴾^(۳) بعد از آن مرتکب قیاس شد و گفت: مرا از آتش خلق کردی و آدم را از خاک؛ ﴿خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾^(۴)

۲- قاموس / ج ۲ / ص ۳۲۰.

۱- لقمان / ۱۸.

۴- اعراف / ۱۲.

۳- اعراف / ۱۲.

آنگاه در برابر خداوند استکبار ورزید. زیرا در برابر فرمان سجده به آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ سرپیچی کرد: ﴿أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾^(۱).

۶۶۹- نهی از خودستایی

قرآن کریم از این که مردم خودستایی کنند و از خودشان تعریف و تمجید کنند، نهی می‌کند: ﴿فَلَا تَزْكُوا أَنفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَىٰ﴾^(۲) در برابر این دستور الهی مردم دو دسته‌اند:

گروهی اهل تقوایند که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌فرماید: آنان نه تنها از خود ستایش نمی‌کنند، بلکه هر گاه از آن‌ها ستایش شود، می‌ترسند؛ «فهم لأنفسهم متهمون إذا زكّى أحد منهم خاف ممّا يقال له».

گروهی غیر متقی هستند که قرآن کریم بعضی از بنی اسرائیل را برای نمونه ذکر می‌کند که آن‌ها از خود تعریف می‌کردند: ﴿أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ يَزْكُونَ أَنفُسَهُمْ﴾^(۳) مثل این که می‌گفتند: ما دوستان خدا هستیم؛ ﴿نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاءُهُ﴾^(۴) یا این که می‌گفتند: کسی جز یهود یا نصاری داخل بهشت نمی‌شود؛ ﴿وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا كَانُ هُودًا أَوْ نَصَارَى﴾^(۵).

خیال پردازی، بلندپروازی، از خود راضی بودن و ... از صفات بارز بنی اسرائیل است.

۱ - بقره / ۳۴؛ تفسیر موضوعی / ج ۶ / ص ۱۹۳.

۲ - نجم / ۳۲. ۳ - نساء / ۴۹.

۴ - مائده / ۱۸. ۵ - بقره / ۱۱۱.

در معنای آیه‌ی پیش گفته حضرت صادق علیه السلام فرمود: در باره‌ی افرادی است که عبادات خود را مانند نماز و روزه بیان می‌کنند. بعد فرمود: افرادی بودند که وقتی به یکدیگر می‌رسیدند، از نماز و روزه‌ی خود تعریف می‌کردند. علی علیه السلام به آن‌ها فرمودند: اتفاقاً من در شب می‌خوابم و روز هم افطار می‌کنم.^(۱)

۶۷۰ - جواز ستایش از خویش به هنگام ضرورت

﴿فَلَا تَرْكَبُوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى﴾^(۲)

چنان که آیه‌ی شریفه دلالت دارد، تردیدی نیست که ستایش از خویشان کار صحیحی نیست، لیکن با این حال قاعده‌ی کلی نیست، بلکه در صورتی که ضرورت ایجاب کند، مانعی ندارد انسان از خودش تعریف و تمجید کند تا جامعه‌ی انسانی او را بشناسد و از او بهره‌مند شوند.

از این رو در حدیث آمده است که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: آیه جایز است انسان از خودش مدح و ستایش کند؟ فرمود: آری. هنگامی که ناچار شود، مانعی ندارد. آیا نشنیده‌ای گفتار یوسف را که فرمود: مرا مسئول امور مالی قرار بده که من امین و آگاهم؟ و همچنین گفتار بنده‌ی صالح خدا (هود) را که گفت: من برای شما خیرخواه و امینم؛ «نعم إذا اضطرر إلیه اما سمعت قول یوسف اجعلنی علی خزائن الأرض إننی حفیظ علیهم. و قول العبد الصالح و أنا لکم ناصح امین».^(۳)

۲ - نجم / ۳۲.

۱ - نور الثقلین / ج ۵ / ص ۱۶۵.

۳ - نور الثقلین / ج ۲ / ص ۴۴.

۶۷۱- رعایت اعتدال

از نظر اسلام کسی دارای علم و معرفت است که اعتدال در زندگی او حاکم باشد. زیرا امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «لا ترى الجاهل الا مفراطاً أو مفرطاً»؛^(۱) شیوهی زندگی جاهل بر اساس افراط و تفریط است. به نمونه‌هایی از اعتدال اشاره می‌شود:

- * اعتدال در غذا خوردن؛ ﴿كلوا و اشربوا و لا تسرفوا﴾.^(۲)
- * اعتدال در لباس پوشیدن؛ قال علی علیه السلام: «و ملبسهم الإقتصاد».^(۳)
- * اعتدال در عقیده؛ «لا جبر و لا تفویض بل أمر بین الامرین».^(۴)
- * اعتدال در راه رفتن؛ ﴿و اقصد فی مشیک﴾.^(۵)
- * اعتدال در تن صدا؛ ﴿و اغضض من صوتك﴾.^(۶)
- * اعتدال در صوت نماز؛ ﴿و لا تجهر بصلواتك و لا تخافت بها و ابتغ بین ذلك سبیلاً﴾.^(۷)
- * اعتدال در خوف و رجا؛ ﴿تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفاً و طمعاً﴾.^(۸)
- * اعتدال در حب و بغض؛ قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «لو وزن خوف المؤمن و رجاؤه لاعتدلا»^(۹) امیرالمؤمنین علیه السلام نیز می فرماید: «هلك فی رجلاں محبّ غال و مبغض قال».

۱ - نهج البلاغه. ۲ - اعراف / ۳۱.
 ۳ - نهج البلاغه. ۴ - نهج البلاغه.
 ۵ - لقمان / ۳. ۶ - لقمان / ۴.
 ۷ - اسراء / ۱۱۰. ۸ - سجده / ۱۶.
 ۹ - روح البیان / ج ۱ / ص ۲۴.

* - اعتدال در مدح و انتقاد؛ قال علی عليه السلام: «الثناء بأكثر من الاستحقاق ملق و التقصير عن الاستحقاق عیّ أو حسد». (۱)

* - اعتدال در انفاق؛ ﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يَسْرِفُوا و لَمْ يَقْتُرُوا و كَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا﴾ (۲) ﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ و لَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا﴾ (۳)

* - اعتدال در عبادات؛ قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «انّ هذا الدّين متين فادخلوا فيه برفق و لا تکرهوا عبادة الله إلى عباد الله فتكونوا كالراکب المنبت الّذى لا سفراً قطع و لا ظهراً أبقى»؛ بی تردید این دین محکم و متین است. پس با ملایمت در آن درآیید و عبادات خدا را به بندگان خدا با کراهت تحمیل نکنید تا مانند سوار در مانده‌ای باشید که نه مسافتی را پیموده، نه مرکبی به جا گذاشته است.

* - اعتدال در جمع بین دنیا و آخرت؛ «ليس منا من ترك دنياه لآخرته أو ترك دينه لديناه».

۶۷۲ - اعتدال در انفاق

﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ و لَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا﴾ (۴)

پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله در منزل بود، سائلی آمد. چون چیزی برای بخشش آماده نبود، او تقاضای پیراهن کرد. پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله پیراهن خود را به او داد و همین امر سبب شد که پیامبر نتواند آن روز به مسجد برود. این پیشامد زبان کفار را باز کرد. گفتند: محمد خواب

۲ - فرقان / ۶۷.

۴ - اسراء / ۲۹.

۱ - نهج البلاغه.

۳ - اسراء / ۲۹.

مانده است و این کار ملامت و شماتت دشمن را در بر داشت. در این زمینه آیه‌ی فوق نازل گردید و به پیامبر دستور داد که این گونه رفتار نکند.^(۱)

نیکی به پدر و مادر

۶۷۳- اهمیت احسان به والدین

موضوع احسان و نیکی به والدین از اهمیت خاصی برخوردار است. از این رو در چهار مورد در ردیف توحید قرار داده شده است، و هم‌ردیف بودن این دو مسئله، بیانگر عظمتی است که اسلام در باره‌ی نیکی به پدر و مادر مطرح کرده است؛ ﴿لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدِينَ إِحْسَانًا﴾^(۲) و ﴿وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لَا تَشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدِينَ إِحْسَانًا﴾^(۳) و ﴿وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدِينَ إِحْسَانًا﴾^(۴) و ﴿أَلَّا تَشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدِينَ إِحْسَانًا﴾^(۵)

از آیات شریفه‌ی فوق استفاده می‌شود که تعظیم و احترام والدین لازم است، گرچه کافر باشند. زیرا کلمه‌ی «إِحْسَانًا» مطلق است و مقید به مؤمن بودن، نشده است.^(۶)

۱- نمونه / ج ۱۲ / ص ۹۱. ۲- بقره / ۸۳.

۳- نساء / ۳۶. ۴- اسراء / ۲۳.

۵- انعام / ۱۵۱.

۶- تفسیر کبیر / ج ۳ / ص ۱۶۵؛ و نیز ج ۱۰ / ص ۹۵.

۶۷۴- احسان به والدین بدون واسطه

﴿و بالوالدین إحساناً﴾^(۱)

کلمه‌ی «احسان» هر گاه با کلمه‌ی «إلی» ذکر شود، مفهوم آن نیکی کردن است، هر چند به طور غیر مستقیم و بالواسطه باشد؛ اما زمانی که با کلمه‌ی «باء» ذکر شود، معنای آن نیکی کردن به طور مستقیم و بی‌واسطه است. بنا بر این، آیه‌ی شریفه تأکید می‌کند که موضوع نیکی به پدر و مادر را باید به گونه‌ای اهمیت داد که شخصاً و بدون واسطه انجام گیرد.^(۲)

۶۷۵- نهایت احترام به والدین

﴿و قضی ربّک ألاّ تعبدوا إلاّ إیّاه و بالوالدین إحساناً إمّا یبلغنّ عندک الکبر أحدهما أو کلاهما فلا تقل لهما أفّ و لا تنهرهما و قل لهما قولاً کریماً * و اخفض لهما جناح الذّلّ من الرّحمة و قل ربّ ارحمهما کما ربّیانی صغیراً﴾^(۳)

در این دو آیه خداوند متعال لزوم نهایت احترام و تکریم از والدین را در قالب چهار امر و دو نهی یادآور شده است:

۱- لزوم احسان به والدین؛ ﴿و بالوالدین إحساناً﴾.

۲- نگفتن کمترین سخن اهانت آمیز به آنها (أفّ) به هنگام دوران پیری؛ ﴿إمّا یبلغنّ عندک الکبر أحدهما أو کلاهما فلا تقل لهما أفّ﴾.

۱- انعام / ۱۵۱.

۲- المنار / ج ۸ / ص ۱۸۵؛ نمونه / ج ۶ / ص ۳۳.

۳- اسراء / ۲۳ - ۲۴.

- ۳ - بر سر آنها فریاد نزدن؛ ﴿و لا تنهرهما﴾.
- ۴ - با آنها کریمانه و بزرگوارانه سخن گفتن؛ ﴿و قل لهما قولاً کریماً﴾.
- ۵ - نهایت فروتنی در برابر آنها؛ ﴿و اخفض لهما جناح الذل من الرحمة﴾.
- ۶ - طلب رحمت برای آنها؛ ﴿و قل رب ارحمهما کما ربیبانی صغیراً﴾.
- ۷ - جالب این که قرآن کریم به هنگام لزوم تواضع برای مؤمنین به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: ﴿و اخفض جناحك للمؤمنین﴾. اما به هنگام تواضع برای والدین خفض جناح و تواضع را مقید به کلمه‌ی «ذل» می کند و می فرماید: برای والدین ذلیلانه خفض جناح کنید.

۶۷۶- لزوم شکر منعم و نیکی به والدین

یکی از وظایف انسان، شکر منعم است و منعم حقیقی خداوند متعال است که باید او را عبادت کرد؛ ﴿ألا تعبدوا إلا آتاه﴾. سرّ این که احسان به والدین را بعد از عبادت خداوند ذکر کرده، آن است که بفهماند پدر و مادر نیز به انسان احسان کرده‌اند، و شکر آنها نیز لازم است؛ ﴿و بالوالدین إحساناً﴾. زیرا در حدیث است که اگر انسان شکر مخلوق را نکند، شکر خدا را نیز انجام نداده است؛ «من لم یشکر الناس لم یشکر الله»، و هیچ کس بعد از خداوند متعال که همه‌ی نعمت‌ها از اوست، برای انسان مانند والدین خدمت نکرده است. از این رو شکر آنها، و نیز احسان به آنها لازم است؛ ﴿و بالوالدین إحساناً﴾^(۱).

۶۷۷- لزوم تکریم والدین

﴿مَا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهِمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفَّ ...﴾^(۱)

این آیهی شریفه در باره‌ی لزوم احترام و تکریم و عدم اهانت نسبت به والدین است و علت اختصاص این حکم به دوران پیری آن‌ها، بدین جهت است که پدر و مادر در آن دوران، سخت‌ترین حالات را دارند و به کمک فرزندان خود نیازمندترند. زیرا از بسیاری از واجبات خود ناتوانند و همین معنا یکی از آرزوهای والدین است که سال‌ها از فرزندان خود آن را انتظار می‌کشند.

آری! زمانی که پرستاری فرزند را می‌کردند و مشقات آن‌ها را تحمل می‌کردند و تربیت آن‌ها را به دوش می‌کشیدند، در همه‌ی این زمان‌ها، فرزند از تأمین واجبات خود عاجز بود. آن‌ها با این آرزو تأمین می‌کردند که در روزگار پیری از دستگیری فرزند خود بهره‌مند شوند. بنا بر این، آیه‌ی شریفه نمی‌خواهد حکم را مخصوص دوران پیری والدین کند، بلکه می‌خواهد وجوب احترام را بیان کند، حال چه در هنگام احتیاجشان به فرزند و چه در هر حال دیگر.^(۲)

فخر رازی می‌گوید: پدر و مادر در دوران پیری یا در منزل فرزند به سر می‌برند یا در منزل خودشان یا در منزل دیگری. از کلمه‌ی «عندک» استفاده می‌شود که انسان در صورتی احترام آن‌ها را رعایت کرده که پدر و مادر در نزد فرزند به سر ببرند، نه این که در منزل خودشان یا در منزل دیگری. خلاصه این که اگر والدین نزد فرزند نباشند و آنگاه انسان احترام آن‌ها را حفظ کند، که خیلی اهمیت ندارد.^(۳)

۲- المیزان / ج ۱۳ / ص ۸۴

۱- اسراء / ۲۳.

۳- تفسیر کبیر / ج ۲۰ / ص ۱۸۸.

۶۷۸- عظمت حق مادر

﴿وَصَيَّنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدِيهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كَرهًا وَوَضَعَتْهُ كَرهًا﴾^(۱)

این آیه دلالت دارد بر این که حق مادر بزرگتر از حق پدر بر انسان است. زیرا در آغاز مسئله‌ی احسان به پدر و مادر را بیان کرد، سپس مادر را جداگانه ذکر کرد که فرزند را با مشقت و رنج حمل و وضع می‌کند؛ ﴿حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كَرهًا وَوَضَعَتْهُ كَرهًا﴾ و این دلالت بر عظمت حق مادر می‌کند.^(۲)

۶۷۹- نهی از بی احترامی به والدین

قرآن کریم کمترین بی‌احترامی را در باره‌ی والدین اجازه نداده است. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: اگر چیزی کمتر از «أَف» وجود داشت، خدا از آن نهی می‌کرد. (أَف کمترین اظهار ناراحتی است) و این حدّ اقل مخالفت و بی‌احترامی به پدر و مادر است و منظور از این جمله، نظر تند و غضب آلود به پدر و مادر کردن است؛ «لَوْ عَلِمَ اللَّهُ شَيْئًا هُوَ أَدْنَى مِنْ أَفٍ لَنَهَى عَنْهُ وَهُوَ مِنْ أَدْنَى الْعَفْوِ وَ مِنْ الْعَفْوِ أَنْ يَنْظُرَ الرَّجُلُ إِلَى وَالِدِيهِ فَيُحَدِّثَ النَّظَرَ إِلَيْهِمَا».^(۳)

۶۸۰- رفتار پسندیده با والدین مشرک در دنیا

﴿وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ﴾^(۴)

هر گاه پدر و مادر تلاش کردند که موجودی را برای من شریک قرار دهی که از آن علم و

۱- احقاف / ۱۵. ۲- تفسیر کبیر / ج ۲۸ / ص ۱۴.

۳- نور الثقلین / ج ۳ / ص ۱۴۹. ۴- لقمان / ۱۵.

آگاهی نداری (بلکه می‌دانی باطل است)، از آن‌ها اطاعت نکن؛ یعنی هرگز نباید رابطه‌ی انسان و پدر و مادرش مقدم بر رابطه‌ی او با خدا باشد و هرگز نباید عواطف فرزندى حاکم بر عقیده و دین گردد.

﴿و صاحبهما فی الدنیا معروفاً﴾؛ یعنی بر انسان لازم است که در امور دنیوی، نه در احکام شرعی که راه خدا است، با پدر و مادر خود به طور پسندیده و متعارف مصاحبت کند و زحمت و رنج چند روزه‌ی دنیا را تحمل کند؛ به خلاف مسئله‌ی دین و مکتب که نباید برای خوش آیند پدر و مادر از آن چشم پوشید. چون دین با سعادت ابدی انسان سر و کار دارد.^(۱)

۶۸۱- أقلّ مدت حمل شش ماه

﴿و الوالدات یرضعن أولادهنّ حولین کاملین﴾^(۲)

﴿و فصاله ثلثون شهراً﴾^(۳)

در آیه‌ی اول دوران حمل و شیرخوارگی سی ماه ذکر شده، در حالی که در آیه‌ی دوم دوران شیرخوارگی بیست و چهار ماه که دو سال کامل است، ذکر شده است. آیا ممکن است دوران حمل شش ماه باشد؟

فقها و مفسران با الهام از روایات در پاسخ گفته‌اند: آری، حدّ اقل دوران حمل شش ماه و حدّ اکثر دوران رضاع، بیست و چهار ماه است. ضمناً از این تعبیر قرآنی می‌توان استفاده کرد که هر اندازه از مقدار حمل کاسته شود، باید بر تعداد دوران شیرخوارگی افزود،

۲- بقره / ۲۳۳.

۱- المیزان / ج ۱۶ / ص ۲۱۷.

۳- احقاف / ۱۵.

به گونه‌ای که مجموعاً سی ماه تمام را شامل گردد.

از ابن عباس نیز نقل شده که هر گاه دوران بارداری زن نه ماه باشد، باید بیست و یک ماه فرزند را شیر دهد و اگر حمل، شش ماه باشد، باید بیست و چهار ماه شیر دهد. قانون طبیعی نیز همین را ایجاب می‌کند. زیرا کمبودهای دوران حمل در دوران شیرخوارگی باید جبران شود.^(۱)

در روایت آمده است: زنی را نزد عمر آوردند که در شش ماهگی بچه به دنیا آورده بود. عمر تصمیم گرفت که زن را به اتهام زنا سنگسار کند. امیرالمؤمنین علیه السلام به عمر فرمود: اگر این زن با استدلال به کتاب خدا به مخاصمه با تو برخیزد، تو را مغلوب می‌سازد. زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿و حمله و فصاله ثلثون شهراً﴾؛ دوران حمل و از شیر گرفتن کودک سی ماه است و نیز فرموده است: ﴿و الودات یرضعن أولادهنّ حولین کاملین لمن أراد أن یتّم الرّضاعة﴾؛^(۲) مادران فرزندان خود را دو سال تمام شیر می‌دهند، این برای کسی است که می‌خواهد دوران شیرخوارگی را تکمیل کند. پس، هرگاه دوران شیردهی کامل دو سال، و مدت دوره‌ی بارداری و شیردهی سی ماه باشد، پس از کسر کردن بیست و چهار ماه از سی ماه، آنچه از این مدت باقی می‌ماند، شش ماه است. در این هنگام عمر زن را رها کرد و بدین وسیله چنین حکمی ثابت گردید.^(۳)

۱ - نمونه / ج ۲۱ / ص ۳۲۷؛ تفسیر کبیر / ج ۲۸ / ص ۱۵.

۲ - بقره / ۲۳۳.

۳ - ارشاد شیخ مفید / ج ۱ / ص ۱۹۷؛ الدرّ المثور / ج ۱ / ص ۸۸.

احکام خانواده در قرآن

- ✓ جایگاه زن و شوهر در آخرت
- ✓ معنای قیومیت مردان بر زنان
- ✓ رابطه‌ی زن و شوهر
- ✓ دختر بهتر است یا پسر؟
- ✓ محکمه‌ی صلح خانوادگی

یاد نعمت‌های الهی و شکرگزاری از خدا

- ✓ فضیلت نعمت دینی بر نعمت مادی
- ✓ اقرارگیری بر نعمت‌ها
- ✓ نعمت یافتگان الهی
- ✓ عدم تسلط شیطان بر شکرگزاران
- ✓ اقسام سه‌گانه‌ی شکر
- ✓ پیامبر اسلام ﷺ بنده‌ی شاکر الهی

اوهاف دنیا

- ✓ زینت بخش امور مادی
- ✓ تعلق انسان به امور دنیوی
- ✓ انسان و حرص بر خیر
- ✓ آثار و فوائد شکر خداوند

احکام خانواده در قرآن

۶۸۲- جایگاه زن و شوهر در آخرت

گاهی زن و شوهر هر دو اهل بهشت هستند. مانند حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام؛ **﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا * ... *﴾** و جزاهم بما صبروا جنة و حريراً ^(۱).

گاهی زن و شوهر هر دو اهل جهنم هستند. مانند ابی لهب و همسر او؛ **﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ * * سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ *﴾** و امراته حمالة الحطب ^(۲).
گاهی زن اهل بهشت و شوهر اهل جهنم است. مانند فرعون و همسر او؛ **﴿رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ﴾** ^(۳) و گاهی شوهر اهل بهشت و زن اهل جهنم است. مانند حضرت لوط و همسرش؛ **﴿فَأَنجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ﴾** ^(۴) این آیه ناظر به عذاب دنیوی است.

۶۸۳- معنای قیومیت مردان بر زنان

﴿الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ ...﴾ ^(۵)

«قیوم» کسی را گویند که کارهای مهم کس دیگر را انجام دهد، و قوام و قیام، صیغه‌ی

۱- انسان / ۵- ۱۲. ۲- مسد / ۱- ۴.

۳- تحریم / ۱۱؛ حجة الاسلام قرائتی. ۴- اعراف / ۸۳.

۵- نساء / ۳۴.

مبالغه است. منظور از ﴿ما فضل الله﴾، آن امتیازی است که به طور طبیعی مردان بر زنان دارند؛ یعنی افزونی قوه تعقل و فروع آن، مانند تحمل شداید و کارهای سخت و سنگین.

ترجیح و تقویت جانب سلیم عقل انسانی بر عواطف و احساسات تند، از دیدگاه قرآن کریم، قطعی و روشن است، گرچه قرآن عواطف و احساسات پاک و آثار مثبت آن را که سبب شکوفایی استعدادهای انسانی می‌گردد، از نظر دور نداشته است و آیاتی مانند: ﴿أشداء على الكفار رحماء بينهم﴾ و ﴿و لتسكنوا إليها و جعل بينكم مودة و رحمة﴾ بیانگر این حقیقت است.

بنا بر این روشن است که در تمامی شئون، چون زمامداری، قضاوت و فرماندهی جنگ و ... که باید آن را با درایت و عقل و قدرتمندی اداره کرد و در آن از فرمانروایی عواطف جلوگیری کرد، مهار آن را باید به دست کسانی داد که عقل آنان ممتاز و عواطفشان ضعیف باشد، که آن‌ها مردان هستند، نه زنان.

سیره‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم این را نشان می‌دهد. زیرا هرگز زنی را بر قومی والی و قاضی نکرد و زنی را به جنگ نفرستاد، اما پیرامون سایر مشاغل اجتماعی مانند آموزش و پرورش، پرستاری و مانند آن را که نمود عواطف در آن بدون اشکال است، برای زنان آزاد است و از نظر شرعی هیچ منعی ندارد. اصولاً کارهایی که دخالت عواطف در آن منافاتی با انجام تکلیف شرعی ندارد، برای زنان بلامانع است.^(۱)

۶۸۴- رابطه‌ی زن و شوهر

﴿هِنَّ لِبَاسٍ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٍ لَهُنَّ﴾^(۱)

این آیه‌ی شریفه زن و شوهر را به منزله‌ی لباس برای یکدیگر دانسته است و روشن است که لباس دارای ویژگی‌هایی است که باید در زندگی و رابطه‌ی زن و شوهر متبلور باشد که به قسمتی از آن اشاره می‌شود:

الف - همان طوری که لباس آبروی انسان را حفظ می‌کند، زن و شوهر که به منزله‌ی لباس هستند باید آبروی یکدیگر را حفظ کنند.

ب - همان طوری که رابطه‌ی انسان با لباس تنگاتنگ است و بیگانه به آن راه ندارد، رابطه‌ی زن و شوهر باید به نحوی باشد که بیگانه بر آن‌ها اطلاع پیدا نکند.

ج - لباس مناسب با فصل و زمان تغییر پیدا می‌کند. در هوای سرد لباس ضخیم و در هوای گرم از لباس نازک استفاده می‌شود. هر یک از دو همسر باید اخلاق و رفتار خود را نسبت به نیاز روحی یکدیگر تنظیم کنند. اگر مرد عصبانی بود، زن با ملاحظت برخورد کند و اگر زن خسته بود، مرد با او مدارا کند.

د - لباس انسان را از گرما و سرما حفظ می‌کند. در مقابل، انسان نیز باید لباس خود را از آلودگی، پارگی و ... نگهداری کند. زن و شوهر نیز باید یکدیگر را حفظ کنند.

ه - چنان که لباس تن آدمی را گرم می‌کند، وجود همسر نیز کانون خانواده را گرم و زندگی را از سردی می‌رهاند.

و - همان گونه که لباس برای انسان زینت محسوب می‌شود، زن و شوهر باید زینت یکدیگر باشند.

۵۴۰ هزار و یک نکته

ز - لباس بودن دو طرفه است؛ ﴿هِنَّ لِبَاسٍ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٍ لِهِنَّ﴾^(۱) بنا بر این، تساوی زن و مرد از این تشبیه، حداقل در بعضی از امور، استفاده می‌شود.

ح - همان طوری که انسان لباس را انتخاب می‌کند، در ازدواج نیز باید زن و شوهر خودشان یکدیگر را انتخاب کنند و تحمیلی نباشد.

ط - انسان در انتخاب لباس سعی می‌کند لباسی را که اندازه و مناسب با خود اوست، انتخاب کند، زن و شوهر نیز باید متناسب و اندازه‌ی یکدیگر باشند.

۶۸۵ - جلوه‌ی مودت و رحمت در نظام خانواده

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ

بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً﴾^(۲)

خداوند یکی از آثار و برکات نظام خانواده را وجود رحمت و مودت بیان می‌کند. کلمه‌ی «مودت» تقریباً به معنای محبتی است که اثرش در مقام عمل ظاهر باشد، در نتیجه نسبت مودت به رحمت، نسبت خضوع است به خشوع. چون خضوع نیز آن خشوعی را گویند که در مقام عمل هم اثرش آشکار است، به خلاف خشوع که به معنای نوعی تأثر نفسانی است که از مشاهده‌ی عظمت و کبریایی، در دل پدید می‌آید.

یکی از روشن‌ترین جلوه‌گاه و موارد خودنمایی مودت و رحمت جامعه‌ی کوچک منزل است. چون زن و شوهر در محبت و مودت ملازم یکدیگرند و این دو باهم و مخصوصاً زن و فرزندان کوچک‌تر را رحم می‌کنند، چون در آن‌ها ضعف و عجز مشاهده می‌کنند و می‌بینند که طفل صغیرشان نمی‌تواند حوائج ضروری زندگی خود را تأمین کند.

از این رو، آن محبت و مودت و ادارشان می‌کند که در حفظ و حراست و تغذیه و لباس و منزل و تربیت او بکوشند و اگر این رحمت نبود، نسل انسان به کلی منقطع می‌شد. (۱)

۶۸۶- در قرآن کریم در باره‌ی شب دو تعبیر ذکر شده است:

۱- شب مایه‌ی آرامش است؛ ﴿وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا﴾ (۲)

۲- شب به عنوان لباس ذکر شده است؛ ﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا﴾ (۳)

همین دو تعبیر نیز برای همسر ذکر شده است:

۱- همسر مایه‌ی آرامش است؛ ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا

لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا﴾ (۴)

۲- همسر به منزله‌ی لباس برای شماست؛ ﴿هِنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ﴾ (۵)

۶۸۷- دختر بهتر است یا پسر؟

شخصی از این که دختردار شده بود، احساس نگرانی می‌کرد. امام صادق علیه السلام برای کاهش اضطراب وی، این آیه را تلاوت کرد؛ ﴿لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفَعًا﴾ (۶) یعنی شما نمی‌دانید کدام یک از دختر یا پسر برای شما سودمند خواهد بود. (۷)

۲- انعام / ۹۶

۱- المیزان / ج ۱۶ / ص ۱۶۶

۴- روم / ۲۱

۳- نبأ / ۱۰

۶- نساء / ۱۱

۵- بقره / ۱۸۷؛ محاضرات.

۷- نور الثقلین / ج ۱ / ص ۳۷۶

۶۸۸- محکمه‌ی صلح خانوادگی

﴿و إن خفتم شقاق بینهما فابعثوا حکماً من أهله و حکماً من أهلها إن یریدا
إصلاحاً یوقّق الله بینهما إنّ الله کان علیماً خبیراً﴾^(۱)

خداوند در این آیه‌ی شریفه می‌فرماید: اگر نشانه‌های جدایی در میان دو همسر پیدا شد، برای بررسی علل و جهات ناسازگاری و فراهم کردن صلح و سازش، حکمی از فامیل مرد و داور از خانواده‌ی زن انتخاب کنید، و این دو داور با حسن نیت و دلسوزی به حل اختلاف بپردازند. به تعبیر دیگر، این آیه‌ی شریفه اشاره به «محکمه‌ی صلح خانودگی» با امتیازات ذیل می‌کند:

۱- در این محکمه کسانی هستند که پیوند خویشاوندی با دو همسر دارند و می‌توانند عواطف آن‌ها را در مسیر اصلاح تحریک کنند، بر خلاف محاکم قضایی که در آن‌ها با ضوابط خشک و مقررات بی‌روح، گام برداشته می‌شود.

۲- اسرار این محکمه به بیگانگان نمی‌رسد و مسائل اختلافی در میان خودشان باقی می‌ماند.

۳- در محاکم معمولی، داوران در جریان اختلافات غالباً بی‌تفاوت هستند و قضیه به هر شکل خاتمه یابد، برای آن‌ها تأثیری ندارد، اما در این محکمه نهایت تلاش آن‌ها بر این است که صفا و صمیمیت میان زن و شوهر برقرار شود و به اصطلاح آب رفته، به جوی بازگردد.

۴- این دادگاه بودجه و هیچ‌گونه تشریفات لازم ندارد.

۵- رسیدگی به اختلاف در این دادگاه سریع و بدون تراکم پرونده و مشکلات کار اداری

است.

۶ - در انتخاب داور میان زن و شوهر مساوات است؛ ﴿حکماً من أهله و حکماً من أهلها﴾.

۷ - خویشاوندان در برابر پیشامدهای تلخ و اختلافات خانوادگی مسئولیت دارند؛ ﴿و ان خفتم﴾^(۱).

۸ - علاج واقعه را قبل از وقوع باید کرد. نگرانی از شقاق و اختلاف کافی است تا اقدام به گزینش داوران شود و نباید گذاشت تا دشمنی و شقاق پیش آید، تا اقدام شود.

۶۸۹- امکان رعایت عدالت میان همسران

﴿و ان خفتم الا تعدلوا فواحدة﴾^(۲)

﴿و لن تستطيعوا ان تعدلوا بين النساء و لو حرصتم﴾^(۳)

اگر می ترسید در باره ی همسران متعدد عدالت را رعایت نکنید، تنها به یک همسر بسنده کنید، و هرگز نمی توانید در میان زنان عدالت کنید، هر چند کوشش کنید. سؤال: ظاهر آیه ی اول دال بر این است که رعایت عدالت میان همسران امکان دارد. چون می فرماید: اگر ترسیدید رعایت عدالت نکنید، یک همسر بگیرید؛ مفهومی این است که اگر نترسیدید و توانستید عدالت را رعایت کنید، تعدد همسران مانعی ندارد. و ظاهر آیه ی دوم دال بر این است که رعایت عدالت بین همسران محال است. جمع میان این دو آیه چگونه است؟

۱ - نمونه / ج ۳ / ص ۳۵؛ نور / ج ۲ / ص ۳۲۷.

۳ - نساء / ۱۲۹.

۲ - نساء / ۳.

۵۴۴ هزار و یک نکته

پاسخ: منظور از رعایت عدالت در آیهی اول عدالت در نفقه و رعایت حقوق همسری و طرز رفتار و کردار است که امری ممکن است و مقصود از آیهی دوم رعایت عدالت در محبت قلبی است که امری محال شمرده شده است.^(۱)

۶۹۰- مضاعف بودن ارث مرد

﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي إِرْثِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَّانِ﴾^(۲)

از امام سجّاد عليه السلام سؤال شد: چرا با این که زن ضعیف است، یک سهم و مرد دو سهم می برد؟ امام عليه السلام فرمود: چون بر زن جهاد و نفقه واجب نیست؛ یعنی مرد هم که دو سهم می برد، قسمتی از آن بهره‌ی زن می شود.

یاد نعمت‌های الهی و شکرگزاری از خدا

۶۹۱- فضیلت نعمت دینی بر نعمت مادی

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَةَ وَرِزْقًا هَمًّا مِنَ الطَّيِّبَاتِ﴾^(۳)

نعمت‌های الهی بر دو قسم است:

۱- نعمت دینی و معنوی

۱- نور الثقلین / ج ۱ / ص ۵۵۸؛ برهان / ج ۱ / ص ۴۲۰.

۲- جاثیه / ۱۶.

۳- نساء / ۱۱.

۲ - نعم دنیوی و مادی.

نعمت دینی بر نعمت دنیوی فضیلت دارد، زیرا خداوند در این آیه نعمت کتاب و حکمت و نبوت را برای بنی اسرائیل بر نعمت مادی مقدم داشته است و این تقدّم نشانه‌ی فضیلت و اهمیت نعمت معنوی است.^(۱)

۶۹۲ - مصرف کردن نعمت‌های الهی

﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾^(۲)

امام صادق علیه السلام به شخصی که نعمت‌های الهی را در باره‌ی خانواده‌ی خود مصرف نمی‌کرد، فرمود: چرا به فرزندان خود رحم نمی‌کنی و از نعمت‌های طیب الهی بهره نمی‌بری؟ سپس افزود: به خدا سوگند، به کار گرفتن نعمت‌های الهی را در مسیر طبیعی‌اش بهتر از بذل کردن آن به وسیله‌ی سخن است؛ «... أما رحمت ولدك؟ أتری الله أحلّ لك الطيبات و هو يكره أخذك منها ... فبالله لابتذال نعم الله بالفعال أحب إليه من ابتذاله لها بالمقال؛ فقد قال الله عزّوجلّ: ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾»^(۳).

۶۹۳ - نعمت آب

یکی از نعمت‌های بزرگ الهی، آب است که اکثر مردم به آن بی‌توجه هستند. با این که منشأ حیات بشری است و بسیاری از برکات در پرتو این نعمت تأمین می‌شود. به قسمتی

۲ - ضحی / ۱۱.

۱ - تفسیر کبیر / ج ۲۷ / ص ۲۶۴.

۳ - نور الثقلین / ج ۵ / ص ۶۰۱.

از آیات قرآن در این زمینه توجه کنید:

- * - خداوند نازل کننده‌ی آب؛ ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ﴾ (۱)
- * - آب آشامیدنی رزق الهی است؛ ﴿وَإِذْ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرِبَهُمْ كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ﴾ (۲)
- * - خداوند سیراب کننده‌ی انسان‌ها و حیوانات است؛ ﴿فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ﴾ (۳)
- * - نقش آب در تغذیه‌ی انسان؛ ﴿وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ﴾ (۴)
- * - نقش آب در آبادانی شهرها؛ ﴿وَ نَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مَبْرُكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جِبَّتًا وَ حَبَّ الْحَصِيدِ * وَ النَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ * رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَ أَحْيَيْنَا بِهِ بَلَدًا مَيِّتًا﴾ (۵)
- * - نقش آب در آبادانی و حیات زمین؛ ﴿وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾ (۶)
- * - نقش آب در تأمین علوفه‌ی حیوانات؛ ﴿كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَ الْأَنْعَامُ﴾ (۷)

۲ - بقره / ۶۰.

۴ - بقره / ۲۲.

۶ - بقره / ۱۶۴.

۱ - نحل / ۱۰.

۳ - حجر / ۲۲.

۵ - ق / ۹ - ۱۱.

۷ - یونس / ۲۴.

* - سهمیه‌بندی در آب: ﴿و نبتهم أنّ الماء قسمة بينهم كلّ شرب محتضر﴾^(۱) و ﴿و أوحينا إلى موسى إذ استسقيه قومه أن اضرب بعصاك الحجر فانبجست منه اثنتا عشرة عيناً قد علم كلّ أناس مشربهم﴾^(۲)

* - تبدیل شدن آب آشامیدنی به آب تلخ در قلمرو مشیت الهی: ﴿أفرأيت الماء الذي تشربون لو نشاء لجعلناه آجاجاً﴾^(۳)

* - لزوم شکرگزاری در برابر نعمت آب: ﴿لو نشاء لجعلناه آجاجاً أفلا تشكرون﴾^(۴)
* - ایمان و تقوا عامل بارش آب بابرکت: ﴿و لو أنّ أهل القرى ءامنوا و اتّقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء و الأرض﴾^(۵)

* - حرکت کشتی بر روی آب: ﴿و قال اركبوا فيها بسم الله مجريها و مرسيها﴾^(۶)
* - نقش آب در خلقت موجودات: ﴿و الله خلق كلّ دابة من ماء﴾^(۷) و ﴿و جعلنا من الماء كلّ شيء حي﴾^(۸)

* - نقش آب در پیدایش باغ‌ها: ﴿و أنزلنا من السماء ماء بقدر فأسكننه في الأرض و إنّنا على ذهاب به لقادرون﴾ فأنشأنا لكم به جنّات من نخيل و أعناب لكم فيها فواكه كثيرة﴾^(۹)

* - نقش آب در زیبا شدن طبیعت: ﴿كما أنزلناه من السماء فاختلط به نبات الأرض ممّا يأكل الناس و الأنعام حتّى إذا أخذت الأرض زخرفها و ازّينت﴾^(۱۰)

| | |
|----------------------|-----------------|
| ۱ - قمر / ۲۸ | ۲ - اعراف / ۱۶۰ |
| ۳ - واقعه / ۷۰ | ۴ - واقعه / ۷۰ |
| ۵ - اعراف / ۹۶ | ۶ - هود / ۴۱ |
| ۷ - نور / ۴۵ | ۸ - انبیاء / ۳۰ |
| ۹ - مؤمنون / ۱۸ - ۱۹ | ۱۰ - یونس / ۲۴ |

- * - آب وسیله‌ی طهارت؛ ﴿وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا﴾^(۱)
- * - تقدیر الهی در نزول آب از آسمان؛ ﴿وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ﴾^(۲)
- * - تفاخر فرعون به داشتن نهرهای آب جاری؛ ﴿يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مَلِكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي﴾^(۳)
- * - هلاکت فرعون به وسیله‌ی آب؛ ﴿فَأَخَذْنَا مِنْهُ الْجُذُوعَ فَجَعَلْنَاهُمْ فِيهَا سَلَخًا﴾^(۴)
- * - هلاکت قوم نوح عَلَيْهِمُ السَّلَاطُ به وسیله‌ی آب؛ ﴿مِمَّا خَطِيئَاتِكُمْ أَنْغَرُوا﴾^(۵)
- * - آزمایش الهی به وسیله‌ی آب؛ ﴿إِنَّ اللَّهَ مَبْتَلِكُمْ بِنَهْرِ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي﴾^(۶)

۶۹۴ - نعمت زمین

﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فَرَاشًا﴾^(۷)

خداوند زمین را مناسب طبع شما قرار داد و موافق جسم شما آن را گرم و سوزان قرار نداد تا از حرارت آن بسوزید و زیاد سرد قرار نداد تا منجمد شوید و آن قدر معطرش نساخت تا بوی تند آن به مغز شما ضرر برساند و آن را بدبو نیافرید تا سبب هلاکت شما گردد. آن را چون آب قرار نداد که در آن غرق شوید و نیز چنان سخت و محکم قرار نداد تا بتوانید در آن خانه بسازید و مردگان را در آن دفن کنید. آری! این گونه خداوند زمین را بستر استراحت قرار داده است؛

۲ - مؤمنون / ۱۸.

۴ - قصص / ۴۰.

۶ - بقره / ۲۴۹.

۱ - مائده / ۶.

۳ - زخرف / ۵۱.

۵ - نوح / ۲۵.

۷ - بقره / ۲۲.

قال زين العابدين عليه السلام: «جعلها ملائمة لطباعكم موافقة لأجسامكم و لم يجعلها شديدة الحمى و الحرارة لتحرقكم و لا شديدة البرد فتجمدكم و لا شديدة الريح فتصدع هاماتكم و لا شديدة العفن فتعطبكم و لا شديدة اللين كالماء فتخرقكم و لا شديدة الصلابة فتمتنع عليكم فى دوركم و ابنتكم و قبور موتاكم فلذلك جعل الأرض فراشاً لكم»^(۱).

۶۹۵- نعمت دریا

یکی از نعمت‌های الهی برای انسان نعمت دریاست. «بحر» به معنای دریا و آب وسیع است. راغب می‌گوید: در اصل هر محل وسیعی است که شامل آب زیاد باشد و به اعتبار وسعت و گسترش آن، در معنای دیگر نیز به کار رفته است. مثلاً به اسب تندرو به اعتبار وسعت سیرش فرس بحر گویند. به کسی که علم و دانش او بسیار وسیع است، بحر و متبحر گویند.

- ۱ - حرکت کشتی در دریا از نعمت‌ها و نشانه‌های الهی است؛ ﴿ألم تر الى الفلك تجرى فى البحر بنعمة الله ليريكم من آياته﴾^(۲).
- ۲ - کشتی‌ها در دریا به فرمان خداوند متحرکند؛ ﴿و الفلك تجرى فى البحر بأمره﴾^(۳).
- ۳ - حلال بودن صید و شکار در دریا در حال احرام مناسک حج؛ ﴿أحل لكم صيد البحر و طعامه متاعاً لكم﴾^(۴).
- ۴ - مسخر بودن دریا برای بهره‌برداری انسان؛ ﴿و هو الذى سخّر البحر لتأكلوا منه

۱ - نور الثقلین / ج ۱ / ص ۴۱.

۲ - لقمان / ۳۱.

۴ - مائده / ۹۶.

۳ - حج / ۶۵.

لحماً طریاً ﴿۱﴾

۵ - ستارگان به هنگام مسافرت در دریا راهنمای بشرند؛ ﴿و هو الذی جعل لکم النجوم

لتهتدوا بها فی ظلمات البرّ و البحر﴾ (۲)

۶ - نجات بنی اسرائیل از دریا و غرق شدن فرعونیان در آن؛ ﴿و جاوزنا بینی اسرائیل

البحر فأتبعهم فرعون و جنوده﴾ (۳)

۶۹۶ - نعمت وسایل نقلیه

﴿... و الخیل و البغال و الحمیر لتركبوها و زینة و یخلق ما لا تعلمون﴾ (۴)

در این آیه‌ی شریفه خداوند به نعمت وسایل نقلیه اشاره می‌کند که انسان‌ها از آن‌ها بهره می‌برند و می‌فرماید: خداوند چیزهایی (وسایل نقلیه‌ی دیگری)، در آینده می‌آفریند که شما نمی‌دانید؛ ﴿و یخلق ما لا تعلمون﴾. گرچه بعضی از مفسران پیشین این جمله را اشاره به حیواناتی دانسته‌اند که در آینده آفریده می‌شود و رام بشر می‌گردند.

ولی همان‌گونه که در تفسیر «فی ظلال القرآن» آمده است، درک مفهوم این جمله برای ما که در عصر ماشین و وسایل نقلیه‌ی سریع السیر زندگی می‌کنیم، ساده و آسان است و دلیل تعبیر به «یخلق» واضح است. زیرا کار انسان در این اختراعات در حقیقت چیزی جز جفت و جور کردن و به هم پیوستن نیست. اساس آن‌ها که مواد اصلی را تشکیل می‌دهد، تنها با آفرینش خداوندی است، از این گذشته، آن ابتکاری هم که بشر

۲ - انعام / ۹۷.

۱ - نحل / ۱۴.

۴ - نحل / ۸.

۳ - یونس / ۹۰.

در طریق اختراع این وسایل به کار می‌برد، مواد استعدادی است که خدا به او داده است.^(۱)

۶۹۷- اقرارگیری بر نعمت‌ها

﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾^(۲)

خداوند متعال در سوره‌ی مبارکه الرحمن، سی و یک مرتبه بعد از بیان نعمت‌های مختلف، جمله‌ی فوق را تکرار می‌کند و نسبت به یکایک نعمت‌ها اقرار می‌گیرد که کدامیک از این‌ها را می‌توانید انکار کنید. این تکرار، نه تنها منافاتی با فصاحت ندارد، بلکه یکی از فنون فصاحت است. مانند پدری که فرزند فراموش‌کارش را مخاطب ساخته می‌گوید: آیا فراموش کردی کودکی خرد و ناتوان بودی؟ چه خون جگرها برای پرورش تو خوردی؟ آیا فراموش کردی بیمار شدی و بهترین طبیبان را برای تو حاضر ساخته و برای دارو و درمانت چه زحمت‌ها که کشیدیم؟

آیا فراموش کردی هنگامی که به مرحله‌ی جوانی رسیدی و نیاز به همسر داشتی، پاک‌ترین همسران را برای تو انتخاب کردم؟ آیا فراموش کردی آن زمان که نیاز به خانه و وسایل زندگی داشتی، همه چیز را برای تو فراهم ساختم؟ پس این همه سرکشی و طغیان و بی‌مهری و بی‌وفایی چرا؟

همچنین خداوند نعمت‌های خویش را به بشر متذکر می‌شود و به دنبال هر بخش از نعمت‌ها سؤال می‌کند که کدام یک از این‌ها را انکار می‌کنی؟^(۳)

۲- الرحمن / ۱۶.

۱- نمونه / ج ۱۱ / ص ۱۶۱.

۳- نمونه / ج ۲۳ / ص ۱۱۴.

۶۹۸- شدائد و عقوبت‌ها، نعمت الهی

﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾

کلمه‌ی «آلاء» به معنای نعمت است و خطاب در آیه‌ی شریفه، متوجه عموم جن و انس است. زیرا خطاب را متوجه کل جن و انس فرمود و در خلال برشمردن نعمت‌ها و آلاء رحمان، از شدائد روز قیامت و عقوبت‌های مجرمین و اهل آتش خبر داد و آن‌ها را هم جزو نعمت‌ها برشمرد.

آری! همین شدائد و عقوبت‌ها وقتی به کل انسان‌ها و اجنه مقایسه شود، نعمت می‌گردد. چون سوق دادن بدکاران و اهل شقاوت را به سرنوشتی که مقتضای عمل و اثر کردار خود آنان باشد، از لوازم صلاح نظام هستی است و نوعی نعمت در باره‌ی کل انس و جن است، هر چند که نسبت به مجرمین نعمت است.^(۱)

۶۹۹- نعمت یافتگان الهی

خداوند در قرآن نعمت یافتگان را چهار گروه معرفی می‌کند: انبیا، صدیقین، شهدا و صالحین؛ ﴿وَمَنْ يَطْعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّدِّيقِينَ وَالشَّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا﴾.^(۲)

این مراحل چهارگانه، شاید اشاره به این باشد که برای ساختن یک جامعه‌ی انسانی سالم، نخست باید رهبران حق و انبیا وارد میدان شوند، و به دنبال آن‌ها میلغان راستگویی بیایند که گفتار و کردارشان با یکدیگر هماهنگ است تا اهداف انبیا را از این طریق در همه جا گسترش دهند.

به دنبال این دوران سازندگی فکری، طبیعتاً عناصر آلوده مزاحم می‌شوند؛ جمعی باید در برابر آن‌ها قیام کنند و عده‌ای شهید شوند و با خون پاکشان درخت توحید آبیاری گردد. در مرحله چهارم، محصول این تلاش‌ها، به وجود آمدن «صالحان» است.^(۱)

۷۰۰- علو همت

﴿وَمَنْ يَطْعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾^(۲)

یکی از یاران پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به نام ثوبان که علاقه‌ی فراوانی به حضرت داشت، روزی به محضر پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسید و گفت: یا رسول الله! طاقت فراق شما را ندارم. هر گاه به یاد شما می‌افتم، به خدمت شما می‌رسم و شما را می‌بینم. امروز به این فکر افتادم که اگر در قیامت من اهل بهشت باشم، مسلماً در و جایگاه بلند مرتبه‌ی شما نخواهم بود. بنا بر این آنجا چه کار کنم؟

در همین هنگام این آیه نازل شد و بشارت داد که فرمانبرداران پروردگار در بهشت نیز همنشین پیامبران و اولیای خدا خواهند بود. گفتنی است منظور از معیت با پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این نیست که این گونه افراد در یک درجه باشند. زیرا لازمه‌اش تساوی درجه‌ی فاضل و مفضول است که هرگز چنین نیست، بلکه مراد آن است که این گونه افراد هر گاه بخواهند انبیا و اولیای الهی را زیارت کنند، ممکن خواهد بود.^(۳)

۱- نمونه / ج ۱ / ص ۵۳. ۲- نساء / ۶۳.

۳- نور الثقلین / ج ۱ / ص ؛ تفسیر کبیر / ج ۱۰ / ص ۱۷۰ - ۱۷۱.

۷۰۱- شکر خداوند به سود انسان

﴿و من یشکر فإنّما یشکر لنفسه و من كفر فإنّ الله غنی حمید﴾^(۱)

آیه‌ی فوق بی‌نیازی خداوند را بیان می‌کند و می‌فرماید: فایده‌ی شکر به خود شکرگزار عاید می‌شود، چنان‌که ضرر کفران چنین است. زیرا خداوند غنی مطلق است و نیازی به شکر کسی ندارد، چون حمید و محمود است چه شکرگزارش باشند و چه نباشند، و اگر مسئله‌ی «شکر» را به صورت فعل مضارع و کفر را به صورت فعل ماضی تعبیر کرد، برای آن است که شکر وقتی سودمند است که استمرار داشته باشد، لیکن کم‌ترین مرتبه‌ی کفر نیز به انسان ضرر و آسیب می‌رساند.^(۲)

۷۰۲- عدم تسلط شیطان بر شکرگزاران

شکر تمام نمی‌شود مگر با خلوص علمی و عملی. شاکران همان مخلصین هستند که شیطان در آن‌ها طمعی نمی‌کند. این معنا از انضمام دو آیه استفاده می‌شود. در جایی قرآن از قول شیطان حکایت می‌کند که من همه‌ی انسان‌ها، جز مخلصین را، اغوا می‌کنم؛ ﴿فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ﴾^(۳) و در بخش دیگری باز از زبان شیطان حکایت می‌کند که من از چهار طرف، پیش رو، پشت سر، راست و چپ، به سراغ انسان‌ها می‌روم و اکثر آن‌ها را شکرگزار نخواهی یافت؛ ﴿ثُمَّ لَا تَأْتِيَنَّهُمْ مِنَ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾^(۴)

۲- المیزان / ج ۱۶ / ص ۲۱۵.

۱- لقمان / ۱۲.

۴- اعراف / ۱۷.

۳- ص / ۸۳.

جمله‌ی ﴿لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾ به منزله‌ی استثناست و علت جایگزینی و تبدیل کلمه‌ی «مخلصین» به «شاکرین»، این است که شاکران همان مخلصانی هستند که شیطان را در آن‌ها طمع‌ی نیست و از وسوسه‌ی آن‌ها ناتوان است.^(۱)

۷۰۳- اقسام سه‌گانه‌ی شکر

- ۱- شکر اعتقادی؛ اعتقاد به این که نعمت‌ها و توفیق شکر نماز آن خداوند متعال است. امام سجاد علیه السلام می‌فرماید: خداوند! چگونه تو را شکر کنم با این که شکر تو، خود نیز نعمتی است که نیاز به حمد و شکر دارد؛ «فکیف لی بتحصیل الشکر و شکرى إیّاک یفتقر إلی شکر فکلّمَا قلت لك الحمد و جب علیّ لذلك أن أقول لك الحمد».^(۲)
- ۲- شکر عملی؛ صرف نعمت الهی در مسیر اطاعت اوست؛ ﴿اعملوا ءال داود شکراً﴾.^(۳)
- ۳- شکر زبانی؛ بیان کردن نعمت‌های اوست؛ ﴿و أمّا بنعمة ربّک فحدّث﴾.^(۴) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «التحدّث بالنعمة شکر».^(۵)

۷۰۴- اندک بودن بندگان شکور

خداوند در باره‌ی شکرگزاری در برابر عطایا و نعم الهی به آل داود می‌فرماید: در برابر نعمت‌های الهی شاکرانه کار کنید و بندگان شکور من اندکند؛ ﴿اعملوا ءال داود شکراً و

۱- المیزان / ج ۴ / ص ۳۲. ۲- مناجات الشاکرین.

۳- سبأ / ۱۳. ۴- ضحی / ۱۱.

۵- روح البیان / ج ۱ / ص ۱۳۶.

قلیل من عبادی الشکور ﴿۱﴾

ممکن است افراد شاکر کم نباشند، اما انسان‌های شکور که مبالغه‌ی آن است، اندکند. خدای سبحان در بعضی موارد می‌فرماید: اگر بخواهید نظام الهی تأسیس کنید، چاره‌ای جز صَبَّار و شکور بودن نیست. زیرا با صبر و شکر چنین کاری مقدور نیست. از این رو، زمانی که به موسای کلیم دستور می‌دهد که نظام الهی تأسیس کن و بساط طغیانگران را برانداز، سخن از صَبَّار و شکور است؛ ﴿و لقد أرسلنا موسیٰ بآیاتنا أن أخرج قومك من الظلمات إلى النور و ذکرهم بآیام الله إن فی ذلك لآیات لكل صَبَّار شکور﴾ (۲)

۷۰۵- پیامبر اسلام ﷺ بنده‌ی شاکر الهی

﴿طه﴾ ما أنزلنا عليك القرآن لتشقی ﴿۳﴾

پیامبر اکرم ﷺ شبی نزد عایشه بود. عایشه پرسید: یا رسول الله! چرا خودت را (در عبادت) به زحمت و تعب می‌اندازی، با این که خداوند تو را آمرزیده است؟ فرمود: ای عایشه! آیا من بنده‌ی شاکر خدا نباشم؟ از آنجا که پیامبر ﷺ برای آن که بتواند به عبادت خود ادامه دهد، سنگینی خود را بر یک پا قرار می‌داد و گاه بر پای دیگر، آیات فوق نازل شد و به پیامبر دستور داد که این همه رنج و زحمت بر خود تحمیل نکند؛ عن أبي جعفر عليه السلام قال: كان رسول الله عند عایشه ليلتها، فقالت: يا رسول

۱ - سبأ / ۱۳.

۲ - ابراهیم / ۵؛ تفسیر موضوعی / ج ۷ / ص ۲۸۸.

۳ - طه / ۱ - ۲.

اللّٰه! لم تتعب نفسك و قد غفر لك ما تقدّم من ذنبك و ما تأخّر؟ فقال يا عايشه!
ألا أكون عبداً شكوراً؟ قال و كان رسول اللّٰه ﷺ يقوم على أطراف أصابع
رجليه، فأنزل اللّٰه سبحانه: ﴿طه * ما أنزلنا عليك القرآن لتشقى﴾^(۱).

۷۰۶- آثار و فوائد شکر خداوند

از نظر قرآن کریم شکر خداوند آثار و برکاتی دارد که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌گردد:

- الف - افزون شدن نعمت؛ ﴿لئن شكرتم لأزيدنكم﴾^(۲)
ب - نشانه‌ی موفقیت در آزمون الهی؛ ﴿قال هذا من فضل ربّي ليبلوني ءأشكر أم
أكفر﴾^(۳)
ج - رضایت الهی؛ ﴿ان تشكروا يرضه لكم﴾^(۴)
د - فایده‌ی شکر به سود خود انسان است؛ ﴿و من يشكر فإنّما يشكر لنفسه﴾^(۵)

اهداف دنیا

۷۰۷- زینت بخش امور مادی

﴿زین للنّاس حبّ الشّهوات من النّساء و البنین و القناطیر المقنطرة

۱ - نور الثقلین / ج ۳ / ص ۱۳۷.

۲ - ابراهیم / ۷.

۳ - نمل / ۴۰.

۴ - زمر / ۷.

۵ - لقمان / ۱۲.

من الذهب و الفضة و الخيل المسومة و الأنعام و

الحرث ذلك متاع الحياة الدنيا ﴿١﴾

محبتِ امور مادی از زنان و فرزندان و اموال هنگفت، از طلا و نقره و اسب‌های ممتاز و چهار پایان و زراعت در نظر مردم زینت داده شده است. جمله‌ی ﴿زین للناس﴾ که به صورت فعل مجهول ذکر شده، نشانه‌ی تزیین علاقه‌ی به زن و فرزند و ... در نظر مردم است. اکنون، این سؤال پیش می‌آید که زینت دهنده کیست؟

بعضی از مفسران معتقدند زینت دهنده شیطان است. به دلیل آیه‌ی ﴿و زین لهم الشیطان أعمالهم﴾^(۲). لیکن این استدلال صحیح نیست، بلکه زینت دهنده از طریق دستگاه آفرینش و خلقت آدمی، خود خداوند است. زیرا خداوند است که علاقه به فرزندان و مال و ثروت را در نهاد آدمی ایجاد کرده تا او را آزمایش کند و در مسیر تکامل و تربیت پیش ببرد. همان‌گونه که قرآن کریم می‌فرماید: ﴿إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾^(۳). زیرا آیه‌ی شریفه در باره‌ی اعمال سخن نمی‌گوید، بلکه در باره‌ی اموال و زنان و فرزندان سخن می‌گوید.^(۴)

۷۰۸ - تعلق انسان به امور دنیوی

اگر انسان از نظر روحی و معنوی سنگین باشد، طبعاً از لحاظ تعلق به امور مادی سبک خواهد بود و چنین انسانی اهل نجات و سعادت است؛ اما اگر انسان از نظر روحی و معنوی

۱ - آل عمران / ۱۴. ۲ - نمل / ۲۴.

۳ - کهف / ۷.

۴ - مجمع البیان / ج ۲ / ص ؛ نمونه / ج ۲ / ص ۳۳۸.

سبک باشد، طبعاً از لحاظ تعلق به امور مادی سنگین خواهد بود و قهراً اهل عذاب خواهد بود.

قرآن کریم نسبت به کسانی که از لحاظ معنوی سنگین هستند می‌فرماید: ﴿فَأَمَّا
من ثقلت موازينه فهو في عيشة راضية﴾^(۱) و این گروه همان کسانی هستند که از
لحاظ تعلق به امور مادی سبک هستند. از این رو حضرت سلمان گفت: سبک باران اهل
نجاتند؛ «نجی المخفون». زیرا متقابلاً کسانی که از نظر روحی سبک هستند، در جهنم
خواهند بود؛ ﴿فَأَمَّا من خفت موازينه فأمه هاوية﴾^(۲) و این گروه همان کسانی هستند
که از نظر تعلق به امور مادی سنگین هستند؛ ﴿مالکم إذا قيل لكم انفروا في سبيل
الله اتاقلتم إلى الأرض﴾^(۳)

مردم در رابطه با دنیا و آخرت

مردم نسبت به داشتن دنیا و آخرت و عدم آن چهار گروهند:

۷۰۹- گروهی هم دنیا دارند و هم آخرت؛ ﴿و منهم من يقول ربنا ءاتنا في الدنيا
حسنة و في الاخرة حسنة و قنا عذاب النار﴾^(۴)

۷۱۰- گروهی نه دنیا دارند و نه آخرت؛ ﴿و من الناس من يعبد الله على حرف فإن
أصابه خير اطمأنّ و إن أصابته فتنة انقلب على وجهه خسر الدنيا و الاخرة ذلك هو
الخسران المبين﴾^(۵)

۲- قارعه / ۸

۴- بقره / ۲۰۱

۱- قارعه / ۶

۳- توبه / ۳۸

۵- حج / ۱۱

قال الامام عليه السلام: فان في الناس من خسر الدنيا و الاخرة يترك الدنيا للدنيا و يرى ان لذة الرياسة الباطلة و افضل من لذة الأموال و النعم المباحة المحللة فيترك ذلك أجمع طلباً للرياسة الباطلة»^(۱)

۷۱۱- گروهی فقط آخرت دارند؛ ﴿و يؤثرون على أنفسهم و لو كان بهم خصاصة﴾^(۲)

۷۱۲- گروهی فقط دنیا دارند و در آخرت هیچ نصیب و بهره‌ای ندارند؛ ﴿فمن الناس من يقول ربنا آتنا في الدنيا و ما له في الاخرة من خلاق﴾^(۳)

۷۱۳- تشبیه دنیا به آب

﴿مثل الحیوة الدنیا کماء أنزلناه من السماء﴾^(۴)

در این آیه‌ی شریفه زندگی دنیا، و ثروت و مال دنیا به آب تشبیه شده است. و جوه تشبیه از این قرار است:

- ۱- همان طوری که آب قرار و ثباتی ندارد، ثروت دنیا نیز چنین است.
- ۲- همان گونه که آب را کد متعفن می‌گردد، ثروت دنیا نیز چنین است.
- ۳- آب، قطره قطره جمع می‌شود و یک دفعه می‌رود، ثروت دنیا نیز چنین است.
- ۴- آب صفحه‌ی زمین را می‌پوشاند، ثروت در صورت انفاق عیوب انسان را می‌پوشاند.
- ۵- آب در بعضی از محل‌ها اندک و در بعضی از محل‌ها فراوان است، ثروت دنیا نیز نزد اشخاص چنین است.

۱- نور الثقلین / ج ۳ / ص ۴۷۴

۲- حشر / ۹

۳- بقره / ۲۰۰؛ همراه با نماز / ص ۱۶۴

۴- یونس / ۲۴

۶ - آبِ کم، تشنگی را برطرف می‌کند و زیاد آن کشنده است، علاقه به ثروت دنیا نیز چنین است.

۷ - مزرعه‌ی طبیعت با آب زیاد فاسد می‌شود، مزرعه‌ی روح انسان نیز با ثروت زیاد فاسد می‌شود.

۸ - آب زیاد خالص نیست، ثروت فراوان در نزد نوع مردم نیز از حلال خالص نیست، بلکه مجموعه‌ای از حلال و حرام است.

۹ - به وسیله‌ی بذل آب نجاسات تطهیر می‌شود، همین طور که به وسیله‌ی بذل زکات و خمس رذایل روحی از میان می‌رود و روح انسان پاک می‌شود؛ ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾^(۱)

۱۰ - در طبیعت، آب رو به نقصان و کاهش است، دنیا نیز چنین است.

۷۱۴- انسان و حرص بر خیر

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خَلْقٌ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا﴾^(۲)

یکی از اوصاف انسان هلووع بودن است. کلمه‌ی «هلووع» در دو آیه‌ی بعد به کسی تفسیر شده است که هنگام برخورد با ناملايمات بسیار جزع می‌کند و چون به خیری می‌رسد، از انفاق به دیگران خودداری می‌کند. از نظر عقلی هم «هلووع» چنین کسی است. چون آن حرصی که جیلّی انسان است، حرص بر هر چیزی نیست، اعم از خیر و شر، بلکه تنها حرص بر خیر و امر نافع است، آن هم نه هر خیری، بلکه خیری که برای خودش خیر باشد، و این نوع «هلووع» بودن انسان از فروع حبّ ذات است که به خودی خود از رذایل

اخلاقی نیست و چگونه می تواند صفت مذموم باشد، با این که تنها فراخوان انسان است که خود را به سعادت و کمال وجودش برساند.^(۱)

۷۱۵- حبّ دنیا، منشأ همه‌ی گناهان

از نظر قرآن کریم حبّ دنیا علت اصلی همه‌ی گناهان و منشأ تمام انحرافات است، به گونه‌ای که حتی انسان را به سوی کفر و ارتداد می کشاند؛ در این زمینه به موارد زیر توجه فرماید:

الف - حب دنیا عامل انکار آیات الهی می گردد؛ ﴿الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَّ لَعِبًا وَّ غَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا ... و مَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ﴾.^(۲)

ب - حب دنیا سبب کفر و معصیت می شود؛ قرآن کریم وقتی به پیامبر ﷺ دستور می دهد از گنهکار و کافر پیروی نکن، علت آن را محبت به دنیا معرفی می کند؛ ﴿و لَا تَطْعَمْنَهُمْ ءَاثِمًا وَّ كُفُورًا * * * إِنَّ هَوْلَاءِ يَحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ﴾.^(۳)

ج - حب دنیا عامل پیمان شکنی و فساد در زمین می گردد؛ قرآن کریم وقتی سخن پیمان شکنی و فساد بعضی از افراد را مطرح می کند، می فرماید: آن ها به زندگی دنیا علاقه داشتند و با آن خوشحال بودند؛ ﴿و الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَّ يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَّ يَفْسُدُونَ فِي الْأَرْضِ ... * * * و فرحوا بالحياة الدُّنْيَا﴾.^(۴)

د - علت عدم تهذیب و تزکیه‌ی نفس حب دنیا است؛ ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى * * * بَل

۱ - المیزان / ج ۲۰ ، ذیل آیه.

۲ - اعراف / ۵۱.

۳ - غافر / ۲۷.

۴ - رعد / ۲۵ - ۲۶.

تؤثرون الحیوة الدنیا ﴿١﴾

ه - علت مسخره کردن اهل ایمان حب دنیا است؛ ﴿زین للذین کفروا الحیوة الدنیا و

یسخرون من الذین ءامنوا﴾. ﴿٢﴾

و - علت نرفتن به جنگ و جهاد حب دنیا است؛ ﴿إذا قیل لکم انغروا فی سبیل اللّٰه

اتّأقلمت إلی الأرض أَرْضِیتُم بِالْحِیوةِ الدنیا﴾. ﴿٣﴾

از این تعبیرات روشن می شود که علاقه به زندگی دنیوی، عامل همهی مفسد

فردی و اجتماعی است. چنان که پیامبر اکرم ﷺ تمام این موارد را در یک جمله بیان

کرده است؛ «حبّ الدنیا رأس کلّ خطیئة».

۷۱۶- بی وفایی دنیا در یک مثال

خداوند به پیامبر اکرم ﷺ می فرماید: صحنه ی زندگی دنیا را برای مردم دنیا پرست به

آبی مثال بزن. آنگاه که از آسمان آن را فرو می فرستیم، به وسیله ی آن گیاهان زمین

سرسبز و درهم مخلوط می شوند، ولی بعد از مدّتی (فصل پاییز و زمستان) می خشکند و

بادها آن ها را به هر سو پراکنده می کنند و خداوند بر هر چیز تواناست؛ ﴿واضرب لهم

مثل الحیوة الدنیا کما أنزلناه من السماء فاختلط به نبات الأرض فأصبح هشیماً

تذروه الرّیح و کان اللّٰه علی کلّ شیء مقنّراً﴾. ﴿٤﴾

علی ؑایشلا در مورد نکوهش دنیا این آیه ی شریفه را تلاوت می کند و می فرماید:

شما را از (پرستش و علاقه به) دنیا برحذر می دارم. دنیا ظاهرش شیرین و باطراوت است و

۲ - بقره / ۲۱۲.

۱ - اعلی / ۱۴ - ۱۶.

۴ - کهف / ۴۵.

۳ - توبه / ۳۸.

۵۶۴ هزار و یک نکته

در میان شهوات غوطه‌ور است و به دلیل نقد بودنش جلب توجه می‌کند، ولی مواهب آن اندک است؛ در عین حال، دل‌ها را به خود می‌کشاند، اما سخت ناپایدار و بی‌وفا و در حال تغییر و زوال است... هیچ کس از این دنیا شادمانی ندیده، جز این که در پایانش با اشک و آه روبرو شده و هنوز که به خوشی‌هایش تماس نگرفته، به ناراحتی‌های قهر آن مبتلا می‌گردد.^(۱)

سقوط مادی گرایان

- ✓ اهل دنیا و تفکر قارونی
- ✓ کیفر محترکان و زراندوزان
- ✓ دنیا پرستی کفار
- ✓ اندک بودن متاع دنیا
- ✓ ثروت و فرزندان زینت زندگی دنیا
- ✓ پرهیز از تحصیل ثروت زیاد
- ✓ بازیچه بودن دنیا
- ✓ اراده و خواست انسان ها

آسیب پذیری دنیا طلبان

- ✓ دنیا طلبی و شکست در جنگ احد
- ✓ بلای تکاثر و تفاخر
- ✓ رسیدن دنیا طلبان به نتایج کار خود
- ✓ برتری طلب آخرت بر دنیا
- ✓ نرسیدن به تمام آرزوهای دنیوی
- ✓ زندگی دنیا و دوران پنج گانه‌ی عمر
- ✓ دنیا، راه یا مقصد
- ✓ ستایش و نکوهش از دنیا
- ✓ سیمای اهل دنیا و اهل آخرت در قرآن کریم

.....۵۶۶ هزار و یک نکته

سقوط مادی گرایان

۷۱۷- چشم به امکانات دیگران ندوختن

﴿لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ﴾^(۱)

پیامبر اکرم ﷺ می فرماید: کسی که چشم خود را به آنچه در دست دیگران است بدوزد، همیشه اندوهگین و غمناک خواهد بود و هرگز آتش خشم در دل او فرو نمی نشیند؛ «... من رمی ببصره الی ما فی یدی غیره، کثر همّه و لم یشف غیضه ...»^(۲)

۷۱۸- ثروت و فقر برای مؤمن و کافر

مردم از نظر ثروت و فقر بر چند گروه هستند:

الف - ثروت و مال برای مؤمن یک نوع پاداش الهی است؛ ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ﴾^(۳)

ب - فقر و تنگدستی برای مؤمن سبب رشد روحی و آزمایش اوست؛ ﴿لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الأَرْضِ يَحْسِبُهُمُ الجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ﴾^(۴) و نیز برای کافر بعضی از مجازات‌های دنیوی کفر اوست.

۲- نور الثقلین / ج ۳ / ص ۳۰.

۱- حجر / ۸۸.

۴- بقره / ۲۷۳.

۳- اعراف / ۹۶.

ج - ثروت و مال برای کافر گاهی امهال و استدراج اوست؛ ﴿وَأَمْلى لَهُم إِنْ كَیدِ
مَتین﴾^(۱) و ﴿أَیْحَسِبُونَ أَنَّمَا نُمَدِّهُم بِهِ مِنْ مَالٍ وَ بَنین * نَسَارِعَ لَهُم فِی الْخِیرَاتِ
بَلْ لَا یَشْعُرُونَ﴾^(۲)

د - گاهی مال و ثروت برای کافر عقوبت و عذاب دنیوی است؛ ﴿فَلَا تَعْجَبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَ
لَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا یرید اللّٰهُ لَیُعَذِّبَهُمْ بِهَا﴾^(۳)

۷۱۹- قارون دنیاخواه متکبر

زندگی حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام زندگی عجیبی است. اگر پیامبران گذشته با یکی از مظاهر زر و زور و تزویر مبارزه می کردند، حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام در طول زندگی خود با هر سه موضوع دست و پنجه نرم کرد. او فرعون و وزیر او هامان را که مظهر زور و قدرت شیطانی بودند، به قعر دریا فرستاد و ریشه‌ی فراعنه را سوزاند و در مبارزه با تزویر (سامری) کاملاً پیروز شد. زیرا با قارون نیز که مظهر زر و زیور بود، مبارزه کرد.

قرآن کریم می فرماید: قوم قارون پنج نصیحت به او کردند، اما او دو واکنش نشان داد و سرانجام هلاک شد. نصایح قوم قارون به وی:

الف - مغرورانه شادمانی نکن که سبب فراموشی خداست؛ ﴿لَا تَفْرَحْ إِنْ اللّٰهُ لَا یَحِبُّ
الْفَرِحین﴾

ب - مال دنیا چیز خوبی است، مشروط بر این که وسیله‌ای برای کسب آخرت باشد، نه هدف؛ ﴿وَ ابْتَغِ فِیْمَا ءَاتَاكَ اللّٰهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ﴾

ج - بهره‌ی انسان از این جهان بسیار محدود است؛ ﴿و لا تنس نصيبك من الدنيا﴾
د - این ثروت را که خدا در اختیار تو نهاده، باید سپاس آن را که خدمت به مردم است، به جای آوری؛ ﴿و أحسن كما أحسن الله إليك﴾.

ه - فتنه و فساد از گناهان بزرگ است، مبدا ثروت را وسیله‌ی فساد در زمین قرار دهی؛
﴿و لا تبغ فی الأرض فساداً إنّ الله لا یحبّ المفسدین﴾.

لیکن قارون که می‌توانست از این تذکرات سودمند بهره بگیرد، دو واکنش نشان داد:

الف - این ثروت من به کسی ربطی ندارد و من آن را با فکر و اندیشه‌ی خود به دست آورده‌ام؛ ﴿إنّما أوتيته علی علم عندی﴾.

ب - روزی ثروت و قدرت مالی خود را همراه با کارکنان و کارگران که به خدمت گرفته بود، به نمایش گذارد؛ ﴿فخرج علی قومه فی زینته﴾.

آنگاه خداوند متعال به زمین فرمان داد که او و خانه‌اش را بیلعد و چنین شد و هر چه او فریاد زد، کسی به داد او نرسید؛ ﴿فخسفنا به و بداره الأرض فما كان له من فئة ینصرونه من دون الله و ما كان من المنتصرین﴾.

شاید علت خسف خزاین این بود که هلاکت قارون و حفظ خزاین مایه‌ی تهمت می‌گردید. افراد نادان تصور می‌کردند که نفرین موسی علیه السلام به جهت تملک ثروت هنگفت او بود. از این رو، با تمام متعلقات به درون زمین فرو رفت و سبب عبرت دنیاخواهان دیروز گردید که آرزو می‌کردند که ای کاش مانند قارون صاحب ثروتی بودند. در این هنگام فهمیدند که ثروت بدون ایمان، نه تنها سعادت آفرین نیست، بلکه مایه‌ی

هلاکت است.^(۱)

۷۲۰- اهل دنیا و تفکر قارونی

﴿قال إنما أوتيته على علم عندي﴾^(۲)

شکی در این نیست که جمله‌ی فوق پاسخی است که قارون به گفتار مؤمنین قومش داده است. چون اساس سخن مردم این بود که آنچه تو از مال و ثروت داری، از خداست؛ ﴿و أحسن كما أحسن الله إليك﴾^(۳) از این رو قارون در پاسخ مؤمنان، این اساس را تخطئه کرده و گفته است که آنچه من دارم احسان خدا نیست و بدون استحقاق به دستم نیامده و ادعا کرده که بر اثر علم و کردانی خودم جمع شده است.

این پندار غلطی که در مغز قارون جای گرفته، منحصر به او نیست، بلکه همه‌ی اهل دنیا این طرز تفکر را دارند و آنچه از امکانات مالی را در اختیار دارند، محصول علم و کردانی و لیاقت خود می‌دانند. آیه‌ی زیر شاهد عمومیت این تفکر است؛ ﴿فإذا مسّ الإنسان ضرّاً دعانا ثمّ إذا خوّلناه نعمّةً منّا قال إنّما أوتيته على علم﴾^(۴) پاسخ قرآن کریم به این طرز تفکر این است که نعمت‌های دنیوی مایه‌ی آزمایش شماست؛ ﴿بل هي فتنةٌ ولكنّ أكثرهم لا يعلمون﴾^(۵)

۷۲۱- کیفر محتکران و زراندوزان

یکی از صفات نکوهیده، احتکار و زراندوزی است و قرآن کریم محتکران را نکوهش

۱ - منشور جاوید / ج ۱۲ / ص ۲۰۲. ۲ - قصص / ۷۸.

۳ - قصص / ۷۷. ۴ - زمر / ۴۹.

۵ - زمر / ۴۹؛ المیزان / ج ۱۶ / ص ۷۸.

کرده، و عذاب دردناکی را برای آن‌ها بشارت می‌دهد؛ ﴿وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾^(۱)

برپایی دین و استمرار حیات اجتماعی آن در گرو شرایطی است که انفاق یکی از آن‌هاست، به گونه‌ای که بر اثر ترک انفاق، فاصله‌ی طبقاتی پدید می‌آید و رکن اساسی دین؛ یعنی عدالت اجتماعی به خطر می‌افتد. از این رو، خداوند متعال بالحن بسیار تندی مال اندوزان و تارکان انفاق را سرزنش کرده و برای استهزای آنان، بشارت به عذاب را مطرح می‌کند.

گفتمنی است که مورد آیه زکات اصطلاحی نیست، بلکه همه گونه انفاق واجب و مستحب را دربر می‌گیرد؛ همان گونه که ابوذر غفار، صحابی راستین پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این آیه را در برابر معاویه عثمان می‌خواند و سیاست‌های مالی او را محکوم می‌کرد.^(۲)

۷۲۲- دنیا پرستی کفار

کفار دنیا را که بازیچه است، جدی می‌گیرند؛ ﴿إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ﴾^(۳) اما دین الهی را که جدی است، به بازی می‌گیرند؛ ﴿إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَيَّ الْكَافِرِينَ * الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَ لَعِبًا وَ غَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا﴾^(۴)

۷۲۳- اندک بودن متاع دنیا

بعضی گفته‌اند: دنیا را به قلت و اندک بودن یاد کرد تا محبت آن را از دل مردم قطع کند و

۱ - توبه / ۳۴.

۲ - المیزان / ج ۹ / ص ۲۵۱.

۳ - محمد / ۳۶.

۴ - اعراف / ۵۰ - ۵۱؛ نور / ج ۴ / ص ۷۶.

ترک کردن دنیا برای مردم آسان باشد؛ ﴿مَتَاعِ الدُّنْيَا قَلِيلٌ﴾^(۱) از این رو در بعضی از آیات، آخرت را توصیف به خیر و بقا کرده تا مهر و محبت آن را در دل مردم جای دهد؛ ﴿وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَى﴾^(۲) و ﴿وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى﴾^(۳)

بعد از آن که خداوند مردم را از دنیا جدا کرد و به طرف آخرت کشانید، آنگاه مردم را از آخرت به طرف خود جذب کرد و فرمود: ﴿وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى﴾^(۴)

۷۲۴- اشخاص با ظرفیت و بی ظرفیت در برابر امکانات مادی

از نظر قرآن کریم گروهی از انسان‌ها اشخاص با ظرفیت هستند، به حدی که فراهم بودن امکانات مادی و دنیوی، آن‌ها را خوشحال و فقدان آن، آنان را محزون و غمگین نمی‌سازد؛ ﴿لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَافَاتِكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَيْكُمْ﴾^(۵)

تذکر: گرچه این آیه‌ی شریفه انسان‌ها را به این مقام دعوت می‌کند، اما مسلماً گروهی هر چند اندک به این مرحله رسیده‌اند، اما گروهی از انسان‌ها چنان کم ظرفیت هستند که به هنگام رسیدن به مسایل مادی، به گونه‌ای شادمان می‌شوند که آن‌ها را غرور فرا می‌گیرد و هنگام از دست دادن امکانات مادی یا ابتلا به مصایب و مشکلات، چنان ناراحت و غمناک می‌شوند که از همه چیز مأیوس و ناامید می‌گردند؛ ﴿وَلئن أَدْقْنَا الْإِنسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيُؤْوِسُ كَفُورًا * وَ لئن أَدْقْنَاهُ نِعْمَاءَ بَعْدَ ضِرَاءٍ مَسْتَه لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتِ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحَ فَخُورًا﴾^(۶) و ﴿وَ إِذَا أَدْقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً

۱ - نساء / ۷۷.

۲ - نساء / ۷۷.

۳ - اعلی / ۱۷.

۴ - طه / ۷۳؛ کشف الاسرار / ج ۲ / ص ۵۹۸.

۵ - حدید / ۲۳.

۶ - هود / ۹ - ۱۰.

فرحوا بها و إن تصبهم سيئة بما قدمت أيديهم إذا هم يقنطون ﴿١﴾ و ﴿وإنا إذا أذقنا الإنسان منا رحمة فرح بها و إن تصبهم سيئة بما قدمت أيديهم فإن الإنسان كفور﴾ (٢)

۷۲۵- ثروت و فرزندان زینت زندگی دنیا

﴿و اضرب لهم مثل الحياة الدنيا كماء أنزلناه من السماء فاختلط به نبات الأرض فأصبح هشيماً تذروه الرياح ... * المال و البنون زينة الحياة الدنيا﴾ (٣)

قرآن کریم در آیه‌ی اول به طور کلی می‌فرماید: نعمت‌های دنیوی در معرض زوال و نابودی است و در آیه‌ی دوم جزئی از این مسئله‌ی کلی را بیان می‌کند و می‌فرماید: ثروت و فرزندان زینت زندگی دنیا هستند. بنا بر این از مجموع دو آیه، چنین نتیجه می‌گیریم که ثروت و فرزندان در معرض زوال هستند.

در این صورت انسان عاقل نباید به ثروت و فرزندان خوشحال و مسرور گردد یا به آن‌ها افتخار کند، چنان که مشرکان به وسیله‌ی مال و فرزندان بر مؤمنان فقیر افتخار می‌کردند؛ ﴿نحن أكثر أموالاً و أولاداً و ما نحن بمعذبين﴾ (٤)

۷۲۶- پرهیز از تحصیل ثروت زیاد

﴿و الذين يكتزون الذهب و الفضة و لا ينفقونها في سبيل الله﴾ (٥)

بر هر انسان عاقلی لازم است که از تحصیل ثروت زیاد احتراز کند. زیرا:

۲- شوری / ۴۸.

۱- روم / ۳۶.

۴- سبأ / ۳۵؛ تفسیر کبیر / ج ۲۱ / ص ۱۳۰.

۳- کهف / ۴۵- ۴۶.

۵- توبه / ۳۴.

اولاً: هر گاه انسان فقیر باشد، لذت بهره جویی از مال و فرزندان را نمی برد. هر گاه مقدار کمی از مال را تحصیل کرد، به همان مقدار لذت می برد و هر چه بیشتر پیدا کند، لذت آن بیشتر و حرص انسان در طلب مال افزون تر می گردد و حرص، مایه ی سلب آرامش روح انسانی است.

ثانیاً: تحصیل ثروت مشقت دارد و نگهداری آن مشقت بیشتر.

بنا بر این، عمر با ارزش انسان در دو چیز خلاصه می شود: ۱ - تحصیل مال ۲ - نگهداری آن، و انسان مقدار اندکی از ثروت و اموال خود را می تواند استفاده کند و مقدار بیشتر آن را با حسرت و اندوه ترک می کند.^(۱)

۷۲۷- بازیچه بودن دنیا

﴿و ما هذه الحیوة الدنیا إلا لهو و لعب و إنّ الدار الآخرة لهی الحیوان﴾^(۲)

کلمه ی «لهو» به معنای هر چیز و هر کار بیهوده ای است که انسان را از کار مهم و مفید باز دارد و به خود مشغول سازد. بنا بر این، یکی از مصادیق «لهو»، زندگی مادی دنیاست. زیرا با زرق و برق خود، انسان را مشغول و از زندگی آخرت باز می دارد و کلمه ی «لعب» به معنای بازی است. همان گونه که بچه ها بر سر بازی داد و فریاد راه می اندازند و پنجه به روی هم می کشند، با آن که مورد نزاع آنان خیالات موهومی بیش نیست.

مردم مادی نگر نیز بر سر بازیچه ی دنیا با یکدیگر می جنگند و حالت چند سگ را که بر سر جیفه ای به یکدیگر می غرند، مجسم می سازند. با این که آنچه ستمگران بر سر آن نزاع می کنند، از قبیل اموال و مقام ها و ریاست ها و ... چیزی جز اوهام نیستند. زیرا

۲ - عنکبوت / ۶۴.

۱ - تفسیر کبیر / ج ۱۶ / ص ۴۵.

منافع آن‌ها را انسان مالک نمی‌شود مگر در ظرف وهم و خیال.^(۱)
«لعب» در اصل از «لُعاب» به معنای آب دهان است و از آنجا که بازی مانند ریزش
لعب از دهان است که بدون هدف و مقصد انجام می‌گیرد، آن را «لعب» می‌نامند.

۷۲۸- ممنوعیت شیفتگی به مال و فرزند

﴿فَلَا تَعْجَبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
وَيَزْهِقَ أَنفُسَهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ﴾^(۲)

خداوند متعال در این آیه، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را نهی می‌کند از این که شیفته‌ی اموال و اولاد
منافقین گردد که مقصود کثرت اموال و اولاد ایشان است. آنگاه این معنا را تحلیل می‌کند
که اموال و اولاد قهراً دل انسان را به خود مشغول می‌سازد.

زندگی برای انسان وقتی مایه‌ی سعادت و سرور است که انسان به آثار واقعی آن که
علم مفید و عمل صالح است، دست یابد، اما کسی که به دنیا مشغول شده و زینت‌های
دنیوی او را جذب کرده و شیطان او را از خود بی‌خبرش کرده، در تراحم‌هایی که بر سر
لذایذ مادی درگیر می‌شود، قرار می‌گیرد و با همان چیزهایی که مایه‌ی سعادت خویش
می‌دانست، به شدیدترین عذاب‌ها دچار می‌شود.

آری! این خود حقیقتی است که همه به چشم خود می‌بینیم که هر چه دنیا بیشتر
به کسی روی بیاورد و از فراوانی مال و اولاد بیشتر برخوردار گردد، به همان اندازه از مرحله
عبودیت دور تر و به هلاکت و عذاب‌های روحی نزدیکتر می‌شود و آنچه را این گروه خوشی
می‌پندارند، در حقیقت تنگی و ناگواری است. چنان که خداوند می‌فرماید: ﴿مَنْ أَعْرَضَ

عن ذکری فإنّ له معیشةً ضنکاً ﴿(۱)﴾

۷۲۹- اراده و خواست انسان‌ها

اراده و خواست انسان‌ها بر سه قسم است: بعضی از انسان‌ها فقط دنیا را می‌خواهند و فقط آن را اراده می‌کنند؛ ﴿تریدون عرض الدنیا﴾^(۲) بعضی از انسان‌ها فقط آخرت را می‌خواهند و فقط آن را اراده می‌کنند؛ ﴿من کان یرید حرث الأخره نزله فی حرثه﴾^(۳) و بعضی از انسان‌ها فقط خداوند را می‌خواهند؛ ﴿یریدون وجهه﴾^(۴)

آسیب‌پذیری دنیاطلبان

۷۳۰- دنیا طلبی و شکست در جنگ احد

﴿أولمّا أصابتکم مصیبة قد أصبتم مثلها قلمت أنّی هذا قل

هو من عند أنفسکم﴾^(۵)

در جنگ احد مسلمانان شکست خوردند و برای آن‌ها دور از انتظار بود. چون فکر می‌کردند حال که ما مسلمان هستیم و با پیامبر و وحی سر و کار داریم و از طرفی دشمنان ما همگی کافرنند، پس چرا آن‌ها غالب و ما شکست بخوریم؟

۱- طه / ۱۲۶؛ المیزان / ج ۹ / ص ۳۰۹. ۲- انفال / ۶۷.

۳- شوری / ۲۰. ۴- کهف / ۲۸؛ کشف الاسرار / ج ۳ / ص ۳۷۳.

۵- آل عمران / ۱۶۵.

قرآن کریم به آن‌ها پاسخ می‌دهد که از شماست که بر شماست؛ ﴿مَنْ عِنْدَ أَنْفُسِكُمْ﴾. وقتی گروهی دنیا طلب به فکر غنائیم جنگی باشند و سخن پیامبر ﷺ را نادیده بگیرند، باید به چنین محنتی دچار شوند.^(۱)

۷۳۱- بلای تکاثر و تفاخر

﴿الْهَيْكُمُ التَّكَاثُرُ * حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ﴾^(۲)

مفسران معتقدند که این سوره در باره‌ی قبایلی نازل شد که بر یکدیگر تفاخر می‌کردند و با کثرت نفرات و جمعیت یا اموال و ثروت خود بر آن‌ها مباحثات می‌کردند تا آنجا که برای بالا بردن آمار نفرات خود به گورستان می‌رفتند و قبرهای مردگان هر قبیله را می‌شمردند. از این رو خداوند در دو آیه‌ی فوق آن‌ها را سرزنش می‌کند.

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بعد از تلاوت این سوره، در این زمینه چنین می‌فرماید: شگفتا! چه هدف بسیار دوری! و چه زیارت کنندگان غافل! و چه افتخار موهوم و رسوایی! به یاد استخوان پوسیده‌ی کسانی افتاده‌اند که سال‌هاست خاک شده‌اند، آن‌هم چه یادآوری! با این فاصله‌ی دور به یاد کسانی افتاده‌اند که سودی به حالشان ندارند. آیا به محل نابودی پدران خویش افتخار می‌کنند یا با شمردن تعداد مردگان و معدومین، خود را بسیار می‌شمردند؟ آن‌ها خواهان بازگشت اجساد هستند که تار و پودشان از هم گسیخته و حرکاتشان به سکون مبدل شده است. این اجساد پوسیده اگر مایه‌ی عبرت باشند، سزاوارتر است تا موجب افتخار گردند؛

«یا له مراماً ما أبعده و زوراً ما أغفله و خطراً ما أفضعه لقد استخلوا منهم

۱- ابو الفتح رازی / ج ۱ / ص ۶۸۰. ۲- تکاثر / ۱ - ۲.

أى مدكر و تناوشوهم من مكان بعيد، أفبمصارع آبائهم يفخرون أم بعديد
الهلكى يتكاثرون، يرتجعون منهم أجساداً خوت و حركات سكنت و لأن يكونوا
عبراً أحق من أن يكونوا مفتخراً»^(۱)

ابن ابى الحديد در باره‌ی اين خطبه‌ی حضرت چنين می‌گويد: من به کسی که
همه‌ی امت‌ها به او سوگند ياد می‌کنند، قسم می‌خورم که از پنجاه سال پيش تاکنون
بیش از هزار بار اين خطبه را خوانده‌ام و در هر بار در درون قلبم لرزش و ترس و پند و
موعظه‌ی تازه‌ای پديد آمده و در روحم به سختی اثر گذارده است. اعضا و جوارحم به لرزه
افتاده و هرگز نشده که در آن تأمل کنم، جز اين که در آن حال به ياد مرگ خانواده و
بستگان و دوستانم افتاده‌ام و درست برايم مجسم شده که من همانم که امام عليه السلام
توصيف فرموده است. چقدر واعظان و خطبا و گويندگان و افراد فصيح در اين باره سخن
گفته‌اند و من گوش فراداده‌ام و در سخنان آن‌ها دقت کرده‌ام، ولی هيچ یک تأثير سخن
امام عليه السلام را نيافته‌ام.

اين تأثيری که در سخن او در قلب من می‌گذارد يا از ايمانی سرچشمه می‌گيرد که
به گوينده‌ی آن تعلق دارد يا نيت و اخلاص او سبب شده است که اين گونه در ارواح نفوذ
کند و در قلوب جاگزين شود.

در قسمت ديگری از سخنانش می‌گويد: «ينبغي لو اجتمع فصحاء العرب
قاطبة في مجلس و تلى عليهم أن يسجدوا له»؛ سزاوار است اگر فصحای عرب
همگی در مجلسی اجتماع کنند و اين خطبه برای آن‌ها خوانده شود، در برابر آن سجده

کنند. (۱)

۷۳۲- رسیدن دنیا طلبان به نتایج کار خود

﴿من كان يريد الحياة الدنيا وزينتها نوف إليهم أعمالهم فيها

و هم فيها لا يبخسون﴾ (۲)

کسانی که زندگی دنیا و زیبایی‌های آن را بخواهند، ما در همین دنیا نتیجه‌ی اعمالشان را به طور کامل می‌دهیم و در آن هیچ کم و کاستی نخواهد بود.

سؤال: این آیه می‌فرماید: ما به دنیا طلبان بدون کم و کاست و به طور کامل نتیجه‌ی اعمالشان را در دنیا خواهیم داد، اما در موارد دیگری می‌فرماید: ﴿من كان يريد العاجلة عجلنا له فيها ما نشاء لمن نريد﴾ (۳) به هر کسی و به هر مقدار که بخواهیم عطا می‌کنیم، جمع میان این آیات چگونه است؟

پاسخ: مراد از این آیه، رسیدن کامل به آثار وضعی و طبیعی است، نه آنچه انسان اراده کند؛ یعنی دنیا طلبان به نتایج طبیعی کارشان خواهند رسید، اما به آرزوهایشان نمی‌رسند مگر به مقداری که ما بخواهیم.

شایان توجه است که غیر معتقدان به معاد یا کسانی که برای خداوند کار نمی‌کنند، طلبی از پروردگار ندارند و در برابر خدمات و اختراعات و اکتشافات خود در همین دنیا به نام و نانی می‌رسند؛ ﴿أولئك الذين ليس لهم في الآخرة إلا النار و حبط ما صنعوا فيها و باطل ما كانوا يعملون﴾ (۴) کسی می‌تواند پاداش اخروی را انتظار داشته باشد

۱ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید / ج ۱۱ / ص ۱۵۳؛ نمونه / ج ۲۷ / ص ۲۷۷.

۲ - هود / ۱۵. ۳ - اسراء / ۱۸.

۴ - هود / ۱۶؛ نور / ج ۵ / ص ۲۸۳.

که به آن ایمان داشته باشد، اما کسی که نه خدا را قبول دارد و نه معاد را، چه توقعی از خداوند دارد؟

۷۳۳- برتری طلب آخرت بر دنیا

﴿من كان يريد حرث الآخرة نزد له في حرثه و من كان يريد حرث الدنيا نؤته منها و ما له في الآخرة من نصيب﴾^(۱)

هر کس طالب آخرت باشد، بدان می‌رسد، اما هر کس که طالب دنیا باشد، به همه‌ی آنچه که می‌خواهد نمی‌رسد، بلکه به بخشی از آن می‌رسد. زیرا از سویی کلمه‌ی «من» دلالت بر تبعیض دارد، از سوی دیگر در باره‌ی طالب آخرت، از این که خداوند به او دنیا را نیز می‌دهد، آیه‌ی شریفه‌ی نفیاً و اثباتاً ساکت است، اما هر آن که طالب دنیا باشد، قرآن کریم تصریح می‌کند به این که ثوابی در آخرت برای او نخواهد بود.^(۲)

۷۳۴- نرسیدن به تمام آرزوهای دنیوی

این گونه نیست که هر کس در دنیا هرچه از مواهب مادی طلب کند، به آن برسد، بلکه انسان به بعضی از خواسته‌هایش دست می‌یابد؛ ﴿و من كان يريد حرث الدنيا نؤته منها و ما له في الآخرة من نصيب﴾^(۳) کسی که فقط کشت دنیا را بطلبد، کمی از آن را به او می‌دهیم، اما در آخرت هیچ بهره‌ای ندارد. قابل توجه این که می‌فرماید: ﴿نؤته ایّاهَا﴾. کلمه‌ی «من» مفید تبعیض است و نمی‌فرماید: «نؤته ایّاهَا».

۲- تفسیر کبیر / ج ۲۷ / ص ۱۶۲.

۱- شوری / ۲۰.

۳- شوری / ۲۰.

در جای دیگری می‌فرماید: ﴿من كان يريد العاجلة عجلنا له فيها ما نشاء لمن نريد﴾؛^(۱) یعنی هر کس این جهان زودگذر را بخواهد، آنچه می‌خواهیم و برای هر آن که خواهیم، برایش فراهم می‌کنیم. این آیه‌ی شریفه هم آنچه را انسان می‌خواهد بیان کرده و هم آنچه بدان می‌رسد. آنگاه اضافه کرده که این طور نیست که هر کس هر چه بخواهد بدان می‌رسد و نه هر خواسته‌ای رسیدنی است، بلکه به دست خداست.

بنا بر این آیه‌ی شریفه دو قید دارد:

۱ - هر چه را ما بخواهیم؛ ﴿ما نشاء﴾ نه هر چه انسان بخواهد.

۲ - برای هر که ما بخواهیم؛ ﴿لمن نريد﴾ هر طالب دنیایی.^(۲)

۷۳۵ - عدم کامیابی مطلق در دنیا

﴿فاتیهم الله ثواب الدنيا و حسن ثواب الآخرة﴾^(۳)

چون نعمت‌های عالم قیامت به چیز دیگری آمیخته نیست، مقید به «حسن» شده است، ولی در جمله‌ی اول ﴿ثواب الدنيا﴾ قید ندارد. چون ثواب‌های دنیا به زوال آمیخته است و در آیه‌ی قبل ﴿من كان يريد ثواب الدنيا تؤته منها﴾، کلمه‌ی «منها» دلالت بر تبعیض دارد، اما در آیه‌ی ﴿ثواب الدنيا و حسن ثواب الآخرة﴾ بدون کلمه‌ی «من» گفته شده است.

این تعبیر اشاره دارد که قسمتی از آنچه را مردم در دنیا می‌خواهند، به آن‌ها می‌دهیم، نه هر چه آن‌ها بخواهند، ولی در این آیه چون آن‌ها نظر به دنیا ندارند و آخرت را

۲ - المیزان / ج ۱۰ / ص ۱۸۱.

۱ - اسراء / ۱۸.

۳ - آل عمران / ۱۴۸.

می‌طلبند، در پاداش آن‌ها وعده‌ی کلی داده شده است. (۱)

۷۳۶- زندگی دنیا و دوران پنج‌گانه‌ی عمر

﴿اعملوا أنما الحياة الدنيا لعب و لهو و زينة و تفاخر بينكم و

تكاثر في الأموال و الأولاد﴾ (۲)

از نظر قرآن کریم زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی و تجمل پرستی و تفاخر در میان مردم و افزون طلبی در اموال و فرزندان است. شیخ بهایی رحمته الله علیه می‌گوید: پنج خصلت یاد شده در آیه‌ی شریفه، از نظر سنین عمر آدمی و مراحل حیات مترتب بر یکدیگرند.

چون تا کودک است، حریص در بازی است. زمانی که به حد بلوغ رسید، به سرگرمی روی می‌آورد و پس از آن که بلوغش کامل شد، به آرایش خود و زندگی‌اش می‌پردازد و همواره به فکر این است که لباس فاخری تهیه کند و مرکب نیکویی سوار شود و منزل زیبایی بسازد. سرانجام که میان سال شد، بیشتر به فکر تفاخر به حسب و نسب می‌افتد و چون سالخورده شد، همه‌ی تلاش و کوشش او در افزودن مال و اولاد قرار می‌گیرد. (۳)

۷۳۷- دنیا، راه یا مقصد

خداوند متعال محبت لذت‌های دنیوی را در نوع انسان قرار داده تا نظام زندگی دنیا باقی بماند و نظم این جهان به هم نخورد؛ ﴿زین للناس حب الشهوات﴾ (۴) روشن است که اگر علاقه‌ی دنیوی در دل انسان‌ها نبود، آدمی برای حفظ و نگهداری آن نمی‌کوشید. در

۱ - تفسیر کبیر / ج ۹ / ص ۲۹.

۲ - حدید / ۲۰.

۳ - المیزان / ج ۱۹ / ص ۱۶۴.

۴ - آل عمران / ۱۴.

این صورت بقای نوع او به خطر مرگ و نابودی مبتلا می‌شد؛ با این که خداوند زندگی و بقای حیات دنیوی را از سرنوشت و مقدرات آدمی قرار داده است؛ ﴿و لکم فی الأرض مستقرّ و متاع الی حین﴾^(۱) ناگفته پیداست که این تقدیر الهی پیرامون زندگی انسان در دنیا، تنها برای آن است که انسان دنیا را وسیله‌ی سعادت آخرت خود قرار دهد، نه این که زندگی دنیا را با دیده‌ی استقلال بنگرد؛ ولی گروهی از نادانان، مقصود اصلی را فراموش کرده و «راه» را به جای «مقصد» گرفته‌اند.^(۲)

۷۳۸- ستایش و نکوهش از دنیا

در اکثر آیات قرآن از دنیا نکوهش و در برخی، از آن ستایش شده است. جمع میان این دو دسته از آیات چگونه است؟

پاسخ آن را می‌توان از خود قرآن کریم دریافت کرد. اگر دنیا ابزار و وسیله‌ی رسیدن به آخرت باشد، از آن ستایش و اگر هدف و مطلوب حقیقی باشد، از آن نکوهش شده است؛ ﴿و ابتغ فیما ءاتاک الله الدّار الاخرة و لا تنس نصیبک من الدّنیاء﴾^(۳)

علی علیه السلام نیز در این زمینه می‌فرماید: «من أبصر بها بصّرته و من أبصر إلیها أعمته»^(۴) آن کس که دنیا را با دیده‌ی وسیله بنگرد، به او درس آگاهی و بینایی و آن کس که دنیا را با چشم هدف بنگرد، چشم و دل او را نابینا می‌سازد. به تعبیر دیگر استفاده از دنیا ذاتاً نکوهش نشده، بلکه آن قسمت از دنیا مذموم است که انسان را از آخرت بازدارد. قرآن کریم در توصیف مردانی که دنیا آنان را از توجه به آخرت باز نمی‌دارد، چنین

۲- المیزان / ج ۳ / ص ۹۵.

۱- بقره / ۳۶.

۴- نهج البلاغه / خطبه‌ی ۸۲.

۳- قصص / ۷۷.

می‌فرماید: ﴿رجال لا تلهيهم تجارة و لا بيع عن ذكر الله و إقام الصلاة﴾^(۱) و اصولاً نکوهش قرآن نسبت به کسانی است که جز به زندگی دنیا نمی‌اندیشند؛ ﴿و لم يرد إلا الحياة الدنيا﴾^(۲)

۷۳۹- سیمای اهل دنیا و اهل آخرت در قرآن کریم

از نظر قرآن کریم تفاوت‌های اساسی و بنیادی میان اهل دنیا و اهل آخرت وجود دارد که به برخی از آن به طور اختصار اشاره می‌شود. لازم به تذکر است که قسمتی از این اوصاف که برای اهل دنیا بیان شده، اوصاف کافران یا منافقان است لیکن چون هر دو گروه تمام توجه خود را به دنیا قرار داده‌اند، از این رو به عنوان اوصاف اهل دنیا از آن‌ها تعبیر کردیم. زیرا اوصاف اهل آخرت گرچه برای مؤمنان و پرهیزکاران بیان شده، لیکن چون هر دو گروه توجه به آخرت دارند به عنوان اوصاف اهل آخرت ذکر کردیم.

* - اهل دنیا دل بسته‌ی امور مادی‌اند؛ ﴿اتَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ﴾^(۳) و ﴿أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ﴾^(۴) ولی اهل آخرت از مسائل مادی وارسته هستند؛ ﴿الَّذِينَ يُوْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ و لو كان بهم خصاصة﴾^(۵)

* - دنیاجویان انفاق را غرامت می‌دانند؛ ﴿و من الأعراب من يتخذ ما ينفق مغرمًا﴾^(۶)، لیکن آخرت‌جویان انفاق را غنیمت و سبب قرب به خدا می‌دانند؛ ﴿و من

۲ - نجم / ۲۹.

۱ - نور / ۳۷.

۴ - اعراف / ۱۷۶.

۳ - توبه / ۳۸.

۶ - توبه / ۹۸.

۵ - حشر / ۹.

الأعراب من يؤمن بالله و اليوم الآخر و يتخذ ما ينفق قربات عند الله ﴿١﴾

* - دنیاگرایان از نرفتن به جبهه و جهاد خوشحالند؛ ﴿فرح المخلّفون بمقعدهم خلاف رسول الله ﴿٢﴾، ولی آخرت‌گرایان از نرفتن به جبهه محزون و ناراحتند؛ ﴿تولّوا و أعینهم تفیض من الدّمع حزناً ألاّ یجدوا ما ینفقون﴾. ﴿٣﴾

* - دنیادوستان نماز را مسخره می‌کنند؛ ﴿و إذا نادیتم إلى الصّلاة اتّخذوها هزواً﴾ ﴿٤﴾، و آخرت‌دوستان نسبت به نماز خشوع دارند؛ ﴿قد أفلح المؤمنون﴾ ﴿الذینهم فی صلواتهم خاشعون﴾. ﴿٥﴾

* - قلب مادی‌گرایان به زخارف طبیعت آرام می‌شود؛ ﴿إنّ الذّین لا یرجون لقاءنا و رضوا بالحیوة الدّنیة و اطمانوا بها﴾ ﴿٦﴾، و دل آخرت‌گرایان با یاد خداوند متعال آرام می‌گیرد؛ ﴿الذّین ءامنوا و تطمئنّ قلوبهم بذكر الله﴾. ﴿٧﴾

* - اهل دنیا در گناه و ظلم شتاب می‌کنند؛ ﴿و ترى کثیراً منهم یسارعون فی الإثم و العدوان﴾ ﴿٨﴾، و اهل آخرت در خوبی‌ها شتابان هستند؛ ﴿یسارعون فی الخیرات و أولئک من الصّالحین﴾. ﴿٩﴾

* - دنیا طلبان مردم را به فساد دعوت می‌کنند؛ ﴿یأمرون بالمنکر و ینهون عن المعروف﴾ ﴿١٠﴾، و آخرت طلبان مردم را به صلاح و نیکی دعوت می‌کنند؛ ﴿یأمرون

| | |
|---------------------|----------------------|
| ۱ - توبه / ۹۹. | ۲ - توبه / ۸۱. |
| ۳ - توبه / ۹۲. | ۴ - مائده / ۵۸. |
| ۵ - مؤمنون / ۱ - ۲. | ۶ - یونس / ۷. |
| ۷ - رعد / ۲۸. | ۸ - مائده / ۶۲. |
| ۹ - آل عمران / ۱۱۴. | ۱۰ - آل عمران / ۱۱۴. |

بالمعروف و ينهون عن المنكر ﴿١﴾

* - دنیاخواهان به عهد و پیمان خویش وفادار نیستند؛ ﴿و الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾^(۲)، ولی آخرت خواهان عهد و پیمان خویش را محترم می شمارند؛ ﴿وَلَكِنَّ الْبِرَّ مِنْ أَمْنٍ بِاللَّهِ ... وَ الْمَوْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا﴾^(۳)

* - اهل دنیا، خواهان ثروت زیاد هستند؛ ﴿يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ﴾^(۴)، و اهل آخرت خواهان پاداش اخروی هستند؛ ﴿وَ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ أَمِنَ وَ عَمِلَ صَالِحاً﴾^(۵) و نیز خواهان علم و معرفت زیاد هستند؛ ﴿قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْماً﴾^(۶)

* - دنیاگرایان به هنگام قدرت فساد به پا می کنند؛ ﴿إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا﴾^(۷)، و آخرتگرایان به هنگام قدرت احکام الهی را اجرا می کنند؛ ﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ﴾^(۸)

* - اهل دنیا فلاح و رستگاری را در زورگویی و قلدری می دانند؛ ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى﴾^(۹)، و اهل آخرت آن را در تهذیب و تزکیه می دانند؛ ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا﴾^(۱۰)

* - دنیاجویان کار خیر انجام نمی دهند و دوست دارند از آن ها ستایش شود؛ ﴿يَحِبُّونَ أَنْ

| | |
|----------------|--------------|
| ۱ - توبه / ۶۷ | ۲ - رعد / ۲۵ |
| ۳ - بقره / ۱۷۷ | ۴ - قصص / ۷۹ |
| ۵ - قصص / ۸۰ | ۶ - طه / ۱۱۴ |
| ۷ - نمل / ۳۴ | ۸ - حج / ۴۱ |
| ۹ - طه / ۶۴ | ۱۰ - شمس / ۹ |

يحمدوا بما لم يفعلوا^(۱)، و آخرت جویان کار خیر انجام می دهند و انتظار پاداش و تشکر ندارند؛ ﴿إِنَّمَا نَطَعْمَكُم لَوْجِهَ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُوراً﴾^(۲)

* - مادی گرایان در امانت، گرچه اندک خیانت می کنند؛ ﴿وَمِنْهُمْ مَنْ إِن تَأْمَنَهُ بَدِينَارٍ لَا يُؤَدُّهُ إِلَيْكَ﴾^(۳)، و آخرت گرایان در امانت، گرچه فراوان باشد، خیانت نمی کنند؛ ﴿وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِن تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدُّهُ إِلَيْكَ﴾^(۴)

* - اهل دنیا خداوند و قیامت را فراموش می کنند؛ ﴿نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ أَنفُسِهِمْ﴾^(۵) و ﴿بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾^(۶)، و اهل آخرت به یاد خداوند و قیامت هستند؛ ﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا﴾^(۷) و ﴿إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ﴾^(۸)

* - دنیا طلبان به علوم مادی خود شادمان و مسرورند؛ ﴿فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ﴾^(۹)، و آخرت طلبان به فضل و رحمت الهی شادمان و مسرورند؛ ﴿قَلَّ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلِيفْرِحُوا﴾^(۱۰)

* - قلب اهل دنیا نسبت به یکدیگر انس و الفت ندارد؛ ﴿تَحْسِبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى﴾^(۱۱)، ولی دل های اهل آخرت با یکدیگر انس و الفت دارند؛ ﴿وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ﴾^(۱۲)

- | | |
|---------------------|----------------------|
| ۱ - آل عمران / ۱۸۸. | ۲ - انسان / ۹. |
| ۳ - آل عمران / ۷۵. | ۴ - آل عمران / ۷۵. |
| ۵ - توبه / ۶۷. | ۶ - ص / ۲۶. |
| ۷ - آل عمران / ۱۹۱. | ۸ - ص / ۴۶. |
| ۹ - غافر / ۸۳. | ۱۰ - یونس / ۵۸. |
| ۱۱ - حشر / ۱۴. | ۱۲ - آل عمران / ۱۰۳. |

* - دنیاخواهان افرادی سنگ‌دل هستند؛ ﴿فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبِهِمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾^(۱)، لیکن آخرت‌خواهان افرادی نرم‌دل هستند؛ ﴿وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً﴾^(۲)

* - چشم دل مادی‌گرایان نابیناست؛ ﴿فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارَ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾^(۳)، و چشم بصیرت آخرت‌گرایان بینا و بصیر است؛ ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾^(۴)

۷۴۰- رسیدن به سعادت در پرتو تحمل مشکلات

﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَ

يَعْلَمُ الصَّابِرِينَ﴾^(۵)

مؤمنین در صدر اسلام چنین فکر می‌کردند که تنها بر دین حق بودن سبب غلبه و پیروزی آن‌ها در جنگ‌هاست و آنچه بیشتر این فکر را در مغز آن‌ها رسوخ داده بود، پیروزی در جنگ بدر بود. بدیهی است که این فکر فاسدی است و ایمان تنها نیمی از سعادت انسان را تأمین می‌کند. زیرا در این صورت، نظام آزمایش الهی باطل می‌شود و هرگز مؤمن از کافر شناخته نخواهد شد.

اگر مجرد ایمان به حق، عامل پیروزی گردد و انسان داخل بهشت شود، میان ایمان ظاهری و واقعی و درجات گوناگون آن تفاوتی نخواهد بود. پس، ناچار باید ایمان

۲ - حدید / ۲۷.

۱ - زمر / ۲۲.

۴ - اعراف / ۲۰۱.

۳ - حج / ۴۶.

۵ - آل عمران / ۱۴۲.

مرد مجاهد با ایمان مجاهد صابر یکسان باشد، همچنین کسی که آرزوی انجام عمل نیکی را در سر پرورانده و در موقع خود نیز آن را انجام داده است، با کسی که این آرزو را داشته، ولی در مقام عمل از انجام آن خودداری کرده است، یکسان باشند و حال آن که هرگز چنین نخواهد بود.^(۱)

۷۴۱- تکامل در پرتو تحمل مشکلات

﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقِصَصِ﴾^(۲)

هدف کلی سوره‌ی یوسف بیان ولایتی است که خداوند نسبت به بنده‌اش دارد. آن بنده خود را خالص و دل را از محبت الهی سرشار کند و به دیگری توجه نداشته باشد. خداوند شخصاً تربیت چنین بنده‌ای را عهده‌دار شده و تمامی شئون او را به بهترین شکل ممکن اداره می‌کند. از این رو، تمامی مشکلاتی را که برای حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ پیش آمد، از حسادت برادران به وی و انداختن او در چاه، فروخته شدنش به درهم‌های ناچیز، به زندان رفتن و... همه را وسیله‌ی رشد و تکامل و عامل موفقیت او قرار داد.

علت این که خداوند در آغاز تربیت، رؤیایی به او نشان داد، از این جهت بود که در همان ابتدا، دورنمای آینده‌ی درخشان او و ولایت خداوند را به او نشان دهد، تا برای او بشارتی باشد که همواره در طول زندگی و تحولات گوناگون آن، به یاد آینده‌ی روشن خویش باشد و در نتیجه در برابر حوادث و مشکلات، پایدار و مقاوم باشد و آن‌ها را وسیله‌ای برای رسیدن به کمال خویش بداند.^(۳)

۲- یوسف / ۳.

۱- المیزان / ج ۴ / ص ۳۰.

۳- المیزان / ج ۱۱ / ص ۷۳.

۷۴۲- آسان شدن مشکلات

اگر انسان بداند کارهای او در منظر الهی است و خداوند اجر و مزد احسان کنندگان را ضایع نمی‌سازد، تمام مشکلات و حوادث سخت بر او آسان خواهد شد؛ ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾^(۱) از این رو قوم نوح عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وقتی مشاهده کردند پیامبرشان کشتی می‌سازد، او را مسخره می‌کردند؛ ﴿وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأْمَنُ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ﴾^(۲) خداوند به او تسلی داد و فرمود: کشتی را بساز. زیرا در منظر ما هستی؛ ﴿وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا﴾^(۳) همچنین خداوند هنگامی که به پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور صبر و مقاومت در برابر مشکلات می‌دهد، خطاب به آن حضرت می‌فرماید: تو در منظر ما هستی؛ ﴿وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا﴾^(۴)

امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ وقتی فرزندش علی اصغر عَلَيْهِ السَّلَامُ به شهادت رسید، فرمود: شهادت او برای من آسان است. زیرا در منظر الهی است؛ «هُونَ عَلَيَّ أَنَّهُ بَعِينُ اللَّهِ».

۷۴۳- افزون بودن آسانی‌ها بر سختی‌ها

﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾^(۵)

از این آیه استفاده می‌شود که با هر سختی دو آسانی وجود دارد. زیرا کلمه‌ی «العسر» با «الف و لام» تعریف ذکر شده و منظور از «العسر» دوم، همان «العسر» اول است، اما کلمه‌ی «یسر» به صورت نکره آمده و «یسر» دوم غیر از «یسر» اول است. بنا بر این با هر

۱- توبه / ۱۲۰. ۲- هود / ۳۸.

۳- هود / ۳۷. ۴- طور / ۴۸.

۵- شرح / ۵- ۶.

هزار و یک نکتہ ۵۹۱

سختی دو آسانی وجود دارد. (۱)

قال الفراء: «ان العرب يقول إذا ذكرت نكره ثم أعدتها نكرة مثلها، صارتا اثنين و إذا أعدتها معرفة فالثاني هو الأول».

صبر و رابطه‌ی آن با مصیبت

- ✓ صبر در برابر اذیت مردم
- ✓ استعانت از صبر و نماز
- ✓ صبر و بی‌تابی در برابر حوادث
- ✓ انواع برخورد با مصایب
- ✓ مصایب و ترفیع مقام

گناه و آثار آن

- ✓ مصایب معلول گناهان
- ✓ آثار و پیامدهای هواپرستی
- ✓ گناه زنگار قلب
- ✓ هشدار به گناهان
- ✓ تأثیر اعمال در زندگی
- ✓ تغییر سرنوشت به دلیل گناه
- ✓ گناه علت محرومیت از نماز شب
- ✓ رضایت به گناه و شرکت در جرم
- ✓ گناه تهمت
- ✓ ممنوعیت غیبت و تجسس

صبر و رابطه‌ی آن با مصیبت

۷۴۴- صبر در برابر اذیت مردم

﴿و لقد كذّبت رسل من قبلك فصبروا على ما كذّبوا و أوذوا

حتى أتاهم نصرنا﴾^(۱)

امام صادق عليه السلام به شخصی به نام علقمه فرمودند: رضایت مردم را هیچ گاه نمی توان به دست آورد و از زبان آن ها نمی توان محفوظ بود. زیرا انبیای الهی از زبان مردم سالم نماندند و مردم به آن ها نسبت دروغگویی می دادند؛ «انّ رضا النّاس لا یملك و السنّتهم لا تضبط و کیف یسلمون ممّا لم یسلم منه أنبیاء اللّٰه و رسله و حجج اللّٰه: ... حتى أنزل اللّٰه عزّوجلّ علیه ﴿و لقد كذّبت رسل من قبلك﴾»^(۲)

۷۴۵- استعانت از صبر و نماز

﴿یا ایّها الذّین ءامنوا استعینوا بالصّبر و الصّلوٰة إنّ اللّٰه مع الصّابرین﴾^(۳)

در این آیه ی شریفه خداوند خطاب به اهل ایمان می کند و آن ها را امر به مقاومت در برابر حوادث کرده و می فرماید: از صبر و نماز کمک بگیرید و با این دو نیرو به جنگ مشکلات بروید که پیروزی از آن شماست و خداوند با صابران است.

۲- نور الثقلین / ج ۱ / ص ۷۱۳.

۱- انعام / ۳۴.

۳- بقره / ۴۵.

سرّ این که قرآن کریم می فرماید: خداوند با صابران است و نفرمود: خداوند با مصلّین است، آن است که آیه‌ی شریفه در مقام بیان این حقیقت است که مسلمانان در زندگی دنیا با سختی‌های فراوانی مواجه هستند و باید تحمل بورزند. از طرفی وقتی خداوند با صابران بود، با مصلّین نیز خواهد بود. زیرا نماز خواندن نیز صبر بر طاعت لازم دارد، بنا بر این هر گاه خداوند با صابران باشد، با مصلّین نیز خواهد بود.^(۱)

۷۴۶- صبر و بی‌تابی در برابر حوادث

﴿إِنَّ اللَّهَ مَبْتَلِيكُمْ بِنَهْرِ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَ مَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي﴾^(۲)

خداوند متعال افرادی را که با طالوت برای جنگ می‌رفتند، قبل از رسیدن به میدان جنگ به وسیله‌ی نوشیدن آب آزمایش کرد تا مقدار آمادگی آن‌ها روشن گردد. حضرت طالوت به آن‌ها گفت: خداوند شما را به وسیله‌ی نهر آب آزمایش می‌کند؛ آن‌ها که هنگام تشنگی از آن آب بنوشند، از من نیستند و آن‌ها که بیش از یک پیمانه با دست از آن نخورند، از من هستند. بنا بر این، مشخص‌کننده‌ی حقیقت آن‌ها همان نهر بود. آن‌ها سه گروه شدند:

الف - کسانی که از آب آشامیدند، از طالوت نبودند؛ ﴿فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي﴾.

ب - هر کس خودداری می‌کرد، معلوم می‌شد که منسوب به طالوت است؛ ﴿وَ مَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي﴾.

ج - کسانی که کفی از آب برداشتند و خوردند، از آب نوشیدگان نیستند، لیکن معنایش این نیست که از گروه دوم باشند، بلکه این گروه سوم با کسانی که به طور کامل از آب خودداری کردند، حالشان از نظر صبر و بردباری در برابر حوادث و مشکلات و اعتماد به خدا متفاوت

بود. (۱)

۷۴۷- فایده‌ی صبر

صبر، انسان را از جزوع بودن می‌رهاند و آنچه را که در فطرت الهی انسان است، شکوفا می‌سازد و آنچه را که در طبیعت مادی اوست، تعدیل می‌کند. طبیعت انسان این است که در حال رنج جزع کند؛ ﴿إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا﴾ (۲) لیکن فطرت او که به روح الهی باز می‌گردد، آن حالت بی‌صبری را تعدیل می‌کند.

انبیا چون بر همان فطرت پاک الهی رشد کرده و در پرتو عبادت خود را مهذب کرده‌اند، از گزند طبیعت زدگی مصون مانده‌اند، در هیچ حالتی نه منوعند و نه جزوع. وقتی نعمتی به آن‌ها می‌رسد، می‌گویند: ﴿هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي ۗ أَشْكُرَ أَمْ أَكْفُرُ﴾ (۳) و وقتی آسیب می‌بینند، می‌گویند: ﴿أَتَىٰ مَسْنَى الشَّيْطَانِ بِنَصْبٍ وَ عَذَابٍ﴾ (۴) و نیایش آنان با شکیبایی آمیخته است و هرگز جزع در آن‌ها وجود ندارد. (۵)

۷۴۸- درس ایستادگی

سعی قرآن کریم بر این است که به مردم همواره درس مقاومت و ایستادگی بیاموزد. وقتی کلّ دین را مطرح می‌کند، سخن از قیام است. آری می‌گوید: دین برای این است که مردم در پیشگاه قسط و عدل با ایستادگی برخورد کنند؛ ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ (۶)

۱- المیزان / ج ۲ / ص ۲۹۲. ۲- معارج / ۲۰ - ۲۱.
۳- نمل / ۴۰. ۴- ص / ۴۱.
۵- تفسیر موضوعی / ج ۷ / ص ۱۸۶. ۶- حدید / ۲۵.

آن گاه که از مهم ترین مظاهر دین یعنی خانه توحید یاد می کند، باز سخن از قیام است. ما کعبه را عامل قیام مردم قرار دادیم که مردم ایستادگی را در کعبه بیاموزند؛ یعنی کعبه عامل ایستادگی مردم باشد؛ ﴿جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ﴾^(۱)، و وقتی هم از نماز که در تمام شبانه روز در حالات مختلف بر مردم واجب است، نام می برد، باز سخن از قیام است؛ ﴿وَيَقِيمُونَ الصَّلَاةَ﴾ و نمازی قائم است که بتواند بازدارنده‌ی از فحشا و منکر باشد.^(۲)

۷۴۹- فضیلت صبر در برابر مشکلات

خداوند بر مؤمنانی که در مشکلات صبر و مقاومت کرده‌اند، درود و صلوات می فرستد؛ ﴿الَّذِينَ إِذَا أَصَابْتَهُمْ مِصْيَبَةٌ ... أَوَّلَتْكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٍ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةً﴾^(۳) ولی در باره‌ی کسانی که زکات اموالشان را می پردازند، به پیامبر دستور می دهد درود بفرستد؛ ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً ... وَصَلِّ عَلَيْهِمْ﴾^(۴)

۷۵۰- انواع برخورد در برابر مصائب

مردم در برابر مصایب و مشکلات چند دسته هستند:

- الف - بی تابان و فریادگران؛ ﴿إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزِعًا﴾^(۵)
ب - بردباران و صابران؛ ﴿وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابْتَهُمْ مِصْيَبَةٌ﴾^(۶)

۲ - محاضرات.

۱ - مائده / ۹۷.

۴ - توبه / ۱۰۳؛ نور / ج ۱ / ص ۳۱۵.

۳ - بقره / ۱۵۷.

۶ - بقره / ۱۵۵ - ۱۵۶.

۵ - معارج / ۲۰.

ج - پایداران و شاکران؛ «اللهم لك الحمد حمد الشاکرين على مصابهم».

د - گروهی نیز افزون بر صبر و شکر به استقبال بلا و مصیبت می‌روند.

قرآن مجید می‌فرماید: در زمان پیامبر گروهی عاشقانه برای رفتن به جبهه می‌آمدند و از این که امکانات مادی برای اعزام آن‌ها فراهم نبود، اشک می‌ریختند؛ ﴿تَوَلَّوْا وَاَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا اَلَّا يَجِدُوْا مَا يَنْفِقُوْنَ﴾^(۱) این برخوردها نشانه‌ی معرفت هر کدام نسبت به فلسفه‌ی مصایب و سختی‌هاست.^(۲)

۷۵۱- منطق صابران

﴿.... و بَشَرُ الصَّابِرِيْنَ * الَّذِيْنَ اِذَا اَصَابَتْهُم مَّصِيْبَةٌ قَالُوْا اِنَّا لِلّٰهِ

و اِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُوْنَ﴾^(۳)

از نظر قرآن کریم منطق صابران این است که ما از خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم؛ ﴿اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُوْنَ﴾ جمله‌ی ﴿اِنَّا لِلّٰهِ﴾ و یاد خدا به هنگام ناگواری‌ها، آثار فراوانی دارد، از جمله:

الف - انسان را از کلام فاسد و شکایت باز می‌دارد و مانع وسوسه‌های شیطانی است.

ب - موجب تسلیت و دلداری انسان است.

ج - اظهار عقاید حق است.

د - برای دیگران درس و الگوست.

مصیبت‌هایی که از طرف خداست، تصرف مالک حقیقی در مملوک خود است. اگر انسان

۲- نور / ج ۱ / ص ۳۱۳.

۱- توبه / ۹۲.

۳- بقره / ۱۵۵ - ۱۵۶.

۶۰۰ هزار و یک نکته

بداند که خداوند حکیم و رحیم است و او نیز قبلاً هیچ نبوده است؛ ﴿لَمْ يَكْ شَيْئاً﴾، حتی بعد از مراحل هم چیز قابل ذکری نبوده؛ ﴿و لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْکُوراً﴾،^(۱) انسان می پذیرد که من باید در اختیار او باشم.

او مرا از جماد به نبات و از نبات به حیوان و از مرتبه‌ی حیوانیت به انسانیت سوق داده است و اکنون نیز این حوادث مرا برای رشد و ارتقا متحوّل می‌سازد، همان‌گونه که ما دانه‌ی گندم را زیر فشار، آرد می‌کنیم و بعد نیز در آتش تنور تبدیل به نان می‌کنیم تا مراحل وجودی او را بالا ببریم.^(۲)

۷۵۲- مصایب و ترفیع مقام

﴿مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مَصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ﴾^(۳)

آنچه به انسان از مصایب و رنج‌ها می‌رسد، به دلیل اعمال خود بشر است. گرچه ظاهر این آیه عمومیت دارد، لیکن استثناهایی در آن وجود دارد. مانند مصایب و مشکلاتی که دامنگیر انبیا و ائمه‌ی معصومین می‌شد که برای ترفیع مقام و منزلت یا آزمایش آن‌ها بود.

از این رو در حدیثی می‌خوانیم: هنگامی که امام سجاد علیه السلام بر یزید وارد شد، یزید نگاهی به او کرد و گفت: «یا علی! ﴿مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مَصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ﴾؛ اشاره به این که حوادث کربلا نتیجه‌ی اعمال خود شما بود، ولی امام سجاد علیه السلام فوراً در پاسخ فرمود: چنین نیست. این آیه در مورد ما نازل نشده، آنچه در باره‌ی ما نازل شده

۲- نور / ج ۱ / ص ۳۱۳.

۱- انسان / ۱.

۳- شوری / ۳۰.

آیه‌ی دیگری است که می‌گوید: هر مصیبتی در زمین یا در جسم و جان شما روی دهد، پیش از آفرینش، در کتاب (لوح محفوظ) بوده و آگاهی بر این امر برای خداوند آسان است. برای این که شما به جهت آنچه از دست می‌دهید، غمگین نشوید و برای آنچه در دست دارید، خوشحال نباشید.

سپس امام فرمود: ما کسانی هستیم که هرگز در باره‌ی آنچه از دست داده‌ایم، غمگین نخواهیم شد و برای آنچه در دست داریم، خوشحال نیستیم؛ «کلاً، ما هذه فينا نزلت، انما نزل فينا: ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾ لكيلا تأسوا على ما فاتكم و لا تفرحوا بما أتاكم»^(۱) فحن الذين لا نأسي على ما فاتنا من أمر الدنيا و لا نفرح بما أوتينا»^(۲).

گناه و آثار آن

۷۵۳- مصایب معلول گناهان

﴿و ما أصابكم من مصيبةٍ فيما كسبت أيديكم﴾^(۳)

مصیبتی که متوجه جامعه می‌شود، به دلیل ارتکاب گناهان است.

۱ - حدید / ۲۲ - ۲۳.

۲ - نور الثقلین / ج ۴ / ص ۵۸۱؛ نمونه / ج ۲۰ / ص ۴۴۱.

۳ - شوری / ۳۰.

۶۰۲ هزار و یک نکته

سؤال: چرا انبیای الهی و افراد غیر مکلف که معصوم هستند، گرفتار بلا و مصیبت می‌شوند؟

پاسخ: لسان آیه‌ی شریفه که مصایب را معلول گناهان دانسته، دلیل بر این است که خطاب آن متوجه کسانی است که از آن‌ها گناه صادر شده است. و شامل انبیا و افراد غیر مکلف معصوم از گناه نمی‌شود و نزول مصیبت بر آن‌ها به دلیل گناه نیست و شامل نشدن آن از باب تخصص است، نه تخصیص.^(۱)

۷۵۴- آثار و پیامدهای هواپرستی

﴿أرأیت من اتخذ إلهه هویه﴾^(۲)

از نظر قرآن کریم هواپرستی آثار و پیامدهای بسیار خطرناکی دارد که به بعضی از آن‌ها اشاره می‌شود:

* - سرچشمه‌ی غفلت و بی‌خبری؛ ﴿و لا تطع من أغفلنا قلبه عن ذکرنا و اتبع هویه﴾^(۳)

* - سرچشمه‌ی کفر و بی‌ایمانی؛ ﴿فلا یصدتک عنها من لا یؤمن بها و اتبع هویه﴾^(۴)

* - بدترین گمراهی؛ ﴿و من أضل ممّن اتبع هویه بغیر هدی من اللّٰه﴾^(۵)

* - نقطه‌ی مقابل حق طلبی و بیرون رفتن از راه خدا؛ ﴿فاحکم بین الناس بالحقّ و لا

۲- فرقان / ۴۳.

۱- المیزان / ج ۱۸ / ص ۶۰.

۴- طه / ۱۶.

۳- کهف / ۲۸.

۵- قصص / ۵۰.

- تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ ﴿١﴾
- * - فساد و تباهی نظام هستی؛ ﴿وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَن فِيهِنَّ﴾ (٢)
- * - اعراض از معجزات و تکذیب انبیا؛ ﴿وَإِن يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ﴾ و کذبوا و اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ ﴿٣﴾
- * - عدم اجابت سخن پیامبر ﷺ؛ ﴿فَإِن لَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ﴾ (٤)
- * - هواپرستی مانع اجرای عدالت؛ ﴿فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَن تَعْدِلُوا﴾ (٥)
- * - هواپرستی مایه‌ی سقوط انسان از مقام والا؛ ﴿وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهَا بِهَا وَلَكِنَّهَا أَخْلَدَتْ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ﴾ (٦)
- * - هواپرستی و محرومیت از ولایت و نصرت حق؛ ﴿وَلَمَّا اتَّبَعَتْ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾ (٧)

۷۵۵- آثار ربا

الف - ربا یک نوع جنون و دیوانگی به وجود می‌آورد که در قیامت ظاهر می‌شود؛ ﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ﴾ (٨)

۱ - ص / ۲۶ .
۲ - مؤمنون / ۷۱ .
۳ - قمر / ۲ - ۳؛ نمونه / ج ۱۵ / ص ۱۰۳ .
۴ - قصص / ۵۰ .
۵ - نساء / ۱۳۵ .
۶ - اعراف / ۱۷۶ .
۷ - بقره / ۱۲۰ .
۸ - بقره / ۲۷۵ .

۶۰۴ هزار و یک نکته

ب - ربا باعث می‌شود که خداوند اموال رباخوار را بی‌برکت کند و از میان ببرد؛ ﴿يُمَحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ﴾^(۱)

ج - ربا موجب می‌شود که رباخوار در جنگ با خدا و پیامبر واقع شود؛ ﴿فَأَذِنُوا لِحَرَبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾^(۲)

د - ربا مایه‌ی ظلم و ستم به محرومین است؛ ﴿لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ﴾^(۳)

۷۵۶ - وضع رباخواران در دنیا و قیامت

﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ ...﴾

در آیه‌ی شریفه شخص رباخوار تشبیه به انسان مصروع و دیوانه شده که هنگام راه رفتن، قادر نیست تعادل خود را حفظ کند و به طور صحیح گام بردارد. آیا منظور از این سخن، چگونگی مشی اجتماعی رباخواران در دنیا است؟ زیرا آن‌ها عملی چون دیوانگان دارند و مسائلی مانند تعاون و نوع دوستی برای آن‌ها مفهوم ندارد، یا این که منظور قیام در رستاخیز و ورود در صحنه‌ی قیامت است؛ یعنی در قیامت به صورت دیوانگان محسور می‌شوند؟

اکثر مفسران احتمال دوم را پذیرفته‌اند، ولی بعضی از مفسران معاصر، احتمال اول را ترجیح داده‌اند، اما از آنجا که وضع انسان در جهان دیگر تجسمی از اعمال او در این جهان است، ممکن است آیه‌ی شریفه اشاره به هر دو معنا داشته باشد. جالب این که در روایات به هر دو قسمت اشاره شده است.

۲ - بقره / ۲۷۹.

۱ - بقره / ۲۷۶.

۳ - بقره / ۲۷۹.

امام صادق علیه السلام در این زمینه می‌فرماید: «أكل الرِّبَا لا يخرج من الدُّنْيَا حتَّى يتخبَّطه الشَّيْطَانُ»؛ یعنی رباخوار از دنیا بیرون نمی‌رود مگر این که به نوعی از جنون مبتلا خواهد شد. در روایت دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل شده است: هنگامی که به معراج رفتیم، گروهی را دیدم که به حدی شکم آنان بزرگ بود که هر چه جدیت می‌کردند برخیزند و راه بروند، برای آنان ممکن نبود و پی در پی زمین می‌خوردند. از جبرئیل سؤال کردم: این‌ها چه افرادی هستند و جریشان چیست؟ او جواب داد: این‌ها رباخواران هستند. (۱)

۷۵۷- رشوه‌خواری مردم و دانشمندان

﴿تری كثيراً منهم یسارعون فی الإثم و العدوان و أكلهم السَّحت لبئس ما كانوا یعملون﴾ * لولا ینهیهم الرِّبانیون و الأخبار عن قولهم الإثم و أكلهم السَّحت لبئس ما كانوا یصنعون﴾ (۲)

نیمه‌ی دوم آیات فوق به جز کلمه‌ی آخر با هم مشابه هستند. آیه‌ی اول درباره‌ی توده‌ی منحرف اهل کتاب است که در کفر و عدوان پیش رفتند و رشوه‌خواری کردند. قضاوت درباره‌ی اعمال آن‌ها یا جمله‌ی: ﴿لبئس ما كانوا یعملون﴾ است، اما در آیه‌ی دوم که ناظر به علمای اهل کتاب است، به جای ﴿یعملون﴾، ﴿یصنعون﴾ آمده است؛ این فعل نشان می‌دهد که در عمل آن‌ها نوعی مهارت برای ریاکاری و صحنه‌سازی وجود دارد. آن‌ها با هنرمندی و مردم‌شناسی دقیق، به گونه‌ای عمل می‌کنند که مریدان خود را از دست ندهند. از این رو، عمل آن‌ها «صنعت» نامیده شده است. (۳)

۱ - نمونه / ج ۲ / ص ۲۷۱؛ مجمع البیان / ج ۲ / ص ۶۶۹.

۲ - مانده / ۶۲ - ۶۳. ۳ - متلوزی تدبر در قرآن / ص ۱۱۵.

۷۵۸- گناه زنگار قلب

عن ابی جعفر علیه السلام قال: «ما من عبد الا و فی قلبه نکتة بیضاء، فاذا اذنب ذنباً خرج فی تلك النکتة نکتة سوداء فان تاب ذهب ذلك السوداء و ان تمادی فی الذنوب، زاد ذلك السواد حتی یغطی البیاض، فاذا غطی البیاض لم یرجع صاحبه إلى خیر أبداً و هو قول الله عزوجل: ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾»^(۱)

هنگامی که بنده گناه می کند، نکته‌ی سیاهی در قلب او پیدا می شود. اگر توبه کند و از گناه دست بردارد و استغفار کند، قلب او صیقل می یابد و اگر باز هم به گناه برگردد، سیاهی افزون می شود تا تمام قلبش را فراگیرد. این همان زنگاری است که در آیه‌ی ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ ...﴾ به آن اشاره شده است.

۷۵۹- هشدار به گناهان

﴿من جاء بالحسنة فله عشر أمثالها﴾^(۲)

ابوذر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ: الْحَسَنَةُ عَشْرًا و أزيد و السَّيِّئَةُ وَاحِدَةٌ أوْ أَعْفَرُ، فَالْوَيْلُ لِمَنْ غَلَبَتْ أَحَادَهُ عَلَى عَشْرَاتِهِ»؛ خداوند می فرماید: کارهای نیک و حسنات راده برابر پاداش می دهیم یا بیشتر و سیئات را تنها یک برابر کیفر می دهیم یا می بخشیم. وای به حال آن کس که آحادش بر عشراتش پیشی گیرد؛ یعنی گناهانش از طاعتش بیشتر باشد.^(۳)

۱ - مطففین / ۱۴؛ نور الثقلین / ج ۵ / ص ۵۳۱.

۲ - انعام / ۱۶۰. ۳ - مجمع البیان / ج ۴ / ص ۳۹۰.

۷۶۰- نقش زن و مرد در گناه

﴿السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا﴾^(۱)

در این آیه‌ی شریفه اول نام مرد سپس نام زن آمده است، (سارق - سارقه) ولی در آیه‌ی: ﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ﴾^(۲) برعکس است. شاید بدین جهت باشد که در دزدی نقش مرد و در زنا نقش زن بیشتر است.

از سید مرتضی علم الهدی علیه السلام پرسیدند: چرا دستی را که پانصد مثقال طلا دیه دارد، به دلیل یک چهارم مثقال دزدی قطع می‌شود؟ وی پاسخ داد: امانت قیمت دست را بالا می‌برد و خیانت ارزش را می‌کاهد.^(۳)

۷۶۱- تأثیر اعمال در زندگی

از دیدگاه قرآن کریم ایمان و عمل صالح بشر، تأثیر بسزایی در زندگی انسان دارد؛ یعنی اگر انسان به صلاح و سداد گرایش پیدا کند، نظام دنیا هم از جهت تأمین سعادت و دفع بلا و فراوانی نعمت برای او صالح خواهد شد؛ ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمُ الرِّبَّيْنَةَ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ﴾^(۴) و ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ﴾^(۵) و همچنین کفر و اعمال زشت بشر نیز در نظام هستی بسیار مؤثر است؛ یعنی اگر انسان به طرف گناه و معصیت کشانده شود، ظلم و فساد و بدبختی و سلب امنیت در جامعه رواج پیدا می‌کند؛ ﴿ظَهَرَ

۱ - مائده / ۳۸.

۲ - نور / ۲.

۳ - نور / ج ۳ / ص ۸۶.

۴ - مائده / ۶۶.

۵ - اعراف / ۹۶.

الفساد فى البرِّ و البحر بما كسبت أيدى النَّاسِ ﴿١﴾ و ﴿و ما أصابكم من مصيبة
فبما كسبت أيديكم﴾ ﴿٢﴾ و ﴿من أعرض عن ذكرى فإنَّ له معيشةً ضنكاً﴾ ﴿٣﴾

۷۶۲- تغییر سرنوشت به دلیل گناه

﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكْ مَغْيِرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّىٰ يَغْيِرُوا مَا بَأَنْفُسِهِمْ﴾ ﴿٤﴾
امام صادق علیه السلام: «ما أنعم الله على عبد بنعمة فسلبها آياه حتى يذنب ذنباً
يستحق بذلك السلب».

آیهی فوق دلالت ۴ دارد بر این که خداوند نعمتی را بر مردم تغییر نمی دهد، مگر
آنکه خود مردم تغییر پیدا کنند. امام صادق علیه السلام می فرماید: خداوند هیچ نعمتی را از
بنده اش سلب نمی کند، مگر آن که به واسطه ی گناه و معصیت مستحق سلب نعمت شده
است. (۵)

۷۶۳- گناه علت محرومیت از نماز شب

﴿و من اللیل فتهجد به نافله لك﴾ ﴿٦﴾

شخصی به امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد: من از نماز شب محروم ماندم. حضرت فرمود:
گناهان تو باعث شده است که از فیض نماز شب محروم شوی و گناهان قید و زنجیر برای
تو واقع شده است؛ جاء رجل إلى أمير المؤمنين علیه السلام فقال: «يا أمير المؤمنين! إنني قد

۱ - روم / ۴۱ .
۲ - شوری / ۳۰ .
۳ - طه / ۱۲۴ .
۴ - انفال / ۵۳ .
۵ - نور الثقلین / ج ۲ / ص ۱۶۳ .
۶ - اسراء / ۷۹ .

حرمت الصلوة باللیل». فقال امیر المؤمنین علیه السلام: «أنت رجل قد قیدتک ذنوبک». (۱)

۷۶۴- رضایت به گناه و شرکت در جرم

﴿فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَ عَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ﴾ (۲)

قرآن کریم می‌فرماید: گروهی ناقه و شتر حضرت صالح علیه السلام را پی کردند و کشتند و کلمه‌ی «عقروا» به صورت جمع ذکر شده، اما در سوره‌ی قمر کلمه‌ی «عقر» به صورت مفرد ذکر شده. جمع میان این دو آیه چگونه است؟

الف - امیر المؤمنین علیه السلام در تبیین این موضوع می‌فرماید: قاتل حقیقی یک نفر بیشتر نبود، اما چون عده‌ای به این گناه راضی بودند، قرآن کریم نسبت قتل را به جمع آن‌ها داده است؛ «وَأَمَّا عَقْرُ نَاقَةٍ ثَمُودَ رَجُلٍ وَاحِدٍ فَعَمَّهِمُ اللَّهُ بِالْعَذَابِ لَمَّا عَمَّوهُ بِالرَّضَا». (۳)
ب - چنان‌که خداوند به یهود زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که به پیامبر کشی انبیا راضی بودند می‌فرماید: شما قاتل هستید چنان‌که این مطلب در جای دیگری از قرآن نیز بیان شده است.

ج - علی علیه السلام می‌فرماید: «الراضی بفعل قوم کالداخل معهم فیه»؛ آن کسی که در کار جمعیتی راضی باشد، چون کسی است که در کار آن قوم شرکت دارد. (۴)

د - در زیارت اربعین امام حسین علیه السلام می‌خوانیم: «و لعن الله أمة سمعت بذلك فرضیت به»؛ خداوند لعنت کند آن امتی را که قتل تو را شنیدند و به آن راضی و خشنود

۱ - نور الثقلین / ج ۳ / ص ۲۰۴ .
۲ - اعراف / ۷۷ .
۳ - نهج البلاغه / خطبه ۲۰۱ .
۴ - وسائل / ج ۱۱ / ص ۴۱۱ .

۶۱۰ هزار و یک نکته

شدند. (۱)

ه - خداوند متعال به شعیب عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: صد هزار نفر از قوم تو را عذاب می‌کنم که چهل هزار از اشرار و شصت هزار از اخیار هستند. شعیب گفت: اخیار چه تقصیری دارند؟ خطاب شد به دلیل این که اخیار و نیکان در برابر اهل معصیت به دلیل غضب من غضب نکردند. (۲)

۷۶۵ - تکبر، از لوازم علاقه به مال و جاه

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا﴾ * الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ * وَ الَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ ﴿۳﴾

مختال، متکبر و متبختر را گویند. به اسب از آن جهت «خیل» می‌گویند که در راه رفتن تبختر دارد. فخور کسی است که بسیار فخر کند. این دو صفت یعنی تکبر و خودپسندی از لوازم تعلق به مال و جاه و علاقه‌ی شدید نسبت به آن‌هاست. از این رو خداوند، مختال فخور را که قلبش به غیر خدا مایل است، دوست ندارد.

سرّ این که قرآن کریم این دو صفت را به ﴿الَّذِينَ يَبْخُلُونَ﴾ و ﴿الَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ﴾ تفسیر می‌کند، آن است که به هر دو طایفه تکبر و فخر عارض می‌شود. طایفه‌ی اول قلبشان به مال راغب است و طایفه‌ی دیگر به جاه؛ گرچه میان این دو کم و بیش ملازمه هم وجود دارد، طبعاً می‌بایست قبل از بیان اعمال این دو گروه که بخل و کتمان است، مقداری اوصاف آنان را بیان کند تا جهت محبوب نبودنشان روشن

۲ - فروع کافی / ج ۵ / ص ۵۶.

۱ - نور / ج ۴ / ص ۱۰۸.

۳ - نساء / ۳۶ - ۳۸.

شود. (۱)

۷۶۶- گناه تهمت

﴿وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا﴾ (۲)

در این آیه‌ی شریفه خداوند گناه را به منزله تیر قرار داده و انتساب آن را به دیگری به منزله‌ی پرتاب به سوی هدف، زیرا همان‌گونه که تیراندازی به سوی دیگری ممکن است باعث از میان رفتن او شود، پرتاب تیر گناه هم به کسی که مرتکب نشده ممکن است آبروی او را که به منزله‌ی خون اوست، از میان ببرد. بدیهی است وزر و وبال این کار برای همیشه بر دوش فردی که تهمت زده است، باقی خواهد ماند، و تعبیر کلمه‌ی «احتمل» (بر دوش می‌گیرد)، اشاره به سنگینی و دوام این مسئولیت است. (۳)

۷۶۷- ممنوعیت غیبت و تجسس

﴿وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا﴾ (۴)

قرآن کریم در آیه‌ی فوق با صراحت تمام تجسس را منع می‌کند و از آنجا که هیچ‌گونه قید و شرطی ندارد، معلوم می‌شود که جستجوگری برای افشای اسرار مسلمانان گناه است. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: ای گروهی که به زبان ایمان آورده‌اید و نه با قلب، غیبت مسلمانان نکنید و عیوب پنهانی آن‌ها را جستجو نکنید. زیرا کسی که در امور پنهانی برادر دینی خود جستجو کند، خداوند اسرار او را فاش می‌سازد و در خانه‌اش

۱- المیزان / ج ۴ / ص ۳۵۵. ۲- نساء / ۱۱۲.

۳- المیزان / ج ۵ / ص ۷۷؛ نمونه / ج ۴ / ص ۱۱۹.

۴- حجرات / ۱۲.

رسوایش می‌کند.

عن أبي عبدالله عليه السلام قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «يا معشر من أسلم بلسانه و لم يخلص الايمان إلى قلبه لا تدموا المسلمين و لا تتبعوا عوراتهم فإنه من تتبع عوراتهم تتبع الله عورته و من تتبع عورته يفضحه و لو فى بيته»^(۱)

انفاق در قرآن

- ✓ انفاق نیاز به سخاوت دارد نه ثروت
- ✓ امتیازات انفاق
- ✓ انفاق در راه خدا
- ✓ انواع انفاق
- ✓ انفاق، راه رهایی از حبّ مال
- ✓ برترین انفاق
- ✓ رابطه‌ی انفاق با مقام ابرار
- ✓ قصد نکردن در انفاق اشیای بی ارزش
- ✓ پر شدن جای انفاق
- ✓ درجات انفاق کنندگان
- ✓ عوامل ترک انفاق
- ✓ انفاق یا گردنهی صعب العبور
- ✓ برخورد منافقان نسبت به انفاق
- ✓ اطعام از عوامل آمرزش
- ✓ خداوند، پذیرنده‌ی صدقات

انفاق در قرآن

۷۶۸- انفاق نیاز به سخاوت دارد نه ثروت

﴿... أَعَدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يَنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ﴾^(۱)

قرآن کریم یکی از اوصاف پرهیزکاران را انفاق در حال توانگری و تنگدستی معرفی می‌کند. پس، انفاق نیاز به ثروت ندارد، بلکه نیازمند روح سخاوت است، گرچه انفاق کننده تنگدست باشد. از این رو پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: بهشت خانه‌ی سخاوتمندان است؛ «الجنة دار الأسخياء»^(۲).

۷۶۹- امتیازات انفاق

﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضلاً

وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾^(۳)

به هنگام انفاق کردن، شیطان وعده‌ی فقر به انسان می‌دهد، اما خداوند وعده‌ی آمرزش می‌دهد و پذیرش وعده‌ی خداوند از چند جهت مزیت دارد و سزاوار قبول است.

۱- در این که من در آینده زنده باشم و بتوانم از مال بهره ببرم، مورد شک است، اما

۲- نور / ج ۲ / ص ۱۸۰.

۱- آل عمران / ۱۳۳ - ۱۳۴.

۳- بقره / ۲۶۸.

مسئله‌ی قیامت و نیاز من در آن روز قطعی است.

۲ - ممکن است مالی که برای فردا نگه می‌دارم باقی نماند، اما انفاق امروز حتماً برای قیامت باقی است.

۳ - بر فرض مال برای انسان باقی بماند، اما معلوم نیست که من بتوانم از این مال استفاده کنم. چه بسا مریض شوم و نتوانم از اموال بهره ببرم، اما بهره‌ی انفاق امروز در قیامت حتماً به انسان می‌رسد.

۴ - بهره‌مندی انسان از مال اندوخته‌اش در دنیا، موقت و مقطعی است، ولی بهره‌گیری انسان از انفاق خود، در قیامت ابدی است.

۵ - استفاده کردن از اموال در دنیا و لذت بردن از آن‌ها با هزار رنج و درد آمیخته است، اما استفاده از انفاق در قیامت خالی از این ضررهاست.^(۱)

۷۷۰- انفاق در راه خدا

در این که ضمیر «علی حبه» در آیه‌ی شریفه‌ی ﴿وَأَتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ﴾^(۲) به «مال» برمی‌گردد یا به «ایتاء» یا به ﴿مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ﴾ یا به «اللّه» چهار وجه است: اگر ضمیر به «اللّه» برگردد، معنای آیه‌ی شریفه چنین می‌شود: مال را در راه محبت خدا و خالصاً لوجه اللّه انفاق می‌کنند. این وجه از سید مرتضی نقل شده است. وی می‌گوید: هیچ کس در این وجه بر من سبقت نگرفته است.

مرحوم طبرسی می‌فرماید: این احتمال بهترین وجهی است که در تفسیر این جمله گفته شده است. زیرا بدون قصد قربت هر چند شخص با این که به مال خود علاقه

دارد، آن را به فقرا بدهد، ثوابی به دست نمی‌آید و علاقه‌ی به مال، در صورتی در زیادتی ثواب تأثیر دارد که عمل برای خدا و در راه محبت او انجام بگیرد.^(۱)

۷۷۱- انواع انفاق

﴿الَّذِينَ يَنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ﴾^(۲)

مردم در مقام انفاق بر سه گروه هستند:

الف - گروهی نه در حال وفور نعمت و نه در حال تنگدستی انفاق نمی‌کنند، این‌ها «لثیم» نام دارند.

ب - گروهی در حال فراوانی نعمت انفاق می‌کنند و اما در حال عسر و تنگدستی انفاق نمی‌کنند، اکثریت مردم چنین هستند و آن‌ها بخیل هستند؛ ﴿إِنْ يَسْأَلُكُمْ فِيهَا فَيَحْفَظْكُمْ تَبَخَّلُوا وَ يُخْرِجْ أَضْغَانَكُمْ﴾^(۳)

ج - گروهی که در حال کثرت نعمت و قلت نعمت انفاق می‌کنند، آیه‌ی فوق در باره‌ی این‌هاست.^(۴)

۷۷۲- آثار انفاق

از نظر قرآن کریم انفاق در راه خداوند آثار و برکاتی را به همراه دارد که به نمونه‌ای از آن اشاره می‌شود:

الف - انفاق مانع هلاکت جامعه است؛ ﴿وَأَنْفَقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَىٰ

۱ - تبيان / ج ۲ / ص ۹۶؛ مجمع البيان / ج ۱ / ص ۴۷۶.

۲ - آل عمران / ۱۳۴. ۳ - محمد / ۳۷.

۴ - كشف الاسرار / ج ۲ / ص ۲۸۲.

التَّهْلُكَةُ ﴿١﴾

- ب - انفاق مایه‌ی فزونی است؛ ﴿مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ﴾ (۲)
- ج - انفاق و تثبیت موقعیت خویش؛ ﴿مِثْلَ الَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ تَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾ (۳)
- د - انفاق راه رسیدن به رستگاری است؛ ﴿وَمَنْ يُوَقِّ شَحَّ نَفْسِهِ فَأَوْلَئِكَ هُمُ الْمَفْلُحُونَ﴾ (۴)
- ه - انفاق به سود انسان است؛ ﴿مَا تَنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلْأَنْفُسِكُمْ﴾ (۵)

۷۷۳- انفاق، راه‌هایی از حبّ مال

پیراستگی از آلودگی‌های بخل و دنیا دوستی، فقط در سایه‌ی انفاق تحقق پذیر است؛ ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾ (۶) تطهیر به معنای برطرف کردن چرک و کثافت و تزکیه به معنای رشد دادن است؛ یعنی انفاق (پرداخت مالیات‌های اسلامی، به ویژه زکات) مایه‌ی رستن از پلیدی‌های مال دوستی و سبب رشد و ترقی مال انسان می‌گردد. همان‌گونه که با هرس کردن شاخه‌های زیادی، رشد درخت بیشتر و بهتر شده و میوه‌هایش درشت‌تر می‌شود.

کوتاه سخن این‌که: زکات عامل پاکی روح آدمی از بخل و زراندوزی است؛ «تطهّرهم»، و وسیله‌ای است برای رشد فضایل اخلاقی در فرد و جامعه، «تزکیهم». بنا بر

۱ - بقره / ۱۹۵ .
۲ - سبأ / ۳۹ .
۳ - بقره / ۲۶۵ .
۴ - حشر / ۹ .
۵ - بقره / ۲۷۲ .
۶ - توبه / ۱۰۳ .

این، ذکر تزکیه پس از تطهیر تکرار نیست.^(۱)

۷۷۴- انفاق راه درمان بخل

از سویی قرآن کریم می‌فرماید: انسان طبعاً مال را دوست دارد و علاقه‌ی شدیدی نسبت به آن دارد، چه مال کم باشد، چه زیاد؛ ﴿و تحبّون المال حبّاً جمّاً﴾^(۲) ﴿إنّ له لحبّ الخیر لشدید﴾^(۳) و نشانه‌ی علاقه‌ی شدید انسان به مال، امساک در انفاق است؛ ﴿قل لو أنتم تملکون خزائن رحمة ربّی إیذاً لأمسکتکم خشية الإنفاق و کان الإنسان قتوراً﴾^(۴)

از سوی دیگر قرآن مجید می‌فرماید: این بخل شدید و حالت شخّ در درون جان بشر استقرار دارد؛ ﴿و أحضرت الأنفس الشخّ﴾^(۵) و تنها راه درمان آن انفاق است؛ ﴿و من یوق شخّ نفسه فأولئک هم المفلحون﴾^(۶) قرآن با تعبیرات مختلف مسئله‌ی انفاق را در جامعه‌ی بشری احیا می‌کند. گاهی می‌فرماید: آنچه در دست دارید، گرچه نسبت به یکدیگر مالک هستید، اما نسبت به خداوند مالک نخواهید بود. از مال خداوند که به شما عطا کرده، بدهید؛ ﴿و ءاتوهم من مال اللّهِ الذی ءاتاکم﴾^(۷) در بخش دیگری می‌فرماید: شما در دنیا امانت دار و خلیفه هستید؛ ﴿أنفقوا ممّا جعلکم مستخلفین فیہ﴾^(۸) گاهی نیز می‌فرماید: قبل از آن که از شما این امانت را بگیریم و

۱- المیزان / ج ۹ / ص ۳۷۷.

۲- فجر / ۲۰.

۳- عادیات / ۸.

۴- اسراء / ۱۰۰.

۵- حشر / ۹.

۶- نساء / ۱۲۸.

۷- حدید / ۷.

۸- نور / ۳۳.

مرگ به سراغ شما بیاید، در راه خدا انفاق کنید؛ ﴿انْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ﴾^۶. بنا بر این، انسان در برابر مال نسبت به خداوند متعال هیچ کاره است. از این رو قرآن می‌فرماید: پس چرا در راه خداوند انفاق نمی‌کنید؛ ﴿مَالِكُمْ لَا تَنْفِقُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾^(۱)

۷۷۵- برترین انفاق

﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تَحِبُّونَ﴾^(۲)

بهترین چیز دوست داشتنی «جان» است. پس بهترین کسانی که به مقام «ابرار» می‌رسند، شهدای اسلام هستند و بعد از آن‌ها خانواده‌ی شهدا.

آنچه را که خود دوست داری، انفاق کن، نه آنچه را که بینوایان دوست دارند؛ ﴿مِمَّا تَحِبُّونَ﴾ و فرمود: «مِمَّا يَحِبُّونَ». زیرا ممکن است فقرا به دلیل شدت فقر به اشیای ناچیز نیز راضی باشند. وقتی حضرت فاطمه علیها السلام را در شب عروسی به خانه‌ی شوهر می‌بردند، سائل از حضرت پیراهن کهنه‌ای خواست، فاطمه زهرا علیها السلام با توجه به آیه‌ی ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ﴾ پیراهن نوی عروسی خود را انفاق کرد.^(۳)

۷۷۶- رابطه‌ی انفاق با مقام ابرار

یکی از مسائلی که در قرآن کریم مطرح شده، دعوت به «برّ» است. «بر» به معنای وسعت و توسعه دادن است. از این رو بیابان وسیع را «بَرّ» می‌نامند و نیز کارهای نیکو که نتیجه‌ی

۱- حدید / ۱۰؛ محاضرات.

۶- منافقون / ۱۰.

۳- نور / ج ۲ / ص ۱۲۶.

۲- آل عمران / ۹۲.

گسترده‌ای دارد و دیگران نیز از آن بهره‌مند می‌شوند، «بِرّ» گفته می‌شود و «بِرّ به والدین» به معنای احسان فراگیر و همه جانبه در حق آن‌هاست.^(۱)

کوتاه سخن این که: معنای «بِرّ» توسعه دادن در فعل خیر است، اعم از فعل جوانحی مانند اعتقاد درست و نیت پاک و ... و فعل جوارحی مانند پرستش خدا و انفاق و

...

شایان توجه است که قرآن مجید افزون بر آن که به «بِرّ» دعوت می‌کند، مفهوم و مصداق آن را نیز تشریح می‌کند: ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ مِمَّا تَنَفَقُوا مِمَّا تَحِبُّونَ﴾^(۲) و نیز ﴿لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ ...﴾^(۳) پس انفاق کردن در راه خدا یکی از ارکان برّ است، نه تمامی آن. زیرا انسان به مالش علاقه دارد و آن را محصول دسترنج خود و تقریباً جزئی از ارکان وجودی خویش می‌پندارد و فقدان آن را فقدان بخشی از حیات خویش می‌داند، بدین جهت انفاق آن برای تحصیل رضایت پروردگار کار بسیار مشکلی است و سبب دستیابی به «مقام ابرار» می‌گردد.^(۴)

۷۷۷- قصد نکردن در انفاق اشیای بی ارزش

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْفَقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَ مِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ لَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَ لَسْتُمْ بِأَخْذِيهِ إِلَّا أَنْ تَغْمُضُوا فِيهِ﴾^(۵)

قرآن کریم در باره‌ی چگونگی انفاق دو دستور می‌دهد:

۱ - مفردات راغب / ص ۳۷. ۲ - آل عمران / ۹۲.

۳ - بقره / ۱۷۷. ۴ - المیزان / ج ۳ / ص ۳۴۴.

۵ - بقره / ۲۶۷.

الف - پاکیزه و حلال باشد.

ب - بی ارزش و مستعمل نباشد.

جالب این که نمی فرماید: اموال بی ارزش را انفاق نکنید، بلکه می فرماید: قصد این کار را هم نکنید؛ ﴿و لا تيمّموا﴾ «تیمّم» به معنای قصد است. بعد در استدلال برای این معنا که این گونه انفاق فاقد ارزش است، می فرماید: اگر همین اموال بی ارزش را به خودتان بدهند، نمی گیرید مگر با اغماض و کراهت.

۷۷۸- پر شدن جای انفاق

﴿و ما أنفقتم من شیء فهو یخلفه﴾^(۱)

شگفتا هنگامی که تاجر بداند یکی از اموالش در معرض تلف شدن است، حاضر است آن را حتی به صورت نسیه بفروشد، هر چند طرف فقیر باشد، می گوید: این، بهتر از نابودی است و اگر تاجری در چنین شرایطی اقدام به فروش اموال نکند تا نابود شود، او را خطا کار می شمردند و اگر در چنین شرایطی خریدار سرمایه داری پیدا شود و به او نفروشد، او را بی عقل معرفی می کنند و اگر علاوه بر همه ی این ها، خریدار با داشتن تمکن مالی همه گونه وثیقه بسپارد و سند قابل اطمینانی نیز بنویسد، در عین حال به او نفروشد، او را دیوانه می خوانند، ولی تعجب این است که همه ی ما این کارها را انجام می دهیم و هیچ کس آن را جنون نمی شمرد. زیرا تمام اموال ما قطعاً در معرض زوال است و خواه ناخواه از دست ما بیرون خواهد رفت و انفاق کردن در راه خداوند نوعی وام دادن به اوست، و ضامنی بسیار معتبر، یعنی خداوند فرموده: ﴿و ما أنفقتم من شیء فهو یخلفه﴾؛ هر چه انفاق کنید،

عوضش را می‌دهد.

و در عین حال املاک خود را نزد ما گروگان گذاشته است. زیرا هر چه در دست انسان است، امانتی از ناحیه‌ی اوست و محکمترین سندها از کتب آسمانی در این زمینه در اختیار ما نهاده، اما با همه‌ی این‌ها بسیاری از ما اموال خود را انفاق نمی‌کنیم و آن‌ها را در معرض تلف قرار می‌دهیم که در این صورت نه اجری داریم و نه شکری.^(۱)

۷۷۹- درجات انفاق کنندگان

از نظر قرآن کریم کسانی که انفاق می‌کنند، همگون و هم مرتبه نیستند؛ بعضی در حد ایثار، بعضی جان خود را، بعضی قسمتی از اموال خود را، بعضی بهترین قسمت مال را، بعضی در حال رفاه و تنگدستی انفاق می‌کنند و بعضی سبقت در انفاق دارند.

* - انفاق در حد ایثار؛ ﴿و یؤثرون علی أنفسهم و لو کان بهم خصاصة﴾^(۲).

* - انفاق جان؛ ﴿و أعینهم تفیض من الدّم حزناً ألاّ یجدوا ما ینفقون﴾^(۳).

* - انفاق قسمتی از اموال؛ ﴿مّمّا رزقناهم ینفقون﴾^(۴) کلمه‌ی «من» در «مّمّا» مفید تبعیض است.

* - انفاق بهترین قسمت مال؛ ﴿لن تنالوا البرّ حتی تنفقوا ممّا تحبّون﴾^(۵).

* - انفاق در رفاه و تنگدستی؛ ﴿الذّین ینفقون فی السّراء و الضّراء﴾^(۶).

۱- تفسیر کبیر / ج ۲۵ / ص ۲۶۳؛ نمونه / ج ۱۸ / ص ۱۲۵.

۲- حشر / ۹. ۳- توبه / ۹۲.

۴- بقره / ۳. ۵- آل عمران / ۹۲.

۶- آل عمران / ۱۳۴.

* - سبقت در انفاق؛ «انفاق قبل از فتح و پیروزی» ﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ قَبْلَ الْفَتْحِ وَقَاتِلٌ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ﴾^(۱)

گفتنی است که برخی از انسان‌ها مانند پیامبران و ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام در تمام این موارد موفق هستند و در تمام این مراحل و درجات قدم برداشته‌اند.

۷۸۰- عوامل ترک انفاق

عوامل ترک انفاق را می‌توان چنین برشمرد:

الف - انحراف فکری؛ ﴿أَنْطَعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ﴾^(۲)

ب - خودمحوری؛ ﴿إِنَّمَا أَوْتَيْتَهُ عَلَيَّ عِنْدِي﴾^(۳)

ج - علاقه‌ی فراوان به مال؛ ﴿وَتَحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا﴾^(۴)

د - ترس از آینده؛ ﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ﴾^(۵)

۷۸۱- انفاق از مال حلال و پاکیزه

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْفَقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ﴾^(۶)

از امام صادق علیه‌السلام روایت شده که این آیه در باره‌ی مردمی نازل شد که اموالی را از راه ربا در زمان جاهلیت به دست آورده بودند و با آن‌ها صدقه می‌دادند و خداوند آن‌ها را از این کار نهی کرد و دستور داد که از اموال پاک و حلال خود انفاق کنید. علی علیه‌السلام می‌فرماید:

۲ - یس / ۴۷.

۱ - حدید / ۱۰.

۴ - فجر / ۲۰.

۳ - قصص / ۷۸.

۶ - بقره / ۲۶۷.

۵ - بقره / ۲۶۸.

این آیه در باره‌ی مردمی نازل شد که خرماهای پست و بی ارزش را داخل خرماهای خوب صدقه می‌دادند.^(۱)

در این که منظور از «طیبات» جنس پاکیزه است یا جنس حلالی که باید انفاق شود، دو وجه ذکر شده و برای هر یک دلیلی بیان شده است. بعضی گفته‌اند: منظور انفاق از مال حلال است. زیرا اگر انفاق از حرام باشد، در درگاه الهی پذیرفته نمی‌شود. برخی دیگر گفته‌اند: منظور از «طیبات» جنس پاکیزه است. زیرا کلمه‌ی «طیبات» در آیه‌ی دیگر آمده که هرگز نمی‌تواند به معنای حلال باشد، بلکه باید به معنای جنس پاکیزه باشد؛ ﴿و یحلّ لهم الطّیّبات و یحرّم علیهم الخبائث﴾. زیرا اگر طیبات به معنای جنس حلال باشد، در این صورت تحصیل حاصل می‌شود و معنای آیه‌ی شریفه چنین خواهد بود: خداوند برای شما حلال‌ها را حلال کرده و این درست نیست.

شاید منظور از طیبات هر دو معنا باشد و تفاوت در موارد آن باشد. زیرا شأن نزولی که برای آیه‌ی شریفه نقل شده، یکی با جنس پاکیزه سازگار است و دیگری با مال حلال تناسب دارد.

۷۸۲- اثر انفاق در زندگی انفاق کنندگان

﴿و ما تنفقوا من خیر فلا نفسکم﴾^(۲)

منافع انفاق به خود شما بازگشت می‌کند. به این وسیله انفاق کنندگان را تشویق به این عمل انسانی می‌کند. مسلماً انسان هنگامی که بداند نتیجه‌ی کار او به خود او باز می‌گردد،

بیشتر به آن کار علاقه‌مند خواهد شد. ممکن است در ابتدا چنین به نظر برسد که مقصود از سود انفاق سود معنوی است، البته این معنا صحیح است، ولی نباید تصور کرد که سود انفاق تنها جنبه‌ی معنوی و اخروی دارد، بلکه این دنیا نیز به سود آن‌هاست. انفاق از نظر معنوی، روح‌گذشت و بخشش و نوع دوستی و برادری را در انفاق‌کننده پرورش می‌دهد و در حقیقت وسیله‌ی مؤثری برای تکامل اوست. از نظر مادی نیز وجود افراد محروم و بینوا در جامعه، موجب انفجارهای خطرناک می‌گردد. همان انفجارهایی که گاهی تمام اصل مالکیت را در خود فرو می‌برد و تمام ثروت‌ها را می‌بلعد و نابود می‌سازد. انفاق فاصله‌ی طبقاتی را کم می‌کند و خطرانی را که از این رهگذر متوجه افراد اجتماع می‌شود، از میان می‌برد.^(۱)

۷۸۳- صدقه، پنهانی یا آشکار

﴿إِنْ تَبَدَّوْا الصَّدَقَاتِ فَنِعْمًا هِيَ وَإِنْ تَخْفَوْهَا وَتَوْتَوْهَا الْقُرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ﴾^(۲)
از نظر قرآن کریم صدقه‌ی پنهانی و آشکارا هر دو فضیلت دارد، لکن تشخیص موارد آن مهم است. در فضیلت هر دو قسم و جوهی بیان شده که ذکر می‌کنیم.

۱- وجوه برتری صدقه‌ی پنهانی بر صدقه‌ی آشکار

الف - صدقه‌ی پنهانی دادن آن را از ریا و سمعه دور نگه می‌دارد. گروهی در صدقه دادن پنهانی تلاش فراوانی کردند، به گونه‌ای که گاهی آن را به انسان فقیر نابینا می‌دادند، گاهی آن را در مسیر فقیر و مستمند قرار می‌دادند، گاهی به دیگری می‌دادند که به فقیر

۱- المنار / ج ۳ / ص ۸۳؛ نمونه / ج ۲ / ص ۲۶۲؛ کاشف / ج ۱ / ص ۴۲۶.

۲- بقره / ۲۷۱.

بدهد، گاهی به فقیری که در حال خواب بود می‌دادند و تمام این موارد نشانه‌ی آن است که حضرت، قصد پرهیز از ریا کردن را داشت.

ب - هر گاه صدقه به صورت پنهانی انجام شود، برای انسان مدح و ستایشی در میان مردم حاصل نمی‌شود و این برای نفس انسان مشقت دارد. در نتیجه کاری که برای نفس مشقت و رنج داشته باشد، ثواب آن بیشتر خواهد بود.

ج - در اظهار کردن صدقه گاهی موجب هتک حرمت و شخصیت فقیر و مستمند می‌شود که در صدقه‌ی پنهانی این نقیصه وجود ندارد.

د - در روایات متعددی فضیلت صدقه‌ی پنهانی بیان شده است. از جمله: «أفضل الصدقة جهد المقل إلى الفقير في سر» و نیز «صدقة السر تطفئ غضب الرب» و «سبعة يظلمهم الله تعالى يوم القيمة في ظلّه يوم لا ظلّ الا ظلّه، أحدهم رجل تصدّق بصدقة فلم تعلم شماله بما أعطاه يمينه».

۲ - و جوه برتری صدقه‌ی آشکار

الف - اگر انسان بداند در صورت اظهار صدقه، گروهی از مردم به این عمل خیر تشویق می‌شوند و به این عمل اقتدا می‌کنند، در این صورت صدقه‌ی علنی از فضیلت بیشتری برخوردار است. از این رو در حدیث نبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین نقل شده است: «السرّ أفضل من العلانية و العلانية أفضل لمن أراد الاقتداء به»^(۱).

ب - صدقه‌ی آشکار از اتهام به ندادن صدقه و زکات جلوگیری می‌کند.

۱ - کشف الاسرار / ج ۱ / ص ۷۳۴؛ روح البیان / ج ۱ / ص ۴۳۳؛ تفسیر کبیر / ج ۷ / ص ۷۷.

شیطان و ترساندن از فقر در انفاق

﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا

وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾^(۱)

۷۸۴ - تفاوت وعد با وعید در این است که هر گاه به طور مطلق و بدون قید ذکر شوند، وعد همیشه در وعده‌ی به خیر به کار می‌رود و وعید در وعده‌ی به شر استعمال می‌گردد، لیکن در صورت وجود قرینه، وعد در وعده‌ی به شر نیز استعمال می‌شود، مانند: ﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ﴾ و ﴿وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتُ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا﴾^(۲)

۷۸۵ - شیطان اولاً وعده‌ی فقر می‌دهد، بعد امر به فحشا و بخل می‌کند. زیرا بخل یک صفت مذموم و زشتی است که هر انسان آن را قبیح می‌شمارد و شیطان نمی‌تواند این صفت زشت را در چشم انسان، خوب و زیبا جلوه دهد تا انسان انفاق نکند، بلکه هنگام انفاق، انسان را از فقر و بیچارگی می‌ترساند؛ ﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ﴾ که نتیجه‌اش همان امر به بخل است؛ ﴿وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ﴾^(۳)

۷۸۶ - آیه‌ی: ﴿وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ﴾ از دو راه دلالت بر کمال این مغفرت می‌کند: الف - نکره بودن لفظ «مغفرة».

ب - لفظ «منه»؛ زیرا کمال کرم و بخشش الهی برای همه‌ی عقلا امر واضحی است، با این که این امر برای همه بدیهی است، مع ذلك کلمه‌ی «منه» را آورد؛ برای این که

۱ - بقره / ۲۶۸.

۲ - توبه / ۶۸؛ مجمع البیان / ج ۲ / ص ۶۵۷؛ اطیب البیان / ج ۳ / ص ۵۰.

۳ - تفسیر کبیر / ج ۷ / ص ۶۹.

بفهماند این مغفرت بسیار با عظمت است. چون عظمت معطی دلالت بر عظمت عطیه می‌کند.^(۱)

مَنْت و آزار مایه‌ی نپذیرفته شدن انفاق

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى﴾^(۲)

﴿الَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يَتَّبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنْأً وَلَا أذى لَهُمْ

أجرهم عند ربِّهم وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^(۳)

از دو آیه‌ی فوق نکاتی استفاده می‌شود.

۷۸۷- شخصی که انفاق می‌کند، لازم است معتقد به این حقیقت باشد که خداوند به او انعام زیادی کرده و او را به این عمل (انفاق) موفق ساخته است و ترس از این داشته باشد که عمل او پذیرفته نشود، و اگر انسان این معنا را درک کند که خداوند باید اسباب و شرایط انفاق کردن را فراهم کند و موانع آن را از میان ببرد تا توفیق انفاق حاصل شود، آن گاه متوجه می‌شود که انفاق کننده‌ی حقیقی خداوند است و انسان جز وسیله‌ای بیش نیست.^(۴)

۷۸۸- وعده دادن به صورت مشروط صحیح است. زیرا خداوند با شرط (عدم منت و اذیت) برای انفاق ثواب و پاداش قرار داده است و در وعده‌ی مشروط، هرگاه شرط عملی نشود، استحقاق پاداش هم طبعاً نخواهد بود.^(۵)

۱ - تفسیر کبیر / ج ۷ / ص ۷۰. ۲ - بقره / ۲۶۳.

۳ - بقره / ۲۶۲. ۴ - تفسیر کبیر / ج ۷ / ص ۴۶.

۵ - مجمع البیان / ج ۲ / ص ۶۴۷.

۷۸۹- باید توجه داشت که منت و آزاری که موجب عدم قبول انفاق می‌شود، اختصاص به مستمندان ندارد، بلکه در کارهای عمومی و اجتماعی از قبیل جهاد در راه خدا و کارهای عام المنفعة که احتیاج به بذل مال دارد، رعایت این موضوع نیز لازم است.

۷۹۰- آنچه در این آیه جلب توجه می‌کند، این است که قرآن در واقع سرمایه‌ی زندگی انسان را منحصر به سرمایه‌های مادی نمی‌داند، بلکه سرمایه‌های روانی و اجتماعی را نیز به حساب آورده است.

۷۹۱- کسی که چیزی به دیگری می‌دهد و منتی بر او می‌گذارد یا با آزار خود او را دل شکسته می‌سازد، در حقیقت چیزی به او نداده است. زیرا اگر سرمایه‌ای به او داده، سرمایه‌ای هم از او گرفته است و شاید تأثیر آن تحقیرها و شکست‌های روحی بیش از آن مالی باشد که به او بخشیده است. از این رو، اگر چنین افرادی اجر و پاداشی نداشته باشند، کاملاً طبیعی و عادلانه خواهد بود، بلکه می‌توان گفت: چنین افرادی در بسیاری از موارد بدهکارند، نه طلبکار. زیرا بی‌تردید آبروی انسان برتر و بالاتر از ثروت و مال است.^(۱)

۷۹۲- منت گذاردن و اذیت کردن در آیه‌ی شریفه با کلمه‌ی «ثم» که معمولاً برای بیان فاصله میان دو حادثه (و به اصطلاح برای تراخی) است، ذکر شده است. پس، منظور قرآن تنها این نیست که اصل انفاق مؤدبانه و محترمانه و خالی از منت باشد، بلکه در زمان‌های بعدی نیز نباید با یادآوری آن بر گیرنده منتی گذارده شود.^(۲)

۱- نمونه / ج ۲ / ص ؛ روح البیان / ج ۱ / ص ۴۲۰.

۲- المنار / ج ۳ / ص ۶۱؛ نمونه / ج ۲ / ص ۲۳۷.

۷۹۳۲- انفاق یا گردنه‌ی صعب العبور

﴿فلا اقتحم العقبة﴾^(۱)

حضرت رضا علیه السلام هنگام غذا خوردن، دستور می‌داد سینی بزرگی کنار سفره بگذارند و از بهترین بخش غذاهایی که در سفره بود، برمی‌داشت و در آن سینی می‌گذاشت، سپس دستور می‌داد آن‌ها را برای نیازمندان ببرند. بعد این آیه را تلاوت می‌فرمود: ﴿فلا اقتحم العقبة﴾ سپس می‌افزود: خداوند متعال می‌دانست که همه قادر بر آزاد کردن بردگان نیستند، راه دیگری به سوی بهشتش قرار داد.^(۲)

۷۹۴- برخورد منافقان نسبت به انفاق

برخوردهای سه‌گانه‌ی منافقان در باره‌ی انفاق بدین شرح است:

الف - انفاق خودشان از روی کراهت و بی میلی است؛ ﴿لا ینفقون إلا و هم کارهون﴾^(۳)

ب - نسبت به انفاق دیگران گاهی کارشکنی می‌کنند و می‌گویند: به اطرافیان پیامبر صلی الله علیه و آله انفاق نکنید تا از نزد پیامبر متفرق شوند؛ ﴿لا تنفقوا علی من عند رسول الله حتی ینفضوا﴾^(۴)

ج - نسبت به انفاق مؤمنان عیب می‌گیرند و مسخره می‌کنند؛ ﴿الذین یلمزون المطوعین من المؤمنین فی الصدقات﴾^(۵)

۲- نور الثقلین / ج ۵ / ص ۵۸۲.

۴- منافقون / ۷.

۱- بلد / ۱۱.

۳- توبه / ۵۴.

۵- توبه / ۷۹.

۷۹۵- اطعام در قرآن

- الف - اطعام یکی از اوصاف خداوند سبحان است؛ ﴿و هو یطعم و لا یطعم﴾^(۱)
- ب - اطعام الهی دلیل بر لزوم پرستش و عبادت اوست؛ ﴿فلیعبدوا ربّ هذا البیت * الذی أطعمهم من جوع﴾^(۲)
- ج - احتجاج ابراهیم علیه السلام به ربوبیت خداوند به اطعام اوست؛ ﴿فأتهم عدوّ لی إلا ربّ العالمین * الذی خلقنی فهو یتهدین * و الذی هو یطعمنی و یسقین﴾^(۳)
- د - اطعام به قصد قربت سیره‌ی معصومین علیهم السلام است؛ ﴿أما نطعمکم لوجه الله﴾^(۴)
- ه - انحراف فکری تبهکاران درباره‌ی عدم اطعام به مؤمنان؛ ﴿إذا قیل لهم أنفقوا ممّا رزقکم الله قال الذین کفروا للذین ءامنوا أنطعم من لو یشاء الله أطعمه﴾^(۵)
- و - اطعام مایه‌ی عبور از گردنه‌ی صعب العبور قیامت است؛ ﴿فلا اقتحم العقبة * و ما أدربک ما العقبة * فک رقبة * أو إطعام فی یوم ذی مسغبة﴾^(۶)
- ز - اطعام نکردن به مستمندان یکی از عوامل رفتن به جهنم است؛ ﴿ما سلکم فی سقر * قالوا لم نک من المصلّین * و لم نک نطعم المسکین﴾^(۷)

۷۹۶- اطعام از عوامل آمرزش

﴿أو إطعام فی یوم ذی مسغبة﴾^(۸)

عن ابی عبداللّه علیه السلام قال: «من أطعم مؤمناً حتّی یشبعه لم یدر أحد من خلق الله

۲ - قریش / ۳ - ۴.

۴ - انسان / ۹.

۶ - بلد / ۱۱ - ۱۴.

۸ - بلد / ۱۴.

۱ - انعام / ۱۴.

۳ - شعراء / ۷۷ - ۷۹.

۵ - یس / ۴۷.

۷ - مدثر / ۴۲ - ۴۴.

ما له من الأجر في الآخرة، لا ملك مقرب و لا نبي مرسل الا الله رب العالمين. ثم قال: من موجبات إطعام المسلم السغبان ثم تلا قول عزوجل: ﴿أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ﴾ (۱).

امام صادق عليه السلام می فرماید: هر کس مؤمنی را به مقدار سیر شدن اطعام کند، هیچ فردی از مخلوقات الهی پاداش آخرتی او را نمی داند، حتی فرشته‌ی مقرب و نبی مرسل، مگر پرودگار جهان. سپس افزود: اطعام مسلمان گرسنه از موجبات آمرزش است. بعد از آن امام عليه السلام آیه‌ی فوق را تلاوت کرد.

۷۹۷- خداوند، پذیرنده‌ی صدقات

﴿أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ﴾ (۲)

قرآن کریم در این آیه‌ی شریفه می فرماید: خداوند توبه را از بندگان می پذیرد و صدقات را می گیرد، اما در آیه‌ی شریفه‌ی: ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً﴾ (۳) گیرنده‌ی صدقات را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می داند، جمع میان این دو آیه چگونه است؟

پاسخ: گیرنده‌ی واقعی صدقات خداوند است و خداوند از جهت تعظیم و تکریم پیامبر، او را گیرنده‌ی زکات معرفی می کند. زیرا آنجا هم که پیامبر صدقات را می گیرد، دستور خداوند است.

در این زمینه امام صادق عليه السلام می فرماید: خداوند هیچ چیزی را خلق نکرد، مگر آن که برای آن خازنی قرار داد که از آن نگهداری کند، جز صدقه. زیرا خداوند خودش آن را به

۱ - نور الثقلین / ج ۵ / ص ۵۸۴.

۲ - توبه / ۱۰۳.

۳ - توبه / ۱۰۳.

۶۳۴ هزار و یک نکته

عهده گرفته است و پدر من هرگاه چیزی به سائل می داد، آن را پس می گرفت و می بوسید و می بویید، سپس به سائل می داد.

عن ابی عبدالله علیه السلام قال: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْلُقُ شَيْئاً وَ لَهُ خَازِنٌ يَخْزِنُهُ إِلَّا الصَّدَقَةَ، فَإِنَّ الرَّبَّ يَلِيهَا وَ كَانَ أَبِي إِذَا تَصَدَّقَ بِشَيْءٍ، وَضَعَهُ فِي يَدِ السَّائِلِ ثُمَّ ارْتَدَّ مِنْهُ فَقَلَبَهُ وَ شَمَّهُ ثُمَّ رَدَّهُ فِي يَدِ السَّائِلِ»^(۱)

نظیر این معنا در آیات دیگر هم دیده می شود که کسانی که با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کنند، در حقیقت با خداوند بیعت کرده اند؛ «إِنَّ الَّذِينَ يَبَايَعُونَكَ إِنَّمَا يَبَايَعُونَ اللَّهَ»^(۲)

۲ - فتح / ۱۰؛ تفسیر کبیر / ج ۱۶ / ص ۱۸۶.

۱ - نور الثقلین / ج ۲ / ص ۲۶۱.

فصل هشتم: معارف

هستی‌شناسی

الف: انسان‌شناسی

- ✓ عنوان بنی آدم در قرآن
- ✓ آفرینش انسان از خاک
- ✓ خلقت انسان از گل تیره و روح خدا
- ✓ عظمت و ارزش انسان
- ✓ معنای خلافت الهی
- ✓ انسان خلیفه‌ی خدا
- ✓ انسان کامل مظهر رضا و غضب الهی
- ✓ ستایش خداوند از انسان کامل
- ✓ انسان کامل، معلم اهل زمین و آسمان
- ✓ تسخیر موجودات جهان برای انسان
- ✓ جهان هستی در خدمت انسان
- ✓ انسان و امانت الهی
- ✓ انسان در میان دو قوس صعود و نزول
- ✓ آثار پربرکت انسان موحد
- ✓ سرّ تشبیه کفار به چهارپایان
- ✓ چرا از چهارپایان گمراهنترند؟
- ✓ مراحل سقوط انسان
- ✓ جهل انسان از وقایع
- ✓ انواع جهالت و لجاجت
- ✓ عاقبت انسان‌ها
- ✓ اوصاف سه‌گانه‌ی مردم

هستی‌شناسی

الف: انسان‌شناسی

۷۹۸- عنوان بنی آدم در قرآن

عنوان بنی آدم در قرآن کریم بر دو قسم است:

الف - شامل همه‌ی افراد بشر اعم از آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ و فرزندان او می‌شود، مانند ﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ﴾^(۱) و ﴿يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُورِي سَوْءَ تَكْمٍ﴾^(۲).

ب - شامل خصوص فرزندان آدم می‌شود و شامل خود آدم نخواهد شد، مانند ﴿يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رِسَلٌ مِنْكُمْ يَقِصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي﴾^(۳) زیرا آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ خود دارای مقام نبوت بوده، برای او رسولی اعزام نشد.^(۴)

۷۹۹- آفرینش انسان از خاک

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ﴾^(۵)

قرآن کریم ریشه‌ی آفرینش انسان را از خاک و گل می‌داند و از این طریق می‌خواهد او را

۲- اعراف / ۲۶.

۱- یس / ۶۰.

۴- تفسیر موضوعی / ج ۶ / ص ۲۱۶.

۳- اعراف / ۳۵.

۵- روم / ۲۰.

به ریشه‌ی خود توجه داده و از تکبر و خودبینی برحذر دارد و در عین حال قدرت عظیم خداوند را بر او نشان دهد و حس شکرگزاری را در او شکوفا سازد.^(۱)

۸۰۰- انحصار فقر در انسان و غنا در خداوند

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾^(۲)

سیاق آیه‌ی شریفه اشعار به این دارد که بت پرستان خیال می‌کردند با پرستش بت‌ها از خدا بی‌نیاز می‌شوند و در نتیجه، اگر خداوند آن‌ها را دعوت به عبادت می‌کند، به آن‌ها نیاز دارد. از این رو، خداوند در ردّ توهم آنان فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ﴾، در این جمله فقر را منحصر در ایشان و بی‌نیازی را منحصر در خود کرد. پس تمامی انحای فقر در مردم و همه‌ی انواع تمامی انحاء بی‌نیازی در خدای سبحان است.

از آنجا که فقر و غنا همان فقدان و وجدان است، آن‌ها دو وصف متقابلند و ممکن نیست موضوعی از هر دو خالی باشد. هر چیزی که تصور شود یا فقیر است یا غنی، و خداوند غنی بالذات است، او می‌تواند همه‌ی انسان‌ها را نابود کند. چون نیازی به آنان ندارد و انسان‌ها بالذات فقیرند. چون نمی‌توانند به غیر از خدا به چیزی غنی و بی‌نیاز شوند. اما چرا فقر را منحصر به انسان‌ها دانست، با این که سایر موجودات نیز فقیر هستند؟

پاسخ: منحصر کردن فقر در انسان‌ها مبالغه در فقر ایشان است؛ یعنی فقر انسان‌ها به گونه‌ای است که گویا غیر از فقر چیزی ندارند و فقر و احتیاج سایر موجودات

نسبت به فقر انسان‌ها بسیار اندک است و به همین عنایت در جای دیگر فرمود: ﴿خلق الإنسان ضعيفاً﴾^(۱) با این که سایر موجودات هم ضعیفند، لیکن غیر از انسان مثلاً جنّ مانند انسان محتاج به لباس و غذا نیستند.^(۲)

۸۰۱- خلقت انسان از گل تیره و روح خدا

﴿إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ * فَإِذَا سُوّيته و

نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي﴾^(۳)

از دو آیه‌ی فوق استفاده می‌شود که انسان از دو چیز مختلف آفریده شده است؛ یکی در حد اعلای عظمت و دیگری ظاهراً در پایین‌ترین درجه‌ی ارزشی. جنبه‌ی مادی انسان را گل بدبوی تیره رنگ (لجن) تشکیل می‌دهد و جنبه‌ی معنوی او نیز روح نامیده شده است.

اضافه‌ی روح به خدا اضافه‌ی تشریفی است و دلیل بر این است که روحی بسیار پر عظمت در کالبد انسان دمیده شده، همان گونه که خانه‌ی کعبه را به دلیل عظمتش «بیت الله» می‌خوانند و ماه رمضان را به دلیل برکتش «شهر الله»؛ یعنی ماه خدا می‌نامند. امام صادق علیه السلام در این زمینه می‌فرماید: «... فاضافها إلى نفسه كما أضاف الكعبة إلى نفسه و الروح إلى نفسه فقال «بیتی» و نفخت فيه من روحي».^(۴)

۱- نساء / ۲۸.

۲- المیزان / ج ۱۷ / ص ۳۳؛ روح المعانی / ج ۲۲ / ص ۱۸۳.

۳- حجر / ۲۸ - ۲۹.

۴- نمونه / ج ۱۱ / ص ۷۸؛ نور الثقلین / ج ۳ / ص ۱۱.

۸۰۲- دو گونه بودن روح

خداوند دو گونه روح به افراد افاضه می‌کند:

- ۱- روح عادی که در آیاتی مانند: ﴿و نفخت فيه من روحي﴾^(۱) و ﴿نفخ فيه من روحه﴾^(۲)، بیان شده است. همه‌ی انسان‌ها از این روح نفخی بهره‌مندند.
- ۲- روح خاص که از روح القدس نشأت می‌گیرد و این درباره‌ی مؤمنان خاص است؛ ﴿و ایدهم بروح منه﴾^(۳) که این روح تأییدی است، نه روح نفخی و چنین انسانی با قدرت الهی تأیید می‌شود. بنا بر این، چیزی او را از پا در نمی‌آورد، نه حوادث سخت روزگار او را از پا در می‌آورد و نه شیطان توان آن را دارد که او را بفریبد.^(۴)

۸۰۳- عظمت و ارزش انسان

﴿انه من قتل نفساً بغير نفس أو فساد فی الأرض فكأنما قتل الناس جميعاً و من أحيها فكأنما أحيأ الناس جميعاً﴾^(۵)

سؤال: چگونه قتل یک انسان مساوی با قتل همه‌ی انسان‌ها و نجات یک نفر مساوی با نجات همه‌ی انسان‌هاست؟

در پاسخ می‌توان چنین گفت:

الف - حقیقت انسانیت یکی است و تمامی مردم دارای آن حقیقت واحدند، پس هر که به انسانی سوء قصد کند، در حقیقت به همه‌ی افراد بشر سوء قصد کرده است.

۱ - حجر / ۲۹.

۲ - سجده / ۹.

۳ - مجادله / ۲۲.

۴ - تفسیر موضوعی / ج ۱۱ / ص ۱۶۵.

۵ - مائده / ۳۲.

ب - از آنجا که جامعه نیز حقیقتی دارد و افراد آن چون اعضای یک پیکرند، چو عضوی به درد آورد روزگار، دگر عضوها را نماند قرار؛ یعنی اثر آن در سایر اعضا نیز مشهود است، وجود افراد زیربنای تشکیل جامعه است و همان گونه که فقدان یک فرد، ضربه‌ای است به جامعه، احیای یک انسان نیز زنده کردن سایر اعضای این پیکر بزرگ است. زیرا هر کسی به اندازه‌ی ظرفیت و توانایی‌هایش در ساختن مجتمع بزرگ انسانی مؤثر است.

از اینجا بُعد دیگری از اعجاز قرآن کریم روشن می‌شود که در عصر جاهلیت و محیطی که انسان کم ارزش‌ترین موجود تلقی می‌شد، ارزش و عظمت انسان را به زیبایی تمام بیان کرده است.^(۱)

ج - از آنجا که مقصود از قتل همه‌ی انسان‌ها یا احیای همه‌ی آن‌ها، انسان‌های پاک و بی‌گناه است، نه انسان‌های شقی و رذل، تبهکاری که انسان بی‌گناهی را می‌کشد، برای او این یا آن انسان مطرح نیست. او در حریم حفظ منافع خود از کشتن هیچ بی‌گناهی پروا ندارد.

چیزی که هست قدرت کشتن آن‌ها یا انگیزه‌ی فعلی در او موجود نیست، ولی در صورت وجود انگیزه و داشتن توانایی، از کشتن آن‌ها ابایی نخواهد داشت، بنا بر این کشتن یک انسان بی‌گناه مساوی کشتن همه‌ی انسان‌هاست. به عبارت دیگر، زمینه‌ی چنین کاری در روح و روان قاتل موجود است، عین این بیان در مورد احیای انسانی نیز جاری است.^(۲)

۱ - نمونه / ج ۴ / ص ۳۵۵؛ المیزان / ج ۵ / ص ۳۱۶.

۲ - منشور جاوید / ج ۱۱ / ص ۱۰۸.

۸۰۴- معنای خلافت الهی

﴿يا داود إنا جعلناك خليفة في الأرض فاحكم بين الناس بالحق﴾^(۱)

ظاهر کلمه خلافت این است که مقصود از آن خلافت الهی است و در نتیجه با خلافتی که در آیه می ﴿و إذ قال ربك للملكة إني جاعل في الأرض خليفة﴾^(۲) آمده، منطبق است. یکی از شئون خلافت این است که صفات و اعمال مستخلف عنه را نشان دهد و آینه‌ی صفات او باشد و کار او را بکند. پس، خلیفه‌ی خدا در زمین باید متخلّق به اخلاق خدا باشد و آنچه خدا اراده می‌کند، او اراده کند و آنچه خدا حکم می‌کند، او همان را حکم کند و چون خدا همیشه به حق حکم می‌کند؛ ﴿و الله يقضى بالحق﴾^(۳) او نیز جز به حق حکم نکند و جز راه خدا راهی نرود؛ ﴿فاحكم بين الناس بالحق﴾^(۴)

۸۰۵- انسان خلیفه‌ی خدا

﴿و هو الذي جعلكم خلائف الأرض﴾^(۵)

قرآن کریم کراراً انسان را خلیفه و نماینده‌ی خدا در روی زمین معرفی کرده است. این تعبیر ضمن روشن ساختن مقام بشر، این حقیقت را نیز بیان می‌کند که اموال و ثروت‌ها و استعدادها و تمام مواهبی که خداوند به انسان داده، در حقیقت مالک اصلیش اوست و انسان، نماینده و مأذون از طرف اوست و بدیهی است که هر نماینده‌ای در تصرفات خود استقلال ندارد، بلکه باید تصرفاتش در حدود اجازه و اذن صاحب اصلی باشد.^(۶)

۲- بقره / ۳۰.

۱- ص / ۲۶.

۴- ص / ۲۶؛ المیزان / ج ۱۷ / ص ۱۹۵.

۳- غافر / ۲۰.

۶- نمونه / ج ۶ / ص ۷۱.

۵- انعام / ۱۶۵.

۸۰۶- انسان کامل مظهر رضا و غضب الهی

﴿فَلَمَّا ءَاسَفُونَا انْتَقَمْنَا﴾^(۱)

امام صادق علیه السلام در ذیل این آیه می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْسِفُ كَأَسْفِنَا وَلَكِنَّهُ خَلَقَ أَوْلِيَاءَ لِنَفْسِهِ يَأْسِفُونَ وَ يَرْضُونَ ... فَجَعَلَ رِضَاهُمْ لِنَفْسِهِ رِضَى وَ سَخَطَهُمْ لِنَفْسِهِ سَخَطًا وَ ذَلِكَ جَعَلَهُمُ الدَّعَاةَ إِلَيْهِ وَ الْأَدْلَاءَ عَلَيْهِ فَلِذَلِكَ صَارُوا كَذَلِكَ وَ لَيْسَ أَنَّ ذَلِكَ يَصِلُ إِلَى اللَّهِ كَمَا يَصِلُ إِلَى خَلْقِهِ وَلَكِنْ هَذَا مَعْنَى مَا قَالَ مِنْ ذَلِكَ وَ قَدْ قَالَ أَيْضًا: مَنْ أَهَانَ لِي وَ لِيًّا فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمَحَارَبَةِ وَ دَعَانِي إِلَيْهَا.

و قال أيضاً: ﴿مَنْ يَطْعَ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾^(۲) و قال أيضاً: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يَبَايِعُونَ اللَّهَ﴾^(۳) و كل هذا و شبههه على ما ذكرت لك و هكذا الرضا و الغضب و غيرهما من الأشياء».

در مورد این سخن الهی: اما هنگامی که ما را به خشم آوردند، از آنها انتقام گرفتیم، امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند مانند ما متأسف نمی‌شود، ولی او برای خود دوستان و اولیایی دارد که حالت تأسف و رضا به آنان دست می‌دهد و خداوند رضای آنان را رضای خود و خشم آنان را خشم خود شمرده است.

به این دلیل که آنان را راهنما به سوی خدا قرار داده و فرموده است: هر کس به من اهانت کند، به جنگ با من برخاسته و مرا به نبرد فراخوانده است و نیز فرمود: کسی که از پیامبر پیروی کند، از خدا پیروی کرده است و نیز کسانی که با تو بیعت کنند، در حقیقت با خدا بیعت کرده‌اند.^(۴)

۲- نساء / ۸۰

۱- زخرف / ۵۵

۴- توحید صدوق / ص ۱۶۸

۳- فتح / ۱۰

۸۰۷- ویژگی برجسته‌ی مردان الهی

﴿رَجَالٌ لَا تُلْهِيمُهُمْ تِجَارَةً وَلَا بَيْعًا عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ﴾^(۱)

کلمه‌ی «تجارة» وقتی در مقابل کلمه‌ی «بیع» استعمال می‌شود، از نظر عرف استمرار در کسب از آن فهمیده می‌شود، ولی از «بیع» فروختن برای یک بار فهمیده می‌شود. تفاوت میان این دو کلمه، فرق میان دفعه و استمرار است. به تعبیر دیگر «تجارة»، داد و ستد مستمر و «بیع»، خرید و فروش موقت را گویند. همان‌گونه که ذکر خدا عبادت مستمر و بر پا داشتن نماز، عبادت موقت است.

بنا بر این، آیه‌ی شریفه یکی از بهترین ویژگی‌های مردان الهی را این حقیقت می‌داند که داد و ستد مستمر و خرید و فروش موقت، آنان را از عبادت مستمر و از عبادت موقت باز نمی‌دارد.^(۲)

۸۰۸- ستایش خداوند از انسان کامل

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْكُونَ أَنفُسَهُمْ بِاللَّهِ يَزْكِي مَنْ يَشَاءُ﴾^(۳)

بشر نباید خودش را ستایش کند. چون او مالک فضایل و زیبایی‌های خودش نیست، بلکه چون مالک و بخشنده خداست، بر اوست که بندگان را با اعطای فضیلت و دادن نعمت، تزکیه عملی کند یا با مدح خودش ایشان را تزکیه قولی کند و به صفات کمالیه مشرف سازد. نمونه‌های زیرگویای تزکیه‌ی خداوند از انسان‌های کامل است:

۱ - حضرت آدم عليه السلام و حضرت نوح عليه السلام؛ ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا﴾^(۴)

۲- المیزان / ج ۱۵ / ص ۱۲۷؛ محاضرات.

۱- نور / ۳۷.

۴- آل عمران / ۲۳.

۳- نساء / ۴۹.

- ۲ - حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ و حضرت ادريس عَلَيْهِ السَّلَامُ: **﴿إِنَّهُ كَانَ صَدِيقًا نَبِيًّا﴾** (۱)
- ۳ - حضرت يعقوب عَلَيْهِ السَّلَامُ: **﴿إِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لَمَا عَلَّمْنَا﴾** (۲)
- ۴ - حضرت يوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ: **﴿إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾** (۳)
- ۵ - حضرت موسى عَلَيْهِ السَّلَامُ: **﴿إِنَّهُ كَانَ مَخْلُصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا﴾** (۴)
- ۶ - حضرت عيسى عَلَيْهِ السَّلَامُ: **﴿وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ﴾** (۵)
- ۷ - سليمان عَلَيْهِ السَّلَامُ و ايوب عَلَيْهِ السَّلَامُ: **﴿نَعَمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾** (۶)
- ۸ - حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: **﴿إِنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ﴾** (۷)

۸۰۹- انسان کامل، معلم اهل زمین و آسمان

انسان کامل خلیفه الله و معلم همه‌ی اهل زمین و هم اهل آسمان است. معلم اهل زمین است، برای این که خدای سبحان به رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: ما قرآن را فرستادیم، تا تو مردم را با آن آشنا کنی؛ **﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾** (۸) و معلم اهل آسمان است. زیرا خدای سبحان فرمود: **﴿يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ﴾** (۹)

یکی از نشانه‌های تعلیم انسان کامل نسبت به ملئکه سخن خود آنان است که فرموده‌اند: «سَبِّحْنَا فَسَبَّحْتَ الْمَلَكَةَ بِتَسْبِيحِنَا»؛ ما تسبیح و تقدیس را به فرشتگان آموختیم. فرشتگان که به خداوند می‌گویند: **﴿نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ﴾** (۱۰) ما

| | |
|---|--------------------|
| ۱ - مریم / ۴۱ ، ۵۶. | ۲ - یوسف / ۶۸. |
| ۳ - یوسف / ۲۴. | ۴ - مریم / ۵۱. |
| ۵ - مریم / ۵۱. | ۶ - آل عمران / ۴۵. |
| ۷ - ص / ۳۰ ، ۴۴؛ المیزان / ج ۴ / ص ۳۷۳. | ۸ - نحل / ۴۴. |
| ۹ - بقره / ۳۳. | ۱۰ - بقره / ۳۰. |

تو را از هر نوع عیب و نقص تنزیه می‌کنیم، برای آن است که انسان‌های کامل تسبیح و تقدیس را به آنان یاد داده‌اند. زیرا تسبیح و تقدیس از علومی است که خدای سبحان باید از راه انسان کامل به فرشته‌ها بیاموزد.^(۱)

۸۱۰- تسخیر موجودات جهان برای انسان

آیات فراوانی از قرآن کریم بیانگر این است که خداوند موجودات جهان را مسخر انسان قرار داده است:

- ۱ - خداوند نهرها را مسخر شما قرار داد؛ ﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ﴾.^(۲)
- ۲ - خداوند کشتی را مسخر شما قرار داد؛ ﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفَلَكَ﴾.^(۳)
- ۳ - خداوند شب و روز را مسخر شما قرار داد؛ ﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ﴾.^(۴)
- ۴ - خداوند خورشید و ماه را مسخر شما قرار داد؛ ﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ﴾.^(۵)
- ۵ - خداوند همه‌ی آنچه را در زمین است، مسخر شما قرار داد؛ ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي الْأَرْضِ﴾.^(۶)

از مجموع این آیات استفاده می‌شود که اولاً: انسان تکامل یافته‌ترین موجودات این جهان است، و از نظر جهان بینی اسلام آن قدر به او ارزش و مقام داده است که همه‌ی موجودات دیگر را مسخر انسان ساخته است.

ثانیاً: روشن می‌شود که «تسخیر» در این آیات به این معنا نیست که انسان همگی

۱ - تفسیر موضوعی / ج ۶ / ص ۱۳۳. ۲ - ابراهیم / ۳۲.

۳ - ابراهیم / ۳۲. ۴ - نحل / ۱۲.

۵ - ابراهیم / ۳۳. ۶ - حج / ۶۵.

موجودات را تحت فرمان خود درآورد، بلکه همین اندازه که در مسیر منافع و خدمات رسانی به او حرکت می‌کنند، فی‌المثل کرات آسمانی برای او نورافشانی می‌کنند یا فوائد دیگری دارند، در تسخیر او هستند.^(۱)

۸۱۱- نعمت‌های سنگین پروردگار

﴿و نريد أن نمَنَّ على الذين استضعفوا في الأرض﴾^(۲)

راغب در مفردات گوید: کلمه‌ی «منّ» به معنای ثقل و سنگینی است و از همین جهت واحد وزن را هم در سابق «من» می‌گفتند و منّت به معنای نعمت سنگین است و فلانی بر فلانی منّت نهاد، معنایش این است که او را از نعمت گرانبار کرد.

این کلمه بر دو نحو استعمال می‌شود: یکی منّت عملی مانند آیه‌ی فوق؛ یعنی می‌خواهیم به آنان که در زندگی ضعیف شمرده شده‌اند، نعمتی بدهیم که از سنگینی آن گرانبار شوند. دوم منّت زبانی مانند آیه‌ی ﴿يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا﴾ خداوند متعال در قرآن کریم بر سه امر منّت نهاد:

۱- نبوت؛ ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾^(۳)

۲- امامت؛ ﴿و نريد أن نمَنَّ على الذين استضعفوا في الأرض﴾، امام صادق عليه السلام می‌فرماید: «این آیه‌ی شریفه تا روز قیامت در باره‌ی ما جریان دارد و این پیشوایی تا روز قیامت در ما جاری است».^(۴)

۲- قصص / ۵.

۱- نمونه / ج ۱۰ / ص ۱۲۰.

۴- معانی الرضا / ص ۷۹.

۳- آل عمران / ۱۶۴.

۳ - هدایت به ایمان؛ ﴿لَا تَمُنُّوا عَلٰی اِسْلَامِكُمْ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ يَمُنُّ عَلٰیكُمْ اِنْ هٰدَيْتُمْ لَلْاِيْمَانِ﴾ (۱)

۸۱۲- جهان هستی در خدمت انسان

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِی الْاَرْضِ جَمِیْعًا﴾ (۲)

در این آیه‌ی شریفه نفرمود: «خلقکم لما فی الأرض جمیعاً»، بلکه فرمود: ﴿خَلَقَ لَكُمْ مَا فِی الْاَرْضِ﴾؛ یعنی هر چه را در جهان هستی وجود دارد، برای تو آفریدم، نه این که تو را برای هستی آفریدم. در آیات دیگری نیز فرمود: تو را برای خودم آفریدم؛ این معنا را گاهی به طور خاص فرمود، مانند این که به موسی عَلَيْهِ السَّلَام گفت: ﴿وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِی﴾ (۳) گاهی به طور عام؛ ﴿وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلَّا لِيَعْبُدُوْنَ﴾ (۴)

۸۱۳- انسان و امانت الهی

﴿اِنَّا عَرَضْنَا الْاَمَانَةَ عَلٰی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَالْجِبَالِ فَاَبَيْنَ اَنْ يَّحْمِلْنَهَا وَاَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْاِنْسَانُ اِنَّهٗ كَانَ ظَلُوْمًا جَهُوْلًا﴾ (۵)

خداوند در آیه‌ی فوق می‌فرماید: ما امانت را که همان ولایت الهیه است و از طریق بندگی و ایمان و عمل صالح به دست می‌آید، بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم، آن‌ها از

۲ - بقره / ۲۹.

۱ - حجرات / ۱۷.

۳ - طه / ۴۱.

۴ - ذاریات / ۵۶؛ کشف الاسرار / ج ۱ / ص ۱۳۰.

۵ - احزاب / ۷۲.

حمل آن امتناع ورزیدند و از آن هراس داشتند، اما انسان آن را به دوش کشید، او بسیار ظالم و جاهل بود.

در اینجا این سؤال مطرح است که چرا خداوند با این که حکیم و علیم است، چنین بار سنگینی را که از طاقت آسمان و زمین بیرون است بر انسان ظلوم و جهول حمل کرد؟ و قبول کردنش به دلیل ظلوم و جهول بودنش بوده است؟

در پاسخ می‌گوییم: ظلوم و جهول بودن انسان اگر چه به وجهی عیب و مایه‌ی ملامت و سرزنش است، لیکن عین همین ظلم و جهل انسان مصحح حمل امانت و ولایت الهی است. به دلیل این که کسی که متصف به ظلم و جهل می‌شود، حتماً شأن او این است که متصف به عدل و علم گردد و گرنه چرا به کوه ظالم و جاهل نمی‌گویند. چون متصف به عدالت و علم نمی‌شود و همچنین آسمان‌ها و زمین، جهل و ظلم را قبول و حمل نمی‌کنند. به دلیل این که متصف به عدل و علم نمی‌شوند، به خلاف انسان که به خاطر این که شأن و استعداد علم و عدالت را دارد ظلوم و جهول نیز هست.^(۱)

۸۱۴- انسان در میان دو قوس صعود و نزول

از نظر قرآن کریم انسان در میان دو قوس صعود و نزول قرار دارد؛ هم می‌تواند در خط پرواز قرار گیرد و بر اثر بندگی خداوند به آسمان عروج کند. قرآن کریم در باره‌ی معراج پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: ﴿سَبَّحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ...﴾^(۲) و هم می‌تواند در سرآشویی سقوط قرار گیرد و در نتیجه‌ی ترک بندگی در قعر زمین

فرورود. قرآن کریم در باره‌ی قارون می‌فرماید: ﴿فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ﴾ (۱)

۸۱۵- پیوند شکنی و جهنمی شدن

﴿خَذُوهُ فَعَلَّوه * ثمَّ الْجَحِيمَ صَلَّوه * ثمَّ فِي سلسله ذرعها سبعون ذراعاً فاسلكوه

* انه كان لا يؤمن بالله العظيم * و لا يحضّ على طعام المسكين﴾ (۲)

قرآن کریم علت افکنده شدن مجرمان به جهنم را با غل و زنجیر، دو چیز می‌داند: قطع رابطه با خداوند و مردم. قابل توجه این که آیه‌ی شریفه نمی‌فرماید: اطعام نمی‌کرد، بلکه می‌فرماید: دیگران را وادار و تشویق به اطعام نمی‌کرد. شاید اشاره به موارد زیر باشد:

اولاً: تنها سیر کردن یک فرد، مشکل مستمندان را حل نمی‌کند، باید دیگران را نیز دعوت به این کار خیر کرد تا جنبه‌ی عمومی پیدا کند.

ثانیاً: ممکن است انسان شخصاً توانایی بر اطعام نداشته باشد، اما همه کس توانایی بر ترغیب دیگران دارد.

ثالثاً: افراد بخیل نه تنها بذل و بخششی ندارند، بلکه علاقه به بذل و بخشش دیگران نیز ندارند. (۳)

از این که قرآن کریم عدم تشویق به اطعام مستمندان را در ردیف عدم ایمان به خداوند ذکر کرد، روشن می‌شود که گناه غفلت از محرومان نزد خداوند بسیار بزرگ است و به تعبیر دیگر، زشت‌ترین عقیده کفر و زشت‌ترین اخلاق بخل است. (۴)

۲ - حاقه / ۳۰ - ۳۴.

۱ - قصص / ۸۱.

۳ - نمونه / ج ۲۴ / ص ۴۷۰.

۴ - روح البیان / ج ۱۰ / ص ۱۴۷؛ روح المعانی / ج ۲۹ / ص ۵۱.

۸۱۶- در زیان بودن نوع انسان‌ها

﴿و العصر * انّ الانسان لفي خسر * الاّ الذين ءامنوا و عملوا الصّالحات﴾^(۱)
جمله‌ی ﴿عملوا الصّالحات﴾ جمع محلی به الف و لام و مفید عموم است. پس، رهایی از خسران و زیان، علاوه بر ایمان، در گرو انجام دادن همه‌ی اعمال صالح است. این جمله‌ی استثنائیه فاسقانی را که بعضی از کارهای شایسته را انجام می‌دهند و نسبت به بعض دیگر فسق می‌ورزند، در بر نمی‌گیرد و لازمه‌اش این است که خسران از بعض جهات نیز مشمول آیه می‌باشد.

بنا بر این، دو طایفه در خسرانند: آن‌هایی که از جمیع جهات خاسرند، نظیر کفار معاند، و کسانی که در جهتی خاسرند، مانند مؤمنان گناهکاری که مخلّد در آتش نیستند، فقط چند صباحی عذاب می‌بینند و مشمول شفاعت می‌شوند.^(۲)

۸۱۷- آثار پر برکت انسان موحد

﴿لمّ تركيف ضرب الله مثلاً كلمة طيبة كشجرة طيبة أصلها ثابت و فرعها في السماء * تؤتي أكلها كلّ حين بإذن ربّها﴾^(۳)
منظور از کلمه‌ی طیبه که به درخت طیب تشبیه شده است، عقاید راستینی است که در اعماق قلب انسان ریشه دارد. زیرا در پایان آیه می‌فرماید: ﴿يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ﴾^(۴) و منظور از قول ثابت هم سخنی است که بر اساس عزم و اعتقاد راسخ

۲- المیزان / ج ۲۰ / ص ۳۵۷.

۱- عصر / ۱- ۳.

۴- ابراهیم / ۲۶.

۳- ابراهیم / ۲۴- ۲۵.

گفته شود.

خداوند متعال در آیه‌ی فوق، انسان موحد را به یک درخت پر برکت با ویژگی‌های زیر تشبیه کرده است:

* - موجودی است دارای رشد و نمو، نه بی روح و جامد و بی حرکت، بلکه پویا و دارای حرکت، تعبیر به شجره بیانگر این حقیقت است.

* - این درخت پاک و طیب است، از آنجا که به طور مطلق بیان شده، مفهومی این است که از هر نظر منظره‌اش پاکیزه، میوه‌اش پاکیزه و سایه و نسیمی هم که از آن برمی‌خیزد، پاکیزه است.

* - این شجره دارای نظام حساب شده‌ای است؛ ریشه‌ای دارد و شاخه‌ها هر کدام وظیفه‌ای دارند. اصولاً وجود اصل و فرع در آن نشانه‌ی حاکمیت نظام حساب شده‌ای بر آن است.

* - اصل و ریشه‌ی آن ثابت و مستحکم است، به گونه‌ای که تندبادها نمی‌تواند آن را از جا برکند؛ ﴿أصلها ثابت﴾.

* - شاخه‌های این شجره‌ی طیبه در یک محیط پست و محدود نیست، بلکه بلند آسمان جایگاه اوست؛ ﴿و فرعها فی السّماء﴾.

* - این شجره‌ی طیبه پربار است که ثمرات خود را می‌دهد؛ ﴿تؤتی أكلها﴾، اما نه در یک فصل یا دو فصل، بلکه در هر فصل؛ یعنی در هر زمان که دست به سوی شاخه‌هایش دراز کنی، محروم بر نمی‌گردد؛ ﴿کل حین﴾.

* - میوه دادن او نیز بی حساب نیست، بلکه طبق یک سنت الهی و به اذن پروردگارش این میوه را به همگان ارزانی می‌دارد؛ ﴿بإذن ربّها﴾.

اکنون درست بیاندیشیم و ببینیم این ویژگی‌ها و برکات را در کجا پیدا می‌کنیم؟ مسلماً در کلمه‌ی توحید و محتوای آن و در یک انسان موحد و با معرفت آن را می‌یابیم. هر کس به کنار آن‌ها بیاید، در هر زمان که باشد، از میوه‌های لذیذ و معطر و نیروبخششان بهره می‌گیرد. تندباد حوادث و توفان‌های سخت روزگار و مشکلات، آن‌ها را از جا حرکت نمی‌دهد. افق فکر آن‌ها محدود به دنیای کوچک نیست، حجاب‌های زمان و مکان را می‌درند و به سوی ابدیت و بی‌نهایت پیش می‌روند.

برنامه‌های آن‌ها از روی هوا و هوس نیست، بلکه همگی به اذن پروردگار و طبق فرمان اوست. مردان بزرگ و با ایمان، کلمات طیبه‌ی پروردگارند، و حیاتشان مایه‌ی برکت است و مرگشان موجب حرکت آثار، آن‌ها و کلمات و سخنانشان و شاگردان و کتاب‌هایشان و تاریخ پر افتخارشان، حتی قبرهای خاموششان نیز الهام بخش و سازنده و تربیت‌کننده است.^(۱)

۸۱۸- سرّ تشبیه کفار به چهار پایان

﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾^(۲)

در این آیه‌ی شریفه، خداوند افراد منحرف و از خدا بی‌خبر را به حیوان تشبیه کرده است. سرّ تشبیه این است: آنان آنچه را که مایه‌ی امتیاز انسان از سایر حیوانات است، از دست داده‌اند و آن، تمییز میان خیر و شر، و نافع و مضر در زندگی سعید انسان به وسیله‌ی چشم و گوش و دل است؛ یعنی همان‌گونه که حیوانات تنها به خوردن و خوابیدن و شهوترانی

۱- المیزان / ج ۱۲ / ص ۵۱؛ نمونه / ج ۱۰ / ص ۳۳۲.

۲- اعراف / ۱۷۹.

می پردازند، این گروه از انسان‌ها نیز چنین هستند.
بنا بر این مفاد آیه‌ی شریفه، مانند آیه‌ی ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ
كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ﴾^(۱) است.

۸۱۹- چرا از چهار پایان گمراه‌ترند؟

﴿إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾^(۲)

قرآن کریم در این آیه هواپرستان را از چهارپایان بدتر و گمراه‌تر دانسته است. علت آن
ممکن است یکی از امور زیر باشد:

الف - اگر چهار پایان چیزی نمی‌فهمند، دلیلش عدم استعداد آن‌هاست، اما از آن‌ها
بیچاره‌تر انسانی است که استعداد رسیدن به کمالات را دارد، اما با سوء اختیار خود از هوا و
هوس پیروی می‌کند.

ب - برای چهار پایان محاسبه‌ای در کار نیست و مشمول مجازات‌های الهی نیستند، اما
آدمیان گمراه باید تمام اعمال خود را به دوش بکشند.

ج - چهار پایان برای انسان‌ها خدمات زیادی دارند، اما انسان‌های طاغی و یاغی نه تنها
خدمتی نمی‌کنند، بلکه هزاران بلا و مصیبت نیز می‌آفرینند.

د - چهار پایان خطری برای کسی ندارند، اگر هم داشته باشند، خطر آن‌ها محدود است،
اما گاهی انسان، آتش جنگی را روشن می‌کند که میلیون‌ها نفر در آن خاکستر می‌شوند.

ه - چهار پایان هرگز برای کارهای خود توجیه‌گری ندارند، اما انسان جنایتکار گاهی تمام
جنایات خود را چنان توجیه می‌کند که گویا در حال انجام دادن وظایف الهی و انسانی

خویش است. (۱)

۸۲۰- مراحل سقوط انسان

از نظر قرآن کریم اگر انسان راه خدا را طی نکند و تمام مقصد او تأمین زندگی مادی اش باشد، از مرز انسانیت خارج و به مراحل حیوان و نبات و جماد تنزل می‌کند. خداوند در قرآن مرحله‌ی جماد و حیوان را بیان کرده، لیکن از مرحله‌ی نبات سخن نگفته است. مثلاً نمی‌فرماید: انسان دنیازده از درخت فرومایه‌تر است. چون وقتی اول و آخر مسیری ممتد و متصل مشخص شد، حکم وسط هم معین می‌گردد.

در باره‌ی مرحله‌ی جماد می‌فرماید: ﴿فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدَّ قَسْوَةً﴾ (۲)، بعضی از دل‌ها از سنگ سخت‌تر است. زیرا از درون سنگ گاهی چشمه‌ی زلال آب می‌جوشد، اما از دل‌های سخت هیچ اثر خیری نشأت نمی‌گیرد. درباره‌ی مرحله‌ی حیوان نیز می‌فرماید: عده‌ای از انسان‌ها مانند حیوانات، بلکه از آن‌ها گمراه‌ترند؛ ﴿أَوْلَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾ (۳)

۸۲۱- استهزای الهی نسبت به منافقان

﴿اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمْدَهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾ (۴)

نسبت دادن استهزا به خداوند به نحو حقیقت صحیح نیست، بلکه معنای استهزای خداوند در رابطه با منافقان همان جزا و کیفر آن‌هاست. زیرا شیء به اسم جزای خود

۱- تفسیر کبیر / ج ۲۴ / ص ۸۷؛ نمونه / ج ۱۵ / ص ۱۰۸.

۲- اعراف / ۱۷۹. ۳- تفسیر موضوعی / ج ۱۱ / ص ۱۲۸.

۴- بقره / ۱۵.

نامیده می‌شود. مانند: ﴿جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا﴾^(۱) و ﴿وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ﴾^(۲) و ﴿وَإِنْ عَاقِبْتُمْ فَعَاقِبُوا﴾^(۳) و ﴿فَمَنْ أَعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ﴾^(۴)، که همه‌ی این موارد از این باب است؛ یعنی خداوند جزای استهزا و مکر آنان را می‌دهد. این نوع تعبیر در اصطلاح ادب در مشاکله نام دارد.^(۵)

۸۲۲- احکام فساد در زمین

- ۱- در زمین فساد نکنید؛ ﴿وَلَا تَفْسُدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا﴾^(۶)
- ۲- منافقان مفسدند؛ ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تَفْسُدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ * أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِن لَّا يَشْعُرُونَ﴾^(۷)
- ۳- عمل مفسدان اصلاح پذیر نیست؛ ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ﴾^(۸)
- ۴- آخرت برای کسانی است که در زمین فساد نکنند؛ ﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^(۹)
- ۵- عذاب مفسدان دو برابر است؛ ﴿الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدَّوْا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ﴾^(۱۰)
- ۶- پادشاهان عامل ایجاد تباهی هستند؛ ﴿قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً

| | |
|------------------------|-------------------|
| ۱- شوری / ۴۰. | ۲- آل عمران / ۵۴. |
| ۳- نحل / ۱۲۶. | ۴- بقره / ۱۹۴. |
| ۵- تبيان / ج ۱ / ص ۸۰. | ۶- اعراف / ۵۶. |
| ۷- بقره / ۱۱ - ۱۲. | ۸- یونس / ۸۱. |
| ۹- قصص / ۸۳. | ۱۰- نحل / ۸۸. |

أفسدوها ﴿١﴾.

۷ - مفسدان از رحمت الهی دورند؛ ﴿و الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَ يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يَفْسُدُونَ فِي الْأَرْضِ أَوْلَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾. ﴿٢﴾

۸ - کیفر محاربان و مفسدان فی الارض اعدام یا بریدن دست و پا یا تبعید است؛ ﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ مِنْ خَلْفٍ أَوْ يُنْفَوْا فِي الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾. ﴿٣﴾

۹ - فرعون مجسمه فساد است؛ ﴿يَذَّبِحُ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾. ﴿٤﴾

۱۰ - دفاع و جهاد مانع از فساد است؛ ﴿وَ لَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ﴾. ﴿٥﴾

۱۱ - مصلح با مفسد در قیامت مساوی نیست؛ ﴿أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ﴾. ﴿٦﴾

۱۲ - فساد بنی اسرائیل؛ ﴿وَ إِذْ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرِبَهُمْ كَلُوا وَ اشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ

۱ - نمل / ۳۴ .
۲ - رعد / ۲۵ .
۳ - مائده / ۳۳ .
۴ - قصص / ۴ .
۵ - بقره / ۲۵۱ .
۶ - ص / ۲۸ .

اللَّهُ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مَفْسِدِينَ ﴿١﴾

۸۲۳- جهل انسان از وقایع

﴿ماتدري نفس ماذا تكسب غداً﴾ (۲)

سؤال: چرا قرآن کریم نفرمود: «و ما تدري نفس ماذا يقع أو يحدث غداً»؟
ممکن است در پاسخ بگوییم: اگر می فرمود هیچ شخصی نمی داند که فردا چه حادثه‌ای در عالم روی می دهد یا چه واقعه‌ای پیش می آید، چندان اهمیت نداشت. مهم این است که نداند که خود او شخصاً چه کاری انجام خواهد داد. زیرا نوع مردم آنچه را می خواهند انجام دهند، پیش بینی و برنامه ریزی می کنند که مثلاً فردا کجا باید بروند و با چه کسی ملاقات کنند و شاید در دفتر یادداشت ثبت می کنند، ولی سحرگاهان یا بامدادان چنان می شود که همه‌ی نقشه‌ها نقش بر آب می شود! روشن است که هر گاه انسان کاری را که پیش بینی می کند، بدون انتظار، خلاف آن واقع شود، در سایر اموری که ارتباط به او ندارد، به طریق اولی باید اقرار به عجز از علم به آن کند. (۳)

۸۲۴- انواع غرور و فریب

﴿و لا یغرنکم باللّٰه الغرور﴾ (۴)

راغب در مفردات گوید: «غرور» هر چیزی است که انسان را مغرور سازد و فریب دهد، اعم از مال و مقام و شهوت و شیطان و دنیا، و تفسیر آن به شیطان بدین جهت است که

۲- لقمان / ۳۴.

۱- بقره / ۶۰.

۴- لقمان / ۳۴.

۳- نکته‌هایی از قرآن / ج ۲ / ص ۴۸۵.

خبیث‌ترین فریبندگان است.

از نظر قرآن کریم عواملی برای فریب خوردن و مغرور شدن انسان وجود دارد که باید در تمام لحظات و حالات مراقب بود تا این که مبدا انسان مغرور شده و در نتیجه از سعادت ابدی محروم گردد. به برخی از آن‌ها توجه فرمایید:

الف - زندگی دنیا؛ ﴿فَلَا تَغُرَّتْكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا﴾^(۱)

ب - آرزوها؛ ﴿و غُرَّتْكُمْ الْأُمَانِيَّ حَتَّى جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ﴾^(۲)

ج - شیطان؛ ﴿و مَا يَعِدْهُمْ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا﴾^(۳)

۸۲۵- انواع جهالت و لجاجت

از نظر قرآن کریم سرّ عدم ایمان کفار فقدان دلیل و برهان یا عدم ارائه‌ی معجزه‌ای به آن‌ها نیست، بلکه مانع اصلی لجاجت و عناد آن‌هاست. در این زمینه به موارد زیر توجه کنید:

۱ - خداوند به پیامبر خطاب می‌کند: حتی اگر نوشته‌ای در کاغذی بر تو نازل می‌کردیم که آن را با دست‌های خود لمس می‌کردند، باز کفار می‌گفتند این جز جادویی آشکار نیست؛ ﴿و لَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قُرْطَاسٍ فَلَمْسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالُوا الَّذِيْنَ كَفَرُوا إِن هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ﴾^(۴)

۲ - اگر از آسمان دری باز شود و کفار از آن بالا روند، باز هم می‌گویند چشم ما را جادو کرده‌اند؛ ﴿و لَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرَجُونَ * لَقَالُوا إِنَّمَا سَكْرَتُ

۲ - حدید / ۱۴.

۱ - لقمان / ۳۳.

۴ - انعام / ۷.

۳ - نساء / ۱۲۰.

أبصارنا بل نحن قوم مسحورون ﴿١﴾

۳- اگر فرشتگان را هم به سوی آنان نازل می‌کردیم و مردگان با آنان سخن می‌گفتند و همه چیز را (به گواهی صدق و اعجاز) دسته دسته در برابرشان گردهم می‌آوریم، باز هم ایمان نمی‌آورند، مگر آن که خدا بخواهد، ولی بیشترشان نادانی می‌کنند؛ ﴿و لو أننا نزلنا إليهم الملائكة و كلمهم الموتى و حشرنا عليهم كل شيء قبلاً ما كانوا ليؤمنوا إلا أن يشاء الله ولكن أكثرهم يجهلون﴾ (۲)

۸۲۶- عاقبت انسان‌ها

از سویی قرآن کریم هدف از آفرینش انسان را عبادت و بندگی خدا معرفی می‌کند که نتیجه‌اش نیل به بهشت موعود است؛ ﴿و ما خلقت الجنّ و الأنس إلا ليعبدون﴾ (۳) و از سوی دیگر غایت خلقت بسیاری از انسان‌ها را دخول در جهنم می‌داند؛ ﴿و لقد ذرأنا لجهنم كثيراً من الجنّ و الإنس﴾ (۴) و این دو باهم ناسازگارند!

در پاسخ باید گفت: لام در «لجهنم» برای بیان عاقبت است، نه غایت؛ یعنی هدف اصلی از پیدایش انسان پرستش حق متعال است، لیکن عاقبت بسیاری از انسان‌ها در سایه‌ی ارتکاب گناه دوزخی شدن است، نه این که برای جهنمی شدن آفریده شده است. مثلاً نجاری که قصد ساختن در و پنجره را دارد، می‌داند که در پایان کار مقداری از چوب‌ها دور ریخته می‌شود و برای سوختن از آن‌ها استفاده می‌شود و مقداری نیز به شکل در و پنجره درمی‌آید.

۲- انعام / ۱۱۱.

۱- حجر / ۱۴- ۱۵.

۴- اعراف / ۱۷۹.

۳- ذاریات / ۵۶.

شاهد گویای مدعا ذیل آیه‌ی کریمه است که اوصاف جهنمی‌ها را برمی‌شمرد و آن‌ها را سوء استفاده‌کنندگان از نعمت‌های الهی معرفی می‌کند: ﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا﴾^(۱) وگرنه خداوند متعال همگان را یکسان و با فطرت توحیدی آفریده و اسباب سعادت و تکامل را در اختیار آنان قرار داده است: ﴿وَ نَفْسٌ وَ مَا سَوَّيْنَاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا﴾^(۲)

۸۲۷- اوصاف سه‌گانه‌ی مردم

﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مَقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾^(۳)

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: منظور از ﴿سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ﴾ امام معصوم است و مقصود از ﴿ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ﴾ کسانی هستند که نسبت به امام معرفت و شناخت ندارند و منظور از ﴿مَقْتَصِدٌ﴾ پیروان عارف امام هستند؛ «السابق بالخيرات الامام و المقتصد، العارف للامام و الظالم لنفسه الذي لا يعرف الامام»^(۴)

همچنین امام صادق علیه السلام می‌فرماید: ظالم کسی است که به خواسته‌های نفسانی و جسمانی متوجه است و مراد از ﴿مَقْتَصِدٌ﴾ کسی است که به قلب و جان خویش توجه دارد و منظور از ﴿سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ﴾ کسی است که به خداوند توجه دارد؛ «الظالم يحوم حوم نفسه و المقتصد يحوم حوم قلبه و السابق بالخيرات يحوم حوم ربه»

۲ - شمس / ۷ - ۸؛ الميزان / ج ۸ / ص ۳۳۴.

۱ - اعراف / ۱۷۹.

۴ - نور الثقلين / ج ۴ / ص ۳۶۱.

۳ - فاطر / ۳۲.

عزوجلّ». (۱)

گفتنی است که بعضی از مفسران، آیهی شریفه را اشاره به گروه‌های سه‌گانه‌ای دانسته‌اند که در آیهی ﴿وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً * فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ * وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ * وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾ (۲) آمده است. (۳)

۲ - واقعه / ۷ - ۱۱.

۱ - نور الثقلین / ج ۴ / ص ۳۶۳.

۳ - نمونه / ج ۱۸ / ص ۲۶۴.

ب: فرشته شناسی

- ✓ عصمت فرشتگان
- ✓ کرامت مطلق نصیب فرشتگان
- ✓ پوشش حفاظتی انسان
- ✓ معنای تمثّل ملائکه

ج: شیطان شناسی

- ✓ وسوسه‌ی عمومی شیطان
- ✓ شیطان، جن یا فرشته
- ✓ شیطان و لعن الهی
- ✓ فلسفه‌ی وجود شیطان
- ✓ وظایف انسان در برابر شیطان

د: حیوان شناسی

- ✓ تسبیح موجودات
- ✓ شعور حیوانات

ب: فرشته شناسی

۸۲۸- عصمت فرشتگان

قرآن کریم عصمت را در سه مورد اثبات کرده است:

۱ - عصمت فرشتگان؛ ﴿لَا يَعصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾^(۱) آنان به امر خدا عمل کرده و عصیان او را نمی‌کنند.

۲ - عصمت قرآن کریم؛ امکان تحریف به افزایش یا کاهش در قرآن کریم وجود ندارد؛ ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لِحَافِظُونَ﴾^(۲) و ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ﴾^(۳)

۳ - عصمت بندگان مخلص خدا: قرآن کریم بعضی از بندگان را مخلص معرفی می‌کند. مانند حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ ﴿إِنَّهُ كَانَ مَخْلُصًا﴾^(۴) ﴿فَبِعِزَّتِكَ لَأُغَوِّيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ﴾^(۵)

۸۲۹- کرامت مطلق نصیب فرشتگان

﴿بِمَا غَفَرْتَنِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ﴾^(۶)

تکریم و تعظیم الهی گرچه شامل بسیاری از بندگان می‌شود و اصولاً تقوا مایه‌ی کرامت بشر می‌گردد؛ ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَى﴾^(۷) لیکن اکرام به طور کامل و مطلق و

۱ - تحریم / ۶.
۲ - حجر / ۹.
۳ - فصلت / ۴۲.
۴ - مریم / ۵۱.
۵ - ص / ۸۲- ۸۳؛ تفسیر موضوعی / ج ۹ / ص ۴۳.
۶ - یس / ۲۷.
۷ - حجرات / ۱۳.

بدون هیچ‌گونه قید و شرط در قرآن کریم در باره‌ی دو گروه است:

- ۱ - فرشتگان؛ ﴿بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يُسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾^(۱)
- ۲ - افرادی که ایمان آن‌ها کامل است و قرآن از آن‌ها به «مخلصین» یاد کرده است و در باره‌ی آن‌ها می‌گوید: ﴿أُولَئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ﴾^(۲) یا این‌که از «مخلصین» باشند که در آیه‌ی ﴿إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ * أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ * فَوَاكِهِ وَ هُمْ مُّكْرَمُونَ﴾^(۳) از آنان یاد شده است.^(۴)

۸۳۰ - فرشتگان واسطه‌ی میان خدا و خلق

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَاطَرَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةَ رِيسَالاً أُولَىٰ أَجْنَحَةٍ﴾^(۵)

از آیه‌ی فوق استفاده می‌شود که تمامی فرشتگان رسولان الهی و واسطه‌ی میان خدا و خلق هستند تا او امر تکوینی و تشریحی او را انجام دهند. زیرا «الملائكة» جمع محلی با الف و لام است و دلالت بر عمومیت دارد و کلمه‌ی «أجنحة» جمع «جناح» که در پرنندگان به منزله‌ی دست انسان است و پرنندگان به وسیله‌ی آن پرواز می‌کنند، وجود فرشتگان نیز مجهز به چیزی است که با آن کاری را می‌کنند که پرنندگان آن را با بال خود انجام می‌دهند؛ یعنی ملائکه هم مجهز به چیزی هستند که با آن از آسمان به زمین و از زمین به آسمان می‌روند و از جایی به جای دیگری می‌روند.

قرآن کریم نام آن چیز را جناح (بال) گذاشته است و این نام‌گذاری مستلزم آن

۱ - انبیاء / ۲۶ - ۲۷.
۲ - معارج / ۳۵.
۳ - صافات / ۴۰ - ۴۲.
۴ - المیزان / ج ۱۷ / ص ۷۹.
۵ - فاطر / ۱.

نیست که بگوییم، فرشتگان نظیر پرندگان دو بال دارند.^(۱)

۸۳۱- پوشش حفاظتی انسان

از دیدگاه قرآن کریم، انسان در پوشش حفاظتی ویژه‌ای قرار دارد؛ ﴿و هو القاهر فوق عباده و يرسل عليكم حفظة حتى إذا جاء أحدكم الموت توفته رسلنا و هم لا يفرون﴾^(۲)؛ فرشتگان الهی مأموریت حفاظت انسان، در برابر تمامی خطرهای بلایای زمینی و آسمانی را بر عهده دارند تا مرگ فرا رسد و اطلاق «ارسال حفظه» نشانه‌ی حفظ الهی است.

آری! از آنجا که دنیا جایگاه تزاخم و درگیری است و هر موجودی برای رشد و تکامل خویش تلاش می‌کند، هر کدام می‌کوشد تا سهم بیشتری از مواهب هستی داشته باشد و در نتیجه از سهم دیگری می‌کاهد؛ و چون انسان برترین موجود و گل سرسبد هستی است و از لطیف‌ترین اجزا ترکیب یافته است، رقبای بیشتری دارد و پرواضح است که خطر بیشتر مقتضی حفاظت افزون‌تر است.^(۳)

۸۳۲- مراد از عروج ملائکه در قیامت

﴿تعرج الملائكة و الرّوح إليه﴾^(۴)

مراد از عروج ملائکه و روح به سوی خدا در روز قیامت، رجوع آن‌ها به سوی خداست، در آن هنگام که همه‌ی عالم به سوی او برمی‌گردند. چون روز قیامت روزی است که همه‌ی

۱- المیزان / ج ۱۷ / ص ۶.
۲- انعام / ۶۱.
۳- المیزان / ج ۷ / ص ۱۳۴.
۴- معارج / ۴.

اسباب و وسایط از میان می‌رود و روابط میان آن‌ها و مسبباتشان مرتفع می‌شود و فرشتگان نیز که موکل بر امور عالم و حوادث هستی‌اند، هنگامی که سببیت میان اسباب و مسببات قطع گردد و آن را خداوند زایل کند و همه به سوی او برگردند، آن‌ها نیز بر می‌گردند و به معارج خود عروج می‌کنند و همه‌ی ملائکه پیرامون عرش پروردگارشان را فرا می‌گیرند و صف می‌کشند؛ ﴿و تری الملائكة حافین حول العرش﴾^(۱)

۸۳۳- توضیحی در باره‌ی مکلف بودن ملائکه

﴿لا یعصون الله ما أمرهم و یفعلون ما یؤمرون﴾^(۲)

از آیه‌ی شریفه استفاده می‌شود که ملائکه محض اطاعتند و در آن‌ها معصیت نیست و به اطلاقش شامل دنیا و آخرت نیز می‌شود. پس، آنان نه در دنیا عصیان دارند و نه در آخرت و تکلیف فرشتگان از سنخ تکلیف معهود در اجتماع بشری نیست. زیرا تکلیف آن است که تکلیف کننده، اراده‌ی خود را متعلق به فعل مکلف می‌کند و این تعلق، امری است اعتباری که به دنبالش پای ثواب و عقاب به میان می‌آید که در صورت اطاعت، مستحق پاداش و در صورت عصیان سزاوار کیفر می‌گردد. زیرا انسان موجودی مختار در ظرف اجتماع آفریده شده است، اما در غیر ظرف اجتماع، مثلاً در میان ملائکه که زندگی آن‌ها اجتماعی نیست و اعتبار در آن راه ندارد تا فرض اطاعت و معصیت هر دو در آن راه داشته باشد، تکلیف هم معنای دیگری پیدا می‌کند.

آری! فرشتگان نیز از آفریده‌های نورانی الهی هستند که اراده نمی‌کنند، مگر آنچه را که خدا اراده کرده باشد؛ ﴿بل عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامرهم

يعملون ﴿^(۱)﴾، و به همین دلیل، در عالم فرشتگان جزا و پاداشی نیست و در حقیقت، مکلف به تکالیف تکوینی‌اند که این نیز به دلیل اختلاف درجات آنان، گوناگون است، چنان که می‌فرماید: ﴿و ما منّا الاّ له مقام معلوم﴾. ^(۲)

۸۳۴- معنای تمثّل ملائکه

﴿فأرسلنا إليها روحنا فتمثل لها بشراً سوياً﴾ ^(۳)

در روایات کلمه‌ی تمثّل فراوان دیده می‌شود، ولی در قرآن کریم فقط در باره‌ی حضرت مریم علیها السلام آمده است و آیاتی که در آن جبرئیل خود را برای مریم معرفی می‌کند، بهترین شاهد است بر این که وی در همان حال هم که به صورت بشر مجسم شده بود، باز فرشته بود، نه این که تغییر ماهیت داده و بشر شده باشد، بلکه فرشته‌ای به صورت بشر بود و مریم او را به همین صورت دید.

بنا بر این، معنای تمثّل بشری جبرئیل برای مریم این است که در حاشه و ادراک مریم به آن صورت محسوس شد، نه این که واقعاً هم به آن صورت در آمده باشد، بلکه در خارج از ادراک وی، صورتی غیر صورت بشر داشت. ^(۴)

ج- شیطان‌شناسی

۸۳۵- وسوسه‌ی عمومی شیطان

از ظاهر آیات قرآن استفاده می‌شود که وسوسه‌ی شیطان جنبه‌ی عمومی دارد و همه‌ی

۱- انبیا / ۲۷. ۲- صافات / ۱۶۴؛ المیزان / ج ۱۹ / ص ۳۳۴.
۳- مریم / ۱۷. ۴- المیزان / ج ۱۴ / ص ۳۶.

بندگان را دربر می‌گیرد. در بخشی می‌فرماید: ﴿يُوسُوسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ﴾^(۱) و در آیه‌ی دیگری می‌فرماید: ﴿لَأَغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ﴾^(۲) اما اغوا برای کسانی است که از او پیروی کنند و دامن مخلصان را نمی‌گیرد. بنا بر این، روشن می‌شود: با این که آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ از پیامبران و طبعاً از مخلصان بود، چگونه در دام شیطان افتاد و اغوا شد؛ ﴿وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ﴾^(۳)؟ زیرا در آن زمان هنوز جزو بندگان مخلص نبود. چون بندگان مخلص افرادی هستند که در قلوب آنان غیر خدا راه ندارد و در آن لحظه که آدم اغوا شد، این مقام را نداشت و بعداً به آن واصل شد. شاهد این سخن آیات سوره‌ی طه است؛ ﴿ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَىٰ﴾^(۴)

۸۳۶- شیطان، جن یا فرشته

شواهد مختلفی در قرآن کریم وجود دارد که شیطان از طایفه‌ی جن است، نه از ملائکه. به چهار مورد زیر توجه کنید:

- ۱ - تصریح خداوند به جن بودن شیطان؛ ﴿إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ﴾^(۵)
- ۲ - تصریح قرآن کریم به معصوم بودن ملائکه؛ ﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾^(۶) یعنی ملائکه معصیت نمی‌کنند، آنچه خدا به آنان فرمان دهد، انجام می‌دهند. بنا بر این ابلیس که نافرمانی کرد، ملک نبود.
- ۳ - ابلیس دارای ذریه و نسل است. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿أَفْتَتَتْخَدُونَ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ

۲ - ص / ۸۲-۸۳

۱ - ناس / ۵

۴ - طه / ۱۲۲؛ منشور جاوید / ج ۱۱ / ص ۹۳

۳ - طه / ۱۲۱

۶ - تحریم / ۶

۵ - کهف / ۵۰

من دونی و هو لکم عدو ﴿۱﴾ در حالی که ملائکه روحانی هستند و توالد و تناسل و خوردن و آشامیدن ندارند.

۴ - ملائکه رسولان الهی هستند؛ ﴿جاعل الملئکه رسلاً﴾ ﴿۲﴾ بدیهی است که کفر و فسق از ساحت فرستاده‌ی خدا دور است و اگر بر آن‌ها فسق روا باشد، دروغ نیز رواست، در این صورت نمی‌توانند فرستاده‌ی الهی باشند. گفتنی است که روایات متواتری نیز دلالت دارد که شیطان از طایفه‌ی جن است. ﴿۳﴾

۸۳۷- شیطان و لعن الهی

﴿وإنّ عليك اللّٰعنة إلى يوم الدّٰین﴾ ﴿۴﴾

خداوند در این آیه لعنت مطلق را بر ابلیس قرار داده و فرمود: ﴿إنّ عليك اللّٰعنة﴾. زیرا لعنت فرع معصیت است و هیچ معصیتی از هیچ کس سر نمی‌زند، مگر آن که اغوای وسوسه‌ی شیطان در آن نقش دارد. پس، در حقیقت شیطان ریشه‌ی فساد است که برگشت هر معصیتی به اوست و در نتیجه همه‌ی لعنت‌ها و وبال‌ها، حتی همان مقداری که به خود گنهکاران متوجه می‌شود، متوجه او نیز می‌گردد. ﴿۵﴾

از سویی دوری از رحمت الهی محصول گناه و سرپیچی از دستورهای خداوند است و از سوی دیگر، گناه نیز در سایه‌ی وسوسه‌های شیطانی پدید می‌آید، بدین جهت قرآن کریم ابلیس را ملعون مطلق معرفی می‌کند؛ ﴿وإنّ عليك اللّٰعنة إلى يوم

۲- فاطر / ۱.

۱- کهف / ۵۰.

۴- حجر / ۳۵.

۳- تبيان / ج ۱ / ص ۱۵۱.

۵- الميزان / ج ۱۲ / ص ۱۵۹.

الدِّين ﴿١﴾

۸۳۸ - فلسفه‌ی وجود شیطان

﴿لِيُمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ﴾ (۲)

یکی از مسائلی که در جهان وجود دارد، آزمایش الهی است و اصولاً نظام سعادت و شقاوت و ثواب و عقاب بشر مبتنی بر اساس امتحان است، و چون خداوند انسان را به سوی خیر دعوت می‌کند و در این میان اگر کسی نباشد که او را به شر دعوت و تشویق کند، امتحانی وجود نخواهد داشت.

از این رو می‌بینیم که خداوند در امثال آیه‌ی ﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَ اللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلًا﴾ (۳) به این دو سنخ دعوت، تصریح می‌کند. آری! اگر خداوند شیطان را آفریده که بشر را به سوی شر تشویق کند، در مقابل ملائکه که را نیز آفریده که بشر را به سوی خیر فرا خواند. (۴)

۸۳۹ - وظایف انسان در برابر شیطان

از نظر قرآن کریم شیطان دشمن آشکار انسان است؛ ﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانُ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مَبِينًا﴾ (۵) خداوند در برابر چنین دشمن گمراه‌کننده‌ای وظایفی را برای انسان مشخص کرده است:

الف - عدم پیروی از گام‌های او؛ ﴿وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ﴾ (۶)

۱ - حجر / ۳۵؛ المیزان / ج ۱۲ / ص ۱۵۹. ۲ - انفال / ۳۷.

۳ - بقره / ۲۶۸. ۴ - المیزان / ج ۱۲ / ص ۱۶۳.

۵ - اعراف / ۵۳. ۶ - بقره / ۲۰۸.

- ب - دشمنی و عداوت با او؛ ﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا﴾^(۱).
- ج - عدم پرستش او؛ ﴿أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾^(۲).
- د - پناه بردن به خدا؛ ﴿وَإِنَّمَا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ﴾^(۳).

۸۴۰ - تأثیر نفوذ شیطان در انسان

از نظر قرآن کریم شیطان بر همه‌ی انسان‌ها مسلط نیست، بلکه نحوه‌ی اغوا و وسوسه و تسلط او نسبت به افراد مختلف تفاوت دارد:

الف - اغوا و وسوسه نسبت به عموم مردم؛ ﴿الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ﴾^(۴) و ﴿فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾^(۵)

ب - امر به فحشا نسبت به کسی که به وسوسه‌ی او ترتیب اثر دهد؛ ﴿وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾^(۶)

ج - عدم تسلط شیطان نسبت به بندگان صالح؛ ﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ﴾^(۷) و ﴿فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمَخْلُصِينَ﴾^(۸)

د - ولایت شیطان نسبت به پیروانش؛ ﴿إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^(۹) و ﴿إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ﴾^(۱۰) و ﴿إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنْ

| | |
|-----------------|-----------------|
| ۱ - فاطر / ۶. | ۲ - یس / ۶۰. |
| ۳ - فصلت / ۳۶. | ۴ - ناس / ۵. |
| ۵ - ص / ۸۲. | ۶ - نور / ۲۱. |
| ۷ - حجر / ۴۲. | ۸ - ص / ۸۲. |
| ۹ - اعراف / ۲۷. | ۱۰ - نحل / ۱۰۰. |

الغاوین ﴿(۱)﴾

۸۴۱- برنامه‌های شیطان

از نظر قرآن کریم شیطان برای اغوا و گمراه کردن بشر برنامه‌های مختلفی دارد که به برخی از آن اشاره می‌شود:

الف - زینت دادن کارهای زشت (تسویل)؛ ﴿و زین لهم الشیطان أعمالهم﴾^(۲) و ﴿الشیطان سوّل لهم﴾^(۳)

ب - ایجاد ترس و وحشت؛ ﴿انما الشیطان یخوف اولیائه﴾^(۴)

ج - ایجاد کینه و دشمنی؛ ﴿انما ذلکم الشیطان ان یوقع بینکم العداوة و البغضاء فی الخمر و المیسر﴾^(۵)

د - وعده‌ی فقر و تهیدستی؛ ﴿الشیطان یعدکم الفقر﴾^(۶)

ه - خلف وعده؛ ﴿وعدتکم فأخلفتکم﴾^(۷)

و - نجوا؛ ﴿انما النجوى من الشیطان﴾^(۸)

ز - تذبذب؛ ﴿ان المبدّرین كانوا اخوان الشیاطین﴾^(۹)

ح - باز داشتن از یاد خداوند؛ ﴿و اما ینسینک الشیطان فلا تقعد بعد الذکر مع القوم الظالمین﴾^(۱۰)

وظیفه‌ی انسان در برابر شیطان:

| | |
|------------------|--------------------|
| ۱ - حجر / ۴۲ | ۲ - عنکبوت / ۳۸ |
| ۳ - محمد / ۴۸ | ۴ - آل عمران / ۱۷۵ |
| ۵ - مائده / ۹۱ | ۶ - بقره / ۲۶۸ |
| ۷ - ابراهیم / ۲۲ | ۸ - مجادله / ۱۰ |
| ۹ - اسراء / ۲۷ | ۱۰ - انعام / ۶۸ |

- ۱ - عداوت و دشمنی با او؛ ﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا﴾ (۱)
- ۲ - پناه بردن به خداوند؛ ﴿وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ﴾ (۲)

د- حیوان شناسی

۸۴۲- تسبیح موجودات

﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾ (۳)

از آیه‌ی فوق استفاده می‌شود که تمامی موجودات دارای علم و شعورند و جمله‌ی ﴿لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾ بهترین دلیل است بر این که منظور از تسبیح موجودات، تسبیح ناشی از علم و به زبان قال است. چون اگر مراد، زبان حال موجودات و دلالت آن‌ها بر وجود صانع بود، معنا نداشت که بفرماید: شما تسبیح آن‌ها را نمی‌فهمید.

سؤال: اگر غیر از انسان و حیوان سایر موجودات، از نباتات و جمادات، هم شعور و اراده دارند، باید آثار این شعور از آن‌ها بروز کند؛ همان آثاری که انسان‌ها و حیوانات از خود نشان می‌دهند.

پاسخ: هیچ دلیلی نداریم بر این که علم دارای یک سنخ است، بلکه علم و شعور دارای مراتب مختلف است و به دلیل اختلاف مرتبه آثارش نیز متفاوت می‌شود.

افزون بر این که آثار و اعمال عجیب و متقنی که از نباتات و سایر انواع موجودات طبیعی در عالم مشهود است، دست کمی از اتقان و نظم و ترتیبی ندارد که در آثار موجودات زنده چون انسان و حیوان است. (۴)

۲- فصلت / ۳۶.

۱- فاطر / ۶.

۴- المیزان / ج ۱۳ / ص ۱۱۰.

۳- اسراء / ۴۴.

۸۴۳- شعور حیوانات

از آیات قرآن استفاده می‌شود که شعور ویژه‌ی انسان نیست، بلکه حیوانات نیز دارای شعور و درک هستند. به نمونه‌های ذیل توجه کنید:

حضرت سلیمان با سپاهیان از منطقه‌ای عبور می‌کردند. مورچه‌ای به سایر مورچگان گفت: فوراً به خانه‌هایتان بروید تا ارتش سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ شما را پایمال نکنند؛ **﴿قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطُمَنَّكُمْ سَلِيمَانَ وَجُنُودَهُ وَهَمَّ لَا يَشْعُرُونَ﴾** (۱)

همچنین پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: علامت داغ در صورت حیوانات نگذارید و تازیانه به صورت آن‌ها نزنید. زیرا آن‌ها حمد و ثنای خدا می‌گویند و خداوند را تسبیح می‌کنند؛ «نهی رسول الله أن توسم البهائم في وجوهها و أن تضرب وجوهها، لأنها تسبح بحمد ربها» (۲) و نیز امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌فرماید: هیچ پرنده‌ای در دریا و صحرا صید نمی‌شود و هیچ حیوانی وحشی به دام صیاد نمی‌افتد، مگر این که تسبیح را ترک کرده است؛ «ما من طير يصاد في البرّ و البحر و لا شيء يصاد من الوحش إلا بتركه التسبيح» (۳).

۸۴۴- هدهد در آسمان از شرک مردم مطلع شد و نزد حضرت سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ گزارش داد که مردم منطقه‌ی سبأ خداپرست نیستند؛ **﴿فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تَحِطْ بِهِ وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَأٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ * ... * وَ قَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾** (۴)

۸۴۵- قرآن کریم می‌فرماید: همه‌ی موجودات جهان هستی تسبیح‌گوی خداوند

۱- نمل / ۱۸. ۲- نور الثقلین / ج ۳ / ص ۱۶۸.

۳- نور الثقلین / ج ۳ / ص ۱۶۸. ۴- نمل / ۲۲- ۲۴.

هستند، ولی شما نمی‌فهمید. تسبیح تکوینی را می‌فهمیم، ولی تسبیح دیگری را قرآن بیان می‌کند؛ ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبُحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾.
۸۴۶ - قرآن کریم می‌فرماید: همه موجودات برای خداوند سجده می‌کنند؛ ﴿وَ لِلّٰهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾^(۱) سجده‌ی آن‌ها نشانه‌ی روشنی بر دارا بودن درک و شعور آنان است.

۸۴۷ - پرندگان در مانور حضرت سلیمان عليه السلام شرکت داشتند؛ ﴿وَ حَشْرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودَهُ مِنَ الْجِنِّ وَ الْأَنْسِ وَ الطَّيْرِ﴾^(۲) و نیز آیه‌ی شریفه‌ی ﴿كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ﴾^(۳) که در مورد موجودات دیگری غیر از انسان است، نشانه‌ی عبادات آگاهانه‌ی آن‌هاست.

جمله ذرات زمین و آسمان

با تو می‌گویند روزان و شبان

ما سمیعیم و بصیریم و هشیم

با شما نامحرمان ما خامشیم

نطق آب و نطق خاک و نطق گل

هست محسوس حواس اهل دل

۵- زمین و آسمان شناسی

۸۴۸- مفهوم جنود آسمانها و زمین

﴿وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^(۱)

کلمه‌ی «جند» به معنای جمع انبوهی از مردم است که بر پایه‌ی غرض واحدی دور هم جمع گردند. از این رو، به لشکری که مجموعاً یک مأموریت انجام دهد، «جند» گفته می‌شود.

سیاق آیه‌ی شریفه گواهی می‌دهد که منظور از جنود آسمانها و زمین، اسبابی است که در عالم دست در کارند، اعم از آنهایی که رؤیت می‌شود یا رؤیت نمی‌شود. بنا بر این، اسباب همان واسطه‌هایی هستند که میان خداوند و خلق او و آنچه راکه او اراده کند، اطاعت می‌کنند و مخالفت نمی‌ورزند.^(۲)

۸۴۹- مفهوم زمین‌های هفت گانه

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ﴾^(۳)

از ظاهر جمله‌ی ﴿وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ﴾ استفاده می‌شود که مثلیت عددی مراد است؛ یعنی همان گونه که آسمان هفت عدد است، زمین هم مثل آن هفت عدد است. منظور از هفت زمین چیست؟ در این جهت چند احتمال است:
الف - هفت عدد از کرات آسمانی است که ساختمانش از نوع ساختمان زمینی است که ما در آن زندگی می‌کنیم.

۲- المیزان / ج ۱۸ / ص ۲۶۲.

۱- فتح / ۴.

۳- طلاق / ۱۲.

ب - تنها زمین خود ماست که دارای هفت طبقه است که (چون طبقات پیاز) روی هم قرار دارند و به تمام کرات احاطه دارند و ساده ترین طبقاتش همین طبقه ی اولی است که ما روی آن زندگی می کنیم.

ج - اقلیم ها و قسمت های هفت گانه روی زمین است که دانشمندان جغرافی قدیم زمین را به هفت قسمت (یا قاره) تقسیم کرده اند.^(۱)

۸۵۰- آیت بودن جهات گوناگون آسمان ها و زمین

تعبیر قرآن کریم درباره ی آیت بودن زمین و آسمان دوگونه است. گاهی می فرماید: در خلقت آسمان ها و زمین آیات و نشانه هایی برای خداوند است؛ ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ لآیاتٍ لِّأُولی الْأَبْصَارِ﴾^(۲) و گاهی می فرماید: خود آسمان ها و زمین، آیات و نشانه های حق هستند؛ ﴿إِنَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لآیاتٍ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾^(۳)

سؤال: چرا آسمان ها و زمین را ظرف آیت دانسته است؛ ﴿فِي السَّمَوَاتِ﴾ با این که خودش آیت است؟ در پاسخ می گوئیم: زیرا جهات وجود آسمان ها و زمین مختلف است و هر جهت از جهات آن ها خود آیتی است از آیات، و اگر خود آسمان ها و زمین در نظر گرفته می شد، چاره ای جز این نبود که همه ی آن ها را یک آیت بدانیم، در حالی که زمین را به تنهایی از آیات شمرده و می فرماید: ﴿و فِي الْأَرْضِ آياتٌ لِّلْمُوقِنِينَ﴾^(۴)، و اگر خود زمین در نظر گرفته می شد، باید می فرمود: «و الْأَرْضُ آيةٌ لِّلْمُوقِنِينَ»؛ زمین

۱ - المیزان / ج ۱۹ / ص ۳۲۶ .
۲ - آل عمران / ۱۹۰ .
۳ - جائیه / ۳ .
۴ - ذاریات / ۲۰ .

آیتی است برای اهل یقین. آنگاه آن منظور فوت می‌شد و نمی‌فهماند که در هستی زمین، جهاتی است که هر یک از آن جهات به تنهایی آیتی مستقل است.

پس معنای ﴿انّ فی السّموات و الأرض﴾ این است که برای هر یک از آسمان‌ها و زمین جهاتی است که هر جهتش دلالت دارد بر این که آفریدگار و مدبّرش خداوند است.^(۱)

۸۵۱- معنای هفت آسمان و جایگاه آن در هستی

﴿ففضاهنّ سبع سموات فی یومین﴾^(۲)

از ظاهر آیات سوره‌ی (حم سجده) در مورد خلقت و تقدیر آسمان‌ها و زمین مطالبی به شرح زیر به دست می‌آید:

۱- آسمان دنیا از میان آسمان‌های هفت‌گانه آن فضایی است که این ستارگان بالای سر ما قرار دارند.

۲- این آسمان‌های هفت‌گانه‌ی نامبرده همه جزو خلقت جسمانی هستند و خلاصه همه در داخل طبیعت و ماده هستند و نه ماورای طبیعت. عالم طبیعت هفت طبقه است که هر یک روی دیگری قرار گرفته و نزدیکترین آن به زمین آسمانی است که ستارگان و کواکب در آن قرار دارند، اما قرآن کریم هیچ حرفی در باره‌ی آن شش آسمان دیگر نگفته است، جز این که فرموده روی هم قرار دارند.

۳- سیارات آسمان یا خصوص بعضی از آن‌ها از قبیل خورشید و ماه و غیر آن دو نیست.

۴- اگر در آیات و روایات آمده که آسمان‌ها منزلگاه ملائکه است یا ملائکه از آسمان نازل

می‌شوند و امر خداوند را با خود به زمین می‌آورند یا ملائکه با نامه‌ی اعمال بندگان به آسمان بالا می‌روند یا این که آسمان درهایی دارد که برای کفار باز نمی‌شود یا این که ارزاق از آسمان نازل می‌شود...، بیش از این دلالت ندارند که امور نامبرده نوعی تعلق و ارتباط با آسمان‌ها دارند، اما این که تعلق و ارتباط آن‌ها نظیر ارتباطی است که میان هر جسمی با مکان آن جسم است، آیات و روایات هیچ دلالتی بر آن ندارد.^(۱)

۸۵۲- ستارگان مایه‌ی زینت آسمان دنیا

﴿و زینا السماء الدنيا بمصابیح﴾^(۲)

در این آیه‌ی شریفه کلمه‌ی «سما» را مقید به دنیا کرد و فرمود: آسمان دنیا را با چراغ‌هایی زینت دادیم، تا دلالت کند بر این که آن آسمانی که قرارگاه ستارگان است، نزدیک‌ترین آسمان به کره‌ی زمین است. چون به حکم آیه‌ی ﴿خلق سبع سموات طباقاً﴾^(۳)؛ آسمان‌ها طبقه طبقه و بعضی بالای دیگری قرار دارد.

از ظاهر این آیه که فرمود: آن را با چراغ‌هایی زینت دادیم و این که در آیه‌ی ﴿اننا زینا السماء الدنيا بزینة الكواكب﴾^(۴)، صریحاً فرمود که آن چراغ‌ها ستارگانند، معلوم می‌شود که همه‌ی ستارگان در آسمان دنیا و پایین‌تر از آن قرار دارند.^(۵)

۲- ملک / ۵.

۱- المیزان / ج ۱۷ / ص ۳۶۹.

۴- صافات / ۶.

۳- ملک / ۳.

۵- المیزان / ج ۱۹ / ص ۳۵۱.

۸۵۳- سرّ تعبیر آوردن شمس به سراج

﴿و جعل القمر فیهن نوراً و جعل الشمس سراجاً﴾^(۱)

معنای سراج بودن خورشید این است که عالم را روشن می‌کند و اگر این چراغ خدای تعالی نبود، ظلمت جهان را فرا می‌گرفت و معنای نور بودن ماه این است که ماه به وسیله‌ی نوری که از خورشید می‌گیرد، زمین را روشن می‌کند، پس ماه خودش روشنگر نیست تا سراج نامیده شود.

۸۵۴- معنای عرش در قرآن

﴿ثم استوی علی العرش﴾^(۲)

یکی از معانی عرش در لغت عرب، تخت و سریر که زمامداران بر آن می‌نشسته‌اند و از روی شور و مشورت یا استبداد به تدبیر امور مملکت می‌پرداختند و در قرآن، عرش در این معنا به کار رفته است. مانند ﴿و رفع أبویه علی العرش﴾^(۳) یعنی یوسف، پدر و مادر خود را بر تخت نشانید، و مانند ﴿أوتیت من کلّ شیء و لها عرش عظیم﴾؛ از همه چیز برخوردار است و او (بلقیس) صاحب تخت بزرگی است.

در نظام هستی با همه‌ی اختلافاتی که در آن هست، مرحله‌ای وجود دارد که زمام جمیع حوادث و اسبابی که علت وجود آن حوادثند، سلسله‌ی علل و اسباب منتهی به آنجا می‌شود و نام آن مرحله مقام عرش است و این که قرآن کریم می‌فرماید: ﴿ثم استوی علی العرش﴾، کنایه است از استیلا و تسلط الهی بر ملک خود و قیامش به تدبیر امور

۱- نوح / ۱۶.

۲- اعراف / ۵۴.

۳- یوسف / ۱۰۰.

آن، به گونه‌ای که هیچ موجودی، چه کوچک و چه بزرگ، از قلم تدبیرش ساقط نمی‌شوند و با برنامه‌ریزی دقیق هر موجودی را به کمال واقعی‌اش می‌رساند و حاجت هر صاحب حاجتی را می‌دهد. نوع آیاتی که در قرآن کریم عرش خدا را ذکر می‌کند، مانند همین آیه، چیزی را هم که نشانه‌ی تدبیر خداوند است، ذکر می‌کند.^(۱)

۸۵۵- جهان هستی و اندازه‌گیری

در آیات مختلفی از قرآن کریم می‌خوانیم که هر چیزی محدود به حدی است که از آن حدّ تجاوز نمی‌کند؛ ﴿قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾^(۲) خدا برای هر چیزی مقدار و اندازه‌ای قرار داده است، و در جای دیگری می‌فرماید: ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمَقْدَارٍ﴾^(۳) و هر چیزی نزد او مقدار معینی دارد.

این دو آیه، اشاره به آن است که هیچ چیز در عالم هستی بی حساب نیست، حتی موجوداتی را که گاهی در جهان طبیعت ما بی برنامه فرض می‌کنیم، همه‌ی آن‌ها دقیقاً حساب و کتاب دارند، چه ما بدانیم و چه ندانیم. اصولاً حکیم بودن خداوند نیز مفهومی جز این ندارد که همه چیز در آفرینش او برنامه و حدّ و اندازه دارد.

این نکته نیز قابل توجه است که جامعه‌ی انسانیت که جزئی از مجموعه‌ی نظام هستی است، اگر بخواهد سالم زندگی کند، باید اصلِ ﴿كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمَقْدَارٍ﴾ بر سراسر آن حاکم باشد و از هر گونه افراط و تفریط و کارهای بی برنامه بپرهیزد و در تمام نهادهای اجتماعی، اصل برنامه‌ریزی را حاکم سازد.^(۴)

۱- المیزان / ج ۸ / ص ۱۵۳.

۲- طلاق / ۳.

۴- نمونه / ج ۱۰ / ص ۱۳۸.

۳- رعد / ۸.

ز- دین‌شناسی

۸۵۶- عدم اکراه در دین

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾^(۱)

آیه‌ی شریفه‌ی فوق دین اجباری را نفی می‌کند. زیرا دین یک سلسله معارف علمی است که معارف عملی را به دنبال دارد که آن را اعتقادات می‌نامند و اعتقاد و ایمان از امور قلبی است که اجبار و اکراه در آن معنا ندارد. چون اکراه تنها در اعمال ظاهری و افعال و حرکات بدنی و مادی اثر می‌کند، اما اعتقاد قلبی علل و اسباب قلبی دارد که از سنخ اعتقاد و ادراک است و همان گونه که محال است که نتیجه‌ی جهل، علم باشد یا این که از مقدمات غیر علمی، تصدیق علمی حاصل گردد، محال است که اکراه به امور قلبی تعلق بگیرد.^(۲)

۸۵۷- سرّ این که در دین و مسائل اعتقادی اکراه و اجبار معنا ندارد، آن است که دنیا محل آزمایش است و آزمایش در صورتی معنا و مفهوم دارد که انسان دارای اختیار و انتخاب باشد و اگر ایمان و اعتقاد امر اجباری باشد، آزمایش معنا ندارد و خداوند اراده نکرده است که مردم از روی جبر و قهر ایمان بیاورند.

قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلِّهِمْ جَمِيعاً﴾^(۳) بلکه خداوند اراده کرده است مردم از روی اختیار ایمان بیاورند؛ ﴿فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفِرْ﴾^(۴)

۲- المیزان / ج ۲ / ص ۳۴۲.

۱- بقره / ۲۵۶.

۴- کهف / ۲۹: تفسیر کبیر / ج ۷ / ص ۱۵.

۳- یونس / ۹۹.

۸۵۸- لزوم تفقه در دین

﴿و ما كان المؤمنون لينفروا كافة فلولا نفر من كل فرقة منهم طائفة

ليتفقها في الدين﴾^(۱)

از این آیه نکاتی استفاده می‌شود:

الف - جهاد واجب کفایی است.

ب - تفقه در دین و هجرت در طلب علم نیز واجب کفایی است.

ج - خبر واحد معتبر است. زیرا مراد از طایفه، گروه کم و حتی به قول مجاهد و عده‌ی

دیگری، حداقل آن یک نفر است. باید توجه داشت که با توجه به عصر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

رهسپاری طایفه‌ی دوم در طلب علم عمدتاً از شهرهای دیگر به مدینه و محضر پیامبر

اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بوده است، ولی در اعصار دیگر هجرت علمی نیز لازم است، در صورتی که

انسان در مراکز علمی به سر نبرد، باید کوچ کند؛ لیکن مقصود اصلی از کوچ کردن، تفقه در

دین است. زیرا ممکن است بسیاری از طالبان علم در مراکز علمی ساکن باشند و نیازی

به سفر نداشته باشند.^(۲)

۸۵۹- معنای فطری بودن دین

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾^(۳)

کلمه‌ی «فطرت» به معنای نوعی از خلقت و منصوب به فعل مقدر است: «الزم فطرة الله»؛

یعنی ملازم فطرت باش و مقصود این است: دینی را که واجب است برای آن اقامه‌ی وجه

۲- قرآن کریم، ترجمه‌ی خرمشاهی / ص ۲۰۶.

۱- توبه / ۱۲۲.

۳- روم / ۳۰.

کنی، همان دینی است که خلقت بدان دعوت می‌کند و فطرت الهی به سوبش هدایت می‌کند، آن فطرتی که تبدیل پذیر نیست.

از آنجا که دین، چیزی به غیر از سنت حیات و راه و روش سعادت‌مند زندگی نیست، پس هیچ انسانی هیچ هدف و غایتی جز سعادت ندارد، چنان که همه‌ی موجودات به سوی سعادت خود در حرکت هستند و هدایت فطری شده‌اند. قرآن کریم می‌فرماید:

﴿رَبَّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾^(۱) و نیز فرمود: ﴿الَّذِي خَلَقَ فَسُوَّى * وَ الَّذِي قَدَّرَ فْهَدَى﴾^(۲)

بنا بر این، انسان نیز مانند انواع مخلوقات، مفعول به فطرتی است که او را به سوی تکمیل نواقص و رفع حوائجش هدایت می‌کند و خداوند او را به خوبی‌ها و بدی‌هایش ملهم ساخته است؛ ﴿و نفس و ما سوّیها * فألهمها فجورها و تقویها﴾.

در این زمینه امام صادق علیه السلام فرمود: معنای ﴿فطرة الله﴾ دین توحید است و در بعضی روایات آمده که منظور از فطرت «لا اله الا الله» «محمد رسول الله» «علی امیر المؤمنین ولی الله» است.^(۳)

۸۶۰- دین خالص

از نظر قرآن کریم کسی که کاری را هم برای خدا و هم برای غیر خدا انجام دهد، خداوند آن کار را نمی‌پذیرد. زیرا دین کماً و کیفاً مخصوص خداست. قرآن کریم در مورد کمیت می‌فرماید: ﴿و له الدّین و اصبأ﴾^(۴) «واصب» به معنای پر، تام، جامع و کامل است و

۲ - اعلیٰ / ۲ - ۳.

۱ - طه / ۵۰.

۴ - نحل / ۵۲.

۳ - المیزان / ج ۱۶ / ص ۱۷۸.

آیه‌ی شریفه بدین معناست که مجموعه‌ی دین را خدا تنظیم می‌کند. بنا بر این، همه‌ی قوانین و مقررات باید از راه وحی الهی تدوین شود.

درباره‌ی کیفیت نیز می‌فرماید: ﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ﴾^(۱)، فقط به نام خدا و

یاد خدا باید این مجموعه را فهمید و به آن عمل کرد و آن را به دیگران آموخت.^(۲)

تعلیم و تربیت

- ✓ راه به سوی علم
- ✓ دوراه برای درک حقایق
- ✓ توجه به غذای روحی
- ✓ محور بودن علم
- ✓ فضیلت علم
- ✓ تقدم فضایل نفسانی بر فضایل جسمانی
- ✓ تفاوت علم حصولی با علم لدنی
- ✓ دلیل پیروی از عالم
- ✓ تقدم تربیت بر تعلیم
- ✓ تقدم تشویق بر تنبیه
- ✓ عوامل ترفیع درجه
- ✓ نور علم و ایمان، عامل وحدت
- ✓ ترفیع درجات عالم
- ✓ اهل علم و عمل
- ✓ لزوم تحصیل معارف دینی برای انذار مردم
- ✓ هدف از آموزش معارف

تعلیم و تربیت

۸۶۱- راه به سوی علم

راه به سوی مطلق علم از سه زاویه حاصل می‌گردد. عقل، چشم و گوش، همان گونه که از آیه‌ی شریفه‌ی ﴿و لا تقف ما لیس لك به علم إنَّ السَّمْع و البصر و الفؤاد کلّ أو لئک کان عنه مسؤلًا﴾^(۱) بر می‌آید.^(۲)

۸۶۲- نعمت قلم و بیان

﴿ن و القلم و ما یسطرون﴾

خدای سبحان در این آیه به قلم و آنچه با آن می‌نویسند سوگند یاد کرده است. زیرا قلم و نوشته از بزرگ‌ترین نعمت‌های الهی است که به وسیله‌ی آن خداوند بشر را هدایت کرده است.

قلم حافظ علوم و دانش‌ها، پاسدار افکار اندیشمندان، حلقه‌ی اتصال فکری علما و پل ارتباطی گذشته و آینده‌ی بشر است. قلم انسان‌هایی را که جدا از هم از نظر زمان و مکان زندگی می‌کنند، پیوند می‌دهد. گویا همه‌ی متفکران بشر را در تمام طول تاریخ و در تمام صفحه‌ی روی زمین در یک کتابخانه‌ی بزرگ جمع می‌بینی.

در عظمت نعمت قلم و کلام همین بس که خداوند بر انسان منت نهاده که وی را به سوی کلام و قلم هدایت کرده و طریق استفاده از این دو نعمت را به بشر یاد داده است. در باره‌ی کلام فرمود: ﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾^(۱)، در باره‌ی قلم فرمود: ﴿عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَم﴾^(۲)

۸۶۳- نقش قلم در زندگی انسان‌ها

﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾^(۳) ﴿مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ﴾

الف - یکی از نعمت‌های بزرگ الهی، نعمت قلم است که نقش فوق العاده‌ای در زندگی بشر داشته است. در نقش قلم همین بس که دوران زندگی بشر را به دو بخش تقسیم می‌کنند: دوران تاریخ و قبل از تاریخ. بخش نخست از زمانی آغاز می‌شود که خط اختراع شد و انسان توانست ماجرای زندگی خود را بر صفحات نقش کند.

قلم، حافظ علوم و دانش‌ها، پاسدار افکار اندیشمندان، حلقه‌ی اتصال فکری علما و پل ارتباطی گذشته و آینده است، حتی ارتباط آسمان و زمین نیز از طریق لوح و قلم حاصل شده است. قلم، انسان‌هایی را که جدا از هم از نظر زمان و مکان زندگی می‌کنند، پیوند می‌دهد، گویا همه‌ی متفکران بشری را در تمام طول تاریخ و در پهنه‌ی زمین در یک کتابخانه جمع می‌بینی.

قلم رازدار بشر و خزانه‌دار علوم و جمع‌آوری‌کننده‌ی تجربیات قرون و اعصار است

۱- الرحمن / ۴.

۲- علق / ۴- ۵؛ المیزان / ج ۲۰ / ص ۳۶۸؛ نمونه / ج ۲۴ / ص ۳۷۴.

۳- قلم / ۲.

و به همین دلیل قرآن به آن سوگند یاد می‌کند. زیرا همیشه سوگند به امری عظیم و پرارزش یاد می‌شود، البته قلم وسیله‌ای است برای ﴿ما یسطرون﴾ و نوشته‌ها که قرآن به هر دو سوگند یاد کرده است، هم به ابزار و هم به محصول ابزار. جالب توجه این که در نخستین آیاتی که بر پیامبر اکرم ﷺ نازل شد، نیز به مقام والای قلم اشاره شده است؛ ﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ﴾^(۱)

۲ - منظور از نعمت، نبوت است و «باء» به معنای سبب یا مصاحبت است؛ یعنی تو به دلیل نبوت پروردگارت دیوانه نیستی. تناسب قسم با مُقَسَّمُ به نشانه‌ی آن است که اگر مشرکان قلم به دست بگیرند، خواهند دید که از دیوانه این سخنان ساخته نیست. دیوانه کجا و این سخنان اعجاز آمیز کجا؟ اگر نویسنده‌ای بگوید: قسم به این کتاب که من نویسنده‌ام، پیداست که دلیل نویسنده بودن او همین کتاب است.

اگر بنّایی بگوید: قسم به این ساختمان که من بنّاهستم، ارتباط او با این بنا روشن است. چنان که قسم به قلم و آنچه که می‌نویسد، نشانه‌ی روشنی بر دیوانه نبودن پیامبر است. زیرا این کتاب الهی سند عقل اوست.^(۲)

۸۶۴ - دو راه برای درک حقایق

﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا﴾^(۳)
مجموعه‌ی ادراکات انسان در آیه‌ی شریفه به «قلب» (عقل) و «آذان» (گوش‌ها) نسبت داده شده است. بنا بر این، برای درک حقایق دو را بیشتر وجود ندارد؛ یا باید انسان از درون

۲ - احسن الحدیث / ج ۱۱ / ص ۲۸۲.

۱ - نمونه / ج ۲۴ / ص ۳۶۸.

۳ - حج / ۴۶.

جانش جوشش داشته باشد و مسائل را شخصاً تحلیل کند و به نتیجه‌ی لازم برسد یا گوش به سخن ناصحان مشفق، هادیان راه و پیامبران خدا بدهد یا از هر دوراه به حقایق برسد. (۱)

۸۶۵- توجه به غذای روحی

﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ﴾ (۲)

در حدیثی از امیر المؤمنین علیه السلام می‌خوانیم: چرا هنگامی که در شب طعامی نزد مردم حاضر کنند، حتماً چراغی می‌افروزند تا ببینند چه غذایی در شکم خود وارد می‌سازند، ولی به غذای روحشان اهمیت نمی‌دهند و چراغ عقل را به وسیله‌ی علم روشن نمی‌سازند تا از عوارض جهالت و گناهان در اعتقادات و اعمال سالم بمانند؛ «مالي أرى الناس إذا قرب إليهم الطعام ليلاً، تكلفوا إنارة المصابيح ليبصروا ما يدخلون بطونهم و لا يهتمون بغذاء النفس بان ينيروا مصابيح ألبابهم بالعلم ليسلموا من لواقع الجهالة و الذنوب في اعتقاداتهم و أعمالهم».

نظیر همین معنا از فرزندش امام مجتبی علیه السلام نقل شده است: عجب دارم از آن‌ها که به غذای جسم خود می‌اندیشند، اما در غذای روح خود دقت نمی‌کنند؛ «عجبت لمن يتفكر في مأكوله كيف لا يتفكر في معقوله...» (۳).

۸۶۶- طرح استدلال برای شکوفایی تفکر

در قرآن کریم برای شکوفایی اندیشه‌ی بشر راه‌های مختلفی بیان شده است. از جمله

۱- المیزان / ج ۱۴ / ص ۴۲۶. ۲- عبس / ۲۴.

۳- سفينة البحار / ج ۲ / ماده‌ی طعم؛ نمونه / ج ۲۶ / ص ۱۶۲.

استدلال و اقامه‌ی برهان بر موضوعات مختلف است که به نمونه‌ای از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱ - استدلال بر توحید در کلام حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام؛ ﴿فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أَحِبُّ الْإِفْلِينَ﴾^(۱)

۲ - استدلال بر یگانگی خداوند؛ ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا ءَالِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾^(۲)

۳ - استدلال بر رسالت پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از سه راه:

الف - قرآن کریم بینه و دلیل روشنی در دست اوست.

ب - کتب آسمانی پیشین نشانه‌های او را بیان کردند.

ج - پیروان فداکار و مؤمنان مخلص بیانگر صدق دعوی او هستند؛ ﴿أَفَمَن كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ وَمِن قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ﴾

۴ - استدلال بر اعجاز قرآن؛ ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَا يُؤْتُونَ فِيهِ تَفَكُّرًا﴾^(۳)

۵ - استدلال بر ضرورت دفاع و جهاد؛ ﴿وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَّهُدَمَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَالنَّاسُ يَفْسَدُونَ وَلَئِن لَّا دَفَعْنَا لَكُمْ آلِهَةً لَّإِنتَابُوكُمْ﴾^(۴)

۶ - استدلال بر عدم مجازات ستمگران در دنیا؛ ﴿وَلَوْ يَأْخُذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِّن دَابَّةٍ﴾^(۵)

۲ - انبیاء / ۲۲.

۴ - حج / ۴۱.

۱ - انعام / ۷۶.

۳ - نساء / ۸۲.

۵ - نحل / ۶۱.

۷- استدلال بروجود معاد و قیامت:

الف - از راه آفرینش نخستین؛ ﴿و ضرب لنا مثلاً و نسی خلقه قال من يحيى العظام و هى رميم * قل يحييها الذى أنشأها أول مرة و هو بكل خلق عليم﴾^(۱)
ب - از راه قدرت پروردگار؛ ﴿أولم يروا أن الله الذى خلق السموات و الأرض و لم يعى بخلقهن بقادر على أن يحيى الموتى بلى إنه على كل شىء قدير﴾^(۲)

۸۶۷- طرح سؤال، روش مؤثر تربیتی

در قرآن کریم بسیاری از حقایق مربوط به امور دینی در قالب سؤال طرح می‌گردد و طرفین مسئله در اختیار شنونده قرار می‌گیرد تا او با فکر خود یکی را انتخاب کند و این روش تأثیر فراوانی در برنامه‌ها تربیتی دارد. زیرا هر گاه مسئله‌ای به صورت قطعی مطرح شود و پاسخ آن را از درون جان و وجدان خود بشنود، آن را فکر و تشخیص خود می‌داند و در برابر آن مقاومت به خرج می‌دهد.

این طرز تعلیم، مخصوصاً در برابر افراد لجوج مؤثر است. در قرآن کریم از این روش بسیار استفاده شده است؛ ﴿هل يستوى الذين يعلمون و الذين لا يعلمون﴾^(۳) و ﴿قل هل يستوى الأعمى و البصير أفلا تتفكرون﴾^(۴) و ﴿قل هل يستوى الأعمى و البصير أم هل تستوى الظلمات و النور﴾^(۵)

۲ - احقاف / ۳۳.

۱ - یس / ۷۸ - ۷۹.

۴ - انعام / ۵۰.

۳ - زمر / ۹.

۵ - رعد / ۱۶.

۸۶۸- محور بودن علم

خداوند متعال در قرآن، بندگان خویش را متوجه دو امر کرده است:

الف - تا علم و آگاهی ندارد، سخنی نگوید؛ ﴿أَلَمْ يَأْخُذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقَ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ﴾ (۱)

ب - تا علم و آگاهی ندارند، سخنی را ردّ نکنند؛ ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلْمِهِ﴾ (۲)

۸۶۹- فضیلت علم

﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمَلِكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ﴾ (۳)

حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَام دارای جمال ظاهر و کمال باطن بود. جمال ظاهری و زیبایی او باعث رسیدن بلا به او شد که مدتی در زندان به سر برد، اما کمال باطنی که علم و معرفت است، باعث نجات او از این بلا شد. (۴)

۸۷۰- علم مقدمه است و عقل هدف

﴿تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ﴾ (۵)

خدای سبحان در باب مثل می فرماید: مثل سر پلی است که شما را باید به ممثّل برساند و نیز تذکر می دهد که تنها دانشمندان این راه را طی می کنند و از مثل پی به ممثّل می برند و نیز بیان می کند که علم نردبان است و اگر کسی به واسطه ی داشتن علم، از مثل پی به

۱- اعراف / ۱۶۹. ۲- یونس / ۴۰؛ نور الثقلین / ج ۲ / ص ۳۰۵.

۳- یوسف / ۱۰۱. ۴- لطایفی از قرآن کریم / ص ۲۷۸.

۵- عنکبوت / ۱۴۵.

ممثل نبرد، عاقل نمی‌شود؛ علم مقدمه است و عقل هدف. اگر کسی عالم بود و عاقل نشد، این شخص نردبانی تهیه کرده، ولی به مقصد نرسیده است. علم نردبان خوبی است، اگر کسی عمری را به تحصیل علم گذراند، مثل آن است که عمری را به نردبان سازی سپری کرده است. علم برای آن است که انسان را عاقل کند. برکت عقل، در بعد عمل، همان است که امام صادق علیه السلام فرمود: «ما یعبده به الرحمن و یکتسب به الجنان».^(۱)

۸۷۱- تقدم فضایل نفسانی بر فضایل جسمانی

﴿و زاده بسطة فی العلم و الجسم﴾^(۲)

هنگامی که بنی اسرائیل از پیامبرشان تقاضای تعیین فرماندهی برای جنگ با دشمنان خود کردند، خداوند متعال طالوت را انتخاب و او را به نیرومندی در علم و جسم توصیف کرد. در آیه‌ی شریفه کلمه‌ی «العلم» بر «الجسم» مقدم شده است، شاید اشاره به این باشد که علم و فضایل نفسانی بر فضایل جسمانی تقدم دارد.^(۳)

۸۷۲- اکرام یتیم

﴿کلاً بل لا تکرمون الیتیم﴾^(۴)

یتیم به معنای بی پدر است و به کسی که مادرش را از دست داده باشد، یتیم نمی‌گویند. راغب در مفردات می‌گوید: یتیم تا موقعی است که به سن بلوغ نرسیده باشد. در حیوانات، یتیم از طرف مادر است و به این ترتیب یتیم به فرد بی همتا اطلاق شده است و «درّ

۱- اصول کافی / ج ۱ / ص ۱۱؛ محاضرات. ۲- بقره / ۲۴۷.

۳- تفسیر کبیر / ج ۶ / ص ۱۸۶. ۴- فجر / ۱۷.

یتیم» مروارید یکتا و بی نظیری است که در صدف باشد. خداوند در آیه‌ی شریفه‌ی فوق در مورد یتیمان، از اطعام سخن نمی‌گوید، بلکه از «اکرام» سخن می‌گوید. زیرا برای یتیم، تنها مسأله‌ی گرسنگی مطرح نیست، بلکه از آن مهم‌تر، جبران کمبودهای عاطفی اوست. از این رو، در روایات اسلامی به مسأله‌ی محبت و نوازش یتیمان اهمیت خاصی داده شده است.^(۱)

۸۷۳- معنای انفال

﴿يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَاللرَّسُولِ﴾^(۲)

«نفل» در اصل به معنای زیادی است و از آن جا که نمازهای مستحبی اضافه بر واجبات است، نافلة نامیده می‌شود. همچنین «نوه» را نافلة می‌گویند. زیرا بر فرزندان انسان افزوده می‌شود؛ ﴿و هبنا له اسحق و يعقوب نافلة﴾^(۳). غنائم جنگی که در آیه‌ی فوق سخن از آن به میان آمده است، انفال گفته می‌شود. چون یک سلسله اموال اضافی (بدون صاحب) است که به دست جنگجویان می‌افتد، در حالی که مالک خاصی برای آن وجود ندارد و ملک خدا و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است.

۸۷۴- معنای اله گرفتن هوی

﴿أَفْرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ الْهَوَىٰ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ﴾^(۴)

با توجه به تقدم کلمه‌ی «الهه» بر کلمه‌ی «هواه» (با این که می‌توانست بگوید: کسی که

۲- انفال / ۱.

۱- نمونه / ج ۳ / ص ۲۵۰.

۴- جائیه / ۲۳.

۳- انعام / ۸۴.

هوای خود را خدای خود گرفته) معنای آیه این است: چنین کسی می‌داند که اله و خدایی دارد که باید او را بپرستد و او خدای سبحان است، لیکن به جای او، هوای خود را می‌پرستد و آن را در جای خدا قرار داده و اطاعتش می‌کند. پس چنین کسی آگاهانه به خدای سبحان کافر است. بدین جهت دنباله‌ی آیه‌ی شریفه می‌فرماید: ﴿وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ﴾ خدا او را در عین داشتن علم، گمراه کرد.^(۱)

۸۷۵- تفاوت میان اسراف و تبذیر

﴿وَلَا تَبذِّرْ تَبذِيرًا * إِنَّ الْمُبذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ﴾^(۲)

با در نظر گرفتن ریشه‌ی این دو لغت، چنین به نظر می‌رسد که وقتی این دو در مقابل هم قرار می‌گیرند، اسراف به معنای خارج شدن از حدّ اعتدال است، بی آن که چیزی را ظاهراً ضایع کرده باشد، مثل پوشیدن لباس گران قیمتی که بهایش صد برابر لباس مورد نیاز باشد یا تهیه‌ی غذای گران قیمتی که با پول آن بتوان عده‌ی زیادی را آبرومندانه تغذیه کرد.

در این گونه از موارد خروج از اعتدال تحقق دارد، ولی ظاهراً چیزی نابود نشده است، اما «تبذیر» و ریخت و پاش آن است که مصرف، به اتلاف و تضييع بیانجامد. مانند تهیه کردن غذای ده برای دو نفر، که بعضی از جاهلان می‌کنند و آن را نوعی افتخار می‌دانند و باقیمانده را در زباله‌دان می‌ریزند؛ ولی ناگفته نماند که در موارد فراوانی، این دو کلمه دقیقاً در یک معنا به کار می‌رود، حتی برای افاده تأکید، پشت سر یکدیگر قرار می‌گیرد، همان گونه که در این سخن نورانی علوی عَلَيْهِ السَّلَامُ آمده است:

«الا و انّ اعطاء المال فى غير حقّه تبذير و اسراف و هو يرفع صاحبه فى الدنيا و يضعه فى الاخرة و يكرمه فى الناس و يهينه عند الله»^(۱).

۸۷۶- تفاوت علم حصولی با علم لدنی

علم حصولی را باید با سعی و تلاش به دست آورد و از اهل آن سؤال کرد و نیاز به تعلیم و تعلّم دارد؛ ﴿فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون﴾^(۲).
علم لدنی در پرتو عمل به علم و تهذیب نفس به وجود می آید؛ ﴿و علمناه من لدنا علماً﴾^(۳) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «من عمل بما علم، ورّته الله علم ما لم یعلم»^(۴).

۸۷۷- تفاوت اسلام با ایمان

﴿قالت الأعراب ءامنا قل لم تؤمنوا و لكن قولوا أسلمنا و لما یدخل الایمان فى قلوبکم﴾^(۵)

تفاوت اسلام با ایمان در این است که اسلام شکل ظاهری قانونی دارد و هر کس شهادتین را بر زبان جاری کند، در زمره‌ی مسلمانان وارد و احکام اسلام بر او جاری می‌شود، ولی ایمان یک امر واقعی باطنی است و جایگاه آن قلب آدمی است، نه زبان و ظاهر او. اسلام آوردن اشخاص ممکن است انگیزه‌های مختلفی داشته باشد، حتی

۱- نمونه / ج ۱۲ / ص ۹۷.

۲- نحل / ۴۳؛ انبیاء / ۷.

۳- کهف / ۶۵.

۴- کشف الاسرار / ج ۲ / ص ۷۷۴.

۵- حجرات / ۱۴.

انگیزه‌های مادی و منافع شخصی، ولی ایمان آوردن حتماً از انگیزه‌های معنوی برخوردار است.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در بیانی نورانی می‌فرماید: «الاسلام علانية و الايمان فى القلب» و نیز امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: «الاسلام يحقن به الدّم و تؤدى به الأمانة و تستحلّ به الفروج و الثواب على الايمان»؛ با اسلام خون انسان محفوظ و ادای امانت او لازم و ازدواج با او حلال می‌شود، ولی ثواب در برابر ایمان است و نیز به همین دلیل است که در بعضی روایات مفهوم اسلام منحصر به اقرار لفظی شمرده شده، در حالی که ایمان توأم با عمل معرفی شده است؛ «الایمان اقرار و عمل و الاسلام اقرار بلا عمل».

بنا بر این، می‌توان گفت: نسبت میان ایمان و اسلام عموم و خصوص مطلق است؛ یعنی هر مؤمنی مسلمان است، ولی هر مسلمانی مؤمن نیست، اما این تفاوت مفهومی در صورتی است که این دو واژه در برابر هم ذکر شوند، اما اگر جداگانه ذکر شوند، ممکن است هر دو در یک معنا به کار رفته باشد.^(۱)

۸۷۸ - دلیل پیروی از عالم

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَ مِنْكُمْ عِلْمٌ فَذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَكُنْ لِقَوْمِكُمْ أَكْثَرًا حَسْرَةً﴾^(۲)
در آیه‌ی فوق ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام عمویش آزر را به پیروی از خود دعوت می‌کند. با این که قاعدتاً عمویش از او بسیار بزرگتر و در آن جامعه سرشناس‌تر بود و دلیل آن را این ذکر می‌کند که من علومی دارم که نزد تو نیست؛ ﴿قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ﴾. این یک قانون

کلی در باره‌ی همه است که در آنچه آگاه نیستند، از آگاهان پیروی کنند و این در واقع برنامه‌ی رجوع به متخصصان هر فن و از جمله مسأله‌ی تقلید از مجتهد را در فروع احکام اسلامی مشخص می‌سازد. گفتنی است بحث ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام در باره‌ی اصول دین بود.^(۱)

۸۷۹- تقدّم تربیت بر تعلیم

در چهار مورد از قرآن کریم، هدف انبیا را تعلیم و تربیت عنوان کرده است. در سه مورد، تربیت و تزکیه بر تعلیم مقدم شمرده شده^(۲) و تنها در یک مورد تعلیم بر تربیت و تزکیه مقدم شده است.^(۳)

سرّ تقدّم تزکیه آن است که تزکیه و تربیت علت نهایی برای رسالت است و علت نهایی در قصد و تصور مقدم است، لیکن چون در عمل و وجود خارجی مسئله‌ی تعلیم مقدم بر تربیت است، در این آیه تعلیم بیش تر ذکر شده است.^(۴)

۸۸۰- تقدّم تشویق بر تنبیه

﴿رَسَالًا مَّبَشِّرِينَ وَ مَنذِرِينَ﴾^(۵)

معمولاً مواردی که در قرآن کریم بشارت و انذار در کنار هم آمده، بشارت بر انذار مقدم شده است. از اینجا روشن می‌شود که انبیا اول به مردم مژده و بشارت به کار خیر می‌دهند، سپس آن‌ها را از عذاب الهی می‌ترسانند و این اصل تقدّم تشویق بر تنبیه، باید در نظام

۲- بقره / ۱۵۱؛ آل عمران / ۱۶۴؛ جمعه / ۲.

۱- نمونه / ج ۱۳ / ص ۸۰.

۴- روح المعانی / ج ۲ / ص ۱۹.

۳- بقره / ۱۲۹.

۵- نساء / ۱۶۵.

تعلیم و تربیت مورد توجه قرار گیرد.^(۱)

۸۸۱- عوامل ترفیع درجه

چند چیز از نظر قرآن کریم مایه‌ی ترفیع درجه‌ی انسان است:

- ۱- ایمان و آگاهی؛ ﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ وَّالَّذِينَ ءَاتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾.^(۲)
- ۲- جهاد در راه خدا؛ ﴿فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَّ أَنفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً﴾.^(۳)

قرآن کریم حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام را یکی از مصادیق و نمونه‌های کامل کسانی می‌داند که ترفیع درجه یافته‌اند؛ ﴿و تِلْكَ حِجَّتُنَا ءَاتَيْنَاهَا اِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأٍ﴾.^(۴)

۸۸۲- تأثیر متقابل علم و ایمان

از نظر قرآن کریم علم و ایمان تأثیر متقابلی در یکدیگر دارند و ارتباط تنگاتنگی میان آن دو برقرار است و طبیعی است که ایمان عالمان حقیقی و وارسته بیشتر است. چه این که خداوند علم و دانش مؤمنان واقعی را به دلیل ایمانشان افزون می‌کند.

- الف - تأثیر ایمان و تقوا در افزونی علم؛ ﴿و اتَّقُوا اللَّهَ وَّ يَعْلَمِكُمُ اللَّهُ﴾.^(۵)
- ب - تأثیر علم در ایمان؛ ﴿و الرّٰسِخُونَ فِی الْعِلْمِ یَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا﴾.^(۶)

۱ - تفسیر آسان / ج / ص ۲۲.

۲ - مجادله / ۱۱.

۳ - نساء / ۹۵.

۴ - انعام / ۸۳.

۵ - بقره / ۲۸۲.

۶ - آل عمران / ۷.

۸۸۳- نور علم و ایمان، عامل وحدت

﴿و جعل الظلمات و النور ...﴾^(۱)

در آیات قرآن «نور» به صورت مفرد و «ظلمت» به صورت جمع یعنی «ظلمات» آمده است. ممکن است این تعبیر اشاره به این حقیقت باشد که ظلمت (اعم از حسی و معنوی) همواره سرچشمه‌ی پراکندگی‌ها و جدایی‌هاست، در صورتی که نور، رمز وحدت و اجتماع است.

بسیار با چشم خود دیده‌ایم که در یک شب تابستانی چراغی در وسط حیاط یا بیابان روشن می‌کنیم، در مدت کوتاهی همه‌گونه حشرات گرد آن جمع می‌شوند، اما هنگامی که آن را خاموش می‌کنیم، هر کدام به طرفی می‌روند و پراکنده می‌گردند. در مسأله‌ی معنوی و اجتماعی نیز همین‌گونه است؛ نور علم و ایمان مایه‌ی وحدت، و ظلمت جهل و کفر و نفاق عامل پراکندگی است.^(۲)

۸۸۴- ترفیع درجات عالم

﴿یرفع الله الذین ءامنوا و الذین اوتوا العلم درجات﴾

آیه‌ی شریفه دلالت دارد بر این که مؤمنان دو طایفه هستند: کسانی که تنها مؤمن هستند و آن‌هایی که هم مؤمنند و هم عالم. طایفه‌ی دوم بر طایفه‌ی اول برتری دارند. همچنان که در جای دیگری می‌فرماید: ﴿هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون﴾^(۳). بنا بر این، مسأله‌ی ترفیع درجات در آیه، مخصوص علمای از مؤمنین است، اما بقیه‌ی

۲- نمونه / ج ۵ / ص ۱۴۷.

۱- انعام / ۱.

۳- زمر / ۹.

مؤمنین تنها یک درجه دارند و تقدیر آیه‌ی شریفه چنین است: ﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا دَرَجَةً وَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾^(۱)

۸۸۵- اهل علم و عمل

مردم از نظر علم و عمل چهار گروه هستند:

- ۱- گروهی اهل علم و عمل هستند. قرآن کریم در وصف عالمان حقیقی می‌فرماید: آنان خشیت از خداوند دارند؛ ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾^(۲)
- ۲- گروهی اهل علم هستند، ولی اهل عمل نیستند. قرآن کریم در باره‌ی اهل کتاب که به مقتضای علم خویش عمل نکردند، می‌فرماید: ﴿مَثَلُ الَّذِينَ حَمَلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا﴾^(۳)
- ۳- گروهی اهل عمل هستند، ولی اهل علم نیستند. امام صادق علیه السلام در باره‌ی چنین گروهی می‌فرماید: فساد آنها بیشتر از اصلاح آنهاست. عن أبي عبد الله عليه السلام: «من عمل على غير علم كان ما يفسد أكثر مما يصلح»^(۴) همچنین می‌فرماید: هر چه در

۱- المیزان / ج ۱۹ / ص ۲۱۶. ۲- فاطر / ۲۸.

۳- جمعه / ۵؛ در عظمت و اهمیت کسب علم و دانش همین بس که در اسلام از چهار جهت محدودیت در آن برداشته شده است:

۱- زمان؛ «أطلبوا العلم من المهد إلى اللحد».

۲- مکان؛ «أطلبوا العلم و لو بالصَّين».

۳- طایفه و نژاد و جنسیت؛ «طلب العلم فريضة على كل مسلم و مسلمة».

۴- معلم و استاد؛ «أنظر إلى ما قال و لا تنظر إلى من قال» و «أطلبوا العلم و لو من أهل النفاق».

۴- اصول کافی / ج ۱ / ص ۳۵.

عمل سرعت گیرد، از حقیقت بیشتر دور می‌شود؛ «العامل علی غیر بصیرة کالسائر علی غیر الطريق لا یزیده سرعة السیر الاً بعداً»^(۱).

۴ - گروهی نه اهل علم هستند، نه اهل عمل؛ مانند جاهلانی که وظایف خویش را یاد نمی‌گیرند و طبعاً عمل هم نمی‌کنند.

۸۸۶- لزوم تحصیل معارف دینی برای انذار مردم

﴿و ما کان المؤمنون لینفروا کأفة فلولاً نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتنفّھوا فی الدین و لینذروا قومهم إذا رجعوا إلیهم لعلّهم یحذرون﴾^(۲)

منظور از تفقه در دین، فهمیدن همه‌ی معارف دینی از اصول و فروع آن است، نه خصوص احکام عملی که فعلاً در لسان علمای دین کلمه‌ی فقه، بدین اصطلاح به کار می‌رود. زیرا انذار فقط با بیان فقه اصطلاحی؛ یعنی با گفتن مسائل عملی صورت نمی‌گیرد، بلکه احتیاج به بیان اصول عقاید نیز دارد.^(۳)

۸۸۷- سیمایی از درس‌های تربیتی سوره‌ی حمد

۱ - انسان در تلاوت سوره‌ی حمد با ﴿بسم الله ...﴾ از غیر خدا قطع امید می‌کند.

۲ - با ﴿رب العالمین﴾ و ﴿مالک يوم الدين﴾ احساس می‌کند که مربوب و مملوک است و خودخواهی و غرور را کنار می‌گذارد.

۳ - با کلمه‌ی ﴿عالمین﴾ میان خود و تمام هستی ارتباط برقرار می‌کند.

۲ - توبه / ۱۲۲.

۱ - اصول کافی / ج ۱ / ص ۳۴.

۳ - المیزان / ج ۹ / ص ۴۰۴.

- ۴ - با جمله‌ی ﴿الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾ خود را در سایه‌ی لطف او می‌داند.
- ۵ - با جمله‌ی ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ غفلت او از آینده زدوده می‌شود.
- ۶ - با گفتن ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ ریا و شهرت طلبی را از خود دور می‌کند.
- ۷ - با گفتن ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ از ابرقدرت‌ها نمی‌ترسد.
- ۸ - با جمله‌ی ﴿إِهْدِنَا﴾ ره‌سپاری در راه حق و طریق مستقیم را درخواست می‌کند.
- ۹ - از کلمه‌ی ﴿أَنْعَمْتَ﴾ معلوم می‌شود که تقسیم نعمت‌ها به دست اوست و باید حسادت را کنار گذاشت.
- ۱۰ - ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ﴾ نشانه‌ی ولایت و همبستگی یا پیروان حق است.
- ۱۱ - ﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ﴾ نشانه‌ی بیزاری و برائت از باطل و اهل آن است.^(۱)

۸۸۸ - صفات رستگاران

- در قرآن کریم جمله‌ی ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ در باره‌ی افرادی به کار رفته که دارای ویژگی‌های زیر هستند:
- الف - کسانی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند؛ ﴿وَ لَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يُأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾.^(۲)
- ب - کسانی که در قیامت کفه‌ی اعمال آنان از حسنات سنگینی برخوردار است؛ ﴿فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾.^(۳)
- ج - کسانی که افزون بر ایمان به رسول خدا ﷺ او را حمایت می‌کنند؛ ﴿فَالَّذِينَ ءَامَنُوا

۲ - آل عمران / ۱۰۴.

۱ - نور / ج ۱ / ص ۱۱.

۳ - اعراف / ۸.

به و عزروه و نصره و اتبعوا النور الّذی أنزل معه أولئك هم المفلحون ﴿١﴾
د - کسانی که از بخل دور هستند؛ ﴿و من یوق شح نفسه فأولئك هم المفلحون﴾. (۲)

۸۸۹- شرایط دستیابی به رستگاری

رستگاری بدون تلاش به دست نمی‌آید و شرایط لازمی دارد. در قرآن کریم به موارد زیر اشاره شده است:

* - تزکیه؛ ﴿قد أفلح من زکّیها﴾. (۳)

* - جهاد؛ ﴿جاهدوا فی سبیلہ لعلکم تفلحون﴾. (۴)

افزون بر آن دو، خشوع در نماز، اعراض از لغو، پرداخت زکات، پاک دامنی و عفت، امانت‌داری، وفای به عهد و دوام و پایداری در نماز لازم است؛ ﴿قد أفلح المؤمنون * الّذین هم فی صلواتهم خاشعون * و الّذین هم عن اللغو معرضون * و الّذین هم للزّکوة فاعلون * و الّذین هم لفروجهم حافظون * إلاّ علی أزواجهم أو ما ملکت أیمانهم فإنّهم غیر ملومین * فمن ابتغی وراء ذلك فأولئك هم العادون * و الّذین هم لأماناتهم و عهدهم راعون * و الّذین هم علی صلواتهم یحافظون﴾. (۵)

۸۹۰- هدف از آموزش معارف

﴿ولکن کونوا ربّانیّین بما کنتم تعلّمون الکتاب و بما کنتم تدرسون﴾. (۶)

کلمه‌ی «ربّانی» منسوب به «رب» است و الف و نون برای دلالت بر تعظیم و کثرت، به آن

۱- اعراف / ۱۵۷.

۲- حشر / ۹.

۳- شمس / ۹.

۴- مائده / ۳۵.

۵- مؤمنون / ۱- ۹؛ نور / ج ۱ / ص ۴۸.

۶- آل عمران / ۷۹.

۷۱۰ هزار و یک نکته

افزوده شده است. بنا بر این، ربّانی کسی است که ارتباطش با خداوند زیاد و اشتغال او به بندگی خدا بسیار باشد.

در این آیه‌ی شریفه، خداوند هدف از آمدن حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ را این می‌داند که قوم او در پرتو تعلیم و تدریس معارف الهی، عالم ربّانی گردند. اگر انسان به تعلیم و تدریس پردازد و این هدف را (عالم ربّانی شدن) فراموش کند، تمام تلاش‌های او نابود می‌شود و مانند درخت بی میوه می‌گردد. بدین جهت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرمود: «نعوذ بالله من علم لا ينفع و قلب لا يخشع»^(۱).

۸۹۱- ضرورت مهربانی در تعلیم و تربیت

از نظر قرآن کریم تعلیم نیازمند به رحم و مهربانی است؛ ﴿الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ﴾^(۲)؛ زیرا تربیت نیز باید بر اساس رحم و مهربانی باشد؛ ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾^(۳).

۸۹۲- خداوند معلم حقیقی

﴿الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ﴾

هر چند معلمان بکوشند و استادان تلقین کنند، همه‌ی این‌ها اسباب هستند و آموزنده‌ی حقیقی خداوند است. زیرا:

۱- المیزان / ج ۳ / ص ۲۷۶؛ تفسیر کبیر / ج ۸ / ص ۱۲۰.

۲- الرحمن / ۱ - ۲. ۳- نور / ج ۱ / ص ۲۱.

- الف - حضرت آدم عليه السلام را علم اسامی آموخت؛ ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾^(۱).
- ب - داود عليه السلام رازگری یاد داد؛ ﴿وَعَلَّمْنَاهُ صِنْعَةَ لُبُوسٍ لِّكُمْ﴾^(۲).
- ج - عیسی عليه السلام را کتاب و حکمت تعلیم داد؛ ﴿وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾^(۳).
- د - خضر عليه السلام را علم و معرفت آموخت؛ ﴿وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا﴾^(۴).
- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را اسرار نظام جهان آموخت؛ ﴿وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ﴾^(۵).
- عالمیان را بیان آموخت؛ ﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾^(۶).

۸۹۳ - دانشمند هم‌ردیف ملائکه

﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ﴾^(۷)

در این آیه‌ی شریفه دانشمندان واقعی هم‌ردیف فرشتگان قرار گرفته‌اند و این خود امتیاز دانشمندان بر دیگران را روشن می‌کند و نیز از آیه استفاده می‌شود که امتیاز دانشمندان از این جهت است که در پرتو علم به حقایق، به یگانگی خدا که بزرگترین حقیقت است، معترفند.^(۸)

۱ - بقره / ۳۱. ۲ - انبیاء / ۸۰.

۳ - آل عمران / ۴۸. ۴ - کهف / ۶۵.

۵ - نساء / ۱۱۳.

۶ - الرحمن / ۳ - ۴؛ کشف الاسرار / ج ۹ / ص ۴۱۹.

۷ - آل عمران / ۱۸.

۸ - نمونه / ج ۲ / ص ۳۴۸؛ مجمع البیان / ج ۲ / ص ۷۱۶.

۸۹۴- نام راسخان در علم کنار نام خدا

﴿و ما يعلم تأويله إلا الله و الراسخون فى العلم يقولون ءامنا به﴾^(۱)

حقایق قرآن را جز خداوند و راسخان در علم نمی‌دانند. در عظمت علم واقعی و علمای راستین، همین بس که نام آنان در ردیف نام مقدس خداوند آمده و مقامشان بعد از مقام الهی است.^(۲)

۸۹۵- دانشمندان واقعی و خضوع در برابر آیات الهی

﴿قل ءامنوا به أو لا تؤمنوا إن الذین أتوا العلم من قبله إذا يتلى عليهم يخرون فى الأذقان سجداً﴾^(۳)

قرآن کریم در این آیه برای درهم شکستن غرور مخالفان نادان می‌گوید: چه ایمان بیاورید، چه ایمان نیاورید، آن‌ها که پیش از این علم و دانش به آن‌ها داده شده است، هنگام تلاوت قرآن بر آنان، با تمام صورت به خاک می‌افتند.

منظور از ﴿الذین أتوا العلم من قبله﴾، جمعی از علمای یهود و نصاری است. چنانچه آیه‌ی: ﴿لیسوا سواء من أهل الكتاب أمة قائمة يتلون ءایات الله ءاناء اللیل و هم یسجدون﴾^(۴) به این معنا اشاره دارد. «یخرون» یعنی بی اختیار به زمین می‌افتند. به کار بردن این تعبیر به جای «یسجدون» اشاره به این معناست که آگاهان بیدار دل به هنگام شنیدن آیات الهی چنان مجذوب و شیفته‌ی سخنان الهی می‌شوند که بی اختیار به سجده می‌افتند.

۲- نور / ج ۲ / ص ۲۰.

۱- آل عمران / ۷.

۴- آل عمران / ۱۱۳.

۳- اسراء / ۱۰۷.

«أذقان» جمع «ذقن» به معنای چانه است. هنگام سجده کردن کسی چانه بر زمین نمی‌گذارد، اما تعبیر آیه اشاره به این است که آن‌ها با تمام صورت در پیشگاه خدا بر زمین می‌افتند، حتی چانه‌ی آن‌ها که آخرین عضوی است که به هنگام سجده ممکن است به زمین برسد، در پیشگاه با عظمتش بر زمین قرار می‌گیرد.^(۱)

۸۹۶- خطر دانشمندان منحرف

﴿فويل للذين يكتبون الكتاب بأيديهم ثم يقولون هذا من عند الله ليشتروا به ثمناً قليلاً فويل لهم مما كتبت أيديهم وويل لهم مما يكسبون﴾^(۲)

تنها آیه‌ای که در آن سه بار کلمه‌ی «ویل» به کار رفته، همین آیه است و در آن خطر علما و دانشمندان دنیا پرست بیان شده است. بدعت، دین‌سازی و دین‌فروشی از جمله خطراتی است که از ناحیه‌ی دانشمندان فاسد متوجه مردم می‌شود و این عمل یک جریان خطرناک، در هر زمانی وجود داشته است. «یکتبون» فعل مضارع و نشانه‌ی استمرار است.^(۳)

۸۹۷- علمای راستین و رضایت الهی

گاهی قرآن کریم می‌فرماید: شرط رسیدن به مقام رضای حق آن است که انسان از خداوند هراسناک باشد؛ ﴿رضى الله عنهم ورضوا عنه ذلك لمن خشي ربه﴾^(۴) و گاهی نیز می‌فرماید: علمای راستین از خداوند هراسناک هستند؛ ﴿إنما يخشى الله من

۲- بقره / ۷۹.

۱- نمونه / ج ۱۲ / ص ۳۲۰.

۴- بینه / ۸.

۳- نور / ج ۱ / ص ۱۷۷.

عباده العلماء ﴿^(۱)﴾ جمع میان این دو آیه‌ی شریفه چنین است: علمای راستین به مقام ارجمند رضای حق نایل می‌گردند. ^(۲)

۸۹۸- ادب شاگرد و استاد

﴿قال له موسى هل أتبعك على أن تعلمن مما علمت رشداً﴾ * قال إنك لن تستطيع

معى صبراً * ... * قال ستجدني إن شاء الله صابراً ﴿^(۳)﴾

در گفتگوهایی که میان موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ و آن مرد عالم الهی (خضر) انجام شد، نکته‌های جالبی در «ادب شاگرد و استاد» به چشم می‌خورد. مانند:

* - موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ خود را تابع خضر معرفی می‌کند؛ ﴿أَتَّبِعُكَ﴾.

* - موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ بیان تابعیت را به صورت تقاضای اجازه از او ذکر می‌کند؛ ﴿هل أتبعك﴾.

* - او خود را نیازمند تعلم، و استادش را دانا معرفی می‌کند؛ ﴿على أن تعلمن﴾.

* - در مقام تواضع، علم استاد را بسیار معرفی می‌کند و خود را طالب فرا گرفتن گوشه‌ای از علم او؛ ﴿مما﴾.

* - علم استاد را علم الهی یاد می‌کند؛ ﴿علمت﴾.

* - از او طلب ارشاد و هدایت می‌کند؛ ﴿رشداً﴾.

* - به استاد می‌گوید: همان‌گونه که خدا به تو لطف کرده و تعلیم داده، تو نیز این لطف را

در حق من بکن؛ ﴿تعلمن مما علمت﴾.

* - جمله‌ی ﴿هل أتبعك﴾ این واقعیت را می‌رساند که شاگرد باید به دنبال استاد برود،

۲ - تفسیر موضوعی / ج ۹ / ص ۲۴۵.

۱ - فاطر / ۲۸.

۳ - کهف / ۶۶ - ۶۹.

این وظیفه‌ی استاد نیست که به دنبال شاگرد برود (مگر در مورد خاص).
* - موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ با آن مقام بزرگی که داشت (پیامبر اولوالعزم و صاحب رسالت و کتاب بود) این همه تواضع می‌کند؛ یعنی هر که هستی و هر مقامی که داری، در مقام کسب دانش باید فروتن باشی.

* - او در مقام تعهد خود در برابر استاد، تعبیر قاطعانه‌ای نکرد، بلکه گفت: ﴿ستجدنی إن شاء الله صابراً﴾؛ ان شاء الله مرا شکیبای خواهی یافت که هم ادبی است در برابر پروردگار و هم در مقابل استاد که اگر تخلفی رخ دهد، هتک احترامی نسبت به استاد نشده باشد. ذکر این نکته ضروری است که عالم ربانی در مقام تعلیم، بردباری و حلم را از خود نشان داد. زیرا هر گاه شاگرد اعتراض می‌کرد، او تنها با خونسردی به صورت استفهام می‌پرسید: «من نگفتم نمی‌توانی در برابر کارهای من شکیبای باشی؟»^(۱)

۸۹۹ - فقیه کیست؟

﴿فمن يعمل مثقال ذرة خيراً يره﴾^(۲)

مردی خدمت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد و عرض کرد: «علّمنی ممّا علّمک الله»؛ از آنچه خداوند به تو تعلیم داده، به من بیاموز. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ او را به مردی از یارانش سپرد تا قرآن به او تعلیم دهد و به او سوره زلزال را تعلیم داد. آن مرد از جا برخاست و گفت: همین مرا کافی است. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: او را به حال خود بگذار که مرد فقیه‌ی شده و طبق روایتی فرمود: «رجع فقیهاً»؛ او فقیهانه بازگشت.^(۳)

۱ - نمونه / ج ۱۲ / ص ۵۲۱؛ تفسیر کبیر / ج ۲۱ / ص ۱۵۱.

۲ - زلزال / ۷. ۳ - روح البیان / ج ۱۰ / ص ۴۹۵.

۹۰۰- اختلاف قبل از علم و بعد از آن

﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ﴾^(۱)

اختلاف بر دو قسم است:

۱- اختلاف در شئون مختلف زندگی است که معلول اختلاف سلیقه‌ها و اهداف مردم است و همین اختلاف باعث شد خداوند برای رفع آن، شریعت و دین را برای مردم تشریح کند و آیه‌ی فوق به این اختلاف اشاره دارد.

۲- اختلاف در خود دین و شریعت است که منشأ آن را خداوند حسادت دانشمندان دانسته است؛ ﴿وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ﴾^(۲). به تعبیر دیگر، اختلاف اول قبل از علم و روشن شدن حق است که آن ستوده و ممدوح است، اما اختلاف دوم چون بعد از علم و روشن شدن حقیقت است، نکوهیده و مذموم است.^(۳)

۹۰۱- بی ارزش بودن علم دنیوی

﴿فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرَحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ﴾^(۴)

از نظر قرآن کریم، اگر علم در محدوده‌ی اطلاعات دنیوی خلاصه شود و در مسیر کمال انسان قرار نگیرد، آن علم فاقد ارزش است. از این رو در آیه‌ی فوق کسانی را که به سخن انبیا توجه نکردند و به دانش‌های طبیعی و مادی خود خرسند بودند، مذمت می‌کند. نظیر این معنا را در آیات دیگر نیز بیان کرده است؛ ﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ

۲- شوری / ۱۴.

۱- بقره / ۲۱۳.

۴- غافر / ۸۳.

۳- المیزان / ج ۱۸ / ص ۳۱.

من الآخرة غافلون ﴿١﴾ و ﴿فأعرض عن من تولّى عن ذكرنا و لم يرد إلاّ الحيوة الدنّيا﴾ * ذلك مبلغهم من العلم ﴿٢﴾

۹۰۲- توضیحی در باره‌ی حکمت و حکیم

امام کاظم علیه السلام در توضیح آیه‌ی: ﴿و لقد آتينا لقمان الحكمة﴾ ^(۳) می‌فرماید: منظور از حکمت، فهم و عقل است. ^(۴)

در قرآن کریم به کلیات دین و تکالیف فرعی، حکمت اطلاق شده است؛ ﴿... ذلك ممّا أوحى إليك ربّك من الحكمة﴾ شاید تعبیر به حکمت اشاره به آن دارد که گرچه احکام آسمانی از وحی الهی سرچشمه می‌گیرند، لیکن با ترازوی عقل قابل فهم و درک است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حکیم کسی است که در دنیا زهد ببرد و بر عبادت مواظبت کند؛ قال رسول الله: «من زهد في الدنيا، أسكن الله الحكمة قلبه و أنطق بها لسانه».

۹۰۳- راه مناظره

﴿و إنا أوّ اياكم لعلی هدی أو فی ضلال مبین﴾ ^(۵)

در این آیه‌ی شریفه خداوند متعال به پیامبرش راه مناظره با افراد غیر مؤمن را تعلیم می‌دهد. زیرا یکی از مناظره کنندگان وقتی به دیگری بگوید: سخنی را که تو می‌گویی

۲- نجم / ۲۹ - ۳۰.

۱- روم / ۷.

۴- کافی / ج ۱ / ص ۱۳.

۳- لقمان / ۱۲.

۵- سبأ / ۲۴.

خطا است و تو بر خطا هستی، آن شخص خصمناک می‌گردد و قدرت فکر کردن برای او باقی نمی‌ماند و در این صورت هیچ امیدی به فهم و درک او نخواهد بود و نقض غرض می‌شود؛ اما اگر انسان به او بگوید: شکی نیست که یکی از ما دو نفر بر خطا هستیم و باقی بودن در خطا هم امر قبیحی است، بنا بر این باید تلاش کنیم تا بفهمیم کدام یک از من و تو بر خطا هستیم. در این صورت خصم ما دقت می‌کند که درست فکر کند و تعصب را کنار بگذارد و این نوع سخن گفتن موجب نقصان منزلت انسان نمی‌گردد.

با توجه به این که شکی نیست که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر طریق هدایت است، اما این نحوه سخن گفتن از لجاجت خصم می‌کاهد و امید بیشتری به هدایت او می‌رود.^(۱)

۹۰۴ - حکمت نظری و عملی

﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ﴾^(۲)

حکمت بر دو قسم است: نظری و عملی. زیرا کمال انسان در دو چیز است: شناخت حق و شناخت خیر و خوبی برای عمل به آن. بازگشت اولی به علم و ادراک مطابق با واقع است که آن را حکمت نظری گویند و مرجع دومی به کار عدل و صواب است که آن را حکمت عملی خوانند. انبیای الهی دارای هر دو حکمت هستند.

قرآن مجید این حقیقت را در بیان جامع خود چنین ترسیم می‌فرماید: ﴿أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ﴾. اکنون به پاره‌ای از موارد آن در آیات الهی اشاره می‌شود:

۱ - حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام: ﴿رَبِّ هَبْ لِي حَكْمًا﴾^(۳) و حکمت عملی:

۱ - تفسیر کبیر / ج ۲۵ / ص ۲۵۷. ۲ - بقره / ۲۶۹.

۳ - شعراء / ۸۳.

﴿وَأَلْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ﴾

۲ - حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ: ﴿إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا﴾ و حکمت عملی:

﴿فَاعْبُدْنِي﴾

۳ - حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ: ﴿إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ﴾ و حکمت عملی: ﴿وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا﴾^(۱).

۴ - حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: ﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ و حکمت عملی:

﴿وَاسْتَغْفِرْ لَذَنبِكَ﴾

۹۰۵ - عدم تلازم علم با هدایت

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوِيَهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ﴾^(۲)

سؤال: چگونه ممکن است کسی با داشتن علم به بیراهه برود یا چگونه تصور می شود که انسان با داشتن یقین به چیزی، آن را انکار کند که آیه ی ﴿وَجحدوا بها و استیقنتها أنفسهم﴾^(۳) بر این دلالت دارد؟

پاسخ: منافاتی ندارد که انسان راه را بداند و در عین حال به بیراهه برود و یا به چیزی یقین داشته باشد و آن را انکار کند. زیرا علم و دانش، ملازم هدایت نیست، چنان که ضلالت، ملازم با جهل نیست، بلکه آن علمی ملازم با هدایت است که عالم، التزام قلبی به علم خویش داشته باشد؛ اما اگر عالم ملتزم به لوازم علم خود نباشد و نتواند از هوای نفس خود صرف نظر کند، چنین علمی او را هدایت نمی کند.^(۴)

۲ - جاثیه / ۲۳.

۱ - مریم / ۳۱.

۴ - المیزان / ج ۱۸ / ص ۱۷۳.

۳ - نمل / ۱۴.

۹۰۶- سقوط عالم بی عمل

﴿و لو شئنا لرفعناه بها ولكنّه أخلد إلى الأرض و اتّبع هویه فمثله

كمثل الكلب ...﴾^(۱)

این آیه‌ی شریفه از شدیدترین آیات بر اهل علم است. زیرا در باره‌ی بلعم با عوراست که بعد از رسیدن به مرتبه‌ی عالی علم و دارا شدن اسم اعظم و استجابت دعا، بر اثر پیروی از هوای نفس، سقوط کرد و در درجه‌ی حیوان قرار گرفت. پس، نعمت الهی در حق هر کس بیشتر باشد، هر گاه از هوای نفس پیروی کند، دوری از رحمت الهی او بیشتر می‌شود و به همین معنا پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اشاره کرده و فرموده است: «من ازداد علماً و لم یزد هدی، لم یزد من الله إلاّ بعداً».^(۲)

۹۰۷- انتقاد از گفتار بدون عقیده و عمل

قرآن کریم از منافقان به دلیل گفتاری که بدون اعتقاد قلبی است، انتقاد می‌کند؛ ﴿يقولون بأفواههم ما ليس فی قلوبهم﴾^(۳) همچنین از مؤمنان نیز به دلیل گفتاری که عمل دنباله‌ی آن نیست، انتقاد می‌کند؛ ﴿يا أيّها الذین ءامنوا لم تقولون ما لا تفعلون﴾^(۴). جالب این که هر دو آیه در ارتباط با جنگ و جهاد است که منافقان به دلیل عدم اعتقاد قلبی و مؤمنان به دلیل ضعف ایمان و ترس از کشته شدن شرکت نمی‌کردند. بنا بر این، ملاک ایمان واقعی و مجاهدت در راه خدا اعتقاد و عمل است، نه فقط گفتار و سخن. زیرا سخن گفتن و مردم را به جبهه دعوت کردن کار آسانی است، مهم

۲- تفسیر کبیر / ج ۱۵ / ص ۵۶.

۱- اعراف / ۱۷۶.

۴- صف / ۲.

۳- آل عمران / ۱۶۷.

حضور در جبهه از روی ایمان و عقیده به خداوند متعال است.

۹۰۸- برخی از اوصاف بنی اسرائیل

۱ - نقض عهد و پیمان؛ ﴿وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدِينَ إِحْسَانًا وَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَمَىٰ وَ الْمَسَاكِينَ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حَسَنًا وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَ أَنْتُمْ مُعْرِضُونَ﴾^(۱) و ﴿فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ وَ كَفَرَهُمْ بآيَاتِ اللَّهِ وَ قَتَلَهُمُ الْآنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ وَ قَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا﴾^(۲)

۲ - عمل نکردن به تورات؛ ﴿وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءٌ مَا يَعْمَلُونَ﴾^(۳) و ﴿مِثْلَ الَّذِينَ حَمَلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا﴾^(۴)

۳ - تحریف تورات؛ ﴿مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ يَقُولُونَ سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا﴾^(۵)

۴ - ایستادن در برابر پیامبر و تقاضای رؤیت خدا کردن؛ ﴿وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً﴾^(۶)

۵ - بی صبری در برابر مسائل مادی؛ ﴿وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامِ وَاحِدٍ فَادْعَ لَنَا رَبِّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَ قَثَائِهَا وَ فُومَهَا وَ عَدْسَهَا وَ

۱ - بقره / ۸۳
۲ - نساء / ۱۵۵
۳ - مائده / ۶۶
۴ - جمعه / ۵
۵ - نساء / ۴۶
۶ - بقره / ۵۵

بصلها ﴿(۱)﴾

۶ - بهانه گیری و کشتن گاو و عدم تمایل به آن؛ ﴿فَذَبْحُوهَا وَ مَا كَادُوا يَفْعَلُونَ﴾ ﴿(۲)﴾

۷ - شرکت نکردن در جنگ و جهاد؛ ﴿فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبِّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا

قَاعِدُونَ﴾ ﴿(۳)﴾

۸ - استکبار و تکذیب انبیا و کشتن آنان؛ ﴿أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ

اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ﴾ ﴿(۴)﴾

۹ - قساوت قلب؛ ﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ

قَسْوَةً﴾ ﴿(۵)﴾

۱۰ - فساد در زمین؛ ﴿وَ يَسْعُونَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ﴾ ﴿(۶)﴾

۱۱ - گوساله پرستی؛ ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سِينَالَهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ ذَلَّةٌ فِي

الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ ﴿(۷)﴾

۱۲ - خود را فرزندان و دوستان خدا دانستن؛ ﴿وَ قَالَتِ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ

اللَّهِ وَ أَحِبَّاءُهُ﴾ ﴿(۸)﴾ وَ ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنْكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ

النَّاسِ فَتَمَتُّوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ ﴿(۹)﴾

۱۳ - گمان باطل و آرزوی بیجا؛ ﴿قَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى

تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ ﴿(۱۰)﴾

۲ - بقره / ۷۱.

۴ - بقره / ۸۷.

۶ - مائده / ۶۴.

۸ - مائده / ۱۸.

۱۰ - بقره / ۱۱۱.

۱ - بقره / ۶۱.

۳ - مائده / ۲۴.

۵ - بقره / ۷۴.

۷ - اعراف / ۱۵۲.

۹ - جمعه / ۶.

به این‌ها خداوند فضیلت داد؛ ﴿يا بني اسرائيل اذكروا نعمتي الّتي أنعمت عليكم و إنيّ فضّلْتُكم على العالمين﴾^(۱) اما به دلیل کفر به خدا و قتل انبیا و گوساله پرستی مُهر ذلت بر آن‌ها زده شد؛ ﴿و ضربت عليهم الذّلة و المسكنة و باءوا بغضب من الله ذلك بأنهم كانوا يكفرون بآيات الله و يقتلون النّبیین بغير الحق﴾^(۲) و ﴿فبأءوا بغضب على غضب﴾^(۳)

۹۰۹- حق و باطل در سیمای تمثیل

﴿أنزل من السّماء ماء فسالت أودية بقدرها فاحتمل السّيل زبداً﴾^(۴)

یکی از لطافت‌های قرآن کریم تبیین حقایق جهان در قالب تمثیل است. در باره‌ی حق و باطل چنین مثل می‌زند: خداوند سبحان از آسمان که در جهت بالا قرار دارد، به وسیله‌ی باران‌ها آبی را فرو فرستاد و در مسیل‌هایی که در محل باران قرار دارند، در هر کدام به اندازه‌ی ظرفیتش آب جاری گشت و سیل به راه افتاد و در مسیر حرکت سیلاب، کفی بر روی آب پیدا شد. از این مثال دو نکته استفاده می‌شود:

الف - همان‌گونه که باران رحمت الهی محدودیتی ندارد و تمامی محدودیت‌ها از ناحیه‌ی زمین است، سایر فیوضات الهی نیز چنین است و هر موجودی به اندازه‌ی استعداد و ظرفیت خویش از آن‌ها بهره می‌برد.

ب - باران رحمت، پس از نزول در قالب‌های مختلفی چون نهر، رودخانه و دریا درمی‌آید و خواه ناخواه کف و فضولاتی بر روی آب پدید می‌آید که به زودی زایل می‌شود، ولی اصل

۲ - بقره / ۶۱.

۱ - بقره / ۴۷.

۴ - رعد / ۱۷.

۳ - بقره / ۹۰.

آب پایدار است، پس، رحمت خداوندی حق و ماندنی و باطل رفتنی است. از این رو، هر حقی از ناحیه‌ی خدا و پایدار است؛ ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ﴾^(۱) و هیچ باطلی به خدا مستند نیست و فانی است؛ ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا﴾^(۲) کوتاه سخن این که هر آن چه از خداست، حق و ثابت است؛ ﴿وَيَحَقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ﴾^(۳) و هر باطلی محکوم به نابودی است؛ ﴿إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾^(۴)

۹۱۰ - معنای ضرب حق و باطل

﴿كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ﴾^(۵)

منظور از زدن حق و باطل به همدیگر نوعی تثبیت است و مانند این است که می‌گوییم: من خیمه زدم؛ یعنی خیمه را برافراشتم و ﴿ضَرَبْتُ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةَ وَالْمَسْكَنَةَ﴾؛ یعنی خداوند ذلت و مسکنت را بر ایشان واقع و ثابت کرد.

﴿وَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ﴾؛ بر ایشان راهی در دریا باز و اثبات کن. ضرب المثل را هم که ضرب المثل می‌گویند، از همین باب است زیرا در ضرب المثل نیز ممثّل به وسیله‌ی مثل تثبیت و وضعش روشن می‌گردد. در این موارد ملزوم گفته شده و لازم آمده شده است. چون «ضرب» به معنای زدن که همان گذاشتن چیزی روی چیز دیگری با فشار و قوت است، عادةً خالی از تثبیت یکی بر دیگری نیست، مثلاً وقتی چکش را روی میخ می‌کوبیم، میخ را در محل ثابت و پابرجا می‌سازیم و وقتی حیوانی را

۲ - ص / ۲۷.

۱ - آل عمران / ۶۰.

۴ - اسراء / ۸۱؛ المیزان / ج ۱۱ / ص ۳۳۸.

۳ - یونس / ۸۲.

۵ - رعد / ۱۷.

می‌زنیم، درد و ناراحتی را در جسم او وارد و ثابت می‌کنیم.^(۱)

۹۱۱- تفاوت میان مقبولان درگاه الهی و مطرودان

در قیامت به کسانی که در درگاه الهی پذیرفته شدند، خطاب می‌رسد: ﴿أَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ﴾^(۲)، اما به کسانی که مطرود شدند، خطاب می‌شود: ﴿أَخْسَأُوا فِيهَا وَلَا تَكَلِّمُون﴾^(۳) زیرا در قیامت خداوند عده‌ای را ملامت می‌کند و می‌فرماید: ﴿أَلَمْ يَأْتِكُمْ رَسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي﴾^(۴)، اما به عده‌ای بشارت می‌دهد: ﴿يَا عِبَادِ لَا خَوْفَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ﴾^(۵)

۹۱۲- زینت دادن اعمال زشت

﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ﴾^(۶)

کسانی که به آخرت ایمان ندارند، اعمال زشتشان را برای آن‌ها زینت می‌دهیم. نمونه‌ی آشکار و عینی این معنا را در زندگی گروهی از دنیا پرستان زمان خود به روشنی می‌بینیم. آن‌ها به مسائلی افتخار می‌کنند و آن را جزو تمدن می‌شمارند که در واقع چیزی جز ننگ و آلودگی و رسوایی نیست.

لجام گسیختگی و بی بند و باری را نشانه‌ی «آزادی»، برهنگی و آلودگی زمان را

۱- المیزان / ج ۱۱ / ص ۳۳۶. ۲- حجر / ۴۶.

۳- مؤمنون / ۱۰۸؛ کشف‌الاسرار / ج ۳ / ۲۴. ۴- انعام / ۱۳۰.

۵- زخرف / ۶۸؛ کشف‌الاسرار / ج ۳ / ص ۵۰۳.

۶- نمل / ۴.

دلیل بر «تمدن»، مسابقه در تجمل پرستی را نشانه‌ی «شخصیت»، غرق شدن در انواع فساد را مظهر «حریت» و آدم کشی و جنایت و ویرانگری را دلیل بر «قدرت» می‌دانند.^(۱)

۹۱۳- ارزش شناخت

برادران یوسف چون او را نشناختند، وی را به بهای اندک فروختند؛ ﴿و شرروه بئسین بخیس﴾^(۲) اما زنان مصر چون عظمت و ارزش یوسف را شناختند، او را به عنوان «ملک کریم» یاد کردند؛ ﴿إن هذا إلاّ ملک کریم﴾^(۳)

عجب آن نیست که برادران یوسف بر اثر عدم شناخت، او را به بهایی اندک فروختند، شگفت‌آور این است که انسان‌ها بهشت الهی را به دنیای فانی می‌فروشند.^(۴)

۹۱۴- درجات معرفت

قرآن کریم گاهی می‌فرماید: به حبل خدا اعتصام کنید؛ ﴿و اعتصموا بحبل اللّٰه جمیعاً﴾^(۵) و گاهی می‌فرماید: به خداوند اعتصام کنید؛ ﴿و اعتصموا باللّٰه﴾^(۶) چه این که گاهی می‌فرماید: آنچه نزد خداست بهتر است؛ ﴿و ما عند اللّٰه خیر و أبقى﴾^(۷) و گاهی می‌فرماید: ﴿و اللّٰه خیر و أبقى﴾^(۸) همان‌گونه که گاهی می‌فرماید: نعمت‌های مرا یاد کنید؛ ﴿اذکروا نعمتی الّٰتی أنعمت علیکم﴾^(۹) و گاهی می‌فرماید: مرا یاد کنید؛

۱- نمونه / ج ۱۵ / ص ۴۰۱. ۲- یوسف / ۲۰.

۳- یوسف / ۳۱؛ کشف الاسرار / ج ۵ / ص ۴۲.

۴- کشف الاسرار / ج ۵ / ص ۴۲. ۵- آل عمران / ۱۰۳.

۶- حج / ۷۸. ۷- قصص / ۶۰.

۸- طه / ۷۳. ۹- بقره / ۴۰- ۴۲- ۱۲۲.

﴿اذکرونی اذکرکم﴾^(۱)

این تفاوت تعبیر در سه مورد مذکور، شاید به دلیل اختلاف مخاطبین باشد که خطاب اول مربوط به انسان‌هایی است که از نظر درک و معرفت در حد متوسط هستند و خطاب دوم در باره‌ی افرادی است که دارای معرفت و شناخت برترند. از این رو، گروه نخست در بهشت دارای درجه هستند؛ ﴿لهم درجات﴾^(۲)، ولی گروه دوم خودشان درجه هستند؛ ﴿هم درجات﴾^(۳).

۹۱۵- ملاک ارزش‌ها در قرآن

هر مکتبی برای خود اموری را دارای ارزش می‌داند. قرآن کریم که کتاب نجات بخش انسان است، ملاک ارزش‌ها را در موارد ذیل می‌داند و شخصیت مسلمان را می‌توان با این ارزش‌ها ارزیابی کرد:

- ۱- تقوا؛ ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ﴾^(۴)
- ۲- جهاد؛ ﴿فَضَّلَ اللَّهُ الْمَجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا﴾^(۵)
- ۳- ایمان؛ ﴿أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ﴾^(۶)
- ۴- علم و دانش؛ ﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾^(۷)
- ۵- سبقت در ایمان؛ ﴿السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾^(۸)

| | |
|-------------------|--------------------|
| ۱- بقره / ۱۵۲ | ۲- انفال / ۴ |
| ۳- آل عمران / ۱۶۳ | ۴- حجرات / ۱۳ |
| ۵- نساء / ۹۵ | ۶- سجده / ۱۸ |
| ۷- زمر / ۹ | ۸- واقعه / ۱۰ - ۱۱ |

۶- هجرت؛ ﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا و لَمْ يَهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِّنْ وَلَا يَتَّهَمُ مِنْ شَيْءٍ﴾ (۱)

۷- گذشت و ایثار؛ ﴿و يُوْثِرُونَ عَلٰى اَنْفُسِهِمْ و لَوْ كَانْ بِهٖمْ خِصَاصَةٌ﴾ (۲)

۹۱۶- ارزیابی ارزش ها

مسأله‌ی مهم در زندگانی فرد و جامعه، معیارهای سنجش و نظام ارزشی حاکم بر فرهنگ آن جامعه است. زیرا تمام حرکت‌ها در زندگی فرد و جمع، از همین ارزش سرچشمه می‌گیرد. اشتباه یک قوم و ملت در این مسأله و روی آوردن به ارزش‌های خیالی و بی‌اساس، کافی است که تاریخ آن‌ها را به تباهی بکشاند و درک ارزش‌های واقعی و معیارهای راستین، محکمترین زیربنای کاخ سعادت آن‌ها است.

دنیا پرستان مغرور، ارزش را منحصر در مال و ثروت‌های مادی و نفرات خود

می‌دانند. در این زمینه به نمونه‌های زیر توجه کنید:

۱- فرعون جبّار و زرپرست و زورمدار، به اطرافیان‌ش می‌گوید: من باور نمی‌کنم که موسی از طرف خدا باشد، اگر راست می‌گوید، پس چرا دست بند طلا به او داده نشده است؟؛

﴿فَلَوْلَا اَلْقٰى عَلَيْهِ اَسْوَرَةٌ مِّنْ ذَهَبٍ﴾ (۳) او حتی نداشتن چنین زر و زیوری را دلیل بر

پستی مقام موسی می‌شمرد و می‌گوید: ﴿اَمْ اَنَا خَيْرٌ مِّنْ هٰذَا الَّذِى هُوَ مَهِيْنٌ﴾ (۴)

۲- مشرکان عصر پیامبر ﷺ از این که قرآن به مرد تهیدستی نازل شده، تعجب

می‌کردند و می‌گفتند: ﴿لَوْلَا نَزَّلَ هٰذَا الْقُرْءَانَ عَلٰى رَجُلٍ مِّنَ الْقُرَيْتِىْنِ عَظِيْمٍ﴾ (۵)؛ چرا

۱- انفال / ۷۲. ۲- حشر / ۹؛ همراه با نماز / ص ۳۳.

۳- زخرف / ۵۳. ۴- زخرف / ۵۲.

۵- زخرف / ۳۱.

این قرآن بر شخصیت بزرگ و ثروتمندی از سرزمین مکه یا طائف نازل نشده است؟
 ۳ - بنی اسرائیل به پیامبر زمانشان (اشموئیل) در مورد انتخاب «طالوت» به فرماندهی لشکر ایراد گرفتند و گفتند: ﴿نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمَلِكِ مِنْهُ وَ لَمْ يَأْتِ سَعَةَ مِنَ الْمَالِ﴾؛^(۱) ما از او به فرماندهی و حکومت سزاوارتریم. زیرا از دودمان معروفی هستیم و طالوت نیز ثروتی ندارد.

۴ - مشرکان ثروتمند قوم نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ به او ایراد گرفتند که چرا این افراد اراذل و پست اطراف تو را گرفته‌اند؟ منظورشان از پستی، نداشتن مال و ثروت بود؛ ﴿قَالُوا أَنْتُمْ لَكَ وَ اتَّبِعَكَ الْأَرْدَلُونَ﴾^(۲)؛ آیا ما به تو ایمان بیاوریم، در حالی که اراذل از تو پیروی می‌کنند؟ همین ایراد را ثروتمندان مکه به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌گرفتند که از چه رو اطراف تو را پابرنه‌ها گرفته‌اند؟ ما حتی از بوی بدن این‌ها ناراحت می‌شویم. اگر آن‌ها را از خود برانی ما در کنار تو خواهیم بود.

قرآن کریم سخت به آن‌ها می‌تازد و با شدیدترین لحنی آن‌ها را تهدید می‌کند و به پیامبر چنین دستور می‌دهد: تو باید با مردانی همنشین باشی که هر چند تهیدستند، اما قلبشان مملو از عشق خداست و صبح و شام رو به درگاه خدا می‌آورند و جز او کسی را نمی‌خواهند. ای پیامبر! با این‌ها باش و هرگز روی از این‌ها بر مگردان؛ ﴿وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَ الْعِشِيِّ يَرِيدُونَ وَ جِهَهُ وَ لَا تَعْدِ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ﴾^(۳)

روی این جهات، نخستین و مهمترین گام اصلاحی انبیا، درهم شکستن

۷۳۰ هزار و یک نکته

چهارچوب‌های ارزشی دروغین بود. آن‌ها با تعلیماتشان معیارهای غلط را درهم ریختند و ارزش‌های اصیل الهی را جانشین آن ساختند و با یک انقلاب فرهنگی محور شخصیت را از اموال و اولاد و ثروت و جاه و شهرت و قبیله و فامیل، به تقوا و ایمان و عمل صالح مبدل ساختند.^(۱)

۹۱۷ - تقلید مذموم و ممدوح

از نظر تحلیل عقلی، تقلید چهارگونه است:

۱ - تقلید جاهل از جاهل.

۲ - تقلید عالم از عالم.

۳ - تقلید عالم از جاهل.

۴ - تقلید جاهل از عالم.

سه قسم اول باطل و تنهاگونه‌ی چهارم صحیح است؛ هر چند این اقسام چهارگانه عقلی است، لیکن به دو قسم اخیر آن در قرآن اشاره شده است:

۱ - تقلید جاهل از جاهل باطل است: ﴿إِذَا قِيلَ لَهُم تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ ءَابَائُنَا أَوْ لَوْ كَانَ ءَابَائُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾^(۲) و وقتی به مشرکان گفته می‌شد که چرا از خدا و پیامبر پیروی نمی‌کنید، می‌گفتند: ما پدران خود را بر این روش یافته‌ایم. قرآن پاسخ می‌دهد: اگر پدرانشان از روی جهالت مسیر باطلی را طی کرده‌اند، آیا این‌ها نیز باید پیروی کنند؟

۲ - تقلید جاهل از عالم صحیح و لازم است: ﴿فَاسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا

تعلمون ﴿(۱)﴾

۹۱۸ - شب ماهیه آرامش

﴿و جعل اللیل سکناً﴾ (۲)

امام باقر علیه السلام می فرماید: مراسم ازدواج را در شب قرار بده، زیرا شب ماهیه آرامش است؛ «تزوج باللیل فإنه جعل اللیل سکناً». امام سجاد علیه السلام به غلامان خود دستور داد که به هنگام شب، حیوانات را ذبح نکنید. زیرا خداوند شب را برای همه چیز ماهیه آرامش قرار داده است؛ «کان علی ابن الحسین علیه السلام: یأمر غلمانه أن لا یذبحوا حتی یطلع الفجر و یقول: إنّ الله تعالی جعل اللیل سکناً لكل شیء». (۳)

۹۱۹ - گذشته و آینده از نظر قرآن

خداوند قیامت را فردا می داند و تاریخ اقوام پیشین را دیروز. انسان وقتی با دید وسیع نگاه می کند، دیروز و فردا هر دو زیر پای اوست. از این رو قرآن کریم در باره ی بعضی از امت ها می فرماید: آن ها را چنان با خاک یکسان کردیم که گویا دیروز در این سرزمین نبودند؛ ﴿کأن لم تغن بالأمس﴾ (۴)

تعبیر به کلمه ی دیروز یا شدت مبالغه است یا برای بیان زودگذر بودن زمان. امیرالمؤمنین علیه السلام در این زمینه می فرماید: «فان غداً من الیوم قریب ما أسرع الساعات فی الیوم و أسرع الأیام فی الشهر و أسرع الشهور فی السنه»؛ ساعت ها چه زود می گذرد و روزهای ماه چه زود سپری می شود و ماه های عمر چه با شتاب می رود.

۱ - نحل / ۴۳؛ المیزان / ج ۶ / ص ۱۷۰. ۲ - انعام / ۹۶.

۳ - نور الثقلین / ج ۱ / ص ۷۴۹. ۴ - یونس / ۲۴.

۷۳۲ هزار و یک نکته

قرآن از قیامت به فردا یاد می‌کند. مانند: ﴿وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ﴾^(۱) هر کسی ببیند که برای فردای خود چه کرده است.^(۲)

۹۲۰- بشارت الهی

بشارت بر دو قسم است: یکی به واسطه ملک و در لحظه‌ی احتضار و رفتن به سرای آخرت است؛ ﴿أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾^(۳) دیگری بدون واسطه که خود خداوند بشارت می‌دهد؛ ﴿يَبْشُرْهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوَانٍ وَ جَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ﴾^(۴)

۹۲۱- سلام الهی

سلام خداوند دو گونه است: یکی به واسطه‌ی پیامبر اکرم ﷺ در دنیا؛ ﴿وَ إِذَا جَاءَكَ الَّذِيْنَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ﴾^(۵) یکی بی واسطه در بهشت؛ ﴿سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ﴾^(۶)

۹۲۲- نصرت الهی

قرآن کریم در برخی از آیات می‌فرماید: هر کس را خداوند بخواهد، به نصرت خویش تأیید می‌کند؛ ﴿وَ اللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾. در آیات دیگری ﴿مَنْ يَشَاءُ﴾ را معرفی

۱ - حشر / ۱۸. ۲ - تفسیر موضوعی / ج ۶ / ص ۳۴۱.
۳ - فصلت / ۳۰. ۴ - توبه / ۲۱؛ کشف الاسرار / ج ۴ / ص ۱۰۸.
۵ - انعام / ۵۴. ۶ - یس / ۵۸؛ کشف الاسرار / ج ۷ / ص ۲۴۷.

می‌کند که آن‌ها مؤمنان واقعی هستند که از نصرت الهی برخوردار هستند؛ ﴿وَ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرَ الْمُؤْمِنِينَ﴾^(۱) زیرا در جای دیگری، نصرت الهی را مشروط به نصرت مردم در باره‌ی دین خدا می‌داند؛ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَ يَثْبُتْ أَقْدَامَكُمْ﴾^(۲)

۹۲۳- نعمت یافتگان، غضب شدگان و گمراهان

در سوره‌ی مبارکه‌ی حمد، سه عنوان کلی مطرح شده است: نعمت یافتگان، غضب شدگان و گمراهان، که هر کدام راه و روشی دارند و نمازگزار از خداوند می‌خواهد که راه مستقیم را که راه نعمت یافتگان است، به او بشناساند.

علی عليه السلام در تفسیر این سه عنوان به سه آیه‌ی قرآن کریم استناد می‌کند و آن‌ها را چنین معرفی می‌فرماید: مراد از اهل نعمت کسانی هستند که در این آیه‌ی شریفه مطرح هستند: ﴿وَ مَنْ يَطْعَ اللَّهُ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ﴾^(۳) و منظور از غضب شدگان یهودی‌هایی هستند که خداوند در باره‌ی آنان می‌فرماید: ﴿قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرِّ مِمَّنْ ذَلِكُمْ مَثُوبَةٌ عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ﴾^(۴) و مراد از گمراهان، مسیحی‌هایی هستند که خداوند در باره‌ی آنان می‌فرماید: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرِ الْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَ ضَلُّوا عَنِ السَّبِيلِ﴾^(۵)

۱- روم / ۴۷. ۲- محمد / ۷؛ المنار / ج ۳ / ص ۲۳۶.

۳- نساء / ۶۹. ۴- مائده / ۶۰.

۵- مائده / ۷۷؛ تفسیر منسوب به امام حسن عسگری / ص ۴۷۵.

۹۲۴- اقسام سوگند در قرآن

قسم در قرآن بر سه قسم است:

- ۱- گاهی خداوند به ذات خود قسم می‌خورد، مانند: ﴿فَو رَبِّكَ لِنَحْشُرَنَّهُمْ﴾^(۱)
 - ۲- گاهی خداوند به کلام و صفات خویش قسم سوگند یاد می‌کند؛ ﴿ص و القرآن ذی الذکر﴾^(۲) و ﴿ق و القرآن المجید﴾^(۳)
 - ۳- گاهی به مخلوقات خویش قسم می‌خورد؛ ﴿و الشمس و ضحیها * و القمر إذا تلیها﴾^(۴) و ﴿و التین و الزیتون﴾^(۵)
- فایده‌ی سوگند آن است که از سویی یقین مؤمن را در دین بیافزاید تا هیچ شکی باقی نماند و از سوی دیگر، بر انکار کافر بیافزاید تا حجت بر او تمام شود.^(۶)

رعایت آداب در مسائل مختلف از نظر قرآن

۹۲۵- آداب خوردن و آشامیدن

الف- اجتناب از اسراف؛ ﴿کلوا واشربوا و لاتسرفوا﴾^(۷)

-
- | | |
|----------------|------------------------------|
| ۱- مریم / ۶۸. | ۲- ص / ۱. |
| ۳- ق / ۱. | ۴- شمس / ۱-۲. |
| ۵- تین / ۱. | ۶- کشف الاسرار / ج ۶ / ص ۸۸. |
| ۷- اعراف / ۳۱. | |

ب - شکر الهی؛ ﴿کلوا واشکروا﴾ و ﴿أفرايتم الماء الذي تشربون *.....*﴾ لو نشاء لجعلناه أجاءاً فلولاً تشكرون﴾^(۱)

۹۲۶- آداب احسان

رعایت اولویت در نیکی به والدین، خویشاوندان، یتیمان، نیازمندان، همسایگان، غلامان و کنیزان؛ ﴿و بالوالدين إحساناً و ذی القربى و الیتمى و المساکین﴾^(۲) و ﴿و بالوالدين إحساناً و بذی القربى و الیتمى و المساکین و الجار ذی القربى و الجار الجنب و الصاحب بالجنب و ابن السبیل و ما ملکت ایمانکم﴾^(۳)

۹۲۷- آداب ازدواج

الف - آسان گیری؛ شعيب عليه السلام به موسى عليه السلام در پیشنهاد مراسم ازدواج با دخترش گفت: ﴿و ما أريد أن أشقّ عليك﴾^(۴)
ب - توکل و امید به فضل الهی؛ ﴿و أنکحوا الأيامى منکم و الصّالحين من عبادکم و إمائکم إن یكونوا فقراء یغنهم الله من فضله﴾^(۵)

۹۲۸- آداب استغفار

الف - اجتناب از اصرار به گناه؛ ﴿فاستغفروا لذنوبهم ... و لم یصروا علی ما

۲- بقره / ۸۳

۱- واقعه / ۶۸ - ۷۰

۴- قصص / ۲۷

۳- نساء / ۳۶

۵- نور / ۳۲

فعلوا ﴿(۱)﴾

- ب - اعتراف به خطا؛ ﴿قال ربّ إني ظلمت نفسي فاغفر لي﴾ (۲)
- ج - اقرار به ایمان؛ ﴿...و الله بصير بالعباد﴾ الذين يقولون ربّنا إنّنا ءامنّا فاغفر لنا ذنوبنا و قنا عذاب النار ﴿(۳)﴾
- د - توجه به ولایت خدا؛ ﴿أنت ولينا فاغفر لنا وارحمنا﴾ (۴)
- ه - توسل به انبیا و اولیای الهی؛ ﴿و لو أنّهم اذ ظلموا أنفسهم جاؤك فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله تواباً رحیماً﴾ (۵)
- و - استغفار در سحر؛ ﴿و المستغفرین بالأسحار﴾ (۶) و ﴿و بالأسحار هم يستغفرون﴾ (۷)

۹۲۹- آداب تبلیغ

- الف - اتخاذ روش های مناسب (حکمت و موعظه و مناظره)؛ ﴿أدع إلى سبیل ربّك بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتي هي أحسن﴾ (۸)
- ب - پرهیز از اجرت خواهی؛ ﴿قل لا أسئلكم علیه أجرأ﴾ (۹)
- ج - تأکید بر مشترکات؛ ﴿قل یا أهل الكتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم ألاّ نعبد إلاّ الله و لا نشرك به شیئاً﴾ (۱۰)

| | |
|--------------------|--------------------|
| ۱ - آل عمران / ۱۳۵ | ۲ - قصص / ۱۶ |
| ۳ - آل عمران / ۱۶ | ۴ - اعراف / ۱۵۵ |
| ۵ - نساء / ۶۴ | ۶ - آل عمران / ۱۷ |
| ۷ - ذاریات / ۱۸ | ۸ - نحل / ۱۲۵ |
| ۹ - انعام / ۹۰ | ۱۰ - آل عمران / ۶۴ |

د - روشنی بیان؛ ﴿و قل لهم فی أنفسهم قولاً بلیغاً﴾^(۱) و ﴿فهل علی الرّسل إلاّ البلاغ المبین﴾^(۲)

ه - مهربانی و مدارا با مردم؛ ﴿فبما رحمة من الله لنت لهم و لو كنت فظاً غلیظ القلب لانفضوا من حولك﴾^(۳)

و - ناصحانه سخن گفتن؛ ﴿أبلغکم رسالات ربّی و أنصح لکم﴾^(۴)

۹۳۰- آداب تعلیم و تربیت

الف - اجازه گرفتن شاگرد از استاد برای استفاده علمی؛ ﴿قال له موسى هل أتبعك علی أن تعلمن ممّا علّمت رشداً﴾^(۵)

ب - تعظیم و اقرار به جهل خود برای یادگیری حقایق؛ ﴿و علّم ءادم الأسماء کلّها ثمّ عرضهم علی الملائكة فقال أنبئونی بأسماء هؤلاء إن كنتم صادقین * قالوا سبحانك لا علم لنا إلاّ ما علّمتنا﴾^(۶)

ج - سمت و سوی الهی داشتن؛ ﴿ولکن کونوا ربانیّین فی العلم بما كنتم تعلمون الكتاب و بما كنتم تدرسون﴾^(۷)

د - ذکر نام خدا؛ ﴿اقرأ باسم ربّك الذی خلق * خلق الإنسان من علق * اقرأ و ربّك الأکرم﴾^(۸)

۱ - نساء / ۶۳.

۲ - نحل / ۳۵.

۳ - آل عمران / ۱۵۹.

۴ - اعراف / ۶۳.

۵ - کهف / ۶۶.

۶ - بقره / ۳۱ - ۳۲.

۷ - آل عمران / ۷۹.

۸ - علق / ۱ - ۳.

هـ - صبر و پایداری؛ ﴿قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تَعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ بِهِ رَشَدًا﴾
﴿قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا﴾ * و كيف تصبر على ما لم تحط به خبيراً * قال
ستجدني إن شاء الله صابراً ﴿١﴾

۹۳۱ - آداب استماع قرآن

الف - خضوع؛ ﴿إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ
سَجْدًا﴾ ﴿٢﴾

ب - سکوت؛ ﴿وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا﴾ ﴿٣﴾

۹۳۲ - آداب انفاق

الف - اجتناب از ریا و منت؛ ﴿لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ﴾ ﴿٤﴾

ب - اخلاص؛ ﴿الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّىٰ﴾ * و ما لأحد عنده من نعمة تجزى * إلا
ابتغاء وجه ربه الأعلى ﴿٥﴾ و ﴿وَأَنْفَقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ ﴿٦﴾

ج - اعتدال؛ ﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ﴾ ﴿٧﴾

د - انفاق از مال مرغوب؛ ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا حَبَبْتُمْ﴾ ﴿٨﴾

هـ - حفظ شخصیت نیازمندان؛ ﴿قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا

۱ - كهف / ۶۶ - ۶۹ .
۲ - اسراء / ۱۰۷ .
۳ - اعراف / ۲۰۴ .
۴ - بقره / ۲۶۴ .
۵ - لیل / ۱۸ - ۲۰ .
۶ - بقره / ۱۹۵ .
۷ - اسراء / ۲۹ .
۸ - آل عمران / ۹۲ .

أذى ﴿(۱)﴾

و - رعایت اولویت؛ ﴿و آتی المال علی حبّه ذوی القربی و الیتمی المساکین و ابن السبیل و السّائلین و فی الرّقاب ﴿(۲)﴾.﴾

۹۳۳- آداب پرسش

الف - اجتناب از سؤال بی مورد؛ ﴿لا تسألوا عن أشياء إن تبد لكم تسؤکم ﴿(۳)﴾.
ب - موقعیت شناسی؛ ﴿فلا تسألنی عن شیء حتی أحدث لك منه ذكراً ﴿(۴)﴾.

۹۳۴- آداب معاشرت

الف - تواضع؛ ﴿واقصد فی مشیك ﴿(۵)﴾.
ب - خوش خلقی؛ ﴿فبما رحمة من الله لنت لهم ﴿(۶)﴾.
ج - دفع بدی به خوبی؛ ﴿ادفع بالّتی هی أحسن السیئة ﴿(۷)﴾.
د - گذشت؛ ﴿فاعف عنهم و استغفر لهم ﴿(۸)﴾.
هـ - بردباری و استقامت؛ ﴿واصبر علی ما یقولون ﴿(۹)﴾.
و - گفتار نیک با مردم؛ ﴿و قولوا للنّاس حسناً ﴿(۱۰)﴾.

| | |
|-----------------|--------------------|
| ۱ - بقره / ۲۶۳ | ۲ - بقره / ۱۷۷ |
| ۳ - مائده / ۱۰۱ | ۴ - کهف / ۷۰ |
| ۵ - لقمان / ۱۹ | ۶ - آل عمران / ۱۵۹ |
| ۷ - مؤمنون / ۹۶ | ۸ - آل عمران / ۱۵۹ |
| ۹ - مزمل / ۱۰ | ۱۰ - بقره / ۸۳ |

۷۴۰ هزار و یک نکته

- ز - گفتار نیک با مستمندان؛ ﴿قول معروف و مغفرة خير من صدقة يتبعها أذى﴾ (۱)
ی - معاشرت پسندیده با خانواده؛ ﴿و عاشروهنّ بالمعروف﴾ (۲)

۹۳۵ - آداب قرض دادن

- الف - لزوم اعطای قرض با نیت خالصانه؛ ﴿من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسناً﴾ (۳)
ب - تنظیم سند؛ ﴿... إذا تداينتم بدين إلى أجل مسمى فاكتبوه﴾ (۴)
ج - مرغوبیت کالا؛ ﴿و أقرضتم الله قرضاً حسناً لا کفرنّ عنکم سیئاتکم﴾ (۵)

۹۳۶ - آداب دعا کردن

- الف - التجا به مقام ربوبی خداوند؛ تمام آیاتی را که اول آن «ربّنا» یا «ربّ» آمده، گویای این معناست. مانند: ﴿ربّنا و ابعث فیهم رسولاً منهم﴾ (۶) و ﴿ربّ هب لی من الصّالحین﴾ (۷) و ﴿ربّنا هب لنا من أزواجنا و ذریّاتنا قرّة أعین﴾ (۸)
ب - اخلاص؛ ﴿وادعوه مخلصین له الدّین﴾ (۹)
ج - توجه به صفات کمال؛ ﴿ربّنا لا تزغ قلوبنا بعد إذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة إنک أنت الوهّاب﴾ (۱۰)

| | |
|-----------------|-------------------|
| ۱ - بقره / ۲۶۳ | ۲ - نساء / ۱۹ |
| ۳ - بقره / ۲۴۵ | ۴ - بقره / ۲۸۲ |
| ۵ - مائده / ۱۲ | ۶ - بقره / ۱۲۹ |
| ۷ - صافات / ۱۰۰ | ۸ - فرقان / ۷۴ |
| ۹ - اعراف / ۲۹ | ۱۰ - آل عمران / ۸ |

- د - دعا برای دیگران؛ ﴿رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ﴾ (۱)
- ه - تضرع؛ ﴿ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً﴾ (۲)
- و - خوف ورجا؛ ﴿وادعوه خوفاً وطمعاً﴾
- ز - وقت مناسب؛ ﴿واذكروا اسم ربك بكرة و أصيلاً﴾ (۳)

۹۳۷- آداب عبادت کردن

- الف - اخلاص؛ ﴿فاعبدالله مخلصاً له الدين﴾ (۴)
- ب - زبان جمعی؛ ﴿إياك نعبد﴾
- ج - شکر؛ ﴿واشكروا الله إن كنتم إياه تعبدون﴾ (۵)

۹۳۸- آداب مسجد رفتن

- الف - بازینت رفتن؛ ﴿خذوا زینتکم عند کلّ مسجد﴾ (۶)
- ب - دعا و ذکر خدا؛ ﴿و أقیموا وجوهکم عند کلّ مسجد وادعوه مخلصین له الدین﴾ (۷)
- ج - رعایت تقوا؛ ﴿لمسجد أسس على التقوی من أول يوم أحق أن تقوم فيه﴾ (۸)

۲ - اعراف / ۵۵

۱ - بقره / ۱۲۶

۴ - زمر / ۲

۳ - انسان / ۲۵

۶ - اعراف / ۳۱

۵ - بقره / ۱۷۲

۸ - توبه / ۱۰۸

۷ - اعراف / ۱۲۹

۹۳۹- آداب ذکر و یاد خدا

الف - تداوم؛ ﴿وَاذْكُرُوا رَبَّكُمُ كَثِيرًا﴾^(۱)، ﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ﴾^(۲)

ب - تضرع و ترس؛ ﴿وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخَفِيَّةً﴾^(۳)

ج - وقت مناسب؛ ﴿وَاذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلاً﴾^(۴)

۹۴۰- آداب سخن گفتن

الف - اجتناب از بدگویی؛ ﴿لَا يَحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسَّوِّءِ مِنَ الْقَوْلِ﴾^(۵)

ب - اجتناب از صدای بلند؛ ﴿وَإِغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ﴾^(۶)

ج - حسن گفتار؛ ﴿قُولُوا لِلنَّاسِ حَسَنًا﴾^(۷)

د - گفتار نیک با نیازمندان؛ ﴿قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذَى﴾^(۸)

ه - حق گویی؛ ﴿قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا﴾^(۹)

و - رعایت عدالت؛ ﴿إِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا﴾^(۱۰)

ز - ملامت؛ ﴿فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لِيَنَّا﴾^(۱۱)

| | |
|-------------------|--------------------|
| ۱ - آل عمران / ۴۱ | ۲ - آل عمران / ۱۹۱ |
| ۳ - اعراف / ۲۰۵ | ۴ - انسان / ۲۵ |
| ۵ - نساء / ۱۴۸ | ۶ - لقمان / ۱۹ |
| ۷ - | ۸ - بقره / ۲۶۳ |
| ۹ - احزاب / ۷۰ | ۱۰ - انعام / ۱۵۲ |
| ۱۱ - طه / ۴۴ | |

۹۴۱- آداب جنگ و جهاد

الف - اجتناب از خوش گذرانی؛ ﴿و لا تنازعوا فتفشلوا و تذهب ريحكم واصبروا ...

* و لا تكونوا كالذين خرجوا من ديارهم بطراً و رءاء الناس﴾^(۱)

ب - اخلاص؛ ﴿و قاتلوا في سبيل الله الذين يقاتلونكم﴾^(۲)

ج - اعراض از دنياطلبی؛ ﴿إذا ضربتم في سبيل الله فتبیتوا و لا تقولوا لمن ألقى

إليكم السلم لست مؤمناً تبغون عرض الحیوة الدنيا﴾^(۳) و ﴿مالکم إذا قيل لكم

انفروا في سبيل الله اثاقتم إلى الأرض أرضيتم بالحیوة الدنيا من الاخرة﴾^(۴)

د - توکل به خدا؛ ﴿الذين قال لهم الناس إن الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم فزادهم

ایماناً و قالوا حسبنا الله و نعم الوکیل﴾^(۵)

ه - دعا؛ ﴿و لما برزوا لجالوت و جنوده قالوا ربنا أفرغ علينا صبراً و ثبتت

أقدامنا﴾^(۶)

و - آماده باش همیشگی؛ ﴿و أعدوا لهم ما استطعتم من قوّة و من رباط الخیل﴾^(۷)

۹۴۲- آداب تلاوت قرآن

الف - استعاذه؛ ﴿فإذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشيطان الرجيم﴾^(۸)

ب - تدبّر؛ ﴿أفلا يتدبّرون القرآن﴾^(۹)

| | |
|----------------------|-----------------|
| ۱ - انفال / ۴۶ - ۴۷. | ۲ - بقره / ۱۹۰. |
| ۳ - نساء / ۹۴. | ۴ - توبه / ۳۸. |
| ۵ - آل عمران / ۱۷۳. | ۶ - بقره / ۲۵۰. |
| ۷ - انفال / ۶۰. | ۸ - نحل / ۹۸. |
| ۹ - محمد / ۲۴. | |

- ج - توجه به معنا؛ ﴿الَّذِينَ ءَاتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ﴾ (۱)
- د - خضوع؛ ﴿إِذَا يَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ يُخْرُونَ لِلأَذْقَانِ سَجْدًا﴾ * و يقولون سبحان ربنا إن كان وعد ربنا لمفعولاً * و يخرون للأذقان يبكون و يزيدهم خشوعاً (۲)
- هـ - گریستن؛ ﴿يَبْكُونَ وَّ يَزِيدُهُمْ خُشُوعًا﴾ (۳)
- و - سکوت؛ ﴿وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْءَانُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَّ أَنْصِتُوا﴾ (۴)
- ز - طهارت؛ ﴿لَا يَمْسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾ (۵)

۹۴۳- آداب توبه

- الف - اخلاص؛ ﴿تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا﴾ (۶)
- ب - استغفار؛ ﴿وَ أَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ﴾ (۷)
- ج - اصلاح عمل؛ ﴿ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْلَحُوا﴾ (۸)
- د - فوریت؛ ﴿مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ﴾ (۹)

۹۴۴- آداب مهمانی

- الف - اجتناب از مزاحمت؛ ﴿فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَ لَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ﴾ (۱۰)

| | |
|-----------------|-----------------------|
| ۱ - بقره / ۱۲۱ | ۲ - اسراء / ۱۰۷ - ۱۰۹ |
| ۳ - اسراء / ۱۰۹ | ۴ - اعراف / ۲۰۴ |
| ۵ - واقعه / ۷۹ | ۶ - تحریم / ۸ |
| ۷ - هود / ۵۲ | ۸ - نحل / ۱۱۹ |
| ۹ - انفال / ۵۴ | ۱۰ - احزاب / ۵۳ |

- ب - تعجیل در تهیه‌ی غذا و پذیرایی مناسب؛ ﴿فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيدٍ﴾ (۱)
- ج - ترک نگاه به ظرف غذای دیگری؛ ﴿لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرِ نَظْرِينَ إِنَّهُ﴾ (۲)
- د - سلام کردن؛ ﴿وَنَبِّئْهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ * إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا﴾ (۳)

۹۴۵- ادب گرفتن زکات

دعا برای زکات دهنده؛ ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً... وَصَلِّ عَلَيْهِمْ﴾ (۴)

۹۴۶- ادب اطعام

اخلاص؛ ﴿إِنَّمَا نَطْعَمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُورًا﴾ (۵)

۹۴۷- ادب برخورد با سختی‌ها

اظهار تسلیم و استرجاع؛ ﴿الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ (۶)

۹۴۸- آداب کار

الف - ذکر نام خدا: فضیلت شروع کارها با نام خداست؛ ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾

۱ - هود / ۶۹
۲ - احزاب / ۵۳
۳ - حجر / ۵۱-۵۲
۴ - توبه / ۱۰۳
۵ - انسان / ۹
۶ - بقره / ۱۵۶

﴿و قال اركبوا فيها بسم الله مجريها و مرسيا﴾^(۱)

ب - گفتن این شاء الله؛ ﴿و لا تقولوا لشيء انا فاعل ذلك غداً الا ان يشاء الله﴾^(۲)

۹۴۹- ادب تجارت

ذکر الهی؛ ﴿وابتغوا من فضل الله و اذكروا الله كثيراً﴾^(۳)

۹۵۰- آداب راه رفتن

الف - اجتناب از تکبر؛ ﴿و لا تمش فی الأرض مرحاً﴾^(۴)

ب - رعایت حیا برای زنان در راه رفتن؛ ﴿فجاءته احدىهما تمشى على استحياء﴾^(۵)

۹۵۱- دستور طبّی در اسلام

﴿كلوا و اشربوا و لا تسرفوا﴾^(۶)

هارون الرّشید طبیب مسیحی داشت که بسیار معروف بود. روزی این طبیب به یکی از دانشمندان اسلامی گفت: من در کتاب آسمانی شما چیزی از طب نمی‌یابم، در حالی که دانش مفید بر دو گونه است: علم ادیان و ابدان. او در پاسخ گفت: خداوند همه‌ی دستورات طبّی را در نصف آیه‌ای از قرآن کریم بیان کرده است؛ ﴿كلوا و اشربوا و لا تسرفوا﴾ و پیامبر ما نیز طب را در این دستور خویش خلاصه کرده است: «المعدة بيت الأدواء و

۱ - هود / ۴۱.

۲ - كهف / ۲۴.

۳ - جمعه / ۱۰.

۴ - اسراء / ۳۷.

۵ - قصص / ۲۵.

۶ - اعراف / ۳۱.

الحمية رأس كل دواء».

طبيب مسیحی که این سخن را شنید، گفت: قرآن شما و پیامبران برای جالینوس طبی باقی نگذاشته است؛ «ما ترك كتابكم و لا نبيكم لجالينوس طباً».^(۱)

۹۵۲- سرّ افراد صراط و جمع بستن سبیل

در قرآن کریم صراط به صیغه مفرد و سبیل جمع آمده است: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لِنَهْدِيَنَّهُمْ سَبِيلًا﴾.^(۲) زیرا به اختلاف احوال و رهروان، راه عبادت مختلف می‌شود. صراط مستقیم چون بزرگراهی است که همه‌ی راه‌های فرعی بدان منتهی می‌شود، با این که صراط مستقیم به همه‌ی آن راه‌ها گفته می‌شود و مثل صراط مستقیم نسبت به سایر راه‌ها مثل روح نسبت به بدن است. یک انسان در زندگی اش احوال مختلفی دارد. مثل کودکی، جوانی و پیری، ولی در عین حال، روح همان روح است و در عین این که انسان در هر کدام از آن‌ها متفاوت است، ولی روح تغییری پیدا نمی‌کند.^(۳)

۹۵۳- سرّ تعبیر لفظ انجیل به صورت مفرد

هر گاه قرآن کریم از کتاب حضرت عیسیٰ عَلَيْهِ السَّلَام نام برده، با لفظ «انجیل» به صورت مفرد ذکر کرده است و نیز آن را نازل شده از طرف خدا معرفی می‌کند. پس با توجه به این دو وصف، انجیل‌های گوناگونی که در میان نصاری متداول بوده، حتی معروف‌ترین آن‌ها را که به لوقا، مرقس، متی و یوحنا نسبت می‌دهند، هیچ یک انجیل واقعی نیست.^(۴)

۱- روح البیان / ج ۳ / ص ۱۵۵.

۲- عنکبوت / ۶۹.

۳- المیزان / ج ۳ / ص ۹.

۴- المیزان / ج ۱ / ص ۲۹.

۹۵۴- بطلان عقیده‌ی مسیحیت

حضرت عیسیٰ علیه السلام در سن کودکی گفت: ﴿إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَانِي الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا﴾^(۱) این سخنان حضرت عیسیٰ علیه السلام دلیل روشنی است بر بطلان عقیده‌ی مسیحیت که او را خدا می‌داند. چون کلام عیسیٰ علیه السلام یا راست است یا دروغ. اگر راست گفت، بنا بر این او بنده‌ی خداست نه خدا و اگر دروغ است، آن کس که دروغ می‌گوید، خدا نیست، چون خداوند را قرآن کریم توصیف می‌کند: ﴿وَمِنَ أَصْدَقِ مَنْ اللَّهِ حَدِيثًا﴾^(۲)

۹۵۵- سر نام‌گذاری منافق

﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ﴾^(۳)

نفق بر وزن «فرس»، سوراخی است در زیر زمین که درب دیگری برای خروج دارد. یربوع خزنده‌ای است شبیه به موش (شاید موش صحرائی باشد)، این خزنده دو لانه می‌سازد. یکی به نام «نافقاء» که آن را مخفی می‌دارد و دیگری به نام «قاصعاء» که آشکار است. چون دشمن از قاصعا به آن حمله کند، وارد نافقا شده و از آن خارج می‌شود. منافق کسی است که به سوی مؤمن، با ایمان و به سوی کافر با کفر خارج می‌شود و در حقیقت راه‌گریز از ضرر را برای خویش، همواره باز نگه می‌دارد و شاید به جهت خروج حقیقی‌اش از ایمان به کفر، منافق نامیده شده است.^(۴)

۲ - نساء / ۸۷؛ کشف الاسرار / ج ۶ / ص ۴۲.

۱ - مریم / ۳۰.

۴ - مفردات راغب؛ المیزان / ج ۷ / ص ۶۲.

۳ - منافقون / ۱.

۹۵۶- وعده‌ی الهی و انجام آن

خداوند گاهی در بعضی از آیات وعده می‌دهد، در بعضی از آیات دیگر وفای به وعده را بیان می‌کند. مثلاً در آیه‌ای از زبان حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: در صورتی که مردم صبر کنند، آن‌ها را وارثان زمین قرار می‌دهیم؛ **﴿قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾**^(۱) و در جای دیگری انجام وعده را بیان می‌کند: **﴿وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا﴾**^(۲)

این آیه‌ی شریفه تحقق وعده‌ی الهی را بیان می‌کند که استیلای آنان بر زمین مقدس و توطن‌شان در آن مشروط به صبر و اطاعت خداوند است.^(۳)

۹۵۷- سلسله‌ی مراتب

قرآن کریم در شهادت به یگانگی خداوند، اول خداوند را ذکر کرد، بعد فرشتگان، سپس مؤمنان و اهل دانش را؛ **﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ﴾**^(۴) همچنین در تحیت و درود به پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اول خداوند، بعد فرشتگان و بعد مؤمنان را ذکر کرد؛ **﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾**^(۵)

۱- اعراف / ۱۲۸.

۲- اعراف / ۱۳۷.

۳- المیزان / ج ۵ / ص ۲۸۹.

۴- آل عمران / ۱۸.

۵- نساء / ۶۵؛ کشف الاسرار / ج ۸ / ص ۹۸.

۹۵۸- خسارت عمر

فخر رازی می‌گوید: یکی از بزرگان را دیدم که می‌گفت: شخصی را دیدم که یخ می‌فروخت و فریاد می‌زد: «ارحموا من یدوب رأس ماله»؛ به کسی که سرمایه‌اش ذوب می‌شود و از میان می‌رود، رحم کنید. پیش خود گفتم: این است معنای سخن خداوند که در این آیه می‌فرماید: ﴿انَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خَسْرٍ﴾^(۱)؛ سوگند به عصر که انسان در زیان به سر می‌برد.

آری! انسانی که عمرش می‌گذرد و در برابر آن کسب فضایل و مکارم نمی‌کند، مانند یخی است که آب می‌شود و از میان می‌رود.^(۲)

۹۵۹- عدم امکان فرار

سه چیز است که انسان در دنیا با آن‌ها برخورد می‌کند و امکان گریز از آن‌ها نیست:

۱- رزق؛ «لو انَّ ابن ادم فرّ من رزقه کما یفرّ من الموت لأدرکه رزقه».

۲- کیفر عمل؛ ﴿من یعمل سوءاً یجز به﴾^(۳).

۳- مرگ؛ ﴿قل إنَّ الموت الَّذی تفرّون منه فإِنَّه ملائکم﴾^(۴).

۲- تفسیر کبیر / ج ۳۲ / ص ۸۵

۱- عصر / ۲.

۴- جمعه / ۸.

۳- نساء / ۱۲۳.

فصل نهم: مسایل سیاسی و اجتماعی

- ✓ حکومت، موهبت الهی
- ✓ حکومت از دیدگاه موحد و مشرک
- ✓ تفاوت مسئولان نظام اسلامی با نظام طاغوتی
- ✓ وظیفه‌ی کارگزاران حکومت اسلامی
- ✓ شیوه‌ی برخورد با دشمنان
- ✓ لزوم کسب قدرت در برابر یهود
- ✓ عداوت و دشمنی یهود
- ✓ راز سقوط بنی اسرائیل
- ✓ سپردن ثروت به افراد ناتوان
- ✓ ممنوعیت ضرر زدن
- ✓ اهمیت مشاوره در اسلام
- ✓ از ماست که بر ماست
- ✓ آزمایش مردم
- ✓ نعمت و نعمت، دو ابزار آزمایش
- ✓ اوصاف مبلغان
- ✓ شیوه‌ی تبلیغ
- ✓ پیروزی مکتب

۹۶۰- حکومت، موهبت الهی

اطلاق مُلک شامل هر مُلکی اعم از حق یا باطل می‌شود و تمام اقسام آن به خداوند مستند است؛ ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمَلِكِ تُعْطِي الْمَلِكَ مِنْ تَشَاءِ وَ تَنْزِعُ الْمَلِكَ مِنْ تَشَاءِ﴾^(۱) ملک فی حد نفسه، موهبتی از مواهب الهیه و نعمتی از نعم اوست که می‌توان به وسیله‌ی آن، آثار نیکویی در اجتماع انسانی پدید آورد و خداوند متعال گرایش به آن را در انسان‌ها قرار داده است. از طرفی هم می‌توان گفت: ملکی که نا اهلان دارند، ذاتاً مذموم نیست، بلکه خود آن‌ها مذموم هستند که حکومت را وسیله‌ی ستم قرار داده‌اند.

بدین جهت، حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ در برابر نعمت ملک و سلطنت، از خداوند فرجام نیکو تقاضا می‌کند؛ ﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمَلِكِ ... تَوْفَنِي مُسْلِمًا﴾^(۲)، اما هنگامی که خداوند به نمرود سلطنت عطا می‌کند، وی در برابر حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌ایستد و مبارزه می‌کند؛ ﴿أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمَلِكَ﴾^(۳).

۹۶۱- حکومت از دیدگاه موحد و مشرک

خداوند حکومت مصر را به دو نفر عطا کرد: فرعون و یوسف. وقتی حکومت مصر را به فرعون دادند، به خود اضافه کرد و گفت: ﴿أَلَيْسَ لِي مَلِكُ مِصْرَ﴾^(۴) و در نتیجه خوار و ذلیل گشت، اما حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ ملک مصر را به خداوند اضافه کرد و گفت: ﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمَلِكِ﴾^(۵) و در نتیجه عزیز گشت.^(۶)

۱- آل عمران / ۲۶. ۲- یوسف / ۱۰۱.

۳- بقره / ۲۵۸؛ المیزان / ج ۳ / ص ۱۳۱. ۴- زخرف / ۵۱.

۵- یوسف / ۱۰۱. ۶- کشف الاسرار / ج ۵ / ص ۱۵۱.

۹۶۲- تفاوت مسئولان نظام اسلامی با نظام طاغوتی

از نظر قرآن کریم مسئولین نظام اسلامی هرگاه به قدرت و حکومت برسند، احکام اسلام (از قبیل برپا داشتن نماز، پرداخت زکات، امر به معروف و نهی از منکر و ...) را اجرا می‌کنند؛ ﴿الَّذِينَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾^(۱)، اما نظام طاغوتی هرگاه قدرت و تسلط بر مستضعفان پیدا کند، کاری جز فساد، تبهکاری و ظلم انجام نمی‌دهد؛ ﴿إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا﴾^(۲). زیربنای این دو روش دو طرز تفکر است. زیرا منطق افراد صالح و متقی که در رأس آن انبیا و اولیای الهی هستند، این است که پیروزی و سعادت برای کسی است که تهذیب نفس و تزکیه‌ی روح کرده باشد؛ ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾^(۳)، اما منطق افراد طغیانگر که در رأس آن فرعونیان هستند، این است که پیروزی و سعادت برای کسی است که زور بگوید و قلدری از خود نشان دهد؛ ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى﴾^(۴).

۹۶۳- وظیفه‌ی کارگزاران حکومت اسلامی

﴿تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً في الأرض و لا فساداً﴾^(۵)
 علی عليه السلام هنگام دسیابی به خلافت ظاهری، شخصاً در بازارها قدم می‌زد، گمشده‌ها را راهنمایی می‌کرد، ضعیفان را کمک می‌کرد و از کنار فروشندگان و کسبه رد می‌شد و آیه‌ی

۱- حج / ۴۱.

۲- نمل / ۳۴.

۳- شمس / ۹.

۴- طه / ۶۴؛ محاضرات.

۵- قصص / ۸۳.

شریفه‌ی ﴿تلك الدار الآخرة﴾ را برای آن‌ها می‌خواند. سپس می‌فرمود: «أنزلت هذه الآية في أهل العدل و التّواضع من الولاية و أهل القدرة من الناس»؛ این آیه‌ی در باره‌ی زمامداران عادل و متواضع و همچنین سایر قدرتمندان از توده‌های مردم نازل شده است.^(۱)

۹۶۴ - خداوند بهترین قانونگذار

﴿أفحکم الجاهلیّة یبغون و من أحسن من الله حکماً لّقوم یوقنون﴾^(۲)

بهترین قانون آن است که مقنن آن شرایط زیر را داشته باشد:

الف - از تمام اسرار هستی و انسان در حال و آینده آگاه باشد.

ب - هیچ هدف انتفاعی نداشته باشد.

ج - هیچ لغزش عمدی و سهوی نداشته باشد.

د - از هیچ قدرتی نترسد.

ه - خیرخواه همه باشد.

این شرایط همه در خداوند متعال وجود دارد. بنا بر این، بهترین قانونگذار خداوند است.^(۳)

۹۶۵ - شیوه‌ی برخورد با دشمنان

شیوه‌ی برخورد با دشمنان در موارد مختلف تفاوت دارد:

۱ - سلام کردن؛ ﴿إذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً﴾^(۴)

۱ - مجمع البیان / ج ۷ / ص ۲۶۹ . ۲ - مائده / ۵۰ / ۱

۳ - نور / ج ۳ / ص ۱۱۰ . ۴ - فرقان / ۶۳ .

- ۲ - نرم سخن گفتن؛ ﴿فَقُولَا قَوْلًا لِّئِنَّا﴾^(۱)
- ۳ - سکوت؛ ﴿فَذَرِهِمْ يَخوضُوا و يَلْعَبُوا حَتَّى يَلِاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ﴾^(۲)
- ۴ - صبر کردن؛ ﴿فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعِزْمِ مِنَ الرَّسْلِ﴾^(۳)
- ۵ - اعراض؛ ﴿أَعْرَضَ عَنْهُمْ﴾^(۴)
- ۶ - غلظت؛ ﴿وَاعْلَظْ عَلَيْهِمْ﴾^(۵)
- ۷ - مقابله به مثل؛ ﴿فَإِذَا عَتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا عَتَدَى عَلَيْكُمْ﴾^(۶)

۹۶۶ - اقسام اتحاد

در قرآن کریم از سه گونه اتحاد سخن رفته است: اتحاد در جوامع انسانی، اتحاد در میان موخّدان و اتحاد در میان مؤمنین. قرآن کریم نسبت به اتحاد در جوامع انسانی می فرماید: اگر گروهی کافرند، لیکن آسیبی به جامعه‌ی اسلامی نمی زنند، آن‌ها باید در جامعه‌ی اسلامی از قسط و عدل اسلامی برخوردار باشند؛ ﴿لَا يَنْهَيْكُمْ اللَّهُ عَنْ الَّذِينَ لَمْ يِقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ و لَمْ يَخْرُجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ و تُقْسَطُوا إِلَيْهِمْ﴾^(۷) و در باره‌ی اتحاد میان موخّدان می فرماید: ﴿... تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا و بَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ و لَا نَشْرِكَ بِهِ شَيْئًا﴾^(۸) و در باره‌ی اتحاد میان مؤمنان می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً﴾^(۹)

۱ - طه / ۴۴. ۲ - زخرف / ۸۳.

۳ - احقاف / ۳۵. ۴ - نساء / ۶۳.

۵ - توبه / ۷۳. ۶ - بقره / ۱۹۴؛ نور / ج ۳ / ص ۳۶۰.

۷ - ممتحنه / ۸. ۸ - آل عمران / ۶۴.

۹ - بقره / ۲۰۸؛ آیه الله جوادی.

۹۶۷- لزوم کسب قدرت در برابر یهود

﴿و من أهل الكتاب من إن تأمنه بقنطار يؤدّه إليك و منهم من إن تأمنه بدینار لا يؤدّه إليك إلاّ ما دمت علیه قائماً﴾^(۱)

بعضی از اهل کتاب کسانی هستند که اگر ثروت زیادی به رسم امانت به آن‌ها بسپاری، به تو باز می‌گردانند و برخی دیگر کسانی هستند که اگر یک دینار هم به آنان بسپاری، به تو باز نمی‌گردانند، مگر این که بالای سر آن‌ها ایستاده و بر آن‌ها مسلط باشی.

از این آیه یک اصل کلی و اساسی در باره‌ی روحیه‌ی یهود استفاده می‌شود که بسیاری از آن‌ها چنان هستند که در پرداخت حقوق دیگران هیچ اصلی را جز قدرت به رسمیت نمی‌شناسند، مسلمانان برای استیفای حقوق خود از آن‌ها هیچ راهی جز این ندارند که بکوشند و کسب قدرت کنند تا آن‌ها در برابر ادای حق، تسلیم گردند.^(۲)

۹۶۸- عداوت و دشمنی یهود

﴿لتجدنّ أشدّ الناس عداوةً للذین ءامنوا الیهود و الذین أشركوا﴾^(۳)

چرا خداوند صفت عداوت و دشمنی یهود و مشرکان را بر شخص آن‌ها مقدم داشت، با این که چنین تعبیری هم ممکن بود: «لتجدنّ الیهود و الذین أشركوا أشدّ الناس عداوةً للذین ءامنوا».

در پاسخ می‌توان گفت: چون مقصود ذکر دشمنی آن‌ها است، نظر به شخص آن‌ها

۲- نمونه / ج ۲ / ص ۴۷۳.

۱- آل عمران / ۷۵.

۳- مائده / ۸۲.

نیست، در این صورت باید نخست از عداوت سخن بگویند. افزون بر آن از سبقت ذکر عداوت نیز می‌توان استفاده کرد که یهودیان چنان آماده و مهیا برای دشمنی و آزار رسانی و نابود کردن اهل ایمان هستند که گویا دشمنی آن‌ها پیشاپیش آن‌ها در حرکت است، می‌شتابند تا اهل ایمان را دریابند.^(۱)

۹۶۹- عوامل پیروزی بنی اسرائیل

قرآن کریم داستان تقاضای بنی اسرائیل از پیامبرشان را مبنی بر نصب فرماندهی برای جنگ با دشمنان خود، چنین بیان می‌کند: خداوند طالوت را به فرماندهی آنان انتخاب کرد و سرانجام طالوت و سپاهیان‌ش بر جالوت پیروز شدند. از تحلیل داستان پیش گفته درمی‌یابیم که عوامل پیروزی آنان بدین شرح است:

- ۱- رهبر توانا و لایق؛ ﴿زاده بسطة فی العلم و الجسم﴾.^(۲)
- ۲- پیروان مؤمن؛ ﴿قال الذین یظنون انهم ملاقوا الله﴾.^(۳)
- ۳- توکل؛ ﴿کم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله﴾.^(۴)
- ۴- صبر و استقامت؛ ﴿ربنا افرغ علينا صبراً و ثبت اقدامنا﴾.^(۵)
- ۵- انگیزه‌ی الهی داشتن؛ ﴿وانصرنا علی القوم الکافرین﴾.^(۶)

۱ - نکته‌هایی از قرآن / ج ۲ / ص ۵۱. ۲ - بقره / ۲۷۴.

۳ - بقره / ۲۴۹. ۴ - بقره / ۲۴۹.

۵ - بقره / ۲۵۰. ۶ - بقره / ۲۵۰؛ نور / ج ۱ / ص ۴۹۸.

۹۷۰- راضی نشدن دشمنان اسلام از مسلمانان

﴿لَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ

هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ﴾^(۱)

این آیه‌ی شریفه در عین این که خطاب به پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، خطاب به همه‌ی مسلمانان عالم در طول تاریخ نیز هست که هرگز یهود و نصاری از شما راضی نخواهند شد، مگر آن که تسلیم بی چون و چرای دین و مذهب آنان شوید و از اصل و ارزش‌های الهی کناره بگیریید. زیرا قرآن کریم می‌فرماید: دشمنان شما تا جایی جنگ و ستیز را ادامه می‌دهند که شما از دینتان برگردید؛ ﴿لَا يَزَالُونَ يَقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ﴾^(۲) ولی شما مسلمانان باید با قاطعیت کامل دست رد به سینه‌ی نامحرم بزنید و بگویید که هدایت، فقط هدایت الهی است و تنها راه سعادت راه وحی است، نه پیروزی بر تمایلات این و آن.^(۳)

۹۷۱- راز سقوط بنی اسرائیل

حدود نهمصد آیه‌ی قرآن کریم در باره‌ی حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام و بنی اسرائیل است؛ مردمانی که سالیان دراز زیر ستم فرعون سوختند و ساختند و با قیام حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام از شر فرعون نجات یافته، حکومتی مستقل به رهبری حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام تشکیل دادند، و خداوند در باره‌ی آن‌ها فرمود: ﴿إِنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾^(۴) ای بنی اسرائیل! من شما را بر مردم عصر خودتان برتری دادم، اما در جای دیگر قرآن می‌خوانیم:

۱- بقره / ۱۲۰.

۲- بقره / ۲۱۷.

۳- نور / ج ۱ / ص ۲۴۶.

۴- بقره / ۴۷.

﴿و باؤوا بغضب من الله﴾^(۱) آنان گرفتار قهر و غضب الهی شدند.

چگونه یک ملت عزیز، دلیل می‌شود؟ خود قرآن کریم راز این قصه را این گونه بیان می‌کند:

۱ - علما و دانشمندان یهود قانون آسمانی را تغییر دادند؛ ﴿يَحْرِفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهَا﴾^(۲)

۲ - تجار و بازرگانان به سراغ ربا رفتند؛ ﴿و أَخَذَهُمُ الرِّبَا وَ قَدْ نَهَوْنَا عَنْهُ﴾^(۳)

۳ - گروهی جذب گوساله طلایی شده و به دنبال او رفتند و گوساله پرست شدند؛ ﴿إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلِ﴾^(۴)

۴ - عموم مردم رفاه طلب شده و از جنگ و دفاع پرهیز داشتند. وقتی حضرت موسی عليه السلام به آن‌ها فرمود: در این شهر جبّار و ستمگری هست، برویم و با او بجنگیم، آن‌ها گفتند: ﴿أَذْهَبَ أَنْتَ وَ رَبِّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ﴾^(۵) تو با خدایت به جنگ برو، ما اینجا نشسته‌ایم.^(۶)

۹۷۲- تاریخ و فلسفه‌ی تاریخ

همیشه نجات افراد یا امت‌ها در پرتو صفات و افعال شایسته بوده و سقوط افراد یا امت‌ها نیز در پرتو صفات و افعال زشت صورت گرفته است. از این رو قرآن کریم، در کنار بیان تاریخ و سرگذشت اقوام یا افراد، فلسفه‌ی تاریخ را نیز بیان می‌کند تا مایه‌ی عبرت و درس زندگی برای همه باشد؛ ﴿و لقد أهلكنا القرون من قبلكم لَمَّا ظلموا ... كذلك

۱ - آل عمران / ۱۱۲ .

۲ - مائده / ۴۱ .

۳ - نساء / ۱۶۱ .

۴ - بقره / ۵۴ .

۵ - مائده / ۲۴ .

۶ - همراه با نماز / ص ۱۴۰ .

نجزی القوم المجرمین ﴿^(۱)﴾ ﴿أهلکنا القرون﴾ تاریخ است، ﴿کذک نجزی﴾
فلسفه‌ی تاریخ است.

رفتن حضرت یونس عَلَيْهِ السَّلَامُ با حالت غضب و این گمان که ما بر او سخت نمی‌گیریم
و تسبیح خداوند و ذکر الهی به هنگام گرفتاری، تاریخ است؛ ﴿و ذا النون إذ ذهب
مغاضباً﴾ ^(۲) ﴿و کذک نجی المؤمنین﴾، فلسفه‌ی تاریخ است. ^(۳)

۹۷۳ - علل شکست ملت‌ها از نظر قرآن

- ۱ - طغیان؛ ﴿لا تطغوا فیه فیحلّ علیکم غضبی﴾ ^(۴)
- ۲ - گناه؛ ﴿فأهلکناهم بذنوبهم﴾ ^(۵)
- ۳ - ترس و بی‌تفاوتی؛ ﴿أنا هیهنا قاعدون﴾ ^(۶) و ﴿و إذا ذکروا لا یذکرون﴾ ^(۷)
- ۴ - التقاط؛ ﴿أفتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض فما جزاء من یفعل ذک
منکم إلاّ خزی فی الحیوة الدنیا﴾ ^(۸)
- ۵ - بخل و دنیا پرستی؛ ﴿أنفقوا فی سبیل الله و لا تلقوا بأیدیکم إلى التهلکة﴾ ^(۹)
- ۶ - تفرقه و اختلاف؛ ﴿و لا تنازعوا و تفسلوا﴾ ^(۱۰)
- ۷ - سستی؛ ﴿حتی إذا فسلتم و تنازعتم فی الأمر و عصیتم﴾ ^(۱۱)

۱ - یونس / ۱۳. ۲ - انبیاء / ۸۷.

۳ - نور / ج ۵ / ص ۷۶. ۴ - طه / ۸۱.

۵ - انعام / ۶. ۶ - مائده / ۲۴.

۷ - صافات / ۱۳. ۸ - بقره / ۸۵.

۹ - بقره / ۱۹۵. ۱۰ - انفال / ۴۷.

۱۱ - آل عمران / ۱۵۲.

در یک جمله امام سجاد علیه السلام می فرماید: «اللهم إني أعوذ بك من الكسل و الغفل و الهتم و الغم و البخل و الجبن و الفقر و الغفلة و العشوة و الشهوة»؛ امام سجاد علیه السلام عوامل بدبختی و سقوط ملت‌ها را در بی‌نشاطی، کم‌کاری، بی‌حالی، غم و غصه‌خوری، بخل و دنیا پرستی، ترس، فقر، غفلت، قساوت قلب و سرانجام در شهوت پرستی می‌داند. (۱)

۹۷۴ - سپردن ثروت به افراد ناتوان

﴿و لا توتوا السفهاء أموالكم التي جعل الله لكم قياماً﴾ (۲)

اموال خود را که خداوند وسیله‌ی قوام زندگی شما قرار داده، به دست سفیهان ندهید. آیه‌ی فوق با این که در باره‌ی یتیمان بحث می‌کند، یک حکم کلی و عمومی برای همه‌ی موارد را دربر دارد که انسان نباید در هیچ حالی اموالی را که در اختیار اوست یا زندگی او به نوعی به آن بستگی دارد، به دست افراد کم عقل بسپارد. این آیه‌ی شریفه درس بزرگ اجتماعی به ما می‌دهد که افراد قاصر و ناتوان را به دلیل کمک شخصی به آن‌ها، به کارهایی نگمارید که قدرت انجام آن را ندارند. زیرا اگر این کار یک منفعت جزئی برای او داشته باشد، زیان‌های کلی برای اجتماع دارد.

بنا بر این، کسانی که افراد ضعیف و ناتوان را به پست‌های تبلیغی و مذهبی برای کمک و ارفاق به آن‌ها انتخاب می‌کنند، در اشتباه هستند.

گفتنی است: سرّ این که خداوند، مال را عامل قیام مردم دانسته است، آن است که مال سبب استقلال و قوام زندگی انسان است و این از باب اطلاق اسم مسبّب بر سبب

است. (۱)

۹۷۵ - ممنوعیت ضرر زدن

بر پایه‌ی «لا ضرر و لا ضرار فی الإسلام» هرگونه ضرر زدن در اسلام ممنوع است:

- ۱ - آموزش‌های مضرّ؛ ﴿يَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ﴾ (۲)
- ۲ - ضرر زدن به مکتب و وحدت؛ ﴿اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضَرَارًا﴾ (۳) قرآن کریم به پیامبر ﷺ می‌گوید: کسانی که مسجد می‌سازند و قصد آن‌ها ضرر زدن به وحدت و انسجام مسلمین است، تو در آن مکان نماز نخوان؛ ﴿لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا﴾ (۴)
- ۳ - ضرر به همسر؛ ﴿لَا تَضَارَّوْهُنَّ لِتَضَيَّقُوا عَلَيْهِنَّ﴾ (۵)
- ۴ - ضرر به فرزند؛ ﴿لَا تَضَارَّ وَالِدَةَ بَوْلِهَا﴾ (۶)
- ۵ - ضرر در معاملات و بدهکاری‌ها؛ ﴿وَ لَا يَضَارَّ كَاتِبٌ وَ لَا شَهِيدٌ﴾ (۷)
- ۶ - ضرر به ورثه؛ ﴿مَنْ بَعَدَ وَصِيَّةَ يَوْصِي بِهَا أَوْ دِينَ غَيْرِ مَضَارٍّ﴾ (۸)

۹۷۶ - اهمیت مشاوره در اسلام

﴿وَ شَاوَرَهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ (۹)

موضوع مشاوره در اسلام از اهمیت خاصی برخوردار است، از این رو با این پیامبر نیازی به

۱ - نمونه / ج ۳ / ص ۲۶۹؛ تفسیر کبیر / ج ۹ / ص ۱۸۶.

۲ - بقره / ۱۰۲. ۳ - توبه / ۱۰۷.

۴ - توبه / ۱۰۸. ۵ - طلاق / ۶.

۶ - بقره / ۲۳۳. ۷ - بقره / ۲۸۲.

۸ - نساء / ۱۲؛ نور / ج ۵ / ص ۱۳۱. ۹ - آل عمران / ۱۵۹.

۷۶۴ هزار و یک نکته

مشورت ندارد، خداوند به او دستور می‌دهد که با مردم مشورت کند؛ ﴿و شاورهم فی الأمر﴾. نکته‌ی قابل توجه این که کلمه‌ی «الأمر» در آیه‌ی شریفه مفهوم وسیعی دارد و همه‌ی کارها را شامل می‌شود، ولی مسلم است که پیامبر هرگز در احکام الهی و قانون‌گذاری مشورت نمی‌کرد و تنها در چگونگی اجرای قانون، نظر مسلمان‌ها را جویا می‌شد.

مشورت فواید فراوانی دارد. از جمله:

الف - انسان کمتر گرفتار لغزش می‌شود.

ب - اگر انسان در کار خود مواجه با پیروزی شود، کمتر مورد حسد دیگران واقع می‌شود و اگر شکست بخورد زبان اعتراض مردم بر او بسته است.

ج - انسان، ارزش شخصیت افراد و میزان دوستی و دشمنی آن‌ها را با خود درک خواهد کرد.

د - مشورت کردن موجب شخصیت دادن به دیگران و احترام به افکار و نظر آن‌هاست.^(۱)

۹۷۷ - از ماست که بر ماست

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بَقِيَتْ حَتَّىٰ يَغْيِرُوا مَا بَأَنفُسِهِمْ﴾^(۲)

جمله‌ی فوق که در دو مورد در قرآن کریم با تفاوت مختصری آمده، قانون کلی و عمومی را

۱ - نمونه / ج ۳ / ص ۱۴۴؛ تفسیر کبیر / ج ۹ / ص ۶۶.

۲ - رعد / ۱۱.

بیان می‌کند؛ قانونی سرنوشت ساز و حرکت آفرین و هشدار دهنده. این قانون که یکی از پایه‌های اساسی جهان بینی و جامعه شناسی در اسلام است، به ما می‌گوید: مقدرات شما قبل از هر چیز و هر کس در دست خود شماست و هر گونه تغییر و دگرگونی در خوشبختی و بدبختی اقوام، در درجه‌ی اول به خود آن‌ها بازگشت می‌کند. شانس و اقبال و تصادف و تأثیر اوضاع فلکی و مانند این‌ها بی‌پایه است، بلکه هر گونه تغییرات برونی، متکی به تغییرات درونی ملت‌ها و اقوام است.

این اصل قرآنی می‌گوید: برای پایان دادن به بدبختی‌ها و ناکامی‌ها باید دست به انقلابی از درون بزنیم. برای رهایی از گرفتاری‌ها باید فوراً به جستجوی نقطه ضعف‌های خویش پردازیم و با بازگشت به سوی خداوند، روح خود را پاک کنیم.

جالب توجه این که حاکمیت این اصل قرآنی را ما در انقلاب اسلامی ایران به خوبی مشاهده کردیم؛ یعنی بدون این که دولت‌های استعماری و ابرقدرت‌های حيله‌گر روش خود را تغییر دهند، هنگامی که ما از درون دگرگون شدیم، همه چیز دگرگون شد. به هر حال این درسی است برای امروز و فردا و فرداهای دیگر و برای همه‌ی مسلمانان و همه‌ی نسل‌های آینده.^(۱)

۹۷۸- آزمایش مردم

﴿أَحْسِبِ النَّاسَ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا ءَامَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾^(۲)

امام معصوم علیه السلام می‌فرماید: مردم آزمایش می‌شوند همان گونه که طلا در کوره آزمایش

می‌شود و خالص می‌شوند، همان‌گونه که فشار آتش ناخالصی‌های طلا را از میان می‌برد و آن را خالص می‌کند؛ «یفتنون کما یفتن الذّهب ثمّ قال یخلصون کما یخلص الذّهب»^(۱).

۹۷۹- نعمت و نعمت، دو ابزار آزمایش

خداوند متعال انسان‌ها را به نعمت و نعمت، نیکی و بدی، خیر و شر می‌آزماید؛ ﴿و بلوناهم بالحسنات و السيئات﴾^(۲) ﴿و نبلوكم بالشرّ و الخیر فتنة﴾^(۳) بنا بر این، کسانی که نعمت‌های الهی را نشانه‌ی تکریم، و نعمت‌های او را نشانه‌ی توهین به خود می‌دانند، در اشتباه هستند و قرآن کریم این تحلیل را مردود می‌داند؛ ﴿فأما الإنسان إذا ما ابتلیه ربّه فأکرمه و نعمة فیقول ربّی أکرمن * و أمّا إذا ما ابتلیه فقد رزقه علیه رزقه فیقول ربّی أهانن﴾^(۴)

۹۸۰- آمادگی در برابر فشارها و سختی‌ها

استعداد و آمادگی در برابر سختی‌ها، کار را بر انسان آسان می‌کند و اگر این استعداد پیش از وقوع آن سختی حاصل نشود، انسان به هنگام برخورد با آن‌ها دچار مشکل می‌گردد که گاهی قابل تدارک نیست. موارد لزوم آمادگی در قرآن کریم بدین شرح است:

۱- آمادگی در امور نظامی؛ ﴿و أعدّوا لهم ما استطعتم من قوّة﴾^(۵)

۱- نور الثقلین / ج ۴ / ص ۱۴۸.

۲- اعراف / ۱۶۸.

۳- انبیاء / ۳۵.

۴- فجر / ۱۵ - ۱۶؛ محاضرات.

۵- انفال / ۶۰.

- ۲ - آمادگی در برابر فقر؛ «من أحبنا أهل البيت فليستعدّ للفقير جلباباً»^(۱).
- ۳ - آمادگی در برابر بلا و مصیبت؛ «من أحبنا أهل البيت فليستعدّ عُدةً للبلَاء»^(۲).
- ۴ - آمادگی برای سفر آخرت؛ «استعدّ لسفرك و حصل زادك قبل حلول أجلك»^(۳).

۹۸۱ - شرایط عمران و تولیت مساجد

از نظر قرآن کریم تصدّی تولیت و پرداختن به تعمیر مساجد شرایطی دارد:

الف - اعتقادی؛ ایمان به مبدأ و معاد.

ب - عملی؛ برپا داشتن نماز و پرداخت زکات.

ج - روحی؛ شجاعت و نفوذ ناپذیری.

قرآن کریم می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مِنْ ءَامِنٍ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ ءَاتَى الزَّكَاةَ لَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ﴾^(۴) مسجد پایگاه مهم عبادی و اجتماعی مسلمانان است، بنا بر این هم متولیان آن باید صالح و پاک باشند، هم برنامه‌هایش سازنده و تربیت کننده، هم بودجه‌اش مشروع و حلال، هم مسجدیان اهل تقوا؛ اگر سازندگان مساجد، جباران و سلاطین باشند و پیشنمازان آن افراد بی سواد و ترسو، و خادمان آن هم افراد بی حال، طبعاً مساجد از هدف اصلی خود که آبادی معنوی است، دور خواهند ماند.^(۵)

۱ - بحار الانوار / ج ۳۴ / ص ۲۸۴.

۲ - بحار النوار / ج ۳۴ / ص ۳۶۱.

۳ - بحار الانوار / ج ۴۴ / ص ۱۳۹.

۴ - توبه / ۱۸.

۵ - نور / ج ۵ / ص ۲۴.

۹۸۲- با زینت به مسجد رفتن

﴿يا بني ءادم خذوا زينتكم عند كل مسجد﴾^(۱)

قرآن کریم دستور می‌دهد که زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد با خود داشته باشید. این جمله هم ممکن است اشاره به زینت‌های ظاهری و جسمانی باشد که شامل لباس‌های پاک و زیبا و تمیز و شانه زدن موها و به کار بردن عطر و مانند آن می‌شود. هنگامی که امام مجتبی علیه السلام به مسجد می‌رفت، بهترین لباس‌های خود را می‌پوشید. از حضرت سؤال کردند: چرا بهترین لباس خود را می‌پوشید؟ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ فَاتَّجَمَّلُ لِرَبِّي وَهُوَ يَقُولُ: خذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ؛ خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد، از این رو لباس زیبا را برای پروردگام می‌پوشم و هم او دستور داده است که زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد بگیرید.

قرآن کریم به مال و فرزند هم زینت گفته است؛ ﴿الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾^(۲) شاید نظر قرآن کریم به این باشد که مال و فرزندان خود را به هنگام رفتن به مسجد همراه داشته باشید، تا با مال خود به رفع مشکلات اقتصادی مردم بپردازید و با حضور فرزند در مساجد، مشکلات تربیتی نسل آینده را حل کنید، و هم ممکن است آیه‌ی شریفه شامل زینت‌های باطنی و معنوی مانند ایمان و اخلاق اسلامی نیز بشود. زیرا از نظر قرآن، زینت معنوی انسان، ایمان و اعتقاد به خداوند است؛ ﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَزِينَةً فِي قُلُوبِكُمْ﴾^(۳)

۲- کهف / ۴۶.

۱- اعراف / ۳۱.

۳- حجرات / ۷؛ تفسیر صافی / ج ۲ / ص ۱۸۹؛ نمونه / ج ۶ / ص ۱۴۸؛ نور / ج ۴ / ص ۴۹.

۹۸۳- اعضای سجده برای خداست

﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ﴾^(۱)

معتصم از امام جواد علیه السلام سؤال کرد: دست دزد از کدام قسمت قطع می‌گردد؟ حضرت فرمود: تنها باید چهار انگشت از مفصل انگشتان بریده شود و کف دست و انگشت شصت باقی بماند. معتصم دلیل آن را پرسید، حضرت به سخن پیامبر که سجده باید بر هفت عضو باشد؛ پیشانی و دو دست و دو سر زانوها و پاها استدلال کرد و سپس فرمود: اگر از میج یا مرفق بریده شود، دیگر دستی برای او باقی نمی‌ماند که سجده کند، در حالی که خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ﴾؛ یعنی این اعضای هفت گانه مخصوص خداست و چنین چیزی نباید قطع شود؛

«عن أبي جعفر عليه السلام إنه سأله المعتصم عن السارق، من أيّ موضع يجب أن يقطع؟ فقال: إنَّ القطع يجب أن يكون من مفصل أصول الأصابع فيترك الكفّ. فقال: و ما الحجّة في ذلك؟ قال: قول رسول الله صلى الله عليه وآله السجود على سبعة أجزاء، الوجه و اليدين و الركبتين و الرجلين و قال الله: ﴿أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ﴾ ... و ما كان لله فلا يقطع». ^(۲)

۹۸۴- اوصاف مبلغان

مبلغان از نظر اسلام باید دارای اوصاف زیر باشند:

۱- تحمل شنیدن سخنان زشت و نسبت‌های ناروا را داشته باشند؛ به حضرت نوح عليه السلام

۱- جن / ۱۸.

۲- نور الثقلين / ج ۵ / ص ۴۳۹؛ بحار الانوار / ج ۵۰ / ص ۵.

نسبت گمراهی و به حضرت هود عليه السلام نسبت سفاهت دادند، اما آن‌ها فقط آن نسبت را از خود نفی می‌کردند؛ **﴿قال المأ من قومه إنا لنريك في ضلال مبين * قال يا قوم ليس بي ضلالة﴾** ^(۱) و **﴿قال المأ الذين كفروا من قومه إنا لنريك في سفاهة... * قال يا قوم ليس بي سفاهة﴾** ^(۲)

۲ - مبلغ هم باید خیر خواه و دلسوز باشد و هم از علوم کافی برخوردار باشد. حضرت نوح عليه السلام به قوم خود گفت: **﴿أبلغكم رسالات ربّي و أنصح لكم و أعلم من الله ما لا تعلمون﴾** ^(۳)

۳ - مبلغان باید نسبت به مردم چون برادر باشند و به آنان عشق بورزند؛ **﴿و إلى عاد أخاهم هوداً قال يا قوم اعبدوا الله﴾** ^(۴)

۴ - مبلغان باید از تهدیدهای مخالفان خود نترسند، چون تهدید و تبعید در این راه همیشه بوده است. قرآن کریم سخن کفار خطاب به انبیا را چنین نقل می‌کند: به آیین ما درآیید، و گرنه بیرون‌تان می‌کنیم؛ **﴿قال الذين كفروا لرسلم لئخرجنكم من أرضنا أو لتعودن في ملتنا﴾** ^(۵)

۹۸۵ - شیوه‌ی تبلیغ

شیوه‌ی تبلیغ (انذار) باید گام به گام باشد: اول فامیل و خویشاوندان؛ **﴿و أنذر عشيرتك**

۲ - اعراف / ۶۶ - ۶۷.

۱ - اعراف / ۶۰ - ۶۱.

۴ - اعراف / ۶۵.

۳ - اعراف / ۶۲.

۵ - ابراهیم / ۱۳؛ نور / ج ۴ / ص ۹۱، ۹۴، ۱۲۲.

الأقربین ﴿^(۱)﴾ بعد مردم منطقه؛ ﴿و لتنذر أمّ القریٰ﴾ ﴿^(۲)﴾ سپس همه‌ی مردم؛
﴿لأنذركم به و من بلغ﴾ ﴿^(۳)﴾

۹۸۶- پیروزی مکتب

﴿و لقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین * إنهم لهم منصورون * و إنَّ
جندنا لهم الغالبون﴾ ﴿^(۴)﴾

خداوند در آیات فوق وعده‌ی قطعی به نصرت و پیروزی پیامبران و مؤمنان راستین را داده
است.

سؤال: اگر مشیت الهی به یاری انبیا و مؤمنان است، پس چرا در طول تاریخ انبیا
به شهادت رسیدند یا گروه‌هایی از مؤمنان در جنگ شکست خوردند؟
پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می‌شود که پیروزی تنها به معنای
غلبه‌ی ظاهری نیست، بلکه برتری مکتب و الگو شدن یک مجاهد شهید در زندگی بشر
و عزت و سربلندی در نزد همه‌ی آزادگان جهان نیز به معنای پیروزی است و پیروزی
واقعی همین است.

سید قطب در تفسیرش سخنی دارد که شاهد ارزنده‌ای بر این مقصود است. او
می‌گوید: امام حسین علیه السلام در چنان صحنه‌ی بزرگ و دردناک و تاریخی شربت شهادت
نوشید، آیا این پیروزی بود یا شکست؟

از نظر ظاهر شکست بود، از نظر واقع و حقیقت، پیروزی عظیمی به دست آورد. در

۱- شعراء / ۲۱۴ .

۲- انعام / ۹۲ .

۳- انعام / ۱۹؛ نور / ج ۳ / ص ۳۳۹ .

۴- صافات / ۱۷۱- ۱۷۳ .

روی زمین برای هر شهیدی، قلوب پاک انسان‌ها می‌لرزد، عشق و عواطف را بر می‌انگیزد و غیرت و فداکاری را در نفوس به جنب و جوش در می‌آورد، همان‌گونه که امام حسین علیه السلام چنین کرد. این سخنی است که همه‌ی شیعیان و هم غیر شیعیان از سایر مسلمین و هم گروه عظیمی از غیر مسلمان‌ها در آن متفق و هم عقیده‌اند. چه بسیار شهیدانی که اگر هزار سال زنده می‌ماندند، نمی‌توانستند به مقدار شهادتشان عقیده و مکتب خود را یاری کنند....

افزون بر آن، نباید فراموش کرد که وعده‌ی خداوند مبنی بر غلبه‌ی مؤمنان، یک وعده‌ی مشروط است، نه مطلق. زیرا در آیات فوق کلمه‌ی «عبادنا» به معنای بندگان ما و «جندنا» به معنای لشکر ما، دلیل روشنی است برای شرایط پیروزی. ما می‌خواهیم نه بنده‌ی خدا باشیم و نه جزو لشکر الهی و با این حال پیروز گردیم! از این رو، در جنگ احد که مسلمانان در ظاهر شکست خوردند، قرآن کریم علت عدم پیروزی آن‌ها را سه امر دانسته است: ۱ - سستی شدید؛ «فشلتم». ۲ - اختلاف؛ «تنازعتهم». ۳ - تخلف از فرمان پیامبر؛ «عصیتهم». این تعبیرات نشان می‌دهد که چون آن‌ها شرایط پیروزی را رعایت نکردند، به مقصد نرسیدند.^(۱)

۹۸۷ - عزّت در پرتو اعتقاد به حق و عمل صالح

﴿من كان يريد العزّة فلله العزّة جميعاً إليه يصعد الكلم الطيب﴾

۱ - نمونه / ج ۱۹ / ص ۱۸۸؛ و ج ۲۰ / ص ۱۲۹؛ تفسیر فی ظلال / ج ۷ / ص ۱۸۹.

و العمل الصالح يرفعه ﴿١﴾

وجه اتصال صدر آیهی شریفه ﴿من كان يريد العزة﴾ به ذیل آن ﴿إليه يصعد الكلم الطيب﴾، این است که مشرکان قریش آلهه‌ی خود را وسیله‌ی عزت و شرافت و شوکت خود می‌دانستند، چنانچه قرآن کریم می‌فرماید: ﴿واتخذوا من الله الهة﴾ لیکونوا لهم عزاً ﴿٢﴾. از این رو خداوند این طالبان عزت را به سوی خودش دعوت کرد و به آن‌ها خاطر نشان ساخت که همه‌ی عزت از خداست و در توضیح آن چنین فرمود: توحید و یگانه پرستی به سوی او صعود می‌کند و عمل صالح هم آن را در صعودش کمک می‌کند، در نتیجه انسان به خدا نزدیک می‌شود و بر اثر نزدیک شدن، از منبع عزت کسب عزت می‌کند. ﴿٣﴾

۹۸۸- عزت مؤمن در پرتو ایمان

﴿و لله العزة ولرسوله و للمؤمنين﴾ ﴿٤﴾

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: خداوند تمام امور مؤمن را به او واگذار کرده، اما به او اجازه‌ی دلیل کردن خودش را نداده است. زیرا خداوند می‌فرماید: عزت برای خدا و پیامبر و مؤمنان است. بنا بر این، سزاوار است که مؤمن عزیز باشد و ذلت به خود راه ندهد و عزت مؤمن در پرتو ایمان و اسلام اوست؛

قال ابو عبد الله: «ان الله عزوجل فوض الى المؤمن امور كلها و لم يفوض اليه ان يذل نفسه، اما تسمع لقول الله عزوجل: ﴿و لله العزة و لرسوله و للمؤمنين﴾

۱ - فاطر / ۱۰.

۲ - مریم / ۸۱.

۳ - المیزان / ج ۷ / ص ۲۲.

۴ - منافقون / ۸.

فالمؤمن ينبغي أن يكون عزيزاً و لا يكون ذليلاً يعزّه الله بالايمان و الاسلام»^(۱).

۹۸۹- خداوند، عزّت بخش مؤمنان

هر عزت و عظمتی در گرو امداد الهی است و بشر با صرف نظر از یاری خداوند، جز فقر و ذلت سرمایه‌ی دیگری ندارد. مؤمنان هم با قطع نظر از عنایات الهی، مردمی ضعیف و ذلیلند. بنا بر این میان نسبت دادن ذلت به مؤمنان در جنگ؛ ﴿و لقد نصرکم الله بیدر و أنتم أذلة﴾^(۲) و آیاتی چون: ﴿و لله العزة و لرسوله و للمؤمنين﴾^(۳) منافاتی نیست. زیرا عزت مؤمنان هم وابسته به عزت پروردگار است و خداوند می‌فرماید: ﴿فإنّ العزة لله جميعاً﴾.

افزون بر آن، برخورد مؤمنان با مشرکان در جنگ بدر، نشانه‌ی آن است که نسبت ذلت به اهل ایمان، نسبی است و با توجه به قدرت و عظمتی است که مشرکان از نظر تجهیزات جنگی داشته‌اند و اسناد دادن ذلت نسبی به کسانی که عزیز و محترمند، مانعی ندارد. چون خداوند در قرآن به کسانی نسبت ذلت داده است که خودش آن‌ها را می‌ستاید؛ ﴿فسوف يأتي الله بقوم يحبهم و يحبونه أذلة على المؤمنین﴾^(۴).

۹۹۰- عزّت واقعی و خیالی

عزت بر دو قسم است: عزت خیالی که از غیر خداوند درخواست می‌شود؛ ﴿أیبتغون

۱ - وسائل الشیعه / ج ۶ / ص ۴۲۴.

۲ - آل عمران / ۱۲۳.

۴ - مائده / ۵۴؛ المیزان / ج ۴ / ص ۷.

۳ - منافقون / ۸.

عندهم العزّة ﴿^(۱)﴾. و عزت واقعی که خود بر دو قسم است: عزت فردی و عزت اجتماعی. عزت فردی؛ عزت فردی در پرتو ایمان و عمل صالح و بندگی خدا و ترک معصیت تحقق می‌یابد؛ ﴿من كان يريد العزّة فلله العزّة جميعاً إليه يصعد الكلم الطيب و العمل الصالح يرفعه﴾ ^(۲). علی علیه السلام در این زمینه می‌فرماید: «الهی کفی بی عزّاً أن أكون لك عبداً» ^(۳)، همچنین امام مجتبی علیه السلام می‌فرماید: «من أراد عزّاً بلا عشيرة و غنی بلا مال و هیبة بلا سلطان فلينتقل عن ذلّ معصية الله الی عزّ طاعته» ^(۴). عزت اجتماعی؛ عزت اجتماعی مردم در صورتی است که جامعه‌ی اسلامی در پرتو امامت معصوم زندگی کند؛ «إنّ الإمامة زمام الدين و نظام المسلمين و صلاح الدّنيا و عزّ المؤمنین» ^(۵).

۹۹۱ - تعهد در قرآن

در قرآن کریم از چند نوع تعهد سخن به میان آمده است:

الف - تعهد عمومی خداوند از مردم که همان عبودیت و بندگی است؛ ﴿ألم أعهد إليکم یا بنی آدم﴾ ^(۶).

ب - تعهدگیری خداوند از انبیا؛ ﴿و إذ أخذنا من التّبیین میثاقهم و منك و من نوح و إبراهیم و موسی و عیسی ابن مریم و أخذنا منهم میثاقاً غلیظاً﴾ ^(۷).

۱ - نساء / ۱۳۹. ۲ - فاطر / ۱۰.
 ۳ - بحار الانوار / ج ۷۷ / ص ۴۰۰. ۴ - بحار الانوار / ج ۷۸ / ص ۱۹۲.
 ۵ - بحار الانوار / ج ۲۵ / ص ۱۲۳. ۶ - یس / ۶۰.
 ۷ - احزاب / ۷.

ج - تعهدگیری از وارثان انبیا که عالمان راستین هستند؛ ﴿رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فمنهم من قضى نحبه و منهم من ينتظر و ما بدلوا تبديلاً﴾^(۱) رجال علمی که وارثان راستین پیامبرانند، غیر از تعهد عمومی، تعهد خاص دیگری دارند که آنان را به انبیا نزدیک می‌کند و این عهد ویژه همان است که در خطبه‌ی شقشقیه چنین ترسیم شده است: «أما و الذی فلق الحبّة و برأ نسمة لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود التّاصر و ما أخذ الله علی العلماء أن لا یقاروا علی کظة ظالم و لا سغب مظلوم»؛ یعنی خداوند از عالمان دین و دانشوران آیین خود تعهد گرفته است که در برابر شکمبارگی ستمگران و گرسنگی ستمدیدگان آرام نگیرند و آن بی‌عدالتی را با سکوت آرام نگذاشته و امضا نکنند.^(۲)

۹۹۲ - عدم وفا به تعهدات

بعضی از انسان‌ها هنگام گرفتاری با خداوند تعهد می‌بندند که اگر نجات پیدا کردند، عمل خیری انجام دهند، اما پس از نجات یافتن، به تعهد خود عمل نمی‌کنند؛ ﴿و منهم من عاهد الله لئن آتینا من فضله لنصدّقنّ و لنكوننّ من الصّالحین * فلما آتاهم من فضله بخلوا به و تولّوا و هم معرضون﴾^(۳) زن هنگامی که احساس سنگینی در حمل خود کرد، زن و شوهر دست به دعا برمی‌دارند و می‌گویند: خداوند! اگر به ما فرزند صالحی عطا کنی، از شکرگزاران خواهیم بود، ولی هنگامی که خداوند به آنان فرزند صالحی عطا کرد، آنان برای خداوند شریکانی قرار می‌دهند؛ ﴿فلما أثقلت دعوا الله

۲ - بنیان مرصوص / ص ۱۷۶.

۱ - احزاب / ۲۳.

۳ - توبه / ۷۵ - ۷۶.

رَبَّهُمَا لئن ءَاتَيْنَا صَالِحًا لَنكوننَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ * فَلَمَّا ءَاتِيَهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا ءَاتِيَهُمَا... ﴿١﴾

۹۹۳- توضیحی در باره‌ی معنای مستضعف

﴿إِلَّا الْمُسْتَضْعِفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ الْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةَ

وَ لَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا﴾ (۲)

از بررسی آیات و روایات چنین بر می‌آید: افرادی که از نظر فکری یا بدنی یا اقتصادی به گونه‌ای ضعیف باشند که قادر به شناسایی حق از باطل نباشند یا با تشخیص عقیده‌ی صحیح، بر اثر ناتوانی جسمی یا ضعف مالی یا محدودیت‌هایی که محیط بر آن‌ها تحمیل کرده، قادر به انجام وظایف خود به طور کامل نباشند و نتوانند مهاجرت کنند، آن‌ها را «مستضعف» گویند.

از آیه‌ی شریفه‌ی ﴿وَ إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾ (۳) بر می‌آید که در هر امتی پیامبری وجود داشته است، اما این معنا را که دعوت هر پیامبری به تک تک افراد امت رسیده است، نمی‌توان از آیه‌ی شریفه استفاده کرد. زیرا نشئه‌ی دنیا، نشئه‌ی تزاحم علل و اسباب است که مانع حصول این غرض می‌شود. چنان که در سایر مقتضیات عمومی چنین است. مثلاً هر انسانی که به دنیا می‌آید، مجهز به جهاز تناسلی است تا بتواند با ازدواج نسلی از خود باقی بگذارد، لیکن بیشتر افراد قبل از فرزند دار شدن می‌میرند. بنا بر این، نبوت و انذار عمومی در هر امتی لازم است، اما وصول پیام دین به تمام

افراد جامعه با موانعی مواجه است. در نتیجه، هر فردی که دعوت پیامبر به او نرسید، حجت بر او تمام نیست، و او جزو مستضعفین است که امرشان به دست خداست. از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل شده است: «و لا يقع اسم الاستضعاف علی من بلغته الحجّة فسمعتها أذنه و وعاهها قلبه»؛ مستضعف به کسی گفته نمی‌شود که حجت بر او تمام شده و حق را شنیده و فکرش آن را درک کرده است. از امام کاظم عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز نقل شده است: «الضعیف من لم ترفع له حجّة و لم يعرف الإختلاف، فإذا عرف الإختلاف فلیس بضعیف»؛ مستضعف کسی است که حجت و دلیل به او نرسیده باشد و به وجود اختلاف (در مذاهب و عقاید که محرک به تحقیق است) پی نبرده باشد، اما هنگامی که به این مطلب پی برد، مستضعف نیست. (۱)

۹۹۴- سرنوشت اهل طغیان

قرآن کریم سرنوشت اهل طغیان را آتش جهنم می‌داند؛ ﴿فَأَمَّا مَنْ طَغَى * وَءَاثَرُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا * فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى﴾ (۲) و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا * لِلطَّاغِينَ مَأْبَأً﴾ (۳) آنگاه نمونه‌هایی از افراد طغیانگر را بیان می‌کند:

- ۱- فرعون؛ ﴿إِذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى﴾ (۴)
- ۲- مخالفان انبیا؛ ﴿كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ وَ مَجْنُونٌ * أَتَوَاصَوْا بِهِ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ﴾ (۵)

۱ - نمونه / ج ۴ / ص ۸۷؛ نور الثقلین / ج ۱ / ص ۵۳۶ - ۵۳۹.

۲ - نازعات / ۳۷ - ۳۹. ۳ - نبأ / ۲۱ - ۲۲.

۴ - طه / ۲۴. ۵ - ذاریات / ۵۲ - ۵۳.

۳ - منافقان؛ ﴿... الله يستهريء بهم و يمدهم في طغيانهم يعمهون﴾^(۱)

۹۹۵ - آزادی اراده

﴿ألم نجعل له عينين * و لساناً و شفقتين * و هدیناه التّجدين﴾^(۲)

آیات شریفه، بعد از بیان نعمت چشم و زبان و لب، اشاره به مسأله‌ی اختیار و آزادی اراده‌ی انسان می‌کند و می‌فرماید: ما او را از خیر و شرّ آگاه کردیم، اما در عین حال انتخاب راه با خود انسان است، اوست که می‌تواند چشم و زبان را در مسیر حلال و حرام به گردش درآورد و از دو جاده‌ی خیر و شرّ، هر کدام را بخواهد، برگزیند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «خداوند متعال خطاب به فرزندان آدم می‌گوید: اگر زبانت خواست تو را وادار به حرام کند، من دو لب را برای جلوگیری از آن در اختیار تو قرار داده‌ام، لب را فرو بند و اگر چشمت بخواهد تو را به سوی حرام ببرد، من پلک‌ها را در اختیار تو قرار داده‌ام، آن‌ها را فرو بند؛ «یا بن آدم ان نازعک لسانک فیما حرّمت علیک، فقد أعنتک علیه بطبقتین فاطبق و ان نازعک بصرک إلی بعض ما حرّمت علیک، فقد أعنتک علیه بطبقتین فأطبق»^(۳).

۹۹۶ - دلایل آزادی اراده

مسئله‌ی جبر و اختیار از قدیمی‌ترین مسائلی است که در میان دانشمندان مطرح بوده است. گروهی طرفدار آزادی اراده و دسته‌ای به جبر معتقد بوده‌اند و هر دو، دلایلی برای

۲ - بلد / ۸ - ۱۰.

۱ - بقره / ۱۵.

۳ - نور التقلین / ج ۵ / ص ۵۸۱.

اثبات مقصد خود ذکر کرده‌اند. جالب این که جبریتین در دایره‌ی بحث‌های علمی معتقد به جبر هستند، لکن در عمل، اصل اختیار و آزادی اراده را پذیرفته‌اند. اکنون به دلایل آزادی اراده توجه فرمایید:

الف - تردید؛ این که ما در مورد چیزی شک می‌کنیم که انجام دهیم یا نه، دلیل آزادی اراده است.

ب - پشیمانی؛ این که ما در کاری که کرده‌ایم پشیمانیم، دلیل آزادی و اختیار است، وگرنه پشیمان نمی‌شدیم.

ج - تأدیب؛ ادب کردن دلیل آن است که شخص قابل ادب هست و قابلیت، دلیل آزادی است.

د - انتقاد؛ این که از کارهای همدیگر انتقاد می‌کنیم، دلیل آزادی است. چرا مثلاً از درخت گردو انتقاد نمی‌کنیم؛ چون او آزادی ندارد.

ه - توبه؛ این که انسان از خطاهای خود توبه می‌کند، دلیل آزادی اراده است. با قبول اصل جبر توبه معنا ندارد.

و - ثواب و پاداش برای نیکوکاران و مجازات برای بدکاران در دنیا و قیامت، دلیل بر آزادی اراده است.

همچنین آیاتی از قرآن کریم بر مشیت و اراده‌ی انسان تکیه کرده است که دلالت بر آزادی اراده دارد، مانند: ﴿فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ مَثَابًا﴾^(۱) ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَّ إِمَّا كَفُورًا﴾^(۲) ﴿فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَّ مَنْ شَاءَ فَلْيُكْفِرْ﴾^(۳) ﴿إِنَّ هَذِهِ

تذکرة فمن شاء اتّخذ إلى ربّه سبيلاً ﴿١﴾

۹۹۷- تعصب و حمیت

﴿إذ جعل الذين كفروا في قلوبهم الحمية الجاهلية﴾ ﴿٢﴾

تنها مانع کفار از ایمان به خداوند، تعصب جاهلی است. از اینجا روشن می‌شود تعصب بر دو قسم است: تعصب جاهلی که مذموم است و تعصب بر اساس مسائل منطقی و اصولی که شایسته است.

«حمیت» در اصل از ماده‌ی «حمی» بر وزن «حمد» به معنای حرارتی است که از آتش یا خورشید یا بدن انسان و مانند آن به وجود می‌آید و به همین دلیل به حالت تب، حُمّی (بر وزن کبری) گفته می‌شود و به حالت خشم و همچنین نخوت و تعصب خشم‌آلود نیز «حمیت» می‌گویند. این حالتی است که بر اثر جهل و انحطاط فرهنگی، مخصوصاً در میان اقوام جاهلی فراوان است و سرچشمه‌ی بسیاری از جنگ‌ها و خونریزی‌ها بوده است. ﴿٣﴾

۹۹۸- زمینه‌های تعصب

زمینه‌هایی برای تعصب وجود دارد که به نمونه‌ای از آن‌ها اشاره می‌شود:

الف - نژادپرستی؛ ﴿خلقتنی من نار و خلقته من طین﴾ ﴿٤﴾

ب - آیین و مکتب؛ ﴿قالت اليهود لیست النّصاری علی شیء و قالت النّصاری

۱ - دهر / ۲۹؛ نمونه / ج ۲۶ / ص ۶۴؛ گناه‌شناسی / ۱۹۷.

۲ - فتح / ۲۶. ۳ - نمونه / ج ۲۲ / ص ۹۶.

۴ - اعراف / ۱۲؛ ص / ۷۶.

لیست اليهود علی شیء ﴿(۱)﴾

ج - تعداد و جمعیت؛ ﴿نحن أكثر أموالهم و اولاداً﴾ ﴿(۲)﴾

د - قومیت؛ ﴿لو نزلنا علی بعض الأعجمین فقرأه علیهم ما كانوا به مؤمنین﴾ ﴿(۳)﴾

۹۹۹- سعادت و نحوست ایام

﴿فأرسلنا علیهم ریحاً صرصراً فی ایام نحسات﴾ ﴿(۴)﴾

نحوست روز یا مقداری از زمان به این معناست که در آن زمان، به غیر از شر و بدی حادثه‌ای رخ ندهد و سعادت روز درست بر خلاف این است. بنا بر این، به هیچ وجه نمی‌توانیم بر سعادت روزی از روزها یا زمانی از زمان‌ها یا نحوست آن برهان اقامه کنیم. چون از نظر مقدار، طبیعی است که بعضی از زمان‌ها مثل هم هستند، پس از نظر خود زمان فرقی میان این روز و آن روز نیست تا یکی را سعد و دیگری را نحس بدانیم، اما علل و عواملی که در حدوث حوادث مؤثرند، از حیظه‌ی علم ما بیرون است و ما نمی‌توانیم تکه تکه زمان را با عواملی که در آن زمان دست در کارند، بسنجیم تا بفهمیم آن عوامل در این بخش از زمان چه عملکردی دارند و آیا عملکرد آن‌ها به گونه‌ای است که این قسمت از زمان را نحس می‌کند. دقیقاً به همین دلیل است که از نظر عقلی، راهی به انکار سعادت و نحوست هم نداریم.

اما از نظر شرع، قرآن کریم بعضی از روزها را نحس دانسته است. چنان که در آیه‌ی فوق می‌فرماید: ما باد تند و سختی را در روزهای نحس بر قوم عاد فرستادیم. همان

۲ - سبأ / ۳۵.

۱ - بقره / ۱۱۳.

۴ - فصلت / ۱۶.

۳ - شعراء / ۱۹۸ - ۱۹۹.

گونه که بعضی از شب‌ها را مبارک دانسته است، مانند شب قدر: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مَبَارَكَةٍ﴾^(۱). روشن است که مبارک بودن آن شب و سعادتش به جهت تقارن آن به اموری بزرگ و تأثیرهای معنوی است، از قبیل حتمی کردن قضا و نزول ملائکه و روح و سلام بودن آن شب.

بیشتر روایاتی که ایام را نحس می‌شمارد، ضعیفند و سند درستی ندارند. برخی از روایاتی که ایام را نحس می‌شمارند، مانند: چهارشنبه‌ی هر هفته و چهارشنبه‌ی آخر ماه و مانند آن، علتش این است که در این روزها حوادث ناگواری به طور مکرر اتفاق افتاده است، آن هم ناگوار از نظر مذاق دینی مانند رحلت پیامبر ﷺ و شهادت امام حسین علیه السلام و انداختن ابراهیم علیه السلام در آتش یا نزول عذاب بر بعضی از اقوام. بدیهی است که نحس شمردن چنین ایامی، استحکام بخشیدن به روحیه‌ی تقواست؛ یعنی وقتی افرادی به دلیل این که در این ایام بت شکنان تاریخ (ابراهیم علیه السلام و امام حسین علیه السلام) گرفتار دست‌های زمان خویش شده‌اند، دست به کاری نمی‌زنند و از لذت‌های مادی خویش چشم می‌پوشند؛ روحیه‌ی تقوا در چنین افرادی تقویت می‌گردد.^(۲)

۱۰۰۰ - احکام کلی صید در قرآن

در قرآن کریم چهار حکم کلی در مسأله‌ی صید حیوان بیان شده است:

الف - عدم جواز صید در حال احرام؛ ﴿غَيْرِ مَحَلِّي الصَّيْدِ وَ أَنْتُمْ حَرَمٌ﴾^(۳) و ﴿لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَ أَنْتُمْ حَرَمٌ﴾^(۴)

۲ - المیزان / ج ۱۹ / ص ۷۱.

۱ - دخان / ۲.

۴ - مائده / ۹۵.

۳ - مائده / ۱.

ب - جواز شکار به وسیله‌ی سگ شکاری؛ ﴿أَحَلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتِ وَ مَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مَكْلَبِينَ تَعْلَمُونَهُنَّ﴾^(۱).

ج - وجوب گفتن «بسم الله» به هنگام فرستادن سگ شکاری؛ ﴿وَ اذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ﴾^(۲).

د - جواز صید از دریا؛ ﴿أَحَلَّ لَكُمْ صَيْدَ الْبَحْرِ وَ طَعَامَهُ﴾^(۳).

۱۰۰۱ - شرایط تجارت در قرآن

۱ - معاملات بازرگانی باید با رضایت انجام گیرد؛ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ﴾^(۴).

۲ - معامله‌ی نقدی نیازی به سند ندارد؛ ﴿إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا﴾^(۵).

۳ - هنگام نماز جمعه دست از تجارت بردارید؛ ﴿وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا أَنْفَضُوا إِلَيْهَا وَ تَرَكُوا قَائِمًا قَلَّ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِوَ وَ مِنَ التِّجَارَةِ وَ اللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾^(۶) و ﴿وَ إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ فَذَرُوا الْبَيْعَ﴾^(۷).

۴ - تجارت، مردان خدا را از ذکر خدا باز نمی‌دارد؛ ﴿رَجَالٌ لَا تُلْهِيمُهُمْ تِجَارَةً وَ لَا بَيْعًا عَنْ

۱ - مائده / ۴ . ۲ - مائده / ۴ .

۳ - مائده / ۹۶ ؛ دانش‌نامه‌ی قرآن / ج ۲ / ص ۱۳۸۷ .

۴ - نساء / ۲۹ . ۵ - بقره / ۲۸۲ .

۶ - جمعه / ۱۱ . ۷ - جمعه / ۹ .

ذکر الله و إقام الصلوة ﴿١﴾

۵ - تجارت معنوی (جهاد در راه خدا) مایه‌ی رهایی از آتش است؛ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا هَلْ أَدْلَكُم عَلَىٰ تِجَارَةٍ تَنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ * تَوَمَّنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ (٢)

۶ - تجارت نابود نشدنی در پرتو تلاوت قرآن و بر پا داشتن نماز و انفاق است؛ ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّن تَبُورَ﴾ (٣)

آمدن امام خمینی به ایران و رحلت او

﴿... وَ لَا تَيَأَسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَأْتِئُسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمَ الْكَافِرُونَ﴾ (٤)

شبی که امام خمینی علیه السلام از پاریس به تهران می‌آمدند، یکی از برادران روحانی بسیار ناراحت بود و نمی‌دانست که با آمدن امام چه وضعی در ایران به وجود می‌آید. قرآن را باز کرد، آیه‌ی شریفه‌ی فوق آمد که ناراحتی و اضطراب او از میان رفت.

حجّة الاسلام و المسلمین آقای قرائتی می‌نویسد: زمانی که به نوشتن تفسیر این آیه‌ی شریفه‌ی: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ بِهِ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ...﴾ (٥) رسیدم، بنیان‌گذار جمهوری اسلامی امام خمینی علیه السلام به ملکوت اعلی پیوست و خبرگان مقام معظم رهبری را برای رهبری انتخاب کردند. (٦)

۱ - نور / ۳۸ .
۲ - صف / ۱۰ - ۱۱ .
۳ - فاطر / ۲۹ .
۴ - یوسف / ۸۷ .
۵ - آل عمران / ۱۴۴ .
۶ - نور / ج ۲ / ص ۱۹۲ .

توضیحی در باره‌ی قاعده‌ی لا حرج

﴿یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر﴾^(۱)

آیه‌ی شریفه به این نکته اشاره دارد که خداوند بر شما آسان می‌گیرد و نمی‌خواهد به زحمت بیافزاید. مسلماً این اشاره ناظر به مسأله‌ی روزه و فواید آن و حکم مسافر و بیمار است، ولی با توجه به کلی بودن مفادش، از آن قاعده‌ای عمومی نسبت به تمام احکام اسلامی استفاده می‌شود و آن قاعده‌ی معروف «لا حرج» است.

بر پایه‌ی این قاعده، اساس قوانین اسلام بر سخت‌گیری نیست و اگر در جایی حکمی تولید مشقت شدید کند، موقتاً برداشته می‌شود. چنان که فقها فرموده‌اند: هر گاه وضو گرفتن یا ایستادن به هنگام نماز و مانند این‌ها انسان را شدیداً به زحمت بیندازد، مبدل به تیمم و نماز نشسته می‌شود. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿... هو اجتباکم و ما جعل علیکم فی الدین من حرج﴾^(۲)؛ او شما را برگزید و در دین خود تکلیف مشقت‌باری برای شما قرار نداد.

حدیث معروف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز به همین معنا اشاره دارد: «بُعِثْتُ عَلَی الشَّرِيعَةِ الْمَسْحَةِ السَّهْلَةِ»؛ من برای دعوت به آیین سهل و آسانی مبعوث شده‌ام.^(۳)

مراد از ذبح عظیم

﴿و فدیناه بذبح عظیم﴾^(۴)

نوع مفسران درباره‌ی آیه‌ی شریفه گفته‌اند: منظور از ذبح عظیم کبش (قوچ) است. علامه

۱ - بقره / ۱۸۵.

۲ - حج / ۷۸.

۳ - نمونه / ج ۱ / ص ۶۳۶.

۴ - صافات / ۱۰۷.

طباطبایی رحمته می‌گوید: چون این ذبح به امر الهی است و به خداوند نسبت داده می‌شود، از این رو عظیم است. بعضی دیگر از مفسران شیعه، از جمله ملا محسن فیض کاشانی در صافی^(۱)، سید هاشم بحرانی در برهان^(۲)، حویزی در نور الثقلین^(۳) و مرحوم مجلسی در بحارالانوار^(۴)، طبق حدیثی که از امام رضا علیه السلام نقل شده، گفته‌اند: مراد از ذبح عظیم امام حسین علیه السلام است.^(۵)

توضیحی در باره‌ی یأجوج و مأجوج

﴿قَالُوا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ﴾^(۶)

در قرآن کریم در دو سوره از یأجوج و مأجوج سخن به میان آمده است، یکی آیه‌ی فوق و دیگری در آیه‌ی ۹۶ سوره‌ی انبیا. آیات قرآن به خوبی گواهی می‌دهد که این دو نام متعلق به دو قبیله‌ی وحشی خونخوار بوده است که مزاحمت شدیدی برای ساکنان اطراف مرکز سکونت خود داشته‌اند.

علامه طباطبایی رحمته می‌گوید: از مجموع گفته‌های تورات استفاده می‌شود که مأجوج یا یأجوج و مأجوج گروه یا گروه‌های بزرگی بوده‌اند که در دور دست‌ترین نقطه‌ی آسیای زندگی می‌کردند و مردمی جنگجو و غارتگر بودند.^(۷)

۱- ج ۴ / ص ۲۷۹.

۲- ج ۴ / ص ۳۰.

۳- ج ۴ / ص ۴۳۰.

۴- ج ۱۲ / ص ۱۲۴.

۵- ترجمه‌ی قرآن کریم خرمشاهی / ص ۴۵۰. ۶- کهف / ۹۴.

۷- المیزان / ج ۱۳ / ص ۴۱۳؛ نمونه / ج ۱۲ / ص ۵۵۱.

انواع سه گانه ی ظلم

از نظر قرآن کریم ظلم انواعی دارد که به سه نوع آن اشاره می شود: ظلم به خدا، ظلم به خویشان و ظلم به دیگران. در حقیقت، ظلم به خداوند و دیگران نیز نوعی ظلم به خویشان است. زیرا عمل از عامل خود جدا نخواهد شد.

الف - ظلم به خداوند مانند شرک و افترا بر خداوند؛ ﴿يَا بَنِيَّ لَا تَشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾^(۱) و ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا﴾^(۲)

ب - ظلم به خویشان مانند تعدی به حق همسر؛ ﴿وَلَا تَمْسُكُوهُنَّ ضَرَارًا لِّتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ﴾^(۳)

ج - ظلم به دیگران مانند تصرف باطل در اموال آنان یا تصرف باطل در اموال یتیمان؛ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالِكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَن تَرَاضٍ مِّنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا * وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عَدْوَانًا وَظُلْمًا فَسُوفَ نَصَلِيهِ نَارًا﴾^(۴) و ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا﴾^(۵)

به انواع سه گانه ی پیش گفته در حدیثی از علی علیه السلام اشاره شده است؛ «أَلَا وَ إِنَّ الظلم ثلاثة: فظلم لا يغفر و ظلم لا یترب و ظلم مغفور لا یطلب؛ فأما الظلم الذی لا یغفر فالشرك بالله ... و أما الظلم الذی یغفر فظلم العبد نفسه عند بعض الهنات و أما الظلم الذی لا یترب فظلم العباد بعضهم بعضاً»^(۶)

۱ - لقمان / ۱۳. ۲ - انعام / ۲۱.
 ۳ - بقره / ۲۳۱. ۴ - نساء / ۲۹ - ۳۰.
 ۵ - نساء / ۱۰. ۶ - نهج البلاغه / حکمت ۱۷۶.

اوصاف کافران

قرآن کریم نشانه‌های فراوانی برای کافران می‌شمارد. به برخی از آن‌ها توجه فرمایید:

- ۱ - اسراف؛ ﴿و كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ﴾^(۱)
- ۲ - اعتراض؛ ﴿أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا﴾^(۲)
- ۳ - اعراض از آیات الهی؛ ﴿و مَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ﴾^(۳)
- ۴ - تبعیت از باطل؛ ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ﴾^(۴)
- ۵ - بخل؛ ﴿الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبَخْلِ ... وَ أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا﴾^(۵)
- ۶ - تفرقه؛ ﴿فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابَ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾^(۶)
- ۷ - تکبر و استکبار؛ ﴿وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَفَلَمْ تَكُنْ أَتَىٰ عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ﴾^(۷)
- ۸ - جهل؛ ﴿و لئن جئتهم بآية ليقولنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطَلُونَ * كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾^(۸)
- ۹ - استهزاء؛ ﴿و لَقَدْ اسْتَهْزَىٰ بِرَسُولٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخَّرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا

| | |
|-----------------|--------------------|
| ۱ - طه / ۱۲۷. | ۲ - بقره / ۲۶. |
| ۳ - انعام / ۴. | ۴ - محمد / ۳. |
| ۵ - لیل / ۸. | ۶ - مریم / ۳۷. |
| ۷ - جائیه / ۳۱. | ۸ - روم / ۵۸ - ۵۹. |

به يستهزؤن ﴿(۱)﴾

۱۰ - گمراهی؛ ﴿انّ الذّين كفروا و صدّوا عن سبيل الله قد ضلّوا ضلالاً بعيداً﴾ (۲)

خشونت با کافران و مشرکان

در قرآن کریم تعبیرهایی در باره‌ی کفار دیده می‌شود که برخورد شدید و خشونت‌آمیز با کفار را لازم می‌داند، مگر در صورتی که آن‌ها کاری به کار مسلمانان نداشته باشند و در صدد توطئه علیه نظام اسلامی نباشند. به برخی از آن‌ها توجه فرمایید:

۱ - در کمین مشرکان باشید؛ ﴿فاذا انسلخ الأشهر الحرم فاقتلوا المشركين حيث وجدتموهم﴾ (۳)

۲ - جها یا جزیه؛ ﴿قاتلوا الذّين لا يؤمنون بالله و لا باليوم الآخر و لا يحرمون ما حرم الله و رسوله و لا يدينون دين الحق من الذّين أوتوا الكتاب حتّى يعطوا الجزية عن يدٍ و هم صاغرون﴾ (۴)

۳ - برای مشرکان طلب آمرزش نکنید؛ ﴿ما كان للنبي و الذّين ءامنوا أن يستغفروا للمشركين و لو كانوا أوليٰ قربي﴾ (۵)

۴ - هیچ‌گاه یار آن‌ها مباش؛ ﴿فلا تكوننّ ظهيراً للكافرين﴾ (۶)

۵ - در جنگ، کافران را گردن بزنی؛ ﴿فاذا لقيتم الذّين كفروا فضرِب الرّقاب﴾ (۷)

۲ - نساء / ۱۶۷.

۴ - توبه / ۲۹.

۶ - قصص / ۸۶.

۱ - انعام / ۱۰.

۳ - توبه / ۵.

۵ - توبه / ۱۱۳.

۷ - محمد / ۳.

۶ - دوستی با کفار نکنید، گرچه پدران و برادران شما باشند؛ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا ءَابَائِكُمْ وَاٰخَوَانَكُمْ اَوْلِيَاءَ اِنْ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلٰى الْاِيْمَانِ وَاِنْ يَتَوَلَّوْا مِنْكُمْ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الظَّالِمُوْنَ﴾ (۱)

معنای هدایت تبه‌کاران به جهنم

﴿فَاھْدُوْهُمْ اِلٰى صِرَاطِ الْجَحِيْمِ﴾ (۲)

کلمه‌ی «جحیم» یکی از اسامی جهنم است که از ماده‌ی «جحم» مشتق شده که به گفته‌ی راغب به معنای شدت سوزش آتش است. منظور از این جمله که «ایشان را به سوی صراط جحیم هدایت کنید»، افکندن در جهنم است. چون کلمه‌ی هدایت همه جا به معنای راهنمایی نیست، بلکه گاهی به معنای رساندن به هدف و مقصد است.

بعضی از مفسران گفته‌اند: از «بردن به سوی دوزخ» به «هدایت به سوی آن» تعبیر کردن، نوعی استهزا است. علامه طبرسی رحمۃ اللہ علیہ می‌گوید: سرش این است که کفار هم مانند دیگران لیاقت و استعداد آن را داشتند که به سوی بهشت هدایت شوند، و خدا هم جز هدایت کاری ندارد، ولی رفتار زشت آنان هدایت خدا را به هدایت به سوی دوزخ مبدل کرد. این تعبیر نظیر سخنی است که در آیه‌ی ﴿فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابِ اَلِيْمٍ﴾؛ (پس به عذاب دردناک بشارتشان بده) آمده، چون خود کفار بشارت خداوند را مبدل به بشارت به سوی عذاب کردند. (۳)

۲ - صافات / ۲۳.

۱ - توبه / ۲۳.

۳ - المیزان / ج ۱۷ / ص ۱۳۲؛ مجمع البیان / ج ۸ / ص ۴۴۱.

حقیقت چشم زخم

﴿و ان یکاد الّذین کفروا لیزلقونک بأبصارهم لمّا سمعوا الذّکر و

یقولون انه لمجنون﴾^(۱)

«ازلاق» به معنای ازلال کنایه از کشتن یا هلاک کردن است و معنای آیه‌ی شریفه است که محققاً کسانی که کافر شدند، وقتی قرآن را شنیدند، نزدیک بود با چشم‌های خود تو را به زمین بیاندازند؛ یعنی با چشم زخم خود تو را بکشند.

منظور از «ازلاق به ابصار» به طوری که همه‌ی مفسران گفته‌اند چشم زدن است که خود نوعی از تأثیرات نفسانی است و دلیل عقلی بر نفی آن نداریم و با این حال علت ندارد که ما آن را انکار نموده و بگوییم یک عقیده‌ی خرافی است و در روایات نیز تعبیراتی دیده می‌شود که اجمالاً این موضوع را تأیید می‌کند.^(۲)

علی ع فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای امام حسن و امام حسین علیهما السلام «رقیه» گرفت و این دعا را خواند: «اعیذ کما بکلمات التامّه و أسماء اللّهِ الحسنی کلها عامه من شرّ السامه و الهامّه و من شر کل عین لامه و من شر حاسد اذا حسد»؛ شما را به تمام کلمات و اسمای حسناى خداوند از شر مرگ و حیوانات موذی و هر چشم بد و حسود، آن گاه که حسدورزد می‌سپارم.^(۳)

علی ع می‌فرماید: «العین حق و الرقی حق»؛ چشم زدن حق است و توسل و دعا برای رفع آن نیز حق است.^(۴)

۲ - میزان / ج ۱۹ / ص ۳۸۸

۱ - قلم / ۵۱

۳ - نور الثقلین / ج ۵ / ص ۴۰۰

۴ - نهج البلاغه / حکمت ۴۰۰؛ نمونه / ج ۲۴ / ص ۴۲۸

جهالت سرچشمه‌ی بت پرستی

﴿قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ﴾^(۱)

از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که سرچشمه‌ی بت پرستی جهل و نادانی بشر است. از طرفی جهل او نسبت به خداوند و عدم شناسایی ذات پاک او و این که او هیچ‌گونه نظیر و مانندی ندارد، از سوی دیگر، جهل انسان نسبت به علل اصلی حوادث جهان که گاهی سبب می‌شود حوادث را به یک سلسله علل خیالی و خرافی چون بت نسبت دهد.

از سوی سوم، جهل انسان نسبت به جهان ماورای طبیعت و کوتاهی فکر او تا آنجا که جز مسائل حسی را نمی‌بیند و باور نمی‌کند، و گرنه چگونه انسان آگاه و فهمیده، آگاه به خدا و صفات او، آگاه از علل حوادث، آگاه از جهان طبیعت و ماورای طبیعت، ممکن است قطعه سنگی را فی المثل از کوه جدا کند و قسمتی از آن را در ساختمان منزل یا پله‌های خانه‌اش مصرف کند و قسمت دیگری را معبودی بسازد و در برابر آن سر به سجده ساید و مقدرات خویش را به دست او بسپارد؟!

جالب این که: در آیه‌ی فوق وقتی بنی اسرائیل از حضرت موسی عليه السلام تقاضای معبود (بت) کردند، حضرت در پاسخ آن‌ها فرمود: شما جمعیتی هستید که در جهالتِ همیشگی غوطه‌ورید. چون ﴿تَجْهَلُونَ﴾ فعل مضارع است و غالباً دلالت بر استمرار دارد.^(۲)

ماجرای هاروت و ماروت

﴿وَمَا أَنْزَلَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ بَابِلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ وَ مَا يَعْلَمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّىٰ

يقولا إنّما نحن فتنة ﴿(۱)﴾

در سرزمین بابل سحر و جادوگری به اوج خود رسید و سبب ناراحتی مردم گردید. از این رو، خداوند دو فرشته را به صورت انسان مأمور ساخت که عوامل سحر و طریق ابطال آن را به مردم بیاموزند تا بتوانند خود را از شرّ ساحران حفظ کنند؛ ولی این تعلیمات نیز قابل سوء استفاده بود. زیرا فرشتگان ناچار به پیشگیری کردن بودند.

این موضوع سبب شد که گروهی پس از آگاهی از ابطال سحر، خود در ردیف ساحران قرار گرفتند و موجب مزاحمت تازه‌ای برای مردم شدند، با این که آن دو فرشته به مردم هشدار دادند که این آموزش نوعی آزمایش الهی برای شماست و گفتند: سوء استفاده از این تعلیمات نوعی کفر است، اما آن‌ها به کارهایی پرداختند که موجب ضرر و زیان مردم شد. روایات اهل بیت نیز این معنا را تأیید می‌کند. (۲)

حدّ شستن در وضو

﴿فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق﴾ (۳)

مرافق جمع «مرفق» به معنای آرنج است و هنگامی که گفته می‌شود دست را بشویید، ممکن است چنین به ذهن برسد که دست‌ها را تا مچ بشویید. زیرا غالباً این مقدار شسته می‌شود، برای رفع این توهم می‌فرماید: تا آرنج بشویید؛ ﴿الی المرافق﴾.

با این توضیح روشن می‌شود کلمه‌ی «الی» در آیه‌ی فوق تنها برای بیان حدّ شستن است، نه کیفیت شستن که بعضی توهم کرده‌اند و چنین پنداشته‌اند که مفاد آیه‌ی

۲- نمونه / ج ۱ / ص ۳۷۴.

۱- بقره / ۱۰۲.

۳- مائده / ۶.

شریفه این است: باید دست‌ها را از سر انگشتان به طرف آرنج بشوید (آن چنان که در میان جمعی از اهل تسنن رایج است).

توضیح این که: درست به آن می‌ماند که انسان به کارگری سفارش می‌کند که دیوار اتاق را از کف تا یک متر رنگ کند، بدیهی است منظورش این نیست که او دیوار را از پایین به بالا رنگ کند، بلکه هدف آن است که این مقدار باید رنگ شود، نه بیشتر و نه کمتر. بنا بر این، فقط مقداری از دست که باید شسته شود، در آیه ذکر شده، اما کیفیت آن در سنت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و به وسیله‌ی اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام بیان شده است و آن شستن آرنج است به طرف سر انگشتان.

باید توجه داشت که مرفق هم باید در وضو شسته شود. زیرا در این گونه از موارد، غایت داخل در مغياست؛ یعنی حدّ نیز داخل در حکم محدود است.^(۱)

تفاوت دنیا با آخرت

قرآن کریم تفاوت‌های فراوانی میان دنیا و آخرت را بیان می‌کند که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

الف - در دنیا هر چه بخواهیم نصیب ما نخواهد شد؛ ﴿لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ و لَا أَمَانِيَّ أَهْلَ الْكِتَابِ﴾^(۲)، اما در آخرت انسان هر چه بخواهد به او می‌دهند؛ ﴿لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا و لَدِينَا مَزِيدٌ﴾^(۳)

ب - نعمت دنیا مقطعی و زودگذر است؛ ﴿أَكْلُهُمْ دَائِمٌ﴾^(۴)، اما نعمت بهشت دائمی

۱ - نمونه / ج ۴ / ص ۳۸۶ .
۲ - نساء / ۱۲۳ .
۳ - ق / ۳۵ .
۴ - رعد / ۳۵ .

است؛ ﴿الَّذِينَ يَرثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^(۱)

ج - در دنیا می توان از خویش دفاع کرد، ولی در قیامت ممکن نیست؛ ﴿هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ﴾^(۲)

د - در دنیا می توان کار خویش را به دوش دیگران انداخت، در قیامت مقذور نخواهد بود؛ ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾^(۳)

ه - در دنیا به هنگام مشکلات می توان به افرادی پناه برد، در آنجا میسر نیست؛ ﴿لَا تَجَارُوا الْيَوْمَ إِنَّكُمْ مِنْهَا لَا تَنْصُرُونَ﴾^(۴)

و - دنیا جای ماندن و قرار نیست؛ قال علی عليه السلام: «أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارٌ مَجَازٌ»^(۵)، اما قیامت جای ثابت و ماندنی است؛ ﴿وَإِنَّ الْآخِرَةَ لَهِيَ دَارُ الْقَرَارِ﴾^(۶)

عقوبت الهی در دنیا

از نظر قرآن کریم، خداوند بر چند طایفه به دلیل گناه و معصیت آنان، عذاب فرو فرستاده است:

۱ - مردم بی ایمان و کافر؛ ﴿إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ﴾^(۷)

۲ - اقوام نوح و هود و صالح و ابراهیم و لوط و موسی و شعیب عليهم السلام؛ ﴿وَأَصْحَابِ مَدْيَنَ وَكَذَّبَ مُوسَى فَأَمَلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتَهُمْ﴾^(۸)

۲ - مرسلات / ۳۵

۱ - انبیاء / ۱۰۲

۴ - مؤمنون / ۶۵

۳ - اسراء / ۱۵

۶ - غافر / ۳۹

۵ - نهج البلاغه / خ ۲۰۳

۸ - حج / ۴۴

۷ - اعراف / ۹۴

۳ - فرعونیان؛ ﴿كذّاب ءال فرعون و الذين من قبلهم كذّبوا باياتنا فأخذهم الله بذنوبهم﴾ (۱)

۴ - ستمکاران؛ ﴿و أخذنا الذين ظلموا بعذاب بئس﴾ (۲)

۵ - توانگران خوشگذران (مترفین)؛ ﴿حتّى اذا أخذنا مترفيهم بالعذاب اذا هم يجثرون﴾ (۳)

۶ - کافران معاصر پیامبر ﷺ؛ ﴿و لقد أخذناهم بالعذاب﴾ (۴)

۷ - کسانی که برای کردار زشت خود مکر و حيله‌ها می‌اندیشند؛ ﴿أفأمن الذين مكروا السيئات أن يخسف الله بهم الأرض أو يأتيهم العذاب من حيث لا يشعرون * أو يأخذهم في تقلبهم﴾ (۵)

چگونگی حبط اعمال

﴿و من يرتدد منكم عن دينه فيمت و هو كافر فأولئك حبطت أعمالهم﴾

في الدنيا و الآخرة﴾ (۶)

در این که کفر و ارتداد موجب «حبط» می‌شود، تردیدی نیست و آیاتی از قرآن و آیه‌ی فوق نیز بر آن دلالت دارد. زیرا گناه کفر به قدری زیاد است که بر ثواب‌های پیشین فایق می‌آید، ولی سخن در این است که آیا افراد با ایمان که هم گناه کرده‌اند و هم اطاعت

۱ - آل عمران / ۱۱. ۲ - اعراف / ۱۶۵.

۳ - مؤمنون / ۶۴. ۴ - مؤمنون / ۷۶.

۵ - نحل / ۴۵ - ۴۶؛ دایرة الفراید / ج ۱ / ص ۲۰۳.

۶ - بقره / ۲۱۷.

فرمان خدا و بدون توبه از دنیا می‌روند، اعمال بدشان پاداش اعمال نیک را از میان می‌برد یا نه؟

عده‌ای از جمله شیخ طوسی رحمته‌الله با تمسک به دلیل عقلی و نقلی احباط را باطل می‌دانند؛ دلیل عقلی آن‌ها این است که احباط نوعی ظلم است. زیرا اگر کسی ثواب کمتر و گناه بیشتری داشته باشد، پس از احباط به منزله شخصی خواهد بود که اصلاً کار نیک نکرده است و این، در حق او ستم محسوب می‌شود.

اما دلیل نقلی آیات کریمه‌ی قرآن است که انسان نتیجه‌ی هر یک از اعمال نیک و بد خویش را می‌بیند و این، با مسأله‌ی احباط سازگار نیست؛ ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾^(۱) و از این میان ابوهاشم، دانشمند معتزلی «احباط و تکفیر» را به هم آمیخته و عنوان «موازنه» را به وجود آورده است به این معنا که گناه و ثواب را با هم می‌سنجند و از یکدیگر کسر می‌کنند تا چه مقدار باقی بماند.

اقوال دیگری نیز در مسأله وجود دارد، ولی حق همان است که مرحوم مجلسی می‌گوید: سقوط ثواب به وسیله‌ی کفر مستمر و ایمان پایدار تا لحظه‌ی مرگ، قابل انکار نیست و اخبار فراوانی دلالت دارد که تعداد زیادی از گناهان، موجب سقوط مقدار زیادی از اطاعت‌ها می‌گردند و طاعات بسیاری نیز سبب سقوط کثیری از بدی‌ها می‌شوند، اخبار در این زمینه متواتر است.^(۲)

باید توجه داشت که آیه‌ی ۱۱۴ سوره‌ی هود بر این مطلب دلالت دارد. زیرا در آنجا پس از دستور به نماز، به یک قانون کلی اشاره می‌کند که ﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾؛ نیکی‌ها بدی‌ها را از بین می‌برد. در آیه‌ی دیگری آمده است: ﴿وَلَا تُجْهَرُوا

له بالقول كجهر بعضكم لبعض أن تحبط أعمالكم ﴿^(۱)﴾؛ آن گونه که یکدیگر را صدا می‌زنید، پیامبر را صدا نکنید که اعمالتان حبط می‌شود.

پیامبر اکرم ﷺ به اباذر می‌فرماید: «إذا عملت سيئة فاعمل حسنة تمحوها»؛ هر گاه عمل بدی انجام دادی، کار خوبی هم انجام بده که آن عمل زشت را محو کند.^(۲) در مورد از میان رفتن کارهای نیک بر اثر اعمال بد نیز روایاتی وارد شده است. از جمله: «اياكم و الحسد فانّ الحسد يأكل الحسنات كما تأكل النار الحطب»^(۳)؛ از حسد بپرهیز. زیرا همان گونه که آتش، هیزم را نابود می‌کند، حسد نیز کارهای خیر را از بین می‌برد. ولی قانونی کلی در باره‌ی همه‌ی گناهان و طاعات نیست و تنها اختصاص به بعضی از آن‌ها دارد و به این ترتیب می‌توان بین آیات و روایات جمع کرد.^(۴)

شفاعت

آیاتی که در قرآن در باره‌ی شفاعت بحث می‌کند در حقیقت به چند دسته تقسیم می‌شود:

الف - آیاتی که به طور مطلق شفاعت را نفی می‌کند، مانند: ﴿انفقوا ممّا رزقناکم من قبل أن یأتی یوم لا بیع فیہ و لا خلة و لا شفاعة﴾^(۵).

ب - آیاتی که «شفیع» را منحصرأً خدا معرفی می‌کند، مانند: ﴿مالکم من دونه من ولیّ و لا شفیع قل لله الشفاعة جمیعاً﴾^(۶).

ج - آیاتی که شفاعت را مشروط به اذن و فرمان خدا می‌داند، مانند: ﴿من ذا الذی یشفع

۱ - حجرات / ۲.
 ۲ - بحار الانوار / ج ۷۱ / ص ۲۴۲.
 ۳ - بحار الانوار / ج ۷۳ / ص ۲۵۵.
 ۴ - نمونه / ج ۲ / ص ۷۰.
 ۵ - بقره / ۲۵۴.
 ۶ - زمر / ۴۴.

عنده الآ باذنه و لا تنفع الشفاعة عنده إلا لمن اذن له ﴿^(۱)﴾

د - آیاتی که شرایطی برای شفاعت شونده بیان می‌کند؛ گاهی این شرط را گرفتن عهد و پیمان نزد خدا معرفی می‌کند، مانند: ﴿لا يملكون الشفاعة إلا لمن اتخذ عند الرحمن عهداً﴾^(۲) و گاهی شرط آن را رضایت و خشنودی خدا بیان می‌کند؛ ﴿و لا يشفعون إلا لمن ارتضى﴾^(۳)

ه - آیاتی که صلاحیت مشمول شفاعت شدن را از بعضی مجرمان سلب می‌کند، مانند سلب شفاعت از ظالمان که مفهومی این است که گروه‌های دیگر مشمول شفاعت می‌شوند، مانند: ﴿ما للظالمين من حميم و لا شفيع يطاع﴾^(۴)

به این ترتیب داشتن عهد و پیمان الهی یعنی ایمان و رسیدن به مقام خشنودی پروردگار و پرهیز از گناهانی چون ظلم و ستم جزو شرایط حتمی شفاعت است.

قیام به قسط یا قیام برای خدا

﴿يا أيها الذين آمنوا كونوا قوامين بالقسط شهداء لله ... فان الله

كان بما تعملون خبيراً﴾^(۵)

﴿يا أيها الذين آمنوا كونوا قوامين بالله شهداء بالقسط ... ان الله

خبير بما تعملون﴾^(۶)

دو آیه‌ی فوق با یک تقدم و تأخر در ارتباط با قیام به قسط و شهادت برای خدا، شباهت

۲ - مریم / ۸۷

۴ - غافر / ۱۸

۶ - مائده / ۸

۱ - سبأ / ۲۳

۳ - انبیاء / ۲۸

۵ - نساء / ۱۳۵

زیادی با هم دارند. در آیه‌ی اول قیام به قسط و شاهد بودن برای خدا و در آیه‌ی دوم قیام برای خدا و شاهد بودن به قسط. در ضمن هر دو آیه با تأکید بر خبیر بودن خدا بر اعمال مؤمنان پایان یافته است.

علت این تفاوت و جابه جایی را در زمینه‌ی سیاق آیات قبل و بعد هر کدام باید جستجو کرد. آیه‌ی نخست که به دنبال آیات مربوط به خانواده و رفتار با یتیمان و مستضعفان آمده است، از آنجا که موضوع این آیات، حقوق مادی و قسط و برابری است، «قیام به قسط» مورد تأکید قرار گرفته تا از این طریق الگو و نمونه‌ای برای راه خدا نمایش داده شود؛ ﴿شهداء لله﴾، اما در آیه‌ی بعد حقوق اجتماعی مطرح است و سیاق آیات در باره‌ی رعایت عدالت حتی در باره‌ی دشمنان است. در این حالت، قیام برای خدا با نفی گرایش گروهی و حزبی، مورد تأکید قرار گرفته تا اهمیت تقوا و تسلط بر نفس بیشتر جلوه کند. اگر کسی برای خدا قیام کند، به طور طبیعی شاهد و نمونه‌ای برای رعایت قسط و عدالت اجتماعی در میان مخالفین خواهد گردید؛ ﴿قوامین لله شهداء بالقسط﴾^(۱)

پیشگفتار ۳

هدف از تدوین ۵

یادآوری چند نکته ۵

فصل اول: خداشناسی

ادله‌ی اثبات خداوند

۸۰۲ هزار و یک نکته

- ۱- اصول سه گانه‌ی اعتقادی ۹
- ۲- عدم شک در مبدأ و معاد ۹
- ۳- فطرت خدا آشنا ۱۰
- ۴- شکوفایی فطرت به هنگام خطر ۱۲
- ۵- عالم ذرّ و پیمان فطرت ۱۲
- ۶- خداوند یگانه نجات بخش انسان ۱۴
- ۷- قانون علیت و تأثیر و تأثر در جهان ۱۵
- ۸- برهان علیت در اثبات واجب الوجود ۱۵
- ۹- برهان عام و فراگیر بر توحید ۱۷
- ۱۰- برهان تمنع و اثبات توحید ۱۷
- ۱۱- یگانگی خداوند در زمین و آسمان ۱۸
- ۱۲- شناخت پروردگار ۱۹
- ۱۳- دقت و تفکر در آفرینش شتر ۱۹

اسمای الهی

- ۱۴- آغاز هر کار به نام خداوند ۲۱
- ۱۵- عظمت و قداست نام الهی ۲۲
- ۱۶- «الله» جامعترین نام خداوند ۲۳
- ۱۷- معنای الله ۲۳
- ۱۸- ویژگی نام مقدّس الله ۲۳
- ۱۹- معنای لطیف بودن پروردگار ۲۴

اوصاف الهی

الف - اراده و مشیت الهی

- ۲۰ - معنای اراده‌ی الهی ۲۵
- ۲۱ - خواست الهی ۲۶
- ۲۲ - تنها ذات دارای حیات حقیقی ۲۷
- ۲۳ - از نظر قرآن کریم اصل خلقت حیات به دست خداست؛ (الذی خلق الموت و ... ۲۸
- ۲۴ - استفاضه‌ی عموم مردم ۲۸
- ۲۵ - خداشناسی و تحوّل جهان هستی ۲۹

ب - وجه الهی

- ۲۶ - مفهوم وجه الهی ۲۹
- ۲۷ - معنای وجه الله ۳۰
- ۲۸ - مفهوم بقای وجه الهی و فنای جنّ و انس ۳۱

ج - علم الهی

- ۲۹ - گستردگی علم الهی ۳۲
- ۳۰ - مراد از علم خلق و امر ۳۳
- علم غیب ۳۳

د - قدرت الهی

- ۳۳ - قدرت خداوند ۳۴
- ۳۴ - عدم تعلق قدرت الهی به ممتنع ۳۴
- ۳۵ - قلمرو اذن تکوینی خدا ۳۴

۸۰۴ هزار و یک نکته

۳۶ - خداوند اختیار در امور تشریحی و تکوینی..... ۳۷

ذ - رزق الهی

۳۷ - مفهوم رزق در قرآن..... ۳۸

۳۸ - خداوند رازق مردم..... ۴۰

۳۹ - برتری رزق معنوی بر رزق مادی..... ۴۰

۴۰ - ضامن رزق همه‌ی موجودات..... ۴۱

ر - آفرینش جهان هستی

۴۱ - هدف از خلقت..... ۴۱

آفرینش جهان در شش روز..... ۴۳

ز - توحید و شرک

۴۵ - توحید خالص..... ۴۵

۴۶ - توحید ربوبی..... ۴۵

۴۷ - تفاوت احد با واحد..... ۴۶

۴۸ - صعود اعتقاد حق..... ۴۷

۴۹ - معنای سوره‌ی توحید..... ۴۷

شهادت خداوند بر یگانگی خویش..... ۴۸

۵۲ - خداوند، مقصد همه‌ی موجودات..... ۴۹

۵۳ - برهان ناپذیری شرک..... ۵۰

۵۴ - شرک یا تکیه‌گاه سُست..... ۵۱

۵۵ - شرک بزرگترین ظلم..... ۵۱

هزار و یک نکته ۸۰۵

۵۶ - توحید (اوثق البیوت) شرک (اوهن البیوت) ۵۲

ه - توصیف خداوند

۵۷ - توصیف خداوند ویژه‌ی مخلصین ۵۳

۵۸ - تمامی ستایش‌ها برای خداوند ۵۳

۵۹ - تنها خداوند سزاوار ستایش ۵۴

۶۰ - ثناگویان حقیقی خداوند ۵۵

۶۱ - محرومیت از سیر آفاقی و انفسی ۵۶

و - انسان و نیاز به خداوند

۶۲ - نیاز همیشگی موجودات به پرورش الهی ۵۷

۶۳ - ضرورت توجه به خداوند و پرهیز از توجه به غیر خدا ۵۷

۶۴ - نیازمندی همگانی موجودات به خداوند ۵۸

آزمایش الهی

۶۸ - امتحان الهی به فراق فرزند ۶۰

۶۹ - مال و فرزند از دیدگاه قرآن ۶۱

فصل دوم: وحی و نبوت

۷۰ - نعمت وحی و نبوت ۶۵

۷۱ - هدف از نزول وحی ۶۵

۷۲ - اقسام وحی ۶۵

۷۳ - سبب نیازمندی پیامبران به معجزه ۶۷

۷۴ - امتیاز پیامبران ۶۷

۸۰۶ هزار و یک نکته

- ۶۸ پیامبران و عبودیت ۷۵
۶۹ لزوم پیروی از هدایت انبیا. ۷۶
۷۰ پیروی از مکتب انبیا، نشانه‌ی محبت الهی. ۷۷
۷۱ سبب عدم درخواست مزد از مردم. ۷۸
۷۱ تکذیب پیامبران. ۷۹
۷۲ انگیزه‌های مخالفت با انبیا. ۸۰

ادله‌ی اثبات نبوت

- ۷۳ راه‌های اثبات نبوت عامّه. ۸۱
۷۵ پنج دلیل برای نبوت. ۸۲

اوصاف پیامبران

- ۷۶ انذار انبیا مایه‌ی نجات بشر. ۸۳
۷۷ عصمت انبیا. ۸۵
۷۷ عدم منافات عصمت انبیا با تکلیف. ۸۶
۷۸ انبیا و یاران آنها اسوه‌ی مؤمنان. ۸۷
۸۰ انبیا برادر مردم. ۸۸
۸۰ انبیا، مشمول نصرت الهی. ۸۹
۸۱ حضرت سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ و درخواست توفیق عمل صالح. ۹۰
۸۲ انبیا مظهر صفات خداوند. ۹۱
۸۴ اولیای الهی و علم غیب. ۹۲
۸۵ کیفر افترا بر خداوند. ۹۳

هزار و یک نکته ۸۰۷

۹۴ - انبیای اولوالعزم ۸۶

۹۵ - انبیای اولوالعزم، صاحبان شریعت ۸۷

۹۶ - معنای روح القدس ۸۸

حضرت آدم علیه السلام

۹۷ - اهتمام خداوند به خلقت حضرت آدم علیه السلام ۸۹

۹۸ - سجده‌ی فرشتگان بر آدم علیه السلام ۸۹

۹۹ - عصیان حضرت آدم علیه السلام ۹۰

۱۰۰ - بهشت آدم علیه السلام ۹۱

۱۰۱ - انسان کامل خلیفه‌ی الهی ۹۲

۱۰۲ - ازدواج فرزندان آدم علیه السلام ۹۳

حضرت نوح علیه السلام

۱۰۳ - پاسخ حضرت نوح علیه السلام به تهمت‌ها و اعتراض‌ها ۹۴

۱۰۴ - نجات نوح علیه السلام از اندوه بزرگ ۹۶

۱۰۵ - اجابت دعای نوح علیه السلام ۹۷

۱۰۶ - سلام خداوند بر نوح علیه السلام ۹۷

حضرت ابراهیم علیه السلام

۱۰۷ - شخصیت حضرت ابراهیم علیه السلام در قرآن ۹۸

۱۰۸ - معنای صدیق بودن ابراهیم علیه السلام ۱۰۲

۱۰۹ - ادب حضرت ابراهیم علیه السلام ۱۰۲

۱۱۰ - حضرت ابراهیم علیه السلام و تقاضای امتیّت ۱۰۳

۸۰۸ هزار و یک نکته

- ۱۱۱ - حضرت ابراهیم علیه السلام و رسیدن به مقام یقین ۱۰۴
- ۱۱۲ - استجاب دعاى حضرت ابراهیم علیه السلام در مورد فرزند ۱۰۴
- ۱۱۳ - سفارش فرزندان به آیین اسلام ۱۰۵
- ۱۱۴ - آزمایش حضرت ابراهیم علیه السلام ۱۰۶

حضرت یوسف علیه السلام

- ۱۱۵ - قصه یوسف علیه السلام نیکوترین قصه ها ۱۰۶
- ۱۱۶ - برجسته ترین مقام یوسف علیه السلام ۱۰۷
- ۱۱۷ - حضرت یوسف علیه السلام و علم غیب ۱۰۸
- ۱۱۸ - لطف الهی نسبت به یوسف علیه السلام ۱۰۸
- ۱۱۹ - برکات پیراهن حضرت یوسف علیه السلام ۱۰۹
- ۱۲۰ - عفو و بخشش یوسف علیه السلام ۱۱۰
- ۱۲۱ - کرامت اخلاقی یوسف علیه السلام ۱۱۱

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

- ۱۲۲ - بشارت حضرت عیسی علیه السلام ۱۱۲
- ۱۲۳ - پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله واسطه ی فیض هدایت ۱۱۲
- ۱۲۴ - فضیلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ۱۱۳
- ۱۲۵ - اخلاق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ۱۱۴
- ۱۲۶ - خلق عظیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ۱۱۵
- ۱۲۷ - خاتمیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ۱۱۷
- ۱۲۸ - نام مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۱۸

هزار و یک نکته ۸۰۹

۱۲۹ - عصمت پیامبر ﷺ ۱۱۸

۱۳۰ - عصمت پیامبر اکرم ﷺ در سه مقام ۱۱۸

۱۳۱ - تفاوت میان صلوات و سلام ۱۱۹

۱۳۲ - معنای غفران الهی در باره‌ی پیامبر ﷺ ۱۲۰

۱۳۳ - هنر انذار و منذر ۱۲۱

۱۳۴ - فضیلت پیامبر اکرم ﷺ بر سایر پیامبران ۱۲۲

۱۳۵ - بهانه‌های مخالفان پیامبر اکرم ﷺ ۱۲۲

۱۳۶ - تفاوت منزلت حضرت پیامبر اکرم ﷺ با حضرت ابراهیم علیه السلام ۱۲۴

۱۳۷ - تفاوت منزلت حضرت موسی علیه السلام با پیامبر اکرم ﷺ ۱۲۵

۱۳۸ - تفاوت نگرش توحیدی پیامبر اکرم ﷺ با حضرت موسی علیه السلام ۱۲۵

۱۳۹ - عطایای خداوند به حضرت موسی علیه السلام و امت پیامبر اکرم ﷺ ۱۲۶

۱۴۰ - تفاوت امت پیامبر ﷺ با امت بنی اسرائیل ۱۲۸

۱۴۱ - پیامبر اکرم ﷺ الگوی دعوت به توحید ۱۲۸

۱۴۲ - معنای تهدید خداوند ۱۲۹

۱۴۳ - پیامبر ﷺ اولین مسلمان ۱۲۹

۱۴۴ - نام پیامبر ﷺ در ردیف نام خداوند ۱۳۰

۱۴۵ - عطایای خداوند نسبت به پیامبر اکرم ﷺ ۱۳۱

۱۴۶ - پیامبر اکرم ﷺ محبوب خداوند ۱۳۲

۱۴۷ - رفعت مقام پیامبر اکرم ﷺ ۱۳۴

۱۴۸ - پیامبر ﷺ رحمت برای همه‌ی هستی ۱۳۵

۸۱۰ هزار و یک نکته

- ۱۴۹ - پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مظهر رحمت الهی ۱۳۵
- ۱۵۰ - تکلیف پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نسبت به خویش و نسبت به مردم ۱۳۶
- ۱۵۱ - بهره‌برداری مؤمنان از رحمت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ۱۳۷
- ۱۵۲ - خشنودی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و رحمت الهی ۱۳۸
- ۱۵۳ - درود فرستادن بر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ۱۳۸
- ۱۵۴ - تسلیم بودن در برابر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ۱۳۹
- ۱۵۵ - جاذبه و دافعه‌ی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و یاران او ۱۳۹
- ۱۵۶ - تقدّم دستور پیامبر بر خواسته‌ی انسان ۱۴۰
- ۱۵۷ - دفاع خداوند از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ۱۴۱
- ۱۵۸ - شرح صدر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ۱۴۱
- ۱۵۹ - عبودیت برجسته‌ترین وصف پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ۱۴۲
- ۱۶۰ - پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جان مردم ۱۴۲
- ۱۶۱ - معراج پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ۱۴۳
- ۱۶۲ - شرط ادب در محضر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ۱۴۴
- ۱۶۳ - برکات زیارت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ۱۴۵
- ۱۶۴ - شفاعت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ۱۴۵
- ۱۶۵ - پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و معصومان و حق تشریح ۱۴۶

فصل سوّم: امامت

- ۱۶۶ - خالی نبودن زمین از حجت ۱۵۱
- ۱۶۷ - امامت در کودکی ۱۵۱

هزار و یک نکته ۸۱۱

۱۶۸- دو نوع امامت ۱۵۲

۱۶۹- عظمت مقام امامت ۱۵۳

۱۷۰- مقام رفیع امامت ۱۵۳

۱۷۱- امامان، ستارگان هدایت..... ۱۵۴

۱۷۲- امامت امر ملکوتی ۱۵۵

۱۷۳- روز اکمال دین ۱۵۶

۱۷۴- امامت مایه‌ی کمال دین اسلام..... ۱۵۸

۱۷۵- امامت و اتمام نعمت..... ۱۵۹

۱۷۶- تبیین ولایت در غدیر خم ۱۶۰

۱۷۷- نصب امام و تبلیغ رسالت..... ۱۶۲

اوصاف امام

۱۷۸- لزوم عصمت در امام..... ۱۶۳

جایگاه ولیّ امر و لزوم پیروی از او..... ۱۶۴

۱۸۳- عصمت ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام..... ۱۶۵

۱۸۴- آگاهی امامان از کردار مؤمنان..... ۱۶۶

منزلت اهل بیت علیهم‌السلام

جایگاه اهل بیت در قرآن..... ۱۶۷

۱۹۰- عصمت اهل بیت علیهم‌السلام و اراده‌ی تکوینی خدا..... ۱۶۸

۱۹۱- اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم کشتی نجات..... ۱۶۹

۱۹۲- اطعام به مسکین و یتیم و اسیر..... ۱۷۰

۸۱۲ هزار و یک نکته

- ۱۹۳ - توسل به معصومین علیهم السلام ۱۷۱
- ۱۹۴ - حضرت فاطمه علیها السلام در قرآن ۱۷۲
- ۱۹۵ - فضیلت حضرت فاطمه علیها السلام ۱۷۳
- ۱۹۶ - معنای کوثر ۱۷۴
- ۱۹۷ - فاطمه علیها السلام مصداق بارز کوثر ۱۷۵
- ۱۹۸ - کتمان کنندگان فضایل اهل بیت علیهم السلام ۱۷۶
- ۱۹۹ - عظمت اهل بیت علیهم السلام در ماجرای مباحله ۱۷۶
- ۲۰۰ - مفسران حقیقی قرآن ۱۷۷
- ۲۰۱ - تمسک به ثقلین تنها راه نجات ۱۷۸
- ۲۰۲ - اهمیت محبت به اهل بیت علیهم السلام ۱۷۸
- ۲۰۳ - محبت به اهل بیت علیهم السلام وسیله‌ی هدایت ۱۷۹
- ۲۰۴ - ستارگان هدایت ۱۸۰
- ۲۰۵ - فضیلت نعمت ولایت بر ثروت ۱۸۱
- ۲۰۶ - نعمت ولایت ۱۸۱
- ۲۰۷ - سؤال از نعمت ولایت ۱۸۲
- ۲۰۸ - محبت به اهل بیت مایه‌ی ایمنی از عذاب ۱۸۲
- ۲۰۹ - اذیت کردن اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله موجب دوری از رحمت الهی ۱۸۳
- امام علی علیه السلام
- ۲۱۰ - دلیل بر خلافت حضرت علی علیه السلام ۱۸۳
- ۲۱۱ - علی علیه السلام جان پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۸۴

هزار و یک نکته ۸۱۳

- ۲۱۲ - علی علیه السلام بزرگترین آیت الهی ۱۸۴
- ۲۱۳ - علی علیه السلام شاهد رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۸۵
- ۲۱۴ - پذیرفتن ولایت علی علیه السلام نشانه‌ی حزب الله ۱۸۶
- ۲۱۵ - حضرت علی علیه السلام و آزادی دین و مردم از قید اسارت ۱۸۷
- ۲۱۶ - حضرت علی علیه السلام و انفاق در حال نماز ۱۸۷
- ۲۱۷ - شجاعت حضرت علی علیه السلام ۱۸۸
- فداکاری و ایثار حضرت علی علیه السلام ۱۸۸
- ۲۲۴ - ایثار حضرت علی علیه السلام ۱۹۰
- ۲۲۵ - رضایت خداوند از شیعیان حضرت علی علیه السلام ۱۹۱
- ۲۲۶ - محبت علی علیه السلام در دل‌های مؤمنان ۱۹۲
- ۲۲۷ - درجات محبت به علی علیه السلام ۱۹۲
- ۲۲۸ - ولایت علی علیه السلام و نبأ عظیم ۱۹۳

امام حسین علیه السلام

- ۲۲۹ - امام حسین علیه السلام و ترس از خدا ۱۹۷
- ۲۳۰ - امام حسین علیه السلام و امر به معروف و نهی از منکر ۱۹۷
- ۲۳۱ - امام حسین علیه السلام و طلب عزت ۱۹۸
- ۲۳۲ - انفاق و ایثار امام حسین علیه السلام ۱۹۸
- ۲۳۳ - امام حسین علیه السلام صاحب نفس مطمئنه ۱۹۸

امام مهدی علیه السلام

- ۲۳۴ - بقای حضرت مهدی علیه السلام ۱۹۹

۸۱۴ هزار و یک نکته

- ۲۳۵ - اولیای الهی منتظران حقیقی حضرت مهدی علیه السلام ۲۰۰
- ۲۳۶ - حضرت مهدی علیه السلام و حیات معنوی انسان ها ۲۰۱
- ۲۳۷ - پیروزی اسلام و حکومت حضرت مهدی علیه السلام ۲۰۲
- ۲۳۸ - لطف امام علیه السلام نسبت به شیعیان ۲۰۳

فصل چهارم: عدل الهی

- ۲۳۹ - عدم تنافی بلاها با عدل الهی ۲۰۷
- ۲۴۰ - منزه بودن خداوند از ستم ۲۰۸
- ۲۴۱ - آیا بدی ها به خداوند نسبت دارد؟ ۲۰۸
- ۲۴۲ - اعمال زشت بشر مایه‌ی محرومیت از خیرات ۲۱۰
- ۲۴۳ - تفاوت در میان انسان ها و اصل عدالت ۲۱۱
- ۲۴۴ - علل عدم کیفردهی ستمگران در دنیا ۲۱۲

مرگ و عالم برزخ

- ۲۴۵ - مرگ حق است ۲۱۳
- ۲۴۶ - مرگ، امر وجودی ۲۱۳
- ۲۴۷ - مرگ طبیعی و زودرس ۲۱۵
- ۲۴۸ - نسبت قبض روح ۲۱۷
- ۲۴۹ - حیات و مرگ معنوی ۲۱۷
- ۲۵۰ - مجهول بودن مرگ از سه جهت ۲۱۸
- ۲۵۱ - علل ترس از مرگ ۲۱۹
- ۲۵۲ - سه روز مشکل در سرنوشت انسان ۲۲۰

هزار و یک نکته ۸۱۵

- ۲۵۳ - حشر هراسناک ۲۲۱
- ۲۵۴ - بشارت به هنگام مرگ ۲۲۱
- ۲۵۵ - همراهی عمل با انسان در قیامت ۲۲۲
- ۲۵۶ - فایده‌ی وجود نامه‌ی اعمال ۲۲۳
- ۲۵۷ - عوامل زیان‌کاری در قیامت ۲۲۴
- ۲۵۸ - قطع پیوندها و روابط در قیامت ۲۲۵
- ۲۵۹ - قیامت و به یاد هیچ شخص نبودن ۲۲۶
- ۲۶۰ - سر نام‌گذاری قیامت به «یوم الفصل» ۲۲۷
- ۲۶۱ - سر نام‌گذاری قیامت به «یوم التلاق» ۲۲۸
- ۲۶۲ - تسمیه‌ی قیامت به «طامه کبری» ۲۲۸
- ۲۶۳ - سر اخفای زمان قیامت ۲۲۹
- ۲۶۴ - آرزوی بازگشت ۲۳۰

روح انسان

- ۲۶۵ - بقای روح ۲۳۱
- ۲۶۶ - معنای نفس ۲۳۱
- ۲۶۷ - روح، حقیقت انسان ۲۳۲
- ۲۶۸ - مغایرت روح با بدن و بقای روح ۲۳۳
- ۲۶۹ - شبهه‌هایی پیرامون معاد و پاسخ آن‌ها ۲۳۴
- ۲۷۰ - عوامل انحراف از عدالت ۲۳۵
- ۲۷۱ - انذار در باره‌ی مبدأ و معاد ۲۳۶

اوصاف قیامت

- ۲۳۹ ۲۷۲ - معنای لقاء الله
- ۲۴۰ ۲۷۳ - عظمت قیامت و کوتاهی عمر دنیا
- ۲۴۰ ۲۷۴ - نمونه‌ای از قیامت
- ۲۴۱ ۲۷۵ - سرّ تعبیر به مساق
- ۲۴۱ ۲۷۶ - نزدیک بودن قیامت
- ۲۴۲ ۲۷۷ - یاد قیامت عاملی برای برگزیده شدن
- ۲۴۲ ۲۷۸ - قیامت و حیات مطلق
- ۲۴۲ ۲۷۹ - سرنوشت کوه‌ها در قیامت
- ۲۴۳ ۲۸۰ - قیامت روز کشف حقایق
- ۲۴۴ ۲۸۱ - سختی قیامت و نپذیرفته شدن فدیة
- ۲۴۵ ۲۸۲ - سختی روز قیامت
- ۲۴۵ ۲۸۳ - شدت سختی قیامت
- ۲۴۷ ۲۸۴ - قیامت روز قطع روابط اعتباری
- ۲۴۸ ۲۸۵ - اخوت ظاهری و باطنی
- ۲۴۸ ۲۸۶ - بهره بردن پرهیزکاران از دوستی در قیامت
- ۲۴۹ ۲۸۷ - قیامت، روز ظهور اعمال انسان
- ۲۵۰ ۲۸۸ - مشاهده‌ی اعمال در قیامت
- ۲۵۰ ۲۸۹ - قیامت، روز پیرکننده
- ۲۵۱ ۲۹۰ - قیامت روز ظهور غبن

هزار و یک نکته ۸۱۷

۲۹۱- قیامت، روز حسرت..... ۲۵۲

پاداش و کیفر در قیامت

۲۹۲- در گرو بودن اعمال در قیامت ۲۵۲

۲۹۳- انسان مسئول عمل خویش..... ۲۵۳

۲۹۴- قیامت و نتایج تلاش در دنیا ۲۵۴

۲۹۵- ظهور ملکات نفسانی در قیامت..... ۲۵۵

۲۹۶- جدانبودن عمل از عامل ۲۵۶

۲۹۷- جزای عمل لباسی است که انسان برای خود دوخته است..... ۲۵۶

۲۹۸- قیامت و حشر حیوان گونه‌ی انسان‌ها..... ۲۵۷

حسابرسی در قیامت

۲۹۹- شباهت محکمه‌ی وجدان به محکمه‌ی قیامت ۲۵۸

۳۰۴- استمدادهای بی حاصل مجرمان..... ۲۵۹

۳۰۸- کارنامه‌ی عجیب اعمال آدمی..... ۲۶۰

۳۰۹- سودمند نبودن مال و فرزند برای کفار..... ۲۶۱

۳۱۰- سودمند نبودن عذرخواهی در قیامت..... ۲۶۱

۳۱۱- شهادت اعضا و جوارح در قیامت..... ۲۶۲

۳۱۲- سؤال در قیامت..... ۲۶۲

۳۱۳- سؤال از رهبران و امت‌ها..... ۲۶۳

۳۱۴- سؤال از ولایت امیر المؤمنین ۷..... ۲۶۳

۳۱۵- ائمه‌ی اطهار: فریادرس شیعیان..... ۲۶۴

۸۱۸ هزار و یک نکته

۳۱۶ - حقیقت میزان ۲۶۴

۳۱۷ - اهل بیت علیهم السلام میزان اعمال ۲۶۵

۳۱۸ - عوامل سنگینی میزان اعمال ۲۶۵

۳۱۹ - شفاعت در قیامت ۲۶۶

۳۲۰ - اقسام سه گانه‌ی انسان‌ها در قیامت ۲۶۷

اوصاف بهشت و جهنم

۳۲۱ - آیا بهشت و دوزخ موجودند؟ ۲۷۱

۳۲۲ - مکان بهشت و جهنم ۲۷۱

۳۲۳ - فضیلت سرعت به بهشت ۲۷۲

۳۲۴ - معنای انتظار دو بهشت برای خائفان ۲۷۴

۳۲۵ - سرّ نام‌گذاری بهشت به «جَنَّة» ۲۷۵

۳۲۶ - ارث بردن بهشت ۲۷۵

۳۲۷ - پاداش کامل ۲۷۶

بهشت دنیا و آخرت ۲۷۷

۳۳۰ - بهشت جایگاه پاکان ۲۷۷

۳۳۱ - بهشت برتر ۲۷۸

۳۳۲ - بهشتیان و رضایت به رضای حق ۲۷۸

۳۳۳ - احترام به اهل بهشت ۲۷۹

۳۳۴ - درجات مختلف بهشتیان ۲۸۰

۳۳۵ - سلام، نعمت معنوی بهشت ۲۸۰

هزار و یک نکته ۸۱۹

طولانی بودن قیامت برای غیر مؤمنان ۲۸۱

عذاب کمرشکن قیامت ۳۳۸ - ۲۸۲

جهنم مکان تنگ و محدود ۳۳۹ - ۲۸۳

از بین نرفتن بدن در عذاب ۳۴۰ - ۲۸۳

شدت عذاب قیامت ۳۴۱ - ۲۸۴

اعجاز قرآن

تحدی قرآن ۳۴۲ - ۲۸۵

جلوه‌ای از اعجاز قرآن ۳۴۳ - ۲۸۶

تفاوت معجزه‌ی الهی با کارهای خارق العاده ۳۴۴ - ۲۸۷

ویژگی‌های قرآن

قرآن کریم سرآغاز همه‌ی نعمت‌ها ۳۴۵ - ۲۸۸

حفظ قرآن از تحریف ۳۴۶ - ۲۸۸

دلایل عدم تحریف قرآن ۳۴۷ - ۲۸۹

سوگند خداوند به قرآن ۳۴۸ - ۲۹۰

نزول قرآن کریم ۳۴۹ - ۲۹۱

سرّ نامگذاری قرآن به فرقان ۳۵۰ - ۲۹۱

عدم اختلاف در قرآن کریم ۳۵۱ - ۲۹۲

عظمت قرآن کریم ۳۵۲ - ۲۹۳

مجد و شرافت قرآن کریم ۳۵۳ - ۲۹۳

حق تلاوت قرآن کریم ۳۵۴ - ۲۹۴

۸۲۰ هزار و یک نکته

- ۳۵۵ - ولایت قرآن ۲۹۵
- ۳۵۶ - قرآن کریم مایه‌ی اصلاح دنیا و آخرت انسان ۲۹۶
- ۳۵۷ - طهارت باطنی و تماس با قرآن کریم ۲۹۷
- ۳۵۸ - لزوم ایمان به قرآن و دفع ضرر محتمل ۲۹۷
- ۳۵۹ - قرآن، هدایت برای پرهیزکاران ۲۹۸

معارف قرآنی

- ۳۶۰ - معنای آیات محکم و متشابه ۳۰۱
- ۳۶۱ - معنای املا در قرآن ۳۰۲
- ۳۶۲ - سرّ افراد و جمع آوردن فعل ۳۰۲
- ۳۶۳ - تکامل بشر در پرتو قرآن ۳۰۳
- ۳۶۴ - کاربرد متعکس اسم فاعل و مفعول ۳۰۴
- ۳۶۵ - اقسام تزیین در قرآن ۳۰۴
- ۳۶۶ - معنای طیب در قرآن ۳۰۵
- ۳۶۷ - لوح محفوظ ۳۰۶
- ۳۶۸ - منعزل بودن فعل ماضی از زمان ۳۰۷
- ۳۶۹ - شهید در قرآن ۳۰۸
- ۳۷۰ - منظور از لقاء الله ۳۰۹
- ۳۷۱ - گیاهان در قرآن ۳۱۰
- ۳۷۲ - دعوت اسلام به حیات و زندگی ۳۱۱
- قرض الحسنه در قرآن ۳۱۲

تدریجی بودن احکام اسلام

- ۳۷۶ - تحریم شراب ۳۱۳
- ۳۷۷ - تحریم ربا در چند مرحله ۳۱۴
- ۳۷۸ - معنای کلمه در قرآن ۳۱۵
- ۳۷۹ - معانی دین در قرآن ۳۱۵
- ۳۸۰ - معانی امر در قرآن ۳۱۶
- ۳۸۱ - معانی قلب و حالات آن ۳۱۷
- ۳۸۲ - تفاوت دین با شریعت ۳۱۹
- ۳۸۳ - تفاوت حکم و علم ۳۲۰
- ۳۸۴ - تمسخر و استهزا در قرآن ۳۲۰
- ۳۸۵ - به دست آوردن دین الهی و یاری آن ۳۲۱
- ۳۸۶ - تفاوت خوف و خشیت ۳۲۲
- ۳۸۷ - مردم در برابر شنیدن سخن حق و آیات الهی ۳۲۳
- ۳۸۸ - سؤال‌های نابجا ۳۲۴
- ۳۸۹ - آزادی در قرآن ۳۲۵
- ۳۹۰ - محدوده‌ی آزادی ۳۲۵
- ۳۹۱ - زندان از دیدگاه قرآن ۳۲۷
- ۳۹۲ - اجابت دعوت ۳۲۸
- ۳۹۳ - علّت طلب هدایت از خدا ۳۲۸
- ۳۹۴ - معنای هدایت انسان به سبیل ۳۲۹

۸۲۲ هزار و یک نکته

۳۹۵ - برکات قول سدید ۳۳۰

۳۹۶ - خاموش شدنی بودن نور الهی ۳۳۱

فصل ششم: مسائل عبادی

عبادت و زندگی

۳۹۷ - بندگی تکوینی و تشریحی ۳۳۵

۳۹۸ - علت لزوم پرستش خداوند ۳۳۵

۳۹۹ - رابطه‌ی بندگی خداوند و صراط مستقیم ۳۳۶

۴۰۰ - انگیزه‌های عبادت ۳۳۷

۴۰۱ - عبادت خالص ۳۳۷

۴۰۲ - عدم لیاقت غیر خدا برای پرستش ۳۳۸

نماز و احیاگران آن

۴۰۳ - اهمیت نماز ۳۳۸

۴۰۴ - برپا کننده‌ی نماز مصلح واقعی ۳۳۹

۴۰۵ - اصلاح اجتماعی در پرتو اقامه‌ی نماز ۳۳۹

محافظة بر نماز ۳۴۰

۴۰۹ - تفاوت نماز با زکات ۳۴۱

۴۱۰ - نماز مایه‌ی آرامش قلب و رسیدن به بهشت ۳۴۱

۴۱۱ - نماز و نهی از فحشا و منکر ۳۴۲

۴۱۲ - معنای خشوع در نماز ۳۴۳

۴۱۳ - تفاوت خضوع با خشوع ۳۴۳

هزار و یک نکته ۸۲۳

۴۱۴ - دستور دادن خانواده به نماز ۳۴۴

۴۱۵ - نماز همراه با تمام عبادات ۳۴۵

۴۱۶ - اهمیت نماز شب ۳۴۶

۴۱۷ - عظمت پاداش نماز شب ۳۴۶

۴۱۸ - علت مخفی ماندن پاداش نماز شب ۳۴۷

روزه و روزه‌داران

۴۱۹ - سرّ نامگذاری به «رمضان» ۳۴۸

۴۲۰ - فضیلت ماه مبارک رمضان ۳۴۸

۴۲۱ - فضل الهی در حکم روزه ۳۴۹

۴۲۲ - درجات روزه ۳۵۰

۴۲۳ - شب قدر ۳۵۰

۴۲۴ - تفاوت منزلت روزه‌داران ۳۵۱

زکات

۴۲۵ - مصارف هشت‌گانه زکات ۳۵۵

۴۲۶ - منابع نه‌گانه‌ی زکات ۳۵۶

حج و قاصدان کوی دوست

۴۲۷ - اهمیت حج ۳۵۶

۴۲۸ - عظمت خانه‌ی الهی ۳۵۷

۴۲۹ - زیارت امام ۷ در حج ۳۵۷

۴۳۰ - طهارت ظاهری و باطنی در حج ۳۵۸

۸۲۴ هزار و یک نکته

- ۴۳۱ - حجّ اکبر ۳۵۹
- ۴۳۲ - امتیازات خانه کعبه ۳۵۹
- ۴۳۳ - امنیت تشریحی خانه‌ی کعبه ۳۶۱
- ۴۳۴ - قسمتی از اسرار سعی بین صفا و مروه ۳۶۱
- ۴۳۵ - سرّ نام‌گذاری عرفات ۳۶۲

جهاد و پاداش جهادگران

- ۴۳۶ - برخورداردهای مثبت نسبت به جنگ و جهاد ۳۶۳
- ۴۳۷ - برخورداردهای مختلف در باره‌ی ترک جبهه و جهاد ۳۶۴
- ۴۳۸ - دستور جامع در باره‌ی جهاد ۳۶۵
- ۴۳۹ - هدف از جهاد با دشمن ۳۶۶
- ۴۴۰ - حفاظت از دین به وسیله‌ی جهاد ۳۶۷
- ۴۴۱ - سیمای جهادگران واقعی ۳۶۸
- ۴۴۲ - سبب رویکرد به جنگ در اسلام ۳۶۹
- ۴۴۳ - اهداف مختلف در جنگ و جهاد ۳۷۰
- ۴۴۴ - حرکت به سوی جهاد ۳۷۰
- ۴۴۵ - علوّ همّت در مبارزه و جهاد ۳۷۱
- ۴۴۶ - معنای مجاهدت در راه خداوند ۳۷۱
- ۴۴۷ - مجهّز بودن در برابر دشمن ظاهری و باطنی ۳۷۲
- ۴۴۸ - انواع جهاد ۳۷۳
- تفاوت جهاد اصغر با جهاد اکبر ۳۷۴

هزار و یک نکته ۸۲۵

تفاوت منزلت مجاهدان ۳۷۶

۴۶۸- لزوم احتیاط در جنگ ۳۷۷

۴۶۹- خداوند خریدار جان مؤمنان ۳۷۸

۴۷۴- تجارت پرسود ۳۷۹

۴۷۵- شهادت در راه خدا ۳۸۰

۴۷۶- پاداش شهید ۳۸۰

امر به معروف و نهی از منکر

۴۷۷- امر به معروف و نهی از منکر ۳۸۱

۴۷۹- اهمیت امر به معروف و نهی از منکر ۳۸۲

۴۸۰- امر به معروف مقدم بر نهی از منکر ۳۸۳

۴۸۱- صبر و شکیبایی در امر به معروف و نهی از منکر ۳۸۴

۴۸۲- رابطه‌ی امر به معروف و نهی از منکر با وحدت اجتماعی ۳۸۴

۴۸۴- مراقبت از خویشان ۳۸۵

فصل هفتم: مسایل اخلاقی تربیتی عرفانی

۴۸۵- جامع‌ترین اصول اخلاقی ۳۸۹

۴۸۶- ده دستور مهم اخلاقی در مقابله با مخالفان ۳۸۹

۴۸۷- چهار بال اخلاق (عفو - صفح - غفران - رحمت) ۳۹۱

۴۸۸- انتخاب بهترین دستورات ۳۹۲

۴۸۹- امداد و نصرت الهی در پرتو جهاد نفس ۳۹۳

۴۹۰- معنای خوف از مقام پروردگار ۳۹۴

۸۲۶ هزار و یک نکته

- ۴۹۱ - علل لزوم توکل به خدا ۳۹۵
- ۴۹۲ - راه‌های دعوت به حق ۳۹۶
- ۴۹۳ - برخورد با جاهل ۳۹۶
- ۴۹۴ - سه جلوه‌ی ایثار در قرآن ۳۹۷
- ۴۹۵ - نیاز به موعظه در تمام عمر ۳۹۷
- ۴۹۶ - عفو و بخشش ۳۹۸
- ۴۹۷ - نشانه‌های شرح صدر ۳۹۹
- ۴۹۸ - طهارت روح ۳۹۹
- ۴۹۹ - عوامل طهارت روح ۴۰۰
- ۵۰۰ - قلب سلیم تنها سرمایه‌ی نجات ۴۰۱
- ۵۰۲ - محبت به کمال مطلق ۴۰۱
- ۵۰۳ - عدم استقرار دو محبت متضاد در یک قلب ۴۰۲
- ۵۰۴ - کلید سعادت ۴۰۳
- ۵۰۵ - حسن ظن و سوء ظن ۴۰۴
- ۵۰۶ - مراد از اجتناب ظن ۴۰۴
- ۵۰۷ - سرّ حرام بودن غیبت ۴۰۵
- ۵۰۸ - وفای به عهد یا پیمان شکنی ۴۰۶
- انواع نیت‌ها و کارها ۴۰۶

اخلاص

- ۵۱۳ - تمام کارها برای خداوند ۴۰۷

هزار و یک نکته ۸۲۷

۵۱۸ - دفاع در راه خدا ۴۰۸

۵۱۹ - صبر برای خداوند ۴۰۹

۵۲۰ - صبر و نماز برای خداوند ۴۰۹

۵۲۱ - کار برای جمال مطلق ۴۱۰

۵۲۲ - تفاوت وجودی مردم نسبت به خیر ۴۱۰

۵۲۳ - پاداش مخلصین ۴۱۱

زهد ۴۱۲

یقین

۵۲۷ - مراحل یقین ۴۱۷

۵۲۸ - اعتماد بر خداوند ۴۱۸

توکل

۵۲۹ - برترین توکل ۴۱۸

۵۳۰ - مرز توکل و توسل به اسباب ۴۱۹

۵۳۱ - تسلیم در برابر خداوند ۴۲۰

۵۳۲ - معنای احسان در قرآن ۴۲۱

۵۳۳ - مقام تسلیم و احسان ۴۲۱

۵۳۴ - رضایت از عمل یا از انسان ۴۲۲

۵۳۵ - تعریف بزّ یا معرفی ابرار ۴۲۳

۵۳۸ - صداقت جامع‌ترین صفت ۴۲۴

ایمان و عمل صالح

۸۲۸ هزار و یک نکته

- ۴۲۵ ۵۳۹- انسان و عمل صالح
- ۴۲۶ ۵۴۰- ایمان به معنای تسلیم
- ۴۲۷ ۵۴۱- ایمان نوعی عشق است نه تنها درک عقلی
- ۴۲۸ ۵۴۲- محبت سودمند
- ۴۲۸ ۵۴۳- شرایط ایمان واقعی
- ۴۲۹ ۵۴۴- امکان اجتماع ایمان و شرک
- ۴۲۹ ۵۴۵- ارزش ایمان به خدا
- ۴۳۰ ۵۴۶- بی‌ارزشی ایمان بدون عمل
- ۴۳۱ ۵۴۷- عنایت خاص خداوند به اهل ایمان
- ۴۳۱ ۵۴۸- درجات ایمان
- ۴۳۲ ۵۴۹- پاداش‌های اهل ایمان
- ۴۳۳ ۵۵۰- مردم نسبت به ایمان و عمل صالح
- ۴۳۴ ۵۵۱- مقام رفیع انسان در پرتو ایمان و عمل
- ۴۳۵ ۵۵۲- سلام الهی در پرتو ایمان و عبادت
- ۴۳۶ ۵۵۳- ایمان و عمل صالح دو امر جدایی‌ناپذیر
- ۴۳۷ ۵۵۴- عمل صالح برنامه‌ی مستمر مؤمنان
- ۴۳۷ ۵۵۵- استمرار در طریق ایمان و عمل
- ۴۳۷ ۵۵۶- تأثیر قرآن و جهاد در افزایش ایمان
- ۴۳۸ ۵۵۷- نقش سخن راست در اصلاح اعمال
- ۴۳۹ ۵۵۸- باطل نکردن اعمال

هزار و یک نکته ۸۲۹

۵۵۹- رستگاری مؤمنان ۴۳۹

۵۶۰- اوصاف مؤمنان حقیقی ۴۴۰

۵۶۱- حفظ آبرو ۴۴۱

۵۶۲- لزوم وفای به عهد ۴۴۲

۵۶۳- هوشیاری مؤمن ۴۴۳

۵۶۴- تفاوت تفکر مؤمنان با مشرکان ۴۴۴

۵۶۵- درجات صالحان ۴۴۵

۵۶۶- نتیجه‌ی ولایت خدا بر مؤمن و ولایت شیطان بر کافر ۴۴۵

۵۶۷- فرشتگان همراه مؤمنان ۴۴۶

۵۶۸- مصونیت مؤمنان از عذاب الهی ۴۴۶

تفاوت اهل ایمان با اهل نفاق ۴۴۷

حقیقت تقوا و ارزش آن

۵۷۶- ارزش تقوا ۴۵۱

۵۷۷- حقّ تقوا ۴۵۲

۵۷۸- کرامت در پرتو تقوا ۴۵۲

۵۷۹- تقوا وسیله‌ی اعتصام به خداوند ۴۵۳

۵۸۰- جوانمردی در پرتو ایمان و تقوا ۴۵۳

۵۸۱- تقوا، اساس نجات از گرفتاری‌ها ۴۵۴

۵۸۲- تقوای قلبی ۴۵۵

۵۸۳- تقوای تن و تقوای دل ۴۵۵

۸۳۰ هزار و یک نکته

- ۴۵۶ ۵۸۴ - تقوا بهترین لباس
۴۵۷ ۵۸۵ - تقوا، بهترین زاد و توشه‌ی قیامت
۴۵۷ ۵۸۶ - تقوای همه جانبه
۴۵۸ ۵۸۷ - ترکیب صبر و تقوا
۴۵۹ ۵۸۸ - تقوا، زاد و توشه‌ی سفر قیامت
۴۶۰ ۵۹۰ - رستگاری مقصد عالی پرهیزکاران

اوصاف متقیان

- ۴۶۱ ۵۹۱ - درجات تقوا
۴۶۱ ۵۹۲ - اوج تقوا و پارسایی
۴۶۲ ۵۹۳ - راحتی در سه نشئه برای متّین
۴۶۳ ۵۹۴ - ناراحتی در سه نشئه برای غیر متّقی
۴۶۳ ۵۹۵ - پاداش بزرگ برای رزمندگان با تقوا

محبت الهی

- ۴۶۷ ۵۹۶ - اهمیت محبت خداوند به انسان
۴۶۷ ۵۹۷ - محبت به خداوند، توفیق الهی
۴۶۸ ۵۹۸ - عدم خوف اولیای الهی
۴۶۹ ۵۹۹ - ترس از خداوند عامل هراس یا آرامش
۴۷۰ ۶۰۰ - انواع یاد الهی
۴۷۱ ۶۰۱ - موانع یاد الهی
۴۷۲ ۶۰۲ - افزایش در کمیت و کیفیت یاد الهی

هزار و یک نکته ۸۳۱

۶۰۳- عوامل اضطراب و چگونگی آرامش دل با یاد خدا..... ۴۷۲

۶۰۴- اقسام ذکر..... ۴۷۳

۶۰۵- اقسام ذاکران..... ۴۷۴

۶۰۶- یاد نعمت و یاد منعم..... ۴۷۴

۶۰۷- اعراض از یاد الهی و زندگی ناآرام..... ۴۷۴

۶۰۸- لطف فراوان الهی نسبت به بندگان..... ۴۷۵

۶۰۹- لطف و کرم الهی در پرتو شکر نعمت..... ۴۷۷

۶۱۰- قرب از طرف خدا و بنده..... ۴۷۷

۶۱۱- لطف و کرم الهی با مؤمنان..... ۴۷۸

۶۱۲- لطف خاص پروردگار..... ۴۷۸

۶۱۳- فضل الهی..... ۴۸۰

۶۱۴- جلوه‌های فضل الهی..... ۴۸۰

۶۱۵- سؤال از فضل الهی..... ۴۸۱

۶۱۶- آمرزش فضل الهی..... ۴۸۱

۶۱۷- رحمت، تفضل الهی..... ۴۸۲

۶۱۸- رحمت عامه و خاصه‌ی خداوند..... ۴۸۲

۶۱۹- فضل و رحمت الهی..... ۴۸۳

۶۲۰- عوامل رحمت الهی..... ۴۸۴

۶۲۱- رحمت الهی..... ۴۸۴

۶۲۲- تقدّم رحمت الهی بر عقوبت..... ۴۸۵

۸۳۲ هزار و یک نکته

۴۸۵ ۶۲۳- کمال رحمت الهی.

۴۸۶ ۶۲۴- رحمت الهی مانع مجازات در قیامت.

۴۸۷ ۶۲۵- سرگرم نشدن به غیر خدا.

دعا و نیایش

۴۹۱ ۶۲۶- آیا دعوت و خواندن غیر خدا شرک است؟

۴۹۱ ۶۲۷- شدت عنایت خدا بر امر دعا.

۴۹۳ ۶۲۸- عظمت دعا.

۴۹۴ ۶۲۹- علت آغاز دعاها یا «رَبَّنَا».

۴۹۵ ۶۳۰- دعا در مسجد.

۴۹۵ ۶۳۱- ناله به سوی خداوند.

۴۹۵ ۶۳۲- سبب سازی و سبب سوزی.

دعای مستجاب

۴۹۶ ۶۳۳- شرایط استجاب دعا.

۴۹۷ ۶۳۵- انتظار استجاب دعا.

۴۹۸ ۶۳۶- استجاب دعاى ابلیس.

۴۹۹ ۶۳۷- استجاب دعا در پرتو وفای به عهد الهی.

۴۹۹ ۶۳۸- اجابت دعای مضطرّ.

۵۰۰ ۶۳۹- علل عدم استجاب دعا.

استغفار

۵۰۰ ۶۴۰- دعا و طلب مغفرت.

هزار و یک نکته ۸۳۳

۶۴۱- عنایت الهی نسبت به بندگان ۵۰۱

۶۴۲- غفّاریت الهی ۵۰۱

۶۴۳- ارزش طلب مغفرت ۵۰۲

۶۴۴- طلب مغفرت و باز شدن درهای خیر ۵۰۳

۶۴۵- شرط بهره برداری از مغفرت الهی ۵۰۴

۶۴۶- استغفار مانع عذاب الهی ۵۰۴

توبه و شرایط پذیرش آن

۶۴۷- شرط مهم قبولی توبه ۵۰۵

۶۴۸- آمرزش گناه بدون توبه ۵۰۵

۶۴۹- سرّ تقدیم غفران بر پذیرش توبه ۵۰۶

۶۵۰- توبه‌ی انسان محفوف به دو توبه‌ی خداوند ۵۰۶

۶۵۱- استمرار در پذیرش توبه ۵۰۷

۶۵۲- کیفیت و کمیت در توبه ۵۰۷

۶۵۳- توبه‌ی حقیقی ۵۰۸

۶۵۴- پذیرفته شدن توبه و ردّ آن ۵۰۸

تشابه و تفاوت مهمانی خداوند با مهمانی مردم

۶۵۵- مشابهت‌های دو مهمانی ۵۱۳

۶۵۶- امتیازهای دو مهمانی ۵۱۴

انواع اشک

۶۵۷- اشک شوق ۵۱۵

۸۳۴ هزار و یک نکته

۵۱۶ ۶۵۸- اشک حزن

۵۱۶ ۶۵۹- اشک قلابی

۵۱۶ ۶۶۰- اشک خوف

تواضع و تکبر

۵۱۷ ۶۶۱- تواضع در برابر مؤمنان

۵۱۸ ۶۶۲- تواضع در جمیع شئون زندگی

۵۱۸ ۶۶۳- تواضع مایه‌ی گزینش الهی

۵۱۸ ۶۶۴- ابعاد مختلف تواضع

۵۲۰ ۶۶۵- علل لزوم رویکرد به تواضع

۵۲۰ ۶۶۶- خودبینی رمز توقف و مایه‌ی هلاکت

۵۲۲ ۶۶۷- متکبر محبوب خداوند نیست

۵۲۲ ۶۶۸- تفاخر و قیاس و استکبار شیطان

۵۲۳ ۶۶۹- نهی از خودستایی

۵۲۴ ۶۷۰- جواز ستایش از خویش به هنگام ضرورت

۵۲۵ ۶۷۱- رعایت اعتدال

۵۲۶ ۶۷۲- اعتدال در انفاق

نیکی به پدر و مادر

۵۲۷ ۶۷۳- اهمیت احسان به والدین

۵۲۸ ۶۷۴- احسان به والدین بدون واسطه

۵۲۸ ۶۷۵- نهایت احترام به والدین

هزار و یک نکته ۸۳۵

۶۷۶- لزوم شکر منعم و نیکی به والدین ۵۲۹

۶۷۷- لزوم تکریم والدین ۵۳۰

۶۷۸- عظمت حق مادر ۵۳۱

۶۷۹- نهی از بی احترامی به والدین ۵۳۱

۶۸۰- رفتار پسندیده با والدین مشرک در دنیا ۵۳۱

۶۸۱- اقل مدت حمل شش ماه ۵۳۲

احکام خانواده در قرآن

۶۸۲- جایگاه زن و شوهر در آخرت ۵۳۷

۶۸۳- معنای قیومیت مردان بر زنان ۵۳۷

۶۸۴- رابطه‌ی زن و شوهر ۵۳۹

۶۸۵- جلوه‌ی مودت و رحمت در نظام خانواده ۵۴۰

۶۸۶- در قرآن کریم در باره‌ی شب دو تعبیر ذکر شده است: ۵۴۱

۶۸۷- دختر بهتر است یا پسر؟ ۵۴۱

۶۸۸- محکمه‌ی صلح خانوادگی ۵۴۲

۶۸۹- امکان رعایت عدالت میان همسران ۵۴۳

۶۹۰- مضاعف بودن ارث مرد ۵۴۴

یاد نعمت‌های الهی و شکرگزاری از خدا

۶۹۱- فضیلت نعمت دینی بر نعمت مادی ۵۴۴

۶۹۲- مصرف کردن نعمت‌های الهی ۵۴۵

۶۹۳- نعمت آب ۵۴۵

۸۳۶ هزار و یک نکته

- ۵۴۸ ۶۹۴- نعمت زمین
- ۵۴۹ ۶۹۵- نعمت دریا
- ۵۵۰ ۶۹۶- نعمت وسایل نقلیه
- ۵۵۱ ۶۹۷- اقرارگیری بر نعمت‌ها
- ۵۵۲ ۶۹۸- شدائد و عقوبت‌ها، نعمت الهی
- ۵۵۲ ۶۹۹- نعمت یافتگان الهی
- ۵۵۳ ۷۰۰- علو همت
- ۵۵۴ ۷۰۱- شکر خداوند به سود انسان
- ۵۵۴ ۷۰۲- عدم تسلط شیطان بر شکرگزاران
- ۵۵۵ ۷۰۳- اقسام سه‌گانه‌ی شکر
- ۵۵۵ ۷۰۴- اندک بودن بندگان شکور
- ۵۵۶ ۷۰۵- پیامبر اسلام ﷺ بنده‌ی شاکر الهی
- ۵۵۷ ۷۰۶- آثار و فوائد شکر خداوند

اوصاف دنیا

- ۵۵۷ ۷۰۷- زینت‌بخش امور مادی
- ۵۵۸ ۷۰۸- تعلق انسان به امور دنیوی
- ۵۵۹ مردم در رابطه با دنیا و آخرت
- ۵۶۰ ۷۱۳- تشبیه دنیا به آب
- ۵۶۱ ۷۱۴- انسان و حرص بر خیر
- ۵۶۲ ۷۱۵- حب دنیا، منشأ همه‌ی گناهان

هزار و یک نکته ۸۳۷

۷۱۶- بی وفایی دنیا در یک مثال ۵۶۳

سقوط مادی گرایان

۷۱۷- چشم به امکانات دیگران ندوختن ۵۶۷

۷۱۸- ثروت و فقر برای مؤمن و کافر ۵۶۷

۷۱۹- قارون دنیاخواه متکبر ۵۶۸

۷۲۰- اهل دنیا و تفکر قارونی ۵۷۰

۷۲۱- کیفر محتکران و زراندوزان ۵۷۰

۷۲۲- دنیا پرستی کفار ۵۷۱

۷۲۳- اندک بودن متاع دنیا ۵۷۱

۷۲۴- اشخاص با ظرفیت و بی ظرفیت در برابر امکانات مادی ۵۷۲

۷۲۵- ثروت و فرزندان زینت زندگی دنیا ۵۷۳

۷۲۶- پرهیز از تحصیل ثروت زیاد ۵۷۳

۷۲۷- بازیچه بودن دنیا ۵۷۴

۷۲۸- ممنوعیت شیفتگی به مال و فرزند ۵۷۵

۷۲۹- اراده و خواست انسان ها ۵۷۶

آسیب پذیری دنیا طلبان

۷۳۰- دنیا طلبی و شکست در جنگ احد ۵۷۶

۷۳۱- بلای تکاثر و تفاخر ۵۷۷

۷۳۲- رسیدن دنیا طلبان به نتایج کار خود ۵۷۹

۷۳۳- برتری طلب آخرت بر دنیا ۵۸۰

۸۳۸ هزار و یک نکته

- ۷۳۴ - نرسیدن به تمام آرزوهای دنیوی ۵۸۰
- ۷۳۵ - عدم کامیابی مطلق در دنیا ۵۸۱
- ۷۳۶ - زندگی دنیا و دوران پنج‌گانه‌ی عمر ۵۸۲
- ۷۳۷ - دنیا، راه یا مقصد ۵۸۲
- ۷۳۸ - ستایش و نکوهش از دنیا ۵۸۳
- ۷۳۹ - سیمای اهل دنیا و اهل آخرت در قرآن کریم ۵۸۴
- ۷۴۰ - رسیدن به سعادت در پرتو تحمل مشکلات ۵۸۸
- ۷۴۱ - تکامل در پرتو تحمل مشکلات ۵۸۹
- ۷۴۲ - آسان شدن مشکلات ۵۹۰
- ۷۴۳ - افزون بودن آسانی‌ها بر سختی‌ها ۵۹۰

صبر و رابطه‌ی آن با مصیبت

- ۷۴۴ - صبر در برابر اذیت مردم ۵۹۵
- ۷۴۵ - استعانت از صبر و نماز ۵۹۵
- ۷۴۶ - صبر و بی‌تابی در برابر حوادث ۵۹۶
- ۷۴۷ - فایده‌ی صبر ۵۹۷
- ۷۴۸ - درس ایستادگی ۵۹۷
- ۷۴۹ - فضیلت صبر در برابر مشکلات ۵۹۸
- ۷۵۰ - انواع برخورد در برابر مصائب ۵۹۸
- ۷۵۱ - منطق صابران ۵۹۹
- ۷۵۲ - مصایب و ترفیع مقام ۶۰۰

گناه و آثار آن

- ۷۵۳- مصایب معلول گناهان ۶۰۱
- ۷۵۴- آثار و پیامدهای هواپرستی ۶۰۲
- ۷۵۵- آثار ربا ۶۰۳
- ۷۵۶- وضع رباخواران در دنیا و قیامت ۶۰۴
- ۷۵۷- رشوه‌خواری مردم و دانشمندان ۶۰۵
- ۷۵۸- گناه زنگار قلب ۶۰۶
- ۷۵۹- هشدار به گناهان ۶۰۶
- ۷۶۰- نقش زن و مرد در گناه ۶۰۷
- ۷۶۱- تأثیر اعمال در زندگی ۶۰۷
- ۷۶۲- تغییر سرنوشت به دلیل گناه ۶۰۸
- ۷۶۳- گناه علت محرومیت از نماز شب ۶۰۸
- ۷۶۴- رضایت به گناه و شرکت در جرم ۶۰۹
- ۷۶۵- تکبر، از لوازم علاقه به مال و جاه ۶۱۰
- ۷۶۶- گناه تهمت ۶۱۱
- ۷۶۷- ممنوعیت غیبت و تجسس ۶۱۱

انفاق در قرآن

- ۷۶۸- انفاق نیاز به سخاوت دارد نه ثروت ۶۱۵
- ۷۶۹- امتیازات انفاق ۶۱۵
- ۷۷۰- انفاق در راه خدا ۶۱۶

۸۴۰ هزار و یک نکته

- ۶۱۷ ۷۷۱- انواع انفاق
- ۶۱۷ ۷۷۲- آثار انفاق
- ۶۱۸ ۷۷۳- انفاق، راه‌هایی از حبّ مال
- ۶۱۹ ۷۷۴- انفاق راه درمان بخل
- ۶۲۰ ۷۷۵- برترین انفاق
- ۶۲۰ ۷۷۶- رابطه‌ی انفاق با مقام ابرار
- ۶۲۱ ۷۷۷- قصد نکردن در انفاق اشیای بی ارزش
- ۶۲۲ ۷۷۸- پر شدن جای انفاق
- ۶۲۳ ۷۷۹- درجات انفاق کنندگان
- ۶۲۴ ۷۸۰- عوامل ترک انفاق
- ۶۲۴ ۷۸۱- انفاق از مال حلال و پاکیزه
- ۶۲۵ ۷۸۲- اثر انفاق در زندگی انفاق کنندگان
- ۶۲۶ ۷۸۳- صدقه، پنهانی یا آشکار
- ۶۲۸ شیطان و ترساندن از فقر در انفاق
- ۶۳۱ ۷۹۳۲- انفاق یا گردن‌های صعب العبور
- ۶۳۱ ۷۹۴- برخورد منافقان نسبت به انفاق
- ۶۳۲ ۷۹۵- اطعام در قرآن
- ۶۳۲ ۷۹۶- اطعام از عوامل آمرزش
- ۶۳۳ ۷۹۷- خداوند، پذیرنده‌ی صدقات

فصل هشتم: معارف

هستی شناسی

الف: انسان شناسی

- ۷۹۸- عنوان بنی آدم در قرآن..... ۶۳۷
- ۷۹۹- آفرینش انسان از خاک ۶۳۷
- ۸۰۰- انحصار فقر در انسان و غنا در خداوند ۶۳۸
- ۸۰۱- خلقت انسان از گل تیره و روح خدا ۶۳۹
- ۸۰۲- دو گونه بودن روح ۶۴۰
- ۸۰۳- عظمت و ارزش انسان ۶۴۰
- ۸۰۴- معنای خلافت الهی ۶۴۲
- ۸۰۵- انسان خلیفه‌ی خدا ۶۴۲
- ۸۰۶- انسان کامل مظهر رضا و غضب الهی ۶۴۳
- ۸۰۷- ویژگی برجسته‌ی مردان الهی ۶۴۴
- ۸۰۸- ستایش خداوند از انسان کامل ۶۴۴
- ۸۰۹- انسان کامل، معلم اهل زمین و آسمان ۶۴۵
- ۸۱۰- تسخیر موجودات جهان برای انسان ۶۴۶
- ۸۱۱- نعمت‌های سنگین پروردگار ۶۴۷
- ۸۱۲- جهان هستی در خدمت انسان ۶۴۸
- ۸۱۳- انسان و امانت الهی ۶۴۸
- ۸۱۴- انسان در میان دو قوس صعود و نزول ۶۴۹

۸۴۲ هزار و یک نکته

- ۸۱۵ - پیوند شکنی و جهنمی شدن ۶۵۰
- ۸۱۶ - در زیان بودن نوع انسان‌ها ۶۵۱
- ۸۱۷ - آثار پر برکت انسان موحد ۶۵۱
- ۸۱۸ - سرّ تشبیه کفار به چهار پایان ۶۵۳
- ۸۱۹ - چرا از چهار پایان گمراه‌ترند؟ ۶۵۴
- ۸۲۰ - مراحل سقوط انسان ۶۵۵
- ۸۲۱ - استهزای الهی نسبت به منافقان ۶۵۵
- ۸۲۲ - احکام فساد در زمین ۶۵۶
- ۸۲۳ - جهل انسان از وقایع ۶۵۸
- ۸۲۴ - انواع غرور و فریب ۶۵۸
- ۸۲۵ - انواع جهالت و لجاجت ۶۵۹
- ۸۲۶ - عاقبت انسان‌ها ۶۶۰
- ۸۲۷ - اوصاف سه گانه‌ی مردم ۶۶۱

ب: فرشته شناسی

- ۸۲۸ - عصمت فرشتگان ۶۶۵
- ۸۲۹ - کرامت مطلق نصیب فرشتگان ۶۶۵
- ۸۳۰ - فرشتگان واسطه‌ی میان خدا و خلق ۶۶۶
- ۸۳۱ - پوشش حفاظتی انسان ۶۶۷
- ۸۳۲ - مراد از عروج ملائکه در قیامت ۶۶۷
- ۸۳۳ - توضیحی در باره‌ی مکلف بودن ملائکه ۶۶۸

هزار و یک نکته ۸۴۳

۸۳۴- معنای تمثّل ملائکه..... ۶۶۹

ج - شیطان شناسی

۸۳۵- وسوسه‌ی عمومی شیطان ۶۶۹

۸۳۶- شیطان، جن یا فرشته ۶۷۰

۸۳۷- شیطان و لعن الهی..... ۶۷۱

۸۳۸- فلسفه‌ی وجود شیطان ۶۷۲

۸۳۹- وظایف انسان در برابر شیطان ۶۷۲

۸۴۰- تأثیر نفوذ شیطان در انسان ۶۷۳

۸۴۱- برنامه‌های شیطان..... ۶۷۴

د - حیوان شناسی

۸۴۲- تسبیح موجودات..... ۶۷۵

۸۴۳- شعور حیوانات..... ۶۷۶

ه- زمین و آسمان شناسی

۸۴۸- مفهوم جنود آسمان‌ها و زمین ۶۷۸

۸۴۹- مفهوم زمین‌های هفت گانه..... ۶۷۸

۸۵۰- آیت بودن جهات گوناگون آسمان‌ها و زمین ۶۷۹

۸۵۱- معنای هفت آسمان و جایگاه آن در هستی ۶۸۰

۸۵۲- ستارگان مایه‌ی زینت آسمان دنیا..... ۶۸۱

۸۵۳- سرّ تعبیر آوردن شمس به سراج..... ۶۸۲

۸۵۴- معنای عرش در قرآن..... ۶۸۲

۸۴۴ هزار و یک نکته

۸۵۵ - جهان هستی و اندازه گیری ۶۸۳

ز - دین شناسی

۸۵۶ - عدم اکراه در دین ۶۸۴

۸۵۸ - لزوم تفقه در دین ۶۸۵

۸۵۹ - معنای فطری بودن دین ۶۸۵

۸۶۰ - دین خالص ۶۸۶

تعلیم و تربیت

۸۶۱ - راه به سوی علم ۶۹۱

۸۶۲ - نعمت قلم و بیان ۶۹۱

۸۶۳ - نقش قلم در زندگی انسان ها ۶۹۲

۸۶۴ - دوراه برای درک حقایق ۶۹۳

۸۶۵ - توجه به غذای روحی ۶۹۴

۸۶۶ - طرح استدلال برای شکوفایی تفکر ۶۹۴

۸۶۷ - طرح سؤال، روش مؤثر تربیتی ۶۹۶

۸۶۸ - محور بودن علم ۶۹۷

۸۶۹ - فضیلت علم ۶۹۷

۸۷۰ - علم مقدمه است و عقل هدف ۶۹۷

۸۷۱ - تقدم فضایل نفسانی بر فضایل جسمانی ۶۹۸

۸۷۲ - اکرام یتیم ۶۹۸

۸۷۳ - معنای انفال ۶۹۹

| | |
|-----|--|
| ۸۴۵ | هزار و یک نکته |
| ۶۹۹ | ۸۷۴- معنای اله گرفتن هوی |
| ۷۰۰ | ۸۷۵- تفاوت میان اسراف و تبذیر |
| ۷۰۱ | ۸۷۶- تفاوت علم حصولی با علم لدنی |
| ۷۰۱ | ۸۷۷- تفاوت اسلام با ایمان |
| ۷۰۲ | ۸۷۸- دلیل پیروی از عالم |
| ۷۰۳ | ۸۷۹- تقدّم تربیت بر تعلیم |
| ۷۰۳ | ۸۸۰- تقدم تشویق بر تنبیه |
| ۷۰۴ | ۸۸۱- عوامل ترفیع درجه |
| ۷۰۴ | ۸۸۲- تأثیر متقابل علم و ایمان |
| ۷۰۵ | ۸۸۳- نور علم و ایمان، عامل وحدت |
| ۷۰۵ | ۸۸۴- ترفیع درجات عالم |
| ۷۰۶ | ۸۸۵- اهل علم و عمل |
| ۷۰۷ | ۸۸۶- لزوم تحصیل معارف دینی برای انذار مردم |
| ۷۰۷ | ۸۸۷- سیمایی از درس‌های تربیتی سوره‌ی حمد |
| ۷۰۸ | ۸۸۸- صفات رستگاران |
| ۷۰۹ | ۸۸۹- شرایط دستیابی به رستگاری |
| ۷۰۹ | ۸۹۰- هدف از آموزش معارف |
| ۷۱۰ | ۸۹۱- ضرورت مهربانی در تعلیم و تربیت |
| ۷۱۰ | ۸۹۲- خداوند معلم حقیقی |
| ۷۱۱ | ۸۹۳- دانشمند هم‌ردیف ملائکه |

۸۴۶ هزار و یک نکته

- ۸۹۴ - نام راسخان در علم کنار نام خدا. ۷۱۲
- ۸۹۵ - دانشمندان واقعی و خضوع در برابر آیات الهی. ۷۱۲
- ۸۹۶ - خطر دانشمندان منحرف. ۷۱۳
- ۸۹۷ - علمای راستین و رضایت الهی. ۷۱۳
- ۸۹۸ - ادب شاگرد و استاد. ۷۱۴
- ۸۹۹ - فقیه کیست؟ ۷۱۵
- ۹۰۰ - اختلاف قبل از علم و بعد از آن. ۷۱۶
- ۹۰۱ - بی ارزش بودن علم دنیوی. ۷۱۶
- ۹۰۲ - توضیحی در باره‌ی حکمت و حکیم. ۷۱۷
- ۹۰۳ - راه مناظره. ۷۱۷
- ۹۰۴ - حکمت نظری و عملی. ۷۱۸
- ۹۰۵ - عدم تلازم علم با هدایت. ۷۱۹
- ۹۰۶ - سقوط عالم بی عمل. ۷۲۰
- ۹۰۷ - انتقاد از گفتار بدون عقیده و عمل. ۷۲۰
- ۹۰۸ - برخی از اوصاف بنی اسرائیل. ۷۲۱
- ۹۰۹ - حق و باطل در سیمای تمثیل. ۷۲۳
- ۹۱۰ - معنای ضرب حق و باطل. ۷۲۴
- ۹۱۱ - تفاوت میان مقبولان درگاه الهی و مطرودان. ۷۲۵
- ۹۱۲ - زینت دادن اعمال زشت. ۷۲۵
- ۹۱۳ - ارزش شناخت. ۷۲۶

هزار و یک نکته ۸۴۷

۹۱۴- درجات معرفت ۷۲۶

۹۱۵- ملاک ارزش‌ها در قرآن ۷۲۷

۹۱۶- ارزیابی ارزش‌ها ۷۲۸

۹۱۷- تقلید مذموم و ممدوح ۷۳۰

۹۱۸- شب مایه‌ی آرامش ۷۳۱

۹۱۹- گذشته و آینده از نظر قرآن ۷۳۱

۹۲۰- بشارت الهی ۷۳۲

۹۲۱- سلام الهی ۷۳۲

۹۲۲- نصرت الهی ۷۳۲

۹۲۳- نعمت یافتگان، غضب شدگان و گمراهان ۷۳۳

۹۲۴- اقسام سوگند در قرآن ۷۳۴

رعایت آداب در مسائل مختلف از نظر قرآن

۹۲۵- آداب خوردن و آشامیدن ۷۳۴

۹۲۶- آداب احسان ۷۳۵

۹۲۷- آداب ازدواج ۷۳۵

۹۲۸- آداب استغفار ۷۳۵

۹۲۹- آداب تبلیغ ۷۳۶

۹۳۰- آداب تعلیم و تربیت ۷۳۷

۹۳۱- آداب استماع قرآن ۷۳۸

۹۳۲- آداب انفاق ۷۳۸

۸۴۸ هزار و یک نکته

- ۷۳۹ ۹۳۳- آداب پرسش
- ۷۳۹ ۹۳۴- آداب معاشرت
- ۷۴۰ ۹۳۵- آداب قرض دادن
- ۷۴۰ ۹۳۶- آداب دعا کردن
- ۷۴۱ ۹۳۷- آداب عبادت کردن
- ۷۴۱ ۹۳۸- آداب مسجد رفتن
- ۷۴۲ ۹۳۹- آداب ذکر و یاد خدا
- ۷۴۲ ۹۴۰- آداب سخن گفتن
- ۷۴۳ ۹۴۱- آداب جنگ و جهاد
- ۷۴۳ ۹۴۲- آداب تلاوت قرآن
- ۷۴۴ ۹۴۳- آداب توبه
- ۷۴۴ ۹۴۴- آداب مهمانی
- ۷۴۵ ۹۴۵- ادب گرفتن زکات
- ۷۴۵ ۹۴۶- ادب اطعام
- ۷۴۵ ۹۴۷- ادب برخورد با سختی‌ها
- ۷۴۵ ۹۴۸- آداب کار
- ۷۴۶ ۹۴۹- ادب تجارت
- ۷۴۶ ۹۵۰- آداب راه رفتن
- ۷۴۶ ۹۵۱- دستور طیبی در اسلام
- ۷۴۷ ۹۵۲- سرّ افراد صراط و جمع بستن سبیل

هزار و یک نکته ۸۴۹

۹۵۳- سرّ تعبیر لفظ انجیل به صورت مفرد ۷۴۷

۹۵۴- بطلان عقیده‌ی مسیحیت ۷۴۸

۹۵۵- سر نام‌گذاری منافق ۷۴۸

۹۵۶- وعده‌ی الهی و انجام آن ۷۴۹

۹۵۷- سلسله‌ی مراتب ۷۴۹

۹۵۸- خسارت عمر ۷۵۰

۹۵۹- عدم امکان فرار ۷۵۰

فصل نهم: مسایل سیاسی و اجتماعی

۹۶۰- حکومت، موهبت الهی ۷۵۳

۹۶۱- حکومت از دیدگاه موحد و مشرک ۷۵۳

۹۶۲- تفاوت مسئولان نظام اسلامی با نظام طاغوتی ۷۵۴

۹۶۳- وظیفه‌ی کارگزاران حکومت اسلامی ۷۵۴

۹۶۴- خداوند بهترین قانونگذار ۷۵۵

۹۶۵- شیوه‌ی برخورد با دشمنان ۷۵۵

۹۶۶- اقسام اتحاد ۷۵۶

۹۶۷- لزوم کسب قدرت در برابر یهود ۷۵۷

۹۶۸- عداوت و دشمنی یهود ۷۵۷

۹۶۹- عوامل پیروزی بنی اسرائیل ۷۵۸

۹۷۰- راضی نشدن دشمنان اسلام از مسلمانان ۷۵۹

۹۷۱- راز سقوط بنی اسرائیل ۷۵۹

۱۵۰ هزار و یک نکته

- ۹۷۲ - تاریخ و فلسفه‌ی تاریخ. ۷۶۰
۹۷۳ - علل شکست ملت‌ها از نظر قرآن ۷۶۱
۹۷۴ - سپردن ثروت به افراد ناتوان. ۷۶۲
۹۷۵ - ممنوعیت ضرر زدن. ۷۶۳
۹۷۶ - اهمیت مشاوره در اسلام. ۷۶۳
۹۷۷ - از ماست که بر ماست. ۷۶۴
۹۷۸ - آزمایش مردم. ۷۶۵
۹۷۹ - نعمت و نعمت، دو ابزار آزمایش ۷۶۶
۹۸۰ - آمادگی در برابر فشارها و سختی‌ها ۷۶۶
۹۸۱ - شرایط عمران و تولیت مساجد. ۷۶۷
۹۸۲ - بازینت به مسجد رفتن. ۷۶۸
۹۸۳ - اعضای سجده برای خداست. ۷۶۹
۹۸۴ - اوصاف مبلغان. ۷۶۹
۹۸۵ - شیوه‌ی تبلیغ. ۷۷۰
۹۸۶ - پیروزی مکتب. ۷۷۱
۹۸۷ - عزّت در پرتو اعتقاد به حق و عمل صالح. ۷۷۲
۹۸۸ - عزّت مؤمن در پرتو ایمان. ۷۷۳
۹۸۹ - خداوند، عزّت بخش مؤمنان. ۷۷۴
۹۹۰ - عزّت واقعی و خیالی. ۷۷۴
۹۹۱ - تعهد در قرآن. ۷۷۵

| | |
|-------------------------------------|-----|
| هزار و یک نکته | ۸۵۱ |
| ۹۹۲ - عدم وفا به تعهدات | ۷۷۶ |
| ۹۹۳ - توضیحی در باره‌ی معنای مستضعف | ۷۷۷ |
| ۹۹۴ - سرنوشت اهل طغیان | ۷۷۸ |
| ۹۹۵ - آزادی اراده | ۷۷۹ |
| ۹۹۶ - دلایل آزادی اراده | ۷۷۹ |
| ۹۹۷ - تعصب و حمیت | ۷۸۱ |
| ۹۹۸ - زمینه‌های تعصب | ۷۸۱ |
| ۹۹۹ - سعادت و نحوست ایام | ۷۸۲ |
| ۱۰۰۰ - احکام کلی صید در قرآن | ۷۸۳ |
| ۱۰۰۱ - شرایط تجارت در قرآن | ۷۸۴ |
| آمدن امام خمینی به ایران و رحلت او | ۷۸۵ |
| توضیحی در باره‌ی قاعده‌ی لاجرج | ۷۸۶ |
| مراد از ذبح عظیم | ۷۸۶ |
| توضیحی در باره‌ی یأجوج و مأجوج | ۷۸۷ |
| انواع سه گانه‌ی ظلم | ۷۸۸ |
| اوصاف کافران | ۷۸۹ |
| خشونت با کافران و مشرکان | ۷۹۰ |
| معنای هدایت تبه‌کاران به جهنم | ۷۹۱ |
| حقیقت چشم زخم | ۷۹۲ |
| جهالت سرچشمه‌ی بت پرستی | ۷۹۳ |

۸۵۲ هزار و یک نکته

۷۹۳ ماجرای هاروت و ماروت

۷۹۴ حدّ شستن در وضو

۷۹۵ تفاوت دنیا با آخرت

۷۹۶ عقوبت الهی در دنیا

۷۹۷ چگونگی حبط اعمال

۷۹۹ شفاعت

۸۰۰ قیام به قسط یا قیام برای خدا